لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب

الحمد لله والمنه که درین اوان مسرت اقتران بفضل خالق رحمانی
و تائید یزدانی نسخهٔ [illegible]

مآثر رحیمی

که جناب سامی ملا عبد الباقی نهاوندی در سال ۱۰۲۵ هجری
حسب تصنیف نموده بسعی و تصحیح احقر عباد
محمد هدایت حسین مدرس زبان عربی
و فارسی در پریسیدنسی کالج کلکته

بزیر ایشیاتک سوسائیتی بنگاله
بمعاونهٔ طبع ارسال کردند

طبع علی اسلوب جدید و نمط حسن فی مطبع بپتست مشن
الواقع فی دارالامارة کلکته

بسم الله الرحمن الرحیم

فراید حمد و سپاس و ثنای بی قیاس سزاوار بارگاه متعالی
وصف اسرار ربوبیت است که سلطان نافذ الفرمان صنع بدیعش باشارهٔ کریمهٔ
و لقد خلقنا الانسان من سلالة من حمأ مسنون جنود منتقدهٔ اسبابی را
آدم بدم تسویه نموده روان بخشیده - و سیاست امر مبدعش این بلند
بارگاه فردوس نما بی پایه و ستون برافراشته - و در معسکر نجوم فلکی
خورشید جهان آرا را سپهسالاری - و ماه ملک نورد را طلایه داری
مامور داشته - و مهندس حکمت بالغه‌اش نشیمن خاک را که عمارت
پائین افلاک است بکنوز معادن پیراسته - و بهار آرای قدرتش گلهای
هار داغ عناصر را بکمال صنعت رنگ آمیزی نموده صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ اَحْسَنُ
مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَّ نَحْنُ لَهٗ عَابِدُوْنَ * ثانیاً به فیض بیدریغش بمودای
کریمهٔ وَ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ سلسلهٔ انبیای کرام و طبقهٔ سلاطین
عظام را بهم عنان دولت مهرمانی پس از بلوغ مسند خلافت مرتبهٔ
فرماندهی و فرمان روائی رسانیده - و انبیا را مرات وجه الله و سبب
تکمیل معرفت و شناسائی گردانیده - و جیوش سلاطین را که اساطین
کارخانهٔ ماء و طین اند - سبب آرایش عالم - و آرامش امم - و آسایش
سلسلهٔ نسل بنی آدم - شرف امتیاز بخشیده - تا از کنف کهف مسیب
یزدانی فارس عزم شان در ساحت ملک سلیمانی عنان حکم رانی
گشاید - و طنطنهٔ پنج نوبت سلطنت شان از شش جهت غلغله در
هفت اقلیم افگند *

* سعدي شيرازي *

ای بر تر از خیال و قیاس و گمان و وهم
و از هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
دفتر تمام گشت و بپایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

و درود مسبّحان افلاک بر روان پاک انبیا و رسل و خلفای ایشان باد - که بتواتر ابلاغ و اخبار و توارد کتب و آثار - کاشف پیوند اول و آخر - و شارع مسلک باطن و ظاهر - و مخبر ربط قدیم و جدید - و مظهر فرق شقي و سعید اند - و تحیات زاکیات نثار ذات قدسي سمات آن مفخر کاینات - و اشرف موجودات - و سر خیل انبیا و رسل - و عقل کل - و هادي سبل باد که بحسب نشأ قدسي - فاتحة الکتاب ابداع و اختراع است *

* جامي *

يَا صَاحِبَ الْجَمَالِ وَ يَا سَيِّدَ الْبَشَر * مِنْ وَجْهِکَ الْمُنِيْرِ لَقَدْ نُورَ الْقَمَر لَا يُمْكِنُ الثَّنَاءُ كَمَا كَانَ حَقُّهٗ * بعد از خدا بزرگ توئي قصه مختصر و بر آل و اصحاب گرامش تحفهٔ سلام و صلوات باد الی یوم المیعاد *

اما بعد بر دقیق طبعان دقیقه رس - و آفتاب ضمیران صبح نفس - واضح و مبرهن است - که هر جا که خورشید جهان افروز علم بحکم کریمهٔ و اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا پرتو افکن گردد - ذرهٔ بیمقدار را جلوهٔ خورشیدي - و گدای محتاج را رتبهٔ جمشیدي بخشند - و مراد از علم معرفت و شناسائي بقدر نمائیهای صانع ملک و ملکوت - و مدبر ناسوت و لاهوت - و استبصار بحقیقت موجودات - و استقراء بماهیت ممکنات - و استخبار از وقایع متقدمین - و استعلام بغلبهٔ سلاطین بر روی زمین - و اطلاع

بر حقیقت نفس الامر کما فی الواقع - چنانچه کسانیکه در کتب
تواریخ و سیر سالهای دراز بمشقت تمام روزها رنج بردہ - و شبها
دود چراغ خوردہ - و رحمت ریاضت کسیدہ - عاقبت کار شان
بجائی رسیدہ - که طرح افلاک را مهندس ، و شرح اسرار را مدرس -
و علم ازل را محقق - و پیر خرد را مصدق اند - و شاهد مطلب
آنکه کتب عدیدہ از مصنفین پسندیدہ لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَی موجود - که رق
مفشور شان در بیت المعمور کتابخانهای اعظم دولتی - و مخزنهای معظم
ملتی - بواسطهٔ کثرت و وفور - کمتر منظور نظر و ملحوظ بصر است - از
آنجمله نسخهٔ نامي - و تاریخ گرامي - **المسمی به مآثر رحیمي** -
که درین آوان مسرت اقتران در کتابخانهٔ مبارکهٔ اینسیاتک سوسایتي خطهٔ
بنگاله مثل لولو منثور مشهود افتاد - که مانند گنج بادآور در کتابخانهٔ
میمونهٔ موصوفه مصروف النظر است * * مصرع *

یوسفی ماند که در زندان بود

پس نسخهٔ مذکوره را بحضور عالیحضرت - معالي منزلت - اورنگ زیب
کشور دقیقه سنجي و سخندانی - سلطان اقلیم نکته پروري و سحر بیاني -
سري و سروري دستگاه - ملاذ و مآب ابن هوا خواه - والا نژاد - گرامي نهاد -
مجموعهٔ فضایل و کمالات نوع انسان - مرجع و مآب هنرمندان دوران -
سرکار جلالت آثار **کرنل دگلس کریون فیلات** حَفِظَهُ اللهُ
مِنْ نَوَائِبِ الدُّنْيَا وَ طَوَائِحِهَا - وَ جَعَلَ عَوَاقِبَ اُمُوْرِهِ اَحْسَنَ مِنْ فَوَاتِحِهَا *

جز گهر ذات گرامي صفات * کیست درین دایرهٔ ششجهات
آنکه بود مرجع ارباب علم * وانکه بود مجمع حسن و صفات
سرمه کش دیدهٔ بینای عقل * صاحب ما حضرت **کرنل فلات**

تشنه لبان ادب و علم را * مرحمتش چشمهٔ آب حیات
علم عرض آمده جوهر دلش * عقل صفات آمده طبعش چو ذات
تا ابد الدهر بنامش ز علم * کاتب قدرت بنویسد برات

تقدیم نمودم - علاقهٔ خاطر مبارکش بجمعیت این اوراق تعلق یافته و از محضر شرافت مظهر - سعادت اثر اراکین عظام ادارهٔ مبارکهٔ سابق الذکر بحسن اصطناع جناب مُعَزّیٰ اِلَیّه اشارهٔ تصدیق بر طبع آن شرف صدور پذیرفت - تا دوستان را از دریافت مضامین آن شگفتگي حاصل آید - و هر یک بقدر حوصله و امکان جیب و بغل را ازین گلستان پر گل نماید - و داعي بیمدعا را هیچ غرض در طبع و نشر آن نبوده و نیست و نخواهد بود - اِلّا آنکه خدمتی بعالم انسانیت و ارباب علوم و تواریخ و بالتخصیص اراکین عظام ادارهٔ مبارکهٔ محترمه نموده باشم - الهي این جمعیت از سنگ تفرقهٔ حوادث دور - و از نظر هر ناپسند مصون و مستور باد - بِالنَّبِيِ وَآلِهِ الْاَمْجَاد *

و نسخهٔ موصوفه از مصنفات ادیب کامل کافي وافي **ملا عبدالباقي نهاوندیست** که در دربار سپهر اقتدار عبدالرحیم خان - المشهور و ملقب بخان خانان در زمرهٔ اهل قلم بوده - و باشارهٔ خان موصوف این نسخه را در ذکر حالات سلاطین قراقوینلو که اجداد خان موسوم اند - و حالات خان مذکور تصنیف نموده - و ضمناً ذکر حالات سلاطین غزنین و بنگاله و جونپور و مالوه و کشمیر و ملتان و دهلي و گجرات و دکن و خاندیس با بعضی معاصرین از حکما و اطبا و شعرا و سپاهیان وغیر ذلک شامل نموده - اگرچه در کتب معتبرهٔ

متعدده مثل عرفات العاشقين [۱] و مجمع النفايس [۲] و تذكرهٔ طاهر نصير ابادي [۳] و جام جهان نما [۴] شرح حالات مصنف مذكور را مفصلا و مشروحاً نگارش داده اند - لكن انچه مصنف كتاب در بارهٔ خويشتن نوشته عيناً درج اين اوراق مي نمائيم *

ذكر حالات مصنف

بخاطر شكسته رسيد - كه باوجود عدم حالت و استعداد خود را در سلک اين گرامي طبقه و طايفه و بندگان ايشان در آورد - و سطری از حالات خود و سبب بشرف بندگي اين خديو ملک بی نيازي رسيدن را بدستياري قلم دو زبان بيان نمايد - نظر از عيب خود ستائي و ننگ مفاخرت خود نمودن - كه بغايت مذموم است پوشيده - ثبت كردن حالات خود را متصدي شد - اگرچه سيادت پناه امير تقي الدين محمد تذكره نويس كاشي در تذكرهٔ خود در مآثر الخضريه كه بنام نامي برادر ارشد ارجمند راقم آقا خضرا نوشته - مفصلا بقيد تحرير در آورده - و حسّان الزمان امير ابو البقای تفريشي نيز در تذكرهٔ كه بنام پادشاه ملايک سپاه - شاه عباس نوشته - متصدي آنها شده - و حسب و نسب و استعداد و حالت پدر بزرگوار - و برادر عاليمقدار اين ذرهٔ خاكسار را چنانچه بايد و شايد - بيان نموده اند - و تحرير و تقرير اين دو بزرگوار بجهت شناخت و معرفت اين كمينه - و سلسلهٔ فقير كافي ست - اهل ديگر بلاد و امصار ربع مسكون چه اهل خراسان و عراق

---

(۱) نسخهٔ قلمي جلد دوم صفحه ۱۶۹۱ *

(۲) نسخهٔ قلمي مجلده دوم صفحه ۳۰۹ *

(۳) نسخهٔ قلمي صفحه ۷۱ *

(۴) نسخهٔ قلمي صفحه ۱۸ *

و ایران را شناخت حاصل است - مولد و منشاء این احقر ذرات - قریهٔ جولک نهاوند همدانست . و اصل آبای عظام کرام راقم از طایفهٔ کردجولک است - که زیاده از سي هزار خانوارند - و در حوالي بغداد و عراق عرب در قصر شیرین مي باشند - و در اوایل پادشاهيِ شاه اسمعیل الحسیني الصفوي بسبب نزاعی که با دیگر اقوام و عشایر و قبایل کردستان داشته اند - و میانهٔ ایشان بجدل انجامیده بود - ازآن مملکت بر آمده بملازمت آن ممالک ستان رسیده بودند . و در سلک ملازمان آن ذیشان منسلک شده - آبا و اجداد فقیر که قاید افراسیاب بوده باشد - و امیر و پیشوایِ آن قوم بوده - ولایت دلپسند نهاوند را بمقر و مسکن اختیار نموده - حسب الحکم آن پادشاه صاحب سیور غال قریهٔ جولک که توطن اختیار نموده بود - شد - و پدر اعیاني فقیر که آقا بابا بوده باشد و مدرکي تخلص مي نمود - از منظومات نصیبی وافر داشت - و این قطعه در مدح شاه اولیا و برهان اتقیا از نتایج طبع وقّاد اوست

* قطعه *

شهي کز تعظم پیِ بت شکستن * نهد پای قدرت بکتف پیمبـــر
معظم چنین است ما أَعْظَمَ اللّٰه * بزرگی همین است اَللّٰهُ اَكْبَـــر

بدستور جد و آبای کرام دران ملک و دارالسلطنة همدان بسر مي بود - و از جملهٔ اکابر و اعیان آن ولایت بود - و در زمان عافیت اقران شاه عباس الحسیني الصفوي وزیر و ناظر دارالملک همدان شد - و در ایام شغل و عمل بنوعی با زیردستان سلوک نمود - که ازآن زمان باز مي گویند - و بجهت موزینت ذاتي بنظم اشعار ابدار میپرداخت - و مدرکي تخلص میکرد - و این ابیات از زادهٔ طبع ایشان ثبت شد * * شعر *

بجای مهر و وفا محنت و جفا دیدم * چها ز یار طمع داشتم چها دیدم

وله ایضا

مضطرب بود امشب از درد مَقَر جانان من
بود او بیتاب گویا بود تپ بر جان من

وله ایضا

چنان پروانه از سوز محبت در گرفت آتش
که امشب بر سر شمع آتش پروانه می ریزد

وله ایضا

یار در بزم رقیب است و من از مجلس برون
می کند کاری اگر جذب محبت امشب است

رباعی

دیریست که در سرم ز کس شوری نیست
جان و دل اسیر چشم مخموری نیست
در وصل نه شادمان نه از هجر ملول
بیزارم از اوقات چنین زوری نیست

رباعی

معنی عدل ازین پیش نمی دانستند
زان سبب کسری زده کوس عدالت بجهان
معنی عدل در ایام تو چون ظاهر شد
دهر نالید ز جور و ستم نوشروان

وله

مگو که بی رخ جانان بهار مي آید * بهار بی رخ جانان چه کار مي آید

و از علم دفتر و سیاق و حساب وقوفی تمام داشت - چنانکه اهل آن ملک سخندان او را دستور العمل مي دانستند - و برادر اعیانی راقم اعني خلاصهٔ روزگار - و زبدهٔ وزرای عالیمقدار - آقا خضرا در ایام شاه عباس الحسیني الصفوي در اوایل حال که گیلان بتصرف آن پادشاه ملک ستان در آمد - حسب الحکم وزیر لاهیجان گیلان شد - و بعد ازآن دیوان دارالملک همدان که بقلمرو علیشکر مشهور است گردید - و در ایامیکه وزارت این مملکت که عمده و خلاصه و زبدهٔ ایرانست - باو متعلق بود - قدرت و حالت و کاروائي خود را بر همگنان ظاهر ساخته - پادشاه را بامانت و دیانت و عدالت و رعیت پروري و کفایت شعاري و کارداني او اعتقاد تمام بهمرسید - وزارت و تصدی و داروغگي دیگر کراق دارالمومنین کاشان که بهترین بلاد ایرانست - در سنه الف در کف کافي او نهاد - و حکومت اعراب ممالک محروسه را با تصدي ساوه علاوه آن گردانید - و مدت بست سال این اشغال بلا مشارکت غیری بآن وزارت پناه متعلق بود - و دران امر خطیر بنوعی سلوک کرد - که ایام عمل او دستور العمل وزرای حال شد - و امیر تقي الدین محمد تذکره نویس کاشي کتابی باسم شریف آنجناب نوشته - و بمآثر الخضریه موسوم گردانیده - و آثار خیرات و مبرات و رفع بدعت و بر انداختن بعضی رسومات و عمارات و خوانق و رباطات که از سرکار فیض آثر پادشاهي و عین المال خود دران ولایت ساخته و بر طرف نموده - مفصلا درانجا ثبت است - اگر بنظر مطالعهٔ مستعدان برسد - معلوم شان میگردد - که انچه این وزیر صاحب تدبیر نموده - هیچ یک از وزرای عالیشان

ایران ننموده اند - و تا کاشان و ایران آبادان و معمور خواهد بود - علامات و آثار آن صاحب خیرات و نام و نشان او در آن ملک خواهد بود - و ازآنجمله سد در درۀ قهرود که پنج فرسخی کاشان است بسته - که از اعجوبهای روزگار است - و ببند عباسي مشهور است - و آب آن سد را بشهر کاشان آورده - ازآن بند تا شهر کاشان پنج فرسخ بوده باشد - خیابان نموده - که متردّدین در سایۀ درخت و کنار آب روان مي آیند - و الحق کوهی از سنگ و آهک درمیان دو کوه ساخته و آن دو کوه را بهم اتصال داده - و دریای وسیع بهم رسیده - و مدتی تصدي محصولات این بند و دیگر محال که وزیر عالیمقدار ساخته بود - حسب الحکم شاه عباس براقم این خلاصه نسبت داشت - و تا کسی این ژرف بند را نبیند - حقیقت کارداني آن کاردان ظاهر نمي گردد - و مولانا جسمي همداني تاریخ آن بند را چنین در لباس نظم جلوه داده *

* قطعۀ تاریخ *

این قوی بنیاد بند دیر پای
کز بقا محکم بنا تر آمده
دشت را زان آبرو حاصل شده
کوه را زان بحر در بر آمده
هم چو عدل پادشاه بحر و بر
آب بحر و رونق بر آمده
تا ازین بنیاد گردون ارتفاع
کوه چون دریا توانگر آمده
چون دو مرغابي مه و خورشید چرخ
روز و شب دروی شناور آمده

چون ز امـــر پادشـــاه دین پنـــاه
این بنـــا را زینـــت و فر آمده
لاجرم چون دولت شـــاه از فتور
در امـــان تا روز محشـــر آمـــده
شاه غازي آنکـــه چتـــر دولتـــش
خـــال روی نصـــرت و فر آمده
شاه عبـــاس آنکه حزمش را فلک
ســـد راه فتنـــه و شـــر آمـــده
داد فرمان چـــون سکندر خضـــر را
آنکـــه چون خضـــر پیمبـــر آمده
تا ز وضـــع این قـــوی بنیـــاد بند
کز متـــانت سد اکبـــر آمـــده
راه یاجوج مفـــاسد بست و ملک
زان بحســـن فضـــل داور آمده
ثاني اسکنـــدر شد و ساعي خضـــر
کـــردگارش یار و یـــاور آمـــده
سیـــم حل کردست آب او ازانک
خاکـــش از کبیـــریت احمـــر آمده
این بنا تا حشر خواهد ماند ازانک
آبـــش آهن سنکـــش از زر آمده
ســـال اتمـــام بنـــایش را خـــود
این دو مصـــرع زیب کستر آمده

۱۰۱۰
دفع یاجوج حوادث را چو عدل
۱۰۱۰
ثانی سد سکندر آمده

و این رباعي مولف در تعریف آن تمام بذا گفته است * * رباعي *

در آب و هوای دوش یکی صاحب دید
کاشان را کمتر از صفاهان سنجید
غافل که ز سعي آصف و دولت شاه
نهد نهرود زنده رودی گردید

دیگر دولتخانه و باغات و بسانین است که بر در دروازهٔ این شهر که مشهور بدروازهٔ دولتست - بجهت نزول آن پادشاه عرش مکان بنا نموده - که سیاحان روی زمین این قسم عمارت عالي ندیده اند - و سرائیست که در بیابانیکه مابین سمنان و کاشان که تخمیناً صد فرسخ بوده باشد - در حوالي سیاه کوه که تمامي نمکستان است - و مقر و مکان قزاقان و قطاع الطریق خالصاً مخلصاً لوجه الله بجهت رفاهیت مترددین و خلق الله بنا نموده - و باتمام رسانیده - و آب شیرین که درآن سر زمین وجود عنقا دارد - بهم رسانیده - و قنوات عالي از دامنهای کوه دور بر آنجا جاري ساخته - و باغ عالي بنا نموده - و از رهگذر موزونیت ذاتي گاهی بگفتن ابیات عاشقانه میل مي فرمود - و این دو سه بیت از نتایج طبع وقاد ایشان است * * بیت *

عاشق بقصد آنکه بگیرد عنان دوست
برداشت هر دو دست و دعا را بهانه ساخت

و له ایضا

خلف دودمان مرتضوي * سنجرآن درسخا و بخشش فرد

داد تن جامه اش بشیمۂ رضا * جامهٔ کعبه را جل خر کرد

و اکثری از شعرای ایران قصاید غرّا و غزلیات دلگشا در مدح ایشان گفته اند - و مداح آن وزارت پناه اند - و کتب مطولهٔ نثر نیز مستعدان بنام نامي ایشان مزین ساخته اند - و این کمترین در ایام دولت و وزارت برادر و پدر مدتی در همدان و بعضی اوقات در سمنان و بسطام و دیلمان و لاهیجان گیلان و بوّانات فارس و یزد و ابرقوه بامر وزارت و تکفیل مهمات آنولایات بسر مي برد - چون مدتی مدید بآن خدمات مشغولي جست - متصدي کاشان و رتق و فتق محصولات خالصهٔ پادشاهي که دران ملک بود باین کمینه رجوع شد - و از جانب پادشاه باین والا رتبه سر بلند گردید - و در ملازمت برادر و قبلهٔ خود بمهم و منصب مرجوعه قیام و اقدام مي نمود - و بدانچه از دست مي آمد - در اتمام آنها مي‌کوشید - و رعایت جانب رعایا که بدایع ودایع حضرت آفریدگاراند - منظور میداشت - و با اهل استعداد آنملک که حکیم رکن الدین مسعود مسیحي و خدام میرزا ابوتراب ترکمان و مولانا حاتم و فهمي و شعوري و کسری و سید السادات و النقباء الکرام امیر رفیع الدین حیدر معمای و امیر تقي الدین محمد تذکرة نویس و ملک طیفور و ملا حیرتي و دیگر مستعدان آن ملک که خلاصه و زبدهٔ ایران اند صحبتی میداشت - و خدمت ملازمت این گرامي طایفه را فرض عین و عین فرض میدانست - تا آنکه پیر و مرشد راقم اعني جناب سید السادات و النقباء امیر مغیث الدین علي محوي اسد آبادي همداني که در هندوستان در سلک ملازمان این سپه‌سالار بود - و از رهگذر بندگی ایشان در هندوستان امتیاز تمام داشت - بقصد توطن عتبات عالیات از ایشان مرخص شده بکاشان آمد - و شرح احسان و انعام این ممالک ستان دربارهٔ

آن عارف آگاه - چون درین خلاصه در احوال میر مذکور و در دیباچهٔ که بر دیوان رباعیات ایشان راقم نوشته - مفصلا ثبت است مکرر تصدیع نمي‌دهد - و بخدمت آن سید بزرگوار رسید - و این عطیه در هزار و شش روی داد - چندان از مآثر بزرگي و احسان ذاتي و سخن‌سنجي و نکته داني و دانش این دانش‌پرور و جمعی از مستعدان که در بندگي ایشان مي‌بودند - بیان نمود - که این کمینه و اکثری از مستعدان را غایبانه بنده و دعاگوی ایشان نمود - و در سنه هزار و هفت غزلی درمیان مستعدان طرح شده بود - اگرچه شعر و شاعري فن و روش فقیر نبود - و مدح گفتن شعار و دثار نساخته بود - و گاهی بتکلیف پیر و مرشد خود و تتبع رباعیات دل آویز ایشان رباعي میگفت - و بگفتن این غزل رغبت نمود - و از غایت اخلاص غایبانه بنام نامیء ایشان مزین گردانید *

* غزل *

تا بکی غلطم بخون دیده مژگان نیستم
تا بکی سوزم بحسرت داغ حرمان نیستم
عندلیب باغ عشقم لیک در کنج قفس
سوزشی دارم که محتاج گلستان نیستم
گر بشاخ گل زنم آتش نه بیدادي بود
مفکه مجنون گلم از باغ و بستان نیستم
تا نشان یابم ز لیلی جانب حی میروم
ورنه دلگیر از سموم این بیابان نیستم
در عراق پر نفاق این آرزو مي سوزدم
کز سخن سنجان بزم خان‌خانان نیستم

چون مدح و ثنای این سزاوار مدحت بود - پیر و مرشد فقیر و مستعدان

پسندیدند - بسیادت و نقابت پناه وحید الزماني میر عماد قزویني که در نسخ و تعلیق خط نسخ بر خطوط استادان سابق کشیده بود - داد که بر طریق قطعه نوشته - نزد این کمینه بود - که بمصحوب مرددین معروض سخن سنجان بزم فیّاض ایسان نماید - تا آنکه بجهت حوادث زمان برادر فقیر که ذکر او رفت - بوسیلهٔ که طول تمام دارد - در عین حکومت و دولت در سنه هزار و شانزده بعر شهادت فایز گردید - و امیر حیدر معمای تاریخ آن واقعه را چنین بنظم آورده * * قطعه *

ای خسرو عرصهٔ جهان را مالک
مي شد چو براه عدم آقا سالک
تاریخ رقمزنان دعاگویان گفت
اَنْتَ الْبَاقِي وَ کُلُّ شَيءٍ هَالِکْ

و ابن صبي در لباس نظم جلوه‌گر ساخته بود * * شعر *

نزد شه کلّه پزي در کاشان * زده بر آصف کاشان یک کارد

وز هر مصرعه تاریخ این واقعه بیرون مي آید * القصه بعد ازین قصهٔ جانکاه مهم و معاملهٔ برادر فی الجمله حسب الحکم آن پادشاه عالیشان بداعي رسید - و بسبب حسد حاسدان و سخن سازيِ مفسدان خاطر آن پادشاه را از بعضی مقدمات که از برادر داعي در زمان حکومت کاشان سرزده باشد - ازین دعاگو آن ذیشان را منحرف ساختند و کار بجائی رسید - که بودن در ایران بهیچ وجه ممکن نبود - و حرف مداحيِ این سپه سالار نیز بگوش آن عالیشان رسید - و بخت و طالع مددکاري نمود - ذوق و ملازمت ایشان بر حب وطن و منصب غالب آمد - زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات و در یافتن حجة الاسلام و طوف مدینهٔ مشرفه و دعاگوئيِ این سپه سالار دران اماکن شریفه از راه بندر دابل با کوچ و متعلقان در ذیقعده سنه

هزار و بیست و سه در برهانپور خاندیس بشرف بندگي ایشان سرافراز گشت - و قبل از رسیدن این فقیر بملازمت و بندگي این سپه سالار آن غزل بسمع مقربان ایشان رسیده بود - و دعا گوی غایبانهٔ خود را شناخته بودند - چنانچه در زمان ملازمت و پابوسي احتیاج بصدارت احدی نشد - و آن غزل که مدتی بود بخط میر عماد خوشنویس نوشته شده بود - بنظر ایشان در آورد - و بغایت مستحسن و مقبول افتاد - چنانچه لازمهٔ بنده پروری و غریب نوازي ایشانست بشرف بندگي و ملازمت خود سرافراز ساختند - و بجاگیر لایق و مناصب مناسب امتیاز بخشیدند - و بنوشتن این شرف نامه بدستوری که در دیباچه ذکر رفته - عالي رتبه گردانیدند - و الحال که هزار و بست و پنج هجري بوده باشد - بدستور در بندگي ایشان مي باشد - و در ظل مرحمت ایشان بسر مي برد - و هر روز و هر ساعت بعنایت تازه و مرحمت بی اندازه اختصاص مي یابد انتهی * وفات ملا عبدالباقي نهاوندي حسب ذکر تاریخ محمدي در سنه هزار و چهل و دو هجري قدسي وقوع یافت *

از قراریکه معلوم است این کتاب مجهول القدر و معدوم المثل در هیچ نقطهٔ از نقاط عالم موجود نیست - وحید الدهر و فرید العصر است - الّا آنکه یک نسخهٔ کامله اش در اروپا در کتابخانهٔ کیمبرج و حصهٔ خاتمه اش در کتابخانهٔ بانکي پور موجود و لیکن * شعر *

میان ماه من تا ماه گردون * تفاوت از زمین تا آسمان است

شاهد مدعا اینکه این نسخهٔ موجوده بچند جهت رجحان کلي و اهمیت تام دارد - اول اینکه مصنف کامل باناملِ مکرمت شمایل - و خامهٔ صداقت مایل در ظهر ورق اول کتاب این عنوان را نگاشته - " برسم کتابخانهٔ صدر اعظم و دستور مکرم - صاحب السیف و القلم - افلاطون یونانی -

و بوعلي ثاني - فرزند ...... عين القضاة همداني - باعث مصالح ......
و موجب رفاهيت اهل عالم - وارث علم و حكم بالارث و الاستحقاق -
قاضي عبد العزيز سلمه الله تعالى فرستاده - كه از اين بندۀ خاكسار -
و مخلص اخلاص شعار - عبد الباقي نهاوندي كه مولف و مصنف اين
گرامي نسخۀ موسومه بمآثر رحيميست - دران سركار بيادگار بوده باشد -
و چون بجهت كوتاهي وقت مقابله بعضى اوراق و اتمام بعض حالات
خصوصاً احوال سلاطين دكن كه نسخها تمام است - درين جا ناتمام - بايد
بقيد كتابت درآورد - اميدوار است كه بنظر كيميا اثر آن ملاذ و ملجاى
اهل عالم افتد - " و ايضاً در ورق خاتمه اين عبارت ثبت است -" بتاريخ
پانزدهم جمادي الثاني هزار و بيست و شش هجري وقت دو پهر مولف
اين ژرف نامه عبد الباقي نهاوندي بشرف اتمام مقابلۀ اين نسخه
كه بجهت يارخاني خواجه سلطان محمد اصفهاني نوشته شده بود -
توفيق يافت - و بقدر قدرت و حالت كوشيده - اگر سهوى و خطائى
درين نسخه بوده باشد - بجهت طرف مقابله خواهد بود * " دوم آنكه متون
و حواشي نسخۀ مذبوره بموارد كثيره بخامۀ مشكين ختامۀ مصنف بحليۀ
اصلاح منحلى است * سوم آنكه ظهر ورق ابتدائيه نيز بخواتيم عنبرين شمامۀ
سلاطين عظام نامداران دهلي اعني مستغرق بحار رحمت ايزد منان -
خلد آشيان شاهجهان - و فردوس مسير بى نظير - شاه اورنگ زيب
عالمگير - رشك بدر منير و غيرت مهر عالمگير است - و ايضاً ترقيمات
امضاى حقايق مواسات امراى آن خسروان عالم آراى جهانگير رونق افروز
اين رقّ منشور است *

و بعقد خاطر ابن فقير و ضمير منير هر واقف و خبير - نه بطريق ظن
و تخمين - بل بطرز حقيقت و طور يقين - راسخ و ثابت است كه اين

نسخهٔ اصلیه اولیه است و لا غیر که پیوسته در کتابخانهای دولتهای اسلام سلک جواهر النفیس منسلک و محفوظ - و در مخازن ایشان مکنوز بوده است - و لکن هرچه تفحص و تجسس نمودم - که بکدام وسیله در کلکته آمده باشد - معلوم نشد - و جای هیچ شک نیست که این مهر سپهر تواریخ مدت زمانی در فلک سلطنت دهلی چون خورشید بنقطة الراس در مکث بوده - و پس ازآن نقل و تحویل آن ببرج کتابخانهٔ حیدرآباد دکن وقوع یافته - و چون هلال عید انگشت نمای انام گردیده - چنانچه غلام علي آزاد بلگرامي گواهي مي دهد بر اینکه نسخهٔ مآثر رحیمي را که ملحقات بعض حواشي و اصلاح متن آن بخط مصنف موصوف عبد الباقي نهاوندي بود در حیدرآباد ملاحظه و مطالعه نموده ام- پس ظن غالب است که همین نسخهٔ دهلي را منظور نظر - و ملحوظ بصر در آورده باشد - زیراکه الحاقات و اصلاحات قلم مصنف در دو نسخه چندان مورد احتمال نخواهد بود - وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب - بهر حال نسخهٔ بسیار مرغوب و تاریخ بسیار مطلوبیست - که بواسطهٔ عدم توجه و التفات زلیخا صفت پردہ نشین حجاب عصمت خود بوده - وَ عَزَّ مَنْ قَالَ *

لِكُلِّ بَائِرَةٍ لَابُدَّ لَهَا سُوْقًا

درین هنگام چنین اقتضا نموده * * مصرع *

کوس رسوائي وی بر سر بازار زنیم

لهذا بر ذمت همت واجب و فرض آمد - که مکنونات این صحیفهٔ شریفه را که هریک زیب منطقهٔ جوزا - و رشتهٔ عقد ثریا است - مانند کواکب سیار - و لآلئ شاهوار - که در یکبرج قران کنند - و بیکدرج قرین گردند - حل نموده بزیور طبع در آورد - تا زمرهٔ طالبان را باندک جهدی دولت وصل دست دهد - با وصف آنکه اغلب اوراق بواسطهٔ کثرت نقل و تحویل از

جائی بجائی - ازهم متفرق و پریشان - و اکثر صفحات مقلوب و مغلوط دود و کرمان - و غالب مضامین از متن تا هامش ممزوق و نا معلوم بود - چندان بذل جهد و سعي بلیغ در کار رفت - که مطالبیکه چون کار مردان آزاده معقود بود - مانند روی ترکان ساده روشن و گشاده گردید - و غوانيِ معانيِ بعض الفاظ که در حجلهٔ افصح اللغات محجوب بود - بر کوی لفظ دري چهرهٔ دلبري گشود - چنانچه اکنون مانند یوسف از قعر چاه گمنامي آفتابی گردیده - و ندای یَا بُشْرىٰ هٰذَا غُلَامٌ بگوش هوش قافله سالار کاروانِ فضل و کمال بسیط غبرا رساند - رجای واثق است که عن قریب بهم رکابيِ مویدان غیبي - و پیادگان لا ریبي - از شکنجهٔ زندان طبع - مربع نشین سریر عزت گردیده - منظور نظر بینظیر اکسیر تاثیر - اراکین عظام - و اوتاد گرام انجمن مقدس مسبوق الذکر آمده - جلوهٔ خود فروشي نماید - و عزیز آسا طالبان مصر کمال را که مفتون چهرهٔ کتب تواریخ اند - چون اورنگ بگلچهر - و وامق بعذرا - و خسرو بشیرین - و مجنون بلیلی فریفتهٔ حسن خود نماید - و فرشته آسا لیلی وشان مضامین کحور مقصورات فِي الْخِيَامِ در سیاه چادر سطورش مسطور اند - بر کتب تواریخ معتبره معتمده مثل مطلع السعدین و حبیب السیر و نگارستان و منتخب التواریخ و خلاصة الاخبار و لب التواریخ و روضة الصفا و تاریخ اکبري و تاریخ گزیده و طبقات اکبري و ظفرنامه و اخلاق حکیمي و اکبرنامه و امثال اینها محول است - و مصنف مرحوم این کتاب عزیز الوجود را بر یک مقدمه و چهار فصل و خاتمة الکتاب ترتیب داده است *

مقدمة الكتاب

در ذکر حسب و نسب و آبای گرامي عبد الرحیم خان‌خانان که مدت زماني لوای سلطنت و امارت ایشان در عراقین عرب و عجم و فارس و آذربایجان و بعض از نواحيِ خراسان و دیار بکر افراشته و سبب توجه این خانوادهٔ عظیم الشان بطرف هندوستان *

فصل اول

در ذکر والد عظیم الشان این خلاصهٔ دودمان علیشکري و حالات و فتوحات آن مرحوم المسمی محمد بیرم بیگ بن سیف علي بیگ بن بیرک بیگ - و ضمناً حالات سلاطین غزنویان و غیر ذلک تا زمان سلطنت جهانگیر شاه بن اکبر شاه و برخی از حالات سلاطین بنگاله و جونپور و مالوه و کشمیر و ملتان را نیز بحسب تحقیق بیان نموده *

فصل دوم

در آثار بزرگي و صیت مملکت داري و سخاوت ذاتي و فطرت جبلي و فتوحات عبد الرحیم خان‌خانان و فیوضاتی که در عهد و عصر خود افاضه داشته است - و ذکر سلاطین گجرات و سند و دکن و خاندیس در ضمن همین فصل شامل نموده *

فصل سوم

در ذکر افعال خیریه و اعمال بریه بتعمیر مساجد و مدارس و حمامات بقاع الخیر که از عین المال خود تعمیر و ترمیم نموده است - فی الواقع قصر آخرت خود را بآن آبادان و محکم و استوار نموده *

فصل چهارم

در ذکر حالات فرزندان ارجمند کامگار نامدار این عالیمقدار که نونهال بستان سلطنت و شهریاری و گلدستهٔ گلزار ابهت و بختیاری بوده اند *

خاتمة الکتاب

در ذکر حالات علما و فضلا و شعرا و سپاهیان و مستعدان هر صنف که روی ارادت بکعبهٔ نشانش آورده - و کامیاب صورت و معنی گردیده - و این نیز منقسم بسه قسم است *

قسم اول

در بیان علما و فضلا *

قسم دوم

در ذکر فصحا و شعرا *

قسم سوم

در بیان سپاهیان و مستعدان و هنرمندان اصناف *

فَحَانَ لِيْ اَنْ اَبْتَدِئَ بِالْمَرَامِ - بِتَوْفِيْقِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْعَلَّامِ - اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ هٰذَا الْكِتَابَ مَقْبُوْلًا بَيْنَ الْخَوَاصِّ وَ الْعَوَامِ - بِجَاهِ سَيِّدِ الْاَنَامِ - عَلَيْهِ اَفْضَلُ الصَّلٰوةِ وَ اَكْمَلُ السَّلَامِ - وَ وَفِّقْنِيْ لِتَصْحِيْحِهٖ بِالتَّمَامِ - وَ اَرْشِدْنِيْ اِلٰى سَوَاءِ الطَّرِيْقِ وَ خَيْرِ الْمَقَامِ - وَ انْفَعْ قَارِئَهٗ وَ كَاتِبَهٗ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامِ - وَ اجْنِبْنِيْ

مِنَ السَّيِّئَاتِ وَ الْآثَامِ - وَ أَدْخِلْنِيْ فِيْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ الْكِرَامِ - آمِيْنْ يَا ذَا الْمَجْدِ وَ الْجُوْدِ وَ الْعَطَاءِ وَ الْاِحْسَانِ وَ الْاِنْعَامِ *

العبد
محمد هدايت حسين
غفر الله له
مدرس زبان عربي و فارسي در
پريسيڈنسي كالج - كلكته

مورخه ٢٨ ذي الحجه سنه
١٣٢٧ هجري قدسي
مطابق ١١ جنوري سنه
١٩١٠ ميلادي

بســـم الله الرحمن الرحيـــم

حمد و ثنا نه در خور این حوصلها ست - و ستایش و سپاس چه حد هر مدرک و صاحب ذکا ست - حمد را دلی باید خالي از وسواس - و ستایش را زبانی حقیقت اساس - عالم توحید عالمیست ربّاني - و عرصهٔ تحمید مقامیست رحماني - کارِ زبان‌دانان درین راه بی زباني - و شغلِ دانایان دربن علم ناداني - صدف را چه یارا که دریا آشامد - و مور را چه قدرت که بیابان پیماید - مادح وقتی مدح ممدوح تواند کرد که معرفت او حاصل نموده باشد - و واصف گاهی وصف کردن را شاید که شناخت موصوف به بهم رسانیده باشد - دلی باید صافي - و خاطرے کافي - تا تاب و یارای آن داشته باشد - که متحمّل این داعیهٔ عظمی شود - مخلوق را ثنای خالق کردن - شبنم بسیر دریا بردنست - و انسان را جرأت حمد نمودن - شعله با خاشاک آشنا ساختن- اگر از اولش گوئي بی ابتدا و اگر آخرش را ستائي بی انتها * * بیت *

اولِ تـــو اولِ بی ابـــتـــدا * آخـــرِ تو آخـــرِ بی انتهـــا
اول و آخر بتو نسبت خطا ست * اول و آخر چه نسبت با خدا ست

از صدمهٔ توحید دوئي در یکی گریخته - و بعلاقهٔ تجرید خودي در توئي آویخته - عالم و آدم نشانهٔ از قدرتش - و عناصر اربعه نمونهٔ از حکمتش - سراب را بحر نما - و بحر را بےسر و پا نمودار ساخت - و پشه را وبال پیل - و مور را کشنده شیر گردانید - تا دلیل بزرگي و نشانهٔ قدرتش باشد - و محتاج بتمجید و ستایش من و تو نیست * از نظر عاطفتش جهانیان آشنا آشنایانه

و بوزق متدرش امیدواري آشنا و بیگانه - عقل سراسیمه - ادراک و فهم درماندۀ این روش و راه * درین صورت خاموشي غایت فصاحت - و حیرت نهایت بلاغتست - و اعتراف بعجز و نادانی کمال دانائیست *

* مصرع *

لب همان به که به بندیم و حکایت نکنیم

چون اختصار درین وادي اولی مینماید - عنان یکران قلم بوادي نعت میگراید * سعادتِ اطاعتِ شریعتِ غرّای مصطفوي - و بر افراشتن لوای اصحاب و آل - نشانۀ فوز و فلاح و رستگاري و نجاحست * به پشتی شریعتش ملت از شکست مصون - و به پیرایۀ ملتش رونق بر شرع مقرون - و باطاعت و فرمان برداریش مثال و سجل قاضیان قضا قدرت بر فرامین بادشاهان و سلاطین - بالانشین - و از مهر قبولش ناصیۀ جباران و قهاران روی زمین - در تزئین - عَلَم دین بتقویت احادیث مبینش آسمان فرسای - و بنیان و اساس قصور شریعت متینش تا قیام قیامت پا برجای - علم ابد در بدو وجود در مکتب ازل خوانده - و دامن همت از متاع دنیای پر غرور افشانده - کارش رواج اسلام - شغلش اجرای وحي و الهام - حطام کفر و اصنام بآتش حسام کفر آشام سوخته - و علم لدّني از معلّم قدرت آموخته - قاضي محکمۀ روز نشور - و شفیع عاصیان امت در یوم یُنْفَخُ فِی الصُّور - شجاعی شعشعۀ تیغ آبدارش کفر سوز - و امیِّ دانش بدانایان آموز . لمولانا ولي دشت بیاضي *

* بیت *

امّی لقبي کز انبیا اعلم بود * احمد نامي که سرور عالم بود
زان سایه باو نبود همراه که بود * محرم جائی که سایه نامحرم بود

آشنا و بیگانه بشفاعتش امیدوار - دوست و دشمن کرمش را سزاوار - خاتم انبیاء و خلاصهٔ اولیاء . لمولانا مومن حسین یزدي * * بیت *

احمد که شه سریر لولاک آمد * جانیست کز آلایش تن پاک آمد
یک حرف ز مجموعهٔ قدر و شرفش * لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ آمد

امید بدرگاه واهب العطایا آنکه بادشاهان کامگار - و سلاطین نامدار - و علمای عالیمقدار - و کافهٔ انام را اطاعت شریعتش روزي کناد - و شریعت و ملتش درمیانهٔ عباد - یوماً فیوماً در تزاید و ترقي باد - بالنون و الصاد *

امّا بعد بر ضمیر منیر ارباب فهم و ذکا - ویقظه و انتباه - پوشیده و مستور نماند - که غرض از تحریر این اوراق - شرح کمال و مآثر احوال صاحب دولتیست - که دولت شیفتهٔ درگاه - و اقبال خاک نشین راه اوست - شجاعت خانه‌زاد شمشیر عدو شکارش - و مهابت و سیاست زنهاری تیغ آبدارش - عدل در دار العدلش بداد خواهي - و روز دیوان عدالتش شکوهٔ رعیت شیوهٔ سپاهي - قضا بکمان تدبیرش قدر انداز - و الهام بدولت سر گوشیش سرافراز - فاتح گجرات و دکن و سند - امنیت بخش وسعت آباد هند - قضا قدرت - قدر توان - ملک بخش - ملک ستان - عفو و بخشش و صلح کل را سپه سالار لشکر همت نموده - بتسخیر بلاد فرستاده - و کمیت سخاوت را بجهانگیري سر داده - گشادگي کفش - تنگي در جهان نگذاشته - الاّ در دهن محبوبان - و راستي قولش - کجي از عالم بر داشته - مگر در خانهٔ کمان - رزم آرای هنگامهٔ رزم آرایان - فروغ بخش انجمنِ بزم پیرایان - چراغ کلبهٔ تاریک نشینان - انیس و جلیس وحدت سرای خلوت گزینان - خُلق خَلق کرده و تواضع سرافگندهٔ اوست - نقش طرازِ نگارستانِ معني - گوهرِ تاجِ خوانین و سلاطینِ روی زمین -

مومیایی خاطرِ شکسته خاطران - مرهمِ جراحتِ سینه افگاران - همدش کلِ شگفته از شاخ رویاند - و وجودش شربت شفا به بیمارانِ حرص و آز نوشاند - دریا بخاک نشاندهٔ و کان بآب رساندهٔ اوست - در عشرتکدهٔ صحبتش دلهای حزین بیغم - و در بهارستان طلعتش گلهای پژمرده خرّم .
لِوَاحِدٍ مِنَ اَلْاَکَابِرْ * * بیت *

دیده خـــورشیـــد زار از رویش * سنبلستـــان مشامی از بویش

طبعش معیار سخن سنجي - و ذهنش میزان دانشوري - سخن سرایان گاه نکته گذاریش کر گوش - و فصحاء و بلغاء در مجلس دانشش خاموش - رنگ آمیز نگارین خانهٔ دقائق - بزم افروز شبستان حقائق . للشیخ ابوالفیض فیضي * * بیت *

مشاطگان ما بگلو سرمه میکشنـــد * در شهر ما زبان نشناسند گوش باش

فرمان فرمای عالم صوري و معنوي - عقدهٔ گشای ظاهر و باطن دوستان فدوي - به بذل زر و سیمش همیان هنروران سنگین - و از بخشیدن مضامین و معاني عالیه اش دیوان شعرای نامي رنگین * * شعر *

داني چسان رسد بجهـــان فیض آفتـــاب
انعـــام عام او بجهـــان آن چنان رسیـــد
کان خاک بر سر آرد و بحـــر آب در دهن
صیت سخـــای او چو بدریا و کان رسیـــد

حاتم بر دربار همتش خاتم داری - و معن زائده و آل برامکه برخوان احسانش ریزه خواری - باریک بینِ دقایقِ کارداني - مخترع قواعد کشورستاني - سحاب تدبیرش هم فرو نشانندهٔ غبار لجاج و عناد - و هم رویانندهٔ نهال صلاح و سداد - بر آرندهٔ منصب علیهٔ خان خاناني - پرورندهٔ

نعمت سلسلهٔ تیمور خاني - منظور انظار ظل اللهي - گل دسته بندِ گلشن اکبر شاهي - هزبر بیشهٔ وغا و دلیري - تربیت یافتهٔ الطاف جهانگیري - رواج دهندهٔ اسلام - بر اندازندهٔ کفر و ظلام - درویش نهاد صافي ضمیر -قدردان دانش پذیر- دل رام کن - خاطر شکار- راحت رسان - کم آزار- با همه درمیان از همه بر کنار- هشیار دل - دانا دوست - موم دل - آهن پیمان - منت سبک - عطا گران - عبد الرحیم خان خان‌خانان ابن محمد بیرم خان خَلَّدَ اللّٰهُ ظِلاَلَ جَلالِهِ وَعَدَالَتِهِ عَلَی مَفَارِقِ المُسْلِمِینْ - وَعَمَّتْ مَیَامِنُ شَفْقَتِهِ وَمَرْحَمَتِهِ اِلَی یَومِ الدِّینْ از دراز نفسي مي اندیشم - و در مقام اختصار در مي آیم * اگرچه این ثنای دیگران نیست که عذر تطویل باید گفت و خجلت اطناب باید کشید - هیهات هیهات - اگر کوتاه بینان کور چشم حمل بر مبالغه نکردندی - ستایش او چنانکه بودی کردمی - دامن ازین در چیدہ در مطلب شروع میرود * چنین گوید محرر این اوراق عبد الباقي نهاوندي که مدتی مدید - و عهدی بعید - کمر بندگي این قدردانِ دانا دل را غائبانه در دارالملک عراق بر میان جان بسته - بنشر مناقب و ذکر محامد این برگزیدهٔ درگاه الهي مشغول بود - تا آنکه بتاریخ سنه هزار بیست , دو هجري - شوق خدمت و اشتیاق ملازمت این بزم آرای عالم قدس - بر حب وطن غالب آمده - احرام کعبهٔ درگاه این قبله گاه غریبان و محتاجان بسته - بعد از طوف خانهٔ آب‌وگل زائر کعبهٔ دل گردید - و در برهانپور خاندیس شرف آستان بوس ایشان را دریافته - تماشاگر رموزات غیبي - و فیوضات لا ریبي- که از طبع وقّاد ایشان سر میزد - بود * چون دیدهٔ عبرت بین - ملاحظهٔ آثار بزرگي - و مشاهدهٔ دربار فیض آثارش - که الحال مجمع فضلاء و علماء و اکابر و اشراف و شعرای ایران و هندوستان و سایر مستعدان ربع مسکون است - نمود - و بر حالات

جمعی که سابقا در ملازمت و منادمت و مصاحبت این خدیو حق شناس بوده اند - و بعضی نقد جان گرامي صرف خدمت سامیش نموده - و برخی کامیاب صورت و معني بارطان خود رجعت نموده - دم بی‌نیازي زده اند- اطلاع حاصل نمود - بخاطر رسید که سرمایهٔ عمر ببطالت تلف شده - و اعوام سعادت انتظام از اربعین که حد کمال است - تجاوز نموده - کارے که باعث نام نامي و شغلی که مبني برذکر دوام بوده - متکفل نشده - و از دفتر دانش حرفی نخوانده - و از داستان کمال طرفی نبسته - عمر به ببطالت تلف شده را چه عوض - و سودای بی سود را چه عرض - ساعتی بندامت بسر بردم - دیدم که عمر گذشته را تدبیرے و روزگار حال را تاخیرے نیست - آخر مصلحت دران دانستم که پیش از آنکه پای مرکب حیات بسنگ در آید * * مصرع *

دست بکارے زنم که غصه سر آید

شغلی پیشه سازم - که نام نامي ممدوح و ولي نعمت حقیقي خود و عالمیان را بر روی روزگار مخلّد و موبّد بگذارم - لحظهٔ در زاویهٔ فکر مجاور گشتم این بیت بخاطر رسید * * بیت *

بیهده منشین ورقی میخراش * گر ننویسي قلمی مي تراش

چون این نقش بدیع در آئینهٔ خاطر جلوه گر شد - با طبع وقّاد مشوره کردم که از عهدهٔ چه کار بر مي آئي و مرتکب چه شغل مي تواني شد - بزبان الهام بیان نمود - که علمای دین و ائمهٔ اخبار و سیر و مورخان دانا در تواریخ و مقامات و کیفیت حالات انبیاء و اولیاء و سلاطین مجلدات مبسوط پرداخته اند - و مصنفات مطوّله از نظم و نثر تالیف نموده اند - و انچه بایستي و شایستي در آنها کرده اند - چنانچه قطب المحققین شیخ عطار در تذکرة الاولیاء - و امیر دولت شاه بن بختیشاه سمرقندي و عوفي

و امیر تقي الدین محمد تذکرہ نویس کاشي در تذکرۃ الشعراء - و میر خاوند در روضۃ الصفا - و خواند میر در حبیب السیر - و حمد الله مستوفي در گزیدہ - و دیگر استاذان در تواریخ مبسوطه هر یک در تصانیف خود ید بیضا نمودہ اند - و هیچ یک از دانایان را بخاطر نرسیدہ که باوجود شعرائی که در زمان سلطان جلال الدین ملازم رکاب او بودہ اند - و نعامات و صلات یافته اند - و نصر بن احمد سماني را مثل رود کي ملک الشعراء و دیگر مدّاحان بودہ است - و سلطان سنجر را که مثل ادیب صابر و رشید وطواط و عبدالواسع جبلي و فرید کاتب و خاوراني و زوزني و سید حسن غزنوي و عمعق بخاري - و سلطان ملک شاہ را که مثل امیر معزی - و سلطان محمود غزنوي را که مثل عنصري ملک الشعراء و غضایري رازي و ابو الفرج روني و اسدي و فردوسي طوسي و عسجدي و منوچهر شصت کله - و سلطان حسین میرزای با یقرا را که مثل عبد الرحمن جامي و میر علي شیر نوائي و دیگر شعرای نامي مداحان بودہ - و در زمان دیگر بادشاهان مثل حکیم انوري و حکیم خاقاني وکمال الدین اسمعیل صفاهاني و دیگر سخنوران بودہ اند - و مدائح ایشان گفته اند - فتوحات و حالات ایسانرا با اشعاری که این بزرگان در مدح ایسان فرمودہ اند - در یکجا جمع نساخته اند - و تصنیفی علاحدہ انسانکردہ اند - که هم آثار بزرگي آن سلاطین و مداحي این گروہ - مهجور و ابتر نباشد - و هم بسهولت ارباب سیر و تواریخ را معلوم شود - که این طبقۀ گرامي ازان سلاطین نامي چه رعایت یافته اند - و چه گونه مداحي ایشان کردہ اند - چنانچه اگر الحال کسی را بخاطر رسد که این معني را بخاطر آورد - بر جمیع دواوین ایشان و تواریخ آن زمان باید گردید - تا اندک مایه ازان ظاهر شود و فی الجمله اطلاعی بهم رسد - این شق را پسندیدہ دانست -

و نیز بخاطر رسید که آثار بزرگي و سخاوت و انوار مفاخرت این قسم صاحبی را - و حالات بندگان ایشان را که محرران و منشیان ایشان تا حال از غایت علو همت و فطرت که دون مرتبه و حالت ایشان میدانسته اند - و بتحریر و تقریر در نیاورده - و یا روزگار قرعهٔ این سعادت را بر نام منِ شکسته حال زده بود - رقمزدهٔ کلکِ عنبربن سلک گردانم - تا نام نامي این نامدار بر صفحهٔ روزگار مخلّد و موبّد بماند * این مطلب عظمی را معروض حجاب بارگاه این والا نژاد داشت - مور را رتبهٔ سلیماني و قطره را حالت دریائی بخشیده - اشارهٔ عالي بتحریر این عطیه رفت - حسب الاشاره کمر خدمت بر میان جان بسته عنان جردهٔ تیرگام قلم را بآن صوب منعطف گردانید - و این خلاصه را بمآثر رحیمي مسمّی کرده - مبني بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه گردانید *

مقدمه — در ذکر نسب آبا و اجداد گرامي این فهرست مجموعهٔ قضا و قدر که همیشه لوای سلطنت در ایران بر افراشته بودند - و جد بزرگوار ایشان - و توجه ایشان بهندوستان *

فصل اول — در ذکر والد عظیم الشان این خلاصهٔ دودمان علیشکري - و حالات و فتوحات آن مغفرت پناه *

فصل دوم — در آثار بزرگي و صیت مملکت داري و سخاوت ذاتي و فطرت جبلي این حضرت و فتوحات و فیوضاتی که او را در زمان دولت ابد توامان روی داده *

فصل سیوم — در خیرات و مبرات و تعمیر مساجد و مدارس و حمامات و بقاع الخیری که از عین المال خود تعمیر نموده - خانهٔ دنیا و آخرت خود را بآن آبادان ساخته اند *

فصل چهارم — در حالات فرزندان کامکار نامدار این عالیمقدار - که نو بارهٔ بستان سلطنت و شهریاري - و گلدستهٔ گلزار اُبّهت و بختیاري اند *

خاتمه — در احوال علما و شعرا و سپاهیان و مستعدان هر صنف - که روی ارادت بآستان کعبه نشانش آورده کامیاب صورت و معني گشته اند - و این نیز منقسم بسه قسم میشود *

قسم اول — در ذکر علما و فضلا *

قسم دوم — در ذکر شعرا و فصحا *

قسم سیوم — در ذکر سپاهیان و مستعدان و هنرمندان هر صنف *

امیدوار از کرم عمیم و لطف جسیم باریافتگان و حواشي نشینان بزم دانش و بینشِ این دانش بدانایان آموز - آنست که چون این ابکار افکار که از روی بی بضاعتي حالت و عدم استعداد - رقم زدهٔ کلک مکسور اللسان گردیده - بنظر اصلاح و شرف مطالعهٔ ایشان در آید - از درِ نکته گیري و عیب جوئي خطائی که بسبب سرعتِ تصنیف و استعجالِ ترتیب و سهوِ کاتب شده باشد - در نیایند - و آنرا بعیب و بیدانشيِ منِ کم دانش - حساب ننمایند - و اینک مدح و ثنای این سزاوار مدحت است - منظور دارند - و بشرف اصلاح از درجهٔ مذلت بمرتبهٔ عزت رسانند - و عیب جوئي این کم نام را باعث نقص این گرامي نسخه نسازند - و دست رد بر سینهٔ مدح و ثنای ممدوح خود نگذارند - چه خاطر ازین رهگذر جمع است - که هرچه بشرف نام نامي ایشان مشرف شد - از عیب و خطا و خلل و نقص بر مي آید - چنانکه مس از ملاقات اکسیر زر خالص میگردد - لیکن احتیاط لازم است - و اگر نقص و قصوری داشته باشد - گنجایش دارد - چرا که این مطلب عظمی نه در خور حوصلهٔ بیسر و پا بود - حسّاني باید که مدح

و ثنای خاتم رسل صلعم گوید - و خاقاني را سزد که وصف خاقاني نماید - گفتهٔ من شکسته دل در تعریف و توصیف این صاحب حال - پلاس لباس کعبه کردنست * * مصرع *

فکر هرکس بقدر همت اوست

هرچند درین کوشد - نهایت نخواهد داشت - شروع در مطلب نمودن و شرح حالات و فتوحات ایشان دامن عفو و اغماض برسهو و خطائی این خواهد پوشید - و وسیلهٔ التماس تقصیر راقم خواهد شد *

مقدمه در ذکر آبای عظام کرام این خلاصهٔ دودمان علیشکري که لوای سلطنت در ایران بر افراشته اند - و سبب توجه ایشان بدیار هندوستان وغیره

چون غرض اصلي درین نسخه آن است که سبب توجه این بزرگان بهندوستان ظاهر گردد - و اول کسی که بملازمت سلاطین چغتائي رسید - و با ایشان ارادهٔ آمدن ولایت بدخشان و کابل نمود - پیر علي بیگ ابن علیشکر بود - بنابرآن اول شروع در ذکر او میرود *

پیر علي بیگ بن علیشکر بیگ بن بیرم قرا بیگ بن الف قرا بیگ بن قراخان بن غزان بن قرا مصري بن قرا محمد بن قرا تورمش بن قرا منصور بن قرا بیرم بن قرا تورمش بن امیر تودهٔ بیگ (و سلسلهٔ ایشان را بعضی از مورخین با غزخان میرسانند - به یافث بن نوح منتهي مي سازند - اَلعِلْمُ عِنْدَ اللّه) - از گلستان دولت بهار لو فروزندهٔ بهاري -

و از دودمان حشمت علیشکر برازندهٔ شهریاري بود - و طائفهٔ بهارلو از طبقهٔ ترکمان قراقوینلواند - و پیر علي بیگ یکی از اسباط میرزا اسکندر ابن قرا یوسف بن قرا محمد را در عقد خود در آورده - سلطان ......نشان طائفهٔ ترکمان بود - و اصل قرا محمد بن بیرم خواجه از جبل فرغانه است - مِنْ اقصی بلاد ترکستان و در عهد قدیم به بطلیس آذربایجان افتاده اند - و صحرا نشین بوده اند - و در آن زمان سلطان اویس و سلاطین جلایر گاهی دست تعدي بران قوم دراز میکرده اند - قرا محمد ازین رهگذر بر سلطان محمد ولد سلطان احمد جلایر خروج کرد - و تبریز را بگرفت *

قرا محمد بن قراتورمش بن قرا منصور ابن قرا بیرم

قرا محمد در اوایل حال ملازم سلطان اویس ایلکاني بود - و از جانب او حاکم واسط شد - و در سنه ست و ستین و سبعمائه خواجه مرجان عصیان ورزیده بغد فواج را گشاد - و چهار فرسنگ زمین را آب فرو گرفت - سلطان امرا را به پیدا کردن کشتي و غراب بنعمانیه فرستاد - قرا محمد پانصد کشتي از اتفاقات حسنه بدست آورده در کنار دجلهٔ بغداد بنظر سلطان آورد - و بیرم خواجه کفران نعمت نموده دهانهٔ موش را که راهي تنگ بود گرفت - سلطان اویس از راه چلخور (۱) و غار اصحاب کهف روان شده - و دونوبت از فرات عبور نموده بصحرای موش در آمد - بیرم خواجه عم قرا محمد - که دختر سلطان احمد جلایر در حبالهٔ او بود - و حکومت موصل وارجیس یافته بود - و در سنه اثنین و ثمانین و تسعمائه وفات یافته - فرار نموده ایل و الوس او بغارت رفت - و ازانجا بجانب قرا کلیسیا بدر

(۱) در جلد پنجم روضة الصفا صفحه ۱۷۱ چاپ بمبئي چیچقور مي نویسد - مصحح *

رفت - یکی از شعرا گفته : * بیت *

خصم تو ماریست کو جست بصحرای موش
مور حسامت چنین مار فراوان گرفت

بیرم خواجه در حوالي اله[1]طاق و نواحي ارز[2]روم مقام گرفت- و قرا محمد در قلعۂ ارجیس ساکن شد - چون سلطان اویس فوت شد - و سلطان حسین بسلطنت رسید - در سنه سبع و سبعین و سبعمائه برای دفع تراکمه عازم اله طاق شد - عادل آقا را با امرا برسم منقلای فرستاده قلعۂ بند ماهي را مسخر نموده باله طاق آمد- بیرم خواجه در ارز روم بود - سلطان حسین بارجیس برسر قرا محمد رفت - و محاصره نمود - التماس صلح کرد - و دو هفته مهلت طلبید - و میخواست که خندقی حفر نماید - و یا از بیرم خواجه مددی باو برسد - ملتمس او قبول نمودند - بعد از هفته امرای سلطان حسین را معلوم شد که حفر خندق نموده انتظار مدد و کومک میکشد - سلطان حسین فرمود که چندان چوب وخاک و خاشاک و علف از اطراف قلعه ریختند که از بالای قلعه گذشت * ناگاه خبر شد که از جانب بیرم خواجه در دو فرسنگ لشکری دیده اند - و قصد شبخون دارند - سلطان حسین و امرای برانغار سوار شدند - تا جرانغار خبردار شدن پنجاه نفر از امیر زادگان و امرای ترکمان را دستگیر نموده آوردند - سلطان همه را بخشید - قرا محمد ازین رهگذر راه اطاعت و انقیاد سپرد - و وعده نمود که چون سلطان به تبریز رود بملازمت برسد - و بوعده وفا نموده بعد از بیست روز در تبریز سلطان را ملازمت نمود - و رخصت مراجعت ... ... یافت - چون

---

(۱) در جلد پنجم روضة الصفا صفحه ۱۷۲ چاپ بمبئي سنه ۱۲۷۱ لفظ الهطاق را بالحاق الف بعد لام (الأطاق) مي نویسد - مصحح *

(۲) لفظ صحیح ارزن الروم است اما گاهي نون را حذف نیز مي کنند - مصحح *

سلطان حسین بقتل رسید - و سلطان احمد متصدي سلطنت آذربایجان شد - شیخ علي که برادر سلطان احمد بود - و پیر علي بارک که امیر الامرای او بود در تاریخ اربع وثمانین وسبعمائه از بغداد متوجه تبریز شد - و در حوالي هفت رود بهم رسیدند - لشکر سلطان احمد مخالفت نمودۂ سلطان را بر ایشان اعتماد نماند - فرار نمودۂ بنخجوان رفت - و در مزار پیر عمر نخجواني قُدِّسَ سِرُّهٗ بقرا محمد پیوست - و شیخ علي و پیر علي بارک در تبریز توقف ننمودۂ از عقب سلطان ... آمدند - قرا محمد سلطان احمد را گفت : که ما برای تو کوششی خواهیم کرد - مشروط برآنکه تو با ملازمان خود ثابت قدم باشي تا ما بطریق که معهود ماست جنگ کنیم - و اگر از جای خود حرکت نمائید - میان ما موافقت نباشد - و اگر ایشان مارا شکستند - تو داني و ایشان - دیگر اسیران و اولجۂ ایشان از ما باشد - باین شروط پنجهزار مرد ترتیب دادۂ - هر سیصد نفر را یک قشون نمود - و قرار داد که از هر قشون دۂ کس پیش میروند - و تیر اندازي میکنند و میگریزند - و دۂ کس دیگر بمدد ایشان میرسد - تا یسال ایشان از هم میریزد - فی الجمله آن پنجهزار مرد باین طریق لشکر مخالف را برهم زدند - و شیخ علي و پیر علي بارک را بقتل رسانیدند - و مال فراوان بدست شاۂ ترکمان افتاد * و در مطلع السعدین مسطور است که چون امیر تیمور صاحب قران - عراق عجم و فارس مسخر کرد - خبر آمد که توقتمش خان از طرف شغاف و اترار بطرف ترکستان آمد - صاحب قران از اصفهان بتاریخ تسعین و سبعمائه متوجه توران شد - و ولایت آذربایجان که بمرزا میرانشاۂ تعلق داشت - شهر تبریز را بمحمد دواني دادۂ از عقب پدر روان شد - قرا محمد رفتن صاحب قران را شنیدۂ عرصه را خالي دید - و باستدعای اهل تبریز در دهم شهر جمادي الاول سنه تسعین و سبعمائه

به تبریز آمد - چون ترکمانان به تبریز رسیدند - محمد دواني را گرفتند * قرا محمد چند روز بوده شهر را بخالق و قرا بسطام سپرده - و بولایت خود رفت - و محمد دواني را همراه خود برد * القصه قرا محمد از امرای سلطان اویس جلایر بوده سرداري الوس قراقویںنلو باو تعلق داشت * و صاحب لب التواریخ آورده که در نواحي شام از دست برد لشکر آق‌قویںنلو بتاریخ سنه اثنين و تسعين و سبعمائه بقتل رسید - و ازو سه پسر ماند - اول قرایوسف - و دوم مصر بیگ - و سیوم یارعلي بیگ که احوال هر کدام مذکور خواهد شد *

یار علي بیگ

یار علي بیگ بعد از قرا محمد صاحب اقتدار گشت - و در تواریخ مسطورست که چون صاحب قران در اوایل سنه ست و تسعين و سبعمائه بغداد را تسخیر نموده بموصل رسید - یار علي بیگ حاکم موصل بود - پیشکشهای لایق مهیا کرده بشرف ملازمت رسید - و در رکاب ظفر انتساب بوده دلیلي و راهنمائي میکرد - چون بدیار بکر رسیدند - و قلعهٔ کرکوک و اباماًن گرفتند - آن قلعه را بامیر یارعلي بیگ بسیورغال عنایت نمودند - و صاحب قران بنفس خود با مجموع عساکر متوجه صحرای‌موش از راه سواسي شدند - قرا یوسف که در آن زمان داعیهٔ سرکشي و سرداري داشت - با آنکه برادرش یار علي که اقتدار او بیش از قرا یوسف بود - بپایهٔ سریر اعلی آمده نوازشات یافته بود - احشام و الوس را گذاشته فرار نموده - و یار علي بیگ نیز کفران نموده از اردوی صاحب قران جدا شده بقرا یوسف (۱)

---

(۱) صاحب حبیب السیر آورده است که یار علي بیگ بن قرا عثمان در اردوی برادر خود قرا یوسف مي بود - از بغداد فرار نموده کپنک بوش (یعني نمد پوش) بخدمت میرزا شاهرخ آمد - و نوازشات یافت - و باز گریخته نزد قرا یوسف رفت *

پیوست - چون صاحب قران میرزا رستم و میرزا ابابکر را بجنگ قرا یوسف فرستاد و جنگ شد - امیرزادهٔ یار علي از اسپ افتاده از پا در آمد - و سرش را جدا کردند - و این واقعه در ست و ثمانمائه بوده * یار علي را پسرے بود زینل نام که بعد از فوت قرا یوسف که عم او بود - بجانب موصل و اورل رفت - و بحیرهٔ در تصرف آورد * و مخفي نماند که جمعی از مورخین قرا محمد را پسر بیرم خواجه میدانند - و برخي از ایشان بیرم خواجه را عم قرا محمد شمرده اند - و بعضی نیز نبیرهٔ زادهٔ او که پسر قرا تورمش باشد مي شمارند - ظاهراً که قول اخیر اصح است *

مصر بیگ

مصر بیگ ولد قرا محمد در قلعهٔ اوینگ حاکم شده بود - و تا غایت بدرگاه جهانباني نیامده بود - صاحب قران ارادهٔ تسخیر آن حصار نمود - امیر زادهٔ سلطان محمد را بر سر او فرستادند - و در هژدهم شعبان ست و تسعین و سبعمائه صاحب قران پیشتر از امیر زادهٔ سلطان محمد بآن حصار رسیدند * * شعر *

پیاده روان شد بکردار فیل * سوی مصر مانند دریای نیل
سپه چون بقلعه رسیدند تنگ * بر آمد زهر جانبی کوس جنگ

سپاه منصور زور آورده قلعه زیرین را مسخر ساختند - مصر و اتباعش بقلعهٔ بالای کوه برآمدند - و پسر خود را که شش ساله بود - با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد - صاحب قران پسر او را نوازش نموده بقلعه فرستاد - او باوجود این مرحمت توفیق بیرون آمدن نیافت - و مدت محاصره امتداد یافت - مصر دو سه مرتبه دیگر مادر و پسر خود را بیرون فرستاد - و التماس امان نمود - آخر کار بجائی رسید که مردم او خود را از قلعه مي انداختند -

و بدرگاه عالم پناه - پناه میجستند - مصر چون نیل بلا را بر خود محیط یافت - دوم شوال سنه مذکور شمشیر در دست و کفن در گردن از قلعه بر آمد - امیر زاده سلطان محمد درخواست خون او کرد - مصر را بشاهزاده بخشیدند - و حکم شد که او را بسمرقند برند - فرمان‌بران بموجب فرموده عمل نمودند - و مآل حال قرا مصر معلوم نشد که در شام فراق چه وقت روی بمغرب فنا نهاد * و مصر را پسری بود غزان بادشاه نام که بعد از فوت قرا یوسف عم خود نفایس و خزاین او را تصرف نموده متوجه قلعهٔ اوینگ شد - و بتصرف خود در آورد - و نسبت سلسلهٔ این سپه سالار باو می پیوندد *

قرا یوسف

قرا یوسف بعد از پدر باوجود برادرانی که ذکر رفت درمیانهٔ الوس قراقوینلو صاحب اعتبار و سردار شد - و شوکت و مکنت تمام بهم رسانید - و منارهٔ که سلطان محمد از سر ترکمانان در وقتی که قرا محمد را شکست داده بود - در خوی سلماس ساخته بود خراب نموده لنگری بنا کرد - و سرهای اقوام تراکمه را دفن کرد - چون سلطان محمد بدستوری که ذکر خواهد رفت بقتل رسید - و امیر صاحب قران امیر تیمور گورگان بارها قرا محمد و قرا یوسف را از آذربایجان راند - و سودمند نیفتاد - قرا یوسف بن قرا محمد چون بعد از قرا محمد نوبت سلطنت باو رسید - و صاحب اقتدار گشت - و اقوام قراقو ینلو بر سر او مجتمع شدند - و بزرگی او را گردن نهادند - صاحب قران زمان در شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه در کرت اول که متوجه بغداد بود بر الوس قراقو ینلو تاخت - و قرا محمد فرار نمود - و قراقوینلو پریشان و متفرق شدند *

بتاريخ هفت صد نود و شش امير مصر برادر قرا يوسف را گرفته بسمرقند فرستاد - و در آنجا ناپيدا شد - و ايشان در عقب سلطان صاحب قران بآذربايجان آمده باز امير شدند - تا آنكه در عراق عرب در حوالي حلّه و كربلا ميانهٔ ميرزا ابابكر و ميرزا رستم بن عمر شيخ بن امير تيمور صاحب قران و او مصافي عظيم روی داد - و يار علي بيگ برادر قرا يوسف كشته شد - و قرا يوسف منهزم شد * و بتاريخ هفت صد نود و هفت در اثنای گريز در راه بسلطان احمد جلاير كه او نيز در كربلا از عساكر صاحب قراني كه خود به بغداد رفته او را رانده بود - و جمعی بتعاقب او رفته بودند - و هزيمتی شده بود - بهم بر خورده باتفاق يكديگر بروم رفتند - و ميگويند كه در اثنای راه خلافی در ميانهٔ ايشان بهم رسيده جدا شدند - و در ولايت روم باز بهم پيوستند - چون يک چندی در خدمت قيصر بسر بردند - و از روم آمده عراق عرب و ملک خود را متصرف شدند - و باز از صدمهٔ لشكر صاحب قرانی ملک را گذاشته فرار نموده بمصر رفتند - سلطان فرخ كه حاكم مصر بود - در اعزاز و احترام ايشان كوشيده رسول نزد صاحب قرانی فرستاد - و از آمدن ايشان صاحب قران را خبردار ساخت - صاحب قران نامه باو نوشت - كه اگر سلطان در معيت ما ثابت قدم است - سلطان احمد را بند كرده باينجانب فرستند - و قرا يوسف را بند بند نمايد * چون نامه بسلطان مصر رسيد - هر دو را محبوس ساخت - هر دو در حبس باهم عهد بستند - كه اگر بسلامت ازان مهلكه نجات يابند - علی الدوام طريق دوستي مسلوک دارند - و از طريقهٔ مخالفت محترز باشند * و گويند در حينی كه قرا يوسف در مصر محبوس بود - پير عمر نام ملازمی داشت - كه سقائي كردی - و انچه حاصل نمودی - در وجه معاش اهل و عيال قرا يوسف صرف كردی - آخر ملازم امير شيخي حاكم شام شد - اما دقيقهٔ از دقايق مراعات ولي نعمت

حقیقي سابق فوت نمیکرد - درین اثنا نمّامان و غمّازان بامیر شیخي رسانیدند - که قرا یوسف لعل قیمتي با خود دارد - هرچند ازو طلب کردند - و در وادي طلب مبالغهٔ بلیغ نمودند - و تخویف بجای آوردند - او منکر شد - و قسم یادکرد که ندارم - از زوجهٔ وی مطالبه نمودند - او هم اقرار نکرد - آن عورت را شکنجه عنیف کردند - اصلا اعتراف ننمود - و دران بلا صابر بود - آخر پیر عمر را در خلوت طلب نموده گفت : این لعل در موی سر من بسته است - و من میدانم که در زیر شکنجه خواهم مرد - بعد از فوت من آنرا بگشای - بقرا یوسف تسلیم نمای - تا در وجه معیشت خود صرف کند - چون قرا یوسف اطلاع یافت - او را ازان منع نمود - و آن لعل را ستانیده بکسان امیر شیخي تسلیم نمود * و در حبیب السیر آورده است که قرا یوسف شبی در زندان مصر در واقعه دید - که صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان یکی از انگشترهای خاصه که در دست داشت باو داد - چون از خواب بیدار شد - خود[1] این چنین تعبیر نمود - که بعضی از ولایت بتصرف تو خواهد درآمد - و آخر چنان شد که تعبیر نموده بود * درین اثنا خبر رسید - که صاحب قرانی فوت شد - سلطان مصر ایشان را از بند بر آورد - و منظور نظر عاطفت گردانید - و باندک زمانی قرا یوسف صاحب مکنت و شوکت شد - و جمعی از تراکمه که در مصر بودند - و با او بآن دیار رفته بودند - از اطراف و جوانب بر سر او تا یکهزار سوار جمع شدند - دران وقت جمعی از سرحد نشینان مصر بغي و عصیان ورزیدند - و سلطان مصر مکرراً لشکر بر سر ایشان

---

(۱) در جلد ششم روضة الصفا صفحه ۱۴۵ چاپ بمبئي مي نویسد که قرا یوسف واقعهٔ دوشینه را علی الصباح با سلطان احمد درمیان نهاد و سلطان چنین گفت که تعبیر خواب تو آنست که بر قطری از اقطار ممالک آن حضرت فرمان‌روا خواهي شد - مصحح *

فرستاد - و کاری نساخته عاجز ماند - آخر الامر قرا یوسف را با ترکمانان که
بر سر او مجتمع بودند - بدفع ایشان نامزد کرد - و ازانجا که جلادت وکاردانی
او بود - آن طایفه را منهزم ساخته ولایت ایشان را بتصرف پادشاه مصر در
آورد - و بمصر معاودت نمود * و در وقتی از اوقات سلطان مصر ارادهٔ چوگان
بازي نمود - قرا یوسف و امیر زادگان ترکمان و میرزا پیربوداق[1] بسر قرا
یوسف که سلطان احمد جلایر او را فرزند خوانده بود - و مثل او چابک
سواری از عدم بوجود نیامده بود - باو چوگان بازي مینمودند - و امیر زادگان
ترکمان دران فن ماهر بودند - و بهتر از مصریان مي باختند - سلطان
مصر و مصریان در رشک افتاده بود - کمر بعداوت ایشان بستند - دربن
حال سنگ ریزهٔ چند در میدان مصر افتاده بود - سلطان مصر ببرچیدن
آنها بمصریان و ترکمانان فرمان داد - قرا یوسف ازین مقدمه آزرده شده -
در حضور سلطان از میدان مصر بیرون آمده کوچ و متعلقان خود را برداشته
از مصر بیرون رفت - و مصریان سلطان را برین داشتند که ایشان را
تعاقب نموده نگذارند که بطرفی روند - قریب بده هزار کس تعاقب
نمودند - بآنکه دران وقت زیاده از یک هزار کس باو نبودند - ایشان را
شکست داد - بارادهٔ آذربایجان فرار نموده از مصر تا کنار آب فرات یک
صد هشتاد جنگ با سلاطین و امرای که بر سر راه بودند - و مستحفظان
طرق و شوارع کرد - و در همه معارک غالب آمد - و خود را بدیار بکر
رسانیده قلعهٔ اوینک را بدست در آورد - و اقوام و قبایل او بر سر او مجتمع
شدند * در غرهٔ جمادي الاول سنه هشت صد نه در حوالي نخجوان
آذربایجان با میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه که والي آذربایجان بود -
در مرتبهٔ ثاني مصاف کرد - و میرزا میرانشاه درین مصاف بقتل رسید -

(۱) در روضة الصفا بیر بداق بحذف واو مي نویسد - مصحح *

و میرزا ابابکر بکرمان گریخت - قرا یوسف مظفر و منصور شده آذربایجان بتصرف در آورده متوجه دیار بکر شد - و یکی از شعرای آن زمان این ابیات در مدح قرا یوسف و صفت آن مصاف گفته : * شعر *

ابابکر با لشکر بیشمار * در آمد بهیجا چو اسفندیار
دلاور قرا یوسف پهلوان * بمیدان درآمد چو رستم روان
ز سر تا سر منزل سردرود * روان گشت خون سپاهي چو رود
ز بسیاري کشته در کارزار * نبُد هیچکس را مجال گذار

و بتاریخ هشت صد ده قرا عثمان بابندري را که در غیبت او بدیار بکر آمده بود - منهزم ساخت - چون قرا یوسف از مصر گریخت - سلطان فرخ از سلطان احمد بدگمان شده روی از تربیتش بر تافت - سلطان احمد بلباس درویشان در آمده بمشقت بسیار خود را بحلّه و کربلا رسانیده جمعی از اوباش بر سر او جمع گشتند - خواجه ایناق که دران زمان از قبل میرزا عمر حاکم بغداد بود - فرار نمود - سلطان احمد بعد از هفتهٔ ببغداد آمد - و لوای سلطنت بر افراشت * و در سنه هشت صد نه متوجه تبریز شد - و آن عهود و مواثیق که در مصر باهم بسته بودند منظور نداشت - و در دولت خانهٔ تبریز نزول نمود * و در سنه هشت صد سیزده متوجه قرا یوسف شد - قرا یوسف ازین معني درهم نشده - در روز جمعه بیست هشتم ربیع الآخر سنهٔ مذکور در شنب [1] غازان که در دو فرسخی تبریز است جنگی عظیم دست داد - قرا یوسف غالب آمده شکست عظیم

---

(۱) شنب بفتح اول و سکون ثاني و باي ابجد بمعنی گنبذ باشد و ازین است که گنبذی را که سلطان غازان در آذربایجان ساخته بود شنب غازان خوانند - مصحح از برهان قاطع *

بر سلطان احمد افتاد - سلطان در باغی[1] پنهان شده - شخصی از ارذال
بهاء الدین حوالہ نام قرا یوسف را بران حال مطلع گردانیده جمعی بجست
و جوی او شتافتند - و سلطان را بنظر شهریار ترکمان رسانیدند - بعد ازانکه
کلمات شکایت آمیز که نسبت بسلطان بر زبان راند - از روی جد نشان
حکومت آذربایجان بنام پسر خود پیر بوداق که سلطان احمد او را در مصر
پسر خوانده بود - و ایالت بغداد باسم پسر دیگر شاه محمد بگرفت -
و میخواست که سلطان احمد را بجان امان دهد - امرای عراق عرب در باب
قتل سلطان مبالغه نمودند - قرا یوسف نیز با ایشان همداستان شده حیات
سلطان و اولاد را به پایان رسانید - و دولت خاندان امیر شیخ حسن ایلکاني
بنهایت و اختتام رسید * و یکی از شعرای آن زمان مثنوي در بحر
شاهنامه در مدح قرا یوسف و اولاد او گفته بوده - و این ابیات در صفت
این مصاف ازان مثنویست *

* شعر *

ز پیکان الماس و پرّ عقاب * نبُد هیچ پیدا رخ آفتاب
ز سرخاب سرخ آب برسان رود * گذر کرد بر دامن سرده رود
قضارا یکی تیر زهرآب دار * گذر کرد بر پهلوی شهریار
دلیران احمد شه سرفراز * گرفتند در پیش راه دراز
هزیمت غنیمت شمردند زود * سراسیمه گشتند برسان رود
ندانست شه کاید او را امان * بدست قرا یوسف ترکمان

و نعشش را در دمشقیهٔ تبریز در پهلوی برادرش سلطان حسین دفن کردند -
آذربایجان و عراق عرب وغیره قرا یوسف را صافي گشت - و همدران

---

(۱) در جلد ششم روضة الصفا صفحه ۱۸۵ چاپ بمبئي مي نویسد که سلطان
بسوراخ باغی که آب ازانجا ببرون مي آمد خزید و پس ازان صاحب روضة الصفا قضیهٔ
گرفتاري سلطان را بواسطهٔ خبر دادن پیر کفش دوز بتفصیل مي نوبسد - مصحح *

زودي پیربوداق خلف او درگذشت - و سلطنت آذربایجان بنام خود کرد ، و شاه محمد پسر خود را که منشور ایالت بغداد از سلطان جهت او گرفته بود بعراق عرب فرستاد - و بدیار بکر بر سر قرا عثمان با بغدری رفت - و قلعهٔ ازغنین را محاصره نموده قرا عثمان از در صلح درآمده عجز نمود - التماس او را مبذول داشته بصلح باز گردید * و در سنه هشتصد پانزده با شیخ ابراهیم شیرواني مصاف داد - و با ملک کستندیل ملک گرجستان جنگ کرد - امیر شیخ ابراهیم را با برادر بگرفت - و به تبریز آمد - و خون بها گرفته آزاد کرد - و کستندیل را با امرا واقوام بکشت * و در هژدهم رجب سنه هشتصد شانزده متوجه عراق عجم شد - و بجهت عارضهٔ از همدان باز گردید - و سلطانیه و قزوین و طارم بگرفت - و بر سر امیر بسطام که از جانب میرزا شاهرخ حاکم سلطانیه بود راند * و در سنه عشرین و ثمانمائه بحلب و عنتاب رفت - و فتوحات کرد - و مقضي المرام باز گشت * و در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه میرزا شاهرخ خود بنفس نفیس متوجه دفع قرا یوسف شد - بانتقام خون میرزا میرانشاه که بردست او کشته شده بود - بعد از قطع منازل و طی مراحل در بیستم شوال همین سال از درهٔ نمک الکاء خاروي گذشته در قصبهٔ ورامین نزول نمود - و درین منزل میرزا ابراهیم با جنود فارس - و میرزا رستم با سپاه اصفهان بموکب او پیوستند - و ازانجانب نیز قرا یوسف با لشکر بیشمار و عدت بسیار در مقام عناد و استکبار بود - و مرزا شاهرخ امیر غیاث الدین شاه ملک را نزد او فرستاد - و پیغام داد که دست از قلعهٔ سلطانیه و قزوین باز دارد - تا ممالک آذربایجان و عراق عرب را برو مسلم داریم - و بجانب هرات مراجعت نمائیم - این سخنان اصلا قرا یوسف را معقول نیفتاد - امیر غیاث الدین شاه ملک را حبس نمود - و باوجان تبریز آمد - و از آمدن میرزا شاهرخ

اعتباري نميگرفت - و اين عبارت بزبان تركي گفت (۱)
چون نزديک بان شد که تلاقي فريقين دست دهد - وقت صبحی
جمعی که در کشک سلطان شاهرخ بودند - بيموجبی فرياد بر آوردند -
که قرا يوسف مرد - چون قرا يوسف دران زودي در گذشت -
و تحقيق نمودند - در همان صبح قرا يوسف فوت شده بود * و گويند که
چون قوت و استيلای قرا يوسف زياده از حد و عد بود - سلطان در کار او
متحير بود - جمعی از صلحا و علما را برين داشت - که بختم کلام ملکِ
علّام و خواندن ادعيهٔ مؤثره بجهت فنای او مشغولي نمايند - آنها مؤثر
افتاده - ازانجا که ضعف طالع طبقهٔ قراقوبنلو و زيادتي دولت سلطان بود -
قرا يوسف در روز پنجشنبه هفتم شهر ذي قعده سنه مذکور از دارفاني
بسرای جاوداني شتافت - و با آنکه موکب سلطان در حدود ری بود -
و لشکر ترکمان در اوجان تبريز بدستوری متفرق شدند - که هيچکس بتجهيز
و تکفين او نپرداختند - و او را در همان خرگاه بر روی چهار پائی گذاشتند -
لشکريانش خزانه و خرگاهش غارت کردند - و لباس از بر او بيرون کشيدند -
و بطمع حلقهٔ طلا که در گوشش بود - گوشش بريدند - و از روی چهار پائي
بر زمين انداختند - دو شبانه روز بجهت نامردي و بی مروتي ملازمانِ
بيوفا افتاده بود - بعد ازان اختاجيان او را بطرف ارجيس بردند - و در
مرقد ابا و اجداد عظام‌کرامش دفن‌کردند * و درين حال فرزندانش هر يکی
در طرفی بودند - ميرزا اسکندر در کوکچه - و امير شاه محمد در بغداد -
و امير اسپان در عبد الجوز - و امير جهان شاه در سلطانيه - و امير ابو سعيد
در ارزنجان * و گويند که جمعی از ملازمان ميرزا بايسنغر که صفت
شجاعت او را شنيده بودند - جسد او را از قبر بر آورده ملاحظهٔ جثهٔ او

(۱) صبح البداض *

میکردند - بغایت مهیب و سهمناک بنظر ایشان در آمد - باز مدفون ساختند - و یکی از شعرا تاریخ فوت قرا یوسف را چنین یافته * بیت *

وفاتِ میر یوسف شاه تبریز * کذابت شد بتاریخ کتـــابت

و دیگری از شعرای آن زمان این قطعه بجهت این قضیه در سلک نظم کشید * * قطعه *

بساط حکومت بگسترده بود * ولی هیچ فرصت ندادش حیات
چنین طرفه منصوبهٔ کس ندید * ز یکسوی شهرخ ز یکسوی مات

این قطعه را نیز یکی از شعرای آن زمان در تاریخ فوت او گفته * قطعه *

دل منه بر دنیا و اسباب او * زانکه از وی کس وفاداری ندید
پند گیر از حال میـرِ ترکمان * آنکه از شمشیر او خون میچکید
از نهیبش پنجه می افگند شیر * در بیابان نام او چون میشنید
عاقبت تبریز و بغداد و عراق * چون مسخر کرد و وقتش در رسید
بوده وقتش گشت تاریخ و یقین * هر کرا وقتش رسد خواهند دید
هرکه او جان باشدش بیند یقین * آن که او در منزل اوجان ندید

چون این خبر بسلطان رسید - خاقان سعید میرزا بایسنغر را بجانب تبریز فرستاد - و خود متوجه قشلاق قرا باغ شد - و حصار سلطانیه از تصرف گماشتگان قرا یوسف بر آورد - و قلعهٔ با یزید که از ذخایر و دفاین و خزاین قرا یوسف مملو بود - و امیر اسپان پسر قرا یوسف در آنجا بود - بدست ایشان در آمد - و صبیهٔ میرزا ابابکر که در حرم قرا یوسف بود - و ظاهراً در مصافی که در تبریز با میرزا میرانشاه نموده بود - بدست او در آمده بود - برشت در آمده باعزاز و احترام بمیرزا سلطان ابراهیم عقد بسته جشن وطوی نموده میرزا شاهرخ باو داد * قرا یوسف را شش پسر بود -

پیربوداق که او را سلطان احمد پسر خود خوانده بود - و قرا یوسف در حیات خود او را بر تخت سلطنت آذربایجان نشانده بود - چون او در گذشت سلطنت بقام خود کرد - و میرزا جهانشاه - و میرزا اسکندر که بسلطنت رسیدند احوال ایشان مفصلاً نوشته خواهد شد- و امیر شاه محمد که مدت بیست سه سال بموجب نشان سلطان احمد و تجویز پدر و برادران حاکم عراق عرب شد - و او را امیر شاه علي نام پسری بود - که در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه از امیر اسپان عم خود گریخته بمیرزا شاهرخ پیوست - و امیر شاه محمد را در سنه هشت صد سي و شش امیر حاجي کوسه بابغدری در صفاهان بقتل رسانید - و امیر اسپان بمرگ طبعی در گذشت - و اورا فولاد بیگ نام پسری بود - که در بغداد بسلطنت رسید * و امیر ابو سعید که از جانب میرزا شاهرخ حاکم آذربایجان شد - بر دست میرزا اسکندر برادر خود بقتل رسید * و از وقایع دیگر این سال قاضي احمد غفّاري در نگارستان آورده - که در شهور سنه ست و ثلثین و ثمانمائه امیر زاده یار علي ولد مرزا اسکندر ترکمان از پدر رنجش نموده نزد سلطان خلیل والي شروان رفت - و آن بیمروت آنچنان شهزاده را که بنوک مژگان خونریز فتنه انگیز - رستخیز در صفوفِ عشاق انداختی - و بناوک خدنگ دلدوز غمزه - دلهای بیدلان را هدف تیر ملامت ساختی - چنانکه گفته اند ظهیر فاریابي : * قطعه *

خود از برای سر زره از بهر بر بود
تو جنگ جوی عادت دیگر نهادهٔ
در بر گرفتهٔ دل چون خود آهنیی
و ان زلف چون زره را بر سر نهادهٔ

بنابر خلوصی که با خاندان تیموریه داشت - بند کرده از راه دریا نزد میرزا شاهرخ فرستاد - میرزا شاهرخ را آن شکل و شمایل و صباحت رخساره و ملاحت رفتار و گفتار بغایت خوش آمد - و از قیدش برهاند - و در تربیتش کوشید - و در جرگه شهزادگانش بنشاند - تا آنکه روزی استاد فرخ نام مردی ریخته گر - کمان دعوی که چهار صد من خراسان سنگ از ان بدعوی مي انداخت - مرتب ساخته بود - بادشاه و تمامي سپاه بکوه باوا بیگاه بتماشای آن رفته بودند - و خلایق بی نهایت نیز از شهر بیرون آمده بودند - و میرزا بر بالای پشته ایستاده - بهر طرف نگاه میکرد - که ناگاه چشمش در آن اثنای بر میرزاده یارعلي افتاد - که چون پیدا شد فریاد از نهاد خلایق بر آمد - و گفتند - مَا هَذَا بَشَراً اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَکٌ کَرِیْم - چنانکه مولانا جامي آورد * * بیت *

نیست حد بشر این حسن و لطافت که تراست
روح قدسي که بدین شکل مصوّر شده

و تماشای چنان - نا بوده انگاشتند - و بمضمون این بیت مترنم گشتند *

* بیت *

این ترک پري چهره خدایا خلف کیست
وین دُرّ گرانمایه ز دُرج صدف کیست

میرزا را از توجه مردمان بجانب امیرزاده یار علي عرق غضب در حرکت آمد - و از میل و توجه خلایق باو بد برد - و حذر کرد و بفرمود - تا اورا گرفتند - و بسمرقند فرستاد * مدت سلطنت قرا یوسف چهار ده سال و کسری - چون تفصیل احوال سلاطین قراقوینلو و مملکت داري و ملک گیري ایشان طول تمام دارد - و در خاتمهٔ حبیب السیر مفصلاً ثبت ست -

مجملی از حال اولاد و اجداد قرایوسف که جد مادري و پدري اولاد پیر علي بیگ اند - و از جانب مادر بمیرزا اسکندر مي پیوندند - بیان نمودن لازم این خلاصه است بانچه مقدور است ایراد میرود *

ذکر میرزا پیر بوداق

چون قرا یوسف از مصر گریخته بآذربایجان بدستوری که ذکر رفته آمد - و با سلطان احمد جلایر مصاف کرد و سلطان را بکشت - و نشان حکومت آذربایجان از سلطان بنام پیربوداق پسر خود که سلطان احمد او را در مصر پسر خوانده بود گرفته مصلحت دران دید - که پیربوداق را بر تخت سلطنت نشاند - و خود ملازم وار در خدمت او بایستد - تا کار سلطنتش پیش رود - در سنه اربع عشر و ثمانمائه پیربوداق را به تخت سلطنت آذربایجان نشانید - و خود ملازم وار در پیش او کمر خدمت بسته مي ایستاد - و بر صدر فرمان نوشت - که سلطان پیر بوداق یرلیغیدن ابونصر یوسف بهادر بویان سوزمز - چون پیر بوداق اندک زمانی در سلطنت بسر برد - بساط حکومت او متقاضي اجل بر چید - و قرا یوسف خود بتخت سلطنت بر آمد - و فوت پیر بوداق را صاحب منتخب التواریخ در احدی و عشرین و ثمانمائه نوشته * درینصورت مدت سلطنت او هفت سال میشود *

ذکر میرزا اسکندر

چون قضیهٔ قرا یوسف بدستوری که ذکر رفت - بوقوع انجامید - میرزا اسکندر خلف او که شجاع ترین اولاد او و نامدار زمان و رستم دوران بود - لوای سلطنت بر افراشت - و کار جلادت را بجائی رسانید - که در حدود الشکر و خوی و سلماس تبریز در بخشي نام محلی بتاریخ

هشت صد سي دو با ميرزا شاهرخ مصاف داد - و سه روز ايام مجادله و محاربه امتداد يافت - و ميمنه و ميسرهٔ شاهرخي را درهم شكست - چون دولت مساعدت او ننمود - كاري نساخت و بحدود فرات گريخت - و دران مصاف دست بردي و جلادتي و شجاعتي نمود - كه سلطان سلطنت و حكومت ملك آذربايجان را بهر كس از فرزندان نامدار كامگار گرامي و امراي ذوي الاقتدار نامي ميداد - از بيم و خوف و ترس اسكندري قبول نمي نمودند - لا علاج شدهٔ مملكت وسيع آذربايجان را بي سامان و پريشان و بي صاحب گذاشته بمقر سلطنت خراميد * و يكي از شعراي خراسان كه دران زمان در ركاب نصرت انتساب ميرزا شاهرخ بود - اين بيت دران باب انشا نمود * * بيت *

سكنــــدر لشكر ما را زد و جســــت * شه ما ملك را بگرفت و نگريخت

ميرزا اسكندر بار ديگر در غيبت سلطان شاهرخ بولايت آذربايجان و تبريز آمد - و بر تخت سلطنت و ايالت نشست - و ابواب عدل و داد و شفقت و مرحمت بر روي رعايا و برايا و جمهور سكنه و عموم متوطّنهٔ آن ديار بگشود * و در سنه هشتصد و سي هشت ملك شمس الدين ملك اخلاط را بقتل آوردند - و آن ملك را مستخلص ساخت * و در شهور سنه هشتصد و سي و هفت سلطان احمد كرد را كه در كردستان بشجاعت و جلادت مشهور بود بكشت * و در سنه هشت صد و سي و يك در شماخي كه دارالسلطنت شروان ست قتل عام و نهب و غارت و تاخت و تاراج عظيم كرد * و در سنه هشتصد سي و دو ملك سلطانيه و حصار را از تصرف گماشتگان ميرزا شاهرخ بعنف و تعدي برآورد - و در همين سال ميرزا شاهرخ با عساكر نصرت مآثر بيحد و عد از خراسان

بقصد دفع و رفع و قلع و قمع او متوجه آذربایجان شد - و در شب هفدهم ذي حجهٔ سنهٔ مذکور با میرزا اسکندر و میرزا جهان شاه در ولایت خوی و سلماس که از توابع تبریز ست جنگ عظیم کرد - و دو شبانه روز بین العسکرین آتش جدال و قتال و شعلهٔ نایرهٔ پیکار و کارزار و هنگامهٔ دار و گیر مشتعل بود - میرزا ابو سعید برادر میرزا اسکندر که از جانب سلطان حاکم آذربایجان بود - بر دست میرزا اسکندر کشته شد. و میرزا اسکندر صرفهٔ در قتال ندیده خود را بکناری کشید - و قرا عثمان با بذدري را در اثنای گریز در راه بکشت * و مولانا شرف الدین علي یزدي که در آن مصاف ملازم رکاب سلطاني بود - گوید : که اسکندر آتش قتال و جدال را بنوعی در خوی و سلماس تبریز گرم ساخت - که ترک جنگ جوی فلک باوجود قلت رحم بر کشتگان آن معرکه بسوخت - و بوقت شام هر یک ازان دو لشکر بمنزل خویش آرام میگرفتند - و روز دیگر بمیدان جنگ مي شتافتند - و در روز دوم کارزاری نمود که دوست و دشمن بر قوت و بازوی شجاعت وی آفرین گفتند - و میرزا ابراهیم سلطان که ملا شرف الدین علي ملازم او بود - درین حرب آثار شجاعت بظهور رسانید - و مولانا در تاریخ آن حرب گوید :

* تاریخ *

اسکندرِ ترکمان چو عصیان ورزید

دارای جهان سزای او واجب دید

از تیغ ابو الفتح چو بگریخت بجنگ

تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید

غرض از این تاریخ که نام ابو الفتح واقع شده - آنست که چون کنیت سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ ابو الفتح بود - و این فتح او نموده بوده - و صلهٔ این فتح و این مصاف باسم ایشان شده - بنابر آن موافق کنیت او

تاریخ شده * میرزا اسکندر بعد ازین قضیه بشروان شتافت - و بار دیگر نهب
و غارت نمود - و در سنه هشتصد و سي و هشت سلطان باز متوجه او شد -
چون پیری رسید - میرزا جهانشاه برادر او بملازمت سلطان شتافت - و میرزا
شاه علي ولد شاه محمد بن قرا یوسف و امیر با یزید آق قوینلو که از اعاظم
طبقهٔ ترکمانیه بودند - باو ملحق شدند - و منظور نظر عنایت سلطاني
گردیدند - و میرزا اسکندر را از حرکات ناملایم اقوام درین نوبت قوت مقابله
و مقاتله نماند - و از ارزنگان در گذشت - میرزا شاهرخ بآذربایجان در آمد -
و سلطنت آن ولایت را تا سرحد شام و روم بمیرزا جهان شاه داد - چون
میرزا شاهرخ بخراسان معاودت نمود - مرزا اسکندر بتاریخ سنه هشتصد و چهل
بآذربایجان آمد و در صوفیان تبریز با میرزا جهان شاه برادر خود مصاف
داد و شکست یافت - و بکلي ضعیف شد - و بقلعهٔ النجق که متعلقان
و منسوبان او در آنجا بودند پناه برد - میرزا جهان شاه بمحاصره
مشغول شد - میرزا اسکندر را قباد پسر او به سبب آنکه بر یکی از قُمّه
زادگان پدر لیلي نام که جهان سلطان نام داشت - و بغایت جمیله
بود - عاشق بود - باتفاق لیلي بکشت * و سبب کشتن او را صاحب
خلاصة الاخبار چنین آورده که چون میرزا شاهرخ از آذربایجان بجانب
خراسان نهضت نمود - و بنواحي قلعهٔ النجق رسید - قباد ولد میرزا
اسکندر و لیلي که دران قلعه مي بودند - بر ضعف و پریشاني میرزا
اسکندر اطلاع یافته بودند - ساوري و پیشکش بجهت سرکار سلطاني
فرستادند - متعرض ایشان نشده ازان حوالي بگذشت - چون میرزا اسکندر
بعد از برگشتن سلطان بقلعه در آمد - ازین رهگذر بدمزاجي با اهل قلعه
میکرد - خصوصاً لیلي و قباد و ایشانرا بقتل تهدید میکرد - لیلي و قباد

پنداشتند - که مگر بر حال ایشان اطلاع بهم رسانیده و باین وسیله ایشان را خواهند کشت - بقصدش کمر بستند - و در شب پنجشنبه بیست و پنجم شوال سنه هشتصد چهل و یک که اسکندر بر بام قلعه مست خوابیده بود - لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا نکشید - و قباد بهمان نردبان بر بام صعود کرد - و خنجری بر پدر رسانید - میرزا اسکندر از خواب در آمده بگمان اینکه متصدی این امر دیگریست - جهت استخلاص خود قباد را آواز داد - آن بر گشتهٔ روزگار بزخم دیگر او را بعالم فنا رسانید - و قلعه را بتصرف میرزا جهانشاه عم خود داد * و مدت سلطنت میرزا اسکندر شانزده سال بوده قبرش در تبریز در قلهٔ آخر سعد الدین است - چهار مرتبه میرزا شاهرخ قصد او کرد - و کاری نساخت - و میرزا جهانشاه قباد را بخون برادر بکشت - و یکباره ملک او را صافی گشت * و در مطلع السعدین مذکور ست - که در شهور سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه چون میرزا الغ بیگ گورگان غدری در ناصیهٔ امیرزاده یار علی بن قرا اسکندر بن قرا یوسف ترکمان تفرس کرد - او را بند نموده بقلعهٔ نره (۱) توی خراسان فرستاد - و خود بمدافعهٔ اولاد بایسنغر میرزا بتخصیص علاءالدوله میرزا به صوب استراباد شتافت - امیرزاده یار علی از حبس خلاص شده لوای مخالفت بر افراشت - و با جمعی مردم بی سر و پا متوجه تسخیر هرات شد - هفده روز هرات را محاصره نموده چند وقت کامرانی کرد * و قاضی احمد غفّاری در نگارستان آورده - که گویند که چون امیرزاده یار علی ترکمان که در قلعهٔ نره‌تو حسب الفرمان میرزا الغ محبوس بود - بحیله خلاص گشت - و بجهات

---

(۱) صاحب روضة الصفا نام قلعه را تیره‌تو می نویسد ۱۲ مصحح *

و اموالي كه در قلعه بود - جمعی را مراعات فرمود - و در ساعت متوجه
تسخير هرات شد - ميرزا اين خبر را در حوالي مشهد مقدس رضويه
استماع نموده بجانب او نهضت فرمود - و ميرزاده يار علي را پای ثبات
از جای رفت - بصوب قلعهٔ مذكور باز گشت - و امير بايزيد كه از جانب
ميرزا الغ بيگ داروغه هرات بود - معروض داشت - كه مردم بيرون شهر با
خصمان همداستان شده بودند - بنابر اين ميرزا بغارت مردم بيرون شهر فرمان
داد - القصه اميرزاده يار علي بعد از پدر كروفری نمود - و به سلطنت
نرسيد * ظاهراً ميرزا اسكندر را چهار پسر بوده - قباد و ميرزا يار علي و الوند
و قاسم بيگ * قباد بدستوري كه ذكر رفت بدست ميرزا جهانشاه در قلعهٔ
النجق بعد ازان كه آن بی عاقبت پدر خود ميرزا اسكندر را كشته بود -
بقتل رسيد - و مآل حال ميرزا يار علي بيش ازين بنظر نرسيده - و الوند
كه از ابطال رجال بود - و در زور و قوت بمرتبهٔ بود كه يک قرارة كاه آب
ديده را بی كلفتی از پشت اسپ بنيزه بر ميداشت - بعد از قضيهٔ پدر
خود و بسلطنت رسيدن ميرزا جهان شاه عم او در روضة الصفا آورده كه
بموكب فلک احتشام ميرزا بابر در شيراز - رسيد - و اعزاز و احترام يافت *
باز در سنه احدی و ستين و ثمانمائه مخالفت ورزيده ببادية رفت - و در
خيمهٔ خود در كنار آبی خفته بود - پيربوداق پسر جهان شاه كه بتاخت
اعراب باديهٔ بصره و آن حوالي رفته بود - غافل بر سر او رسيده او را بقتل
آورد - و تاريخ قتلش از كشتن الوند مفهوم ميشود * ملک قاسم بيگ
وقتی كه در خراسان در سنه تسع و ستين و ثمانمائه هرج و مرج رسيده
بود و چهارده تن علم سلطنت دران ملک بر افراشته بودند - ملک
قاسم بيگ سلطنت سيستان و آن حوالي بنام خود كرده دم استقلال زد
و مورخی ازان چهارده كس او را شمرده *

ذکر میرزا جهان شاه

میرزا جهان شاه بن قرایوسف بعد از برادر خود میرزا اسکندر
و قتل برادر زادهٔ خود قباد بر تخت سلطنت آذربایجان جلوس نمود *
و درسنه هشتصد و چهل و چهار لشکر بغزای گرجستان کشید - و فتح کرد *
و بتاریخ هشتصد و پنجاه و پنج که سلطان محمد بن میرزا بایسنغر فوت
شد - برعراق عرب نیز مستولي شد * و درین سال که سنه هشتصد وپنجاه
و هفت بوده باشد - اهل اصفهان را قتل عام کرد - و مجموع قلاع و بقاع
فارس و کرمان و هرمز را در تصرف گرفت - و دم استقلال زد - و بعد
از فوت برادرش شاه محمد عراق‌عرب ازو شد * و در سنه هشتصد
و شصت و یک که میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ وفات
یافت - بعزم تسخیر خراسان از راه عقبهٔ صندوق شکن متوجه جرجان شد *
و در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه هشتصد و شصت و دو بامیرزا
ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله بن میرزا بایسنغر در جرجان جنگ کرد و مظفر
شد - و سلطان حسین ولد امیر فیروز شاه و امیر سعادت خاوندشاه با پانصد
نفر از امیر و امیرزادگان چغتای با بسیاري از مردان کار دیده کشته شدند -
و این دو بیت یکی از شعرا در صفت این رزم گوید * * بیت *

چو آمد برون ترکمان از کمین * بلرزید از هول ایشان زمین
فراوان از آن قوم گردون شتاب * رمیدند چون سایه از آفتاب

و باستقلال هرچه تمامتر از جرجان بهرات رفت - و میرزا علاءالدوله بن بایسنغر
میرزا در روز عید اضحی سنهٔ مذکور بخدمتش رسید - و احترام یافت -
چون شش ماه در هرات ماند - سلطان ابو سعید از بلخ متوجه او شد -
درین اثنا خبر رسید - که حسن علي پسرش که در آذربایجان محبوس

ساخته بود - بیرون آمده تبریز را گرفته - بنابرین با سلطان ابو سعید صلح نمود - که ولایت سمنان سرحد ایشان بوده باشد - که عراق و آذربایجان و فارس و کرمان از میرزا جهان شاه - و خراسان و ماوراءالنهر از سلطان ابوسعید باشد * در سنه هشتصد شصت و سه بآذربایجان مراجعت نمود - و حسن علي را گرفته محبوس ساخت * و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه از فولاد ولد امیر اسپان برادر زادهٔ خود بغداد انتزاع نموده متصرف گشت - و پیربوداق پسر خود را بحکومت فارس فرستاد * و در خلاصة الاخبار مسطور است - که چون میرزا جهان شاه - با سلطان ابوسعید صلح نموده از هرات متوجه آذربایجان شد - پیربوداق که اشجع اولاد او بود - بی رضای پدر از راه طبس و یزد بفارس رفت - و اظهار مخالفت نمود - چندانکه رسل و رسایل فرستاد - و او را منع نمود - ممنوع نشد - خود متوجه فارس شده پسر عاصي شده را بجانب بغداد روان کرد * صاحب لب التواریخ میر یحیی علوي گوید - که چون بی اشارهٔ پدر بفارس رفت - و در فارس مستقل گشت - و عصیان ورزید - و اطاعت پدر ننمود - میرزا جهانشاه متوجه او شد - چون بحوالي فارس رسید - با او صلح کرده عراق عرب را باو داد * علی ایّ روایتین پیربوداق در فارس لوای سلطنت بر افراشت - و چون پدر متوجه او شد - تاب مقاومت نیاورده بعراق عرب رفت - چون بآنجا رسید - در آنجا نیز اظهار مخالفت و عصیان نمود - میرزا جهان شاه از روی ستیزه و غضب هرچه تمامتر بجانب بغداد رفت - و باوجود گرمای بغداد دو سال و نیم بمحاصره مشغول شد - و نواحي بغداد و زیردستان آن ملک ازین رهگذر آزار تمام کشیدند - و کار بجائی رسید - که اکثر اطفال سپاهیان از شدت گرما در گهواره مي مردند - و در درون قلعه نیز قحط و غلا بهم رسیده بود - از امتداد محاصره و قلت ذخیره

و ماکولات - اهل قلعه و پیربوداق بصلح راضي شدند - و در حالت محاصره میرزا جهان شاه این ابیات به پسر عاصي نوشت * * شعر *

ای خلف از راه مخالف بتاب * تیغ بیفگن که منم آفتاب
شاه منم ملک خلافت مراست * تو خلفي از تو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما * غصب روا نیست در آئین ما

پیربوداق نیز این ابیات در جواب به پدر نوشت * * شعر *

ای دل و دولت ببقای تو شاد * باد ترا دولت و تخت و مراد
تیغ مکش بر سر فرزند خویش * رخنه مکن گوشهٔ دل بند خویش
پختهٔ ملکي دم خامي مزن * من ز تو زادم نه تو زادي ز من
شاخ کهن علت بستان بود * نخل جوان زیب گلستان بود
خطهٔ بغداد ز من شد تمام * کی دهم از دست بسودای خام
چون تو طلب میکني از من سریر * من نه دهم گر تو تواني بگیر

و بسبب بعد مشرب - میانهٔ پدر و پسر اتفاق دست نمي داد - پیربوداق جوان و کریم الطبع و پر دل بود - و میرزا جهان شاه مدبّر جهان دیده و مکار * * بیت *

گوزن جوان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

چون کار قلعه داري بر پیربوداق تنگ شد - عفت پناه خانم سلطانرا که همشیرهٔ مهتر او بود - و بشرف ازدواج جناب ولایت مآب شاه نور الدین نعمت الله بن علي بن نور الله بن خلیل الله بن نعمت الله الحسني الماهاني که از سادات رفیع الشان ایران بودند - و در یزد توطن دارند - مشرف گشته بود - و پیربوداق با او از روی ادب سلوک میذمود - بعجز بیرون فرستاده در صلح زد باین شرط که به پای بوس نیایم - و رخصت

حج یافته - بعد از سعادت و دریافت زیارت بیت الله الحرام سعادت پای بوس که کعبهٔ دوم ست - مشرف شوم - میرزا جهان شاه از سخن خانم سلطان دختر خود تجاوز ننموده راضي شد - و بعد از یک سال و نیم محاصره - درهای حصار گشوده گشت - و آمد و رفت اهل قلعه به بیرون - و بیرونیان بدرون - معمول شد - روزی پیربوداق مذکور ساخت - که دو سال دیگر خود را نگاه میتوانم داشت - بجهت خاطر پدر ارتکاب صلح کردم - و حصار سپردم * القصه چون صلح و صلاح فی الجمله قراری یافت - محمدي میرزا ولد جهان شاه که از استخلاص پیربوداق متوهم بود - پدر را برسر آن آورد - که بکشتن پیربوداق بخاموشي رضا داد - نماز پیشین روز سه شنبه سنه هشتصد شصت و یک میرزا محمدي با بعضی از امرای جهانشاهي در وقتی که او غافل نشسته بود - باندرون قلعهٔ بغداد بر سر او رفتند - پیربوداق میخواست که موزه پوشیده سوار شود - یک پای موزه را پوشیده بود که بدرجهٔ شهادت رسید * در روضة الصفا مسطور است که میرزا محمدي برادر او با جمعی روبهای خود را بسته بر سر او رفتند - چون پیربوداق آن حال دید - دهشت بر وی غالب گشت - و برادر را دشنام داد - میرزا محمدي شمشیری بر او انداخت - باو نرسیده بدیوار خورد - بامرائی که با او همراه بودند - تیغها کشیده پیربوداق را پاره پاره ساختند - فریاد ازین پدران بخون پسر رضا ده - و داد ازین برادران برادر کش - که نه در دل این پدران بیرحم رحم است - و نه در روی این برادران بی‌آزرم شرم - رخت ازین جهان بردن - و به این برادران و پدران نا مهربان که طبیعت آبای علوي دارند - سپردن اولی است * گویند که چون خبر کشتن میرزا جهان شاه - میرزا پیربوداق پسر خود را بسلطان حسن آق قوینلو رسانیدند - از روی بهجت و سرور برخاسته هر دو دست را

برقص بر افشاند - و این عبارت ترکي بر زبان راند - دشمنم ایکی ایکن بیر اولدي ایکیدایکن پییر اولدي - یعنی دشمنم دو بود یکی شد - و جوان بود پیر گشت - چون پیربوداق که رکن اعظم دولت جهان شاه بود کشته شد - و قضیهٔ فرزند کشتن برو مبارک نیامد - و سبب نقص دولت او شد - باوجود وسعت ملک طمع در ولایت دیار بکر که مقر و مسکن آبا و اجداد امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ با بندری دود - کرد - و لشکر بآن دیار کشید - چون حسن بیگ عاقل و سپاهي و روزگاردیده بود - باو مقابله نغموده از پیش او بیرون رفت - و در حوالي ارز روم در صحرای موش جای گرفت - و چند مرتبه رسل و رسایل نزد میرزا جهانشاه فرستاد - و التماس صلح کرد و استغاثه نمود - میرزا جهانشاه این مقدمه را حمل بر زبوني او کرده - در مقام نخوت و غرور در آمده بصلح راضي نشد - و تابستان در آن حوالي توقف نمود - که شاید او را بدست آورد - میسر نشد - چون زمستان در رسید - و توقف درآن ملک ممکن نبود - بالضرورت معاودت نمود - و در کوچ دادن احتیاط مرعي نمیداشت - و عادت او این بود - که لشکر و سپاهي را شب روانه میساخت - و خود با جمعی از مخصوصان و مصاحبان در منزل توقف مي نمود - و بعیش و عشرت میگذرانید تا فردا وقت زوال شمس - و بعد ازان سوار شده بایلغار وقت غروب باردوی خود ملحق میشد - درهمان ساعت که داخل میشد - بهمان دستور مردم را کوچ میفرمود - امیر کبیر حسن بیگ این مقدمه را بواجبي میدانست - با دو هزار سوار جرّار جان شکار در درهٔ کوهی در حدود دیار بکر کمین کرد - در هنگامی که میرزا جهان شاه در عقب مانده بعیش و عشرت مشغول بود - متوجه او شد - میرزا ابو یوسف و محمدي میرزا پسران او را دستگیر نموده جمعی از امرای قراقوینلو را بقتل رسانید - جهان شاه خود

سوار شده بصوب فرار شتافت * و عارف محمد قندهاري در تاریخ اکبري آورده که چون حسن بیگ بر سراو ریخت - بعضی از اسلحهٔ خود را پوشیده بود - که رو بگریز نهاد - اسکندر نام شخصی در وقت گریز باو رسیده بطمع اسپ و جامه او را بکشت - و این قضیه در دوازدهم شهر ربیع الثاني اثنین و سبعین و ثمانمائه روی داد * صاحب روضة الصفا گوید که چون میرزا جهان شاه یک پای زانوبند خود را بسته بود که خبر شکست پسران خود که پیشتر سواره شده با حسن بیگ چهره شده بودند - شنید - فرصت نیافت - که زانوی دیگر به بندد رو بفرار نهاد - اسکندر نام مجهولي از عقب او رسید - جهان شاه از بیم نام خود مذکور ساخت - اسکندر في الحال او را بکشت - و سر او را از فتراک خود آویخت - چون بجانب لشکر روان شد - سر از فتراک او افتاد - اسکندر ازینجهت اظهار واقعه ننمود - درین اثنا سر فورمیشي را که بسر میرزا جهانشاه مشابهت تمام داشت - آوردند - حسن بیگ نزد میرزا محمدی و ابویوسف که گرفتار شده بودند فرستاد - ایشان گفتند که این سر فورمیشي است - که به پدر مي ماند - حسن بیگ بتجسس مشغول شد - آخر لباس جهان شاه را در بر اسکندر شناختند - چون اسکندر را حاضر ساختند - صورت واقعه بگفت - جمعی رفته ملاحظهٔ راهی که اسکندر آمده بود - نمودند - سر جهان شاه را یافته نزد حسن بیگ آوردند * بعضی گویند که مجهولی از لشکریان حسن بیگ بطمع اسپ و جامه او را تعاقب نموده سرش را از بدن جدا ساخته جامهای بادشاهانه پوشیده باردوی حسن بیگ آمد - و بعد از دو سه روز جامهای جهانشاهي را در بر او شناختند - چون تفتیش حال نمودند - بوضوح پیوست که آن پادشاه بقتل رسیده * و جمعی گفته اند که چون حسن بیگ بر سر او ریخت - فرزندانش محمدي و ابو یوسف دستگیر

شدند - خود فرار نمود - و در حوالی جنگگاه نادانسته بقتل رسید - بعد ازانکه اسپش را بی صاحب یافتند - جمعی بتفحص شتافتند - او را کشته یافتند - و سرش را بنظر حسن بیگ رسانیدند * در نگارستان آورده که از ثقات استماع افتاد چون حسن‌بیگ داعیهٔ بر سر میرزا جهان شاه رفتن نمود - قرار داد فرمود که هر جوان فرزانه که شانهٔ محاسن او بند نشود - بعزم رزم همراهي ننماید - و مرتکب سواري نگردد - درآن زمان که مبارزان رستم توان برابرش تیزگام بر ننشستند - و آمادهٔ مصاف شدند - تهمتن نام پسری امرد که شانهٔ در پوست روی خود بند کرده بود - در برابر حسن بیگ ایستاد - اکثر امرا او را منع کردند - حسن بیگ را خوش آمده - گفت که بگذارید که ممکن است که کار جهانشاه بدست آید - آخرالامر چنان شد که حسن بیگ گفته بود - القصه خرمن حیات جهان شاه بآتش قهر حسن بیگ سوخته گشت - و دمار از دودمان قرایوسف بر آورد - و ابویوسف را میل کشیده محمدي را بکشت - و خاطر ازآن ممر جمع نمود - و این قضیه در سنه هشتصد و هفتاد و دو روی داد - و یکی از شعرا تاریخ این واقعه را چنین گفته * * تاریخ *

اردوی همایون جهـــانشه نو یان * با آن همه اسباب زبردستی و پشت
ثاني عشـــر شهر ربیع الثـــاني * ویران شد و تاریخ حسن بیگ بکشت

و یکی از فحول شعـــرای آن زمان این بیت در قضیهٔ فرزندان میرزا جهانشاه گفته * * بیت *

چو دولت ازآن خاندان در گذشت * یکی کشته شد دیگری کور گشت

و میرزا جهانشاه هفتاد و دو سال عمر داشت - سیزده سال از جانب میرزا شاهرخ در آذربایجان وغیره ایالت کرد - و بیست و دو سال خودسر در عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان و هرمز و خراسان سلطنت کرد -

و دم استقلال زد - چندین مصاف نامدار کرد - مجموع سلطنت او ازین
تفصیل سي و پنجسال ظاهر میشود - و بعضی از مورخین سي و دو سال
نوشته اند اَللّٰهُ اَعْلَمُ * بغایت بدخوی و نا اعتماد و سفّاک بوده - و باندک
جرمی مردم را میکشته - و شرع را خوار میداشته - و بر فسق و فجور اقدام
مینموده - جسد او را بعد ازین قضیه به تبریز نقل نمودند - و در مظفریّه
دفن کردند * و در ایام حیات صبیهٔ خود را در حبالهٔ حضرت هدایت و
ولایت دستگاه سیادت پناه نورالدین نعمت الله ثاني یزدي درآورده بود -
و میرزا جهانشاه بگفتن شعر میل تمام داشت - و حقیقي تخلص مینمود -
و پیوسته با شعرا و فصحا بسر میبرد - و رعایت مستعدان هر صنف
مي نمود - و سابقا میرزا شاهرخ و میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر
و دیگر بادشاهزادگان چغتای به میرزا جهانشاه حکم مي نوشتند - چون
میرزا ابو القاسم بابر بعضی از فارس و عراق و خراسان را متصرف شد -
مکتوبی بجهانشاه نوشته مهر بر پشت زد - و گویند اول خطائی که میرزا
بابر در سلطنت کرد این بود .. دیگر آنکه از راه بیابان یزد آهنگ عراق نمود -
و اهل تاریخ آورده‌اند - که هیچ یک از سلاطین ازآن راه عبور نفموده اند -
و میرزا جهانشاه که همیشه باج و خراج بسلاطین چغتای میداد - و سکه
و خطبه بنام ایشان میکرد - از مکتوب میرزا ابو القاسم بابر دلیر و مغرور شده
سکه و خطبه بنام خود کرد - و لشکر بعراق و فارس آورده - عراق و فارس
و کرمان و خراسان که هشتاد سال بود که در تصرف اولاد صاحب قران
بود - متصرف شد - و میرزا جهانشاه را پنج پسر بود - پیربوداق که در حین
حیات پدر کشته شد - و حسن[1] علي که احوال او نوشته خواهد شد -
و قاسم بیگ که در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه از مرند گریخته بجانب

---

(۱) در روضة الصفا جلد ششم صفحه ۲۹۲ چاپ بمبئي نام پسر میرزا جهانشاه
را حسین علي مي نویسد * مصحح

برادر خود حسن علي رفت - و آنجا بقتل رسید[1] ... ...

میرزا محمدي که با پدر بدست سلطان حسن کشته شد - و میرزا ابو یوسف که سلطان حسن او را میل کشید - و احوال او مذکور خواهد شد - و دو صبیهٔ علیشکر بیگ را در حباله و عقد پسران خود میرزا محمدي و میرزا یوسف در آورده بود - و استقرار و استمرار دولت او ازین رهگذر بود - و بسبب این نسبت و این وصلت - این همه استیلا و استقلال درمیانهٔ ترکمان او را بهم رسید *

ذکر حسن علي بن میرزا جهانشاه

حسن علي پسر او که در قلعهٔ ماکوبهٔ آذربایجان بحکم پدر محبوس بود - بیرون آمد - و بر تخت سلطنت نشست - و خزاین و قلاع و بقاع و مملکت بدست آورد - و مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان بر سپاهیان تقسیم نمود * صاحب نظام التواریخ آورده که دویست و پنجاه هزار سوار را علوفه داد - و از سلطان ابو سعید منقولست که هیچ یک از سلاطین دوران از زمان چنگیز خان تاحال این قدر لشکر را علوفه نداده - چون بیست و پنجسال محبوس بود - و دماغ او خلل کرده بود - تدبیری نداشت - و امرای بزرگ پدر و اقوام را خوار میداشت - و کردي چند بی سر و بن را تربیت کرده چولي نام نهاده - و بیگم زن پدر خود را که بالمتاس او میرزا جهانشاه در وقتی که او را گرفته بود - نکشت -

---

(۱) چون مصنف این تاریخ بعضی قضیهٔ قاسم بیگ را اشاره بروضة الصفا نموده و در اصل نسخه بواسطهٔ کرم خوردگي مطلب واضح نمي شد از روضة الصفا عبارت ذیل را نقل نمودم و آن اینست - خواجه قطب الدین طاؤس از جانب سلطان سعید بضبط مملکت فارس روانه شده بود - در عرض راه با میرزا قاسم بیگ ولد میرزا جهانشاه برخورد - و جنگ کردند - قاسم بیگ شکست خورده پیش برادر خود حسین علي رفت و انجا بقتل رسید * مصحح

و بقلعه فرستاد - خفه کرده بکشت - و درین حال امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ متوجه آذربایجان شد - حسن علي نیز باستقبال او رفت - و در حوالي مرند تبریز امیر ابراهیم شاه و بعضی امرا را برسم قراولی پیش فرستاد - امرا تخلف نموده بخدمت حسن بیگ شتافتند - و بمجرد شنیدن این‌خبر منهزم شد - و بخدمت سلطان ابو سعید که بارادهٔ تسخیر آذربایجان بسلطانیه آمده بود - با پسر خود سلطان علي و برادر خود یوسف مکحول و دیگر امرای ترکمان رفت - و آذربایجان را بحسن بیگ گذاشت - و همدران چند روز در خدمت سلطان ابوسعید بآذربایجان شتافتند - و آن مقدمه در کتب مطوّله بتفصیل مسطور است - مصدّع مطالعهٔ کنندگان نمیگردد - چون سلطان ابو سعید بر دست حسن بیگ اسیرِ سر پنجهٔ تقدیر شد - جمعی از مردم احشامات و الوسات بر سر حسن علي جمع شدند - و در همدان با اغورلومحمد بن حسن بیگ جنگ کرد - و گرفتار شد - و در ذي قعده سنه هشتصد هفتاد و سه خود را بکشت - و مدت سلطنت او یکسال و نیم * صاحب منتخب التواریخ قتل او را در ثلاث و تسعین و ثمانمائه آورده - اَلْعِلْمُ عِنْدَاللّٰه *

ذکر میرزا ابو یوسف بن میرزا جهانشاه

چون حسن بیگ آق قوینلو میرزا جهانشاه پدر او را بکشت - و او را میل کشید - در وقتی که سلطان ابو سعید متوجه حسن بیگ شد - در سلطانیه بیرم [1] بیگ و پیر علي بیگ پسران علي شکر بیگ و حاجي

---

(۱) در روضة الصفا جلد ششم صفحه ۲۶۳ چاپ بمبئي - بهرام بیگ ذکر مي‌کند و مي‌گوید که سه پسران امیر علي شکر - پیر علي و یار علي و بهرام بیگ وغیره - امیر یوسف را درین قضیه تائید کردند * مصحح

قنبر - میرزا ابو یوسف را بر داشته باپنجاه هزار سوار بخدمت سلطان رسیدند - سلطان ابو سعید میرزا فرمان همایون داده بتبریز فرستاد - که بر سر قبر مادر خود که در تبریز است مجاور متولي باشد - و بیرم بیگ و پیر علي بیگ را با لشکر همراه برد - چون قضیهٔ سلطان ابوسعید بنوعی که مشهور است - شد - بار دیگر پیر علي بیگ و بیرم بیگ پسران علیشکر بیگ که عمدهٔ دولت و رکن السلطنت میرزا جهانشاه و اقوام نزدیک او بودند - ابو یوسف مکحول را بر داشته بخیال سلطنت فارس از لشکرگاه حسن‌بیگ بیرون بردند - چون این خبر بحسن بیگ رسید - در قشم قشلاق نمود - و اغورلو محمد پسر خود را نامزد میرزا ابو یوسف مکحول ساخت - و او بایلغار رفته در ولایت شبانکارهٔ فارس او را بقتل آورد - و پیر علي بیگ و بیرم بیگ گریختند - و حکومت شیراز بعمر بیگ موصلو داد و مراجعت نمود - قضیهٔ قتل ابو یوسف مکحول در شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه بود - او را در گنبدی که در راه ملای شیراز بر سر مولانا نعیم الدین کرماني ساخته اند - دفن کردند *

ذکر میرزا پیر بوداق

میرزا پیربوداق بن میرزا جهانشاه بموجب حکم پدر بسلطنت فارس و عراق عرب رسید - در کمال بی پروائي و بیرحمي بود - اما در عظایم امور و دقایق سلطنت چنان میرسید - که مزیدی بر آن متصور نبوده باشد - ازآنکه در اوایل سلطنت با خاندان مرتضوي عداوت ورزید - کاری نساخت - و بساط حکومتش بزودي روزگار برچید - چنانکه در وقتی که در بغداد دم استقلال زد - بسخن جمعی از مفسدان بر سر علي بن مشعشع که سالها بود - که در جزایر و و بصره و حویزه و شوستر و آن حدود سلطنت

میکرد و اهل آن دیار را کمال اخلاص و اعتقاد بآن سید عالي تبار بود - چون متوجه او شد - و تلاقي فریقین دست داد - امیر ابراهیم نام پسری کماندار از مردم میرزا پیربوداق - علي مشعشع را روزی درمیان آب رواني با جمعی دید - تیری در کمان نهاده بر آن سید مرتضوي زد - و او بآن تیر در گذشت - و این ظلم ازآن شقي سرزد - و یَحْتَمِلُ که فردای قیامت جمیع سران را باین تقصیر بدوزخ برند - چون این حرکت ازآن پسر بدبخت سرزد - میرزا پیربوداق خود را بدستگاه او رسانیده دو هزار درویش و متقي را بقتل آورد - و الوند عمزادهٔ خود را که پسر میرزا اسکندر باشد - و سابق احوالش مذکور شد - در راه سامان بکشت * و در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه که سلطان ابوسعید در هرات بر سر میرزا جهانشاه آمد - از جهانشاه عاجز شد - و از غایت غرور بطلب پیربوداق التفات ننمود - مادرش چون ملاحظهٔ ضعف میرزا جهانشاه و استیلای سلطان ابوسعید کرد - چند تار موی خود در کاغذ پیچیده نزد پیربوداق فرستاد -که اگر ملاحظهٔ نام و ننگ مرعیست - خود را به پدر برسان - بخابرین گویند که از بغداد بهفت روز خود را بهرات بلشکرگاه پدر رسانید - و انشراح تمام در طبع میرزا جهانشاه پدید آمد * و در روضة الصفا مسطور است - که این ایلغار در شهر ذي حجه اثنین و ستین و ثمانمائه روی داد - و پیربوداق قراول لشکر پدر شده از هرات بر آمده بمیدان کارزار در آمد - و آتش پیکار بر افروخت - و دستبردي چند [۱] نمود - که سپاه چغتای عاجز شدند - لاجرم آخر

(۱) از روضة الصفا جلد ششم - صفحه ۲۵۱ چاپ بمبئي سنه ۱۲۷۱ - چنین معلوم مي شود که دران مبارزت میرزا پیربوداق مبادرت کرد اما جمعي از گردنکشان لشکرش گرفتار شدند - و برخي بقتل رسیدند - میرزا پیر بوداق گریان و نالان بخدمت پدر آمد - پس میرزا جهانشاه محرک سلسلهٔ مصالحه گردید - و آخرکار با سلطان ابو سعید صلح نمود ۱۲ مصحح *

کار بمصالحه انجامید - و میرزا جهانشاه و سلطان ابوسعید با هم صلح نموده -
میرزا جهانشاه بجانب عراق نهضت نمود - و پیربوداق در اثنای راه بعضی
غنایم میرزا محمدي برادر خود را متصرف شد - میرزا جهانشاه ازین رهگذر
ازو رنجید * و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه بموجب فرمان پدر حاکم
عراق عرب شد - و خلافی که میانهٔ او و پدر او شد - چون در احوال میرزا
جهانشاه مذکور ست بتکرار آن نمي پردازد - گویند که چون او را در بغداد
محاصره نمودند - بمیرزا جهانشاه پیغام داد - که اگر پادشاه خود را از میان
بکنار کشند - و تمام لشکر را بخواهران من تسلیم نماید - تا در صف جلادت
در آیم و هرکدام را در میدان بتجربه ملاحظه نمایند - و بمیزان جدال
و قتال بسنجند - تا هریک را چنانکه باشند - بشناسند و بدانند * رسم
و عادت پیربوداق این بود که برادران خود را خواهران میخواند - جهانشاه
همیشه میگفت که او میخواهد که از نسل من کسی نماند - زیرا که اگر
من پای از میان بیرون نهم - هیچ یک از برادران او را تاب مقاومت او
نیست * القصه میرزا پیربوداق جوانی بهادر و نامدار بود - و بدست میرزا
محمدي برادر خود در بغداد باشارهٔ پدر خود کشته شد - چنانکه مذکور
است - و دولت قراقوینلو بالکلیه روی در انحطاط نهاد - و مدت سلطنت
قرا یوسف واولاد او و طبقهٔ قراقوینلو درعراقین و فارس و آذربایجان و بعضی
خراسان و دیار بکر مدت شصت و سه سال بوده - و پادشاهان شجاع و دلیر
و مشهور و ملک گیر بوده اند *

ذکر علي شکر بیگ بن بیرم قرا بیگ ابن الف قرا بیگ بن قرا خان بن غزان ابن قرامصو بن قرامحمد که نام اصلي او محمد است

چون این قسم دست‌بردهای عظیم از طبقهٔ آق‌قوینلو و حسن بیگ دید و دولت قراقوینلو را پریشان یافت - و فتنه و فساد و هرج و مرج در ایران شیوع یافت - و جمعی از طایفهٔ قراقوینلو که از حسن بیگ و اولاد او متوهم بودند - و در گوشه و کنار میگردیدند - باو پیوستند - و جمعی دیگر را کس فرستاده بطرف خود آورد - در مقام انتقام اقوام و طایفهٔ خود از طبقهٔ آق‌قوینلو مجدداً ساعي شد - و عرق حمیت و ناموس سلطنتش در حرکت آمد - و در همدان که دایم الاوقات دران دیار بسر مي برد - و وطن اصلي او بود - لوای سلطنت برافراشت * و گویند که در وقتی که از جانب میرزا جهانشاه برسالت بجهت قرار داد صلح و صلاح نزد میرزا شاهرخ میرفت - چون بسلطانیه رسید - که در تصرف گماشتگان میرزا شاهرخ بود - خبر رسید که میرزا شاهرخ در گذشت - در همانجا توقف نموده قلعهٔ سلطانیه را بجنگ و جدال از تصرف گماشتگان میرزا شاهرخ بر آورد - و خبر فتح را به میرزا جهانشاه فرستاد - و گویند که در ایام نشو و نما در مصاحبت و ملازمت میرزا جهانشاه که قوم او بود کارش بجائی رسانید - که بر جمیع امیرزادگان ترکمان تفوق ورزید - و زمانی که میرزا جهانشاه را ارادهٔ گرفتن کردستان و لرستان شد - بسیار باخود اندیشید - که کرا باین خدمت نامزد نماید - که شائستهٔ آن باشد - اول بوکیل و رکن

السلطنت خود اصلان بیگ تکلیف نمود - قبول نکرد - بعد ازان روزی در مجلس شراب پیالهٔ پر شراب کرده رو بامرا و اعیان کرد - که هرکرا دعوی گرفتن کردستان بوده باشد این پیاله را بگیرد - هیچ کس از امرا و اعیان ترکمان پیش نیامدند - چون شبانهنگام علیشکر بیگ عجالةً پیش مادر خود آمد - این واقعه را بآن ملکهٔ روزگار نقل نمود - آن زبدة الخواتین - فرزند ارجمند خود را بآن و رضا جوئی بادشاه ترغیب نمود - و روز دیگر علیشکر بیگ بخدمت میرزا جهانشاه آمد - و التماس آن خدمت نمود - و بادشاه ازین مقدمه خوشوقت گردیده این عبارت بزبان ترکي بر زبان راند - که اصلانم بیشک (sic) اولدي - علي شکرم اصلان - یعني که شیر من گربه شد - و علیشکر بیگ شیر - القصه آن خدمت را قبول کرد - و با اهل کردستان در آویخت - که همگي بادشاهان ایران در دست ایشان عاجز بودند - و قلاع متین و کوههای رفیع منیع و جنگلهای انبوه دارند ...
...... و از کوه خرقان که مابین همدان و قزوین است - تا بغداد که در جزین و بروجرد و همدان و نهاوند و دینور و کردستان و لرستان و شوستر و دزفول و جمیع خوزستان و ماهي دشت و ولایت گلهر و شهر زور و بلیکان و جابلق و فراهان که تا حدود صفاهان بوده باشد در تصرف آورد - و ممالک محروسهٔ خود ساخت - و مدت شش هفت سال آن ولایت را بزور قوت و بازوی شجاعت خود نگاهداري کرد و دم استقلال زد - و با طایفهٔ آق قوینلو که استیلای ایشان بمرتبهٔ بود که مثل سلطان ابو سعید پادشاهی را از پای در آوردند - محاربات نمود - چنانچه لشکری گران سنگ از همدان برداشته بعزم انتقام متوجه حسن بیگ شد - و در آذربایجان تلاقي فریقین دست داد - کمال جلادت و مردانگي نمود - وصف حسن بیگ را درهم زد - اقبالش باوري نکرده - دست اسپش در سوراخ موشی رفته از اسپ درآمد

و گرفتار گشت - چون بنظر حسن بیگش رسانیدند بحبس او حکم رفت - و در معاملهٔ او متفکر بود - بعد از دو سه روز حسن بیگ ازو سوال کرد که ما را درباب تو چه باید کرد بزبان ترکي گفت که من آلداندم سن آلدانمه یعني من در گذاشتن تو فریب خوردم تو فریب مخور - سبب این سخن اینکه علیشکر بیگ حسن بیگ را در اوایل عمرکه قرا یوسف استیلا یافته بود - و طبقهٔ آق قوینلو را مستاصل نموده نزد خود آورده در تربیت و رعایتش میکوشید - چون حسن بیگ ارادهٔ خلاف ونفاق قرا یوسف و اولادش در خاطر مصمم ساخت - و درمیان ایشان کار بمحاربه و مجادله انجامید در یکی از محاربات بدست علیشکر بیگ گرفتار گشت - و چون تربیت کرده و پروردهٔ او بود او را بجان امان داده سرداد - حسن بیگ نیز میخواست که در عوض آن الطاف و احسان او را مستخلص ساخته بجان امان دهد - اعیان طبقهٔ آق‌قوینلو جمعیت نموده در کشتن علیشکر بیگ مبالغه نمودند - بدین سبب بر دست حسن بیگ کشته شد - و رتبه و حالت و بزرگي علیشکر بیگ درمیانهٔ ترکمانیه بمرتبهٔ بود که میرزا اسکندر بن قرا یوسف صبیهٔ خود را بجهت استحکام دولت و حفظ سلطنت خود در حبالهٔ پیر علي بیگ خلف علیشکر بیگ تا درنیاورد - دولت او قراری نگرفت - و در سلطنت استقلال بهم نرسانید - و میرزا جهانشاه برادر میرزا اسکندر تاصبیهٔ علیشکر بیگ - مهد علیا باشا بیگم را در عقد میرزا محمدي و صبیهٔ دیگر را در حبالهٔ میرزا ابو یوسف پسر خود درنیاورد - و علیشکر بیگ را با خود متفق نساخت - ترکمانیه اطاعت او نکردند - و سلطان ابو سعید در وقتی که ارادهٔ دفع حسن بیگ ترکمان نمود - هرچند با خود اندیشید که بی آنکه علیشکر بیگ را بخود یار گرداند - استیصال طایفهٔ آق‌قوینلو و حسن بیگ ممکن گردد - مقدور نشد - بنابرین ملکهٔ زمان باشا بیگم صبیهٔ

او را که سابقا متعلقهٔ میرزا محمدي پسر میرزا جهانشاه بود - و او بر دست حسن بیگ کشته شده بود - در عقد میرزا سلطان محمود فرزند خلف خود در آورد - و آن ولایت ازین رهگذر بقلمرو علیشکر اشتهار یافت - و الحال که سنه هزار و بیست و پنج بوده باشد از دیوان پادشاهان ایران در احکام و مناشیر و فرامین قلمرو علیشکر مینویسند * ملک سلیمان که از زمینداران عمدهٔ ولایت سبز فتوح (sic) قلعهٔ حیّ آباد کردستان همدانست میگوید - که سنگی بر در قلعهٔ حیّ آباد با دیگر قلاع افتاده که در وقتی که علیشکر بیگ کردستان را مسخر نموده - طاهر بیگ دیوزناوی که نسبت ملک مشار الیه باو میرسد - و جمیع سرداران کردستان را باطاعت خود در آورده بوده و همدان بقلمرو علیشکر مشهور گسته - سبب توجه خود را بآن دیار و وجه تسمیه اینکه همدان بقلمرو علیشکر چرا اشتهار یافته - و اکثر حالات و وقایع خود را دران سنگ نقش نموده - و آن سنگ بآن نقوش الحال درآنجا موجود است - و در ثاني الحال ظاهر شد - که آن قلعهٔ حیّ آباد است - که الحال تحت سلاطین اردلان است - و طایفهٔ اردلان از طوایف کردستانند - و قلعهٔ حیّ آباد در چهار روزه راه از طرف غربی همدانست - و الحال معمور و آبادان است - و این مقدمه در حینیکه که میرزا پیربوداق بن میرزا جهانشاه در بغداد با پدر عصیان ورزیده - وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰه * و علامات و آثار ایشان و قواعد سلطنت و بزرگي آن طبقه و علیشکر بیگ که صاحب آن ولایتیست بیحد و بیشمار است - و خیرات و مبرات و موقوفات و خوانق و رباطات ایشان دران دیار فرخنده آثار که بر شوارع مکهٔ معظّمه و مدینهٔ مشرّفه و عتبات عالیات از حد و شمار بیرون است *

ذکر همدان

همدان که پای تخت و دار السلطنت علیشکر بیگ است - و از بناهای قدیم ایرانست - و از رهگذر آب و هوا بی نظیر و همال است - و سیّاحان ربع مسکون مثال این شهر نشان نداده اند - اگر در آب و هوا با روضهٔ رضوانش سنجم - بر این شهر ستم میرود - و اگر به بهشت برینش ستایم - پا از حد انصاف بیرون نهاده باشم - گویا شیخ کامل سخن شیخ نظامي این قطعه در صفت این مکان دلگشا فرموده * * شعر *

جهانی چنین خوب و فرخ سرشت * حوالت چرا شد بقا بر بهشت
ازین خوبتر خود نشاید دگر * تو گوئي که آن خوبتر خوبتر

و از کثرت فواکه و اثمار و گل و لاله و ریاحین و سبزه در ایران علمست - و بسیاري از شعرا مدح این شهر و این کوه گفته اند - و در اکثر تواریخ احوال آنجا را مفصلاً ثبت کرده اند - راقم نیز چند بیت در صفت این ژرف شهر در مثنوي گفته - و این چند بیت ازآنجا ست * * شعر *

از اثر آب و هوا بی خلاف * وز مدد نشو و نما بی گزاف
ساکن آن روضهٔ جنت اثر * از گل و از سبزه دران بوم و بر
نیست شگفت ار نگرد صبحدم * معدن یاقوت و زمرد بهم
هر قدمی منبع صد چشمه مل * هر گذری مزرع صد باغ و گل
خار دران ملک ز بس گشته کم * عزت و خواري نشناسي ز هم

این روضهٔ جنت مثال بر دامن کوه الوند واقع شده - و این کوه از اعجوبهای روزگار است - و عجایب و غرایب درین کوه بسیار است - چنانچه دوازده هزار چشمهٔ آب صافي جاري در آن ست - و بر قلّهٔ این کوه چشمه ایست مشهور به بهشتاب و سیرگاه آن ولایت است - و اعتقاد اهل آن ملک

اینست که هرروز یکقطره از آب بهشت باینجا داخل میشود - و ازین رهگذر به بهشتاب مشهور شده - و در عجایب المخلوقات آورده که جعفر طیّار علیه السلام براهی میرفت - شخصی در برابر آنحضرت می آمد - از وی سوال کرد که از کجائي - گفت که از همدان - آنحضرت فرمود - اِنَّ فِيْ جَبَلِ اَلْوَنْدَ عَيْنًا مِّنْ عُيُوْنِ الْجَنَّةِ یعني ازآن همدانی که بر دامن الوند افتاده - چشمهٔ از چشمهای بهشت درآنجا ست - و نیز مذکور است که این چشمه را این خاصیت است که هرگاه شخصی با جنابت بآنجا درآید از جریان مي ایستد - و چندانکه آدمي آنجا وارد شود بقدر احتیاج آب برمي آید - و چون از آنجا برآیند مي ایستد - و چون باز آیند جاري میشود - و دیگر درین کوه سنگیست که بر سر راه گریوهٔ شهرستانه واقع شده - که ممرّ عبور خلایق است - لوحی در آنجا تراشیده اند - و سطری چند بخط عبري بر آنجا نوشته اند - که هیچکس نمي توانست خواند - و چون اسکندر بآن شهر آمد - و شرح آن سنگ را شنیده بود - یکی از حکما را فرستاد - که آن سطور را خوانده از زبان عبري بعربي آورد - و آن ترجمه اینست - اَلصِّدْقُ مِيْزَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی الَّذِيْ تَدُوْرُ عَلَيْهِ الْعَدْلُ - وَ الْكِذْبُ مِكْيَالُ الشَّيْطَانِ الَّذِيْ تَدُوْرُ عَلَيْهِ الْجَوْرُ - فَقُوْلُوا الصِّدْقَ وَ لَوْبِقَيَاسِ شَعْرَةٍ - فَاِنَّهُ نُوْرٌ مِنَ اللّٰهِ - وَ اَصْدِقُوْا مِنْ صِدْقِكُمْ وَ الصِّدِّيْقُ يُوْلِدُ صِدْقًا - وَلَا يَكْذِبُوْا فَاِنَّ الْكِذْبَ يَتَوَالَدُ الْكِذْبَ - فَثَمْرَةُ هٰذَا دَوَاءٌ وَ ثَمْرَةُ هٰذَا دَاءٌ - و الحال مردم آن ولایت را این اعتقاد است - که علامت گنجیست - مع هذا بگنج نامه مشهور است - و نبشتهٔ خدایان نیز در قدیم میگفته اند - و نیز قلعهٔ قزل ارسلان بر قلهٔ این کوه در جانب غربي واقع شده - و از غایت حصانت و متانت در عالم مشهور است - و از تعریف و توصیف مبرّا ست - چنانچه شیخ سعدي رح فرماید *

* شعر *

قزل ارسلان قلعهٔ سخت داشت * که گردن بالوند بر میفراشت
نه اندیشه از کس نه حاجت بهیچ * چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
چنان نادر افتاده در روضهٔ * که بر لاجوردي طبق بیضهٔ

و گویند بلیناس حکیم بآن شهر آمد - و درآن ایام برف در همدان بسیار مي بارید - چنانچه سر درختان آن شهر در رنگ خَلال درمیانهٔ برف نمودار میبود - و ازین رهگذر مردم آزارِ تمام داشتند - نزد بلیناس رفته حال خود عرض نمودند - طلسمی بصورت شیر از سنگ ساخته بر دروازهٔ آن نهاد - که الحال موجود است - و ازین رهگذر به درب الاسد مشهور شده - و ازآن تاریخ تا حال زمستان کمتر میشود و برف کمتر مي بارد - و درین شهر همیشه چند فصل بود - بر کوه آن که تا شهر نیم فرسخ است - همیشه برف هست و زمستان بود - و در دامن آن کوه که باغستان شهر است ربیع بود - و در شهر تابستان باشد - در حوالي این شهر که کردستان و لرستانست عجایبات بسیار است - از جملهٔ آنها یکی کوه بیستونست که از غایت شهرت احتیاج بتوصیف و تعریف ندارد - و کارنامهای فرهاد در آن کوه مشهور است - آنکه کوه را میخواسته سوراخ کند - و دیگر طاقیست درین کوه از سنگ بریده - و بطاق ملطان مشهور است - و از عجایب و غرایب روزگار است - تا شخصی آنرا بنظر امعان درنیاورد - حقیقت آن ژرف کار نامه معلوم او نمیگردد * دیگر قلعهٔ بلنکانست که در درهٔ کوهی واقع شده - و قریب بسیصد و پنجاه دِه معمور و آبادان دارد - و ده هزار خانه وار کُرد درانجا ییلاق و قشلاق مي نمایند - و متانت و حصانت آن کوهِ خدا آفرین زیاده ازآن ست - که کسی متوجه تحریر آن شود - و سیرگاه و محل ییلاق خسرو پرویز و شیرین که محبوبهٔ او بود - بوده - و شیخ نظامي رح در خسرو شیرین درین باب گوید

* بیت *

من آرم در بلنـگان سرفرازي * گـوزنان از من آموزند بازي

و دیگر قلعهٔ کنکاور است - و در اکثر تواریخ آمده که این قصریست عظیم که سلاطین سابقه ساخته اند - و از سنگ تراشیده ترتیب داده اند - چنانکه برجهای آن قصر از سنگ یک پارچه است - که تراشیده بر آنجا نصب کرده اند - چنانچه اکثر مردم این ولایت را اعتقاد آنست که کار آدمي نیست - بلکه کار دیو است - چراکه آدمي این قسم سنگی را نمي تواند تراشید - و از محلی بمحلی نقل نموده نصب گردد - بعقل نیز راست نمي آید - و در تواریخ مسطور است - که خسرو پرویز جشنی درآن قصر نمود - و هفت پادشاه را که خاقان چین و فغفور پادشاه ختن و قیصر روم و درهر پادشاه هند (۱) بوده باشد حاضر ساخت - و قلعهٔ هرسین که آن نیز از عجایبات روزگار ستکه قصریست قباد بن فیروز بناکرده - و در شش فرسخی کنکاور واقع شده مطبخ او بود - و اطعمه را دست بدست از هرسین بکنکاور بآن مجلس میرسانیدند که هنوز گرم بود * و در توابع و لواحق این دار السلطنت عجایب و غرایب بسیار است - و بلوکات بیمثل دارد - و بهترین آنها توی - و سِرکان - و نهاوند - و بروجرد و خرم آباد است - و خرم آباد را میگویند مکان و مسکن مهر نگار معشوقهٔ امیر حمزه رض بود - که در قصه مذکور است - و آن قلعه که قصر او بوده - الحال آباد است - و دار السلطنت پادشاهان لرکوچک است - که احوال ایشان در اکثر تواریخ خصوصاً گزیده مسطور است * و نهاوند همین پای تخت سلاطین بوده - چنانچه یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک فرس است - درآنجا مي بوده

---

(۱) صح البیاض

و با لشکر اسلام درانجا مصاف داده - و قلعهٔ آنجا محکم‌ترین قلاع ایران است - چنانچه شیخ نظامي رح درباب اهل آن قلعه گفته - * بیت *

هستند بمرگ خویش خورسند * چون مردم قلعهٔ نهاوند

و دایم مقر و مسکن درویشان و مشایخ و اهل الله بوده - چنانکه شیخ الطایفه شیخ جنید رح ازآنجا برخاسته - و شیخ ابو العباس رح ازآنملک است - و شیخ عطار رح میفرماید - که شیخ شبلي رح آن فرید روزگار شیخی بود اندر نهاوند کبار - اگرچه جنید به بغدادي اشتهار دارد - اصل وی از این شهر است - و در این ملک که نهاوند باشد دو چشمهٔ آب واقع شده - که یکی بسرآب‌گاوماسا مشهور است - و دیگری بسرآب باباروددبره - که در ربع مسکون باین صفا و نزهت و لطافت از جهت رواني‌آب و درختان چنار و کثرت دیگر اشجار و سبزه و لاله نظیر و همال ندارند - و سرآب محلات و دیگر سرچشمهای ایران در پیش این دو مکان شریف ننمایند - و سیرگاه اهل آن ملک است - و برکوه گردن که برقبلهٔ این شهر واقع شده - و سرچشمهٔ گاوماسا ازآنجا جاري میشود برقلهٔ آن صورت گاو و ماهي از برف در تمام سال نمودار است که سر برسر هم نهاده اند - و در زمستان و تابستان همین نمایانست - و گویا که زیاده و نقصان بحال آنها راه نمي یابد - و اهل آن ملک را که وطن اصلي راقم است - اعتقاد بآن صورت برف اینست - که کشف و کرامات از ایشان ظاهر شده - و میشود - و شبهای جمعه برسر آن چشمهٔ که در دامن آن کوه است رفته - بعبادت مشغولي واستمداد مي نمایند - و در هنگام قلت آب بآنجا رفته طلب آب مي نمایند - و اعتقاد ایشان آنست که بقدر کفاف آب زیاده میشود * در باباروددبره مزار یکی از درویشان است احمد نام - که آن نیز مطاف و سیرگاه اهل آن ولایت

است - و الحق این دو مکان از مقامهای عجایب و غرایب عالم است - و سیّاحان ربع مسکون نشان نداده اند - و راقم نیز با کمال سیاحت ندیده - و از هر چشمه رودی جاري میشود که اسپ ازآن گذار نمیتواند نمود - و آب این هر دو چشمه در کمال لطافت و صفاست - و در دو فرسخی همدان در درهٔ کوهی که یکی از فرزندان برهان اولیا و خلاصهٔ اتقیا علي مرتضی عَلَیهِ التَّحِیَّةُ وَ الثَّنَا - محسن نام و ابو دجانه انصاري آسوده است - هفت هشت دِه است که بهم متصل شده و یک شهر بنظر درمي آید - و مامشا رود نام دارد - و در آب و هوا و میوه و فواکه در ربع مسکون نظیر ندارد - و این مکان شریف را با صغد سمرقند و شعب بوّان واردوباد آذربایجان و غوطهٔ شام سنجیده اند - و اکثر مسافران ترجیح داده اند - چنانکه یکی از اکابر نقل نموده - که در اسکندریه از شخصی پیر شنیدم - که در شام و روم و سوس گردیده - و زمینی را دیده ام چهل فرسنگ بالا درخت - و در زیر درخت زعفران - مثل مامشارودِ همدان و کوه الوند ندیدم - و یکی از شعرا این بیت در صفت آنجا گوید * * بیت *

مامشا رو که نسخهٔ ارمست * آفتاب اندرو درم درمست

و اکثری از شعرا مدح این شهر و این کوه گفته اند چنانکه عمادي شهریاری گفته * * مثنوي *

ای دل افروز مادر همدان * کز تو روشن شد اختر همدان
تیغ مه را ز تیغت افسان است * چرخ را دامنت گریبان است
بی ستون ریشهٔ عمامهٔ تست * کوه البرز پر ز جامهٔ اتست
مشتري را پیِ ستور شمر * تا به بیني زحل فرود نگر
از بلندي سزد که لاف زني * زانکه تا پشت پای شعر مني
آفرین گوی قبلهٔ جان را * قرة العین خویش مشکان را

مهد اقبال و قبلهٔ قبله * در کو افتاده بومش از قبله
جهل بازار او نیالوده * ظلم دیوار او نیفدوده

و حکیم خاقاني نیز در تحفة العراقین در صفت آنجا گوید * * مثنوی *

چون یافتي اتصال درگاه * هجرت کني از معسکر شاه
راه همدان بدیده پوئي * هذا البلد الامینش گوئي
خضراش مثال کعبه خواني * اروندش بو قبیس داني
کوهي حجرش جواهر پاک * میخ زمی و ستون افلاک
تیغش بفراز برده خرگاه * زانسوی سماک سالها راه
بیخش به نشیب کرده آهنگ * زانسوی سمک هزار فرسنگ
سیمرغ بدامنش فرودید * سیمرغ دگر چو خود درو دید
اروند مکان گرفته هریک * قافی بدهان گرفته هریک
کار همدان چه دست بالا ست * کالوند قرار گاه عنقا ست
الّا بوجود او قوي نیست * پشت همدان که روی دینیست
شهری بیني بهشت مرزش * دهقان فلک بکشت ورزش
آبش ز لطافت انگبین وار * بادش ز نشاط زعفران بار
بس ساخته خضر در حریمش * حلوای مزعفر از نعیمش
گر برزگرش درمنه کارد * خاکش همه زعفران برآرد
خود کلّ عراق مهد جانها ست * اما همدان عروس آنها ست
اکناف عراق باغ دینیست * اما همدان بهار معنیست
چون در همدان مقر گرفتي * حظ همدان که بر گرفتي
هم طالع دین سعید بیني * هم شام و سحر دو عید بیني

و دیگر دانایان در نظم و نثر ستایش این مکان بغایت نموده اند - و وسعت و آباداني این ملک را حد و نهایت نیست - و چون این مختصر محل ایراد آنها نیست و از مطلب باز مي ماند بر سر مدعا میرود *

مجدداً رجوع بذکر علیشکر بیگ

القصه هرچند علیشکر بیگ دست و پای زد که ملک موروثي را بالتمام بدست آورد - دولت مساعدتش ننمود - این قدر بود که ملک خود را از آسیب دشمن نگاه داشت - و آخر الامر چنانچه ذکر رفت بدست حسن بیگ کشته شد - و سه پسر ازو ماند پیر علي بیگ و بیرم بیگ و حسن آقا که از عمهٔ آفتاب ترخان و رستم ترخان که از ذریت قرا یوسف و یا جهان شاه بوده - اَللّٰهُ اَعْلَمْ - متولد شده اند - که مجملی از احوالش در ذکر حسن بیگ شکر اغلی که از نبایر این حسن آقا ست نوشته شده - و کارنامهای او ازآنجا ظاهر میشود *

ذکر پیر علي بیگ بن علیشکر بیگ

پیر علي بیگ که ارشد اولاد او بود در زمان سلطنت الوند بیگ ابن یوسف بیگ بن سلطان حسن آق قوینلو امیر الامرا و صاحب اختیار گشت * و در سنه سبع و تسعمائه که بادشاه جم جاه شاه اسمعیل الصفوي الحسیني در ایران خروج نمود - و بیری بیگ قاچار را بدفع الوند بیگ نامزد کرد - الوند بیگ - حسن بیگ شکر اغلي را برسم منقلای نامزد نمود - و حسن بیگ کمال مردانگي بجای آورده در حوالي نخجوان بسر بیري بیگ رسید و مظفر شد - و در برابر شاه اسمعیل نشست * القصه این طور نامداري بود که در برابر این طور بادشاهي در مي آمد - و پیر علي بیگ که ارشد اولاد او بود متصدّي امر سلطنت گردید - وقم و ساوه و کاشان وتبریز بقلمرو علیشکر افزود - و یکچند میرزا ابو یوسف بن جهانشاه را که مکحول بود بفارس برده متصرف شد - و دم استقلال زد - حسن بیگ بحوالي فارس آمده اغور لو محمد پسر خود

را پیشتر بشیراز فرستاد - و میان ایشان و اغورلو محمد مصاف واقع شد - میرزا ابو یوسف باوجود نابینائی بمیانه تبریز گریخت - و جمعی از عساکر اغورلو محمد متعاقب او رفته میرزا یوسف را در سنه هشتصد و هشتاد و چهار بقتل رسانید - و در گنبدی که در راه ملای شیراز و برسر قبر مولانا نعیم کرمانی ساخته اند - دفن کردند - و شیراز را بعمربیگ موصلو داد - و پیر علی بیگ فرار نموده بهمدان افتاد - دران ایام شاه حسین ابن ملک عزالدین حاکم لر کوچک - بتاخت همدان و شهرزور و الوس بهار لو آمد - و حسن بیگ خاکی مولف منتخب التواریخ در منتخب التواریخ آورده - که کور پیر علی بن علیشکر بیگ بهار لو با سپاه بهارلو سر راه بر شاه حسین گرفته محاربهٔ عظیم درمیانهٔ ایشان روی داد - شاه حسین بدست پیر علی بیگ کشته شده شکست فاحش بسپاه لر رسید - و این واقعه در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه روی داد * و چون استیلای حسن بیگ و آق قونیلو در ایران بسرحد کمال رسیده بود - تاب مقاومت ایشان نیاورده برادر ارشد خود بیرم بیگ و طایفهٔ بهارلو و جمعی آق قوینلو که برسر او جمع شده بودند - در ملازمت میرزا سلطان محمود بن میرزا ابو سعید که پاشا بیگم دختر امیر کبیر علیشکر بیگ که همشیره پیر علی بیگ بوده باشد - در عقد او بود - و از اولاد امجاد صاحب قران زمان بود - و میرزا بایسنقر از پاشا بیگم متولد شده - بسلطنت سمرقند در سنه تسع و سبعمائه رسیده - در آخر بسعی امرای ترخانی - سلطان علی برادر او بسلطنت نشست - و او مدتی متواری بود - آخر مستقل شده سلطان علی را میل کشید - درین اثنا فردوس مکانی بابر بادشاه سمرقند را ازو گرفت - و او نزد خسرو شاه ببدخشان رفت - و بامداد خسرو شاه حصار را از میرزا مسعود بگرفت - و با خسرو شاه اراده

تسخیر بلخ روان شدند - کار ناساخته بر گردیدند - و بقندز در آمدند -
خسرو شاه از میرزا بایسنقر متوهم شده در اربع و تسعمائه او را میل کشید -
و در محرم نهصد و پنج در منزل اوخ آن شهریار را بقتل رسانید -
ولادت میرزا بایسنقر در اثنین و ثمانین و ثمانمائه بوده - و طبع نظم عالي
داشته و عادلی تخلص مینموده - و این مطلع ازوست * بیت *
سایه وار از ناتواني جابجا مي اوفتم * گر نگیرم روی دیواری ز پا مي اوفتم
از همدان بجانب فارس شتافت - چون بحوالي فارس رسیدند - خبر رسید -
که میرزا ابابکر بن میرزا ابو سعید که برادر سلطان محمود بوده باشد - بعد
ازآن که در مرو از سلطان حسین میرزا شکست خورده متوجه بدخشان شد -
از راه کابل و حدود سند و کیچ مکران به ارادهٔ تسخیر عراق بکرمان آمده -
پیر علي بیگ و بیرم بیگ با اهل و عیال و ایل و ایماق خود از میرزا سلطان
محمود جدا شده در کرمان بمیرزا ابابکر پیوستند - و مقدم ایشان را بغایت
معزز و مکرم داشتند - و این دو نوباوهٔ نهال سلطنت چون همیشه مطمح
نظر ایشان تلافي و تدارک آبا و اجداد از اعادي بود - میرزا ابابکر را
بر تسخیر عراق تحریض مینمودند - اول میرزا ابابکر بجانب فارس میل
نمود - و دران زمان در فارس گماشتگان سلطان یعقوب بن حسن بیگ بودند -
ایشان نیز از فارس برآمده قصد میرزا ابابکر نمودند - و در گرمسیر کرمان
حربی عظیم بوقوع انجامید - چندانکه امیر زادگان ترکمان در کار حرب مبالغه
نمودند - و پای ثبات افشردند - سودمند نیفتاد - میرزا ابابکر تاب نیاورده
از معرکه بیرون رفت - ایشان نیز در ملازمت میرزا متوجه خراسان شدند -
و بحوالی سیستان نزول نمودند و از آنجا بخراسان میرفتند - چون رفتن
ایشان بهرات بسمع سلطان حسین میرزا بایقرا که دران ایام بادشاه خراسان
بود - رسید - قصد ایشان کرد - ایشان نیز صلاح درین دیدند - که از راه فراه

متوجه استرآباد شوند - چون قدم در بیابان ترشیز و سبزوار نهادند - سلطان حسین میرزا بایقرا بایلغار هرچه تمام تر ایشان را تعاقب نمود - و از هر منزل که ایشان کوچ مینمودند - سلطان حسین میرزا نزول میکرد - اکثر اسپان اردوی میرزا درین یورش تلف شد - تا آنکه درچهار فرسخی استراباد نزول نموده اراده داشتند که در همان روز از آب جرجان عبور نمایند - که رایات پادشاهي غافل نمودار گشت - و محاربهٔ عظیم دست داد - چون بخت مساعدت و اقبال یاري نمیکرد - چندانکه کوشش نمودند کاری از پیش نرفت - و شکست برجانب میرزا ابابکر و امیرزادگان پیر علي بیگ و بیرم بیگ افتاده - پیر علي بیگ و برادرش دستگیر شدند - و اکثری و امرا زادگان و آقایان چغتای و ترکمان کشته گشتند - و در آب غرق شدند - و میرزا ابابکر فرار نموده - پلاس درویشي را بر لباس بادشاهي ترجیح داده رخت شباني را گرفته پوشید - و اسپ و یراق و لباس خود را باو داد - و بجانب خراسان شتافت - و در اثنای راه که پیاده میرفت - بجمعی از راه زنان رسیده راه خراسان پرسیده میرفت - چون بحدود فیروزغند رسید - از شخصی مردم صحرا نشین طعام خواست - بفراست دریافت که میرزا ابابکر است - بر اثر او میرفت - و باو گفت - که ای شاهزاده معلوم میشود که تو میرزا ابابکر باشي - بدان جهت آمده ام - تا ترا دلیل باشم - و اعانت نمایم - و ازین ورطه خلاص سازم - میرزا گفت - ای جوان مرد - اگر بقول خود وفا نمائي - من نیز باتو آن کنم که کسی نکرده باشد - چون اندک راهی باشاهزاده رفت - مردم احشام را ازین قضیه خبردار ساخت - و آن قوم اخفای آن راز نتوانستند نمود - و شاهزاده را دستگیر کرده در استرآباد نزد بادشاه آوردند - و بعد از تامل و تدبیر بسیار درین باب - او بقتل رسید - و بعد از قتل میرزا ابابکر- پیرعلي بیگ و بیرم بیگ برادر او را که محبوس ساخته بودند - حاضر ساختند -

و عتاب و خطاب بسیار کردند - که شاهزاده را برین عمل شنیع - شما باعث بودید - و این امور ناملایم از شما صادر شد - که باعث قتل این امیر زاده - که از اقوام نزدیک منست - شدید - و به پیر علي بیگ بیشتر متوجه شده آنها را بشرارت و فساد طعن زدند - و بعد ازین مکالمات بقتل هر دو برادر حکم فرمود - و حسب الحکم او در استرآباد شربت شهادت چشیدند - و این قضیهٔ هایله در سنه هشتصد و هشتاد و پنج بوقوع انجامید *

ذکر بیرک بیگ و اسد بیگ پسران پیر علي بیگ

بیرک بیگ واسد بیگ خلف صدق پیر علي بیگ که از دختر میرزا اسکندر بن قرا یوسف متولد شده بودند - دربن مصاف با پدر و عم همراه بودند - با فرزندان و متعلقان و اتباع عم و پدر و طایفهٔ بهارلو و بقیة السیف قراقوینلو که از مصاف سلامت بر آمده بودند - باتفاق امیر زادگان چغتائي وغیره بجانب بدخشان که ملک موروثي میرزا ابابکر بود - و اقوام و اعوان و انصار او درانملک مستقل بودند - شتافتند - و ترک ملک موروثي خود و وطن اصلي بجهت دوستي و خویشي سلاطین چغتائي نمودند - و آمدن ملک بیگانه را بر وطن قدیمي گزیدند - و میرزا سلطان محمود بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میر انشاه بن امیر تیمور صاحب قران را که پاشابیگم دختر عایشکر بیگ در حبالهٔ او بود - پنج پسر و یازده دختر بود - اول سلطان مسعود میرزا که مادرش خانزاده بیگم دختر میر بزرگ ترمذیست - و ثاني بایسنقر میرزا که بتخت سلطنت ماوراءالنهر و سمرقند و بدخشان برآمد - و از پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ ترکمان که جد چهارم بیرم خانست بوجود آمده - سیوم سلطان علي میرزا که مادرش زهره بیگي آغاست - از طایفهٔ

اوزبک - چهارم سلطان احسین میرزا که در زمان حیات پدر فوت شده - پنجم
سلطان اویس میرزا که بخان میرزا شهرت دارد - و از سلطان نگار خانم دختر
یونس خان متولد شده - و عارف محمد قندهاري میر سامان محمد
بیرم خان ، خان‌خانان که مولف تاریخ اکبریست - سلطنت این چهار
شهریار را مفصلاً رقم نموده * و ملک بدخشان از زمان اسکندر فیلقوس
تا تاریخ سنه هشتصد و هفتاد و یک در تصرف بادشاهان آنجا که از
نسل اسکندر فیلاقوس بودند - بیرون نرفته بود - و دیگری بران دیار دست
نیافته و مستقل نشده بود - و اگر دو سه روزی بتغلب دست یافته بوده
باشد - دوامي بهم نرسانیده است - در تاریخ مذکور سلطان ابوسعید از
قندهار متوجه آنملک شده تسخیر نمود - و تمامي آن بادشاهان که از
نسل اسکندر بودند - بقتل رسانیده خود مستقل شد - و از غایت خوبي
آب و هوا و نزاهت و صفا و وفور میوه - دارالسلطنت خود ساخت - و در
زمان حیات خود سلطنت بدخشان را بمیرزا ابابکر داده بود - چون داخل
بدخشان شدند - میرزا سلطان محمود و امرای چغتائي و امیرزادگان سلسلهٔ
سلطان ابو سعید نسبت‌وصلت و خویشي و اخلاص دوستي که درمیانهٔ
ایشان بود منظور داشتند - و رعایت خاطر عصمت پناه پاشا بیگم که صبیهٔ
علیشکر بیگ و عمهٔ بیرک بیگ و زن سلطان محمود میرزا بن سلطان
ابوسعید بود - کرده - اعزاز و احترام امیرزاده بیرک بیگ و سیف علي‌بیگ
خلف صدق او که دران زمان در صغر سن بود بجای آوردند - و وجود این
بزرگان را مغتنم شمردند - و در تعظیم و توقیر شان کوشیدند - و حل و عقد
و اختیار مهام آن ملک را در حوزهٔ تصرف او گذاشتند - و پرگنهٔ علاء الملک
را سلطان محمود میرزا که پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ در حبالهٔ او بود -
بجاگیر ایشان مقرر نمود - چون چندی دران ملک بسر بردند - امیر کبیر

محمد بیرم خان از سیف علي بیگ خلف او در قلعهٔ ظفر بدخشان از بطن
مقدس ستر عظمی نکیبی خانم که از سلسلهٔ خواجه زادهای نقشبندي
بود - بوجود آمد - وجهانیان را ثمرهٔ رشد و رشاد و رفاهیت عباد و زهاد
و اهل استعداد - چنانکه در احوال خیر مآلش که بعد ازین رقم خواهد
شد - مسرور و خوشحال ساخت - و منجمان اخترشناس طالع مولود این
بزرگوار که محمد بیرم خان خان‌خانان بوده باشد - میمون و مبارک گفتند -
و گرفتند - و روز بروز آثار بزرگي و شجاعت ازو ظاهر میشد - و سیف علي
بیگ باراده بدست در آوردن سلطنت موروث و دریافت اقوام و قبایل
از بدخشان بعراق و خراسان رفت - و اقوام را دریافته مدتی کر و فر
نمود - و کاری نساخت و بقندهار معاودت نمود - و در دارالسلطنت غزنین
بجوار رحمت ایزدي پیوست - و در همانجا مدفونست - و عصمت مآب
عفت قباب پاشابیگم را ازین بزرگوار روزگار تلف شده و عمر گذشته
بدست در آمد - و در کنف حمایت و رعایت خود پروردن گرفت - و جد
بزرگوار عالي مقدارش بیرک بیگ و خالوی او امیر بیگ که طغای گویند -
و دران زمان مشارالیه بود - نیز تربیت آن نوباوهٔ بوستان ایالت و سلطنت
و نجابت را بر خود لازم ساخته - بقدر مقدور در رعایتش میکوشیدند -
و همگنان را ظاهر شده بود که علم مفاخرت و سلطنت جد و آبای نامي
و لوای مباهات اجداد گرامي را دران ولایت خواهد بر افراشت - و احیای
سلسلهٔ قرا یوسف که سالها در ایران لوای سلطنت بر افراشته بودند -
بدستوری که ذکر رفت خواهد نمود - و آن والا جاه نیز این مقدمه را پیش
نهاد ضمیر انور نموده - بر ذمت همت خود واجب و لازم میدانست - و در
کسب کمال و استعداد و آداب بزرگي و آئین سپاهگري که موروثي او بود -
میکوشید - و نشاء قرا یوسفي و میرزا اسکندري و جهانشاهي را در خردي

بکار مي برد - تا آنکه اعوام سعادت انتظامش بشانرده سالگي رسيد ٠
و حسب التقدير صيت بزرگي و سخاوت و رشد رشاد اين خرد بمعني بزرگ -
بر ضمير انور بادشاه عالم پناه - ممالک ستان - خلاصهٔ دودمان امير تيمور گورگان
بابر بادشاه پرتو افگن شد - و نسبت خويشي او با آن سلسله ظاهر بود -
چون بملازمت آن بادشاه سر افراز شد - باوجود صغر سن در نشستن
بر جميع امير زادگان و امراى چغتاى مقدم نشانيد - چنانچه امير زادگان
و امرا ازين مقدمه آزرده شده با فيروز مکانى درين باب گفتگوى
نمودند - و آن ذي جاه جواب گفت - که اگرچه اين نوباوهٔ بستان
سلطنت بسال خرد است - اما در حسب و نسب بزرگ و از دودمان
سلاطين ترکمان است - بحسب قوت تقديم او جايز است - و بزودي در
سلک مقربان و مصاحبان و صاحب کنکاشان جاى گرفت - و در سنّ
صبي متصدّي امور ملک و مملکت و متکفل مهام سلطنت آن پادشاه
شد - و با طايفهٔ ترکمان و ايماق بهارلو در خدمت آن ذي شان طريق
خدمتگاري اختيار نمودند - دران ايام پادشاه ظلّ الله محمد همايون
بادشاه از پدر خود التماس نمودند - که تربيت اين والا نژاد را ايشان
بکنند - التماس او را مبذول داشته - محمد بيرم خان را بحمايت تربيت
ايشان سپردند و فرمودند - که چنانچه پدران ما پدر بر پدر بادشاه
بوده اند - ايشان نيز سلاطين و سلاطين زاده اند - و اگر مرا مثل شما فرزند
برخورداري نمي بود - محمد بيرم خان را فرزندم ميخواندم - و اين
پروردهٔ درگاه الهي در مصاحبت و ملازمت ايشان در صدق و اخلاص
ميکوشيد - و روز بروز آثار کارداني بظهور ميرسانيد - تا آنکه تخت سلطنت
گورگاني بمحمد همايون بادشاه رسيد - چون جَوَادقلم سوانح پيماى از
احوال خير مآل آبا و اجداد نامي اين سپه‌سالار بعجز و انکسار قرار داد -

و سبب آمدن این بزرگواران را بولایت هندوستان از تواریخ مبسوطه مثل حبیب السیر و خلاصة الاخبار و تذکرهٔ دولتشاه و نگارستان و اخلاق حکیمي و منتخب التواریخ و طبقات اکبري و تاریخ اکبري و اکبر نامه و ظفر نامه و دیگر تواریخ بدستوری که ذکر رفته تحقیق و پیروی نمود - الحال شروع در آثار بزرگي و ملک ستاني و سخاوت جبلّي این بزرگوار میرود - انچه بر راقم ظاهر شده شطری بیان مینماید - امید که از حسد حاسدان ایمن بماناد - بحق محمد صلعم و آله الامجاد *

فصل اول در ذکر والا عظیم الشان این خلاصهٔ دودمان علیشکري و حالات و فتوحات آن مغفرت پناه محمد بیرم بیگ بن سیف علي بیگ بن بیرک بیگ بن پیرعلي بیگ ابن علیشکر بیگ بن بیرم قرا بیگ ابن الف قرا بیگ بن قرا خان ابن غزان بن قرا مصر بن قرا محمد - و از جانب دیگر بمیرزا اسکندر قرا یوسف میرسد - چنانکه ذکر رفته

چون محمد بیرم بیگ در سن شانزده سالگي بدستوری که رقم شده بملازمت و مصاحبت بادشاه ظلّ الله محمد همایون بادشاه بن بابر بادشاه

ابن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا میرانشاه بن صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان - که بتاریخ سنه نه صد و سه بعد از فوت پدر بزرگوار خود بر کابل و غزنین و بدخشان و بعضی از محال معظّم هندوستان و خراسان مثل قندهار و زمین‌داور - دست یافته - بر تخت سلطنت نشسته بود - و پادشاهی بود دین‌دار عدالت شعار - و صفدری بود کامگار نامدار - رسید - و آن بادشاه نامدار را عزیمت تسخیر ممالک هندوستان در خاطر مصمّم بود - و آثار ملک گیري و ممالک ستاني از جبین مبین این بزرگوار نمایان و تابان بود - اختیار مهام سلطنت و معاملات مملکت را به ید اقتدار او نهادند - و مرتبهٔ اخلاص و رابطهٔ اختصاص میانهٔ این صاحبِ بنده پرور و آن اخلاص گستر بمرتبهٔ رسیده بود که بادشاه را بخاطر رسید - که منصب مُهرداري خود را بایشان متعلق سازد - دران حال این خدیو در منزل خود بر روی چهار پای خوابیده بود - در عالم رویا و مشاهده چنان دید - که بادشاه ایشان را بمنصب مُهرداري سرفراز نموده - از خواب برجسته از چهار پای پائین آمده تسلیم مُهرداري غایبانه به بادشاه نمودند - ملازمان و خدمتگاران ازین حرکت در تعجب افتادند - شرح واقعه پرمیدند - چنانچه بود باز گفت - چون بخدمت اقدس رسید - بمنصب مُهرداري سرافراز ساختند - و بعد از سرافراز ساختن حقیقت حال معروض داشت - و در باب تسخیر هندوستان رای اصابت قرین اورا قوي و مطلق العنان ساختند - آن عالیجاه نیز در خردي کار بزرگان پیش گرفته اتمام و اختتام این ژرف معامله را بر ذمت همت خود واجب و لازم دانست - و نام نامي صاحب و تربیت کنندهٔ خود را مشهور آفاق بملک گیری و مملکت ستاني ساختن و اساس آن دولت و بنیان سلطنت را بر فرق فرقدان نهادن پیشه گرفت - چون درین مقام بر راقم لازمست که دست

از اجمال باز دارد - و سطری چند از احوال سلاطین سابق هندوستان و گردن کشان و فرمان فرمایان این وسعت آباد بیان نماید - و سبب انتقال این ملک را ازآن نامداران بسلسلهٔ ابدپیوند صاحب قراني بوسیلهٔ این سپه‌سالار و خان‌خانان مرحوم در قلم آورد - و از تحریر حالات آن ممالک بخلدآئین - حالات و فتوحات خان‌خانان مرحوم را در ضمن فتوحات و ایام سلطنت سلاطین تیموریه ظاهر گرداند - و هرجا فردوس مکاني مذکور میشود - اشارة بنوّاب فردوس مکاني ظهیرالدین محمد بابر بادشاه است - و مراد از جهانباني جنت آشیاني محمد همایون بادشاه - و خلیفهٔ الهي و شاهنشاهي غرض از جلال الدین محمد اکبر بادشاه است - اکنون شروع در حالات سلاطین بطریق اجمال میرود *

مجمل احوال سلاطین سابقهٔ هندوستان سوای بادشاهان گجرات و خانان دکن و حکام سند که احوال ایشان درفصل دوم درضمن فتوحات سپه‌سالار نامدار مذکور خواهد شد

ارباب سیر و تواریخ بتخصیص مولف طبقات اکبري آورده که در هر قرن از قرون ماضي و ازمنهٔ سابق جمعی از فرمان فرمایان و گردن کشان در ممالک هندوستان که ولایتیست وسیع و مرکّب از چند اقلیم - و مسّاحان بسیط غبرا چهار دانگهٔ روی زمین گفته اند - در هر ناحیهٔ آن فردی از افراد حکّام استیلا یافته خود را بسلطنت آن دیار مشهور ساخته - و بخطابی و لقبی خاص ملقّب و مخاطب گردانیده -

و اکثر اوقات درین ممالک هرج و مرج بوده - و خلایق و عبّاد و زهّاد از ظلال سلطنت عظمی بی نصیب بودند - و ارباب سیر و اخبار مجلّدات در احوال ایشان مثل تاریخ دهلي و تاریخ گجرات و تاریخ مالوه و تاریخ بنگاله و تاریخ سند جدا جدا مرقوم صحایف بیان نموده اند - تا در زمان خلیفهٔ الهي علامهٔ زمان و فریدعصر و دوران شیخ ابو الفضل بن شیخ الشیوخ شیخ مبارک ناگوري تاریخ اکبري را جامع حالات هندوستان و فتوحات خلیفهٔ الهي و حضرت جهانباني جنت آشیاني و فردوس مکاني نمود - و دست از باستانيافسانهای سلاطین سابق هندوستان باز داشت - و رجوع بدیگر کتب مطوّله مفصلاً نمود - و نظام الدین احمد بخشي مولف طبقات اکبري طبقات را جامع احوال مجموع سلاطین سابق و حال این ممالک نموده - و الحق زحمت بسیار کشیده - و بقدر مقدور در تحقیق حال هر یک کوشیده - و خاتمهٔ هر طبقه را بفتح موکب اعلی خلیفهٔ الهي و جهانباني جنت آشیاني و فردوس مکاني که عنوان رفعت نامهٔ مفاخرت است اتصال داده - و چنانچه باید و شاید بیان نموده - و راقم این خلاصه هر چند از نوشتن حالات دیگران مجتنب بود - و این شگرف نامه را مخصوص احوال نوّاب خان خانان مرحوم و سپه سالار نامدار کامگار و فرزندان بختیار نصرت شعار ساخته بود - رفته رفته قلم سرعت اندیشه - عنان اختیار از دست اقتدار در ربوده قدم در وادي حالات هندوستان و وقایع زمان پادشاهان سابق و بیان حالات ایشان نمود - من حیرت زده لحظهٔ از جرأت و جسارت این خام طبع سوخته نهاد در تعجب افتادم - چون دانستم که از جادهٔ راستي انحراف ننموده و راه گمنامي نمي پیماید - چه اگر این نسخه از ذکر فردوس مکاني و جنت آشیاني و خلیفهٔ الهي نصیبی نداشته باشد - و باحوال خیر مآل ایشان زینت

و زیب نه پذیرد - مغشوش و ابتر خواهد بود - و هرگاه فتوحات این نامداران که از دولت تربیت و احسان و انعام این سلسلهٔ علیّه بوده باشد آثار بزرگي ایشان ثبت نشود - این نسخه از خطا و خلل بر نمي آید - بنابرین داعیهٔ تحریر احوال این جهانداران که تربیت کرده و پروردهٔ این خلاصهٔ دودمان علیشکوري اند - لازم آمد - و به سبب انتقال و بیان نزول وسعت‌آباد هندوستان بمنسوبان این آستان عالیشان بوسیلهٔ این سپه‌سالار و خان‌خانان مرحوم مغفور الّتزام حالات سلاطین سابقه و حال هندوستان نمود - و پادشاهان گجرات و سلاطین و خانان‌دکن و حکام‌سند را در محل خود خواهد در آورد - بدستوری که مذکور خواهد شد - و ما بقي را در ضمن احوال خان‌خانان مرحوم درین محل ذکر نموده بر سر سخن خواهد رفت - و متصدّي بیان حالات خان‌خانان مرحوم خواهد گردید - و چون ظهور اسلام در کفر آباد هندوستان ابتدا از سلاطین غزنوي شده شروع در حالات ایشان میرود *

ذکر غزنویان

ارباب سیر و تاریخ و اخبار ابتدای دولت ایشان را از سبکتگین که از سنه سبع و ستین و ثلث مائه بوده باشد - تا شهور سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه دویست پانزده سال پانزده نفر را اعتبار نموده بقید تحریر و تقریر آورده‌اند - و بر انچه بر ایشان از کتب سیر و اخبار ظاهر شده مرقوم قلم مشکین رقم نموده اند - دست در دامن اجمال زده شروع مینماید - و تفصیل را رجوع بطبقات‌اکبري مي نماید *

ذکر امیر ناصرالدین سبکتگین

امیر ناصر الدین سبکتگین غلام ترک نژادست مملوک الپتگین - و او غلام امیر منصور بن نوح سامانی است - و در خدمت امیر منصور بمرتبهٔ امیر الامرائی رسیده بود - و در خدمت ابو اسحاق بن الپتگین در وقتی که ابو اسحاق در خدمت امیر منصور حاکم غزنین بود - مدار المهام کارخانهٔ حکومت گشت - چون ابو اسحاق رخت اقامت بعالم دیگر کشید - در سنه سبع و ستین و ثلثمائه رعیت و سپاهی چون وارثی از ابو اسحاق نمانده بود - بحکومت او قایل گشتند - و در سنهٔ مذکور بمدد طغان نامی که سابق حاکم بُست بود - و ولایت بُست از تصرف (١) بایتوز حاکم آنجا برآورد - و بغزای کفار به هندوستان رفت - و با جیپال بادشاه هند مصاف کرد - و چشمهٔ دران حدود بود - که چون قازورات دران انداختندی برف و باران شدی - امیر محمود فرمود تا قازورات دران چشمه انداختند - برف و باران شد - بسیاری از مردم جیپال تلف شدند - آخر جیپال از در صلح در آمد - و مال قبول کرد - و جمعی را بجهت تحصیل مال با خود برد - آخر عصیان ورزیده محصّلان را محبوس کرد - امیر ناصر الدین بانتقام این حرکت متوجه او شد - جیپال با رایان و راجهای هندوستان با یک لکهه سوار در نواحی ملتان در برابر آمده - تلاقی فریقین دست داد - و امیر ناصر الدین بفتح و فیروزی اختصاص یافت - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و بعد ازین بکومک امیر نوح سامانی بخراسان و ماوراء النهر رفته مصدر فتوحات شد - و در شعبان سنه ثمانین و ثلثمائه در گذشت - ایام حکومت او بیست سال *

---

(١) صاحب تاریخ فرشته نام حاکم بُست را پاتور می نویسد ١٢ مصحح *

ذکر سلطان محمود بن سبکتگین

بعد از فوت سبکتگین امیر اسمعیل که پسر بزرگ او بود قایم مقام شد - خواست که امیر محمود را از میراث محروم سازد - امیر محمود غالب آمده جانشین پدر شد - و بلخ و خراسان در تصرف آورد - و از خلیفه القادر بالله عباسي - امین‌الدوله و یمین الملة لقب یافت * در سنه تسعین و ثلثمائه از بلخ بهرات و سیستان رفته حنیف ابن احمد حاکم آنجارا مطیع ساخته بغزنین آمد - و حصاری چند از هندوستان بگرفت - و با ایلک خان خویشي نمود - که ماوراء النهر از خان و ماورای آن از سلطان باشد * و در شوال سنه احدی و تسعین و ثلثمائه از غزنین بهند آمده با راجه جیپال در آویخت - و فتح کرد - و راجه با پانزده نفر پسر و برادر اسیر گشت - و در گردن راجه حمایلی بود که آنرا بزبان هندي مالا گویند - یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت نمودند - و برادران او نیز باین دستور حمایلات داشتند - و فتح در روز شنبه هشتم محرم سنه اثنین و تسعین و ثلثمائه بود * و در محرم ثلث و تسعین و ثلثمائه باز بسیستان رفته حنیف را منقاد ساخت - و روی بهندوستان آورده قصد بهاطنه کرده از ملتان گذشته - در ظاهر بهاطنه فیروز آمد - بحیرای راجهٔ آنجا لشکر بمقابله فرستاد - و خود بکنار آب سند رفت - چون لشکر او را محاصره نمودند - کاردی تیز خود زده خود را بکشت - و سرش را بنزد سلطان آوردند - از جملهٔ غنایم آنجا دویست و هشتاد فیل بدست آمد - چون حاکم ملتان از ملاحده بود بجهت غفلت او از راه مخالف روان شد - و انندپال بن جیپال که بر سر راه بود - در مقام ممانعت در آمد شکست خورده بکوهستان کشمیر گریخت - و حاکم ملتان هر سال بیست

هزار درم قبول نمود - و اجرای احکام شرع و توبه و باز گشت نمود - و این واقعه در سنه ست و تسعین و ثلثمائه بود * و چون در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه بکارزار ترکان اشتغال داشت - چنانکه در کتب مطوّله مذکور ست - در ربیع الآخر سنه ثمان و تسعین و ثلثمائه خبر رسید - که سوکپال راجهٔ هند که در دست ابو علي سمجور اسیر افتاده اسلام آورده بود - راه ارتداد پیش گرفته - او را بدست در آورد - و در حبس چندان نگاه داشت - که بمرد * و در سنه تسع و تسعین و ثلثمائه باز در هندوستان با انندپال کارزار نمود - و او گریخته بقلعهٔ بهیم‌نگر رفت - و سلطان بتعاقب رفته - امان خواست - و سلطان بقلعه در آمده انچه از زمان بهیم مانده بود برداشت - و چند تختهٔ طلا و نقره بر درگاه قلعه نهاد - و آن همه اموال در میدان ریخت - تا رعیت و سپاهي در تفرّج حیران ماندند * و در سنه احدی و اربعمائه قصد ملتان نموده ما بقي ولایت بتصرف گرفت - و قتل عام ملاحدهٔ آنجا کرد - درین سال داؤد بن نصر را بقلعهٔ غورک غزنین برد - و دران حبس بمرد * و در سنه اثنین و اربعمائه لشکر بتهانیسر کشید - و نبیرهٔ (۱) جیپال پنجاه فیل پیشکش داد - که سلطان مراجعت نمایند - قبول نیفتاده - تهانیسر را غارت نموده و بت (۲) جکرسوم نام را بغزنین بردند - و دیگر بتها را شکستند - و فرمود - که بر در درگاه نهادند - تا پی سپر خلایق شود * و در ثلث و اربعمائه فتح غورجستان نمود - و شار (۳) حاکم آنجا را بگرفت - و در

---

(۱) از تاریخ فرشته معلوم مي شود که این پیشکش پنجاه زنجیر فیل از نبیرهٔ جیپال نبوده - بلکه از راجه انند پال پسر جیپال مقرر شد تا آنکه سلطان فسخ عزیمت تهانیسر نماید و سلطان محمود را قبول نیفتاد ۱۲ مصحح *

(۲) صاحب تاریخ فرشته نام بت - جک سوم نوشته است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته نام او را شاه سار ابو نصر نوشته است ۱۲ مصحح *

آخر این سال ابو الفوارس بن بهاء الدوله از غلبهٔ برادران بسلطان پناه آورد - سلطان نامها نوشته ایشان را صلح داد * و در اربع و اربعمائه بر سر قلعهٔ نندنه که در کوه بالنات است رفت - نبیرهٔ جیپال براه کشمیر رفت - سلطان بدرهٔ کشمیر رفته بسیاري از کفار مسلمان شدند - و غنایم بسیار بدست آمد - و سلطان بغزنین آمد * در سنه سبع و اربعمائه رو بکشمیر [1] آورد - و حصار لوه کوت را محاصره نمود - و از شدت برف مراجعت نمود - درین سال ابو العباس بن مامون خوارزم شاه از خوارزم نامهٔ بسلطان محمود نوشته - خواهر سلطان را خواستگاري نمود - اجابت نموده خواهر را بخوارزم فرستاد - هم درین وقت جمعی از اوباش خوارزم شاه را کشتند - سلطان بدفع ایشان رو به بلخ نهاد - و ازآنجا قصد خوارزم نمود - و محمد ابراهیم طائي را مقدمهٔ لشکر نمود - و خمارتاش که سپه‌سالار خوارزمیان بود از کمین برآمده جمعی کثیر را بقتل آورد - غلامان سلطان رفته خمارتاش را دستگیر کرده نزد سلطان آوردند - در حوالي قلعهٔ هزار ست [2] لشکر خوارزم در مقابل آمده شکست خوردند - و التیکین [3] که سپه‌سالار ایشان بود اسیر گشت - و قاتلان ابوالعباس را بقصاص رسانید - و امیر حاجب التون تاش را خطاب خوارزم شاهي داده خوارزم و اورگنج [4] باو ارزاني داشت - و بهرات و به بلخ آمد -

---

(۱) در تاریخ فرشته عزیمت کشمیر و واقعهٔ حصار لوه‌کوت را در سنهٔ ست و اربعمائه نوشته است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام قلعه هزار اسپ بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته همین نام را لبپتکین بخاري مي نویسد و در تاریخ‌هندستان مصنفهٔ سرالیت که بزبان انگلیسي است در صفحهٔ ۱۷۷ جلد چهارم چند اسم متعدد نوشته است - وَالعُهدَةُ عَلَی الرُّوَاةِ ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته اورکند مي نویسد *

و هرات به پسر خود میر مسعود - ولایت گورخان (۱) را بمیر محمد داد * و در سنه تسع و اربعمائه ولایت قنوج را تا کنار آب تسخیر نمود - و از هفت آب هولناک گذشته بقلعهٔ بدنسه رفت - و پیشکش گرفته حاکم آنجا را بجان امان داد - و ازآن جا بقلعه مهارن (۲) که بر کنار آب جونست رفت - و رای آن قلعه فرار نموده خود را بکشت - و ازآنجا بشهر متوره (۳) رسید - و این متوره شهریست بزرگ مشتمل ببتخانهای عظیم و مولد کشن (۴) بن باسدیو ست که هندوان او را محلّ حلول واجب تعالی دانند - القصه این شهر بی جنگ بدست آمد - و بتخانها شکستند - و یک بت زرین شکستند - که وزن او نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر پخته بود - و یکپارهٔ یاقوت کحلي یافتند - که وزن او چهار صد و پنجاه مثقال بود - و فیلی مست از فیلان رای در وقت مراجعت از قنوج گریخته - خود نزد سراپردهٔ سلطان آمد - و گرفتار گشت - و آنرا شگون گرفت - و خداداد نام نهاد - و غنایم قنوج را شمردند - (۵) بیست واند بار هزار هزار آمد - و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه واند فیل بود * و در سنه عشر و اربعمائه متوجه هندوستان شد - نبیرهٔ جیپال که چند مرتبه از

---

(۱) در تاریخ فرشته گورگان نام نموده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام قلعه مهاون ذکر مي کند ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته نام شهر متهره بیان نموده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته کرشن باسدیو ذکر کرده است ۱۲ مصحح *

(۵) اند بر وزن چند بمعني چندان و چندین باشد و شمار مجهول هم هست - و آنرا بعربي نیف و بضع خوانند - در همین مسئلهٔ غنایم قنوج صاحب تاریخ فرشته مي گوید که بست هزار دینار و هزاران هزار درم بشمار در آمد ۱۲ مصحح *

سلطان شکست خورده بود - به امداد نندا در برابر سلطان آمد - هشت نفر از غلامان سلطان از آب عمیق که درمیانه حایل بود گذشته تمام لشکر نبیرهٔ جیپال را درهم آورده شکستند - نبیرهٔ جیپال با معدودی چند فرار نمود - و غلامان قصد شهر کرده بتخانها شکستند - و شهر را تاراج نمودند - و سلطان ازآنجا بولایت نندا - روی آورد - نندا از توهم فرار نمود - و اسباب و آلات بجا گذاشت - روز دیگر که سلطان خاطر از مآل او جمع نمود - آن اسباب بغارت برد - و پانصد و هشتاد فیل نندا که در بیشه بود نزد سلطان آوردند وهم درین ایام فتح قیرات[1] و تورک که دوره است بیشه و جنگل - سرد سیر و میوهٔ بسیار دارد - و مردم آنجا شیر پرستند - نموده اهل آنجا مسلمان شدند * و ازآنجا در سنه اثنا عشر و اربعمائه باز بکشمیر رفت - ولوه کوت محاصره کرد - و از شدت سرما بر گردید - و بلاهور آمده آنجا را غارت کرد * و در سنه ثلث عشر و اربعمائه بار دیگر قصد ولایت نندا کرد - چون بقلعهٔ گوالیار رسید - حاکم قلعه امان طلبیده پیشکش داد - و از آنجا به کالنجر که در بلاد هندوستان بمتانت مشهور است - رفت - نندا حاکم آنجا زینهار خواسته خراج داد - چون فیلان خراجي از قلعه بر آمدند - سلطان فرمود - تا ترکان فیلان را گرفته سوار شدند - نندا شعری بزبان هندي در مدح سلطان و جلادت ترکان گفته بسلطان فرستاد - حکومت پانزده قلعه با دیگر تحف بصلهٔ آن شعر باو فرستاد - و نندا جواهر بسیار ارسال داشته - سلطان بغزنین آمد * در سنه اربع عشر و اربعمائه سان لشکر دیده سوای لشکری که در اطراف و جوانب ممالک بود پنجاه و چهار هزار سوار و هزار و سیصد پنجاه فیل در قلم آمد * در سنه خمس عشر و اربعمائه به بلخ رفت -

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که قیرات و ناردین را که از ممالک سرحد هندوستان است فتح نمود ۱۲ مصحح *

مردم ماوراءالنهر از علي‌تگين تظلم نمودند - سلطان بدفع او شتافت - چون از جيحون عبور نمود - امرای ماوراء النهر و يوسف قدر خان بادشاه تركستان از راه دوستي باستقبال آمده ملاقات نمودند - و ايشان را از نفايس هندوستان و جواهر و فيلان انعامها و سوغاتها داد - و بصلح از يكديگر جدا شدند - علي تگين خبردار شده فرار نمود - تعاقب كرده او را گرفته نزد سلطان آوردند - و بيكی از قلاع هندوستان فرستادند - و بغزنين آمد - و لشكر بفتح سومنات كشيد - و اين سومنات شهريست بر ساحل دريای محيط - و معبد براهمه است و بتان زرين دران بتخانه بسيار بود - و بت بزرگتر را منات نامند - و در تواريخ اين چنين بنظر رسيده كه در زمان حضرت ختمي پناه صلّعم اين بت را از خانۀ كعبه بايفجا آوردند - امّا در كتب سلف براهمه معلوم ميشود كه نه چنين است - و اين بت در زمان كسن كه چهار هزار سال است معبود براهمه است - وبقول براهمه كشن درانجا غيبت نموده - القصه سلطان از راه نهرواله كه پٹن بوده باشد - بسومنات رفت - و بعد از تردد بسيار قلعه مفتوح گشته خلق كثير قتل و دستگير شدند - و بتخانها را شكسته از بيخ بر كندند - و سنگ سومنات را پارچه پارچه كرده پارچۀ بغزنين برده بر در مسجد جامع گذاشتند - سالها آن سنگ آنجا بود * و در سنه سبع عشر و اربعمائه بغزنين آمد - درين سال قادر بالله لوای خراسان و هندوستان و نيمروز و خوارزم فرستاد - و سلطان و فرزندان را و برادران را لقبها نهاد - سلطان را كهف الدوله و الاسلام - و امير مسعود را شهاب الدوله و جمال الملة - و امير محمد را جلال الدوله و جمال الملة - و امير يوسف را عضدالدوله و مويد الملة - نوشت كه هركرا ولي‌عهد نمائي - ما قبول داريم - اين نامه در بلخ بسلطان رسيد - درين سال بجهت تنبيه جتاني كه در وقت مراجعت سومنات بلشكر سلطان بي ادبيها نموده

بودند - لشکر بملتان کشید - و هزار و چهار صد کشتي در آب انداخت - که بر هر کشتي سه شاخ آهني که یکی در پیش و در هر پهلو یکی بود - و بر هر چیز که پیش مي آمد میخوردند درهم مي شکستند - و در هر کشتي بیست نفر کماندار نفط انداز گذاشته از آب سیحون باستیصال جتان رفت - جتان واقف شده بروایتی چهار هزار و بروایتی هشت هزار کشتي در آب انداخت - چون طرفین بهم رسیدند و جنگ در پیوست - هر کشتي که پیش مي آمد و سر کشتي سلطان میخورد - بار میشکست یا غرق میشد - تا همان طور شد که سلطان مظفر و منصور بغزنین آمد * در سنه ثمان عشر و اربعمائه امیرطوس[1] ابو الحرب ارسلان را تا مردنسا وابیورد روانه گردانید - تا امیر ترکمانان دشت قپچاق را بدست آورد - امیر طوس بعد از مصاف بسیار عاجز آمده سلطان را بمدد طلبید - سلطان بذات خود توجه نموده آن قوم را مستاصل ساخت - و ازآنجا به ری رفته خزاین آنجا را بدست آورد - و باطني و قرامطهٔ آنملک را بعد از اثبات بقتل آورد - ری و اصفهان بامیر مسعود داده بغزنین آمد - علّتِ دق بهم رسانیده بود - روز پنجشنبه بیست و سیوم ربیع الاخر سنه احدی و عشرین و اربعمائه در گذشت - رَحمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ * مدت سلطنت او سي و پنج سال بود - گویند هنگام سکرات خزاین و اموال نفیسه را طلب نموده بنظر در آورد - حسرت بسیار خورده دانگی ازآن بکسی نداد - و در عمر خود دوازده بار سفر هند نموده جهاد کرد - و بمحمود غازي اشتهار یافت *

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که سلطان محمود - امیرطوس ابوالحرب ارسلان را نامزد بابیوردونسان گردانید ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمد بن سلطان محمود

جلال الدوله و جمال الملة محمد بن سلطان محمود بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست - و برادران و غلامان شوریده - مدت سلطنت و ایام حکومت او به پنجماه نرسید - چون دلهای خلایق بسلطنت شهاب الدوله امیر مسعود مایل بود - پنجاه روز بعد از وفات سلطان محمود امیر ایاز - با غلامان اتفاق رفتن نزد مسعود کردند - و قسم خوردند - و کسی نزد علي دایه فرستاده او را با خود یار ساختند - و بطویله آمده بر اسپان خاصه سوار شده راه بست پیش گرفتند - امیر محمد - سوندیرای هندو را بتعاقب ایشان فرستاده بایشان رسید - جنگ در پیوست - سوندیرای و بسیاري کشته شدند - علي دایه و غلامان هم چنان بتعجیل میرفتند - تا در نیشابور بامیر مسعود رسیدند - چون امیر مسعود سراپرده بجانب بُست بر آورد - و سرداران لشکر امیر محمد را برده در قلعه نشانیدند - و امیر یوسف و علي حاجب و امرا خزاین را برداشته سوی امیر مسعود رفتند - و در هرات رسیدند - و حکومت او پنجماه بود چنانکه ذکر رفت *

ذکر سلطان مسعود بن سلطان محمود

چون علي ایاز و علي دایه بنیشابور نزد مسعود رفتند - ابو سهیل مرسل ابن منصور بن افلح کردیزي لوائی از قادر بالله عباسي بجهت او آورد - و علي حاجب نیز با خزاین درینوقت رسید - و از نیشابور بهرات و بلخ رفت - و ابو القاسم احمد بن حسن میمندي را که بحکم سلطان محمود در کالنجر محبوس بود - بیرون آورده وزارت داد - و بامیر

حسن بیگ منکال شکایت برادر کردند - میر حسین بن علي آن امیر مکران [۱] که از برادر شکایت آورده بود - میر تاش فراش را فرمان داد - تا انتقام او از برادر کشید - و او را بحکومت مکران رسانید - و از بلخ بغزنین آمد - و آهنگ صفاهان و ری نمود - در هرات مردم سرخس و باورد [۲] از ترکمانان استراباد نالیدند - امیر ابو سعید [۳] عبدوس بر سر ایشان تعین شده جنگ کرد و باز گشت * در سنه اربع عشرین و اربعمائه قلعهٔ سرسین [۴] درهٔ کشمیر فتح نمود * و در خمس عشرین و اربعمائه قصد آمل و ساري نمود - کالنجار امیر مازندران خطبه و سکه بنام امیر مسعود کرد - و پسر خویش بهمن و برادر زادهٔ خود شیرویه بن سرخاب را بگورگان فرستاد - امیر مسعود ازآنجا روی بغزنین آورد - چون نیشابور رسید و تظلم ترکمانان شنید - بکتغدي را باستراباد بر سر ایشان فرستاد - معامله بحرب انجامید - بکتغدي اول ترکمانان را شکست داد - و استراباد را گرفت - آخر ترکمانان تنگهای کوه را گرفته از کمین بر آمدند - حسین بن علي اسیر گشت - بکتغدي گریخته نزد سلطان رفت - چون بغزنین آمد - لشکر بر سر احمد بن التیکین

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته واقعهٔ مکران را بطوری دیگر بیان کرده ملخصش اینکه در سنه اثنین و عشرین و اربعمائه والی مکران فوت شده - ازوي دو پسر ماندند یکی ابو العساکر و دیگری عیسی - عیسی ولایت پدر را متصرف شد - و ابو العساکر از مقاومت برادر عاجز آمده روی بدرگاه سلطان مسعود آورده - سلطان مسعود لشکری همراه او کرد و بالآخر عیسی کشته شد - و ابو العساکر بر بلاد موروثي رسیده خطبه و سکه بنام سلطان مسعود گردانید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بادآورد مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مي نویسد که سلطان - عبدالرئیس بن عبدالعزیز را بر سر ترکمانان تعین نمود ۱۲ مصحح *

(۴) صاحب تاریخ فرشته نام قلعه را سرستي ذکر کرده ۱۲ مصحح *

فرستاد - بعد از محاربات احمد بمنصورهٔ سند گریخت - و هر کس از لشکر او بدست آمد - گوش و بیني مي بریدند - احمد میخواست از آب سند عبور نماید - اتفاقاً آب سیل او را در ربود و غرق شد - چون آب او را بکنار انداخت - سر او را بریده نزد مسعود در آوردند * و در سنهٔ سبع و عشرین و اربعمائه کوشک نو باتمام رسانید - و تخت مرصّع دران کوشک بنهاد - و تاج مرصّع زرین بوزن هفتاد من ازآنجا آویخت - و بران تخت نشسته تاج بزنجیر طلا آویخته را بر سر نهاد و بار عام داد - درین سال امیر مودود را بحکومت بلخ نامزد کرد - و لشکر بسوني پت و دیگر بلاد هندوستان فرستاد - و بتخانها را خراب کرد - و امیر ابو المحمد (۱) بن مسعود را بحکومت لاهور فرستاده خود بغزنین آمد * و در سنهٔ ثمان و عشرین و اربعمائه بجهت فساد ترکمانانِ استراباد ببلخ آمد - ترکمانان فرار نمودند - مقارن این حال خبر رسید - که قدر خان و رعایا از نور نگین که بجای او نشسته تنفّر دارند - ازین جهت ماوراءالنهر شوریده است - امیر مسعود از آب جیحون گذشت - کس بجنگ پیش نیامد - درین اثنا از خواجه احمد ابن محمد بن عبد الصمد وزیر بلخ نامهٔ رسید - که داؤد ترکمان آمده و من تاب مقاومت او ندارم - از آنجا ببلخ آمد - داؤد گریخته بجرجان رفت - و مردم از علي تقندري که قلعهٔ محکم دران نواحي داشت - شکوه نمودند - قلعهٔ او را مسخّر کرده علي تقندري را بر دار کشید - ترکمانان کس فرستاده التماس تعین چراگاه نمودند - کسِ امیر رفته تعین آن نمود - و نوشتهٔ از بیغو سردار ایشان گرفتند - که من بعد ارتکاب اعمال ناشایسته نفمایند - و بهرات توجه نمود - در راه ترکمانان بر اردوی امیر مسعود

---

(۱) در تاریخ فرشته مي گوید که فرزند خویش ابو المجدود را حاکم لاهور ساخته طبل و علم داد و بغزنین مراجعت نمود ۱۲ مصحح *

تاخت آوردند - و اکثری کشته شدند - سرهای ایشان را نزد بیغو فرستاد - بیغو عذر خواهي نمود - درین حال مردم باورد [1] - قلعهٔ خود را بترکمانان دادند - آنحصار را مفتوح ساخته مردم آنجا را بقتل رسانید - و بنیشابور آمد * در ثلثین و اربعمائه بقصد طغرل ترکمان به ابیورد [2] رفت - طغرل فرار نمود امیر از راه مهنه بسرخس آمد - و رعایا آنجا را که خراج نمیدادند تنبیه نمود - و حصار آنجا ویران کرد * و در هشتم رمضان احدی و ثلثین و اربعمائه لشکر ترکمانان راه بر امیر مسعود گرفتند - مصافی عظیم روی داد - لشکر غزنین پشت بدشمن دادند - سلطان بمردي خود ازآن مهلکه برآمد - در مرو جمعی باو پیوستند - بغزنین آمد - و جمعی که نامردي نموده بودند - مثل علي دایه و حاجب بزرگ و بکتغدي را گرفته مصادره کرده بقلاع هند فرستاده بند کرد - و همه دران بند بمردند - و لشکر بر سر بعضی ولایات فرستاد - و خزاین سلطان محمود را برداشته روانهٔ هند شد - و هم از راه فرستاد که امیر محمد برادر او که در قلعهٔ یرغند محبوس بود - پیش او آرند - چون برباط ماریکله [3] رسید - غلامان او بخزانه رسیده غارت کردند - درینوقت امیر محمد بآنجا رسید - غلامان چون دانستند که این تعدّي از پیش نمیرود - مگر آنکه امیر دیگر باشد - بضرورت محمد را بپادشاهي قبول کردند - و بر سر امیر مسعود هجوم آوردند - و دران رباط حصاری شدند - روز دیگر او را بر آورده بند کردند - و بقلعهٔ کري [4] بردند -

---

(۱) در تاریخ فرشته چنانکه قبل ازین ذکر شده باد آورد مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مي گوید که در سنه ثلثین و اربعمائه بقصد طغرل بیگ سلجوقي بجانب باد آورد رفت ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مار کله مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته نام قلعه کیري بیان نموده ۱۲ مصحح *

و در یازدهم جمادی الاول اثنین و ثلثین و اربعمائه پیغام دروغ از زبان امیر محمد بکوتوال رسانیدند - که امیر مسعود را بکشد - کوتوال سر او را جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد - امیر محمد بعد از گریهٔ بسیار آن مردم را ملامت نمود *

ذکر شهاب الدین والدوله و قطب الملة ابو الفتح مودود بن مسعود بن محمود

چون خبر قتل پدر باو رسید - خواست - که بانتقام پدر بحصار ماریکله رود - ابو نصر احمد وزیر مانع آمده او را بغزنین آورد - و بعد از جمعیت مردم متوجه عم خود امیر محمد شد - چون بدینور رسید - امیر محمد باستقبال آمد - و حرب در پیوست - و تمام روز جنگ بود - شب هر یک بمکان خود آمدند - امیر مودود در شبی که روز آن مصاف بود - کس نزد سید منصور که در لشکر امیر محمد بود فرستاده او را از خود ساخت - چون محاربه در پیوست - سید منصور بامیر محمد همراهي ننمود - فتح قرین حال مودود گشت - امیر محمد و پسر او اسیر گشته بقتل رسیدند - و درانجا شهری بنا نهاده بفتح آباد موسوم ساخت - و تابوت پدر و اقوام بغزنین آورد - و این فتح در اثنین و ثلثین و اربعمائه بود * و در ثلث و ثلثین و اربعمائه خواجه احمد بن عبد الصمد از وزارت عزل شد - و ابو طاهر محمد مستوفي وزیر شد - و خواجه احمد عبدالصمد درین سال در قلعهٔ غزنین در حبس بمرد - و درین سال ابو نصر احمد را بحربِ نامي بن محمد بن محمود فرستاد - و نامي را بکشت او مظفر شد * و در اربع و ثلثین و اربعمائه لشکر بطخارستان بر سر ترکمانان فرستاد - ترکمانان فرار نموده لشکریان ببلخ آمده مسخر ساختند * و در خمس

و ثلثین و اربعمائه ابوعلي کوتوال غزنین محبوس شد - و آخر بر آمده دیوان و کوتوال غزنین شد * و در سبع و ثلثین و اربعمائه لشکر ترکمان بغزنین آمد - و رباط میرزا را غارت کرد - لشکر غزنین بر آمده بعد از محاربهٔ ترکمانان هزیمت نموده اکثری بقتل رسیدند - و طغرل بجانب گرمسیر رفته آنولایت را غارت نمود - و طایفهٔ سرخ کلاه را کشته و اسیر نموده لشکر بغور فرستاد - و حصار ابوعلي خبشرني را که هفتصد سال بود کسی فتح نه نموده بود مفتوح ساخته ابو علي را بغزنین آورد - و ترددات بسیار بولایت هندوستان نمود - آخر در بیست و چهارم رجب احدی و اربعین و اربعمائه از عالم رفت - ایام حکومت مودود بنه سال رسید - و پسرش محمد بن مودود بن مسعود را که سه ساله بود بسعي علي بن ربیع به سلطنت برداشتند - پنج روز رایها منقلب بود - علي بن مسعود را بر تخت نشاندند *

ذکر علي بن مسعود

چون علي بن مسعود بسلطنت رسید - عبد الرزاق بن احمد میمندي را نامزد سیستان کرد - بقلعهٔ میان بُست [۱] و اَسفُزار که رسید - معلوم کرد - که عبد الرشید بفرمودهٔ امیر مودود درین قلعه محبوس است - او را از قلعه بر آورده بپادشاهي قبول کرد - ایام حکومت علي قریب بسه ماه شد *

---

(۱) از تاریخ فرشته معلوم مي شود که در قلعهٔ که میان بُست و اسفراین است محبوس بود و از تاریخ حبیب السیر مفهوم مي شود که در قلعهٔ که میان بُست و غزنین است مقید بود ۱۲ مصحح *

ذکر سلطنت سلطان عبد الرشید

عبد الرشید (۱) چون بحکومت رسید - باتفاق عبد الرزاق و دیگر امرا رو بغزنین آورد - علي بن مسعود جنگ نا کرده فرار نموده - عبد الرشید حاکم شد - و طغرل حاجب را که از برکشیدگان سلطان محمود بود - و بحکومت سیستان فرستاده بود - آمده عبد الرشید را با دیگر اولاد سلطان محمود بقتل رسانید - و دختر مسعود را در حبالهٔ خود در آورد - روزی که بر تخت مي نشست - بار عام داد - جمعی از پهلوانان - غیرت را کار فرموده او را پاره پاره ساختند - ایام حکومت او بچهار سال رسید *

ذکر ایالت فرخ زاد بن مسعود

چون طغرل بقتل رسید - امرا و اعیان فرخ زاد را از حبس بر آورده بر تخت نشانیدند - سلجوقیان درین حال در غزنین طمع نمودند - جرجیر بفرمودهٔ فرخزاد بدفع ایشان کوشید - سلاجقه کاری نساختند - بار دیگر الپ ارسلان قصد غزنین کرد - و محاربات نمود - اکثر سرداران غزنین را اسیر نموده بخراسان آورد - چون شش سال در حکومت ماند - در گذشت *

ذکر سلطنت ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود

ابراهیم برادر فرخ زاد که بادشاه عادل زاهد عابد بود - قایم مقام او گشت - اکثر خطوط را خوب مي نوشته - هر سال یک مصحف نوشته با اموال بسیار بمکه میفرستاده - آخر با سلجوقیان صلح کرده رو بهندستان

---

(۱) از تاریخ فرشته معلوم مي شود که سلطان عبد الرشید بروایت صحیح پسر سلطان محمود غزنوي است ۱۲ مصحح *

آورد و اکثری از قلاع هند گرفت - ازآن جمله شهری بود در نهایت آبادانی و متوطّنان آنجا از نسل خراسانیان بودند - که افراسیاب از خراسان اخراج کرده بود - و صد هزار اسیر از آنجا بغزنین آورده بود - و در سنه احدی و ثمانین و اربع مائه فوت شد - حکومت او سی سال - و بقول صاحب[۱] بناکتی چهل و دو سال بوده *

ذکر سلطنت مسعود بن ابراهیم

مسعود بن ابراهیم بعد از پدر قایم مقام شد - و بسلطان جلال الدین مخاطب گشت - و شانزده سال حکومت کرد - احوال او زیاده ازین بنظر نیامد *

ذکر سلطنت ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم

ارسلان بعد از پدر جانشین شد - برادر خود را گرفته محبوس ساخت - مگر بهرام شاه که نزد سلطان سنجر رفته بود - سلطان سنجر چندانکه درباب بهرام شاه کنایات نوشت - ارسلان شاه قبول ننمود - سلطان سنجر بر سر ارسلان شاه آمد - در یک فرسخی غزنین مصاف دادند - ارسلان شاه هزیمتی شد - سلطان سنجر چهل روز در غزنین بسر برده غزنین را به بهرام شاه سپرد - بعد از مراجعت سلطان سنجر - ارسلان شاه باز بر غزنین مستولی شد - بهرام شاه بقلعهٔ بامیان رفت - و بمدد لشکر سنجر بغزنین آمده - ارسلان شاه جنگ کرده شکست خورد - و بدست در آمده بهرام شاه او را بکشت - مدت سلطنت او سه سال بوده *

---

(۱) صاحب بناکتی مقصود از ابو سلیمان داؤد بن ابی الفضل محمد بناکتی است که کتاب روضهٔ أُولِی الْأَلْبَابِ فِي تَوَارِیخِ الْأَکَابِرِ وَ الْأَنْسَابِ از مصنفات او است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطنت بهرام بن مسعود بن ابراهیم

بهرام بادشاه عادل زاهد بود - همیشه با علما صحبت میداشت - حکیم سنائي غزنوي مدّاح او بوده - و سید حسن غزنوي نیز مدّاح اوست - و این قصیده که این مطلع آنست - در روز جلوس او گفته گذرانیده * بیت *

ندائی بر آمد ز هفت آسمان   که بهرام شاهست شاه جهان

و باز لشکرها بهندوستان کشید - و انچه سلف او در تصرف داشتند - در تصرف گرفت - و یکی از امرای خود را که بضبط هندوستان گذاشته بود - بغي ورزید - در حوالي ملتان بعد از مصاف کلي آن حرامخور بقتل رسید - و سلطان بار دیگر بتخت سلطنت هندستان بر آمد - در سنه سبع و اربعین و خمس مائه از دنیا رفت - حکومت او سي و پنج سال بود *

ذکر سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود

خسرو شاه بعد از پدر بسلطنت رسید - چون علاء الدین حسن غوري متوجه غزنین شد - او گریخته بهندستان رفت - و در لاهور بحکومت اشتغال نمود - چون علاء الدین حسن مراجعت نمود - خسرو شاه باز بغزنین آمد - چون غازان سلطان سنجر را گرفته متوجه غزنین شدند - خسرو شاه تاب مقاومت نیاورده بلاهور آمد - و در لاهور در سنه خمس و خمسین و خمسمائه درگذشت - مدت حکومت او از هشت سال زیاده نبود *

ذکر سلطنت خسرو ملک بن خسرو شاه

خسرو ملک بعد از انتقال پدر در لاهور جلوس یافت - و بحلم و حیا اتّصاف تمام داشت - و ازین که بعیش و عشرت مشغول بود -

خللهاے کلي در مملکت او پدید آمد * * نظم *

دران تخت و ملک از خلل غم بود
که تدبیـــر شـــاه از شبـــان کم بود

چون سلطان معز الدین محمد سام غزنین را تختگاه ساخته لشکر بجانب هند کشید - و نزدیک لاهور آمد - خسرو ملک امان طلبیده در سنه ثلث و ثمانین خمسمائه نزد او رفت - سلطان معز الدین او را بغزنین فرستاده شربت فنا چشانید - مدت حکومت او بیست و هشت سال - دولت در خاندان غزنویان سپري شد - و سلطنت از ایشان انتقال نمود * درین مقام ذکر غوریان و ما بقي سلاطین دهلي لازم بود - چون خان خانان مرحوم و این سپه سالار از تربیت کردگان و پروردگان فردوس مکاني و جنت آشیاني جهانباني و خلیفهٔ الهي اند - و مطلب آنست که در ضمن احوال ایشان فتوحات خان خانان مرحوم مذکور شود - و خاتمهٔ سلاطین دهلي احوال این جهان گشایان است - و ختم باحوال خان خانان مرحوم میشود - بنابرآن تقدیم و تاخیر را متصدّي گشته شروع در حالات سلاطین بنگاله مي نماید *

ذکر سلاطین بنگاله

بر ارباب سیر و تواریخ پوشیده نماند - که ابتدای ظهور اسلام در بلاد بنگاله از ملک محمد بختیـــار که از کبار امرای سلطان قطب الدین ایبک بود - شد - و بعد ازوی هم بعضی امرای سلاطین دهلي حکومت آنجا کردند - وقایع آنها در ضمن سلاطین دهلي مذکور خواهد شد - چون ملک فخر الدین که سلاحدارِ قدر خان حاکم بنگاله که از گماشتهای سلطان محمد تغلق شاه بود - قدر خان را کشته اسم سلطنت بر خود اطلاق کرد -

بعد ازو سلطنت بنگاله جدا شد - و دست سلاطین دهلي بایشان نرسید * و ازین هم اسم سلطنت بر خود راندند - ازآن رهگذر ابتدا از ملک فخر الدین نموده شد - بیست و یک تن - مدت ملکشان یکصد و نود هشت سال از سنه احدی و اربعین و سبعمائه تا سنه تسع و عشرین و تسع مائه بوده - و در تاریخ مذکور گاه بتصرف جنت آشیاني جهانباني درآمده - و گاه در تصرف دیگران بتقلّب بوده - و ازآن تاریخ تا امروز که سنه اربع و عشرین و الف هجري بوده باشد - که بهار دولت نور الدین محمد جهانگیر است - در حوزهٔ تصرف منسوبان این سلسله است - که هفتاد چهار سال باشد *

ذکر سلطان فخرالدین

ملک فخرالدین بختیار سلاحدارِ قدر خان بود - ولي نعمت خود را کشته نام سلطنت بر خود اطلاق نمود - مخلص نام غلام خود را با لشکر آراسته باقصی بلاد بنگاله فرستاد - و با علي مبارک عارض - لشکر قدر خان جنگ کرده علي مبارک او را کشت - سلطان فخرالدین چون نو دولت بود - و اطمینان خاطری از امرا نداشت - باین انتقام بر سر علي مبارک نتوانست رفت - آخر الامر علي مبارک خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر سر سلطان فخر الدین آمد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه او را در جنگ زنده بدست آورده بپاسا (sic) رسانید - و حاکم در لکهنوتي گذاشت - و به بنگاله رفت - دولت سلطان فخرالدین دو سال و چند ماه *

ذکر سلطان علاء الدین

سلطان علاءالدین چون سلطان فخر الدین را بقتل آورد - و در لکهنوتي حاکم گذاشت - متوجه بنگاله شد - بعد از چند روز ملک حاجي الیاس علائي

که در لشکر لکهنوتي بود - لشکر را بخود یار ساخته سلطان علاء الدین را کشت - و خود دیار لکهنوتي و بنگاله درتصرف گرفت - و یکسال و چند ماه در حکومت بماند *

ذکر سلطان شمس الدین بیکره[1]

حاجي الیاس که سلطان شمس الدین بیکره لقب داشت - چون سلطان علاء الدین کشته شد - تمام لکهنوتي و بنگاله در ضبط آورد - و باتفاق امرا خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - تا سیزده سال و چند ماه سلاطین دهلي متعرض احوال او نشدند - و او در کمال استقلال بسر برد - تا آنکه دهم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه سلطان فیروز شاه ابن رجب از دهلي متوجه لکهنوتي گردید - و سلطان در قلعهٔ اکداله متحصّن شد - چون بحوالي قلعه رسید - سلطان شمس الدین بر آمده جنگ کرد - و باز بقلعه گریخت - و فیلان نامي که از جاج نگر آورده بود - بدست سلطان فیروز شاه افتاد - وبدهلي مراجعت نمود * در سنه خمس و خمسین و سبعمائه سلطان شمس الدین پیشکش لایق فرستاده از فیروز شاه معذرت خواست - سلطان فیروز شاه نیز التفات مملوک داشته خلاع فاخر باو فرستاد * و در آخر سنه تسع و خمسین و سبعمائه ملک تاج الدین را با پیشکش بسیار بدهلي فرستاد - فیروز شاه نیز اسپان اعلی و فیل و تحف و هدایا مصحوب ملک سیف الدین شحنهٔ فیل بجهت سلطان شمس الدین فرستاد - ملک تاج الدین و ملک سیف الدین نرسیده بودند - که سلطان شمس الدین فوت شد - حسب الامر ملک سیف الدین اسپان را بامرای بهار داده خود بدهلي آمد - مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه *

---

(۱) در تاریخ فرشته مي‌گوید که لقب سلطان شمس‌الدین - بهنکره بوده ۱۲ مصحح*

ذکر سلطان سکندر شاه

چون سلطان شمس الدین درگذشت - امرا و سران لشکر روز سیوم فرزند بزرگ او را سکندر شاه خطاب دادند - و بر تخت سلطنت نشاندند - نوید عدل و احسان در داد - و در رضاجوئی خاطر فیروز شاه کوشید - و پنج زنجیر فیل و اقسام تحف نفیس بخدمت فیروز شاه فرستاد - درین وقت سلطان فیروز متوجه تسخیر بنگاله بود - در سنه ستین و سبعمائه متوجه لکهنوتي شد - چون به پندوه رسید - سلطان سکندر نیز بطریق پدر در حصار اکداله گریخت - و هر ساله پیشکش قبول نموده سلطان را باز گردانید - و هنوز سلطان فیروز شاه در اکداله بود - که سي و هفت زنجیر فیل با دیگر اجناس پیشکش فرستاد - و تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید - ایام سلطنت او نه سال و چند ماه *

ذکر سلطان غیاث الدین

چون سکندر وفات یافت - امرا پسر او را سلطان غیاث الدین لقب داده جا نشین کردند - او نیز بدستور پدر همه عمر بعیش گذرانید - و در سنه خمس و سبعین و سبعمائه درگذشت - سلطنت او هفت سال و چند روز *

ذکر سلطان السلاطین

چون سلطان غیاث الدین نماند - امرا پسر او را سلطان السلاطین خطاب داده پادشاه کردند - پادشاه کریم حلیم عادل شجاع بود - و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه از خرابهٔ دنیا بمعمور آباد عقبی شتافت - حکومت او ده سال *

ذکر سلطان شمس الدین ثاني

سلطان شمس الدین بن سلطان السلاطین بعد از پدر امرا او را سلطان شمس الدین لقب داده صاحب تاج و تخت کردند - رسوم و آداب پدر را مرعي داشته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید - و در سنه ثمانین و سبعمائه رحلت نمود - سلطنت او سه سال و چند ماه است * راجه کانس چون سلطان شمس الدین وفات یافت - کانس نام زمین داری بر ممالک بنگاله استیلا یافت - چون الله تعالی شر او کفایت کرد - پسر او مسلمان شده بر تخت سلطنت جلوس نمود *

ذکر سلطان جلال الدین

چون کانس بمقرّ اصلي خود خرامید - پسر او بواسطهٔ ریاست مسلمان شده نام خود سلطان جلال الدین نهاد - مردم در زمان او مرفّه و آسوده بودند - در اواخر سنه اثنی عشر و ثمانمائه رحلت نمود - حکومت او هفتده سال بوده *

ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین

چون امر ناگزیر سلطان جلال الدین را دریافت - امرا او را خطاب سلطان احمد داده جانشین پدر ساختند - در ثلثین و ثمانمائه از قید جسم خلاصي یافته بروحانیان پیوست - مدت حکومت او شانزده سال است *

ذکر ناصر الدین غلام

چون تخت ایالت از جلوس سلطان احمد بن سلطان جلال الدین خالي ماند - ناصر نام غلام او از روی جرأت بر تخت نشست - و امرا

ناصر را بقتل آورده یکی از احفاد سلطان شمس الدین بیکره را بهم رسانیده بر تخت نشانیده ناصر شاه خطاب دادند - سلطنت او هفت روز و بقولی نیم روز *

ذکر ناصر شاه

چون ناصر غلام را بقتل آوردند - یکی از فرزندان سلطان شمس الدین بیکره را بهم رسانیده بتخت سلطنت برآوردند - و ناصر شاه خطاب دادند - آخر در سنه اثنین و ستین و ثمانمائه دنیا را بجا گذاشت - سلطنت او زیاده از سي و دو سال هلالي نه بود *

ذکر باربک شاه

چون ناصر شاه وفات یافت - تخت سلطنت بر باربک شاه مسلم داشتند - سکنهٔ ولایت و شهر و سپاهي در زمان او بفراغت بودند - و خود نیز بعیش میگذرانید - تا طومار حیاتش در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه در نوردیدند - هفتده سال در حکومت عمر صرف نموده بود *

ذکر یوسف شاه

یوسف شاه بعد باربک شاه بر مسند ایالت تکیه زد - بادشاه حلیم کریم عالم باذل بود - در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مرحله پیمای عالم نیستي گردید - هفت سال و شش ماه متصدّي سلطنت بود *

ذکر سکندر شاه

چون یوسف شاه سفر آخرت گزید - امرا بی ملاحظه سکندر شاه را بسلطنت برداشتند - چون استحقاق سلطنت نداشت - او را معزول نموده فتح شاه را بسرداري گزیدند - دو روز و نیم کامراني کرد *

ذکر فتح شاه

فتح شاه بعد از عزل سکندر بتجویز امرا بسروري و سرداري نشست - مردی عاقل و دانشمند بود - امرای اصیل بزرگ را رعایت نمود - و برسم ملوک و سلاطین سابق عمل نمود - و در زمان او در عیش و عشرت بر روی مردم گشوده بود - چون در ولایت بنگاله رسم بوده که هر شب پنجهزار نایک بچوکي و پهرة مي آمدند - نوبتی خواجه سرای فتح شاه - نایکان را بمال فریفته - فتح شاه را بقتل آورد - و علی الصباح خود بر تخت نشست - و سلام نایکان گرفت - و این واقعه در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سمت ظهور یافت - گویند مدتی در بنگاله چنین رسم شد - که هر که حاکم را کشته بر تخت مي نشست - مردم مطیع و فرمان بردار او میشدند - حکومت فتح شاه هفت سال و پنج ماه *

ذکر باربک شاه خواجه سرای

باربک شاه خواجه سرای از بی سعادتی صاحب خود را کشته نام بادشاهي بر خود نهاد - هر جا خواجه سرای بود - درهم آورد - و مردم دون و پست را تربیت نمود - و روز بروز در قوت و شوکت افزود - امرا ملحق شده نوبتی گروه نایکان را موافق ساخته او را کشتند - مدت طغیان او دو ماه و نیم بیش نبود *

ذکر پرور شاه

چون خواجه سرای ملقب بباربک شاه کشته شد - امرا پرور شاه را بسرداري برداشتند - بادشاهی مشفق و کریم طبع بود - چون طومار ایام

زندگاني او در تسع و سبعين و ثمانمائه طی شده باجل موعود در گذشت ۔ و بقولی نایکان چوکیدار او را کشتند - حکومت او سه سال بود *

ذکر محمود شـــاه

چون فیروز شاه مسافر راه عدم شد - امرا و اعیان محمود شاه را خطاب فیروز شاهي دادند - و بتخت مملکت برآوردند - و او پادشاهی صاحب خلق کریم‌طبع رحیم‌نهاد بود - سِیْدِيّ مظفر حبشي نام غلامی سردار نایکان چوکیدار را بخود یار ساخته در شب محمود شاه را شهید کردند - و خود را مظفـر شاه خطاب داده علی الصبـاح تخت نشیـن شد - سلطنت محمـود شاه یکسال *

ذکر مظفر شاه حبشي

مظفر شاه حبشي چون از روی تقلّب بتخت بر آمد - و جا نشین سلاطین و بزرگان شد - تاریکي و ظلمت عالم را فرو گرفت - بغایت قتّال و بی باک بود - علما و صلحا را بیموجبی بقتل رسانیدی - آخر علاء الدین نام شخصی از ملازمان او و سردار نایکان را با خود همـراه کرده در شب پانرده نفر نایک بحرم او در آمدند - و او را بقتل آوردند - و علی الصباح بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد - سلطنت مظفر شاه حبشي سه سال و پنجماه *

ذکر سلطان علاء الدین

سلطان علاء الدین مردی عاقل دانا بود - امرا و اعیان را تربیت نمود - و بندگان خاص خود را رعایت کرد - علما و صلحا را از اطراف و اکناف ملک خود جمع آورده متوجه احوال ایشان شد - و هر سال از اکداله

بقصبهٔ پندوه بجهت زیارت مزار فایض الانوار شیخ عالم آمد - و مواضع متعدده بجهت خرچ لنگر آنجا تعین نمود - و نایکان را از چوکي بر طرف کرد - و سالهای دراز بامر سلطنت پرداخت - و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه باجل طبعي در گذشت - مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بوده *

ذکر نصیـــر شـــاه

چون سلطان علاء الدین در گذشت - امرا و سلاطین از هژده پسر او نصیر شاه را بسرداري برداشتند - و او برادران را اعتبار نموده هر یکی را انچه پدر میداد - مضاعف داد - تا آنکه در تاریخ اثنین و ثلثین و تسعمائه حضرت فردوس مکاني ظهیر الدین محمد بابر بادشاه - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي را بقتل آورده تخت دهلي را متصرف گشت - امرا و اعیان افغان گریخته بسلطان نصیر التجا آوردند - و بعد از چند روز سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم نیز باو ملتجي شد - و او همه را فراخور حالت رعایت نموده جاگیر داد - و دختر ساطان ابراهیم را در حبالهٔ خود در آورد - و در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه بواسطهٔ حصول نسبت اخلاص و محبت تحف نفیس مصحوب ملک مرجان خواجه سرای بسلطان بهادر گجراتي فرستاد - مرجان در قلعهٔ مندو سلطان بهادر گجراتي را ملازمت نمود - مرجان بخلعت خاص سلطاني سر افراز گشت - و بغیر ازین احوال بنگالیان در جائی بنظر نیامد که ثبت رود - مدت حکومت نصیر شاه یازده سال بود - بعد ازو در اندک مدت ولایت بنگاله بتصرف شیرخان افغان در آمد - چون حضرت جنت آشیاني همایون محمد بادشاه متعاقب شیر خان به بنگاله آمد - بعد از روزی چند جهانگیر قلي بیگ را بقتل آورده متصرف

شد - چنانچه در احوال خليفةٔ الهي مذكور خواهد شد - و بتقريب خان خانان مرحوم محمـد بيرم خان پدر اين سپه سالار كه درين مصاف كه جهانگير قلي بيگ با شير خان نمود - داد مردي داده - و در محل خود مذكور است - و مدتي محمد خان كه از امراى سليم خان بن شير خان افغان بود - حكومت كرد - بعد ازو پسرش خود را سلطان بهادر خطاب كرده لواى حكومت بر افراخت - بعد ازيشان حكومت بهار و بنگاله بسليمان كرراني كه از امراى سليم خان بود - رسيد - و او مدت (۱) حكومت باستقلال آنملک كرد - ولايت اوديسه را نيز متصرف گشت - اگرچه سكه و خطبه بنام خود نكرده بود - امّا خود را حضرت اعلى ميگفت - چون او در گذشت - بايزيد پسرش قايم مقام او گشت - حكومت او بسيزده روز نرسيد كه بسعي خويشان او كشته شد - و حكومت بداؤد برادر او رسيد - او نيز مدت دو سال حركت المذبوحي كرد * در سنه اثنين و ثمانين و تسعمائه داؤد از خان خانان كه سپه سالار لشكر خليفةٔ الهي بود شكست يافت - و بنگاله بالتمام مسخر اولياى دولت قاهره گرديد * و در سنه اربع و ثمانين و تسعمائه داؤد بدست خانجهان كه بعد از خان خانان بحكومت بنگاله اشتغال داشت - بقتل رسيد - و تفصيل اين اجمال در احوال خليفةٔ الهي در طبقةٔ سلاطين دهلي خواهد آمد - و بلاد بنگاله تا امروز كه سنه اربع و عشرين و الف است - در تصرف سلاطين گوركاينه است - چون سلاطين ولايت بنگاله ملک بمالک حقيقي گذاشتند - و مالک على الاطلاق تمليک سلسلهٔ گوركاينه نمود - الحال در احوال جمعى ديگر شروع ميرود *

---

(۱) صح البياض ۱۲

ذکر حکام جونپور که ارباب سیر و اخبار هندوستان ایشان را سلاطین شرقیه خوانند

حالات سلاطین شرقیه که در جونپور و آن حدود فرمان روا بودند - و از کتب تاریخ معلوم شد - از ابتدا اربع و ثمانین و سبعمائه (۱) الی سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه که نود و هفت سال و چند ماه باشد - و پنج نفر بسلطنت بیش ننشسته اند *

ذکر سلطان الشرق

گویند که چون نوبت سلطنت بسلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه رسید - خواجه سرای او ملک سُرور نام را که سلطان محمد شاه خطاب خواجهٔ جهاني داده بود - سلطان الشرق خطاب داده بولایت جونپور بحکومت آن دیار فرستاد - سلطان محمود را چون استقلال نماند - سلطان الشرق استقلال یافته متمرّدان پرگنهٔ کول (۲) و ایتاوه و کنبله (۳) و بهرایچ را گوشمال داده از جانب دهلي تا کول و راپري (۴) و تا بهار و پتنه بعمل آورد - و پیشکش از دیار لکهنوتي گرفت - که چند سال بود -

---

(۱) از تاریخ فرشته و دیگر تواریخ معلوم مي شود که ابتدای سلطنت این طبقه از سنه ست و تسعین و سبعمائه الی انتهای سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه بوده است پس باین تقریب مدت سلطنت ایشان هشتاد و پنج سال بوده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کول را کولي نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کنبله را کنبیله نوشته ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته دابري مذکور است نه راپری ۱۲ مصحح *

نمیدادند - و در اثنین و ثمانمائه ترک غارتگر اجل متاع زندگانی سلطان الشرق بغارت برد - چون درگذشت شانزده سال (۱) حکومت کرده بود *

ذکر مبارک شاه

چون سلطان الشرق از میانه رفت - و کار سلطنت دهلی نیز بیش از پیش مختل بود - ملک مبارک قرنفل که متبنی پسر خواندهٔ ملک الشرق بود - باتفاق امرا خود را مبارکشاه خطاب داد - و لوای سلطنت بلند کرد - در جونپور و دیگر ولایات خطبه بنام او خواندند - چون خبر بملّو اقبال خان رسید - که سلطان الشرق فوت شد - و ملک مبارک - مبارکشاه گردید - در ثلث و ثمانمائه متوجه جونپور شد - در اثنای راه مفسدان ایتاوه را تنبیه بلیغ نمود - و بقنوج رسید - مبارک شاه نیز در برابر آمده - چون آب گنگ درمیان دو لشکر حایل بود - دو ماه هردو لشکر در برابر هم نشستند - و هیچ کدام جرأت از آب گذشتن ننمودند - و جنگ نا کرده بدیار خود رفتند - چون بجونپور رسید - خبر بمبارکشاه آمد - که سلطان محمود از گجرات بر گشته بدهلی آمد - و ملّو اقبال خان را با خود گرفته متوجه قنوج شد - بمجرد این خبر شروع در استعداد لشکر نمود - امّا اجل امانش نداد - و در سنهٔ اربع و ثمانمائه رحلت نمود - یکسال و چند ماه حاکم بود *

---

(۱) از قراریکه در تاریخ فرشته مذکور است مدت سلطنت سلطان الشرق شش سال و چند ماه بوده واصح اقوال نیز همین است زیراکه در سنه ست و تسعین و سبعمائه بر اورنگ شاهی نشست و در سنه اثنین و ثمانمائه ودیعت حیات نمود ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان ابراهیم شرقي

سلطان ابراهیم شرقي بعد از فوت برادر مهتر بر تخت ایالت برآمد -
و خود را سلطان ابراهیم خطاب داد - و طبقات انام مرفّه الحال گشتند -
و علما و بزرگان که از آشوب روزگار پریشان خاطر بودند - بجونپور که دران ایام
دارالامان بود - در آمدند - و جونپور که دار السلطنت بود - دار العلم نیز
شد - و چندین کتاب و رساله مثل حاشیهٔ هندي و بحر المواج و فتاوای
ابراهیم شاهي و ارشاد وَغَیْرَ ذٰلِکَ بنام نامي او تصنیف نمودند - و در
غرّهٔ ایام سلطنت بدفع سلطان محمود و ملو اقبال خان که خیال تسخیر
در سر داشتند - مشغول شد - و بر کنار آب گنگ مقابل یکدیگر فرود آمدند -
نفاق میانهٔ سلطان محمود و ملّو اقبال خان بجهت استقلال هر یک راه
یافت - سلطان محمود ببهانهٔ شکار بر آمده بسلطان ابراهیم پیوست -
سلطان ابراهیم از غایت غرور بر ادای حق نمک موقف نشد - و در دلجوئي
و خدمتگاري تهاون و تساهل نمود - سلطان محمود آزرده خاطرشده خود را
بقنوج رسانید - و امیرزاده هرلوی [1] که از جانب مبارکشاه حاکم بود -
از آنجا بر آورده قنوج بدست در آورد - و بعد وصول این خبر قنوج را باو
گذاشته سلطان ابراهیم بجونپور و ملّو اقبال خان بدهلي رفتند - و از بعضی
تواریخ بنظر رسیده که رفتن سلطان محمود پیش مبارکشاه بوده - و در همان
ایام سلطان ابراهیم بسلطنت رسیده بود - و مبارک شاه ودیعت حیات
سپرده - وَ اللّٰه اعلم * و در سنه سبع و ثمانمائه ملّو اقبال خان باز آمده قنوج

---

(۱) در تاریخ فرشته مي نویسد که حاکم قنوج را که دست نشاندهٔ سلطان
ابراهیم شرقي بود و او را امیرزادهٔ هروي مي گفتند بجبر و قهر بیرون کرده آن بلده را
متصرف شد ۱۲ مصحح *

را محاصره نمود - سلطان محمود با جمعی خاص خیلان متحصن گشته داد مردي داد - و ملّو اقبال خان خایب و خاسر معاودت نموده بدهلي رفت - چون ملّو اقبال خان در سنه ثمانمائه در نواحي اجودهن بدست خضر خان کشته گشت - سلطان محمود - ملک محمود را در قنوج گذاشته بدهلي آمده بر سریر آبای کرام تکیه زد - سلطان ابراهیم فرصت غنیمت دانسته در سنه تسع و ثمانمائه عازم تسخیر قنوج گردید - سلطان محمود نیز با لشکری از دهلي بر آمد - هردو لشکر در کنار آب گنگ فرود آمدند - و جنگ نا کرده بدستوري که ذکر رفت بولایت خود رفتند - سلطان محمود چون بدهلي آمد - امرا را رخصت داده بجاگیرها فرستاد - سلطان ابراهیم دیگر باره آمده قنوج را محاصره نمود - و بعد از چهار ماه ملک محمود امان طلبیده - قنوج را باختیار خان سپرده عازم فتح دهلي گردید - در اثنای راه تاتار خان بن سارنگخان و ملک مرحبای علام ملّو اقبال خان از دهلي آمده ملحق شدند - سلطان ابراهیم قوت یافته متوجه سنبل گشت - چون بسنبل رسید - اسد خان لودي سنبل را گذاشته گریخت - سنبل را بتاتارخان داده بصوب دهلي شتافت - و قصبهٔ برن را مفتوح ساخته بملک مرحبا حواله نمود - چون بکنار آب جون رسید - خبر آوردند - که سلطان مظفر گجراتي بمالوه رسیده و بمدد و کومک سلطان مي آید - سلطان ابراهیم عنان تهوّر از دست داده بجونپور رفت - سلطان محمود سنبل را بدستور سابق باسد خان لودي داده بحضرت دهلي رفت * و در احدی و ثلثین و ثمانمائه سلطان ابراهیم بر سر قلعهٔ بیانه آمد - و خضر خان درینوقت بسلطنت دهلي اشتغال داشت - بدفع او آمد - گرگ آشتي نموده سلطان ابراهیم بجونپور و خضر خان بدهلي مراجعت نمودند * و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه داعیهٔ تسخیر

کالپي در خاطر سلطان ابراهیم گذشت - سلطان هوشنگ غوري نیز باین ارادہ متوجه شد - چون هردو بادشاہ قریب به یکدیگر رسیدند - مفهیان خبر رسانیدند - که مبارکشاہ بن خضر خان بقصد تسخیر جونپور عازم گشته - سلطان ابراهیم بالضرورت عازم جونپور شد - سلطان هوشنگ کالپي را بی جنگ بدست آوردہ خطبه خواند - و بمندو مراجعت نمود - و در سنه اربعین و ثمانمائه نماند - سلطنت او چهل سال و چند روز بود *

ذکر سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقي

چون پدر سلطان محمود ودیعت حیات سپرد - چون او برادر مهتر بود قایم مقام پدر گشت - مملکت جونپور را رواج و رونق دیگر پدید آمد - و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه ایلچي و تحف و پیشکش نزد سلطان محمود خلجي فرستادہ پیغام داد - که نصیر خان ولد قادر خان قابض کالپي پا از جادۂ شریعت غرّا بیرون نهادہ ارتداد پیش گرفته - و قصبۂ شاهپور را خراب ساخته زنان مسلمه را بکافران سپردہ - و مسلمانان را جلای وطن نمودہ - چون از زمان هوشنگ اِلَی یَوْمِنَا هٰذَا - سلسلۂ محبت و مودّت بَیْنَ الْجَانِبَیْنِ استحکام پذیرفته - لازم بود که این معني را بر ضمیر حق پذیر مکشوف سازد - اگر رخصت شود او را تنبیه نماید - و شعار دین محمدي دران دیار رایج گرداند * سلطان محمود در جواب نوشت - که تادیب کَفَرہ بر سلطان اسلام واجبست - اگر افواج قاهرہ بتادیب مفسدان میوات نمیرفت - اینجانب بدفع او عازم میشد - اکنون که ایشان ارادہ نمودہ اند - مبارک باشد * چون ایلچي بجونپور رسید - سلطان محمود شرقي خوشحال شد - بیست و نه زنجیر فیل برسم تحفه بسلطان محمود خلجي فرستاد - و متوجه کالپي شد - نصیر خان بر این معني اطلاع حاصل نمودہ عرضه بسلطان

محمود خلجي نوشت - که این دیاررا سلطان هوشنگ بمن داده - و اکنون سلطان محمود شرقي میخواهد که از تصرف من بر آورد - بر سلطان خلجي امداد و حمایت فقیر واجبست - سلطان محمود خلجي کتابتی مشتمل بر قواعد محبت - مصحوبِ علیخان با تحف لایق بسلطان محمود شرقي فرستاد - و در نامه مندرج ساخت - که نصیر خان نایب گشته قرار داده که تلافي باقیات نماید - و از جادهٔ شریعت قدم بیرون ننهد - چون سلطان هوشنگ این دیار بقادر خان داده بود - این طبقه در سلک اطاعت و انقیاد ما منسلک است - از جریمهٔ او در گذشته تعرض ببلاد او نرساند * هنوز جواب این مکتوب نرسیده بود - که باز عریضهٔ نصیر خان رسید - که سلطان شرقي بر سر کالپي آمده این فقیررا جلای وطن نموده بشوکت این دیاررا متصرف شد - و زنان مسلمه را اسیر ساخت - باوجودی که در تادیب نصیر خان مرخّص شده بود - چون نصیر خان عجز و زاري بسیار نمود - سلطان محمود خلجي از اجین در سنه ثمانمائه و اربعین و تسعمائه بچندیري و کالپي عازم شد - نصیر خان در چندیري بملازمت رسیده متوجه ایرجه شدند - و سلطان محمود شرقي از کالپي استقبال نمود - سلطان محمود خلجي فوجی را بمقابل لشکرِ جونپور فرستاد - و جمعی را فرستاد - تا ساقهٔ لشکر جونپوررا تاراج نمایند - آنجماعت پس‌ماندهای اردو را کشته هرچه دیدند بردند - و فوجی که در مقابل تعین شده بودند - دست بمحاربه دراز نمودند - و از طرفین مردم بسیار کشته شدند - و بمنزل خود قرار گرفتند - صبح روز دیگر سلطان محمود خلجي عماد الملک را فرستاد - تا راه غنیم را مسدود سازد - غنیم مطلع شد - در همان جای توقف کرد - سلطان محمود خلجي چون از استحکام منزل غنیم واقف شد - جمعی را فرستاد تا نواحی کالپي را تاخته غنایم بسیار

آوردند - و چون موسم برسات بود - صلح گونهٔ نموده از آنجا مراجعت نمودند - سلطان خلجي بچندیري آمد - سلطان شرقي بتاخت ولایت بدهار[1] که سُکّان آنجا مطیع سلطان محمود خلجي بودند - لشکر فرستاد - سلطان خلجي نیز لشکری بکومک مقدم ولایت بدهار فرستاد - چون سلطان محمود شرقي خود آمده بفوج خود ملحق شد - و بعد از چند روز مکتوبی بشیخ الاسلام شیخ جائیلدها که از بزرگان وقت بود - و سلطان محمود خلجي نسبت ارادت و اعتقاد باو داشت - و در گنبد سلاطین مدفون است - نوشت - مضمون آنکه مسلمانان از هردو طرف کشته میشوند - اگر در اصلاح جانبین سعي فرمایند - بهتر خواهد بود - و بشیخ چنین اظهار نمود - که بالفعل قصبهٔ دایه بنصیر خان مي سپاریم - و بعد از مراجعت سلطان محمود بچهار ماه ایرجه و جره و سایر کالپي که بتصرف شرقیه درآمده - آنها را نیز بنصیر خان میسپاریم * چون سلطان محمود شرقي این مقدمات بشیخ رسانید - شیخ وکیل خود را با وکیل سلطان شرقي همراه نموده بخدمت سلطان محمود خلجي فرمود - تا کالپي و دیگر بلاد بسپارند - و نصیر خان بآنجا داخل نشود - صلح صورت پذیر نیست - امّا نصیر خان چون جلای وطن شده بود - بعرض رسانید - که چون در حضور شیخ جائیلدها وغیره مي نماید - یقین است که تخلّف نخواهد شد - ولایت راته را غنیمت دانست - سلطان محمود چون صاحب معامله را که از جانب نصیر خان بود - راضي دید - فرستادهٔ سلطان محمود شرقي را طلب نموده صلح را قبول کرد - مشروط بآنکه بعد ازین تاریخ متعرض اولاد قادر شاه خصوصاً نصیر خان جهان نگردد -

---

(۱) در تاریخ فرشته نام ولایت را برهار نوشته نه بدهار ۱۲ مصحح *

و بعد از چهار ماه کالپي و دیگر قصبات بسپارد - چون مقدمه صلح بتوجه شیخ جائیلدها صورت یافت - سلطان خلجي فرستادهٔ سلطان شرقي را مشمول انعام و احسان نموده رخصت معاودت فرمود - و خود بمندو خرامید - و سلطان شرقي بجونپور رفت - و دست سخا و عطا از آستین بذل و احسان بر آورد - و طبقات انام را عَلَى اِخْتِلَافِ مَرَاتِبِهِمْ بهره‌مند گردانید - و متوجه ولایت چنار(۱) گردید - و آنملک را نهب و غارت نمود - و مفسدان آن دیار را علف شمشیر آبدار کرد - و حاکم دران ولایت گذاشته بجونپور عود کرد * بعد از چند روز به نیت فزا متوجه ملک اودیسه گردید - و بتخانهای آن ولایت را شکسته و تاراج و قتل عام نمود - و بفتح و فیروزي معاودت کرد - و در سنه اثنین و ستین و ثمانمائه سفر آخرت گزید - مدت حکومت و سلطنتش بیست و یکسال و چند ماه بود *

ذکر محمد شاه بن محمود شاه

چون سلطان محمود از میان رفت - شاهزاده بهیکن خان را که پسر بزرگ او بود - اعیان ملک بسلطنت برداشته سلطان محمد شاه خطاب دادند - چون استحقاق و اهلیت سلطنت نداشت - و کارهاے نالایق پیش گرفت - برادر او حسین را بحکومت برداشتند - ایام حکومت او قریب به پنجماه شد *

ذکر سلطان حسین بن محمود شاه

چون برادر سلطان حسین را از کار ملک معاف داشتند - او را بحکومت برداشتند - ندای عدل و انصاف در داد - امرا و اعیان و بزرگان

---

(۱) در تاریخ فرشته مذکور است که بعد از بذل و عطا متوجه مملکت چساون گردید ۱۲ مصحح *

را مطیع خود ساخته سه لک سوار و هزار و چهار صد زنجیر فیل جمع نموده متوجه ولایت اودیسه گردید - و دیار ترهت را نیز پایمال حوادث نمود - و از متمردان آن دیار باج و خراج گرفت - و رای اودیسه از در عجز در آمده وکیل بخدمت سلطان فرستاد - و عذر تقصیرات خود خواست - و سي زنجیر فیل و یکصد راس اسپ و اقمشه و امتعهٔ بسیار برسم پیشکش فرستاد - و سلطان حسین بفیروزي و اقبال از آن ولایت مراجعت نموده بجونپور آمد * و در سنه ستین و ثمانمائه[1] قلعهٔ بنارس را که بمرور زمان ویران شده بود - مرمت نمود * در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه امرای خود را بتسخیر گوالیار فرستاد - چون زمان محاصره بطول انجامید - رای گوالیار پیشکش داده در سلک مطیعان در آمد * در سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه سلطان حسین باغوای ملکهٔ جهان که حلیلهٔ او و دختر سلطان علاءالدین بن محمد شاه بن فیروز شاه بن مبارکشاه بن خضر خان بود - با یک لک و چهل هزار سوار و یکهزار و چهار صد زنجیر فیل بهوای تسخیر دهلي بجنگ سلطان بهلول لودي لوای عزیمت بر افراشت - سلطان بهلول رسولی به سلطان محمود خلجي فرستاده پیغام داد که اگر سلطان به‌امداد تشریف فرماید - تا قلعهٔ بیانه بایشان تعلق باشد - هنوز از مندو جواب نرسیده بود - که سلطان حسین اکثر ولایت دهلي بتصرف آورد - سلطان بهلول عجز و زاري پیش آورده پیغام نمود - که ولایت دهلي تعلق بسلطان دارد - اگر دهلي را تا هجده کروهی بمن گذارند - در سلک ملازمان منتظم باشم - و از جانب سلطان بشحنگي دهلي قیام نمایم * سلطان حسین از غایت

---

(۱) اصح اقوال بموجب تاریخ فرشته و تواریخ دیگر این است که ترمیم قلعهٔ بنارس در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه واقع شده ۱۲ مصحح *

تکبر قبول این معني نفمود - بالآخر سلطان بهلول اعتماد بر عون و نصرت الهي نموده با هجده هزار سوار از دهلي بر آمده روبروی سلطان حسین فرود آمد - چون آب جون میان دو لشکر حایل بود - بر جنگ اقدام نمیکردند - اتفاقاً روزی لشکر سلطان حسین بتاخت رفته بودند - و بغیر از سرداران کسی در اردو نبود - لشکریان سلطان بهلول فرصت غنیمت دانسته وقت استوا اسپ در دریا رانده گذشتند - چون این خبر بسلطان حسین گفتند از غایت نخوت و غرور قبول نکرد - تا آنکه مردم سلطان بهلول دست بتاراج بر آوردند - و اطراف و جوانب اردوی او را فرو گرفتند - و بی جنگ شکست بر سلطان حسین افتاد - و ملکهٔ جهان و سایر اهل حرم گرفتار شدند - سلطان بهلول رعایت حق نمک نموده در احترام ملکهٔ جهان کوشید - و سامان نموده بخدمت سلطان فرستاد * چون ملکهٔ جهان بسلطان حسین رسید - در مغز و پوست او در آمده شروع در اغوای او نمود - و سلطان را بر آن داشت - که سال دیگر سامان لشکر نموده متوجه سلطان بهلول گردد - القصه استعداد نموده متوجه شد - چون اندک مسافتی ماند - سلطان بهلول رسولی فرستاده پیغام داد - که سلطان از سر تقصیر من درگذرد - و مرا بطور من بگذارد - که روزی بکار ایشان خواهم آمد - چون تقدیر بر این رفته بود - که دولت از خانوادهٔ سلاطین شرقیه بیرون رود - گوش بسخن او نکرده بعد از ترتیب و تلاقي صفوف باز شکست بر لشکر جونپور افتاد * و همچنین مرتبهٔ دیگر آمده راه فرار پیش گرفت * و در دفعهٔ چهارم کار بمرتبهٔ بسلطان حسین تنگ شده بود - که خود را از اسپ انداخته گریخت - و این داستان دراحوال سلاطین دهلي مشروحاً نوشته خواهد شد - در این جا دست از آن باز میدارد - در مرتبهٔ چهارم سلطان بهلول جونپور را بتصرف خود در آورده باربک شاه پسر خود را آنجا نصب نمود - و سلطان حسین

نیز به یک قطعهٔ ولایت خود که محصول آن پنج کرور بود - قانع شده اوقات میگذرانید - وسلطان بهلول طریقهٔ مروت مسلوک داشته متعرّض او نمي‌شد - چون سلطان بهلول داعي کبیر حق را اجابت نمود - و امر سلطنت بسلطان سکندر بن سلطان بهلول امنتقل گشت - سلطان حسین- باربک شاه را بر آن آورد که متوجه دهلي شود - و مملکت پدر خود را بستاند - باین اراده از جونپور عازم دهلي شد - چون جنگ شد - باربک شاه گریخته بجونپور رفت - و باردیگر بدهلي خرامید - چون نوبت ثاني فرار نمود - سلطان سکندر تعاقب نموده جونپور را از تصرف او بر آورد - چون مادّهٔ فتنه و فساد سلطان حسین بود - سلطان سکندر ابراسر او رفت - بعد از جنگ - آن ناحیه را از تصرف او برآورد - و سلطان حسین فرار نموده بحاکم بنگاله ملتجي شد - مدت سلطنت او نوزده سال بود - بعد از شکست چند سال دیگر در قید حیات مستعار بود - بعد ازین سلطنت آنجا بسلاطین دهلي منتهي شد*

ذکر کامروایان و فرمان فرمایان ولایت مالوه و مندو

ابتدای سلطنت این گروه از سنه سبع و ثمانمائه تا سنه سبعین و تسعمائه که یکصد و شصت و سه سال بوده باشد - یازده نفر بعضی اصالتا و برخی وکالتاً بتخت سلطنت آنجا بر آمده - و بنوعی که ذکر خواهد شد جهانداري و کامکاري نموده اند - و ارباب سیر و تواریخ آورده اند - که ولایت مالوه مملکتیست وسیع و بهترین ولایت هندستان است - و در ربع مسکون گویند این قسم ولایتی نیست - و همه وقت حکام ذیشان

دران جا مي بوده اند - و راجهای کبار و رایان نامدار مثل راجه بکرماجیت
که مدار تاریخ هنود بر ابتدای ظهور سلطنت اوست - و راجه بهوج وغیره
که از راجهای هندستان بحکومت مالوه امتیاز تمام داشته - و از زمان
سلطان محمود غزنوي درانولایت ظهور اسلام شد - و از سلاطین دهلي
سلطان غیاث الدین بلبن بر آن ملک استیلا یافت - و بعد ازو تا زمان
سلطان محمد فیروز شاه در تصرف سلاطین دهلي مي بود - دلاور خان
غوري از قِبَل سلطان محمد حاکم آنجا بود - و دم استقلال میزد - و از آن
وقت حاکم مالوه از اطاعت سلاطین دهلي بیرون رفت - یازده تن تا زمان
خلیفهٔ الهي حکم کردند - چنانچه فاصلهٔ درمیان ایشان نشد - ابتدای طبقه
و طایفهٔ مالوه از زمان دلاور خان غوري کرده شد - آورده اند که سلطان
فیروز شاه جمعی را که در ایام قزّاقي او همراهي کرده بودند - و وفا
و حقیقت ورزیده جانسپاري نموده بودند - چون بسلطنت رسید - هر یک
را رعایتها نمود - چهار کس را چهار ملک داد - و هر چهار بسلطنت
رسیدند - ظفر خان بن وحید الملک را بگجرات فرستاد - و خضر خان را
بملتان - دیبالپور - و خواجه سرور خواجهٔ جهان را سلطان الشرق خطاب داده
بجونپور نامزد فرمود - و دلاور خان غوري را بمالوه روان نمود - و حالات
هر یک ازینها در محل خود مذکور شده *

ذکر دلاور خان غوري

چون در سنه سبع و ثمانمائه دلاور خان بمالوه آمد - بنیروی بازوی
شجاعت و رای صایب مالوه در تصرف آورد - و دست متغلّبه ازآن ملک
کوتاه کرد - چون سلطان محمد از میان رفت - در هندستان ملوک الطوایف
بهم رسید - او نیز سر از اطاعت والي دهلي پیچیده دعوی استقلال کرد -

و طریق و رسم و روش بادشادهان پیش گرفت - و در آداب ملک داري کوشید - و سالها بکام دل گذرانیده در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه ودیعت حیات سپرد - و در بعضی کتب تواریخ مسطورست که بسعي پسر خود الپ خان مسموم گشت - ایام حکومتش بی زیاده و نقصان بیست سال بوده *

ذکر سلطان هوشنگ بن دلاور خان غوري

الپ[۱] خان که پسر دلاور خان بود - قایم مقام پدرگشت - و چتر شاهي بر سر خود افراشت - و خود را بسلطان هوشنگ ملقّب ساخت - و سکه و خطبه بنام خود کرد - اکابر و اعیان باو بیعت کردند - هنوز مهمّات سلطنت قراری نیافته بود - که خبر رسانیدند - که بسلطان مظفر گجراتي چنین رسیده که الپ خان - دلاور خان را بواسطهٔ حطام دنیوي زهر داده خود را هوشنگ شاه نام نهاده - و بواسطهٔ عقد اخوّت که میان دلاور خان و مظفر بود - متوجه این حدود است - در سنه عشر وثمانمائه سلطان مظفر بنواحي دهار آمده - هوشنگ نیز از قلعه بر آمده باهم در آویختند - چون تاب مقاومت نداشت - بقلعه رفت - و آخر بر آمده بخدمت سلطان مظفر پیوست - و در همان مجلس بموکّلان سپردند - و نصیر خان برادر خود را در قلعهٔ دهار گذاشته خود متوجه گجرات شدند - چون در سال اول نصیر خان و نصرتخان از بی‌وقوفي محصول زیاده از رعایا طلب داشتند - بعد از رفتن سلطان بگجرات نصیر خان را خواجه وار از دهار بر آوردند - و تعاقب نموده پس ماندگان او را آزار رسانیدند - و از خوف سلطان مظفر-

---

(۱) نام الپ خان را صاحب طبقات اکبری الف خان نوشته - و لفظ صحیح الغ خان است - اما این غلطي بواسطهٔ رواج عمومي شائع گردید ۱۲ مصحح *

دهار را گذاشته در قلعهٔ مندو که بروج مشیّدهٔ آن با منطقة البروج لاف برتري میزد - طرح عمارت انداخته موسی خان ابن عم سلطان هوشنگ را بسرداري برداشتند - بعد از وصول این خبر بگجرات سلطان هوشنگ عریضهٔ بسلطان مظفر نوشت - که سخنانی که اهل غرض در وادي من بعرض رسانیده اند - خلاف محض وغیر واقع بود - و این بی ادبي که امرای مالوه نسبت بخان اعظم نصرتخان نموده اند - و موسی خان را بسرداري بر داشته اند - و ولایت مالوه متصرف شده اند - اگر سلطان فقیر را از خاک برداشته مرهون قید احسان نمایند - یَحْتَمِلْ که آن بلاد بدست افتد - سلطان مظفر این رای را پسندیده او را بعد از یکسال از حبس بر آورده در مقام رعایت و تربیت او شد * و در سنه احدی عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک سلطان هوشنگ رخصت داد - تا دهار و آن نواحي را از تصرف امرای غدّار بر آورده تسلیم او نماید - بموجب فرمودهٔ شاهزاده آن ولایت را صافي کرده بسلطان هوشنگ سپرد - و خود به پتن مراجعت نمود - چون سلطان هوشنگ روزی چند در دهار قرار گرفت - جمعی خاصهٔ خیلان بر او جمع شدند - شخصی را بقلعهٔ مندو فرستاد - و امرا را استمالت داده بخود طلب نمود - چون همه خواهان او بودند - خوشحال شدند - امّا چون عیال و فرزندان همراه خود بر قلعهٔ مندو برده بودند - نتوانستند بخدمت رسید - چون قلعهٔ مندو در کمال استحکام بود - سلطان هوشنگ روزی چند مردم خود را تا بحوالي میفرستاد - جنگ کرده باز مي گشتند - صلاح درین دید که درمیان ولایت قرار گیرد - و قصبات و پرگنات را متصرف شود - در خلال این حال ملک مغیث که پسر عمهٔ سلطان هوشنگ بود - بملک خضر که مشهور بمیان آخا بود - طریقهٔ مشوره درمیان آورد - که اگرچه موسی خان پسر عم ماست -

و مردی شایسته است - و لیکن سلطان هوشنگ در مردي و مردانگي و بردباري گوی مسابقت از اقران در ربوده - و این ملک ارثاً و استحقاقاً باو میرسد - و در زمان صبي در سایهٔ شفقت والدهٔ من تربیت یافته - صلاح در آنست که عنان مملکت و فرمان روائی بید اقتدار او سپرده شود - میان آخا تحسین رای ملک مغیث نموده باتفاق شب از قلعهٔ مندو فرود آمده بهوشنگ پیوستند - موسی خان را نومیدي تمام ازین قضیه بهم رسید - آخر الامر موسی خان بملک مغیث کسی فرستاد - که محلّی جهت بودن من مقرر ساز تا قلعهٔ مندو را بسپارم - و بعد از آمد و رفت بسیار جای مقرر نمودند - و قلعه را خالي ساخته بسپرد - و سلطان هوشنگ مظفر و منصور بقلعهٔ مندو بر آمده در دار الامارة قرار گرفت - و ملک مغیث را ملک الشرق خطاب داده وزیر کرد * و در سنه ثلث عشر و ثمانمائه چون سلطان مظفر - گجرات وعمر بگذاشت - و امر سلطنت بسلطان احمد بن محمد ابن مظفر شاه رسید - فیروز خان و هیبت خان پسران سلطان مظفر علم بغي در بهروج بر افراختند - و امداد از هوشنگ خواستند - هوشنگ حقوق مظفر شاهي و رعایت احمد شاهي را بعقوق مبدّل ساخت - و متوجه گجرات شد - و کینهٔ دیرینه اورا بران داشت - که در آن دیار رفته آنملک را مختل سازد - سلطان احمد ایشان را استقبال نمود - فیروز خان و هیبت خان از خوف و هیبت احمد شاهي زینهار خواسته باحمد شاه پیوستند - و هوشنگ خایب و خاسر مراجعت نموده بدهار آمد - و مجمل ازین واقعه در احوال سلاطین گجرات که بتقریب فتوحات سپه سالار نامدار مذکور شده - القصه هنوز عرق خجالت جبین هوشنگ خشک نشده بود - که مرتکب این قسم عمل شنیعي شد - چون در سنه ست عشر و ثمانمائه سلطان احمد گجراتي بر سر راجهٔ جهالاور رفته بود - سلطان هوشنگ باز

متوجه ولایت گجرات شد - سلطان احمد بمجرد استماع خبر متوجه دفع
او شد - چون تلاقي فریقین نزدیک شد - و از راجهٔ جهالاور مددی بهوشنگ
نرسید - بی اختیار بولایت خود رفت - بعد از معاودت عرایض زمین داران
گجرات خصوصاً راجهٔ چنپانیر پیاپی رسید - که اگر باول درخدمتکاري
تقصیری رفت - این مرتبه در جان سپاري دقیقهٔ فرو گذاشت نمیشود -
اگر سلطان متوجه گجرات شود - راهبری چند بخدمت فرستم - که
تا سلطان احمد واقف شدن سلطان بگجرات در آمده باشد - خجالت
لاحق علاوهٔ عداوت گشته - سلطان هوشنگ را بر توجه گجرات ساعي نمود -
در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه براه مهراسه عزیمت گجرات نمود - و دران
ایام سلطان احمد در ندربار بود - چون خبر بسلطان احمد رسید - با وجود
برشکال در اندک زمانی خود را بآن حوالي رسانید - جاسوسان چون از
قدوم سلطان احمد بسلطان هوشنگ خبر دادند - زمین داران را که باعث
بردن او بودند - طلب نموده زبان بملامت ایشان بر گشود - و آخر الامر
بهمان راهی که آمده بود - پس سر خاریده بر گردید - سلطان احمد در
مهراسه چند روز توقف نمود - تا سپاه او باو پیوستند - و بعد از اجتماع
لشکر گجرات در ماه صفر متوجه مالوه شد - و در کالیاده فرود آمد - و سلطان
هوشنگ آهنگ جنگ نموده چند منزل پیش آمد - و بعد از جنگ
گریخته بقلعهٔ مندو آمد - و سپاهي تا درِ قلعه او را تعاقب نمودند - و اکثر
غنایم او بدست آمد - و خود از نعلچه بر گردیده بجانب دهار رفت -
و از دهار پرتو التفات بر حال ساکنان گجرات انداخت - و بجهت
برشکال فتح مالوه و مندو را بسال دیگر گذاشت * و در سنه اثنین و عشرین
و ثمانمائه ملک محمود فرزند ملک مغیث الدین را محمود خان خطاب
داد - و با پدر در مهمّات ملکي و مالي شریک ساخت - و هرگاه بسفری

رفقی او را در قلعهٔ مندو گذاشتی * و در سنه خمس و عشرین و ثمانمائه یکهزار سوار از لشکر خود انتخاب نموده برسم سوداگران متوجه جاجنگر شد - و همه اسپان نقره و سر خنگ که رای جاجنگر دوست میداشت - همراه برد - چون بحوالي جاجنگر رسید - شخصی را پیش رای جاجنگر فرستاد - که سوداگری بزرگ جهت خریداري فیل آمده - و اسپان سر خنگ و نقره و قماش بسیار همراه دارد - رای جاجنگر گفت چرا از شهر دور فرود آمده - جواب فرستاد - که سوداگر بسیار همراه است - و آب و صحرا دیده منزل گرفته است - رای جاجنگر گفت : من فلان روز بسر قافله خواهم آمد - آن روز اسپان و اقمشه را مستعد نمایند - که دیده شود - و عوضی اگر فیل و اگر نقد خواهد داده شود - چون فرستاده رفت - سلطان هوشنگ مردم معتبر را طلبیده عهد مجدد گرفت - که هرچه فرماید - خلاف نکنند - رای چهل زنجیر فیل پیش از خود بقافله فرستاد - تا سوداگران خوش نمایند - و از آمدن خود اعلام نمود - سلطان هوشنگ فیلان را پس فرستاد - و پارهٔ متاع برزمین چید - رای جاجنگر با پانصد کس بقافله در آمد - و قماش دید - چون برسات بود - باران شد - و از آواز رعد و هیبت برق فیلان رو بگریز نهادند - و متاعی که بر زمین چیده بود - در زیر دست و پای فیلان خراب شد - دریفوقت غریو از اهل قافله برآمده - سلطان هوشنگ برسم سوداگران پارهٔ موی سر و ریش خود کند - وگفت : هرگاه متاع من خراب شد - دیگر زندگي نمیخواهم - خود باتفاق سپاهیان بر اسپان سواره شده بر فوج راجه تاخت - و بصدمهٔ اول پای ثبات آن طایفه از جا برفت - و پارهٔ مردم را علف شمشیر گردانید - و رای جاجنگر زنده بدست در آمد - در این اثنا اظهار نمود - که من هوشنگ شاهم که جهت فیلان باین دیار آمده بودم - وزرای رای جاجنگر رسولان فرستادند - که هرچه رضای سلطان باشد - قبول

داریم - جواب فرستاد - که غرض آمدن من ملک گیري نبود - بلکه سودای فیل بود - چون اسباب ما ضایع شد - راجه را بگرو گرفته ایم - که در عوض فیلان بستانم - هفتاد پنج سلسلهٔ فیل بخدمت سلطان هوشنگ فرستادند - رای جاجنگر را همراه گرفته مراجعت نمود - چون از ولایت رای بر آمد - رای را دلاسا نموده مرخص ساخت - که بملک خود رود - چون رای بملک خود رسید - چند فیل دگر بخدمت سلطان هوشنگ فرستاد - در راه بسلطان هوشنگ خبر رسید - که سلطان احمد بولایت مالوه آمده مندو را محاصره نمود - هوشنگ چون بقلعهٔ کهرله رسید - رای کهرله را طلبیده مقید ساخت - و قلعه را متصرف شد - چون به نزدیک مندو رسید - سلطان احمد مستعد جدال و قتال شد - سلطان هوشنگ از دروازهٔ تاراپور بقلعه در آمده متوجه جنگ نشد - سلطان احمد چون فتح قلعه را متعذر دید - بتاراج ولایت امر نمود - و از آجین گذشته عازم سارنگپور شد - سلطان هوشنگ از راه دیگر خود را بحصار سارنگپور رسانید - و بسلطان احمد کس فرستاد - چون حق اسلام درمیان ست - خون مسلمانان ریختن بی وجه وبال دارد - فکیف که جمعی کثیر کشته شود - و اگر بدار الملک خود مراجعت نماید - پیشکش لایق فرستاده شود - سلطان احمد باین سخن خاطر جمع شده در محافظت لشکر احتیاط نکرد - سلطان هوشنگ فرصت طلب بوده در شب دوازدهم محرم سنه ست و عسرین و ثمانمائه شبخون آورد - در آن شب مردم بسیار بقتل رسیدند - از آنجمله نزدیک بارگاه سلطان رای سامت رای ولایت دنداه که الحال درالسنه و افواه کري میگویند - با پانصد راجپوت کشته شد - و سلطان احمد با یک کس از اردو بر آمده در صحرا لحظهٔ توقف نمود قریب بصبح مردم بر او جمع شدند - و مقارن آن صبح که فی الحقیقة صبح اقبال او بود - سلطان احمد

بر فوج سلطان هوشنگ تاخت - و معرکهٔ جدال و قتال چنان گرم شد - که هردو بادشاه زخمي شدند - آخر الامر سلطان هوشنگ گریخته پناه بحصار سارنگپور برد - و هفت زنجیر فیل جاجنگري بدست سلطان احمد افتاد - و بتاریخ چهارم ربیع الآخر سنه مذکور سلطان احمد بفتح و فیروزي متوجه گجرات شد - چون هوشنگ برین وقوف یافت - از غایت غرور و دلیري از حصار سارنگپور بر آمده راه تعاقب پیمود - و سلطان احمد نیز برگشته ایستاد - میان هردو لشکر نایرهٔ حرب اشتعال پذیرفت - از صدمهٔ اول هوشنگ فوج غنیم را در هم آورد - سلطان احمد خود متوجه میدان مبارزت شد - و چندان جدال نمود - که باد فتح و فیروزي بر شقهٔ لوای او وزید - و باز هوشنگ گریخته بحصار سارنگپور آمد - و سلطان احمد بگجرات رفت - سلطان هوشنگ اگرچه شجاع بود - امّا فیروز جنگ نبود - و در اکثر معارک بعد از کوشش بسیار میگریخت - و چهرهٔ مردانگي خود را بغبار فرار آلوده میساخت - چون سلطان احمد بگجرات رفت - هوشنگ نیز از سارنگپور بمندو خرامید * همدرین سال متوجه کاکران شد - و در اندک مدت بتصرف آورد - و بعد ازآن بتسخیر گوالیار رفت - و اطراف قلعه را فروگرفت - بعد از یکماه و چند روز محاصره سلطان مبارک شاه بن خضر خان از راه بیانه بامداد رای گوالیار لشکر کشید - چون خبر بهوشنگ رسید - از محاصره برخاست - در آب دهلپور استقبال نمود - بعد از چند روز معامله بصلح انجامید - و هر دو بدار الملک خود خرامیدند * و در سنه اثنتین و ثلثین و ثمانمائه مسرعان خبر رسانیدند - که سلطان احمد شاه بهمني والي دکن قلعهٔ کهرله را محاصره نموده - هوشنگ لشکری فراهم آورده بمدد رای کهرله رفت - سلطان احمد بعد وقوف بر آمدن او متوجه دیار خود شد - هوشنگ سه منزل او را تعاقب نمود - سلطان احمد برگشته جنگ کرد - و در صدمهٔ اول شکست بر سپاه سلطان

احمد افتاده بود - سلطان احمد از کمین گاه بر آمده جمعیت هوشنگ
را متفرق ساخت - هوشنگ هزیمتی شده متوجه مندو شد - و مخدرهٔ
سلطان با سایر اهل حرم بدست افتاد - سلطان احمد طریقهٔ مروت مسلوک
داشته سامان حرم نموده باز فرستاد - و این داستان در احوال سلاطین دکن
بتفصیل مرقوم شده * و در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه سلطان هوشنگ
بآهنگ تسخیر کالپي از مندو متوجه گردید - چون بحوالي کالپي رسید -
خبر آمد که سلطان ابراهیم شرقي با لشکر بیشمار از دارالملک جونپور بتسخیر
کالپي آمده - سلطان هوشنگ دفع سلطان ابراهیم را بر تسخیر کالپي مقدم
دانسته متوجه جنگ او گردید - چون قرب و جوار دست داد - خبر
بسلطان ابراهیم رسانیدند - که مبارکشاه سلطان دهلي بطرف جونپور نهضت
نموده - سلطان ابراهیم بی اختیار بصوب جونپور راهي شد - هوشنگ کالپي را
بی نزاع بدست آورده خطبهٔ خود خواند - و قادر خان ضابط سابق کالپي
را در قید احسان در آورده بدیار مالوه شتافت - در اثناي راه خبر رسید -
که متمردان از جانب کوه جانیه بولایت در آمده بعضی مواضع را تاخته
حوض پهم را پناه خود میسازند - و کیفیت حوض پهم آنست که در زمان قدیم
پهم مسافتی که میان کوهها شد آنرا بسنگ تراشیده بند بسته - و طول و عرض
آن بمرتبه ایست که نگاه کنند - نهایت آن بنظر در نمي آید - و عمقش
پیدا نیست - و بعد از چند روز هم در راه مذکور شد - که عثمان خان
شاهزاده سواریرا نزدیک سراپردهٔ غزنیین خان شاهزاده که برادر بزرگ بود
فرستاد - و او هم چنان ایستاده دشنام میداد - و هرچند پرده داران منع
کردند - ممنوع نشد - آخر خواجه سرایان بسنگ زدن او را از حوالي
سراپرده راندند - و عثمان خان شاهزاده بجانب نفر خود نیز خاست -
و خواجه سرایان را چوب زد - و بر قباحت عمل خود اطلاع یافته از اُردو

مفارقت اختیار کرد - و امرای بی عاقبت را فریب داده در مقام غدر شد -
این معنی بسلطان هوشنگ رسید - آتش غضب در کانون سینهٔ او اشتعال
یافت - و به ملک مغیث خان جهان طریقهٔ مشوره مسلوک داشت -
ملک مغیث گفت - که چون این قسم حرکات از شاهزاده مکرر بوقوع
آمد - این مرتبه نیز بعفو و اغماض گذرانند - تا شاهزاده ملحق شود -
سلطان هوشنگ بتغافل گذرانیده با عثمان خان باز باردو آمد - چون سلطان
هوشنگ باُجین آمد و بار عام داد - عثمان خان را با دو برادر که فتح خان
و هیبت خان باشند - حاضر ساخته تادیب زبانی فرمود - و هر سه را بموکلان
سپرد - و بعد از چند روز ملک مغیث الدین را فرمود - تا هر سه را مقید
نمود - و بقلعهٔ مندو برده محافظت نمود - و خود بتادیب متمردان کوه
جاتیه متوجه گشته بند حوض پهم را در شکست - و دمار از روزگار متمردان
بر آورد - راجهٔ کوه پایهٔ جاتیه پیاده گریخته در جنگل مخفی شد - و مال
و عیال او بدست آمد - و شهر و ولایت و اسیر بسیار بدست آمد -
و مظفر و منصور بر گردیده بقلعـهٔ هوشنگ آباد رفت - روزی بشکار
رفت - در اثنای شکار لعل بدخشانی از تاج سلطانی جدا افتاده - روز
سیوم پیادهٔ آورده گذرانید - پانصد تنکه انعام یافت - باین تقریب
حکایتی نقل کرد - که روزی لعل از تاج سلطان فیروز شاه جدا شده
افتاد - پیادهٔ آورده گذرانید - سلطان فیروز شاه پانصد تنکه انعام باو
داد - گفت این علامت غروب آفتاب دولتست - و بعد از چند روز از
دار فانی رحلت کرد - من نیز میدانم که عمر بآخر رسیده - و نفسی چند
بیش نمانده - حضّار مجلس زبان بدعا گشودند - که در روزی که سلطان فیروز
شاه این حرف گفته بود - عمر او بنود رسیده بود - هنوز سلطان در عنفوان
جوانی و کامرانیست - هوشنگ گفت : انفاس عمر قابل ازدیاد و نقصان

نیست - و بعد از چند روز در هوشنگ آباد مرض سلسل بول بر ذات سلطان طاري گردید - چون علامات رحلت مشاهده نمود - از هوشنگ آباد بمندو رفت - روزی در راه مجلس بارعام ترتیب داده - در حضور امرا و سران سپاه انگشتري مملکت را بخلاف صدق خود غزنین خان داده او را ولي‌عهد گردانید - و دست او گرفته بدست محمود خان سپرد - محمود بعرض رسانید - که تا رمقی از حیات باقي باشد - در بندگي و جانسپاري تقصیری نخواهد نمود - و امرا را عموماً وصیت نمود - که نفاق نورزند - چون دریافته بود که محمود خان داعیهٔ مملکت داري دارد - گوش او را بنصایح گرانبار گردانیده حقوق تربیت را یادش داد - و فرمود - که سلطان احمد گجراتي همین ارادهٔ تسخیر مالوه دارد - و پادشاه صاحب شمشیر و شوکتست - اگر در سرانجام ملک و سپاهي و رعایت جانب شاهزاده تکاسل رود - دانسته عزم تسخیر ولایت خواهد نمود - و در منزل دیگر شاهزاده غزنین خان ملک محمود نامي را نزد محمود خان فرستاد - که اگر خدمت وزارت پناه عقد بیعت را بسوگند موکّد سازند - باعث اطمینان خاطر خواهد بود - محمود خان عهد و پیمان را بأیمان استحکام داد - بعضی امرا در باب شاهزاده عثمان خان سخنی گفته - اگر او نیز از حبس خلاص شود - و حصهٔ از بلاد مالوه بجاگیر او دهند مناسب خواهد بود - هوشنگ گفت که اگر او را بگذارم امر سلطنت مختل شده فتنه و فساد متولد خواهد شد - چون غزنین خان شنید - که بعضی امرا در استخلاص عثمان خان میکوشند - باز ملک محمود را بخدمت محمود خان فرستاده پیغام نمود - که در حضور یکدیگر قصر شامخ عهد را بقسم استحکام دهند - محمود خان در راه بر سر اسپ بشاهزاده رسیده قسم یاد کرد - که جانب شاهزاده از دست ندهد - و میانهٔ امرا بر سر اینکه چرا شاهزاده

عثمان خان را ولي عهد ننموده اند - گفتگوی بسیار شد - که اگر امر سلطنت
بعثمان خان قرار گیرد - کار ملک رونقی پیدا خواهد کرد - محمود خان که
وزیر بود گفت که مارا با بندگي کار ست - و انچه سلطان فرموده اطاعت
باید نمود - بعد از آنکه امرا از حیات هوشنگ مایوس شدند - ظفر منجهله
که پیشوای ملک عثمان جلال بود - نگاهبانان شاهزاده را با خود یار ساخته
شاهزاده را گریزاندند - چون خبر بمحمود خان رسید - درساعت شاهزاده
غزنین خان را واقف ساخت - شاهزاده - ملک برخوردار و ملک شیخ حسن
را بطلب ظفر منجهله فرستاد - ایشان اسپ تازه روز طلبیدند - فرمود که از
اصطبل سلطاني پنجاه اسپ بدهند - امیر اخور چون هواخواه شاهزاده
عثمان خان بود - گفت تا سلطان زنده است - بغیر امر او نخواهم داد -
یکی از خواجه سرایان که او نیز هواخواه عثمان خان بود - امیر اخور را بر این
داشت - که آمده حرف طلب اسپ را قریب بتکیه گاه سلطان بآواز
بلند بگوید - که باعث غضب سلطان شود - و بخاطرش رسد - که من هنوز
زنده ام - غزنین خان دست تصرف باموال من در آورده - چون امیر اخور
این حرف بآواز بلند گفت - سلطان بهوش آمده ترکش خود را طلبیده
کس بطلب امرا فرستاد - امرا بواسطهٔ آنکه مبادا سلطان مرده باشد -
و غزنین خان باین تزویر مارا بدست آورده ضایع سازد - بخدمت سلطان
نرفتند مگر محمود خان - چون این خبر بغزنین خان رسید - خوف بر او
مستولي شده بکاکرون که سه منزل از لشکر بود گریخت - و ملک محمود
را بخدمت محمود خان فرستاد - و پیغام داد که امرا تمامي بر سلطنت
عثمان خان اتفاق نموده اند - من - بعد شما هواخواهي ندارم - و جهت آنکه
سلطان ترکش طلب نموده بود - ملاحظه نمودم - که مبادا مرا نیز مقید
سازد - و ببرادران رفیق کند - محمود خان جواب فرستاد - که از شما امری

که خلاف رضای سلطان باشد صادر نشد - و قضیهٔ اسپان را در محل صالح بعرض خواهم رساند - بار دیگر پیغام داد که از سخنان خواجه سرایان که بسلطان رسانیده اند - خوف دارم - محمود خان اعلام نمود - که زود تر باردو ملحق باید شد - که ازین سخنان دغدغهٔ نیست - و وقت تنگ شده - و آفتاب مایل بغروب است - و محمود خان در حضور فرستادهٔ غزنین خان کتابتی بخدمت ملک مغیث نوشت - که غزنین خان را سلطان ولي عهد نمود - و بیماري سلطان را زبون دارد - و مقربان از حیات سلطان مایوس شده اند - شاهزاده عثمان خان را خوب محافظت نماید - فرستاده چون معاودت نمود - و حال باز گفت : غزنین خان مسرور گشت - و باردو آمد - ملک خانجهان عارض لشکر و خواجه سرایان که هواخواه عثمان خان بودند - چون دیدند از سلطان رمقی بیش نمانده - کنکاش نمودند - که سلطان را در پالکي نشانده بسرعت متوجه مندو شوند - و بی آنکه بمحمود خان و امرا خبر کنند - شاهزاده عثمان خان را از بند بر آورده بسلطنت پردازند - محمود خان ازین کنکاش دانست - که رفتن سلطان نزدیکست - همانجا فرمود - که پالکي را فرود آوردند - چون سلطان درگذشته بود - بفرمودهٔ غزنین خان و محمود خان بارگاه سلطاني نصب نموده بتجهیز و تکفین پرداختند - و امرا هر یکی بگوشهٔ رفته قرار گرفتند - و بعد از تجهیز محمود خان بیرون آمده بآواز بلند گفت : که سلطان هوشنگ بامر ناگزیر درگذشت - و غزنین خان را که خلف صدق اوست - ولي عهد و قایم مقام خود ساخته - هرکه با ما موافق است - بیعت نماید - و هرکه مخالف از لشکر جدا شود - محمود خان اول بیعت نمود - و بسیار گریست - آنگاه امرا یک یک پای غزنین خان را مي‌بوسیدند - و به های های میگریستند - چون از کار سلطنت پرداختند - نعش او را برداشته متوجه مدرسه شدند - و روز

عرفه نهم ذی الحجه آنجا بخاک سپردند * * نظم *

کجاینده شاهان جم اقتدار ز هوشنگ و جم تا باسفندیار
فریدون و کیخسرو و جام کو کجا رفت شاپور و بهرام کو
همه خاک دارند و بالین خشت خنک آنکه جز تخم نیکي نکشت

و در قصر سلطان هوشنگ مجلس عالي منعقد شد - و ملک مغیث خان جهان و سایر امرا بیعت نمودند - مدت سلطنت هوشنگ سي سال و تاریخ وفاتش ار لفظ " آه شاه هوشنگ نماند " مفهوم و مستفاد میشود *

ذکر محمد شاه بن هوشنگ شاه بن دلاورخان غوري

چون هوشنگ اجابت داعي حق نمود - یازدهم ذي حجه سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بسعي ملک مغیث و اهتمام محمود خان امرا بغزنین خان بیعت مجدد نمودند - و بخطاب و انعام و جاگیر ممتازگشتند - و مندو را شادي آباد نام نهادند - و سکه و خطبه بنام غزنین خان کرده بسلطان محمد مخاطب ساختند - اگرچه امرا بسلطنت او راضي نبودند - بحسن سعي ملک مغیث و محمود خان رواج و رونق تازهٔ بروی کار آمد - ملک مغیث را مسند عالي خان جهان خطاب داده وزارت باو مقرر نمود - و قصد ریختن خون برادران نمود - و خون های ناحق ریخت - و نظام خان برادر زاده و داماد خود را با سه فرزند میل کشید - دلهای مردم ازو گشت - لاجرم خون برادران مظلوم بر او مبارک نیامد - و سلطنت در اندک زمانی از خاندان او رفت - و در مملکت آشوب پدید آمد * * بیت *

چو بد کردي مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

از آنجمله راجپوتان ولایت هادوتي [1] پلی از دایرهٔ اطاعت بیرون نهادند - خان جهان را بتاریخ پانزدهم ربیع الاول تسع و ثلثین و ثمانمائه بتادیب ایشان نامزد کرد - و سرانجام مهام ملک و سپاهي را بر طاق نسیان نهاده بدوام شرب عادت گرفت - تا آنکه روزی جمعی از بیدولتان بوسیلهٔ یکی از حرمها پیغام فرستادند - که در دماغ محمود خان زاغ حرص بیضه نهاده - و عُجب و پندار بخود قرار داده - در فکر از میان برداشتن سلطان است - با آن گروه عهد کرد - که محمود خان را از میان بردارد - چون خبر بمحمود خان رسید - گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰه که نقض عهد از جانب من نشد - و در کار خود بملاحظه مي بود - چون سلطان محمد طریقهٔ هوشیاري از محمود خان ملاحظه میکرد - سبب زیادتي خوف او میشد - تا آنکه روزی دست محمود خان را گرفته درون حرم برد - و زن خود را که همشیرهٔ محمود خان بود - طلبید و گفت : توقع من آنست مضرتی بجان من نرساني - و امور سلطنت بی منازعی بتو تعلق دارد - محمود خان سخنان ملایم گفت : که اگر عهد و سوگند از یاد سلطان رفته اکنون من تنهایم و مانعي نیست *

* بیت *

گر میل وفاداري اینک دل و دین

ور میل جفا داري اینک سر و طشت

سلطان محمد عذر خواست - و از جانبین چاپلوسیها نمودند - امّا چون واهمه بر سلطان محمد غالب بود - اداهای نا اعتمادانه ازو ظاهر میشد - محمود خان در حصول مطلب ساعي شد - و ساقي سلطان محمد را بفریفت - و او را بزهر هلاک ساخت - و زبان حال سلطان محمد مظلوم

---

(۱) در تاریخ فرشته بجای هادوتي - نادوتي نوشته ۱۲ مصحح *

مسموم باین مقال مترنم گردید - و زمانهٔ بیوفا باز این صدا در خم طاق فلک انداخت *

* نظـــم *

دمی چند گفتم بر آرم بکام   دریغا که بگرفت راه نفس
دریغا که بر خوان الوان عمر   دمی چند خوردیم گفتند بس

چون امرا مطلع شدند - خواجه نصر الله دبیر ملتاني و ملک مشیر الملک و دیگر مردم اتفاق نموده شاهزاده مسعود را که در سن سیزده سالگي بود - از حرم بیرون آورده بسلطنت برداشتند - و قرار دادند - که محمود خان را از میان بردارند - و ملک بایزید را پیش محمود خان فرستادند - که سلطان محمد شما را بسرعت طلبیــده و میخواهد که رسول بگجرات فرستــد - محمود خان چون بر فوت سلطان محمد آگاه بود - جواب داد - که من خود را از شغل وزارت گذرانیدم - و بقیة العمـر جاروب کش مزار سلطان هوشنگ خواهم شد - باوجود این اگر امرا بمنزل من آیند - و کنکاش درمیان نهند - مناسب مینماید - ملک بایزید شبی بامرا خبر آورد - که محمود خان از فوت سلطان محمد اطلاع ندارد - اگر بمنزل او بروید - باتفاق شما بدولت خانه خواهد آمد - آنگاه کارسازي او باید نمود - امرا باین سخن پیش محمود خان رفتند - او مردم خود را در نهان‌خانها مستعد داشت - چون امرا بر در آمدند - پرسید که سلطان هشیار شده یا بازمست افتاده است - امرا دانستند چه میگوید - بعد از ساعتی مردم او از کمین بر آمده امرا را مقید ساخته بموکلان سپردند - چون این خبر به بقیهٔ امرا رسید - سپاه خود را جمع نمودند - و حشم سلطاني را حاضر ساختند - و چتر از سر قبر سلطان هوشنگ آورده بر سر مسعــود خان بر افراختند - و محمود خان از استماع این خبر بدولتخانه رفت - که

هردو شاهزاده را کارسازي‌نماید - خسروِ انجم در پس پردهٔ ظلماتي مختفي گشت - عمر خان شاهزاده از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت - و مسعود خان بشیخ[1] جائیلده که از بزرگان وقت بود - پناه برد- و باقي امرا گریخته بگوشهٔ عافیت رفتند - محمود خان تا صبح واقف دولتخانه بود - چون صبح شد خبر رسید که مخالفان فرار نموده - دولتخانه خالیست - محمود خان بدولتخانه در آمده مسرعي بطلب خان جهان پدر خود فرستاد - خان جهان بزودي رسید - محمود خان امرا را حاضر ساخته بخان جهان پیغام فرستاد - که چون جهان را از جهانبانی چاره نیست - اگر تخت سلطنت از وجود بادشاه خالي ماند - در جهان از حاملهٔ زمان فتنها متولد میشود - که تدارک آن دشوار بود - مالوه وسعتی پذیرفته - و مفسدان هنوز از جوانب بیـدار نشده اند - و این خبر بسلاطین اطراف نرفته و الا از اطراف و جوانب متوجه مالوه میشدند - خان جهان پیغام فرستاد - که منصب عالي سلطنت توأم نبوّتست - تا کسی بعلوّ نژاد و کمال سخاوت و شجاعت موصوف نباشد - متقلّد قلادهٔ آن نمي تواند شد - و الحمد لله که جمیع صفات که در سلاطین مي باید آن فرزند دارد - مي باید که در ساعت بر بساط سلطنت پا نهاده بر سریر فرمان روائي جلوس نماید - چون فرستاده این جواب آورد - و جمیع امرا و اکابر تحسین این رای نمودند - و منجمان را فرمودند که ساعتی سعید برای جلوس اختیار نمایند - وکلا و امرا و اکابر شهر دست او بوسیده مبـارک باد سلطنـت کردند - ایام حکومت سلطان محمد یکسال و چند ماه * * شعر *

یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته جابلده بحذف همزه نوشته است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمود خلجي

نقلهٔ اخبار سلاطین چنین روایت کرده اند که روز دوشنبه بیست و نهم ماه شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه سلطان محمود خلجي بر اورنگ سلطنت و سریر خلافت بر آمد - و دران وقت سن او به سي و چهار سال رسیده بود - در کل بلاد مالوه سکه و خطبه بنام او کردند - و در علوفه و مراتب امرا افزود - از آنجمله مشیر الملک را نظام الملک خطاب داده ایام وزارت بید اقتدار او سپرد - و ملک برخوردار را تاج خان لقب نهاد - و خان جهان را خطاب اعظم همایوني داد - و چتر ترکش سفید که خاصهٔ سلاطین بود - ارزاني داشت - و مقرر شد که یساولان و نقیبان اعظم‌همایون عصای طلا و نقره بدست گیرند - و هرگاه سوار شود - تا فرود آید - بآواز بلند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم که درآنوقت خاصهٔ سلطان بود - بگویند - چون سلطنت باو قرار گرفت - در تربیت علما و فضلا کوشید - و مدارس ساخته زرباطراف و اکناف عالم فرستاد - و مستعدان را طلب داشت - و بالجمله بلاد مالوه در زمان او یونان ثاني گشت - جمعی از نمک بحرامان مثل ملک قطب الدین و ملک نصیر دبیر و دیگر امرای هوشنگ شاهي باتفاق ملک یوسف قوام شبی نردبان نهاده بر بام مسجدی که متصل بدولتخانهٔ محمود شاه بود برآمدند - و از آنجا بصحن سرای فرود آمدند - و متردد بودند - که چه کنند - درین اثنا محمود شاه حاضر شد - و ترکش بر میان بسته از خانه بر آمد - و بزخم تیر چند کس را زخمي کرد - مقارن این حال نظام الملک و ملک محمود خضر و جمعی رسیدند - و آنجماعت از همان راه که آمده بودند - فرار نمودند - یکی از آن جماعت که زخم دار بود نتوانست - از نردبان فرود آمد - خود را از بام مسجد بزیر انداخت - و پای او بشکست - او را

گرفته بودند - آوردند - اسامي آن جماعت بقلم داد - صبح همه را حاضر ساخته بسیاست رسانیدند - اعظم‌همایون التماس تقصیر شاهزادهٔ احمد خان ابن هوشنگ و ملک یوسف قوام و ملک ایجها و ملک نصیر دبیر با آنکه درین فتنه دخل عظیم داشتند - نمود - و قلعهٔ اسلام آباد بجهت شاهزادهٔ گرفت - و ملک یوسف در بهیلسا جاگیر داد - و ملک[1] ایجها را اقطاع هوشنگ‌آباد و ملک نصیرالدین را اقطاع چندیري نیابت نمودهٔ روانه ساخت - شاهزادهٔ احمد خان چون باسلام آباد غبار فتنه و فساد بر انگیخت - تاج خان بدفع او نامزد شد - کاری نساخت - در وقت محاصرهٔ قلعهٔ اسلام آباد تاج خان کومک طلب نمود - مقارن این حال ملک ایجها و نصرتخان در هوشنگ آباد و چندیري آغاز فتنه نهادند - سلطان محمود اعظم همایون را بتادیب ایشان رخصت فرمود - چون بدو کروهی اسلام آباد رسید - تاج خان و دیگر امرا بخدمت شتافته حقیقت معروض داشته - روز دیگر کوچ نمودهٔ اطراف قلعهٔ اسلام‌آباد را فرو گرفتند - و مورچلها قسمت نمودند - و علما را نزد احمد خان فرستادند - که او را ممنوع سازند - و از وخامت عهد و پیمان پشیمان شود - مفید نیفتاد - و جوابهای نادر برابر گفت - قوام خان نیز مخالفت نمودهٔ از مورچل خود پارهٔ اسباب و اسلحه باحمد خان فرستاد - و بنیان اخلاص را بعهد و پیمان استوار نمود - چون کار محاصره بطول انجامید - یکی احمد خان را در شراب زهر دادهٔ خود را از حصار برون انداخته باردوی اعظم همایون پیوست - و قلعه مسخر گشت - سرانجام آنجا نمودهٔ اعظم همایون بصوب هوشنگ آباد نهضت نمود - قوام خان در راه از اعظم همایون فرار نمودهٔ بجانب بهیلسا رفت - اعظم

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که ملک جهاد را اقطاع هوشنگ آباد و ملک نصیر الدین را خطاب نصرتخاني و اقطاع چندیري عنایت نمود ۱۲ مصحح +

همایون دفع ملک ایجها را مقدم داشته روانهٔ هوشنگ آباد شد - ملک ایجها با زن و فرزند و اموال و اشیا بجانب کوه پایه[1] کوندوانه راهي شد - کوندان چون دانستند - که او روی از قبلهٔ خود گردانیده - راه او بستند - و همه را بقتل آوردند - اعظم همایون ازین خبر خوشحال شد - و بقلعهٔ هوشنگ آباد در آمد - و بعد از قرارآن ملک بگوشمال نصـرت خان بچندیري روي آورد - چون بآن حوالي رسید - نصرت خان از درِ چاپلوسي در آمد - خواست که عمل خود را به پوشاند - اعظم همایون اکابر و اهالي را حاضر ساخته از هر کس احوال نصرت خان پرسید - هر یک حکایتی و روایتی کردند - و از عُجب و پندار او خبر دادند - آثار مخالفت او ظاهر ساختند - از غایت عفو از حکومت آنجا عزل گردانید - و دیگر آزاری باو نرسانید - و متوجه ملک شادي[2] آباد شد - درین حال خبر آوردند - که سلطان احمد گجراتي بقصد تسخیر مالوه آمده - و شاهزاده مسعود خان را بر سر شما نامزد کرده - اعظم همایون بسرعت روان شده از شش کروهی اردوی سلطان احمد گذشته از دروازهٔ تارا[3] پورا بقلعهٔ مندو در آمد - و محمود شاه از قدوم پدر خوشوقت گشت - و همه روزه هنگامهٔ جدال را گرم داشت - و جمعی را از قلعه بیرون مي‌فرستاد - و ارادهٔ برآمدن و جنگ صف کردن داشت - امّا از نفاق امرای هوشنگ شاهي ملاحظهٔ تمام داشت - و در اثنای محاصره دست بذل از آستین جود بر آورده

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که ملک جهاد طاقت مقاومت نیاورده تمام اسباب و اشیای خود را گذاشته بجانب کوه پایه کوندوارهٔ راهي شد ۱۲ مصحح *

(۲) مقصود از ملک شادي آباد - ملک مندو است ۱۲ مصحح *

(۳) مصنف قبل ازین نام این دروازه را دروازهٔ تارا پور ذکـــر نموده است ۱۲ مصحح *

مردم را منعم میداشت - و از انبار خانه بهمه کس غله میداد - و لنگرها بجهت فقرا و مساکین ترتیب داده طعام خام و پخته میرسانید - و امرا را مثل سید احمد و صوفي خان که بسلطان احمد نفاق داشتند - نزد خود طلبیده بجاگیر و زر امیدوار ساخت - و ازین ممرّ شکست تمام بکار سلطان احمد راه یافت - ارادهٔ شبخون نمود - اتفاقا خضر خان دوات دارِ سلطان هوشنگ ازین داعیه سلطان احمد را واقف ساخت - چون فوج سلطان محمود از قلعه بر آمد - مردم اردو را مستعد یافتند - و دست بجنگ بر آوردند - و تا صبح محاربه نمودند - خلق کثیر کشته شد - مقارن طلوع صبح محمود شاه بقلعهٔ مندو رفت - بعد از چند روز منهیان خبر رسانیدند - که سکنهٔ چندیري و سپاه آن حدود عمـر خان ولد سلطـان هوشنگ را بسرداري برداشتند - و شاهزاده محمـد خان ولد سلطان احمد متوجه سارنگپور شده - از استماع این خبر سلطان محمود کنکاش درمیان آورده - اعظم همایون که دوحهٔ سلطنت و دولتست بضبط و ربط حصار پردازد - و سلطان محمود از قلعه بر آمده درمیان ولایت قرار گرفته محافظت نماید - و خود متوجه سارنگپور شود - بر وفق این داعیه روی بسارنگپور نهاد - تاج خان و منصور خان را پیش از خود راهي کرد - ملک حاجي از جانب سلطان محمود بر سر کندکتل نشسته بود - بجنگ پیش آمد - ملک حاجي گریخته بسلطان احمد خبر برد - که سلطان بسارنگپور مي آید - سلطان احمد شاهزاده را کس فرستاده واقف ساخت - که خود را باُجین رساند - بعد وصول قاصد شاهزاده محمد خان از روی احتیاط در اُجین بخدمت سلطان احمد رسید - ملک اسحق بن قطب الملک مقطع سارنگ پور عریضهٔ فرستاده عذر تقصیر خود ساخت - و مرقوم نمود - که محمد خان از خبر قدوم ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه اُجین شده - بعد از اطلاع بر مضمون

عریضه - سلطان محمود قلم عفو بر تقصیرات ملک ابو اسحق کشید - تاج خان چون بسارنگپور رسید - ملک اسحق را دولتخان خطاب داده علم و طاس و قبای زردوزي و ده هزار تنکه نقد داد - و علوفه را ده بیست نموده امرا و سرداران آنجا را امیدوار ساخت - و در سارنگ پور خبر رسید - که شاهزاده عمر خان قصبهٔ بهیلسا را سوخته بسرحد سارنگپور رسیده و سلطان احمد گجراتي نیز با سي هزار سوار و سي صد زنجیر فیل از آجین بر آمده متوجه سارنگپور شده - سلطان محمود دفع عمر خان را مقدم دانسته عازم گشت - چون شش کروه فاصله ماند - نظام الملک و ملک احمد صلاح را فرستاده ملاحظهٔ جنگاه و راه نمودند - و علی الصباح چهار فوج ترتیب داده بر سر عمر خان راهي شد - او نیز از نهضت سلطان محمود واقف شده باستقبال شتافت - و صفها آراست - و خود با جمعی بر سر کوه در کمین گاه قرار گرفته منتظر وقت بود - شخصی بسلطان محمود خبر رسانید - که عمر خان در کمینگاه مخفي شده - سلطان محمود با فوجی بجانب عمر خان روان شد - عمر خان بهمراهان خود گفت - که از نوکر زادهٔ خود گریختن کسر ناموس میشود - و کشته شدن بنام نیک بهتر ست - با جمعی که موافقت نمودند - درمیان ایشان تاخت - خود دستگیر شد - و بفرمودهٔ سلطان محمود بقتل رسید - و سر اورا بر نیزه کرده بلشکر چندیري نمودند - لشکر چندیري امان طلبید - که امروز موقوف شود - فردا بخدمت رسیده بیعت نمائیم - چون شب شد - بجانب ولایت خود روان شدند - و ملک سلیمان بن ملک شیر[1] ملک غوري را که نایب شاهزاده عمر خان بود - سلطان شهاب الدین خطاب داده بسلطنت برداشتند - فوجی بدفع

---

(۱) اصح این اسم بموجب تاریخ فرشته - ملک سلیمان بن ملک مشیر الملک غوري است ۱۲ مصحح *

او نامزد نموده - سلطان محمود خود بدفع سلطان احمد عازم گشت - هنوز طرفین بهم نرسیده بود - که بعضی صالحانِ لشکرِ سلطان احمد بخواب دیدند - که حضرت ختمی پناه صَلَوٰاةُ اللهِ عَلَیْهِ میفرمایند - که بگوئید - که سلطان احمد رخت سلامت ازین دیار بیرون برد - که بلائی از آسمان نازل شده - چون این خواب بسلطان احمد رسانیدند - چندان التفات نمود - و در همان دو سه روز در لشکر سلطان احمد طاعون پدید شد - و بمرتبهٔ رسید که مردم از عهدهٔ قبر کندن بر نمي آمدند - سلطان احمد لا علاج شده براه گجرات روان شد - و بشاهزاده مسعود خان وعده نمود - که سال آینده این دیار را مسخر نموده بشما مي سپاریم - سلطان محمود به مندو رفته در عرض هفتده روز متوجه تسکین فتنهٔ چندیري شد - و چون بچندیري رسید - ملک سلیمان از حصار بر آمده تردد های مردانه نمود - و طاقت مقاومت نداشته پناه بحصار برد - و بمرگ مفاجات در گذشت - و بعد ازو دیگری را در چندیري سردار نمودند - چون محاصره بهشت ماه رسید - سلطان شبی خود بر بالای دیوار قلعه بر آمد - و دلاوران دیگر از عقب بر آمده و حصار را فتح نمودند - و جمعی را علف شمشیر ساخته - و قلیلی گریخته - بقلعهٔ که بالای کوه است - متحصّن شدند - و بعد از چند روز بوسیلهٔ اسمعیل خان کالپي امان طلبیده بر آمدند - و چندیري را بجاگیر ملک مظفر ابراهیم داده ارادهٔ مراجعت داشت - که جاسوسان خبر رسانیدند - که دونکرسین (۱) از گوالیار آمده شهر نو را محاصر نموده - بکوچ متواتر بگوالیار رفت - راجپوتان از قلعه بر آمده بجنگ مشغول شدند - چون تاب صدمهٔ محمود شاهي نیاوردند - بسوراخ قلعه در آمدند - و دونکرسین نیز در قلعهٔ

---

(۱) بموجب تاریخ فرشته دونکرسین با رای قلعهٔ گوالیار آمده شهر نو را محاصره نموده ۱۲ مصحح *

گوالیار پای ثبات افشرد - چون مطلب سلطان محمود استخلاص شهر نو بود - گوالیار را گذاشته متوجه شادي آباد گردید * و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت روضهٔ سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهي که قریب بدروازهٔ رامنوی (۱) واقع است - و دویست و سي گنبد و سیصد و هشتاد (۲) اسطوانه دارد - شروع نمود - و بزودي اتمام یافت * و در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه عرایض (۳) امرای میوات و اکابر دهلي بطریق تواتر رسید - که سلطان مبارک شاه از عهدهٔ سلطنت نمي تواند بر آمد - چون خلعت سلطنت را خیّاط قضا و قدر بر قد آن سلطنت پناه دوخته - عموم سکنهٔ این دیار میخواهند که قلادهٔ بیعت ایشان را بطوع و رغبت در رقبهٔ اطاعت و انقیاد خود اندازند - سلطان محمود در آخر سنهٔ مذکور با لشکر آراسته متوجه دهلي شد - و در نواحي قصبهٔ هندون یوسف خان هندوني بخدمت رسید - چون بموضع تپه (sic) نزول نمود - سلطان محمد تغلق آباد را در پس پشت خود داده - روز دیگر سلطان محمود لشکر خود را سه فوج ساخت - فوجی بسلطان غیاث الدین و فوجی بسلطان علاء الدین و یک فوج منتخب با خود داشت - و سلطان محمد - ملک محمد بهلول لودي و سید خان و دریا خان و قطب خان و سرداران دیگر را بیرون فرستاده جنگ انداخت - و تا شب از طرفین جدال مینمودند - و آخر طبل بازگشت زده در منازل خود قرار میگرفتند - اتفاقا همان شب سلطان محمود بخواب دید - که اوباش بی باک در قلعهٔ مندو خروج کرده اند - و چتر از

---

(۱) بموجب ذکر فرشته نام دروازه - رامپوی است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته دویست و هشت اسطوانه بدون ذکر تعداد گنبد مسطور است ۱۲ مصحح *

(۳) مصنف تاریخ فرشته تقدیم عرایض امرای میوات و دهلي را در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه ثبت نموده است ۱۲ مصحح *

سر قبر هوشنگ شاه آورده بر سر شخص مجهول النسب افراخته اند - چون صباح شد - اثر بی‌مزگي در او ظاهر بود - دریئوقت سلطان محمد درِ صلح زد - سلطان محمود بصلح راضي شده متوجه مالوه شد - در راه خبر رسید - که بحسب اتفاق درهمان شب جمعی از اوباش در شادي آباد غبار فتنه و فساد بر انگیخته بودند - و بسعي اعظم همایون تسکین یافته * و در بعضی تواریخ چنین مسطور است که بسلطان محمود خبر رسانیدند - که سلطان احمد گجراتي عزیمت مالوه دارد - ازین رهگذر مراجعت نمود - القصه سلطان محمود در غرهٔ شهرمحرم الحرام سنه ست و اربعین و ثمانمائه بشادي[1] آباد رسید - و درین سال در شادي‌آباد باغی عالي طرح انداخت - و دران باغ گنبدی عالي بنا فرمود - و متوجه تنبیه نصیر عبد القادر ضابط کالپي که خود را نصیر شاه نامیده بود - و از صراط مستقیم قدم بیرون نهاده راه زندقه و الحاد مي پیمود - شد - نصیر شاه چون از توجه سلطان خبر یافت - ملیخان عم خود[2] را با تحف و هدایا بخدمت سلطان ارسال داشت - و عرض نمود که انچه در حق من گفته اند - کذب و افتراست - ایلچي او را نگاه داشته تا سارنگپور رفتند - آخر بالتماس اعظم همایون قلم عفو بر تقصیرات نصیر شاه کشیده پیشکش او را قبول نمودند - و نوشتهای مشتمل بر نصایح و مواعظ فرستادند - و بجانب جیتور[3] نهضت نمودند - و از آب پهم عبور نموده بتخانهای آنولایت را خراب نموده مساجد و مدارس

---

(۱) مراجعت سلطان محمود در شادي آباد مندو بموجب تاریخ فرشته در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بوده است ۱۲ مصحح *

(۲) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که علیخان مُعلّم خود را با تحف و هدایا بحضور سلطان کسیل نموده ۱۲ مصحح *

(۳) در مرآت سکندري چتور نوشته است ۱۲ مصحح *

ساخت - چون بحوالي قلعهٔ کونبهلمیر[۱] که در استحکام مشهور است - رسید - دیبا نام وکیل رای کونبها دران جا متحصن شده دست بکارزار بر آورد - و در حوالي قلعه بتخانهٔ بود - که مملو از ذخایر بود - سلطان همت بر تسخیر بتخانه گماشت - در عرض یکهفته آن بتخانه فتح نمود - و فرمود تا پر از هیزم ساخته سرکه و آب بر در و دیوار آن ریختند - و آتش زدند - عمارت آنچنان در یک طرفة العین در هم شکست - و سوخت - و از هم ریخت - و بتان را در هم شکسته بقصّابان داد - تا سنگ ترازوی کردند - و عنان عزیمت بصوب جیتور معطوف ساخت - و حصاری که در دامن کوه واقع است - بجنگ گرفته راجپوت بسیار کشته شد - و کونبها خود در برابر آمده شکست یافته بقلعهٔ چتور پناه جست - سلطان محمود جمعی را بمحاصرهٔ قلعهٔ چتور تعین نمود - و خود در وسط آن ملک قرار گرفت - و لشکر بتاخت و تاراج آنولایت فرستاد - و اعظم همایون خان جهان را طلب نمود - چون بمندسور رسید ودیعت حیات سپرد - سلطان محمود ازین خبر ملول و محزون گشت - و بقلعهٔ مندسور آمده نعش پدر را بشادي‌آباد فرستاد - و درین حال کونبها در شب جمعه بیست و پنجم ذی‌حجه سنه ست واربعین وثمادمائه با ده هزار سوار وشش هزار پیاده شبخون آورد و کاری نساخت - راجپوت بسیار بکشتن داده باز گشت - و در شب دگر سلطان محمود بر سر کونبها شبخون آورد - کونبها زخم خورده بچتور گریخت - و سلطان محمود بشادي‌آباد آمد * و در ذی‌حجه سال مذکور مدرسه و منارهٔ هفت منظر در محاذي مسجد جامع هوشنگشاهي طرح نمود * و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه رسول سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقي از جونپور بخدمت

---

(۱) در تاریخ فرشته نام قلعه را کوسلمیر ذکر نموده ۱۲ مصحح *

سلطان رسید - وبزباني در باب تنبیه نصیر عبدالقادر ضابط کالپي سخن گفت - که راه زندقه والحاد پیش گرفته - سلطان اجازت داد - و رسول را در همان مجلس رخصت معاودت فرمود - و شرح این مقدمه در حالات سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقي مفصلا نوشته در این جا ایراد نمي نماید - القصه بسعي شیخ جائیلدها از دو جانب بصلح باین طریق شدند - که قصبهٔ راته و مهوبه بنصیر شاه تسلیم نماید - وبعد از مراجعت محمود شاه خلجي چون چهار ماه بگذرد کالپي نیز بگذارد * ودر سنه (۱) ثمان و اربعین وثمانمائه دار الشفا طرح انداخت * و بتاریخ بستم شهر رجب خمسین و ثمانمائه قصد تسخیر مندل کرد - و بکوچ متواتر بر کنار آب بنارس فرود آمد - راے کونبها چون تاب مقاومت نداشت - در قلعهٔ مندل‌گده متحصن شد - و از روی عجز پیشکش داد - وبعد ازین سفر بارادهٔ فتح بیانه بدو فرسنگي بیانه رسید - محمودخان ضابط آنجا پسر خودرا اوحد (۲) خان بخدمت سلطان فرستاده - یک صد راس اسپ و یک لک تنکه برسم پیشکش ارسال داشت - محمود شاه ویرا خلعت نموده رخصت معاودت داد - و بجهت محمد خان قبای زردوز و تاج مکلل بجواهر و کمر زر و اسپان با زین‌زر فرستاد - محمد خان خلعت پوشیده سکه و خطبه بنام سلطان محمود کرد - و از دو فرسنگي بیانه مراجعت کرد - و در اثنای راه پرگنه (۳)

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته واقعهٔ طرح عمارت دار الشفا را در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام پسر - واحد خان نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) صاحب تاریخ فرشته مي نویسد که در اثنای راه قصبهٔ بذور که قریب زینهور است فتح کرد ۱۲ مصحح *

اکنگ‌پور رهنتور را فتح نمود - و لشکر بچتور فرستاده یک لک و بیست و پنجهزار تنکه پیشکش گرفت - و بشادي‌آباد رفت * و در سنه اربع و خمسین و ثمانمائه از گنگداس راجهٔ قلعهٔ چنپانیر پیشکش گرفت - درین حال سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانیر را محاصره کرد - سلطان محمود متوجه مدد گنگداس گردید - در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین بن سلطان محمد گجراتي بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده - سلطان محمود اورا زبون و ضعیف دانسته رو بناحیهٔ باراستور(۱) نهاد - سلطان محمد از استماع این خبر چون الاغانِ باری او سقط شده بود - چادرها و کارخانها را سوخته متوجه احمدآباد شد - سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد - چون سلطان محمود برین وقایع اطلاع یافت - بکنار آب مهندري نزول نمود - گنگداس سیزده لک تنکه و چند راس اسپ برسم پیشکش آورده درین منزل بخدمت سلطان محمود رسید - در همان مجلس بخلعت خاص سرافراز شده رخصت معاودت یافت * و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات شد - و قصبهٔ سلطان پور را محاصره نمود - ملک علاءالدین گماشتهٔ سلطان قطب‌الدین عاجز شده امان طلبیده بخدمت سلطان محمود پیوست - سلطان محمود عیال و اطفالش بقلعهٔ مندو فرستاد - و اورا سوگند داد - که از صاحب خود جدا نشود - و خطاب مبارزخاني داده پیش رو لشکر خود نمود - و متوجه احمدآباد گردید - در اثنای راه خبر رسید - که سلطان احمد ودیعت حیات سپرد - و پسر او سلطان قطب الدین قایم مقام شد - سلطان محمود باوجودی که

---

(۱) در تاریخ فرشته نام مقام - ماراسیور ذکر کرده ۱۲ مصحح *

تخریب بنای دولت سلطان احمد مقصود او بود - از کمال مروت تعزیت گرفت - و بامرا و معارف لشکر خود بمقتضي رسم آن وقت پان و شربت تقسیم نمود - و کتابتی بسلطان قطب الدین نوشته تقریب پرسش و تهنیت سلطان نمود - و باوجود این حال قصبهٔ برودہ را خراب کردہ در لوازم اسیر و غارت دقیقهٔ نامرعي نگذاشت - و متوجه احمد آباد شد - ملک علاءالدین سهراب درینوقت گریخته پیش سلطان قطب الدین رفت - و ظاهرا در وقت قسم که از صاحب خود جدا نشود - صاحب قدیم را منظور داشته بود - و از کمال حلال نمکي ترک فرزند و عیال نمود - سلطان محمود کوچ بر کوچ به بیست پنج کروهی احمدآباد رفت - وسلطان قطب الدین در موضع جانپور که سه کروهی موضع مذکور ست نزول نمود - چون چند روز در برابر هم نشستند - در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شدہ از اردوی خود بر آمد - چون راہ خطا کرد - تمام شب در صحرای گشادہ سوار ایستادہ - علی‌الصباح میمنه را با لشکر سارنگپور آراسته سرداري به پسر بزرگ خود غیاث الدین داد - و امرای چندیري در فوج میسرہ نامزد شد بسرداري فدنخان [۱] که پسر خرد او بود - و خود در قلب لشکر ایستاد.- سلطان قطب‌الدین نیز با لشکر گجرات رو بمیدان نهاد - وبعد از جلادت ودست برد بسیار - شکست بر سلطان محمود افتادہ - با سیزدہ کس باردوی خود رفت - و سلطان قطب الدین این فتح را از عطایای الهي دانسته بتعاقب او نپرداخت - سلطان محمود تا شب در اردوی خود سوارہ ایستاد - چون پنج شش هزار سوار بر سر او جمع شدند - رو بمندو نهاد * و درسنه سبع وخمسین وثمانمائه سلطان

---

(۱) در تاریخ فرشته این نام - فدای خان نوشته ۱۲ مصحح *

محمود را عزیمت تسخیر ولایت ماروار تصمیم یافت - وچون از جانب سلطان قطب الدین خاطر او جمع نبود - اول خواست که با سلطان قطب الدین مصالحه نماید - و بعد ازآن بتسخیر ولایت رای کونبها پردازد - و تاج خان را با لشکری آراسته بسرحد گجرات فرستاد - تا عهد و صلح نماید - تاج خان بوزرای سلطان قطب الدین خطها نوشت وپیغام داد - که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشاني رعایا ست - و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت - سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد - و بنُیان صلح را بسوگند استحکام دادند - و قرار یافت - که ولایت کونبها هرچه متصل بگجرات ست عساکر قطبي آنرا غارت نمایند - و بلاد میوار و اجمیر و آن نواحي را محمود شاه تصرف نمایند * و در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه تادیب متمردان هادوتي [1] نموده عازم بیانه شد - داؤد خان ضابطِ بیانه پیشکش فرستاده از درِ اخلاص در آمد - و آن حدود بر او مسلم شد - و میانهٔ یوسف خان هندوني و ضابطِ بیانه صلح قرار داد - در زمان مراجعت - حکومت [2] قلعهٔ رهنتور و هادوتي بفدنخان ملقب بسلطان غیاث الدین پسر خود داد - و سایهٔ عدالت بر فرق ساکنان شادي‌آباد افگند * همدرین سال سکندر خان و جلال خان بخاري که از امرای کبار سلطان علاءالدین بهمن دکني بودند - عرایض بخدمت سلطان محمود فرستاده بر تسخیر قلعهٔ ماهور که از اعظم قلاع برار ست - تحریض نمودند - سلطان محمود از راه هوشنگ آباد متوجه ماهور گردید - در حوالي محمود آباد سکندر خان بخاري بملازمت رسید - چون قلعهٔ ماهور

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته هاروتي مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مي‌نویسد که در زمان مراجعت حکومت شهر نو و هاروتي و اجمیر بفدای خان مفوض داشت ۱۲ مصحح

را محاصره نمودند - سلطان علاءالدین بمدد اهل قلعه آمد - سلطان محمود طاقت مقاومت در خود ندیده برگشت - و در احوال سلاطین بهمن در فصل دویم نیز مجمل ازین واقعه تحریر رفته - در حالت مراجعت خبر رسید - که مبارک خان ضابط آسیر بتاخت ولایت بکلانه که میان گجرات و دکن است - و مطیع و منقاد محمود شاهي بود - رفت - سلطان محمود بحمایت اهل بکلانه رفت - و اقبال خان و یوسف خان را پیش از خود فرستاد - مبارک خان بمقابله آمده - بعد از محاربه راه فرار پیش گرفت - سلطان محمود بعضی ولایت آسیر را تاخته بشادي آباد آمد * در سنه تسع و خمسین و ثمانمائه متوجه تسخیر مندسور گردید - و در وسط حقیقي آن ملک قرار گرفته - اطراف و جوانب آنرا نهب و غارت نمود - و ازآنجا باجمیر رفته - طواف مزار فایض الانوار خواجه معین الدین چستي قُدِّسَ سِرُّهٗ نموده بمحاصرهٔ قلعه فرمان داد - روز پنجم محاصره گجادهر با راجپوتان بر آمده مصاف عظیم نمود - و در جنگ مغلوبه کشته شد - و سپاهیان محمود شاهي با گریختگان مخلوط بدروازهٔ قلعه درون رفته - قلعه فتح شد - و در هر کوچه از کشته پشته بهم رسید - و مسجد عالي در اجمیر که تا حال صیت اسلام نشنیده بود - طرح انداخت - و حکومت آنجا را بخواجه نعمت الله که سیف خان خطاب داده بود - ارزاني داشت - و خود بصوب قلعهٔ مندل گده رفت - و در کنار آب بنارس با کونبها مصاف داد و راجپوت بسیار بدوزخ فرستاد و بجهت ایام برسات نزدیک بودن - بشادي آباد خرامید * و بتاریخ بیست و ششم محرم احدی و ستین و ثمانمائه باستعداد تمام بقلعهٔ مندل گده حرکت نمود - و بتخانها را در اثنای راه خراب کرد - و در اندک زمانی قلعهٔ مندل گده مفتوح

ساخت - و خلقی کثیر بقتل رسید - و اسیر و دستگیر نمود - راجپوتان دیگر بقلعهٔ که بر قلهٔ کوه بود - پناه بردند - آخر کار محاصره بجائی رسید - که از بی آبی امان طلبیده پیشکش دادند - وقلعه سپردند - و این فتح عظیم در غرهٔ [1] ذی حجه سنه اثنین و ستین و ثمانمائه روی داد * و روز دیگر سلطان محمود بقلعه در آمده بتخانها را خراب ساخته مصالح آن را بعمارت مسجد جامع صرف نمود - وقاضي و خطیب و محتسب و موذن تعین نمود - و بجانب چتور نهضت نمود - و شاهزاده سلطان غیاث الدین را بولایت [2] کنلواره و دیلواره فرستاد - شاهزاده آنملک را تاخت نموده اسیر بسیار بدست آورد - و ولایت بویدي [3] را بوسیلهٔ تردد شاهزاده فدنخان و تاج خان بدست در آورد * در ثلاث و ستین و ثمانمائه بقلعهٔ [4] کونبهلمیر و دوتکرپور وغیره سوار نمود - واز سامیداس راجه دوتکرپور پیشکش گرفته بشادي‌آباد مراجعت نمود * و در محرم سنه ست و ستین و ثمانمائه باغوای نظام الملک غوري متوجه فتح دکن شد - چون از آب نربده گذشت خبر رسید که مبارک خان ضابط آسیر ودیعت حیات سپرد - و غازیخان ملقب بسعادت خان پسر او قایم مقام او شده دست ظلم از آستین برآورده - سید کمال الدین وسید سلطان را بناحق کشته - سلطان بجهت تنبیه او بصوب آسیر

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که این فتح عظیم در بیست و پنجم ذي حجه سنهٔ ظهور جلوه نمود ۱۲ مصحح *

(۲) صاحب تاریخ فرشته بجای ولایت کنلواره و دیلواره - صرف ولایت بهیلواره ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) صاحب تاریخ فرشته نام ولایت - کوندي بیان نموده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته قلعهٔ کوندلمیر و دونگر ذکر کرده ۱۲ مصحح *

توجه فرمود - عادل خان - شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج را - با پیشکش نزد سلطان فرستاده عذر تقصیرات طلب نمود - چون سلطان میدانست که تدبیر هیچ قلعه گشای بشُرفات بروج مشیّدۀ قلعۀ آسیر نرسید - و مع هذا مقصود ازین سفر فتح دکنست - از تقصیرات او در گذشته نصایح بادشاهانه فرموده - متوجه ولایت برار و ایلچپور شد - چون به بالاپور رسید - خبر آمد که وزرای نظام شاهي در فکرمحاربه و مقابله اند - القصه بسه فرسخي نظام شاه راند - وزرا نظام شاهِ هشت ساله را سوار نموده چتر بر سر او افراشتند - و عنان اورا بدست خواجه جهان ملک شه ترک سپردند - میسره بملک نظام الملک ترک و میمنه بخواجۀ جهان خواجه محمود گیلاني که ملک التجار خطاب داشت - حواله نمودند - ملک التجار پیش دستي نموده برفوج میسرۀ محمودي تاخت - و مهابت حاکم چندیري و ظهیرالملک وزیر که سرداران میسرۀ محمودي بودند - کشته شدند - و شکست عظیم بر لشکر مندو افتاد - تا دو [۱] کروه تعاقب نموده - اردوی سلطان بتاراج رفت - درین اثنا سلطان محمود که خود را بگوشۀ کشیده منتظر فرصت مي بود - چون اکثر مردم بتاراج مشغول شدند - و نظام شاه با معدودی چند ایستاده بود - سلطان محمود با دوازده [۲] سوار از عقب فوج نظام شاه در آمد - خواجۀ جهان ترک که عمدۀ قلب بود - قلتي نموده عنان نظام شاه را گرفته بجانب شهر بیدر رفت - و قضیه منعکس گشت - و جمعی که بغارت مشغول بودند - متاع نفیس زندگاني بباد تاراج دادند - و ملکۀ جهان والدۀ نظام شاه از مکر

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته مي گوید که تا ده کروه تعاقب نمودند ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مي گوید که با دو هزار سوار از عقب فوج نظام شاه ظاهر شد ۱۲ مصحح *

و غدر اندیشه نموده - ملّو خان را در بیدر گذاشته - نظام شاه را برداشته بفیروزآباد رفت - و التجا بسلطان محمود گجراتي برده کومک طلبید - سلطان محمود تعاقب نموده بیدر را محاصره نمود - چون مردم فرار نموده در فیروزآباد بر سر نظام شاه جمع شدند - و خبر رسید - که خواجه جهان با لشکری عظیم بمدد نظام شاه مي‌آید - سلطان محمود قرعهٔ کنکاش درمیانه آورده - قرار شد که تسخیر بیدر را بسال دیگر اندازد - کوچ نموده بولایت خود رفت * در سنه سبع و ستین و ثمانمائه چون هوای تسخیر دکن در سر داشت - سامان لشکر نموده بنصرت آباد نعلچه آمد - درینوقت عریضهٔ سراج الملک از قلعهٔ کهرله رسید - که نظام شاه - نظام الملک را با لشکر انبوه بر سر کهرله فرستاده - بعد از رسیدن خبر بتعجیل هرچه تمامتر روانهٔ کهرله شد - در اثنای راه خبر رسید - که چون نظام الملک بتاخت قلعهٔ کهرله آمد - سراج الملک بشرب خمر مشغول بود - پسر سراج الملک بر آمده جنگ کرده گریخت - و نظام الملک آن ولایت را متصرف گشته - مقبول خان را کهرله نامزد نموده خود بصوب دولت‌آباد شتافت - درین وقت متعلقان رای سرکچه و وکلای رای جاجنگر پانصد وسي زنجیر فیل برسم پیشکش فرستادند - چون در موضع خلیفه‌آباد نزول نمود - منشور سلطنت و خلعت خاص ایالت را یکی از خادمان مستنجد بالله یوسف ابن محمد بن عباس از مصر جهت او آوردند - استقبال نموده خادمان خلیفه را گرامي داشت - چون بسرحد دولت آباد رسید - خبر آمد - که سلطان محمود گجراتي متوجه این حدود است - از راه کوندوانه (۱) بدار الملک شادي‌آباد معاودت کرد * و در ربیع الاول

---

(۱) در تاریخ فرشته نام مقام را کوندواره بیان نموده ۱۲ مصحح *

احدی و سبعین و ثمانمائه مقبول خان را بتاخت ایلچپور فرستاد - و با قاضیخان و پیر خان و حاکم آنجا مصاف نموده - مقبول خان مظفر و منصور با غنایم بمحمود آباد آمد * و در جمادی الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه والي دکن قاضي شیخي نام شخصی را برای مصالحه بشادي‌آباد فرستاد - و بعد از قیل و قال قرار یافت - که والي دکن برار را تا ایلچپور بسلطان محمود گذارد - و سلطان محمود مِنْ بعْد مضرت بدکن نرساند - و بر این قرار صلح نامها نوشتند - و قاضي را رخصت مراجعت دادند - و شرف الملک را باو همراه نمودند - که رفته استحکام صلح دهد - و بعد از چند روز فرمود - که محاسبات دفتر بر تاریخ قمري نهند - و بجای تاریخ شمسي - قمري نویسند - و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه تاریخ قمري در دفتر ثبت شد - و در ربیع الاول سنه مذکور شیخ نورالدین که از کبار علما بود - در مندو بخدمت رسید - و سلطان محمود تا حوض راني استقبال نموده در سر اسپ یکدگر را در کنار گرفتند - و در ذی‌الحجه سنه مذکور عماد رسول سید محمد نور بخش بخدمت سلطان محمود رسید - و خرقهٔ شیخ بر سبیل تبرک آورد - و خرقه را پوشیده دست بذل و سخا برگشاد - و علما و مشایخ را بنواخت * و در محرم اثنین و سبعین و ثمانمائه خبر رسید - که مقبول خان برگشته روزگار قصبهٔ محمودآباد که الحال بکهرله مشهور است - تاراج نموده پناه بوالي دکن برد و فیلان سرکار سلطان محمود که با او بود - به رای‌زادهٔ کهرله حواله نمود - و رای‌زاده - محمودآباد را متصرف شده مسلمانانی که در قلعه مي بودند همه را کشت - و طایفهٔ گوند را بخود یار ساخت - و راهها را مسدود گردانید - تاج خان و احمد خان بدفع این فتنه نامزد شدند - و خود نیز

بنعلچه منزل کرد - در اثنای راه خبر رسید - که تاج خان و احمد خان روز دسهره که از روزهای متبرک براهمه است - و روز آخر ایام برشکال است - هفتاد کروه راه طی نموده خود را بآنجا رسانید - چون خبر گرفتند که رای‌زاده طعام میخورد - گفتند که از مروت دور است که بر سر او غافل برویم - همانجا عنان نگاهداشته او را خبردار نمودند - رای‌زاده دست از طعام باز داشته سلاح جنگ در پوشیده بجنگ آمد - و از جانبین کوششی نمودند که مزیدی بران متصور نبوده باشد - آخر رای‌زاده شکست خورده - قصبهٔ محمودآباد بدست در آمد - و رای‌زاده بسر و پای برهنه بطایفهٔ گوندوان پناه برد - تاج خان درباب فتح عریضه بسلطان نوشت - سلطان محمود ازین مقدمه خوشحال شده ملک الاسرا را بتادیب جمعی که رایزاده را جای داده اند فرستاد - آنجماعت رایزاده را گرفته نزد تاج خان فرستادند - سلطان محمود بعد از فتح - عزیمت محمود آباد نمود - و بتاریخ بیست و ششم رجب در قصبهٔ سارنگپور نزول نمود - خواجه جمال الدین بغایت مسرور گشته او را نوازشات نمود - و رخصت انصراف ارزاني داشت - و از اقسام سوغات هندستان از پارچه و قماش و کنیز رقّاص و فیل و خواجه سرا و شارک و طوطي سخن‌گوی بمصحوب شیخ علاءالدین بهمراه خواجه جمال الدین فرستاده خود در شادي آباد قرار گرفت * و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه عرضه داشت غازي خان باین مضمون رسید - که زمینداران کچهواره قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده اند - بمجرد وصول این عریضه مداخل و مخارج ملاحظه نموده دروسط ولایت - حصاری طرح فرمود - و در عرض شش روز باتمام رسانید - و آنرا جلال پور نام نهاد - و منیر خان را آنجا گذاشت - و بتاریخ شعبان سنه مذکوره شیخ محمد خرملي و کپورچند

پسر راجهٔ گوالیار برسم حجابت سلطان بهلول لودي پادشاه دهلي در نواحي فتح آباد رسید - و تحفهٔ که آورده بود گذرانیدند - و بزباني معروض داشتند که سلطان حسین شرقي دست ازما باز نمیدارد - اگر حضرت سلطاني امداد و اعانت نموده بنواحي دهلي تشریف آورند - فتنه و فساد او از ما باز دارند - در زمان مراجعت قلعهٔ بیانه را با توابع پیشکش خواهم نمود - و هرگاه سلطان را سواري واقع شود - شش هزار اسوار بخدمت خواهم فرستاد - سلطان محمود جواب نوشت - که هرگاه سلطان حسین متوجه دهلي شود - من بسرعت هرچه تمامتر خود را بامداد و کومک میرسانم - بنابرین قرار داد تفقد احوال ایلچیان نموده رخصت کرد - و روز دگر کوچ نموده متوجه دار الملک شادي آباد گردید - چون هوا در غایت گرمي بود در راه مزاج او از اعتدال برآمد - و رور بروز مرض اشتداد مي یافت - تا آنکه نوزدهم ذي‌قعده سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه در ولایت کچهواره از خرابهٔ دنیا بدار الملک آخرت خرامید - مدت سلطنت او سي و چهار سال بود - و مدت عمر سلطان محمود در حین جلوس بمدت زمان سلطنتش موافق بوده - و خالي از غرابتي نیست - و حضرت صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان نیز از سن سي و شش سالگي بر سریر سلطنت باستقلال جلوس فرمود - و مدت سلطنت آنحضرت سي و شش سال بوده - و بعد از انتقال سي و شش نفر از فرزند و فرزند زادگان او حي و قایم بودند *

ذکر سلطان غیاث الدین خلجي

چون سلطان محمود خلجي رحلت کرد - پسر بزرگ او سلطان غیاث الدین بر تخت سلطنت تکیه زد - دست بذل و سخا بر گشاد -

و عموم طوايف را راضي و شاكر گردانيد - و زري كه بر چتر نثار كردند - بر اهل فضل قسمت كرد - و برادر خرد خود را كه سلطان علاء الدين خطاب داشت - و مشهور بقدنخان بوده بدستور سابق رهتبور (۱) مقرر داشت - و شاهزاده عبدالقادر را ناصر شاه خطاب داده وليعهد گردانيد - وبخوانين و اُمرا حكم كرد كه هر صبح بسلام شاهزاده رفته در ركاب او بدولتخانه حاضر شوند - و چون از جشن سلطنت و طوى واپرداخت - اُمرا را طلبيده گفت - كه چون سي و چهار سال در ركاب پدر ترده و قطره نموده - اكنون انچه از پدر بمن رسيده در محافظت آن كوشيده در زياد طلبي خودرا تصديع ندهم - و در امن و امان بر روى خود و متابعان خود بگشايم - ولايت خود را در امن و امان داشتن بهتر ازآن ست كه در ولايت ديگران دست زدن - در اجتماع اهل نغمه سعي نمود - و از كنيزان صاحب جمال و دختران راجها و زمينداران - حرم خود را مملو ساخت - و هر دختري را هنري و پيشهٔ تعليم نمود - و مناسبت را مرعي داشته بعضى را رقّاصي و پاتر بازي و گروهي را خوانندگي و مزامير نوازي و برخى را كشتي گيري آموخت - و پانصد كنيز حبشي را لباس مردانه پوشانيده شمشير و سپر بدست داده گروه حبوش ناميد - و پانصد كنيز ترک را لباس اتراک داده گروه مغلان خواند - و پانصد كنيز كه بقوت سخن و شدت ذكا امتياز داشتند - اقسام علوم آموخت - و هر روز يكى را در طعام خوردن بخود شريک ميساخت - و گروهي را برگزيده اشتغال ممالک مثل استيفا

(۱) صاحب تاريخ فرشته مى گويد كه قدايخان برادر خود خود را بحكومت ولايت شهر نو و چند پرگنهٔ ديگر كه در زمان سلطان محمود خلجي در تصرف داشت - اختصاص بخشيده مسرور گردانيد ۱۲ مصحح ٭

و نگاهداشت جمع و خرچ ولایت و مشرفيِ کارخانها تفویض نمود - و در حرم سرای خود بازاری طرح نمود - هرچه بازار و شهر بفروخت میرفت در آنجا نیز فروخته میشد - و بالجمله شانزده هزار کنیز در حرم سرای او جمع شده بود - و هریکی را روزی دو تنکه نقره و دو من غله مقرر بود - و درباب سویه درمیانهٔ زنان مبالغهٔ تمام داشتی - چنانچه راني خورشید که بزرگترین حرمهای او بود - در مهمات ملکي صاحب اختیار بود - باو نیز دو من غله و دو تنکه میداد - و چنین گویند که بهر جانوری که در حرم سرای او بود دو سیر غله و دو تنکه میداد - و خدمتگاری را مقرر نموده بود که هر روز طعام پخته بر در سوراخ موشان بگذارد - و بعهده داران فرمود که چون شکر نعمت الٓهي بجا آرم و یا نعمتی که حق تعالی بمن ارزاني داشته بنظر درآید - پنجاه تنکه برسم شکرانه باهل استحقاق دهند - و با خرد و بزرگ هرکس که در بیرون سخن کنم یکهزار تنکه بصیغهٔ انعام باو برسانند - و اکثر اوقات او بعیش و عشرت میگذشت - و بعد از یکپاس شب کمر بندگي بر میان جان بسته بادای لوازم عبودیت مشغول میگشت - و از درِ عجز و زاري بدرگاه حق سبحانه و تعالی در مي آمد - و مطالب و مقاصد خود را دریوزه مینمود - و یکی از معتمدان را مقرر نموده بود که هرچه در مملکت او واقع شود - با عرایضِ مردم برساند * حکایت کنند که روزی سلطان بهلول بادشاه دهلي قصبهٔ النگ پور (۱) که بسلاطین مالوه تعلق داشت تاخت - و ساکنان آنجا مضرت تمام رسانید - چون خبر بمندو رسید - هیچکس را جرأتِ عرض این بسلطان غیاث الدین نشد - آخر الامر بمصلحت وزرا حسن خان فرصت یافته عرض نمود - که سلطان بهلول هر ساله مبلغی

---

(۱) صاحب تاریخ فرشته بجای قصبهٔ النگ پور - قصبهٔ پالیذور ذکر کرده ۱۲ مصحح *

پیشکش بخدمت سلطان سعید محمود شاه میفرستاد - درین ایام فوج او دست نهب و غارت بقصبهٔ الفگ پور بر آورده اند - بعد از استماع خبر بشیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری حکم شد - که با لشکر بهیاسه و سارنگپور متوجه گوشمال سلطان بهلول شود - شیر خان حسب الامر او متوجه بیانه گردید - چون سلطان بهلول تاب مقاومت نداشت - بیانه را گذاشته بدهلي رفت - شیر خان بتعاقب او بجانب دهلي رفت - سلطان بهلول - شیر خان را بمصالحه و هدیه و تحفه باز گردانید - شیر خان الفگ پور را از نو تعمیر نمود * و روایت کنند که هر شب چند مُهر در زیر بالین او مي نهادند - و صباح باهل استحقاق میدادند - و هفتاد[1] کنیز حافظهٔ قرآن مجید را فرمود - که هنگام تغیر لباس قرآن ارا ختم کرده بر او دمند - و از سادهٔ لوحي او گویند - روزی شخصی سُم خری نزد او آورد که سم خر عیسی است - پنجاه هزار تنکه باو داد - و سُم را ازو خرید - القصه سه کس دیگر سه سُم خر آورده همان قیمت گرفتند - اتفاقا شخصی دیگر سُم خری آورد - پنجاه هزار تنکه نیز باو حکم شد - یکی از مقربان گفت که مگر خر عیسی پنج پا داشت که بهای سُم پنجمین این مبلغ عطا میشود - سلطان فرمود - که شاید این مرد راست گوید - و ازآنها یکی بغلط آورده باشند - و نیز به نزدیکان فرموده بود - که در وقت عشرت و مشغولي وی بسخنان دنیا پارچهٔ حاضر آورده نام کفن بر آن اطلاق میکردند - و او عبرت گرفته تجدید وضو میکرد - و استغفار نموده بعبادت مشغولي مي جست - و باهل حرم نیز مبالغه فرموده بود - که بجهت نماز تهجّد او را بیدار میکردند - و آب بر روی

---

(۱) در تاریخ فرشته بجای هفتاد کنیز - یک هزار کنیز بیان نموده ۱۲ مصحح -

او میزدند تا بیدار میشد - و اگر خواب گران نیز بودی او را بزور میکشیدند - و بیدار مي ساختند - و اگر بیکدو اعلام بر نخاستی حسب الامر دستش گرفته بر میخیزانیدند - و در مجلس او سخنی نا مشروع و انچه غم آرد مذکور نمیشد - و منکرات را هرگز ندید - روزی معجونی برای سلطان ساخته بودند - و یک لک تنکه خرچ شده بود - فرمود تا اول اجزای آنرا خواندند - یکدرم جوزبویا داخل بود - گفت بکار من نمي‌آید - و فرمود تا در آتش اندازند - یکی گفت که بمردمان عطا شود - گفت حاشا که انچه بخود روا ندارم بدیگران تجویز نمایم *
آورده اند که روزی سلطان با خاصان خود گفت که چند هزار حرم صاحب جمال دارم - اما صورتی که دل میخواست بدست من نیامد - شخصی گفت شاید موکلان تقصیر نموده باشند - اگر این خدمت بمن رجوع شود - یَحْتَمِلُ که موافق طبع سلطان توانم بهم رسانید - سلطان گفت که تو صورت خوب را چه طور دانستهٔ - گفت آنکه هر عضو او که بنظر در آید از دیدن عضو دیگر مستغني سازد - سلطان این تمیز اورا پسندیده مرخص ساخت - هرچند میگردید چنان چیزی نمي یافت - آخر در یکی از مواضع دختری خوش رفتار دید - کیفیت رفتار و قامتش او را مفتون ساخت - چون روی او را دید از آنچه میخواست بهتر بود - بهر حیله که دانست او را از آنجا بر آورده بملازمت سلطان آورد - و سلطان را خرسند ساخت - و گفت بچندین هزار درم خریده ام - بعد از روزی چند پدر و مادر او این معني را دریافتند و دانستند که آن شخص که چندگاه درین موضع اقامت داشت - دختر را برده است - از نام و دیار او سراغ نموده بدادخواهي نزد سلطان آمدند - چون داد کردند - سلطان دانست که بجهت همان دختر دادخواهي میفمایند - ازآن مکان قدم بر نداشت - و همانجا فرو نشست - و علما را

حاضر کرد و گفت - حکم شرع را بر من اجرا نمایند - داد خواهان چون دانستند که دختر در حرم سلطان است - عرض نمودند - که داد خواهي ما جهت آن بود که دختر مبادا نزد آن شخص باشد - اکنون که در حرم خاصه باشد شرف و سعادت ماست - خاصه که مسلمان شده و از کیش ما بر آمده باشد - پس سلطان بعلما گفت - که اکنون بر من مباح شد - امّا بجهت ایام گذشته هرچه حکم شرع بوده باشد بجا آرند - اگر بهمان مستوجب کشتن باشم خون خود بحل کردم - علما گفتند - که انچه بسهو واقع شود در شریعت عفو ست - و بکفّاره تلافي میشود - باوجود این حال ازین امر پشیمان شده مردم خود را از جستن عورات و پیدا نمودن آنها منع کرد * و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه قران علوی واقع شد - یعني زحل با مشتري در برج عقرب بدرجهٔ و دقیقهٔ متحد و مقارن گشت - و نیز کواکب خمسه در برج واحد اجتماع پذیرفتند - و اثر نحوست در اکثر بلاد بهم رسید - خصوصاً در مملکت خلجیّه اختلافی پدید آمد - چنانچه در احوال ناصر شاه مبیّن خواهد شد * و در سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه رسولی از رای چنپانیر آمد - که چون سابق سلطان محمود بن سلطان احمد محاصرهٔ چنپانیر نموده بود - سلطان محمود شاه بمدد بندها آمده خلاص کرده بود - و الآن سلطان محمود گجراتي آمده باز چنپانیر را محاصره نموده - اگر حضرت خاقاني نسبت بندگي قدیم ما را منظور فرموده متوجه استخلاص بندها شوند - هر روز یک لک تنکه بجهت مدد خرچ بعهده داران سلطان رسانیده خواهد شد - چون این خبر رسید - بکوشک نعلچه فرود آمد - و از علما استفسار نمود - که بمدد کفار بر سر اهل اسلام میتوان رفت - علما گفتند که جایز نیست - بنابر این رسول رای چنپانیر را رخصت نموده معاودت کرد - چون کبر سن ویرا دریافته بود -

میان پسران او سلطان ناصر الدین و شجاع خان که سلطان علاء الدین خطاب داشت - بر سر مملکت نزاع پدید آمد - و باوجود برادري کار بجائی رسید - که قصد یکدیگر نمودند - و راني خورشید دختر رای بکلانه که حرم بزرگ سلطان غیاث الدین بود - جانب شجاع خان گرفته در صدد آن شد - که مزاج سلطان غیاث الدین را نسبت بسلطان ناصر الدین منحرف سازد - چنانچه در ذکر سلطان ناصر الدین مفصل خواهد آمد - القصه سلطان ناصر الدین عنان اختیار از دست داده از مندو گریخت - و در وسط ولایت قرار گرفت - و امرا را بخود متفق ساخته آمده قلعهٔ مندو را محاصره نمود - و سلطان علاء الدین شجاع خان پنجهزار نفر گجراتي را دلاسا کرده دست و پای میزد - و آخر الامر امرای غیاث شاه دروازه را گشوده ویرا بقلعه بردند - شجاع خان چون دید که سلطان ناصر الدین از دروازه درآمد - رفته پناه بسلطان غیاث الدین برد - بعد از چند روز که اساس قصر سلطنت ناصر شاهي استحکام پذیرفت - شجاع خان را با پسران از پیش پدر طلب نموده گردن زد - و در نهم رمضان سنه ست و تسعمائه سلطان غیاث الدین بمرض اسهال در گذشت - و بعضی گویند که سلطان ناصر الدین پدر را برهر هلاک کرد - مدت سلطنتش سي و دو سال و هفتده روز بود *

ذکر سلطان ناصرالدین بن سلطان غیاث الدین ابن سلطان محمود خلجي

ارباب تواریخ متفق اند که ولایت سلطان ناصر الدین در ایام سلطنت سلطان محمود خلجي بود - محمود شاه و غیاث شاه تا یکماه بساط عیش

و عشرت مبسوط داشتند - و منجمان اختر شناس بعرض رسانیدند - که شاهزاده بطالع مسعود متولد شده در جمیع اصناف صنایع و انواع هنر ممتاز و بینظیر خواهد بود - روز هفتم او را بنظر مردم آورده عبد القادر نام نهادند - و در سن صبي آثار سلطنت از جبین او نمایان بود - چون سلطان غیاث الدین او را ولي عهد خود گردانیده شغل وزارت فرمود - برادر خردش شجاع خان اگرچه ظاهر موافقت مینمود - در باطن نفاق داشت - جمعی را بخود یار ساخته در خلوت بعرض سلطان غیاث الدین رسانید - که اوباشان سلطان ناصر الدین را بملک گیري تحریص مي نمایند - و چندان گفتگو نمود که ارادهٔ گرفتن شاهزاده و مقید ساختن او در خاطر سلطان قرار یافت - امّا چون آثار نجابت و امارت جهانگیري از سیمای او لایح بود - شفقت ابوّت او را بران داشت که مرهم عنایت بر جراحت خاطر او نهاده او را قوي دست سازد - فرمود تا هر صباح امرا بسلام سلطان ناصر الدین رفته در رکاب او بدر خانه حاضر شوند - سلطان ناصر الدین مهمات ملکي را پیش خود گرفت - و همه جا گماشتگان خود مقرر کرد - چون پرداخت پرگنات بشیخ حبیب الله و خواجه سهیل خواجه سرا رجوع نمود - یکان خان دامني و مونیخان[1] بقال که سابق عمّال خالصه بودند - برانی خورشید زحل طبیعت ملتجي گشتند - راني خورشید چون خواهان شجاع خان بود - بوسیلهٔ شجاع خان بعرض رسانید - که ملک محمود کوتوال و سویداس[2] بقال که رأس الرئیس غدّاران روزگار اند - بسلطان ناصر الدین مخصوص شده اند

---

(۱) در تاریخ فرشته بجای یکان خان دامني و مونیخان - مولیخان و مکهن خان ذکر نموده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سونداس بیان کرده ۱۲ مصحح *

و اجارهٔ بعضی جاگیر را باعث آمد و شد ساخته اند - سلطان غیاث الدین - ملک محمود و سویداس را طلبیده بی پرسش بقتل رسانید - و خانهٔ ایشان بغارت رفت - سلطان ناصر الدین بعد ازین مهم دست از کار و بار باز داشت - و چند روز بسلام حاضر نشد - راني خورشید و شجاع خان بسعي یکان خان و موتیخان بقال حرفهای غرض آمیز درلباس بی‌غرضي بعرض رسانید - و دست تصرف بخزانه دراز نموده بخاطر جمع بمهمات ملکي مي‌پرداختند - و بواسطهٔ کبرسن سلطان غیاث الدین قبول مینمود - امّا چون از مردم شنیده بود - که راني خورشید و شجاع خان بسلطان ناصرالدین در مقام تهمت اند - در کار او متوقف مي بود - شیخ حبیب الله و خواجه سهیل چون دانستند - که موتیخان بقال متحرک این فساد است او را کشتند - و گریخته بحرم سلطان ناصر الدین در آمدند - راني خورشید این داستان را نزد سلطان غیاث الدین بآب و تاب تقریر نمود - از استماع این واقعه نایرهٔ غضب سلطان اشتعال پذیرفت - جمعی را همراه یکان خان فرستاد - تا قاتلان را از خانهٔ سلطان ناصر الدین گرفته بیاورند - در وقت رفتن فرمود که مبادا بی‌ادبانه با سلطان ناصر الدین سلوک نمایند - درین وقت شیخ حبیب الله و خواجه سهیل از سرای ناصر شاهي سوار شده متوجه بیابان شدند - و در راه میگفتند که ما بخانه میرویم - و هر که دعوي خون موتیخان بقال میکند بخانهٔ قاضي حاضر شود - یکان خان و امرا چون بر دربار ناصر شاهي رسیدند - و پیغام فرستادند - جواب آمد - که شیخ حبیب الله و خواجه سهیل - موتیخان را بامر من نکشته اند - و نمي‌دانم که کجا رفته اند - تا سه روز حرم ناصر شاهي را یکان‌خان محاصره نمود - سلطان غیاث الدین دانست که قاتلان فرار نموده اند - و دانست که آزار فرزند عبث است منیر الملک را فرستاده سلطان ناصر الدین را

دلاسا نموده شرف پابوس پدر دریافت - و باز سرگرم خدمت شد - و هر روز التفات مجدّد بخود در مي یافت - و در جوار منازل غیاث شاهي منزلی جهت بودن خود طرح انداخت - تا در وقت طلب حاضر باشد - راني خورشید فرصت یافته گفت که سلطان ناصر الدین بام خانهٔ خود را ببام کوشک جهان نما متصل ساخته و غدری درین ضمن اندیشیده - سلطان غیاث الدین بی تامل بکوتوال فرمود - که عمارت سلطان ناصر الدین را منهدم ساخت - و همان شب سلطان ناصر الدین با جمعی بصوب دهار که در بیابان کش واقع است عازم گشت - شیخ حبیب الله و خواجه سهیل آمده آنجا ملازمت نمودند - راني خورشید و شجاع خان بی آنکه بسلطان عرض نمایند - فوجی متعاقب فرستادند - و سلطان غیاث الدین - تاتار خان را فرستاد - تا سلطان ناصر الدین را بدلاسا بیاورد - تاتار خان مردم خود را گذاشته - باتفاق ملک فضل‌الله در ده میر شکار بخدمت سلطان ناصر الدین رفته پیغام رسانید - و او عریضه نوشته داد - که تاتار خان رفته خود بخواند - و جواب بیارد - تاتارخان نیک‌نهاد بجناح تعجیل رفته درشادي‌آباد مضمون عریضه بعرض رسانید - و هنوز جواب نگرفته بود - راني خورشید از بسکه در مزاج سلطان غیاث الدین تصرف داشت - پروانگي بعارض لشکر رسانید - که تاتار خان را بدفع ناصر الدین تعین نماید - تاتار خان چون اطلاع یافت - از قلعه بر آمده با جمعی که بدفع سلطان ناصر الدین نامزد بودند - بموضع کنکاپور (١) رسیده در مآل کار خود متفکر و حیران گشتند - چه اگر جنگ نمایند - مآل سلطنت آخر بناصر الدین رسد - و بتلافي ایشان را بیاسا رساند - و اگر بمندو مراجعت نمایند - از سیاست راني

---

(١) در تاریخ فرشته نام مقام کنبابور نوشته ١٢ مصحح *

خورشید که قریب الوقوع بود ملاحظه داشتند - درین اثنا ملک میته[1] و ملک هیبت که از کبار امرای دولت غیاث شاهي بودند - آمده بناصر شاه پیوستند - و بقصبهٔ اجاریه[2] نزول نمود - مولانا عماد الدین افضل خان و گروهی از زمینی داران درین منزل ملحق شدند - و در عید فطر باستصواب امرا چتر بر سر افراخته امرا و مفارق را بنواخت - درین وقت خبر آوردند - که شجاع خان بآهنگ جنگ از موضع کذکاپور کوچ نموده بقصبهٔ کندومه[3] رسیده ناصر شاه ملک ملهو[4] را بگوشمال آنجماعت فرستاد - بعد تلاقي فریقین باد فتح و فیروزي بر پرچم ملک ملهو وزید - و شجاع خان گریخته بمندو رفت - و ملک ملهو در موضع اجاریه باردوی ناصر شاهي ملحق شد - و ناصرشاه بتاریخ شانزدهم شوال سنه خمس و تسعمائه متوجه قصبهٔ اود خود گشت - مبارک خان و ممن خان آمده پیوستند - و در قصبهٔ مندرسي رستم خان حاکم سارنگ پور بملازمت رسید و چند سلسلهٔ فیل و متاع بسیار برسم پیشکش گذرانید - و چون باُجین رسید - اکثر مردم باو گرویدند - و رو بدرگاه او نهادند - راني خورشید و شجاع خان از بیم جان بسلطان غیاث الدین معروض داشتند - که ناصر شاه باُجین رسیده و مردم تمام باو گرویده اند - عنقریب قلعهٔ شادي‌آباد محاصره خواهد شد - سلطان غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ برهان الدین را برسم رسالت فرستاده پیغام داد - که مدتیست که اختیار ملک را بکف اقتدار آن فرزند نهاده‌ایم - اگر مردم اوباش را از نزد خود دور کرده بحضور آید -

---

(۱) در تاریخ فرشته مهته نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته احادیه نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کندوهر بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته بجای ملک ملهو ملک محمود ذکر نموده ۱۲ مصحح *

مدار کارخانهٔ سلطنت برو خواهد بود - بعد ازآن اگر صلاح داند ولایت رهنبور را بشجاع خان که حکم فرزند دارد - نامزد نماید - و نایرهٔ فساد را بآب صلح فرو نشاند - ناصر شاه مقید بجواب نشده در سلخ ذي قعدهٔ سنه مذکور از قصبهٔ اُجین بقصبهٔ دهار منزل کرد - درین اثنا خبر آمد که یکان خان با سه هزار سوار بقصد جنگ از شادي آباد بر آمده - بمجرد این خبر ملک عطن (۱) را با پانصد سوار بموضع هانسپور فرستاد - و یکان خان متوجه هانسپور شد - بعد از محاربه ملک عطن غالب شد - و بعد چند روز یکان خان بتحریص راني خورشید و شجاع خان بآهنگ جنگ از قلعهٔ مندو فرود آمد - ناصر شاه بمجرد استماع خبر خواجه سهیل و ملک مینه و ملک هیبت را بدفع یکان خان نامزد کرد - یکان خان بی جنگ از افواج ناصري گریخت - و بالجمله هر وقت که تلاقي فریقین دست داد نصرت و فیروزي سپاه ناصر شاه را بود * و بتاریخ ذي حجه سنه مذکور در کوشک نعلچه فرود آمد - درین منزل خبر رسانیدند که سلطان غیاث خود بنفس نفیس بجهت تسلي فرزندان ارادهٔ آمدن دارد - و بجهت امضای این نیت از دارالسلطنت بر آمده در صفهٔ عرض ممالک قرار گرفته - و در ساعتی که منجمان اختیار نمایند بآنجا خواهد آمد و دلجوئي فرزند نموده بشادي آباد مراجعت خواهد کرد - ناصر شاه درین خبر مسرور گردید - و منتظر و مترصد بود - تا آنکه شجاع خان باستصواب راني خورشید - محفهٔ سلطان غیاث الدین را برداشته متوجه نعلچه گشت - چون بدروازهٔ دهلي رسید - از غایت کبرسن پرسید که مرا بکجا مي برید - صورت واقعه بعرض رسانیدند - گفت روز دیگر خواهم رفت و برگردید - چون

(۱) در تاریخ فرشته بجای عطن - عطا مذکور است ۱۲ مصحح *

راني خورشيد شنيد که سلطان غياث الدين برگشت - چنان دانست که
اين امر از پيش هواخواهان ناصر شاه شده - و آن گروه را طلبيده سخنان
درشت نسبت بايشان بر زبان راند - و سبب برگشتن استفسار نمود - گفتند
که سلطان باختيار خود برگشت و ديگری را درين امر مدخل نيست -
شجاع خان باستصواب راني خورشيد در استحکام برج و باره کوشيد .
ناصر شاه بر دور قلعه نشست - و مورچل تقسيم نمود - و هر روز از طرفين
جمعی کشته ميشدند - سلطان غياث الدين بجهت مصالحه مشير الملک
را برون فرستاد - چون جواب موافق نشنيد - از راني خورشيد ملاحظه نموده
همان جا ماند - چون کار محاصره تنگ شد - و بجهت عدم غله عاجز
گشتند - مضمون نِعمَ الاِنْقِلَابُ وَ لَوْ عَلَيْنَا ملحوظ نظر ساختند - و توجه بر آن
گماشتند که امر سلطنت بر ناصر شاه قرار گيرد - و از امرای که در قلعه
مانده بودند موافق خان و ملک فضل الله ميرشکار خود را بخدمت
ناصر شاه رسانيدند - ناصر شاه يک لک تنکه بموافق خان انعام داد -
و راني خورشيد و شجاع خان چون بر اين حال اطلاع يافتند - علي خان
را از حکومت قلعه عزل نمودند - و ملک بياره را خطاب علي خاني داده
محافظت شهر و قلعه تفويض نمودند - و محافظ خان و سورجمل را بياسا
رسانيدند - و امرا و اکابر و جميع سکنۀ شهر از مشاهدۀ اين اسباب شکسته
خاطر شده عرايض بخدمت ناصر شاه نوشتند - از تنگيِ محاصره و از
خوردني بغير از حرفی و حکايتی درميانۀ اهل قلعه نماند * شب هفتدهم
صفر سنه ست و سبعمائه ناصر شاه سوار شده قصد تسخير قلعه نمود -
چون به نزديک رسيد مردم قلعه واقف شده تير و تفنگ بسيار استعمال
نمودند - و اکثری از جوانان کار طلب کشته و زخمي شدند - آخر سلطان
ناصر الدين بطرف مورچل هفتاد زينه متوجه شد - دلاور خان از ممرّ آب

خود را بدرون قلعه رسانید - و سلطان ناصر الدین نیز در آمد - شجاع خان
با مردم خود در درون قلعه داد مردي داد - و سلطان ناصر الدین بنفس
نفیس تیر اندازیها نمود - چون کومک شجاع خان پی در پی برسید -
و مردم مردانهٔ فوج ناصر شاهي اکثری زخمي شدند - صلاح در مراجعت
دیده از قلعه باردوی خود آمد - و جمعی که مردانگي نموده بودند - بانعام
و اکرام ممتاز ساخت - و بعد از چند روز اولاد شیر خان بن مظفر خان
از چندیري با هزار سوار و یازده فیل باردوی ناصر شاهي پیوستند - و در
مجلس اول پسر بزرگ را مظفر خان و دویم را سعید خان خطاب داد -
و وصول ایشان باعث قوت لشکر ناصر شاهي شد - درینوقت جمعی از اهل
قلعه که محافظت دروازهٔ بالپور[1] بایشان تعلق داشت اعلام کردند - که اگر
افواج ناصر شاهي بآنجانب عبور نمایند - قلعه بی رنج بدست درمي آمد -
سلطان مبارک خان و امیر شیخ حبیب الله و موافق خان و خواجه سهیل
و جمعی دیگر را در شب بیست و چهارم ربیع الآخر سنه مذکور تعین نمود -
چون امرا قریب بدروازه رسیدند - اهل شهر باتفاق زبردست خان بن
هزبر خان که سلاحدار قلعه بود - دربان دروازهٔ بالپور را کشته در را گشودند -
و امرای ناصر شاهي بقلعه در آمدند - شجاع خان بجنگ ایستاده کاری
نساخت - آخر گریخته بحویلي خود در آمد - و فرزندان خود را برداشته
بحرم سرای سلطان غیاث الدین در آمد - چون خبر بناصر شاه رسید او
بسرعت متوجه شده بشهر و قلعه داخل شد - امرا بخدمت شتافته مبارکباد
گفتند - و بعضی از بیخبران بی امر ناصر شاه منازل و قصرهای سلطان
غیاث الدین را آتش زدند - و شجاع خان و راني خورشید و دیگر مردم را

---

(١) در تاریخ فرشته نالي پور مي نویسد ١٢ مصحح *

گرفته آوردند - و دست بنهب و تاراج بر آوردند - و شهر را غارت کردند - سلطان غیاث الدین حزم نموده از صفهٔ عرض ممالک انتقال نموده در محل سرستی [1] قرار گرفت - [2] روز جمعه بیست و ششم ربیع الاخر سنه مذکور سلطان ناصر الدین بر سریر سلطنت جلوس نمود - و شجاع خان و رانی خورشید را بموکل سپرد - ملک میته را بنعلچه فرستاد - و پسر میانهٔ خود را که بمیان منجهله شهرت داشت - ولی عهد ساخته سلطان شهاب الدین خطاب داد - و صفهٔ باغ که قریب بدولتخانه بود - جهت سکونت او قرار داد - و یگان خان و محافظ خان جدید و مفرح حبشي و مردم دگر را که با او طریق ممانعت سپردند - بیاسا رسانید - و جمعی که موافقت نموده بودند اقطاعات و انعامات داد - و شیخ حبیب الله را عالمخان خطاب داد - و خواجه سهیل را منصب سپه سالاري مفوض فرمود - و بخدمت پدر و ولي نعمت خود سلطان غیاث الدین مشرف گشت - سلطان غیاث الدین او را در کنار گرفته بسیار گریست - و در زمان رخصت قبای موئینهٔ که خود در روز بار عام و یا روز متبرک مي پوشید باو داد - و تاج سلطنت بر فرق فرزند نهاد - و کلید خزاین سپرد - و تهنیت و مبارکباد گفت - و رخصتش داد - و ناصر شاه بتاریخ رجب سنه مذکوره قبای موئینه و کلاه دولت بسلطان شهاب الدین لطف فرموده بیست سلسله فیل و چند سر اسپ و یازده چتر و دو پالکي و علم و نقاره و سراپردهٔ سرخ و بیست لک تنکه بجهت مدد خرچ داد - و بعد از چند روز مقبل خان حاکم مندسور از غایت ادبار فرار نموده - بهمان ساعت مهابت خان را که مقبل خان حوالهٔ او بود فرمود که گرفته بیاورد - و الّا منتظر وصول صواعق سیاست باشد - مهابت خان بعد از تردد بسیار بشیر خان

---

(۱) در تاریخ فرشته سرسي ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته روز جمعه بیست و هفتم مذکور است ۱۲ مصحح *

پیوست - و علیخان و بعضی شوریده بختان نیز که خایف بودند - بشیرخان پیوستند - شیرخان از نواحی نعلچه کوچ نموده بچندیری رفت - سلطان ناصر الدین - مبارک خان و عالم خان را پیش شیرخان فرستاد - تا بهر طریق توانند تسلی او بکنند - در برابر نصایح رسولان سخنان نادر برابر گفت - و خواست رسولان را مقید نماید - و ببهانهٔ آنکه رفته با مادر خود مشوره نماید - از خرگاه بر آمده مبارک خان و عالم خان را بمردم خود سپرد - و مردم او مبارک خان را گرفتند - و دو کس او را کشتند - عالم‌خان درین وقت خود را باسپ رسانیده از اردوی او بر آمد - و خود را بسلطان رسانیده ماجرا در خدمت سلطان ناصر الدین بگفت - ناصر شاه فرزند خود سلطان شهاب الدین را در شادی آباد گذاشته خود بکوشک جهان نمای نعلچه نزول کرد - شیرخان چون بقلعهٔ آجین رسید به اغوای مهابت خان بقصد جنگ برگشت - وبدیبالپور آمده قصبهٔ هندیه (۱) را تاراج کرد - سلطان ناصر الدین از آنجا در کوشک دهار قرار گرفت - درین وقت خبر رسانیدند - که سلطان غیاث الدین از خرابهٔ دنیا بمعمورهٔ عقبی شتافت - بقولی سلطان غیاث الدین بسعی سلطان ناصر الدین مسموم شد - و چون بتجربه رسیده که * بیت *

پدر کش بادشاهي را نشاید * و گر شاید بجز شش مه نپاید

و هرگز از سلطنت بر نخورد و کامیاب نشود - و اما سلطان ناصر الدین مدت سیزده سال فرمان فرمای بود - و یَحْتَمِلْ که قصد پدر نسبت باو تهمت باشد - وَ العِلْمُ عِنْدَ اللّٰه - القصه سلطان ناصر الدین از فوت پدر بسوگواری نشست - و سه روز رسم عزا بجای آورد - و روز چهارم کوچ نمود - شیرخان از وهم جان رو بدیار خود نهاد - و عین الملک و دیگر سرداران جدا شده باردوی

(۱) در تاریخ فرشته هدنه نوشته ۱۲ مصحح *

ناصر شاهي پيوستند - ناصر شاه تعاقب نموده - در نواحي سارنگپور- شيرخان
از روی ستيزه برگشته جنگ کرده گريخت - و در چنديري نيز پای استوار
نتوانست کرد - و رفته بولايت ايرجه بهانديردرآمد - و غبار فتنه فرونشست -
و سلطان ناصر الدين بچنديري رفت - چون چند روز گذشت شيخ زادهای
چنديري بشير خان نوشتند -که چون سپاهيان شادي آباد بجاگيرهای خود
متفرق شده اند - و بواسطهٔ موسم برسات اجتماع لشکر زود دست نخواهد
داد - اگر متوجه چنديري شوند - بيشک که سلطان ناصر الدين بدست
افتد - و اگر بگريزد فتح شهر بأسهلِ وَجُوه ميسر گردد - شير خان بی تامل
کوچ نموده بحوالي چنديري رسيد - سلطان ناصر الدين بر کنکاش شيخ زادها
اطلاع حاصل نموده اقبال خان و ملّو خان را بدفع شير خان مامور کرد -
هنوز دو کروه از چنديري نرفته بودند - که شير خان استقبال نموده - بعد
ترتيب افواج - طرفين حق مردانگي بجای آوردند - در اثنای دار و گير
زخمی بشير خان رسيده از کار ماندند - و سکندر خان در جنگ گاه
کشته شد - خواجه سهيل و مهابت خان - شيرخان مجروح را در صندوق
فيل انداخته راه فرار پيش گرفتند - چون شير خان در راه فوت شد - او را
بخاک سپرده خود پيشتر رفتند - اقبال خان پارهٔ راه تعاقب نموده
بر گشت - سلطان ناصر الدين از استماع اين فتح مسرور گشت - و متوجه
جنگ گاه گرديد - و از آنجا جسد سکندر خان را بخطهٔ چنديري
فرستاد - و شير خان را بردار کردند - و حکومت آنجا را به بهجت خان
سپرده بکوچ متواتر بقصبهٔ دلکشای سعدلپور رسيد - در آنجا بعرض رسيد -
که شيخ حبيب الله مخاطب بهٔ عالم خان ارادهٔ غدری دارد - سلطان
ناصر الدين او را مقيد ساخته پيش از خود بمندو فرستاد * بتاريخ دهم
شعبان سنه سبع و تسعمائه بفتح و فيروزي بقلعهٔ شادي آباد در آمده

بعیش و عشرت مشغول گشت - اکثر اوقاتش بشرب خمر میگذشت - و در حین مستي امرای پدر را بتوهم نفاق میکشت - و مردم خود را تربیت مینمود - و بد خلقي و ظلمش بجای رسید - که روزی مست بر سر حوض خوابیده بود - اتفاقا در حوض افتاد - خدمتگاران که پاس میداشتند - او را از آب بر آوردند - چون هشیار شد و تحقیق نمود - چهار کنیزک او را از آب بر آورده بودند هر چهار را بکشت - و اهل آجین میگویند - که آن حوض کالیاده است - و در باغ فیروزه قصری طرح انداخت - که سیّاحان ربع مسکون نشان نداده اند - رفته رفته میل عمارت او بجای انجامید که هفتده کرور مالوه که بارث باو رسیده بود - پنج کرور صرف عمارت میشد * و در سنه تسع و تسعمائه باز بطرف جیپور رفت - و چون بوسط ولایت رسید - راجهٔ جیپور و جمیع زمینداران پیشکش فرستادند - و بهوانیداس (۱) ولد سیوداس که قرابت قریب براناي جیپور داشت - دختر خود را پیشکش آورد - و در اثنای راه خبر آوردند - که نظام الملک دکني بتاخت آسیر و برهانپور آمده - چون داؤد خان ضابط آسیر همیشه ملتجي بناصر شاه مي بود - سلطان ناصر الدین - اقبال خان و خواجه جهان را بولایت آسیر فرستاد - نظام الملک مراجعت نموده بولایت خود رفت - اقبال خان خطبهٔ ناصر شاهي در آسیر خوانده بشادي آباد آمد * و در سنه ست عشر و تسعمائه سلطان شهاب الدین باغوای امرا علم بغي بر افراشت - و امرای سرحد اکثر بر او جمع شدند - و از قلعهٔ مندو فرود آمد - و از نعلچه کوچ نموده بقصبهٔ دهار آمد - و سلطان ناصر الدین با جمعی از خاصهٔ چند بقصبهٔ نعلچه رسید - و از آنجا بآهنگ جنگ بدهار آمد - سلطان شهاب الدین جمعیت پدر را تنگ دیده بجنگ پیش

(۱) در تاریخ فرشته جهونداس ذکر نموده ۱۲ مصحح *

آمد - آخر ناصر شاه فیروز گشت - و سلطان شهاب الدین گریخته رو
بچندیری نهاد - دلاوران فوج ناصر شاهي او را تعاقب نموده نزدیک بآن
شد که اسیر گردد - مهر پدري مردم را از تعاقب او منع نمود - و جمعی
مردم را از عقلا پیش پسر فرستاد - تا از کوچهٔ ضلالت بشاهراه هدایت
ارشاد نمایند - امّا چون راه صواب گم‌کرده بود - جوابی که بکار آید نگفت -
و روز دیگر جواب داد - که چون الحال شرمندگي و خجلت برین مستولي
شده اگر قطری از اقطار مملکت بمن عنایت شود - بعد از چند روز
بخدمت و پابوس خواهم رسید - رسولان چون دانستند - که ملاقات متعذر
است - معاودت نموده معروض داشتند - سلطان ناصر الدین گفت - اِنَّا لِلّٰه
وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ * * مصرع *

تخمی که در هوای تو کشتیم خاک خورد

و فرمان بطلب اعظم همایون پسر خرد خود که در قلعهٔ رهتبور محبوس بود
فرستاد - اعظم همایون بجناح تعجیل بخدمت رسید - و از چندیري کوچ
نموده بقصبهٔ سیري رفتند - و دران منزل امرا و اعیان را حاضر ساخته
گفت - که چون شهاب الدین حقوق پدري را بعقوق مبدل ساخت - او را از
ولي عهدي خلع نمودم - و فرزند اعظم همایون را ولي عهد ساختم -
و سلطان محمود شاه خطاب داده خلعت و تاج سلطنت داد - و از
قصبهٔ سیري مراجعت نموده در بهشت پور طرح اقامت چند روزه
انداخت - چون حرارت بر طبیعت سلطان غالب بود باوجود زمستان
بآب سرد درآمده ساعتی توقف مینمود - فی الفور مزاج از اعتدال
بانحراف رو نهاد - و امراض مختلفه و علل متضاده بر او طاري گشت -
و اطبّا هر چند سعي نمودند - فایدهٔ نداد * * مولانای روم *

از قضا سرکنکبین صفرا فزود * روغن بادام خشکي مینمود

سلطان ناصر الدین حال خود را دگرگون دیده محمود شاه و امرا و اعیان را بحضور خود طلبید - و زبان بنصایح بر گشود - و فرمود که حق سبحانه و تعالی آن فرزند ارجمند را از کافّهٔ عالمیان برگزیده و زمام مهام عباد بید اقتدار او سپرده - باید که پا از شاهراه اطاعت و انقیاد خداوندی بیرون ننهد - و تابع هوا و هوس نگردد - و مضمون اَلشَّفَقَةُ عَلَی خَلْقِ اللّٰهِ را بر صحیفهٔ دل نگارد - و نعیم آلهی که ازو دریغ نداشته اند از خلایق دریغ ندارد - و دست ظلم از دامن مظلوم کَمَایَنْبَغِي کوتاه سازد - و در دیوان بار کسالت و ملالت را بخود راه ندهد - و راه وصول مظلومان را نه بندد - و سخن مظلومان تمامي اصغا نماید - و در انصاف و عدل میان قوي و ضعیف و بعید و قریب تفاوت جایز ندارد - تا در روز بازخواست شرمسار نگردد - و سادات را که ثمرهٔ باغ نبوّت و رسالت اند - مکرم و محترم دارد - و طبقهٔ علیای علما را که ورثهٔ انبیا اند - از فیض سحاب انعام سرسبز و بارور گرداند - و از صحبت ناقصان و بیخردان که بر قشر الفاظ اکتفا نموده اند - و از لب و لباب معاني عاري و عاطل اند - احتراز لازم و واجب داند - و بقاع خیر که اثر سعادتمندي است - در اطراف و اکناف مملکت بنا نماید - و بالجمله همگي همت بر مرضیات آلهي مصروف دارد - و در تمشیت مهمات مملکت همیشه مشوره بتقدیم رساند - شاهزاده محمود و ارکان دولت از استماع این مقال قلق و اضطراب نمودند - و بعزم صادق و نیت درست از جمیع معاصي و منکرات بحضور علما توبه کرد - و بعد از ساعتی اجابت داعي حق نمود - مدت سلطنت او یازده سال و چهار ماه و بیست روز بود *

* بیت *

ازآن سرد آمد این کاخِ دلاویز * که چون جا گرم کردي گویدت خیز

ذکر سلطان محمود شاه بن سلطان ناصر شاه ابن سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجي

روز سیوم صفر سنة سبع عشر و تسعمائة محمود شاه بن ناصر شاه در موضع بهشت پور بطالع فرخنده‌فر - و ساعتی بهجت اثر - بر تخت سلطنت خلجیّه جلوس نمود - و لوازم نثار و ایثار بتقدیم آورد - و اکابر و اعیان را عَلی قَدْرِ مَرَاتِبِهِمْ بنواخت - و نعش ناصر شاه پدر خود را بشادي آباد فرستاده - و سلطان شهاب الدین از وقوف این حادثه خود را بنصرت آباد نعلچه رسانید - و محافظ خان خواجه سرا و خواصخان در بروی او بستند - چندانکه ایشان را بمواعید فریفت که در بکشایند - موثر نیفتاد - سلطان شهاب الدین مایوس گشته بصوب کندومه توجه نمود - و سلطان محمود چون خبر یافت که سلطان شهاب الدین بمندو رفته بکوچ متواتر در کوشک جهان نمای نعلچه نزول نمود - چاوش خان را بدفع سلطان شهاب الدین فرستاده - و بتاریخی که منجمان اختیار نموده بودند - بقلعهٔ شادي آباد رفت - و تخت زرین که بجواهر و یواقیت رمّاني مکلل بود - در صفهٔ بار نهاده بیست و یک تخت بر دورش برافراشتند - و محمود شاه از مشرق سریر جهان داري بر تخت سلاطین خلجیّه طالع گشت - بعد از چند روز عریضهٔ چاوش خان رسید - که چون اختر اقبال سلطان شهاب الدین در حضیض بیدولتي افتاده هرچند نصایح مشفقانه القا نمود - اصغا ننموده بجنگ پیش آمد - و باقبال خداوندي در صدمهٔ اول پای ثبات او از جای رفت - و فرار نمود - و چتردار او بدست در آمده بقتل رسید - و چتر او بدست آمد - و خود گریخته بولایت آسیر درآمد - سلطان محمود

چاوش خان را طلبید - و مشمول عواطف ساخت - و منصب وزارت
و مهمات ملکي به بَسَنت رای که دیوان ناصرشاه بود - تفویض نمود -
بَسَنت رای از کمال غرور رعایت جانب سپاهي را گذاشته دقیقهٔ از
دقایق کفایت از دست نمیداد - و احترام امرا و سپاهیان نمي نمود -
امرا بتاریخ هفتم ربیع الثاني او را بر سر دیوان کشتند - و نقد الملک که
از موافقان دیني و شریک خدمت او بود - بحرم سرای سلطان محمود
گریخت - اقبال خان و مخصوص خان بدست آوردن او را ساعي شدند -
که مبادا چون نجات یابد - بکین خواستن کمر بندد - و حیدر خان
و افضل خان را بخدمت سلطان محمود فرستادند - بعضی سخنان پیغام
دادند - سلطان محمود از روی عجز و بیچارگي نقد الملک را نزد ایشان
فرستاد - امّا فرمود که مضرت بجان او نرسانیده اخراج نمایند - چون
نقد الملک را آوردند - امرا اتفاق نموده او را اخراج کردند - سلطان ازین
حرکت امرا آزرده خاطر شده صفای خاطر بخشونت مبدل گشت -
و محافظ خان خواجه سرا بطمع وزارت سخنان غیر واقع از امرا بعرض
میرسانید - اتفاقاً روزی فرصت یافته گفت که اقبال خان و مخصوص خان
اراده دارند که یکی از اولاد ناصرشاهي را بسلطنت بردارند - سلطان بمجرد
استماع آن سخن در مقام سیاست امرا در آمد - باز از روی حلم و مروت
در مقام تفتیش شد - محافظ خان چون دید که این سخن کارگر نیامد -
هر روز سخنان ناملایم عرض میکرد - تا آنکه سلطان محمود جمعی را مقرر
ساخت - که چون اقبال خان و مخصوص خان بسلام بیایند بقتل رسانند -
یکی از خواجه سرایان ازین ماجرا مخصوص خان و اقبال خان را واقف
ساخت - همان لحظه شخصی بطلب ایشان آمد - مخصوص خان
بی توقف بخدمت شتافت - و اقبال خان را بمهمات ملکي مشغول

داشت - مخصوص خان اوضاع را دیگر گون دیده برگشت - و باقبال خان پیوست - و باتفاق برخاسته بمنزل خود رفتند - محافظ خان بعرض رسانید - که اقبال خان و مخصوص خان بخانهای خود رفتند - که یکی از شاهزادها را بسلطنت بردارند - صلاح آنست که همانجا رفته ایشان را دستگیر سازند - و کار امروز بفردا نیندازند - سلطان محمود حرف آن مکار را باور داشته متوجه منزل مخصوص خان و اقبال خان گردید - ایشان گریخته با صد سوار و پیاده از طرف قاضي پور در شب ربیع الثاني بیست و چهارم از قلعه فرود آمدند - و تمام شب راه قطع نمودند - صبح در نواحي نربده بموضع سرایه رسیدند - و آنجا نصرت خان بن اقبال خان را بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور بجهت آوردن سلطان شهاب الدین بصوب آسیر راهي ساختند - علی الصباح سلطان محمود بر صفهٔ بار برمسند حکومت قرار گرفته شغل وزارت بمحافظ خان داده خواجه جهان خطاب او کرد - افضل خان را بمجلس کریم و چاوشخان را دستور خان خطاب داده بدفع مخصوص خان و اقبال خان رخصت کرد - چون نصرت خان بخدمت سلطان شهاب الدین رسید - از غایت شادماني روز دگر بولایت محقاد (*sic*) که ولایت بیجاکره و کدکون باشد - متوجه گردید - و در یکشبانه روز سي کروه راه طی نمود - اتفاقاً چون هوا در نهایت گرمي بود - سلطان شهاب الدین بیمار شد - و بتاریخ سیوم جمادي الاول داعي حق را اجابت نمود - بعضی گویند باشارهٔ سلطان محمود مسموم شد - نصرت خان لباس کبود پوشیده نعش او را برداشته بموضع سرایه که مجمع امرا بود متوجه شد - چون بسرایه رسید - مختص خان و اقبال خان نعش او را بقلعهٔ شادي آباد راهي ساخته متبنّی سلطان شهاب الدین را هوشنگ شاه خطاب داده چتر بر سر او گرفتند - و غبار فساد بر انگیخته عازم وسط ولایت مالوه

گردیدند - و محمود شاه بمقتضي این بیت * بیت *

جامي آن به که درین مرحله آن پیشه کني
که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کني

بعد از رسیدن نعش بسیار گریست - و بخاک سپرده رسم عزا بجا آورد - و بعد از فراغ تعزیه - نظام خان را بکومک دستور خان فرستاد - چون نظام خان بدستور خان پیوست - با هوشنگ جنگ کردند - و هوشنگ شکست خورده پناه بکوه پایه بهار بابا حاجي برد - در خلال این احوال عریضهٔ عجز آمیز اقبال خان و مخصوص خان رسید -که محافظ خان از روی غرض سخنان نفاق آمیز معروض داشت - و خاطر اشرف را نسبت به بندگان خیر خواه متغیر ساخت - امید ست که حقیقت نا دولتخواهيِ محافظ خان و امری چند که او نموده بر ضمیر انور ظاهر گردد - چون مضمون عرایض معلوم سلطان محمود شد - و بعضی خدمتگاران نیز گفتند که قصد محافظ خان آنست که خود از روی استقلال بمهمات ملکي پردازد - و این افترا را نسبت بایشان عرض مینماید - چرا که مخصوص خان و اقبال خان در خدمت باشند نوبت وزارت باو نمیرسد - بلکه ارادهٔ محافظ خان همگي طرح مجدد بروی کار آوردنست - که یکی از اولاد ناصر شاه را از حبس برآورده اسم سلطنت بر او اطلاق کند - و خود راتق و فاتق باشد - سلطان محمود چون کم تجربه بود - فرمود که چون محافظ خان بسلام آید - او را گرفته نگاه دارند - که بعد از تحقیق بسزا خواهد رسید - چون هوا خواهان محافظ خان حقیقت ماجرا رسانیدند - روز دیگر با جمعیت خود بر سر دیوان حاضر شد - و سلطان که او را بخلوت طلب داشت - نرفته جوابهای درشت گفت - سلطان محمود با گروهی از خواص و معدودی چند از حبشیان برون آمد - و آن بد گهر گریخته از دولت خانه برون رفت - و در بند پروتي

را متصرف شده علم بغي بر افراشت - و شاهزاده صاحب خان بن سلطان ناصر الدين را آورده چتر بر سر نهاد - و محمود شاه را محاصره نمود - و نزدیک بود که دستگیر نماید - محمود شاه نیم شبی بر آمده بجانب اُجین رفت - و ازآنجا دستور خان و دیگر امرا را استمالت داده بحضور صاحب خان را سلطان محمود شاه خطاب داده بر تخت اجلاس نمود - و بعد از چند روز دستورخان باُجین رسید - و پس ازوی مخصوص‌خان و اقبال خان بسلطان محمود پیوستند - و شاهزاده صاحب خان از استماع این خبر صدر خان و افضلخان را طلبیده عهود و پیمان را بأیمان غلاظ موکد گردانید - و بتاریخ پنجم جمادي الاول مودب خان را در شادي آباد گذاشته نعلچه را لشکر گاه ساخت - سلطان محمود از اُجین بدیپالپور آمد - در همان شب سردارانی که عیال ایشان در مندو بود - باردوی شاهزاده رو نهادند - روز دگر سلطان محمود متوجه چندیري شد - و کیفیت به بهجت خان نوشت - او جواب داد - که من تابع آن کسم که شادي‌آباد در تصرف او باشد - سلطان محمود ازین جواب در مآل کار خود متفکر بود - در بهشت پور توقف نمود - گاه ارادهٔ استمداد طلب نمودن از سلطان سکندر لودي‌مینمود - و گاه درقلعهٔ رهتبور متحصن شدن را اولی میدانست - بعد از چند روز میدني مل که بوفور شجاعت و کارداني امتیاز داشت آمده همراه شد - و بهجت خان از کردهٔ خود پشیمان شده پسر خود شرزه خان را بخدمت فرستاد - سلطان محمود از سر استظهار عازم مندو گردید - چون بموضع سهرای نزول کرد - طرفین چنان صلاح دیدند که صباح ترتیب افواج داده منتظر هبوب ریاح فتح و نصرت باشند - اتفاقا بعد از یکپاس شب افضل خان با نصف بیشتر لشکر باردوی سلطان محمود پیوستند - و صاحب خان و محافظ خان خانهٔ خود را سوخته گریختند - و روز چهارم

بنصرت آباد نعلچه رسیده دست اصراف باطلاق خزاین گشوده - بضبط
و ربط قلعه پرداختند - سلطان محمود متوجه شادي آباد گردید - چون
بموضع بوسیه رسید - متبقّی سلطان شهاب الدین و امرای او که در کوه پایه
بهار بابا حاجي متحصن شده بودند - قول گرفته نزد سلطان محمود
آمدند - و بکوچ متواتر بقصبهٔ سیمر نزول کرد - بتاریخ هفتم رمضان سنه سبع
عشر و تسعمائه فوجها آراسته متوجه تختگاه شادي آباد شد - و از
طرفین تسویهٔ صفوف نموده - معرکهٔ قتال برآراستند - شاهزاده
صاحب خان جرات نموده بر فوج سلطان محمود حمله آورد - دربن
اثنا فیلی متوجه سلطان محمود شد - و او تیری بر سینهٔ فیلبان زد -
که از پشت او بدر رفت - دریفوقت میدني رای با جمعی راجپوتان بزخم
برچه دمار از روزگار فوج صاحب خان بر آوردند - شاهزاده صاحبخان تاب
مقاومت نیاورده پناه بقلعه برد - و شب و روز در محافظت قلعه میکوشید -
و سلطان محمود در حوض خاص فرود آمده پیغام فرستاد - که چون
نسبت اخوّت درمیانست و رعایت صلهٔ رحم از واجباتست - هرجا التماس
نماید - باو مبذول داریم - و آن مقدار مال که تواند برداشت - بردارد و برود -
و هیچ مضایقه نیست - تا خون مسلمانان بی وجه ریخته نشود - شاهزاده
قبول نکرد - سلطان محمود اطراف قلعه را فرو گرفته در محاصره مبالغه
نمود - تا در تاریخ شانزدهم شوال سنه مذکور بسعي مولانا عماد الدین
خراساني دلاوران لشکر مقارن طلوع صبح بر سر مردم مورچل ریختند -
و با یکدیگر در آویختند - و در یک طرفة العین خون اعوان و انصار
شاهزاده را بر خاک مذلت ریختند - محافظ خان و شاهزاده پارهٔ جواهر
قیمتي برداشته از راه هفتصد زینه گریختند - و روز چهارم در قصبهٔ برودهٔ
گجرات بسلطان مظفر گجراتي پیوستند - و او مقدم شاهزاده را گرامي

داشته که بعد از برسات ولایت مالوه را بدست آورده میان برادران قسمت خواهد شد - و ازآنجا بچنپانیر رفت - روزی گذر شاهزاده بمنزل یادگار مقبل که مشهور بسرخ کلاه بود - و از جانب شاه اسمعیل صفوي برسالت بگجرات آمده بود - واقع شد - و میان خدمتگاران سخن بلند و پست شد - و بخصومت انجامید - میانهٔ مردم انتشار یافت - که یادگار سرخ‌کلاه و مردم‌او شاهزادهٔ مندو را سر گرفتند - و لشکر گجرات هجوم عام نموده چند نفر از مردم یادگار مغل در جنگ کشته شدند - شاهزاده از انفعال بی رخصت رو بصوب ولایت آسیر نهاد - و در موضع لورگانو که سرحد آسیر و پتارست نزول کرد - لودهای حاکم کندومه اطلاع یافت - بر جناح تعجیل آمده جنگ انداخت - صاحب خان رو بهزیمت نهاده ازآنجا بحاکم کاویل برد و کاویل از بلاد دکنست - چون نسبت محبت میانهٔ سلطان محمود و حاکم کاویل استحکام پذیرفته بود - خود را از از امداد او باز داشته چند ده بجهت مدد معاش او مقرر نمود - بعد از آنکه فتنه و فساد بصلح و صلاح مبدل شد - و سلطان محمود بر بساط امن و امان قرار گرفت و عمّال بضبط ولایات رفتند - میدني رای خواست که خود مستقل شود - و امرای غیاث شاهي و ناصر شاهي را از میان بردارد - بجهت غرض فاسد خود دربدگوئي امرا شروع‌کرد - و درخلوت سخنان نالایق نسبت بهر کس میگفت - تا آنکه روزی معروض داشت - که افضل خان و اقبال خان مکاتیب فرستاده - شاهزاده صاحب خان را طلب نموده اند - سلطان محمود از غرض او غافل افتاده فرمود - که هرگاه افضل خان و اقبال خان بسلام آیند بقتل رسانید - چون روز دگر بدستور قدیم بسلام آمدند ایشان راگرفته بند از بند جدا ساختند - وسکندرخان و فتح‌جنگ‌خان‌شربراني از مشاهدهٔ جرات و تسلط میدني راي گریخته بجاگیر هاي خود رفتند -

و سکندرخان از کندومه تا قصبه شهاب‌آباد بتقلب متصرف شده عمال خاصه را راند - سلطان محمود بجهت تسکین این حادثه درپنجم جمادي الاخر سنه ثمان عشر و تسعمائه از قلعهٔ مندو بکوشک جهان نمای نعلچه آمد - و منصب وزارت بمیدني رای تفویض کرد - و بهجت خان حاکم چندیری و دیگر امرا را طلب داشت - بهجت خان عذر رسیدن برسات نوشت - سلطان اغماض عین نموده منصور خان مقطع بهلیسا را بجنگ سکندر خان فرستاد - چون سکندر خان رایان کوندوانه را با خود متفق ساخته بود - منصور خان حقیقت بسلطان محمود نوشته کومک طلبید - میدني رای باو نوشت - که اگر در گرفتن سکندر خان تکاهل و تساهل خواهي نمود - بقهر سلطاني گرفتار خواهي گشت - منصور خان ازین تحکم مراجعت نمود - به بهجت خان ملحق شد - و شجاع خان که بکومک منصورخان نامزد بود - او نیز رفته به بهجت خان پیوست - سلطان محمود از استماع این اخبار بقصبهٔ دهار آمده زیارت شیخ کمال الدین مالوی نمود - و میدني رای از دیپالپور بدفع سلطان سکندر رخصت یافت - و عازم اُجین گردید - میدني رای چون بولایت سواس رسید - دست تاراج و عیش بر گشاد - سکندر خان از استماع این خبر مکدر گشت - و از روی عجز راه صلح پیموده بوسیلهٔ حبیب خان نزد میدني رای آمد - میدني رای باُجین رفته از سلطان محمود تقصیرات سکندر را التماس نمود - التماس او مبذول گشته جاگیر و منصب قدیم او عنایت شد - سلطان محمود از اُجین کوچ نموده باگره رفت - و درآنجا عرضه داشت داروغهٔ شادي آباد رسید - که جمعی اوباش در شب بیست و پنجم شهر رمضان خروج کرده چتر از سر قبر سلطان غیاث الدین برسر شخصی مجهول النسب بر افراخته شهر بغارت بردند - بدولت

خداوند راس الرئیس ایشان را دستگیر نموده بسیاست رسانید - سلطان محمود نوازش نامهٔ بار ارسال داشته بجانب بهار بابا حاجي رفت - و از آنجا مصحوب سهروداس دلاسا نامهٔ ببهجت خان فرستاد - چون دیدهٔ بصیرت او بغبار بیدولتي انباشته بود - جواب نا صواب داده جمعی را بطلب شاهزاده صاحب خان بکاریل فرستاد - و عریضهٔ بسلطان سکندر لودي نوشت - مضمون آنکه محمود شاه زمام حل و عقد مملکت بقبضهٔ کفار سپرده - وپای انقیاد از طریق شرع مصطفوي برون نهاده - اگر فوجی باین دیار فرستند - که سکه و خطبهٔ این ملک بنام نامي ایشان شود - ثوابی جزیل نیز خواهند داشت - سهروداس این ماجرا را تقریر کرد - سلطان محمود استعداد سپاه نموده از بهار کوچ کرده در شکار پور فرود آمد - و مخصوص خان را بچندیري فرستاد - مقارن این حال خبر رسید - که منتصف محرم سنه تسع عشر و تسعمائه سلطان مظفر گجراتي با پانصد فیل و لشکر بیکران در قصبه دهار نزول نموده در مواضع دلاوره بشکار مشغول است - و رای پتهورا و دیگر امرا که در قلعهٔ مندو بودند - هرچند فرستاده عجز نمودند - که درینوقت که سلطان محمود بضبط ملک خود در مانده ارادهٔ تسخیر ولایت او نمودن از مروت نیست - مقبول نشد - و نظام الملک سلطانی را پیشتر فرستاد - تا حوض راني آمده مراجعت نمود - در اثنای مراجعت جمعی از قلعهٔ مندو فرود آمده دست بردی نمودند - نظام الملک بر گشته جمعی را بقتل رسانید - سلطان محمود از وصول این خبر وحشت اثر پریشان خاطر شد - که بکدام طرف توجه نماید - در عین سراسیمگي خبر رسید - که سلطان مظفر گجراتي مراجعت نموده بگجرات رفت - سلطان مراسم شکر بجای آورده متوجه دفع بهجت خان گردید - درین اثنا خبر رسید که اسکندر خان باز علم بغي بر افراشته و قریات خالصه

را منصرف گشته - سلطان محمود حاکم قصبهٔ کندومه ملک لودها را بتادیب
او نامزد کرد - بعد از تلاقی فریقین سکندر خان رو بهزیمت نهاد - و لشکر
بغارت مشغول شد - دران اثنا شخصی که عیال او بغارت رفته بود -
خود را به بهانهٔ پابوس بملک لودها رسانیده خنجر زهر آلود بر پهلوی
او زد - و متاع زندگانی او بغارت برد - سکندر خان از شنیدن این واقعه
مراجعت نموده مظفر و منصور شد - و بسواس رفت - چون این خبر
بسلطان محمود رسید - دفع بهجت خان را مقدم دانسته متوجهٔ چندیری
شد - در راه خبر آوردند که در منتصف ذی حجه شاهزاده صاحب خان
از کوندوانه بچندیري آمد - و بهجت خان و منصور خان او را بسلطنت
برداشتند - سلطان محمود در سامهو باستعداد سپاه مشغول بود - که خبر رسید
که سعید خان لودي و عماد الملک با لشکر دهلي از جانب سلطان سکندر
بکومک شاهزاده صاحب خان در پنج کروهی چندیري فرود آمدند -
سلطان محمود از استماع این خبر مضطر گردیده صلاح چنان دید که بجای
خویش معاودت نماید - در اثنای راه امرا را طلبیده اساس عهد و پیمان
بأیمان استوار ساخت - باوجود قسم چون پارهٔ از شب گذشت - صدر خان
و مخصوص خان بجانب چندیري گریختند - محمود شاه جمعی را برسم
تعاقب فرستاد - خود بقصبهٔ سرونج رفت - و ازآنجا کوچ نموده اردوی او از
پیش دروازهٔ بهیلسا میگذشت - گماشتهٔ منصور خان باتفاق اوباش شهر
پس ماندهای اردو را تاراج کردند - عِرق حمیت سلطان محمود در حرکت
آمده - در یک طرفة العین آن حصار را گرفته - آنجماعت بی عاقبت
را بسیاست رسانید - و عیال و اطفالشان بذلّ بندگي گرفتار شدند
شاهزاده صاحب خان و بهجت خان - ملک محمود را بصوب سارنگپو
فرستادند - جهجهار خان گماشتهٔ ملک مقطع آنجا جنگ کرده - ملک

محمود فرار نموده تا چندیري عنان باز نکشید - درین هنگام که فوج
ملک محمود فراري شده آمدند - سعید خان لودي و عماد الملک
به بهجت خان چنین پیغام دادند - که وعده شده بود که هرگاه فوج
منصورهٔ سکندري بخطهٔ چندیري برسد - خطبه بنام نامي سکندر زمان
خوانده شود - و دراهم و دنانیر بسکهٔ خاقاني مسکوک گردد - چون جواب
موافق نشنیدند - از موضع سهرای چهار کروه پس نشستند - و صورت واقعه
بسلطان سکندر نوشتند - سلطان سکندر فرمان طلب فرستاد - چون فوج
سکندر آزار یافته بطرف دهلي رفت - سلطان محمود منتظر توفیقات
الهي بوده طرح شکار انداخت - در اثنای شکار جاسوسان خبر رسانیدند
که خواجه جهان و محافظ خان بصوب شاديآباد راهي شدند - سلطان
از همانجا مراجعت نموده حبیب خان و فخر الملک و هم کرن را بدفع
محافظ خان نامزد کرد - بتاریخ شانزدهم ربیع الثاني در نعلچه بهم رسیده
جنگی صعب اتفاق افتاد - و از شامت بغي محافظ خان بقتل رسید -
و سرش را از بدن جدا کرده باردوی خود معاودت نمودند - از استماع این
خبر شاهزاده صاحب خان ملول شده در آمد و شد خوانین و خدمتکاران
بر روی خود بست - و بهجت خان و صدر خان و مختص خان
چنان صلاح دیدند که علما و مشایخ را درمیان آورده قطری از اقطار
مملکت بجهت او التماس نمایند - باتفاق رفته این مضمون را بشاهزاده
صاحب خان معروض داشتند - شاهزاده باین مقدمه راضي شده
بهجت خان - شیخ اولیا را باردو فرستاده درخواست تقصیرات خود نموده -
بجهت مدد خرج شاهزاده جای طلب کرد - سلطان محمود این مقدمه
از لطایف غیبي دانسته قلعهٔ رایسین و قلعهٔ بهیلسا و رهمولي (۱) بشاهزاده

---

(۱) در تاریخ فرشته بجای رهمولي - هاموني مذکور است ۱۲ مصحح *

مثل پسر قره قمار و یوسف صوفي را با خود متفق ساخت - و منتظر فرصت بود - درین اثنا سلطان بشکار رفت - خسرو خان و برادران سلطان را در شکار مي‌خواستند بکشند - پسر قره قمار و یوسف صوفي مانع شدند - که اَولَی آنست که در بالای هزار ستون سلطان را بکشیم - چه آنجا همه وقت خلوت است - چون سلطان از شکار آمد برسم معهود بعیش و عشرت مشغول شد * * بیت *

بخرم دلی زان طرف بازگشت * سوی بزم‌گاه آمد از کوه و دشت
ولی غافل از کینهٔ روزگار * که خواهد شدن چون سرانجام کار

خسرو خان در حصول مطلب گرمتر شده از سلطان التماس نمود - که چون‌من همیشه در یاآتش خانه مي‌باشم-و جمعی اقربای من که از گجرات آمده اند بارادهٔ دیدن من مي آیند - دربانان مانع میشوند - سلطان فرمود که کلیدهای در دولتخانه را بخسرو خان سپردند - و گفت از تو و برادران تو اعتمادی‌تر کیست - خسرو خان دادن کلیدها را بفال مبارک دانست و بشارت یافت - و خود را فیروز دید * * بیت *

چو فیروز دید آنچنان حال را * دلیل ظفر دید آن فال را
ازآن فال فرخ دل خسروي * چو کوه قوي یافت پشت قوي

القصه اهتمام دولتخانه بعهدهٔ او شد و کلیدها بدست او در آمد - جماعت براوان سفّاک بی باک را فوج فوج با اسلحه بیاتش خانهٔ خود مي آورد - و فرصت طلب میبود - رفته رفته تمام مردم بر داعیهٔ او مطلع شدند - فامّا از غایت محبتی که سلطان باو داشت و میدانستند که مسموع نخواهد شد اظهار نمي نمودند - روزی قاضي ضیاء الدین مخاطب بقاضي خان که در خط استاد سلطان بود - از سر جان خود بر خاست - و کیفیت واقعهٔ و اجتماع برادران خسرو خان و اتفاق مفسدان با او بار

نمود - القصه قاضي ازین قسم سخنان باز گفت فایده نکرد - بلکه جواب نا ملایم و درشت شنید * * بیت *

ز پند بزرگان نباید گذشت * سخن را ورق در نباید نوشت

که چون آزموده شود روزگار * بیاد آیدت پند آموزگار

سلطان آنچه از قاضي شنیده بود بخسرو خان گفت - خسرو خان مکّار بتکلف خود را بگریه در آورد - و گفت از عنایت سلطان بزرگانِ درگاه این قسم تهمتها نسبت بمن میدهند - امروز و فردا ست که مرا بکشتن خواهند داد - من نیز خود را از زمرهٔ کشتگان ميشمارم - گریهٔ آن منافق در دل سلطان کارگر شد - و او را در بغل گرفت - و گفت اگر همه عالم بدی تو گویند مسموع نخواهد شد که مرا هوای تو از عالم مستغني ساخته و بی تو عالم بکار من نمي آید - چون پارهٔ از شب گذشت - و امرائی که شب چوکي ایشان بود باز گشتند - و قاضي ضیاء الدین که محافظت درگاه بعهدهٔ او بود از بام هزار ستون فرود آمده تفحص پاسبانان و دروازها مینمود - و بغیر از خسرو خان در خدمت سلطان دیگری نبود - و جمعی از براوان خنجر در بغل پنهان داشتند - در هزار ستون در آمدند - رندهول (۱) عم خسرو خان قاضي را بسخن گرفت و به پان خوردن مشغول ساخت - دریفوقت جاهریا نام (۲) براوي قاضي را بزخم خنجر هلاک ساخت - و غریو از مردم برخاست - سلطان از غلغلهٔ مردم واقف شده بخسرو خان گفت چه غوغا ست - خسرو خان آمده مراجعت نمود و گفت اسپان طویله را شده بهم جنگ کردند - دریفوقت جاهریا که خال خسرو خان بود با جمعی متوجه قصر هزار ستون شد - و ابراهیم و اسحق دربانان

---

(۱) در طبقات اکبري زندهول و در تاریخ فرشته مندل مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته جاهر بیگ نام پراوري مرقوم است ۱۲ مصحح *

قصر را بقتل آورد - سلطان بر حقیقت حال اطلاع یافته برخاسته بجانب حرم دوید - خسرو خان از عقب دویده موی سلطان را گرفت - سلطان با او در تلاش در آمده او را در زیر خود گرفت و بر سینه او نشست - درینوقت جاهریا رسیده بدشنهٔ خونریز پهلوی سلطان را شگافته بر زمین زد - و سر آن مظلوم را از تن جدا کرده از بام هزار ستون بزیر انداخت *

* بیت *

نهنگان غدّار چون پیل مست
بران پیل تن بر کشادند دست
زدندش یکی زخم پهلو گذار
که از خون زمین گشت چون لاله زار

چون مردم سر سلطان را دیدند هرکس بگوشه رفت و غوغا تسکین یافت - و جمعی کثیر از حضّار دربار سلطانی دران شب بقتل رسیدند * چون دزوان از کار سلطان پرداختند - رندهول و جاهریا و چندی از متمرّدان متوجه حرم سلطان شده شاهزاده فرید خان و منکو خان که پسران سلطان علاء الدین بودند از مادر بستم گرفته گردن زدند و دست بتاراج حرم بر آوردند - و آنچه یافتند بردند - بعد از زمانی که از کشتن شاهزادها فارغ شدند - عین الملک ملتانی و ملک وحید الدین قریشی و ملک فخر الدین جونا که سلطان محمد تغلقشاه عبارت ازوست و پسران قرا بیگ و دیگر امرای کبار را که آن وقت طلبیده بودند در بام هزار ستون نگاه داشتند - و تا صبح از طایفهٔ براو و دیگر موافقان بر خسرو خان خلقی کثیر جمع شدند - چون روز شد اکابر علما را حاضر ساخته خطبه بنام خود خواند و بر تخت سلطنت جلوس نموده بسلطان ناصر الدین مخاطب گشت - و امرای نامدار را که از ایشان متوهّم بود بکشت - و خانمان قاضی ضیاء الدین مقتول را بدزد هندو

داد - و جاهریا قاتل سلطان قطب الدین را در زر و جواهر گرفت
و سر بلند ساخت و حرمهای سلطان را درمیانهٔ براوان قسمت نمود - و زن
سلطان را در نکاح خود آورد - و حسام الدین برادر خرد خود را خانخانان
و رندهول[1] را رای رایان و پسر قرہ[2] قمار را اعظم الملک خطاب داد -
و از امرای سلطان قطب الدین عین الملک را عالم خان خطاب کرد -
و تاج الملک وحید قریشي را دیوان وزارت داد - چون اکثر براوان هندو
بودند شعار مسلماني تنزل کرد و رواج بت پرستي پدید آمد - خسرو خان
بجهت تالیف قلوب خزاین را در نثار و ایثار خرج کرد - چون غازي ملک
که از امرای کبار سلطان علاء الدین و صاحب جمعیت بود و حکومت
دیبالپور داشت - و ملک فخر الدین جونا که خلف صدق غازي ملک بود
و در سلک امرای علائي منتظم بود - خسرو خان بدست آوردن این دو کس
از جمیع امور اهم میدانست - بنابرین ملک فخر الدین جونا را منصب
آخور بیگي داد و در تسلي خاطر او مي کوشید - و حسن طلب غازي ملک
مینمود - غازي ملک که دلیر و صاحب حقیقت بود در مقام انتقام
خون ولي نعمت زادها در آمد - و بر استیصال کافر نعمتان سعي نمود -
درین اثنا ملک فخر الدین جونا شبی از دهلي راه دیبالپور گرفته ایلغار
نمود - خسرو خان که از خواب غفلت بیدار شد - از دلیل زوال دولت
خود اندوهناک گشت - و پسر قره قمار را با دیگر امرای نامي بتعاقب او
فرستاد تا قصبهٔ سرستي رفته برگشتند - و غازي ملک قبل ازین دویست
سوار بمحافظت قلعهٔ سرستي گذاشته بود - و ملاحظه این روز نموده بود -
ملک فخر الدین چندی ازان سواران همراه گرفته بدیبالپور رسید و پدر از

---

(۱) در تاریخ فرشته مندل مرقوم است ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته قمرقمار مذکور است ۱۲ مصحح *

آمدن ملک فخر الدین خوشحالي کرد - و کمر انتقام را محکم‌تر بست - خسرو خان خانخانان برادر خود را چتر و دور باش داده با جمع فدائیان برسر غازي ملک فرستاد - درین حال ملک ابیه حاکم ملتان وأجه بانتقام کافر نعمتان بخدمت ملک غازي رسید - چون لشکر خسرو خان نزدیک شد غازي ملک به نیت انتقام استقبال نموده مظفر و منصور شد - خانخانان برادر خسرو خان و یوسف صوفي نیم جاني بتگ پا بدهلي رفتند و حشم و اسباب ایشان بدست غازي ملک افتاد - و بعد ازین فتح به تنبّه کافر نعمتان متوجه دهلي شد - آن کافر نعمت نیز از شهر بر آمده در صحرائی قریب بحوض علائي لشکرگاه ساخت - و دو سال و نیم از آیفده به لشکر مواجب داد - عین الملک ملتاني که از اعاظم امرای او بود گریخته باُجین رفت - این معني خسرو خان را دل شکسته و سراسیمه ساخت - در نواحي اندبته[1] طایفهٔ حلال نمک و فرقهٔ حرام خور را مقاتله دست داد - حق بر باطل غالب آمده شکست بر خسرو خان افتـاد - ملک تلیقه ناگوري و پسر قره‌قمار که سیاست خان خطاب داشت بقتل رسیدند - و خسرو خان تا آخر روز جنگ کرده به تلبه[2] گریخت - و علم و حشم او بدست افتاد - خسرو خان در تلبه به حظیرهٔ ملک شادي که صاحب اول او بود گریخت و پنهان شد - روز دیگر او را گرفته بخدمت غازي ملک آورده بقتل رسانیدند و زمانه بزبان حال این معني بخسرو خان تقریر مي کرد * * شعـر *

درختی که پروردي آمد ببـــار | به بیني هم اکنون برش در کنار
گرش بار خارست خود کشتـــهٔ | وگر پرنیان است خود رستـــهٔ

---

(۱) در تاریخ فرشته اندرپت مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نلپت مي نوسد ۱۲ مصحح *

اکابر و اعالي شهر باستقبال غازي ملک شتافته تهنیت گفتند - روز دیگر از ... سوار شده در کوشک سیري فرود آمد - و در هزار ستون نشست - و تعزیت سلطان قطب الدین و پسران بجا آورده بآواز بلند گفت که من پروردهٔ نعمت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدینم غرض من تنبیه مفسدان و نمک بحرامان بود نه طمع ملک و جاه - اکنون اگر از اولاد ایشان کسی مانده بیارید تا بر تخت نشانیم و ما همه از جملهٔ بندگان باشیم - و اگر کسی نمانده هرکس لایق و شایسته دانند بادشاه سازند تا من هم اطاعت کنم - اهل مجلس گفتند که از نسل این دو بادشاه کسی نمانده این حق تست که بانتقام خون ایشان کافر نعمتان و قاتلان ایشان را بجزا رسانیدي - این بگفتند و دست غازي ملک را گرفته بر بالای تخت بر آوردند - و سلطان غیاث الدین خطاب کردند - و بیعت عام و خاص منعقد شد *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین باتفاق امرا و اعیان در سنه عشرین و سبعمائه در کوشک سیري بر تخت نشست - و فتنهای بیدار شده را در خواب کرد و در یک هفته مصالح جهانباني را چنان سر انجام داد که دیگران را بسالها میسر نبود *

* بیت *

برومند باد آن نو آئین درخت — که در سایهٔ آن توان برد رخت

نه از میوه آرایش خوان دهد — که از سایه آسایش جان دهد

و از بقیهٔ عیال و نسل سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین هر کس بلوفت رعایت نمود - و جمعی را که در قتل سلطان قطب الدین با خسروخان موافقت نموده بودند بیاسا رسانید - و امرا و اهل مناصب سلطان قطب الدین

را مهم و منصب بر قرار داشت و در مهمات جهانداري اعتدال را کار فرمودی - و سلطان محمد را الغخاني خطاب داده چتر و دورباش داد - و ولي عهد گردانید - و شاهزادگان دیگر یکی را بهرام خان دویم را ظفر خان و سیوم را محمود خان و چهارم را نصرت خان خطاب فرمود - و بهرام ابیه را که برادر خواندهٔ او بود کشور خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان و تمام بلاد سند باو تفویض نمود - و پسر خواندهٔ خود را تاتار خان خطاب فرمود - و دیگر مردم را مناصب و خطاب داد - القصه مردم قابل را معطل نگذاشتی - و انچه خسرو خان در حالت اضطراب بمردم داده بود باز گرفت - و در رسیدن خبر فتح یا کدخدائي شاهزادگان یا در خانهٔ او فرزندی که شدی علما و مشایخ و اکابر را انعام دادی و تفقد احوال درویشان نمودی *

* ابیـــات *

جوان فرخی شــاه را گشت جفت
چو گلنار خندید و چون گل شگفت
در گنـــج بکشـــاد بر گنـــج خواه
توانگـــر شد از گنـــج و گوهر سپـــاه

و اولاد و اتباع را در ماهی یکبار ملاحظه نمودی - و اگر احتیاج در ایشان یافتی تدارک نمودی - و در آداب سلطنت و قانون رعیت و سپاهي روش سلطان علاءالدین منظور داشتی - و وظایف و ادراری که سلطان قطب الدین درستي داده بود وا رسیده حق بمستحق رسانید - و از عدالت سلطان تغلق شاه برکت در عالم پدید آمد - و نام بغي و طغیان را بر انداخت - و در زمان دولت او آرزوی آمدن هند در دل مغل نبود - قلعهٔ تغلق آباد بنا نهاد - و بغایت عمارت دوست بود - و بیشتر اوقات او صرف عمارت شدی - و در منع شراب مبالغهٔ تمام نمودی - و از سلوکی که در زمان

ملکي با چاکران و ملازمان و اقوام و اهل بیت میفرمود انحراف نورزید *
در سنه احدی و عشرین و سبعمـائه سلطان محمد الغ خان را بفتح ارنکل
فرستاد - چون بدیوگر رسید - امرای دیوگر را گرفته بولایت تلنگ درآمد -
رای لدر دیو و دیگر رایان در ارنکل متحصن شدند - ارنکل را محاصره
نمود و کار بر محصوران به تنگ آورد - و رای لدر دیو کس نزد سلطان محمد
الغ خان فرستاده مال و پیل و جواهر قبول کرده قرار داد که در سنوات
آینده نیز پیشکش بهمین دستور که به سلطان علاء الدین میداد بدهد -
الغ خان بصلح راضي نشده و در فتح حصار اهتمام نموده فتح قلعه را
نزدیک ساخت - چون قرار داد چنین بود که در هر هفته دو مرتبه خبر
سلامتی سلطان بداک چوکي برسد - اتفاقاً یک ماه بود که بجهت نا امني
راه خبر نرسیده بود - و عبید شاعر و شیخزادهٔ دمشقي که مایهٔ فساد
بودند - و نزد الغ خان راه تقرب یافته - آوازهٔ فوت تغلق شاه در انداختند
که تخت دهلي را دیگری متصرف شد - پریشاني تمام ازین خبر بحال
لشکریان راه یافت - و در این وقت عبید شاعر و شیخ زادهٔ دمشقي
بملک تمر و ملک تکین و ملک مل افغان و ملک کافور مهردار گفتند
که چون الغ خان شما را از اکابر ملوک سلطان علاء الدین میداند و شریک
ملک خود قرار داده است خواهد کشت - آن چهار کس ازین سخن
هراسان شده بدر رفتند - الغ خان نیز با معدودی از خاصان خود راه
دیوگر گرفت - اهل ارنکل بر آمده عقب لشکر را غارت کردند - در اثناء این
واقعه داک چوکي که آلام[1] گویند از دهلي رسیده فرمان آورد که سلطان
غیاث الدین تغلق شاه بسلامت و صحت بر سریر دهلي متمکن است -
الغ خان در دیوگر لشکر متفرق شده را جمع ساخت - و آن چهار امیر که

---

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته الاغ مذکور است ۱۲ مصحح *

باتفاق از لشکر بر آمده بودند متفرق شده اموال ایشان بدست زمینداران
در آمد - و ملک تمر درمیان زمینداران در گذشت - و ملک تکین حاکم
اوده را هندوان کشتند - و پوست او را نزد الغ خان فرستادند -
و ملک مل افغان عبید شاعر و دیگر مفسدان را زنده گرفته بخدمت او
در دیوگر فرستادند - الغ خان ایشان را بخدمت پدر بدهلي فرستاد -
سلطان غیاث الدین عبید شاعر و ارباب فتنه را در میدان دهلي با اتباع
ایشان در پای پیل انداخت - و الغ خان نیز بخدمت پدر رسید - بعد
از چهار ماه باز الغ خان را نامزد ارتکل نمود - چون بآن ولایت در آمد -
اول حصار بدر را گرفته ضابط آنجا را بدست در آورد - و از آنجا بارتکل
رفته حصار درون و بیرون را مفتوح ساخت - و رای لدر دیو را با پیلان
و خزاین و اتباع و اقوام بدست قدر خان و خواجه حاجي بخدمت سلطان
تغلق شاه فرستاد - ارتکل را سلطان پور نام نهاد - و تمام تلنگانه در تصرف
گرفت - و ازآنجا بجاجنگر رفت - و چهل زنجیر فیل گرفته بخدمت
سلطان فرستاد - و در دهلي و سیري و تغلق آباد فتحنامه بر منبر
خواندند - بعد ازین فتوحات از بدسلوکي حکام بنگاله سخن رفت -
سلطان را عزم تسخیر لکهنوتي شد - الغخان را از ارتکل آورده بنیابت
در دهلي گذاشت - و خود بجانب لکهنوتي نهضت نمود - چون
آوازهٔ شجاعت او عالم‌گیر بود - بمجرد آنکه سایهٔ اجلال بنواحي رهب [1]
انداخت - سلطان ناصر الدین ضابط لکهنوتي و دیگر رایان و زمینداران
بملازمت شتافتند - سلطان تاتارخان پسر خواندهٔ خود را پیشرو کرد - او رفته
تمام آن دیار را ضبط نمود - و سلطان بهادر شاه والي سنار کام [2] را زنجیر در

---

(۱) در تاریخ فرشته نرهت مرقوم است ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته سنگانو مذکور است ۱۲ مصحح *

گردن بخدمت سلطان تغلق شاه آورد - و فیلان آن دیار را بفیلخانهٔ سلطان رسانید - سلطان تغلق شاه سلطان ناصر الدین ضابط لکهنوتي را چتر و دور باش داده بلکهنوتي فرستاد - و سنار کام در ضبط تصرف در آمد - و فتح نامهٔ لکهنوتي در دهلي خواندند - و سلطان مظفر بدهلي آمد - و خود از اردو جدا شده بایلغار متوجه گردید - الغخان در سه روز در افغان پور که سه کروهی تغلق‌آبادست قصری بجهت نزول سلطان بنا نهاده باتمام رسانید که در آنجا شب نزول نماید - و فردا اکابر شهر استقبال نموده در ساعت سعد بشهر در آید - چون سلطان بآن قصر رسید - در تغلق آباد شادیها کردند - الغخان و امرا و اهل شهر بخدمت رسیدند - سلطان دران قصر نشسته با جمعی که باستقبال آمده بودند صحبت داشت و طعام خورد - چون طعام خورده شد مردم بگمان اینکه سلطان بسرعت سوار خواهد شد بر آمدند - سلطان بجهت دست شستن تنها آنجا ماند - در اثنای این حال سقف خانه افتاد - و سلطان در ته آن بجوار رحمت حق پیوست - مدت سلطنت او چهار سال و چند ماه - در بعضی تواریخ مذکور است که چون نو ساخته و تازه بود - و فیلانی که از بنگاله آورده بودند بر گرد قصر دوانیدند زمین نشست کرد - و سقف فرو ریخت - بر ضمیر ارباب بصیرت پوشیده نماند که از ساختن این قصر که هیچ ضروری نبود بوی آن مي آید که الغخان قصد پدر نموده باشد - و ظاهر اینست - و صاحب تاریخ فیروز شاهي را بسلطان محمد اعتقادی مفرط بوده از ملاحظه او ننوشته و این سخن درمیانهٔ مردم مشهور ست که چون سلطان تغلق از خدمت شیخ نظام‌الدین اولیا قُدِّسَ سِرُّهٗ رنجیده بود - و بشیخ پیغام نموده بود که چون من بدهلي برسم شیخ از شهر بیرون رود - شیخ گفت هنوز دهلي دور است - و این لفظ درمیان اهل هند مثل

شده است - و سلطان محمد تغلق را بشیخ ارادت تمام بود - وَالْعِلْمُ عِنْدَ
الله - در همین سال که خمس و عشرین و سبعمائه باشد - شیخ
نظام الدین اولیاء و امیر خسرو از تنگنای جسماني بعالم روحاني انتقال
کردند *

ذکر سلطان محمد تغلق شاه

سلطان محمد تغلق شاه خلف صدق و ولي عهد سلطان غیاث الدین
تغلق بود - بعد از فوت پدر بر سریر سلطنت تکیه زد - و بسلطان محمد
مخاطب گشت - و در روزی که بشهر در مي آمد چندان زر بر چتر او
نثار کردند که هرگز نشده است - و از عجایب مخلوقات و جامع اختراعات
بود - گاه سکندر وار داعیهٔ تسخیر اقالیم سبعه نمودی - و گاه همت بران
گماشتی که جن و انس از فرمانش بیرون نباشد - و گاه تمنا نمودی که
سلطنت با نبوت جمع سازد - و احکام شرعي و ملکي را خود نفاذ دهد -
و در صوم و صلوة و مستحبات و نوافل و اوراد تقید تمام داشتی و از ملاهي
و مناهي مجتنب مي‌بوده - و در قهر و سیاست و خون ناحق بمرتبهٔ بود
که جهان را از بندگان خدا خالي ساخت - و در همت و سخاوت و ایثار درم
و دینار جمیع خلق خدا در نظرش یکسان بود - و در یکدم خزاین خالي
کردی - چون سلطان بهادر سنارگامي را مرخص نمود - انچه نقد در
خزانه بود بیک بار باو انعام‌کرد - و ملک غزنین و قاضي غزنین را هرسال
بهر کدام یک لک تنکه دادی - و ملک سنجر بدخشاني را هشتاد لک
تنکه و ملک عماد الدین را هفتاد لک تنکه و سید عضد را چهل لک تنکه

وَعَلَى هٰذَا الْقِيَاس انعام او از لکها کمتر نبودی - و مراد ازین تنکه[1] دو شاهي است که صد دینار بوده باشد - و از اهل خراسان و عراق هرکه بخدمت او آمدی بمناصب عالیه رسیدی - و در ضوابط جهانداري و اصابت رای مثل خود نداشت - و در فراست و حراست بمرتبهٔ بود که در بدیهه بمحاسن و رذایل شخص حکم فرمودی - و بیش از تکلّم ما فی الضمیر دانستی - و در سلاست کلام و طلاقت بیان و انشا و عبارات و اختراع مضامین ضرب المثل بود - و در نظم و نثر و علم تاریخ ماهر بود - و بعلوم حکمت و معقولات رغبت نمودی - و سعدي[2] منطقي و عبید شاعر و نجم ایثار[3] و مولانا علم الدین که از علمای فلسفه بودند - و بظاهر شریعت کار نداشتند - ملازم صحبت او بودند - و از کثرت صحبت ایشان و ممارثت عقلیات در خاطر او متمکن گشته بود که حق منحصر در عقلیاتست و از نقلیات انچه موافق عقلیات بودی قبول نمودی - و با این حال در اطاعت و تعظیم خلفای عبّاسي کوشیدی - و بی اجازت ایشان شروع در کار جهانباني حرام دانستی - و در جلو ایلچیء خلفا پیاده رفتی - و در تسخیر بلاد وضبط ممالک آن قدر کوشیدی که گجرات و مالوه و دیوگر وتلنگ وکینله[4] ودهور سمدد و معبر و ترهت و لکهنوتي و ستکام و سنارکام

---

(١) در طبقات اکبري درین مورد مي نویسد - واضح باشد که مراد ازین تنکه تنکهٔ نقره است که پارهٔ مس هم داشت و بهشت تنکهٔ سیاه برابر است - و در تاریخ فرشته از کتاب مذکور چنین نقل کرده که مراد ازین تنکه نقره است که پارهٔ مس هم داشت و یکی از آن تنکها را شانزده پول مس مي دادند ١٢ مصحح *

(٢) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته سعد منطقي مرقوم است ١٢ مصحح *

(٣) در تاریخ فرشته انتشار مذکور است ١٢ مصحح *

(٤) در طبقات اکبري کابله و دهور سهند مرقوم است ١٢ مصحح *

در اندک مدت آنچنان مضبوط گشت که خراج و محصلات جمع و خرچ آن ولایات روز بروز بدهلي میرسید - و استقامت ولات و عمّال بدستوری بود که هیچ یک از متمردان آن نواحي را قدرت آن نبود که یکدرم از مال دیوان تصرف نمایند - و از بس سلیقهٔ مخترعه داشت - مي خواست احکام مجدده که اختراع او باشد احداث نماید - و ضوابط جهانداران سابق محو کند - و هر روز حکمی خاص و ضابط جدید اختراع میکرد و حکم بنفاذ آنها بولایات مي فرستاد - چون بر خلاف قرار داد سلاطین سلف بود موجب تنفیر عام میشد - و مردم از اجرای آن عاجز مي بودند - و اگر جاري نمیشد - عمّال را سیاست مینمود - و این ضوابط که مذکور مي شود وضع نمود - و ازین رهگذر جمعی که استطاعت نداشتند خراب شدند - و صاحبان جمعیت تمرد نمودند - چون بدخوی و نا اعتماد بود - بواسطهٔ جاري نشدن احکام عالم عالم را به تیغ بیدریغ بکشت - و عرصه را از خلق خدا خالي ساخت - تا کار بجائی رسید که اکثر ولایات مضبوط از تصرف او بیرون رفت - بلکه در دهلي که پای‌تخت او بود فتنه بهم رسید - و تمرّد و عصیان شایع گشت - خزاین خالي ماند - و خراج منقطع گشت - و مخلص الملک و یوسف نفراو و ابور جاه پسر قاضي گجرات که عمّال او بودند - همیشه درهلاک و اخذ مال بندگان خدا سعي مینمودند - و یکی از ضابطهای کج او این بود که خراج میان دو آب را یکی بده[1] قرار داده - دیواني چند برای این امر پیدا کرد - و ازین امر شنیع رعایا تمرّد نموده کار زراعت معطّل ماند - و باران نیامد و قحط عظیم در دهلي بهم رسید - چنانچه اکثر خانوادهای قدیم بر افتادند - و اندیشه دگر آن بود که دیوگر

---

(۱) در تاریخ فرشته مي نویسد که خراج مملکت دواب را ده سي و ده چهل گردانید ۱۲ مصحح *

را دولت آباد نام کرده دار الملک سازد - و دهلي که رشک بغداد و دمشق بود ویران نموده متوطّنان آنجا را با اهل و عیال بدیوگر برد - و خرچ راه و بهای خانهٔ هر یک را از خزانه داد و مبلغهای کلي صرف این کار شد - و اکثر مردم بدیوگر نتوانستند رسید - و جمعی که رسیدند نتوانستند بود - تغیر و تبدیل باعث تفرقهٔ عظیم در ملک گردید - دیگر ارادهٔ او این بود که ربع مسکون در تصرف آرد - و خزاین او وفا نمي کرد - سکهٔ مس پیدا کرد و مس را مانند زر و نقره سکه کرد که بدستور تنکهٔ زر و نقره رایج باشد - هندوان لک و کرور از مس بهم رسانیدند و زرگران هرکس در خانهٔ خود سکه میزدند - و در بازار آورده مي‌فروختند - بعد از چندگاه این حکم را در محال دور رواج نماند - و مردم آنجا مس سکه دار عوض مس ساده مي گرفتند - و بجائی که حکم معمول بود مي‌آوردند - و نقره و زر مي خریدند - رفته رفته کثرت مس بجائی رسید که حکم سنگ و کلوخ پیدا کرد - و از درجهٔ اعتبار افتاد - زر و نقره عزیز گشت - و خرید و فروخت بر افتاد *

* بیت *

هر آن زر که با مس بود هم عیار بنرخ مس آرندش از هر دیار

سلطان محمد چون دید که این حکم از پیش نمیرود - فرمود که هرکس سکهٔ مس داشته باشد بخانهٔ من آورده زر و نقره بستانند بامید اینکه مس باین تقریب عزت بهم خواهد رسانید - تنکهای مس معطل را مردم آورده زر و نقره بردند و مس همچنان بی‌رواج ماند و خزانه خالي شد - اندیشهٔ باطل دیگر اینکه عراق و خراسان تسخیر نماید - بجهت تالیف قلوب هر کس ازآن طرف مي آمد - احسان بیشمار باو میکرد - و سه لک و هفتاد هزار سوار را از خزانه تعین نمود - و در سال اول مواجب بهمه کس رسید - و در سال دوم فرصت کار فرمودن این مردم نشد که ولایت تازه

تسخیر نماید - و علوفهٔ حشم ازآنجا بهم رسد - خزانهای دهلي تمام در سال اول رفت - مردم متفرق گشتند و استقامت از حشم بر افتاد - و این تفرقهٔ دیگر در ملک او راه یافت - و آخر این اندیشهٔ فاسد این بود که خواست کوه هماجل که مابین ممالک هند و دیار چین حایل است ضبط نماید - باین تقریب امرا را با لشکر عظیم نامزد فرمود تا همه بدرون آن کوه در آمده سعي نمایند - چون بآن کوه درآمدند هندوان هماجل تنگها را مضبوط ساخته - اکثری بقتل رسیدند - و آنچه بر آمدند سلطان محمد بسیاست رسانید - آخر بسبب احکام شاق نالایق کار ملک از نظام افتاد - و هر طرف فتنها متولد شد - **فتنهٔ اول** بغي بهرام ابیه در ملتان بود - چون خبر بغي او بسلطان محمد رسید - از دیوگر بتعجیل متوجه ملتان شد - بهرام در مقابله در آمده بقتل رسید * * بیت *

با ولي نعمت ار برون آئي * گر سپهری که سرنگون آئي

سلطان خواست که اهل ملتان را بجهت رفاقت بهرام ابیه بسیاست رساند - شیخ رکن الدین قُدِّسَ سِرُّهٗ شفاعت گناه ایشان نمود - و سلطان بدهلي آمد - و در غیب سلطان مردم اطراف که بدیوگر آورده بود متفرق شدند - دیوگر خراب شد - سلطان[1] بی توقف از دهلي بدیوگر رفت - درین وقت میان دوآب از شدت مطالبه چنان خراب کردند که رعایا خرمنها و خانها سوخته بدر رفتند - سلطان فرمان داد که آن مردم را هرجا یابند بکشند و اموال تاراج نمایند - عمّال اجرای حکم نمودند - هر کس از قتل عام خلاص میشد بجنگل در مي آمد - همدرین ایام سلطان برسم شکار

---

(۱) در طبقات اکبري درین مورد ذکر مي نماید که سلطان در دهلي توقف فرموده بدیوگر نرفت ۱۲ مصحح *

به برن رفت و ولایت برن را تاراج نمود - اهل آنجا علف تیغ گشتند - و سرهای ایشان را از کنگرهٔ حصار برن آویختند - **فتنهٔ دیگر** آنکه ملک فخر الملک که ملک فخر الدین میگفتند بعد وفات بهرام خان بن تغلقشاه در بنگاله بغي ورزیده قدر خان را کشت - و خزاین لکهنوتي را غارت کرده لکهنوتي[1] و سنار کام را تصرف نمود - درین وقت سلطان ولایت قنوج را نهب و غارت و قتل عام مي نمود - درین اثنا خبر رسید که حسن پدر براهیم خریطه دار در معبر باغي شده امرا را بقتل آورده آن ولایت را متصرف گشت - سلطان ابراهیم خریطه دار و اقوام سید حسن را گرفته مقید ساخت - و بجانب معبر لشکر کشید - چون بدیوگر رسید بر عمّال و امرا و مقاطعان مطالبهای سخت فرمود و اکثر ایشان از شدت طلب جان دادند - و در ولایت مرهت خرابیها کرد - و محصلان تند و تیز برگماشت - ا و احمد ایاز را بدهلي فرستاد - و خود بتلنگ رفت - چون به ارنکل رسید اکثر مردم اعیان او به وبا مردند - خود نیز مریض شده ملک تلنگانه را بملک مقبول داده بدیوگر مراجعت نمود - ولایت برار[2] را بشهاب سلطاني که نصرتخاني داده بود حواله نمود - و بصد لک تنکه مقاطعه نمود - و دیوگر و مرهت را به قتلغ خان داد - و خود مریض بجانب دهلي رفت - اکثر مردم دیوگر بهمراهي سلطان بدهلي رفتند - و جمعی ولایت مرهت را خوش کردند - در راه ولایت مالوه را خراب و پریشان دید - چون بدهلي رسید دهلي را نیز چنان خراب دید که سیری از غله بهفده درم رسیده بود و اکثر مردم خوب از گرسنگي بمردند *

---

(۱) در طبقات اکبري مذکور است که لکهنوتي و سنارکام و ستگام را متصرف شد ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري بدر و در تاریخ فرشته بدر مرقوم است ۱۲ مصحح *

* شعر *

چنان قحط سالي شد اندر دمشق * که یاران فراموش کردند عشق
چنان آسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل

سلطان بعد از خرابي بصره بحال ولایت پرداخت - و در مقام آباداني در آمد و مزارعایان را از خزانه زر میداد و بکار زراعت مشغول میفمود - و بجهت امساک باران مفید نمي افتاد - درین وقت شاهو افغان لوای مخالفت بر افراشت و بهزاد نایب ملتان را کشت - سلطان بتادیب او مي رفت که والدۀ سلطان که نظام سلسلۀ تغلقشاه باو بود در گذشت - بعد از مراسم عزا روانۀ ملتان شد - شاهو از توجه سلطان بجانب افغانستان رفت - و سلطان بدهلي آمد - و در دهلي قحط چنان بود که آدم گوشت آدم مي خورد - سلطان در زراعت مساعي شد - چاهها فرمود بکنند - و زراعت نمایند - و مردم را بجهت پریشاني و قلت باران بتقصیر و اهمال منسوب میساختند و میکشتند - درینولا طایفۀ[1] جوهانان و بهلیا و میانه که در ولایت سنام و سامانه بودند تمرد آغاز نهادند - و در جنگلها مقام ساخته انبارها بنا کردند و اجتماع نموده عصیان ورزیدند و مال گذاري را بقطّاع الطریقی بدل کردند - و محکمهای ایشان را که باصطلاح اهل آن ملک مندل گویند سلطان لشکر فرستاده منهدم کرد - و جمعیت ایشان پریشان شد - و سرداران ایشانرا بشهر آوردند - و اکثر داخل امرا نمودند - تا شرّ ایشان کفایت شد - همدرین وقت کتبای[2] نایک در نواحي ارنکل[3] طغیان نمود - ملک

---

(١) درتاریخ فرشته مرقوم است که درین وقت طایفۀ مندهران و چوهان و میانه و بهتیان که در ولایت سنسام و سامانه بودند تمرد ورزیدند ١٢ مصحح *

(٢) در طبقات اکبري کنیا و در تاریخ فرشته کنا مذکور است ١٢ مصحح *

(٣) در تاریخ فرشته ورنگل مرقوم است ١٢ مصحح *

مقبول نایب گریخته بدهلي آمد و ارنگل از تصرف سلطان بدست هندوان در آمد - وشخصی از خویشان راجهٔ کنبله که سلطان محمد بهکنبله فرستاده بود از اسلام برگشته - کنبله نیز از تصرف سلطان بر آمد و رای گجرات و دیوگر درضبط نماند - و ازین فتنه و خللها سلطان آشفته گشت - و خلق را سیاست کردن بنیاد نهاد - و خلق را از سیاست سلطان تنفر حاصل مي‌شد - و از امساک باران و کمي زراعت آخر بضرورت حکم‌کرد که منع ننمایند که هرکس در شهر خواهد باشد و هر کس خواهد بیرون رود - اکثر مردم با اولاد و اتباع به بنگاله افتادند - و سلطان از شهر بکنار آب گنگ رفت - و آن موضع را سرکدواري نام نهاد و از کره و اوده غلهٔ بآنجا مي آوردند - و نسبت بشهر بهتر بود - و ارزاني پیدا شد - و عین الملک که اقطاع اوده و ظفرآباد داشت هشتاد لک تنکه از غله و اقمشه و سایر ضروریات بخدمت روان داشت - در ایام بودن سلطان در سرکدواري چهار فتنه شد و زود فرو نشست - **اول فتنهٔ نظام** بائین[1] در کره که از عهدهٔ دادن مقطعي بر نیامده باغي‌شد و چتر برسر گرفت و خود را سلطان علاءالدین خطاب داد - و پیش از آنکه سلطان بدفع او مقید شود - عین الملک او را پوست کنده سر او بسلطان فرستاد * **فتنهٔ دیگر** شهاب سلطاني چون بدر را بصد لک تنکه مقاطعه نموده بود - از عهده بر نیامده تمرّد نمود - و در حصار در آمد - قتلغ خان از دیوگر نام زد او شد - و بصلح اورا بر آورده بخدمت فرستاد - و آن فتنه تسکین یافت - بعد از یکماه علي شاه خواهر زادهٔ ظفر خان که امیر صده بود بجهت تحصیل به گلبرگه رفته بهرن

---

(۱) در تاریخ فرشته مائین مرقوم است ۱۲ مصحح *

ضابط گلبرگه را بکشت و به بدر رفت - و نایب بدر را بقتل آورد - و آن ولایات متصرف شد - سلطان محمد قتلغ خان را با بعضی امرای دهلي و دهاورا [1] بدفع او فرستاد - علي شاه استقبال نموده جنگ کرد و هزیمت یافت - و در حصار بدر متحصن گردید - قتلغ خان بقول او را با برادران بر آورده در سرکدواري بسلطان فرستاد - سلطان ایشان را بغزنین قید نمود - در غزنین با هر دو برادر بسیاست رسید - و حکم شد که عین الملک با اتباع بدیوگر رود - عین الملک اتباع و برادران خود را از ظفر آباد و اوده طلب داشت - هنوز در راه بودند که عین الملک از سرکدواري شبی بلشکر خود ملحق شده لوای مخالفت بر افراخت - برادران او با چهار هزار کس بنواحي سرکدواري رفته فیلان و اسپان سلطان را از صحرا راندند - و بلشکر خود آوردند - سلطان لشکر سامانه و امروهه [2] و برن و کول را طلب فرمود و احمد ایاز با لشکر دهلي خود را رسانید - سلطان در نواحي قنوج لشکرگاه ساخت - عین الملک نیز در برابر نشست - از گذر بانگیر [3] از گنگ گذشته محاربه نمودند - عین الملک گرفتار شد - و هر دو برادر او کشته گشتند - و پارهٔ لشکر او علف تیغ گشتند - و پارهٔ طعمهٔ ماهیان دریای گنگ شدند - و بعضی درمیانهٔ مواسات بدست هندوان بقتل آمدند - چون عین الملک را نزد سلطان آوردند - گفت شرارت در نفس او نیست بسخن مردم این کار کرد - و عین الملک را دلاسا نموده عملهای

---

(۱) در طبقات اکبري دهار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته امروهه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري مرقوم است که از گذر بانگرمو گنگ را گذا نتذند ۱۲ مصحح *

بزرگ فرمود - و سلطان از بابگیر به بهرایچ رفت - و از بهرایچ بدهلي آمد -
چون در خاطر سلطان قرار یافتـه بود که سلطنت بی اجازت خلیفهٔ عباسي
درست نیست در مقام تتبع خلفای عباسي بود تا آنکه شنید که در مصر
خلیفـهٔ از آل عباس بخلافت نشسته - باتفاق کمال الملـک غایبانه
بیعت بان خلیفه کرد و عرایض نوشت - و نماز جمعه وعید موقوف
داشت - و بجای نام خود نام خلیفه در سکه نقش کرد * و در سنه اربع
و ربعین و سبعمائة حاجي سعید صرصري از مصر بدهلي آمد - و منشور
خلیفه و خلعت برای سلطان آورد - سلطان استقبال نموده پیاده شده منشور
خلیفه را بوسیده بر چشم نهاد - و برپای سعید صرصري بوسها داد
و پیاده در جلو رسول خلیفه رفت - و در ادای نماز جمعه و اعیاد که
موقوف بود اجازت داد - و خطبه بنام خلیفه خواند - و اسامي جمعی
که از خلفای بني عباس در بادشاهي رخصت نداشته از خطبه دور کرد -
و در طراز جامها و شرفات عمارات نام خلیفه فرمود تا بنویسند - و بعد از آمدن
حاجي سعید عریضهٔ نوشته با جواهر نفیس که در خزانه هیچکس نبود -
مصحوب حاجي رجب بخلیفه فرستاد - و ملک کبیر سر جاندار غلام که
ازو بهتر غلام نداشت داخل پیشکش نمود - و در ملک خلیفه در آورد -
و بعـد از دو سال حاجي رجب برقعی و شیخ مصـري نزد سلطـان
آمدند - و منشور نیابت و خلعت خاص و لوای امیر المومنین آوردند -
سلطان بدستور پیاده باستقبال رفت و منشور را بر سر نهـاده از دروازه
تا بکوشک پیاده آمد و امر فرمود تا بمنشور خلیفه بیعت نمودند ومصحف
و منشور خلیفه دایم پیش خود میگـذاشت - و بنام خلیفـه بیعت
میگرفت و هر حکم میکرد بخلیفه منسوب میساخت و میگفت امیرالمومنین
چنین حکم میکند - و مکرر مناشیر خلیفه دسلطان رسید - و تعظیم بجا آورد -

چون مخدوم زادهٔ بغدادي نزد سلطان آمد تا قصبهٔ پالم استقبال نموده دو لک تنکه و یک پرگنه و کوشک سیري و تمام محصول زمین داخل حصار و دیگر باغها و حوضها را بانعام او مقرر داشت - هرگاه مخدوم زاده بخدمت مي آمد سلطان از تخت فرود آمده چند گام پیش مي رفت - و او را بر تخت پهلوی خود جای میداد - بعد ازانکه سلطان منشور خلیفه حاصل کرد - و بگمان خود مستحق سلطنت گشت - مجدداً درکار اولوالامری شروع نمود و در باب آباداني و زراعت و ملک اختراعي چند نمود - هر طریق که در باب ازدیاد زراعت در خاطر آوردی - اسلوب نامیدي - درین باب دیوان علیحده وضع شد که آنرا دیوان امیر گوی گفتندی - و لیکن ازان اسالیب هیچ پیش نرفت - دایرهٔ کشیدند سي کروه در سي کروه و قرار یافت که زمین که درین مساحت واقع است اگر نا مزروع است مزروع شود - و اگر مزروع باشد از جنس ادنی باعلی انتقال نمایند - و قریب بصد شقدار بجهت این کار تعین گشت - و مردم از اضطرار آمده قبول زراعت نمودند - و مبلغهای تقاوي گرفتند - و در مدت دو سال هفتاد لک تنکه خراج آن شد - و هیچ چیز بدست نیامد - و اگر سلطان از مهم تته [۱] بر مي گردید یک تن زنده از متصدّیان و متکفّلان آن کار نمي ماندند - و کار دیگر که در سرکدواري پیش گرفت نصب نمودن عمّال جدید و عزل و نصب متصدّیان قدیم بود - چون خبر خرابيِ دیوگر بجهت تعدّي کارکنانِ قتلغ خان رسید - سلطان هفت کرور ولایت مرهت را قرار داده چهار شق ساخت - و چهار شقدار ده عماد الملک و مخلص الملک و یوسف بغرا و عزیز خمار باشد تعین نمود - وزارت دیوگر بعهدهٔ عماد الملک سریر سلطاني گردانید - و قتلغ خان را

---

(۱) در طبقات اکبري تهته و در تاریخ فرشته ته نه مرقوم است ۱۲ مصحح

از دیوگر طلبید - و خزانه که از تحصیل قتلغ خان آنجا جمع شده بود در دهاراگر که عبارت از ارک دولتاباد است فرمود که نگاهدارند - قتلغ خان از دهلي عزیز خمار را بحکومت مالوه فرستاد - در وقت وداع وصیتی چند باو کرد - و گفت که مي‌شنوم که هر فتنه که در ولایت پیدا میشود باعث آن امیر صدگان آن ولایت مي باشند - هرکرا از ایشان شریر و فتنه انگیز داني دفع نمائي - چون عزیز خمار بدهار رسید - بی ملاحظه هشتاد و چند نفر را از امیر صدگان گردن زد - و ملاحظه آن نکرد که ما بقی این طایفه در گجرات و دکن و دیگر ولایت فتنه خواهند کرد - آن وقت میر صده یوز باشي را میگفتند - چون عزیز خمار این واقعه درست نمود - فرمان عنایت و خلعت باو فرستاد - و امرا را فرمود تا تحسین نامه باو نوشتند - و اسپ و جامه برای او فرستادند - این عزیز خمار و چند کس دیگر را که از اسافل روزگار بودند سلطان بقرب خود اختصاص داده بود - چنانچه بخشای [1] مطرب بچه را ولایت گجرات و ملتان و بداؤن تفویض نموده بود - و پرای باغبان که سفله ترین مردم بود دیوان کل نمود - و فیروز حجام و منکای [2] طبّاخ ولدهای باغبان و شیخ مالوي نابک [3] جولاهه بچه را بقرب خود ممتاز ساخته اشغال واقطاع بزرگ حوالهٔ ایشان نمود - و مقبل غلام احمد ایاز را وزارت گجرات داد - سلطان خیال کرد که مردم پست و زبون چون تربیت یابند از جادهٔ اخلاص بیرون نروند - و ندانسته بود که سفله بمقتضای نهاد خود عمل خواهند نمود *

---

(۱) در تاریخ فرشته بغیان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته میکای طبّاخ مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته شیخ بابوي نابک جولاهه مذکور است ۱۲ مصحح *

* بیت *

سر ناکسان را بر افراشتن   وز ایشان امید بهي داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردنست   بجیب اندرون مار پروردنست

چون عمل شفیع عزیز خمار به میران صدهٔ اطراف و جوانب رسید - هر جا که امیر صده بود خود را گرد آورده منتظر وقت بود - درین اثنا ملک مقبل خزانه و اسپان طویلهٔ سلطاني را از گجرات بدهلي مي آورد - چون به بروده رسید - امیر صدگان گجرات آن خزانه و اسپان بغارت بردند - و ملک مقبل بنهر والهٔ پتن رفت - سلطان ازین حرکت در غضب شده ارادهٔ زمین گجرات نمود - قتلغ خان عرض نمود که امیر صدگان قابل آن نیستند که سلطان متوجه ایشان شود فایده نکرد - ضیای برني مؤلّف تاریخ فیروز شاهي نقل میکند که قتلغ خان بسلطان بدست من پیغام داد که از دولت سلطان مرا آنقدر حالت هست که تعهد تسکین این فتنه توانم نمود - سلطان را بنفس خود حرکت نمودن لایق نیست - و سبب تولد دیگر فساد خواهد شد * بیت *

پیِ شاه اگر آفتابی کند * بهر جا که افتد خرابي کند

قبول نیفتاد - و ملک فیروز پسر عم خود و ملک ایاز را در دهلي گذاشت - و خود بسلطان پور دهلي بقصد تنبیه میر صدها بر آمد - درین جا عریضهٔ عزیز خمار رسید که من حشم دهار را برداشته تنبیه میر صدها روانه شدم - سلطان گفت عزیز طریق جنگ نمي داند - عجب که کشته بشود - متعاقب خبر رسید که عزیز چون رو بروی غنیم شد - دست و پا گم کرده از اسپ افتاد - باغیان گرفته به بدترین حالی کشتند - سلطان از سلطان پور بگجرات روان شد - ضیای برني گوید که سلطان بمن گفت که اگرچه مردم میگویند که فتنها از کثرت سیاست سلطان حادث میگردد - من از سخن مردم و حدوث

فتنه ترک سیاست نخواهم‌کرد - بعد ازان گفت که تو تاریخ خوانده و دیده
سیاست سلطان چقدر محل مناسب است - بعرض رسانیدم که در تاریخ
کبری[1] مسطور است که بادشاه را در هفت محل سیاست لازم است -
اول کسی که از دین حق بر گردد - دوم آنکه خون ناحق کند - سوم آنکه
مرد زن‌دار با زن شوهر دار زنا کند - چهارم آنکه با سلطان اندیشهٔ غدر نماید -
پنجم آنکه سر فتنهٔ بغي شود - ششم آنکه از رعایا با مخالفان موافقت
نماید - هفتم آنکه حکم سلطان را خوار دارد - بعد ازان فرمود که درین
سیاست چند قسم موافق حدیث است - بعرض رسانیدم که در سه سیاست
حدیث وارد است - اول ارتداد - دوم قتل مسلم - سیوم زنای محصنه -
و چهار سیاست برای صلاح ملک مخصوص سلاطین است - سلطان فرمود که
اول خلق درست کردار و راست گفتار بودند - درین روزگار مرا از فساد زمانه
سیاست ضرور است تا آنکه خلق با من راست شود - یا من از میانه
برخیزم و مرا وزیر کامل نیست که بحسن تدبیر سر انجام ملک نماید -
و احتیاج بخون ریزي نشود - و از کوه آنهو[2] یکی از امرا را بدفع باغیان
فرستاد - باغیان جنگ کرده راه دیوگر گرفتند - سلطان از آنهو ببروج آمد -
ملک مقبول و دیگر امیر صدگان بروج متعاقب گریختگان رفته بر کنار آب
نربده بایشان رسیدند و اکثری را کشتند - انچه مانده بودند نزد ماندیو
ضابط کوه سالیر مولیر[3] رفتند - ماندیو ایشان را غارت کرد - و دفع شر ایشان

---

(۱) در تاریخ فرشته تاریخ کسروي مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته آبهو مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مرقوم است و بعضي که زنده ماندند به ماندیو ضابط
بگلانه پناه بردند ۱۲ مصحح *

در گجرات شد - و ملک مقبل در کنار آب نربده چند روز توقف نموده اکثر امیر صدگان بروج را نیز گرفته کشت - و زین بنده[1] که مجد الدین خطاب داشت و پسر رکن تانیسري را که از شجاعان روزگار بودند نامزد دیوگر نمود - تا اهل فساد آنجا را بدست آورده بسیاست رسانند - و جمهور سکنهٔ آن دیار از خبر سیاست سلطان محمد مضطرب بودند - سلطان از پی ایشان امیر دیگر بدیوگر فرستاده بمولانا نظام برادر قتلغ خان نوشت که هزار و پانصد سوار با امیر صدگان آنجا همراه آن دو امیر بدرگاه فرستد - نظام هزار و پانصد سوار با امیر صدگان و آن دو امیر روانه ساخت - در منزل اول امیر صدگان و سوار دیگر از بیم و هراس باهم اتفاق نموده آن هردو امیر را بکشتند - و مولانا نظام را محبوس ساختند - و کارکنان او که از جانب سلطان در دیوگر منصوب بودند گردن زدند - و پسر رکن تانیسري را پاره پاره ساختند - و خزانهٔ دهارا اکثر بدست آوردند - [2] ملک مخ برادر ملک مل افغان را بر تخت نشاندند - و خزانه و ولایت مرهت بر سوار و پیاده تقسیم نمودند - و اعوان و انصار ملک مخ افغان و امیر صدگان دیوگر و برودہ در دیوگر جمع شدند - و خلق آن دیار با ایشان یار شد - سلطان چون این خبر شنید - بکوچ متواتر بدیوگر رسید - و اهل فتنه مقابل سلطان آمده جنگ کرده شکست خوردند - و اکثری کشته گشتند - و ملک مخ افغان با متابعان که سردار اهل بغي بود - در قلعهٔ دهاراگر متحصن شد - و حسن کانکو و برادران مخ افغان بهگلبرگه رفتند - و عام

---

(۱) در تاریخ فرشته زین الدین بند مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري مرقوم است که ملک فتح برادر ملک قتلغ خان را بر تخت نشانده خزانه را بر سوار و پیاده تقسیم نموده ولایت مرهت را بر اهل فتنه قسمت کردند ۱۲ مصحح *

و خاص ديوگر تاراج شد - سلطان محمد عماد الملک سرير سلطاني را به‌گلبرگه فرستاد تا مفسدان را تاديب نمايد - و آن ملک در ضبط آورد - و متوطّنان ديوگر را با نوروز کرکس[۱] بجانب دهلي روان ساخت - درين وقت خبر رسيد که طغي حرام خور که غلام سلطان بود - و بصفدري مشهور داغ طغيان بر ناصيهٔ خود نهاد - و امير صدگان و زميندداران گجرات را با خود يکي کرده بنهرواله در آمد - و ملک مظفر نايب شيخ معز الدين را بقتل آورد - و شيخ معز الدين را با ديگر کار کنان بقيد حبس در آورد - و ازآنجا بکنبايت رفت - و آنجا را غارت نموده به بروچ رفت و قلعه را محاصره کرد - سلطان اين خبر شنيده متوجه او شد و بر کنار آب نربده نزول نموده - طغي ترک از کنبايت گريخته به‌اساول رفت - و از اساول بنهر والهٔ پتن جست - بعد از تعاقب بسيار در کري باو رسيدند - چون طغي ترک و لسکر او ديدند که لسکر سلطان رسيد همه شرب خمر نموده بر فوج سلطان تاختند - و کاري نساختند و بنهر واله رفتند و پانصد نفر از اهل فساد بقتل رسيدند - سلطان محمد پسر ملک يوسف بغرا را از عقب ايشان بنهر واله فرستاد - طغي با اهل و عيال خود باغيان ديگر را برداشته از آب گذشته بجانب کنبت از ولايت کچهه رفت - و ازآنجا به تته رفت - و سلطان بنهر واله آمد و در حوض بهلک[۲] نزول نموده بمهم گجرات پرداخت - و مقدمان و رايان گجرات از هر طرف آمده پيشکش گذاري مي نمودند - و چند کس از اعيان لسکر طغي ازو جدا شده در پناه راجهٔ مندل سوي در آمده بود - راجه مندل ابشان را کشته سرهاي ايشان بسلطان فرستاد - و مقارن اين حال خبر بسلطان رسيد که حسن کانکو و باغيان ديگر که در

---

(۱) در طبقات اکبري کرکن و در تاريخ فرشته گرگين ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ فرشته حوض سهک مرقوم است ۱۲ مصحح *

دیگر جنگ شکست خورده بودند - یکجا جمع شده عماد الملک[1] سریر را کشتند و لشکر او متفرق شد - و خداوند زاده قوام الدین و آن جماعت از دیوگر بدهار رفتند - و حسن کانکو در دیوگر در آمد - و چتر بر سر گرفت - و بر تخت نشست - و خود را بسلطان علاء الدین خطاب داد - و بعد از تامل بسیار متحصّان دهار اکثر نیز باو ملحق شدند و فتنه قایم‌شد - سلطان ازین خبر متحیر و اندوهناک شد و دانست که این همه فتنه از کثرت سیاستست - چندی که در نهرواله بود دست از سیاست باز داشت *

* ابیات *

چو نرمي کني خصم گردد دلیر   وگر خشم گیري شوند از تو سیر
درشتي و نرمي بهم در به است   چو رگ زن که جراح و مرهم نه است

درین وقت ملک فیروز و احمد ایاز و ملک غزنین و صدر جهان را با لشکر از دهلي طلب داشت - که بر سر حسن کانکو فرستد - با رسیدن ایشان بتحقیق پیوست که حسن کانکو جمعیت تمام دارد - فرستادن ایشان موقوف شد - قصد آن نمود که از مهم گجرات و تسخیر کرنال که بجونه‌گر اشتهار دارد خاطر جمع نموده خود بدفع حسن کانکو پردازد - بنابر این دو سال در گجرات بسر برد - و درآن دو سال قلعهٔ کرنال را مسخر ساخت - و کنکاره راجهٔ ولایت کچهه نیز بخدمت آمد - ضیای برني آورده که سلطان درین حال بمن گفت که مملکت من امراض متضاده بهم رسانیده اگر من علاج یکی نمایم دیگری زیاده میشود - چون تو تاریخ خواندهٔ و دیدهٔ درین باب چه علاج است بعرض رسان - بعرض رسانیدم که اگر از سلاطین عملی که خلق متنفر شوند بعمل مي‌آید - پسری یا برادری که

---

(۱) در تاریخ فرشته بجای لفظ سریر صفدر مرقوم است ۱۲ مصحح *

شایان سلطنت باشد بجای خود نصب کرده خود گوشهٔ عافیت میگرفته اند - و بعضی علاج آن مرض را بترک اعمالی که سبب تنفر عام بود باشد مي نمودند - سلطان گفت مرا آن طور فرزندی که قایم مقام بوند شد نیست - ترک سیاست نمي توانم کرد هرچه شدنیست خواهد شد - سلطان در کوندل که پانزده کروهی از کرنال است مریض گشت و پیش از آمدن کوندل بجهت فوت ملک کبیر [۱] ملک احمد ایاز و ملک قبول نایب را بدهلي فرستاد - خداوند زاده و مخدوم زاده و معارف را از دهلي بکوندل طلب نمود - چون آنهمه مردم و حرمها بکوندل رسیدند و در خدمت سلطان جمعیت شد - و لشکر آراسته گشت - و از مرض صحت یافت - از دیپالپور و ملتان و اچه و سیوستان کشتیها بجانب سند طلبید - و از کوندل بکنار آب رفت و بگذشت - دران‌ولا التون بهادر با پنجهزار سوار مغل [۲] که از قبل امیر فرعن آمده بود بسلطان پیوست - و ازآنجا بقصد استیصال طایفهٔ سومره و طغي حرامخور که درمیانهٔ ایشان بود بجانب تته [۳] رفت - چون بسه کروهی رسید - عاشورا بود روزه داشت - و وقت افطار ماهي خورد - مرض تپ که ازآن بیش داشت عود نمود - باوجود آن در کشتي ننشست - و بچهارده کروهی تته آمد - و از غلبهٔ مرض آنجا توقف نمود - تا در تاریخ بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه در گذشت - مدت سلطنت او بیست و هفت سال و این مرثیه را ضیای برني در تاریخ آورده *

---

۱) در تاریخ فرشته مرقوم است بواسطهٔ آنکه ملک کبیر در دهلي وفات یافته خواجه جهان و عماد الملک نایب وزیر الممالک را بدهلي فرستاد ۱۲ مصحح *

۲) در تاریخ فرشته امیر قزغن مذکور است ۱۲ مصحح *

۳) [illegible] ۱۲ مصحح *

* مرثیه *

مایه زهرست شرب عالـــم را میوهٔ مرگست تخـــم آدم را
ای حریف عـــدم قـــدم در نه کم زن این عالـــم کم از کم را
صبح محشر رسید و ما در خواب بانگ زن خفتـــگان عالـــم را
هان که فرش فنـــا بگستردند در نورد این بساط خـــرم را
رستخیز ست خیز و باز شکاف سقف ایوان و طاق و طـــارم را
شه محمد بخفت در دل خاک نیلگـــون کن لبـــاس ماتم را
پس بدست خروش بر تن دهر چاک زن این قبای معلم را

ذکر سلطان فیروز شاه بن رجب

فیروز شاه برادرزادهٔ سلطان غیاث الدین تغلقشاه است - چون سلطان تغلق شاه را در لشکر سیوستان بیماری بامتداد کشید - و ملک فیروز نایب که عم زادهٔ سلطان بود - و سلطان را در باب او نظر استخلاف و ولایت عهد بود - در تداوی و معالجهٔ سلطان شرط حق گذاری بجا آورد - درین حال شفقت و عنایت سلطان در باب او یکی ده هزار شد - چون سلطان خود را پریشان دید او را بولی عهدی وصیت نموده فرمود که *

* بیت *

تو سرسبز باشي بشاهنشهـــي که من کردم از سبزه بالین تهي

چون در نواحي تته رحلت کرد - برهم‌خوردگي بیرون از تقریر در لشکر افتاد - ملک فیروز باریک صلاح دران دید که اول التون بهادر را با آن سه هزار سوار مغل که امیر قرغن بکومک سلطان محمد فرستاده بود - بلطائف الحیل از لشکر جدا سازد تا از شر آنها ایمن شود - پس مرا خور

حال امیران هزارة و سایر سواران را انعام نمود - خلعت و جامه عطا کردة رخصت مراجعت بملک خود دادة فرمود تا فی الحال با مردم خود از لشکر جدا شدة دور تر منزل گرفتند - و دران حال که دو روز از رحلت سلطان گذشته بود - و مردم لشکر از هول غارت و دست انداز حیران و سراسیمه بودند - نوروز گرگین داماد برمه شیرین[1] که پروردۀ سلطان محمد بود کفر نعمت ورزیدة با مغلان اتفاق نمودة تمام آنها را بر آن داشت که در وقت کوچ کردن لشکر که بی سر و بن بی توزک روان خواهد شد دست بغارت بر آوردة تاراج و اسیر کنند - و آن روز بسیاري از اموال و عیال مردم بغارت مغولان و مفسدان تته رفت - مردم لشکر آن روز را بهراس و بیم بیقیاس گذرانیدة روز دیگر باحتیاط تمام ترتیب افواج نمودة کوچ کردند - درین روز نیز مغلان و مفسدان تته ترکتازي مي کردند تا لشکر بآب رسیدة منزل کرد - چون رمه بی شبان در معرض تلف و هلاکت بود - مخدوم زادۀ عباسي و شیخ نصیرالدین اودهي مشهور به چراغ دهلي که خلیفۀ شیخ نظام‌الدین اولیا قدس سرة است - و علما و مشایخ و ملوک و امرا جمع آمدة ملک فیروز باربک را استدعای جلوس بر تخت سلطنت نمودند *

* بیت *

زمین بوسه دادند یکسر سپاه | که شاه آورد پای دولت بگاه
کجا او نهد پای ما سر نهیم | ز فرمان او بر سر افسر نهیم
گر آب و گر آتش کند جای ما | نگردد ز فرمان او رای ما

و ملک فیروز اظهار سفر حجاز و رغبت زیارت حرمین الشریفین نمودة در مقام معذرت شد - و آخر بالتماس اکابر و اصاغر بتاریخ بیست و چهارم

---

(۱) در طبقات اکبری نرمه شیرین و در تاریخ فرشته ترمشزین خان مغل مرقوم است ۱۲ *

محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بر تخت بادشاهي جلوس فرموده
چندین هزار آدمي که در بند مفسدان بودند باز خرید - و روز سیوم بترتیب
و تورک تمام سوار شد - که از هر طرف که سوار مغل و غیر آن بجهت
دست اندازي در مي آمد دستگیر میشد - و کشته میگردید - و چندی
از سرداران مغل گرفتار شدند - و مزاحمت مغل و مفسدان تتمه
برطرف شد * * بیت *

همای چتر همایون او چو بال کشاد
ازین سپس نکند چغد دعوي بازي
چنان بساخت جهان را هوای دولت او
که از طبیعت اضداد رفت ناسازي

و زمرهٔ خواص و عوام هم در اول جلوس سلطان فیروز شاه مرهون مراحم
پادشاهي شدند - و بعد ازان بکوچ متواتر بسیوستان رسیده امرا و ملوک
و مشایخ و لشکریان را بانعام اسپ و خلعت و شمشیر و کمر بنواخت -
و همچنین سکنهٔ سیوستان را بانعامات و ادرارات اختصاص داده متوجه
هندوستان شد و در راه بهر شهر و موضع که مي رسید مردم آن شهر و دیار
را بانعام و ادرار خوشدل میساخت * * بیت *

بسنجید ره را بآهستگي کشاد از خزینه دربستگي
غني ساخت گردن کشان را ز گنج ز گوهر کشی لشکر آمد برنج

و هم در اثنای راه خبر مخالفت ملک احمد ایاز که مخاطب
بخواجهٔ جهان و از مقربان سلطان محمد شاه بود و سلطان او را به نیابت
غیبت در دهلي گذاشته بود رسید - که طفلی مجهول النسب را پسر
سلطان محمد شاه گفته بپادشاهي برداشته - سلطان غیاث الدین محمود شاه
خطاب کرده خود را وکیل مطلق ساخته است - سلطان این حرکات شنیعهٔ

او را بر حمق و خرافت او حمل نموده فرمان عفو بنام او صادر فرمود - و به سخنان هدایت آمیز دلالت کرد - بعد ازانکه ملک سیف‌الدین شحنه پیل فرمان باو رسانید اطاعت نکرد - و سید جلال و ملک دیلان[1] و مولانا نجم الدین رازي و داؤد مولا زادهٔ خود را برسالت فرستاده پیغام داد - که هنوز سلطنت در خاندان محمد است - شما نیابت را قبول نمائید - و از امرا هر کرا خواهید با شما باشد - بعد از رسیدن رسولان سلطان با شیخ نصیر الدین آودهی و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس الدین باخرزي و دیگر اکابر علما درین معامله گفتگو نمود که مرا موافق شرع چه باید کرد - مولانا کمال الدین گفت که هرکه اول شروع در سلطنت نموده اولی تر است - سلطان رسولان احمد ایاز را نگاه داشت - و داؤد مولا زاده را که از جملهٔ رسولان بود پیش او فرستاد - و سخنان نصیحت آمیز هدایت فرمود - بعد از رسیدن داؤد چون احمد ایاز دانست که کار از پیش نخواهد رفت - و امرا بار زبان داده ملحق شده و میشوند - بتخصیص ملک یهو[2] حاجب و ملک حسن ملتاني و امثال ایشان که باحمد ایاز اتفاق نموده زرها گرفته اند - و همدرین وقت خبر کشته شدن طغي که عصیان ورزیده بگجرات رفته بود رسید - و از هر طرف آثار اقبال فیروز شاهي ظاهر گردید - احمد ایاز ارادهٔ ملازمت نموده اشرف الملک[3] و ملک خلجین و ملک کبیر و حسن امیر میران را جهت درخواست تقصیر

---

(۱) در طبقات اکبری دیملان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته ملک نتهو حاجب مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مي نویسد که اشرف الملک خلجي و ملک حسین میر میران را جهت درخواست گناه خویش پیش بادشاه فرستاد ۱۲ مصحح *

خود نزد سلطان فرستاد - و سلطان قلم عفو بر جرایم او کشیده تجویز آمدن نمود - احمد ایاز با متابعان سرها برهنه کرده دستارها در گردن انداخته در نواحي هانسی بملازمت رسیدند - سلطان احمد ایاز را بکوتوال سپرده و ملک خطاب را به تیرهنده (۱) فرستاد - و شیخ زادهٔ بسطامي را اخراج نمود - زبان زمان این قطعه انشا نمود * * قطعه *

مخالفان ترا هریکی بنوع دگر
زمانه در فتن آخر الزمان افگند
یکی بمرد و یکی را فلک بخنجر تو
گلو برید و یکی را ز خانمان افگند

و دوم ماه رجب سنه اثنین و خمسین و سبعمائه سلطان فیروز شاه در دهلي باستقلال تمام بر اورنگ سلطنت جلوس نمود - و کافهٔ انام ازین جلوس مبارک بمدعیات خود رسیده رفاهیت تمام درمیانهٔ رعایا و سپاهي پدید آمد * * شعر *

مخالف‌شکن شاه فیروز بخت بفیروز فالي بر آمد بتخت
ز فیروزيِ دولت کامگار نشاط نو انگیخت در روزگار

و بتاریخ پنجم ماه صفر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه سلطان بطریق سیر و شکار بجانب کوه سرمور حرکت نمود و زمینداران اطراف و جوانب در زمرهٔ دولت خواهان در آمدند * روز دوشنبه سیوم جمادي الاول سنه مذکور شاهزاده محمد خان در دهلي متولد شد - سلطان فیروز شاه جشنها ساخته خلایق را بانعام عام بنواخت * و در سنه اربع و خمسین و سبعمائه عمارت عالي در کنار آب سرستي بنا فرمود - و شیخ صدر الدین ولد شیخ بها الدین ذکریا را شیخ الاسلامي داد و ملک قبول نایب را بخطاب خانجهاني

(۱) در نسخه سیهاد مرقوم است - مصحح .

ممتاز ساخته وزیر مملکت نمود - خداوند زاده قوام الدین را خطاب خداوند خاني و عهدهٔ وکیلداري تفویض فرمود - و ملک تاتار تاتار خاني یافت - و ملک شرف نایب وکیلداري شد - و خداوند زاده عماد الملک سلاح دار گشت - عین الملک مستوفي مشرف دیوان شد - ملک حسن میر میران منصب استیفای کل یافت - وهم در شوال سنه مذکور خانجهان را اختیار تمام داده در شهر گذاشت - و خود عزیمت لکهنوتي بدفع الیاس حاجي که خود را سلطان شمس الدین نامیده بود و پندوه را آبادان ساخته تا بنارس متصرف شده بود رفت - چون بگورکهپور رسید اودیسنگ مقدم آنجا بخدمت رسیده پیشکشهای لایق گذرانیده - رای کپور نیز خراج چندین سله گذارده و هر دو در ملازمت روان شدند - الیاس حاجي از پندوه بقلعهٔ اکداله که محکم ترین قلاع بنگاله است درآمد - و سلطان در بیست[1] و هفتم ماه ربیع الاول باکداله رسید - همان روز جنگ عظیم شد و بیست نهم ماه مذکور در کنار آب گنگ نزول نمود - و در پنجم ربیع الآخر الیاس حاجي باز بقصد جنگ بر آمده حرکت المذبوحي کرده چهل زنجیر فیل و چتر و علم و اسباب او بدست در آمده خود بقلعه گریخت و پیاده بسیار کشته شد - سلطان روز دوم مقام کرده فرمان داد که اسیران بلاد لکهنوتي را بگذارند - و روز بیست و هفتم ماه مذکور بصوب مرجعت نموده از گذر مانکپور از آب گنگ گذشته در دوازدهم شعبان بدهلي رسید و بنای شهر فیروز آباد در کنار آب جون کرد * و در سنه ست و خمسین و سبعمایه بجانب دیپالپور بطریق شکار رفته جوی از آب سند[2] کشیده تا جهجر که چهل و هشت کروه باشد

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته مرقوم است که سلطان در هفتم ماه ربیع الاول به اکداله رسید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته آب ستلج مذکور است ۱۲ مصحح *

رسانید - و سال دوم نهری از آب جون از حوالي مندلي و سرمور کشید
و هفت نهر دیگر با او جمع کرده بهانسي رسانید - و از آنجا براليس[۱] برد
و در آنجا قلعه بنا نموده حصار فیروزه نام کرد - و پیش کوشک آنجا حوض
وسیع حفر نموده از آن جوی پر آب ساخت و نهر از آب کهکر جدا کرده
از پای حصار سرستي گذرانده تا نهرني کهیره[۲] رسانید و در میانه حصاری
ساخته فیروز آباد نام نهاد - و نهری دیگر از آب بدهي جدا کرده بحوض
مذکور رسانید و از آنجا پیشتر برد - و در ماه ذي حجه سنه مذکور روز
عیداضحی منشور ابو الفتح خلیفهٔ مصر مبتنی بر تفویض مملکت هند
و سند رسید و سبب افتخار سلطان شد - و هم در سنهٔ مذکور الیاس حاجي
پیشکش‌های لایق فرستاده مورد عنایات گشت - و تمام بلاد در تصرف
سلطان بود الا لکهنوتي و دکن که بعد از فوت سلطان محمد تغلق شاه لکهنوتي
را سلطان شمس الدین الیاس حاجي متصرف شد - و دکن را بالکل
حسن کاکو[۳] داشت - و بر پیشکش صلح شده بود - و در سنه ثمان
و خمسین و سبعمائه ظفر خان فارسي از سنارگانو با دو زنجیر فیل بدرگاه
پیوست و نایب وزیر شد - و در ذي حجه سنه تسع و خمسین و سبعمائه
بجانب سمانه نهضت نمود - و خبر رسید که فوج مغل ده بنواحي لاهور
رسیده بود جنگ نکرده بر گشت و سلطان بجانب دهلي مراجعت نمود -
و در آخر سنه مذکور تاج الدین با امرای دیگر از لکهنوتي با پیشکش
بطریق رسالت رسیدند سلطان ملک سیف الدین شحنه را با فیل و اسپان

---

(۱) در تاریخ فرشته اسیدن مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري هرني کسره و در تاریخ فرشته نهر سرکسنوه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري کانکو مذکور است ۱۲ مصحح *

تازي و تركي و تحف ديگر همراه ملک تاج الدين بسلطان شمس الدين فرستاد - و در بهار خبر رسيد که سلطان شمس الدين وفات يافت - و سلطان سکندر پسر او قايم مقام پدر گشت - ملک سيف الدين عرضه داشت نوشت و بسلطان خبر کرد - جواب شد که تحف و نفايسي که بجهت سلطان شمس الدين ارسال داشته بودند پس آورند و اسپان (۱) را بلشکر دهد و رسولان را بکره رساند - و در ستين و سبعمائه سلطان بجانب لکهنوتي رفت - و خانجهان را در دهلي گذاشت و تاتار خان را شقدار غزنين و سرحد ملتان نمود - شيخ زادهٔ بسطامي که اخراج شده بود در ظفر پور آمده از خليفهٔ مصر بجهت سلطان خلعت آورده خطاب اعظم الملکي يافت - و سيد رسول دار را همراه رسولان لکهنوتي پيش سلطان سکندر فرستادند - سلطان سکندر پنج زنجير فيل و ديگر تحف مصحوب سيد رسولدار بدهلي فرستاد و پيش از رسيدن سيد رسولدار عالم خان از لکهنوتي برسم رسالت آمد - و سلطان بجانب لکهنوتي روان شد - در اثناي راه شاهزاده فتح خان را چتر و دورباش و خيمهٔ سرخ عنايت نموده سکه بنام او زدند - و اصحاب شغل تعين نمودند - چون نزديک پنڈوه رسيدند سلطان سکندر در اکداله حصاري شد - و سلطان فيروز دران حوالي نزول نموده در محاصره اهتمام تمام نمود - بعد از چند روز سلطان سکندر امان خواسته فيل و مال قبول کرد که هر سال بطريق پيشکش مي فرستاده باشد - و بيستم جمادي الاول سنه مذکور سلطان مراجعت نمود - چون بجونپور رسيد ايام برسات شد - برسات را آنجا گذرانيده از راه بهار بجاجنگر که در اقصاي ولايت کرهه کتنکه بود توجه نمود - چون بکره رسيد ملک قطب الدين برادر ظفر خان را در

---

(۱) در طبقات اکبري و تاريخ فرشته مرقوم است که اسپان را بلشکر بهار بدهد ۱۲ مصحح *

اردو گذاشته جریده ایلغار نمود - چون بسنکره رسید رای [1] سارین راجهٔ سنکره گریخته دختر او بدست افتاد - سلطان آن دختر را محافظت نمود - و احمد خان که از لکهنوتي گریخته در قلعهٔ رهتپور مي بود در اثنای راه آمده ملازمت نمود - و چون از آب مهاندري گذشته بشهر بنارس رسیدند رای جاجنکر گریخته بجانب تلنگ رفت - سلطان بتعاقب او نپرداخته بشکار مشغول شد - در اثنای شکار رای کسان فرستاده طلبکار صلح شد و سي و سه زنجیر فیل و دیگر تحف برسم پیشکش فرستاد - سلطان بقصد شکار فیل به پدماوتي که مرغزار فیل است آمد و سي و سه زنجیر فیل زنده شکار کرد - و درین باب ملک ضیاء الملک رباعي کفت *

* رباعي *

شاهی که بحق دولت پاینده کرفت
اطراف جهان چو مهر تابنده کرفت
از بهر شکار فیل در جاجنکر
آمد دو بکشت سي و سه زنده کرفت

و از آنجا بکوچ متواتر بکره رسیده در ماه رجب سنه اثنین و سبعین وسبعمائه بدهلي در آمد و بعد از چند گاه جانب نهری که او را سلمه [2] کویند سواري فرمود - نهر مذکور مشتملیست بر دو جوی بزرگ که همیشه جاریست و میانهٔ آن دو نهر پشتهٔ بلند واقع است - سلطان فرمود که پنجاه هزار بیلدار جمع ساخته بحفر آن نهر مشغول شدند - و درمیان این پشتهٔ عظیم استخوانهای فیل و آدمیان ظاهر شد که استخوان دست

(۱) در تاریخ فرشته رای سدهن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري سلیمه مرقوم است ۱۲ مصحح *

آدمي سه گز بود و پارۀ سنگ شده و پارۀ دیگر هنوز استخوان بود - در همین اثنا سرهند را که در اصل داخل جمع سامانه بود جدا ساخته تا ده کروهی داخل سرهند گردانیده حوالۀ ملک ضیاء الملک [1] شمس الدین ابو رجا نمود - و آنجا حصاری بر آورده فیروز پور نام نهاد و بجانب نگرکوت توجه نمود - چون بدامن کوه رسید و برف آوردند سلطان فرمود که وقتی که سلطان محمد شاه که خداوند من بود باینجا رسید و شربت برف جهت او آوردند چون من حاضر نبودم سلطان ازان شربت میل ننمود - و فرمود که چند فیل و شتر بار نبات که همراه داشتند شربت ساخته بیاد سلطان محمد شاه بتمام لشکر قسمت نمایند - و راجۀ نگرکوت بعد از محاربه و محاصره با فرزندان خود بخدمت سلطان رسید و سلطان او را نوازش نمود - نگرکوت را بنام سلطان محمد مرحوم بمحمدآباد موسوم ساخت - درین حال بعرض سلطان رسید که وقتی که سکندر ذو القرنین باینجا رسیده بود مردم اینجا صورت نوشابه را ساخته در خانه داشته‌اند وحالا معبود مردم این دیار شده است - و یکهزار و سیصد کتاب از براهمۀ سلف درین بتخانه است که بجالامکهي اشتهار دارد - سلطان علمای آن طایفه را طلب نموده بعضی ازآن کتب ترجمه نمود - از جمله عزالدین [2] خال خانی که از شعرای عصر او بود کتابی در حکمت طبعی و شگون تفالات درسلک نظم در آورده دلایل فیروز شاهي نام کرده است - فقیر مطالعۀ آن کتاب نموده ام الحق کتابیست متضمن اقسام حکمت علمي و عملي - القصه سلطان بعد از فتح

(۱) در تاریخ فرشته مي گوید که حوالۀ ملک ضیاء الملک و شمس الدین ابو رجا نمود ۱۲ مصحح -

(۲) در طبقات اکبري عزالدین خالد خاني و در تاریخ فرشته اعزالدین خالد خاني مذکور است ۱۲ مصحح *

نگرکوٹ بجانب تته نهضت نمود - چون به تته رسید جام که حاکم تته بود در مقام محاربه در آمد - سلطان بجهت عسرت و کمي غله و علف عزیمت گجرات نمود و برسات را در گجرات گذرانید و باز بجانب تته آمد - و گجرات را بظفر خان داده نظام الملک را معزول ساخت - نظام الملک با توابع بدهلي آمده نایب وزیر شد - چون سلطان به تته آمد جام امان خواسته ملازمت نمود * * شعر *

امان چون خواست بخشیدم امانش
چو عجز آورد بخشیدم بجانش

مضمون این بیت در خاطر سلطان پرتو افکن شده مورد الطاف بادشاهي شد - سلطان اورا با سایر زمین داران آن دیار بدهلي آورد بعد از مدتی تته را بجام داده رخصت نمود * در سنه اثنین و سبعین و سبعمائه خانجهان[1] وفات یافت جونانشه پسر او خان جهانی یافت - و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه ظفر خان[2] درگجرات فوت شد - پسر بزرگ اورا ظفرخان خطاب کرده گجرات باو مقرر شد * دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کنبور[3] وفات یافت - و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس دامغاني بعرض رسانید که چهل لک تنکه اضافهٔ مداخل جمع گجرات با صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازي و چهار صد برده هر ساله قبول دارم - سلطان فرمود که اگر ضیاء الملک ملک شمس الدین

---

(۱) وفات خانجهان حسب روایت تاریخ فرشته در سنه اربع و سبعین و سبعمائه بود ۱۲ مصحح *

(۲) وفات ظفرخان مطابق رویت تاریخ فرشته در سنه خمس و سبعین و سبعمائه بود ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري کندور مرقوم است ۱۳ مصحح *

ابو رجا که نایب ظفرخان است این اضافه قبول کند گجرات را باو گذارند - ملک شمش الدین قبول نکرد - شمس دامغاني را کمر زر و خلعت خاصه عنایت نموده بجای ظفرخان مرحوم رخصت گجرات کردند - چون شمس دامغاني از عهدهٔ تقبل نتوانست برآمد بغي و عصیان ورزیده - جمعی از امیر صدهٔ گجرات مثل شیخ فرید الدین و سرگروهان دیگر مخالفت ورزیده - سلطان لشکر فرستاده شمش دامغاني را کشتند و سر اورا پیش سلطان فرستادند - بعد از کشته شدن او گجرات را حوالهٔ ملک مفرح سلطاني نموده فرحت الملک خطاب کردند - و در سنه تسع و سبعین و سبعمائة جانب اتاوه و اکحل سواري نمود - رای[1] بیر وارهون را با سایر زمینداران اتاوه که یکبار با لشکر سلطاني جنگ کرده منهزم شده بودند با زن و فرزند دلاسا نموده بجانب دهلي فرستادند - و در اکحل و نیادهي حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعی از امرا درآنجا گذاشته فیروز نیلدهي نیز حوالهٔ او شد و اکحل را بملک افغان داده بجانب دهلي مراجعت فرمود - و همدران سال نظام الدین حاکم اوده که در رکاب سلطان بود فوت شد اوده را بملک سیف الدین پسر بزرگ او دادند * و در سنه احدی و ثمانین و سبعمائة جانب سامانه توجه نمودند و ملک قبول حاکم سامانه پیشکش بسیار آورد - و از انباله و شاه‌آباد بکوه سانتور[2] رفتند و از رای سرمور و رایان دیگر پیشکش گرفته بجانب دهلي مراجعت کرد - در اثنای راه خبر رسید که کهرکو مقدم کتهر سید محمد حاکم بداؤن و سید علاء الدین برادر او را مهمان ساخته بخانهٔ خود طلبیده

---

(۱) در طبقات اکبري رای بیر دادهرن مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری ساتهور و در تاریخ فرشته سهارن پور مذکور است ۱۲ مصحح *

هر دو را بکشت * در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه جهت انتقام خون سادات جانب کتهر سواري فرمود کهرکو گریخت و بلاد کتهر تاراج شد - کهرکو بکوه کمایون گریخت - سلطان آن بلاد را تاراج کرده بداؤن را بملک قبول سپرده ملک خطاب افغان را جهت تدارک کهرکو در سنبل گذاشته آن بلاد را شکار گاه خود ساخت تا آنکه خراب و نابود مطلق شد * و در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در موضع پلولي [1] هفت کروه از بداؤن حصاری ساخته فیروز پور نام کرد و چون حصاری دیگر بعد ازین بنا ننمود بآخرین پور شهرت یافت - درین سال ضعف و پیري بر سلطان غالب شد و خان جهان استیلای تمام یافت خواست تا شاهزاده محمد خان را با دریا خان و ملک یعقوب محمد حاجي و ملک کمال الدین که هوا خواه شاهزاده بودند بدست آورده بی دستگاه سازد - بسلطان رسانیدند که شاهزاده باتفاق امرای مذکور مي خواهد که خروج نماید - سلطان این سخن را قبول نموده فرمود که امرا را بدست آرند - شاهزاده چون این خبر شنید چند روز بخدمت پدر نرسید - خانجهان دریا خان را ببهانهٔ حساب مهوبه طلبیده در خانهٔ خود مقید کرد - شاهزاده این خبر شنیده هراسان شده بخدمت پدر رفته خاطر نشان نمود که خانجهان قصد بغي کرده مي خواهد که امرای کلان را ازمیان بردارد و بعد ازان در فکر گرفتن ما شود - سلطان حکم قتل خان جهان کرد و دریا خان را از قید بر آورد - شاهزاده ملک یعقوب را گفت تا اسپان طویلهٔ خاصه را طیار سازد و ملک قطب الدین شحنهٔ فیل فیلان را آراسته نماید - آخر شب شاهزاده برسر خانجهان رفت - خانجهان بنیاد جنگ کرد آخر زخمدار شده هزیمت خورده بخانه در آمد و از راه دیگر بدر رفت و بکوکا چوهان که زمیندار میوات بود پناه برد - شاهزاده

(۱) در طبقات اکبري هولي ودر تاریخ فرشته دسولي مرقوم شده ۱۲ مصحح *

خانهٔ او را غارت نمودہ بهزاد فتح خاني [1] و ملک عماد الدوله و ملک شمس الدین و ملک صالح را که در جنگ بدست افتادہ بودند بقتل رسانید - سلطان بعد ازین واقعه شاهزادہ را وزیر مطلق ساخت و اسباب ملک داري و حشم را حوالهٔ او نمود و ناصر الدنیا و الدین محمد شاہ خطاب دادہ خود بطاعت و عبادت مشغول شد - روز جمعه خطبه بنام هر دو پادشاہ خواندہ مي شد - سلطان محمد شاہ در ماہ شعبان سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بر تخت نشست و ارباب دخل بدستور سابق مقرر داشت - ملک یعقوب را سکندر خان خطاب کردہ گجرات حوالهٔ او شد - ملک راجو را مبارز خان و کمال عمر را معین الملک [2] خطاب داد - ملک یعقوب که سکندر خاني یافت او را با لشکر عظیم بر سر خانجهان تعین فرمود - وقتی که فوج نزدیک بمیوات رسید کوکا جوهان خانجهان را مقید ساخته پیش سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را بقتل آوردہ سرش را پیش شاهزادہ محمد شاہ فرستاد و بجانب گجرات رفت * و در همین سال شاهزادہ محمد شاہ بقصد شکار بجانب کوہ سرمور برآمد - در اثنای شکار خبر رسید که ملک مفرح [3] و میر صدهای گجرات اتفاق نمودہ سکندر خان را کشتند و لشکری که همراہ سکندر خان بود غارت شد - بعضی ازان همراہ سید سالار بدهلي رسیدند - محمد شاہ این خبر شنیدہ بدهلي آمد - و در مقام انتقام خون سکندر خان سعي نکردہ بعیش و طرب مشغول شد - بسبب غفلت او رخنهٔ عظیم در کار ملک افتاد - بعد از پنج ماہ ازین

---

(۱) در طبقات اکبري قبج‌تي مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرقوم است که کمال عمر را مفتی الملک خواندہ بزرگ گردانید ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته فرحة الملک مرقوم است ۱۲ مصحح *

واقعه لشکریان سلطان بجهت کینهٔ که با کمال الدین و سماء الدین داشته با سلطان آغاز مخالفت نهادند - محمد شاه ملک ظهیر الدین لاهوري را بجهت لشکرِ فتنه فرستاد - ملک ظهیر الدین را لشکریان بسنگ مجروح ساختند و او بآن حال پیش شاهزاده محمد شاه آمد - شاهزاده جمعیت نموده بمقابل لشکر سلطان آمد و جنگ در گرفت - آخر لشکر سلطان را مغلوب ساخته - لشکریان پناه بسلطان فیروز شاه آوردند و دو روز بجنگ و جدل گذشت - روز سیوم که کاربر غلامان فیروز شاهي تنگ شد سلطان را بجنگ گاه آوردند - چون لشکر محمد شاه سلطان را دیدند نیز ترک جنگ کردند - و بخدمت سلطان آمدند ولشکر سلطان محمد پراگنده گشت - واو با صد نفر بجانب کوه سرمور رفت و لشکر سلطان که قریب یک لک سوار و پیاده بودند منازل محمد شاه و مخلصان او را غارت نمودند - سلطان بگفتهٔ ارباب حسدِ محمد شاه - تغلقشاه بن فتح خان را که نبیرهٔ او بود ولي عهد ساخته بسلطنت بر داشت - و تغلقشاه امیر حسن داماد سلطان را که از مخلصان محمد شاه بود بدربار آورده گردن زد - وعالیخان [1] امیر سامانه را بجهت موافقت محمد شاه مقید ساخته جلای وطن کرده بولایت بهار فرستاد و سامانه را بملک سلطان شه داده - بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه [2] تسعین و سبعمائه سلطان فیروز شاه وفات یافت * - شعر *

فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت
که داند که این خاک انگیخته بخون چه دلهاست آمیخته
همه راه گر نیست بیفنده کور ادیم گوزنست و کیمخت گور

---

(۱) از تواریخ دیگر نام امیر سامانه غالب خان معلوم می شود و اغلب که این صحیح باشد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سنه نسع و تسعین و سبعمائه مرقوم است ۱۲ مصحح *

مدت سلطنت سلطان فیروز شاه سي و هفت [1] سال و هشت ماه بوده -
وفات فیروز تاریخ اوست - بادشاه عدالت شعار دیندار بود و ضوابط عدل
و احسان بسیار درمیان خلق گذاشت و سه ضابطه را محکم مي داشت -
اول آنکه سیاست را مطلق ترک دادي هیچ یک از هندو و مسلمان را
سیاست نکرد - و بکثرت انعامات و تالیف قلوب خلایق محتاج بسیاست
نشد اگرچه سیاست جزو اعظم سلطنت است - و هیچ آفریده درعهد
سلطنت او قدرت آزردن کسی نداشت * ضابطهٔ دوم آنکه خراج را موافق
حاصل و قوت رعایا طلب کردی و اضافه و توفیر معاف داشتی و سخن
کسی در حق رعایا گوش نکردی - و این ضابطه باعث آباداني ملک
و رفاهیت رعایا گشت * ضابطهٔ سیوم آنکه بجهت حکومت و شغل ولایات
مردم متدین با امانت خدا ترس تعین کردی و هیچ بد نفس و شریری را
خدمت نمي فرمود و حاکم نمي ساخت و بر حکم اَلنَّاسُ عَلَیٰ دِیْنِ مُلُوْکِهِم
همه خلق پی روی حکام خود میکردند - کمال امن و امان میانهٔ اعلی و ادنی
پیدا گشت و در انعامات و ادرارات از دیگر سلاطین هند امتیاز تمام داشته -
و رسالهٔ از تصانیف او بنظر رسید که وقایع احوال خود را جمع نموده
و فتوحات فیروز شاهي نام کرده بمقتضی کَلَامُ الْمُلُوْکِ مُلُوْکُ الْکَلَامِ تبرکاً و تیمّناً
خصوصیات ازان داخل کرده شد تا نیکيِ ذات و دلپذیرگيِ صفات آن بادشاه
فرشته سیرت معلوم ارباب انتباه و بصیرت گردد - و آن بادشاه معدلت پناه
بر گنبدی که در مسجد جامع فیروز آباد که بنا نهاده و ساختهٔ مثمّن است
بر هشت طرف آن گنبد مضمون این کتاب را هشت باب خیال کرده
فرموده است که سنگ کنده اند - یک فصل در اوقاف مسجد و وصیت
آن بمصرفش نوشته و تاکید کرده - در فصل دیگر میگوید که در ازمنهٔ سابق

---

(۱) در طبقات اکبري هشت مذکور است ۱۲ مصحح *

خون ریزي مسلمانان باندک جریمه شدی و اقسام تعذیب مثل بریدن دست و پا و گوش و بیني و کور کردن چشم و کوفتن استخوانهای اعضا بمیخ کوب و تیر و سوختن اندام بآتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه و پوست کندن و بریدن پی و دو پاره ساختن آدمي و دیگر انواع شیوع تمام داشت - و حق سبحانه و تعالی مرا توفیق داد که جمیع این احوال را منسوخ ساختم - و نام نامي سلاطین ماضیه را که بسعي ایشان هند دارالاسلام شده است و از خطبه انداخته بودند من احیای نامهای ایشان کرده داخل خطبه ساختم تا باین تقریب فاتحهٔ آمرزش ایشان دوام داشته باشد - دیگر بعضی وجوهات نا معقول بیحساب که ظلمه داخل مال واجبي کرده هر ساله بزجر میگرفته اند مثل چرائي و گل فروشي و بنگاري و ماهي فروشي و ندّافي و ریسمان فروشي و نخود بریان کردن و دنگانه و خمار خانه و دادیکی و کوتوالي و احتساب همه را بر طرف کردم که بزرگان گفته اند که * * بیت *

دل دوستـــان جمع بهتر که گنج
خزینـــه تهي به که مردم برنج

و مقرر داشتم که هر مالیکه که خلاف سنت پیغمبر عَلَیْهِ السَّلام باشد نگیرند - و پیش ازین رسم بود که از مال غنیمت پنجم حصه بسپاهي دادندی چهار حصه بدیوان مي‌گرفتند - و من موافق شریعت مطهّره پنجم حصه بدیوان قرار دادم - دیگر بد مذهبان و ملحدان و مبتدعان و مرائیان که سبب اضلال خلایق مي شدند از ولایت خود بر انداختم و رسوم و عادات و کتب ایشان را مندرس ساختم - دیگر جامهٔ ابریشم پوشیدن و استعمال طلا و نقره کردن که مردان روزگار را عادت شده بود همه را رفع نمودم و موافق احکام شریعت فرمودم - دیگر عورات مسلمه و کافره که بمزارات و بتخانها مي رفتند و مذ...

اقسام فساد میشدند منع کردم و عوض بتخانه مسجد بنا نهادم - دیگر بقاع خیر سلاطین ماضیه را که مندرس شده بود بتجدید عمارت کردم و اوقاف مقرر ساختم - دیگر جمعی را که خداوند من سلطان محمد شاه مرحوم بجهت سیاست کشته و قطع اعضا نموده بود - از فرزندان ایشان هرکرا یافتم بانعام و وظیفه خوشدل ساختم و خط ابرای ذمهٔ سلطان مرحوم ازیشان گرفته بمهر اکابر و اشراف رسانیده در مقبرهٔ سلطان محمد شاه گذاشتم - دیگر از سپاهیان و امرا هرکه بکبر سن رسیده بود او را بنصیحت و موعظه توبه داده وظیفه و ادرار مقرر نموده بکار آخرت مشغول ساختم - و هرجا گوشه نشینی و فقیری شنیدم بخدمت او رفته مراعات خاطر او واجب دانستم * و انچه از بنای خیر و عمارات و بقاع او یافته شد باین شرح است - بند جوی [1] سي صد - مسجد چهل باب - مدرسه پنجاه باب - خانقاه بیست باب - کوشک و قصر یکصد باب - رباط و خوانق دویست باب - شهر و قصبات که خود بنا نهاده سي شهر - حوض و برکه صد عدد - دار الشفا پنج باب - مقبره که عمارات عالي ساخته یکصد مقبره - حمّام ده باب - منارهٔ ده عدد - چاه آب وغیره یکصد چاه - پل یکصد - باغات زیاده از حد و حصر - و بر هریک از عمارات وقف نامها نوشته و موقوفات بران تعین کرده و اهل خدمت بجمیع مساجد و مدارس و خوانق و حمامات و چاه معین ساخته و وظیفه قرار داده تفصیل آنها طول تمام دارد * دیگر میگوید که دو مرتبه مرا زهر دادند و من دانسته خوردم و مرا مضرت و آزار نرسید - و چون دیگر وقایع این رساله داخل تواریخ شده و تحریر یافته بتکرار اقدام نرفت - حق سبحانه و تعالی او را غریق رحمت گرداناد *

---

(۱) در تاریخ فرشته بند جوی پنجاه عدد و مدرسه سي عدد و چاه صد و پنجاه عدد مرقوم است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن فیروز

بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمائه بسعي امرا در قصر فیروز آباد بر تخت سلطنت اجلاس یافته بسلطان غیاث الدین تغلق شاه مخاطب گشت - ملک فیروز پسر ملک تاج الدین را منصب وزارت داده خانجهان خطاب کرد - و غیاث الدین ترمذي خدمت سلاح داري یافت - و ملک فیروز علي را از بند خلاص کرده عهدهٔ جام داري که منصب پدر او بود دادند - ملک فیروز علي و بهادر ناهر را بر سر سلطان محمد شاه تعین فرموده - سلطان شه حاکم سامانه و رای کمال الدین و امرای دیگر نیز باین خدمت نامزد شدند - در ماه شوال سنه مذکور لشکر بکوه سرمور رسیده شاهزاده محمد از آنجا کوچ کرده بکوه در آمد و بقلعهٔ یکناري تحصن جست - و لشکر تغلقشاه از پی در آمده بود و محمد شاه از جا بجا انتقال کرده تا قلعهٔ نگر کوت رفت و لشکر تعاقب باز گشت - چون سلطان تغلقشاه از عنفوان جواني در عیش و کامراني مستغرق شد و سر انجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند قصور در کارهای ملک پیدا شد - تغلقشاه از روی کم تجربه‌گي سالار شه را که برادر حقیقي او بود مقید ساخت - و ابوبکر پسر ظفر خان که برادر زادهٔ او باشد از وهم و هراسی که داشت بگوشه رفته خود را از میان بکنار کشید - ملک رکن الدین نایب وزیر و امرای دیگر باو یار شده خروج کردند و ملک مبارک کبیر را در فیروز آباد بر در تغلقشاه کشتند - و او جمعیت و غلبهٔ باغیان دانسته باتفاق خان جهان از دروازهٔ که جانب آب جون بود بر آمد - ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده تغلقشاه و خانجهان را بدست آورده بقتل رسانید و سرهای ایشان را بهمان دروازه آویختند - و این واقعه در بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین

و سبعمائه روی داد - ایام سلطنت او شش ماه و هژده روز بود وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب *

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعد ازین قضیه امرای بی رای ابوبکر بن ظفرخان بن سلطان فیروز را بپادشاهي برداشته ابوبکر شاه خطاب دادند - و منصب وزارت برکن الدین جنده مقرر شد - بعد از چندگاه میخواست ابوبکر شاه را از میان بر دارد و خود بادشاه شود - ابوبکر شه پیش دستي نموده باتفاق بعضی امرا رکن الدین جنده را کشته بر دار کشیدند و جمعی را که برکن الدین اتفاق نموده بودند نیز علف تیغ ساختند - ابوبکر شاه دهلي را متصرف شده فیل و خزاین بادشاهان بدست آورده استیلا و غلبه پیدا کرد - و همدرین اثنا خبر رسید که امیر صدهای سامانه ملک سلطان شه خوشدل را که حاکم سامانه بود بتاریخ بیست و چهارم ماه صفر مذکوره کنار حوض سنام برخم خنجر و تیغ کشتند و خانهٔ او را غارت کردند - و سر او را پیش شاهزاده محمد شاه بنگرکوت فرستادند - سلطان محمد شاه از نگرکوت کوچ کرد و از راه جلندهر گذشته بسامانه آمد - و در ماه ربیع الاول بار دوم بر تخت سلطنت نشست - امیرصدهٔ سامانه و زمینداران دامن کوه بیعت تازه نمودند - بعضی امرا و ملوک دهلي نیز از ابوبکر شه رو گردان شده بمحمد شاه پیوستند و بیست هزار سوار و پیاده بیشمار درگرد او جمع شد - و چون از سامانه بجانب دهلي عزیمت فرمود تا رسیدن بحوالي دهلي جمعیت او به پنجاه هزار سوار رسید - و بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه سلطان محمد شاه بقصر جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه حشم خود را بجهت جنگ و مقابله با لشکر محمد شاه

در فیروز آباد گذاشته بود - لشکریان ابوبکر شه بتاریخ دوم ماه جمادي الاول سنه مذکوره در کوچهای فیروز آباد با لشکر سلطان محمد جنگ میکردند - در همان روز بهادر ناهر با جمعیت تمام بشهر در آمد ابوبکر شه را تقویت تمام حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه صف آرائی کرده جنگ انداخت - محمد شاه هزیمت خورده با دو هزار سوار از آب جون گذشته بمیان دو آب رفت و همایون خان پسر میانهٔ خود را بسامانه فرستاد تا در آنجا جمعیت نماید - و ملک ضیاء الملک ابو رجا و رای کمال الدین مین و رای خلجین بهستي را که جاگیر داران نواحي بودند همراه کرد و خود در موضع جلیسر کنار آب گنگ قرار گرفت - بعضی از امرای فیروز شاهي مثل ملک سرور شحنه و ملک اشرف نصیر الملک حاکم ملتان و خواص الملک حاکم بهار و ملک حسام الدین حاکم اوده و سیف الدین و ملک کبیر و پسران ملک حسام الدین و پسران ملک دونتیار کنپل حاکم قنوج و رای بیر [1] و رایان دیگر مقدار پنجاه هزار سوار و پیاده بسیار بمحمد شاه پیوستند - ملک سرور را خواجه جهان خطاب داده وزیر ساخت و خواص الملک را خواص خان کرد و سیف الدین را سیف خاني داد - و نصیر خان را خضر خاني و رای سرواري [1] را رای رایان خطاب داد - و در ماه شعبان سنه مذکور بار دیگر بجانب دهلي لوای عزیمت برافراخته با ابوبکر شه در موضع کندلي محاربه روی داد - چون هنوز نوبت سلطنت بسلطان محمد نرسیده بود شکست بر لشکر محمد شاهي افتاد * شعر *

تا در نرسد وعدهٔ هرکار که هست

سودی ندهد یاری هر یار که هست

ابوبکر شه تا سه کروه تعاقب نموده بجانب دهلي رفت و محمد شاه باز

---

(۱) در تاریخ فرشته رای سرور مذکور شده ۱۲ مصحح *

در جلیسر قرار گرفت - و در ماه رمضان سنه مذکوره باهل ملتان و لاهور و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر شد که در هر محله و دوچه که بندگان فیروز شاهي را یابند بکشند - در اکثر جاها که این حکم بامضا رسید قتل عام و غارت در یکروز واقع شد - و هرج مرج طرفه درمیانۀ خلایق راه یافت - راهها مسدود شد و خانها خراب گشت و اکثر رعایای این ولایت دست از باج و خراج گذاري کشیده سر بفتنه و فساد بر آوردند * در ماه محرم سنه اثنین و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان با امرای دیگر مثل عالیخان [1] حاکم سامانه وضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان حاکم حصار فیروزه جمعیت کرده به پاني پت آمده حوالي دهلي را خراب کرد - ابوبکر شه عماد الملک را با چهار هزار سوار و پیاده بسیار در برابر او فرستاد - در نواحي پاني پت مقابله دست داد - لشکر شاهزاده محمد شاه هزیمت خورده بجانب سامانه رفت - ابوبکر شاه را فتوحات متواتر نصیب شد - در ماه جمادي الاول سنه مذکور با غلبه و کثرت تمام بجهت رفع محمد شاه بجانب جلیسر روان شده در بیست کروهی دهلي نزول فرمود - محمد شاه اکثر لشکر را در جلیسر گذاشته با چهار هزار جوان کار آمدني جدا شد و با لشکر ابوبکر شاه مقابله نا نموده راه چپ کرده خود را بدهلي رسانید - و جمعی که ابوبکر شاه جهت محافظت دروازهای شهر گذاشته بود پارۀ جنگ کردند - محمد شاه دروازه بداؤن را آتش زده بشهر در آمده در قصر همایون نزول کرد مردم شهر از شریف و وضیع بسلطان محمد شاه پیوستند - ابوبکر شاه خبردار شده همان روز وقت چاشت با جمیعت تمام از همان دروازه

---

(۱) در طبقات اکبري غالب خان مرقوم است و شاید این صحیح است
۱۲ مصحح *

بشهر در آمد و ملک بهاء الدین جنگی را که سلطان محمد شاه جهت محافظت دروازه گذاشته بود بقتل رسانیده متوجه قصر همایون شد - محمد شاه بی علاج شده از راه دروازهٔ حوض خاص بدر رفت و باز بجلیسر آمده بلشکر خود پیوست - بعضی از امرای محمد شاه مثل خلیل خان باربک و ملک آدم و اسماعیل خواهر زادهٔ سلطان فیروز شاه دست گیر شده بسیاست رسیدند و بعضی در جنگ کشته شدند - در ماه رمضان سنه مذکوره مسرحت سلطانی با ابوبکر شاه مخالفت ورزیده بعضی غلامان سلطان فیروز شاه را که امیر شده بودند مخالف ساخت و همه پنهانی خطها بمحمد شاه بفرستند - ابوبکر شاه بی دست و پا شده بجانب کوتلهٔ بهادر ناهر رفت که ازو استمداد نماید و ملک شاهین عماد الملک و ملک بحری و صفدر خان خانی [1] را در دهلی گذاشت - مدت سلطنت او یکسال و نیم بوده *

ذکر سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه

بتاریخ شانزدهم شهر رمضان مذکور عرضه داشت مسرحت و عرایض بعض غلامان فیروز شاهی بمحمد شاه رسید که ابوبکر شاه با بعضی مختصان خویش بجانب کوتله رفت - خان خانان پسر خود سلطان محمد را بر فیل سوار کرده چتر بر سر او کشیدند - نوزدهم شهر رمضان محمد شاه بدهلی آمده در قصر فیروز آباد بر تخت نشست و مسرحت سلطانی را بمنصب وزارت تعین نموده اسلام خان خطاب داد و غلامان فیروز شاهی و مردم شهر همه بمحمد شاه پیوستند - و بعد از چند روز از فیروز آباد بشهر در آمده در قصر همایون نزول نمود و فیلبانانی که پیش غلامان فیروز شاهی

---

(۱) در طبقات اکبری صفدر خان سلطانی مذکور است ۱۲ مصحح *

فرستاده بود همه را گرفته بفیلبانان قدیمي سپرد - غلامانِ فیروز شاهي باین سبب رنجیده از شهر برآمدند و شباشب رو بگریز نهاده خود را با زن و فرزند بکوتلهٔ ناهر رسانیده با ابوبکر شاه پیوستند - محمد شاه حکم کرد که از غلامان سلطان هر که در شهر باشد بدر رود تا سه روز مهلت است - بیشتری از شهر بدر رفتند و آنها که درین سه روز نتوانستند رفت بدست افتاده بقتل رسیدند - مشهور است که بعضی از غلامان سلطان که بعد از سه روز بدست آمدند از ترس جان میگفتند که ما اصیلیم - محمد شاه فرمود که هرکه از شما کهرا کهري گوید اصیل است - چون بطوری که سلطان محمد شاه میخواست تلفظ نمي توانستند نمود و بزبان مردم پورب و بنگاله ادا میکردند کشته شدند - و بیشتر از مردم پورب که اصیل بودند و زبان ایشان خوب نمي گشت بقتل رسیدند - بعد از سه روز شهر از غلامان و خانزادان فیروزشاه که مخالفت بمحمدشاه ورزیده بودند خالي شد - همایون خان پسر او در سامانه بود بدهلي آمده همراه پدر شد و محمد شاه را تقویت تمام حاصل شد همایون خان را با امرا بر سر ابوبکر شاه فرستاد - چون لشکر بکوتله رسید در ماه محرم سنه ثلث وتسعین و سبعمائه ابوبکر شاه باتفاق بهادر ناهر و خانزادان فیروز شاهي بیخبر بر سر لشکر همایون خان زدند و پارهٔ مردم را مجروح ساختند - اسلام خان نیز مستعد جنگ شده از طرفی در آمد و شاهزاده نیز فوج آراسته بنیاد جنگ نمودند - ابوبکر شاه شکست خورده بقلعهٔ کوتله در آمد - چون خبر بمحمد شاه رسید کوچ بکوچ خود را رسانید - ابوبکرشه و بهادرناهر آمان خواسته ملازمت نمودند - بهادر ناهر را خلعت داده رخصت فرمود - ابوبکر شه را بقلعهٔ میرت فرستادند و او دران حبس فوت شد و سلطان بجانب دهلي رفت - و همدران سال خبر تمرّد و عصیان مفرح سلطاني حاکم گجرات رسید - ظفر خان بن وحید الملک را بحکومت گجرات رخصت داد *

و در سنه اربع و تسعین و سبعمائه خبر تمرد برسنگه [1] مذکور و سردادهرن و بیربهان رسید - و بحکم سلطان اسلام خان بر سر باغیان رفت - برسنگه با اسلام خان جنگ کرده هزیمت یافت و بیشتری از کفار کشته شدند - آخر امان خواسته برسنگه با اسلام‌خان بدهلی آمد - درین اثنا خبر رسید که سردادهرن قصبهٔ بلارام را تاختند چون سلطان خود روان شده بگذار آب سیاه رسید ایشان گریخته بقلعهٔ اتاوه در آمدند - چون سلطان باتاوه رسید کفار قلعه را گذاشته فرار نمودند - روز دیگر سلطان قلعه را ویران کرده بقنوج آمد کفار قنوج و رایان آنجا را نیز مالش داده بجلیسر آمد و در آنجا حصاری بنا کرده محمد آباد نام نهاد - و در ماه رجب سنه مذکوره نوشتهٔ خواجه جهان نایب که در شهر بود رسید که اسلام‌خان ارادهٔ بغي دارد و بجانب پنجاب [2] میرود - سلطان ازین خبر با لشکر جلیسر به شهر آمد و اسلام خان را طلبیده حقیقت حال استفسار نمود و او منکر شد - جاجو [3] نام هندو و برادر زادهٔ او که دشمن اسلام خان بودند بدروغ در معرکه گواهي دادند - سلطان اسلام خان را سیاست نموده وزارت بخانجهان داد و مقرب الملک را لشکر شمرده کرده بمحمد آباد فرستاد * و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه خبر سرکشي سردادهرن و جتیار سنگ راتهور و بیربهان مقدم بهسو بعرض رسید - سلطان ملک مقرب الملک را جهت تسکین این فتنه نامزد کرد - چون فریقین را مقابله دست داد ملک مقرب الملک از راه صلح در آمده بعهد و قول رایان مذکور را رام ساخته مطیع و منقاد گردانیده با خود بقنوج برد و ازروی مکر و غدر بقتل رسانید - رای سیر ازین میانه بدر رفته بتاوه

---

(۱) در تاریخ فرشته رای نرسنگ و سرودهرن را تهور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته لاهور مذکور شده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته حاجو نوشته ۱۲ مصحح *

در آمد - ملک مقرب الملک مراجعت بمحمد آباد نمود , سلطان در شوال همین سال بجانب میوات رفت و تاخت و تاراج نمود و بمحمد آباد جلیسر رفته بیمار شد - درین وقت خبر آوردند که بهادرناهر بعضی مواضع دهلي را تاخته خلل انداخته است - سلطان باوجود ضعف متوجه میوات شد - چون بکوتله رسید بهادر ناهر در مقابله آمده شکست خورده در کوتله حصاری شد وچون قوت نداشت از کوتله گریخته درجهتر[1] خزید - سلطان جهت اهتمام عمارتی که بنیاد نموده بود بمحمد آباد آمد - درین اثنا بیماري سلطان زیاده شد و در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان را بر شیخا کهوکر که بغي ورزیده قلعهٔ لاهور را متصرف شده بود تعین نمود - شاهزاده مي‌خواست که بلاهور رود که بتاریخ هفتدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور خبر وفات سلطان رسید - شاهزاده در شهر توقف نمود و مدت سلطنت محمد شاه شش سال و هفت ماه بود *

ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه پسر میانهٔ سلطان محمد شاه که همایون خان خطاب داشت

چون سلطان محمد شاه فوت بود سلطان علاء الدین سکندر شاه تا سه روز شرایط تعزیت بجا آورد و بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور باتفاق امرا و ملوک و سادات و قضات و اکابر و اهالي بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و وزارت را بخواجه جهان داده سایر ارباب دخل را بدستور سابق

(۱) در تاریخ فرشته پنجهر مرقوم است ۱۲ مصحح *

مقرر داشت - و بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه مذکور بیماری بهم‌رسانیده فوت شد * بیت *

بخت و دولت چه شد ار یار شد ای خواجه بدهر
نتوان خورد ازین مایده جز قسمت خویش

مدت سلطنت او یکماه و شانزده روز بود اَللهُ اَعلَمُ *

ذکر سلطان محمود شاه پسر خرد محمد شاه

چون سلطان علاء الدین در گذشت امرا مثل عالیخان حاکم سامانه و رای کمال مین و مبارک خان هلاجون و خواص خان حاکم اندری و کرنال از شهر بیرون آمده خواستند که بی‌رخصت سلطان محمود شاه بجاگیرهای خود بروند - خانجهان خبردار شده ایشان را دلاسا نموده بشهر در آورد - بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه مذکور بسعی امرا و ملوک و کابر شهر در قصر همایون بر تخت سلطنت اجلاس نموده سلطان ناصر الدین محمود شاه خطاب یافت - وزارت را بخواجه جهان مقرر داشت و مقرب الملک را مقرب خان خطاب داده ولی‌عهد ساخت و عبد الرشید سلطانی را سعادت خانی داده باربیگی گردانید ملک مبارک سارنگ خانی یافت و حاکم دیبالپور شد و دیگر امرا را مناصب عالیه داد - چون احوال پایان هندوستان که جونپور و آن نواحی باشد بسبب غلبهٔ زمینداران از انتظام رفته بود خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده از قنوج تا بهار حواله فرمود - و در ماه رجب سنه ست و تسعین و سبعمائه بیست زنجیر فیل همراه کرده با لشکر گران رخصت داد - سلطان الشرق در آن دیار استیلای تمام یافته زمینداران آن نواحی را مطیع و منقاد خود ساخت - بعضی حصارها که خراب کرده بودند از سر بنا کرد و رای جاجنگر و بادشاه

لکهنوتي هدایا و پیشکش که بسلطان فیروز شاه هر ساله میفرستادند باو فرستادند - و همدرین سال بامر سلطان سارنگخان جهت ضبط دیبالپور رسیده سر انجام لشکر نموده در ماه ذي قعده سنه ست و تسعین و سبعمائه رای خلجین بهستی و رای داود و کمال مین و لشکر ملتان را همراه گرفته متوجه شد - و چون نزدیک لاهور رسید شیخا کهوکهر با جمعیت تمام و استعداد محاربه در دوازده کروهی لاهور مقابله نموده مصاف داد - نسیم فتح و ظفر بر رایت سارنگ خان وزید و شیخا کهوکهر هزیمت یافته بکوه جمون رفت - روز دوم سارنگخان قلعهٔ لاهور را متصرف شده ملک کندهو برادر خود را عادل خان خطاب کرده آنجا گذاشت و خود بدیبالپور آمد - و در ماه شعبان سنه مذکور سلطان محمود مقرب خان را با چند فیل و جمعی از خاصه خیل در شهر گذاشته خود با سعادت خان بجانب گوالیار و بیانه حرکت نمود - چون سلطان نزدیک گوالیار رسید ملک علاء الدین دهاروال [1] و مبارک خان و پسر ملک راجو و ملو برادر سارنگ خان بر سعادت خان غدر اندیشیدند - سعادت خان خبردار شده ملک علاء الدین و مبارک خان را بدست آورده بقتل رسانید - ملو گریخته نزد مقرب خان بدهلي رفت - و سلطان بسرعت مراجعت نموده بدهلي آمد و مقرب خان باستقبال شتافته - چون بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطاني معلوم نمود به لَطَائِفُ الْحِيَل خود را در شهر انداخته لوای مخالفت بر افراخته - سلطان با سعادت خان محاصرهٔ شهر نموده هر روز جنگ مي انداخت و تا سه ماه این صحبت بود - درین وقت بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت خان جدا کرده بشهر در آوردند و فیل و اسپ و اسباب

---

(۱) در طبقات اکبري دهاراول و در تاریخ فرشته دهاروالہ مرقوم است ۱۲ مصحح *

سلطنت پیش سعادت خان ماند - مقرب خان از آمدن سلطان تقویت یافته بعزیمت جنگ بر آمده شکست یافته باز متحصن شد - چون سعادت‌خان دید که تسخیر قلعهٔ دهلي دشوار است و برسات رسید از گرد شهر برخاسته بفیروز آباد رفت - و باتفاق مختصان [۱] نصرت شاه بن فیروز خان بن فیروز شاه را که در میوات بود طلبیده در ماه ربیع الاول سنه مذکور در فیروز آباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصر الدین نصرت شاه خطاب کرد - چون امرای نصرت شاه دیدند که نصرت شاه نمودهٔ بیش نیست بمکر و حیله نصرت شاه را از سعادت‌خان جدا کرده و جمعیت نموده برسر سعادت خان که غافل بود رسیدند - سعادت خان طاقت نیاورده بدهلي رفته بمقرب خان ملحق شد - و آن غدّار اورا بحیله گرفته بقتل رسانید - امرای نصرتشاهي مثل محمد مظفر و شهاب ناهر و فضل الله بلخي و خانزادان فیروز شاهي همه بنصرت شاه بیعت مجدد کردند - محمد مظفر را وزیر ممالک ساخته تاتار خان خطاب کرد و شهاب ناهر را شهاب خان و فضل الله بلخي را تغلق خاني [۲] داد - از دهلي تا فیروزآباد دو بادشاه بهم رسید مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت تمام بر قلعهٔ دهلي کهنه گذاشت و ملو را اقبالخان خطاب کرده قلعهٔ سري باو سپرد - مابین دهلي و فیروز آباد هر روز مصاف میشد و جنگ میکردند و از طرفین بیشتر بمساوات میگذشت - بعضی پرگنات میان دو آب و پاني پت و سنوپت و رهتک و جهجر تا بیست کروهی شهر در تصرف نصرت شاه ماند - محمود شاه را جز حصار دهلي و خزانه جای دیگر نماند - امرا و ملوک این دو بادشاه هر یک ولایتی را متصرف شده دم استقلال میزدند و بیسر خود حاکم و فرمان‌روا بودند

---

(۱) در طبقات اکبري مختص خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري قتلغخان مذکور است ۱۲ مصحح *

و تا سه سال کار و بار ملک برین نهج بود * * مصرع *

پریشان بود کار ملک از دو شاه

و در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه سارنگ خان حاکم دیبالپور و لاهور که در اصل از جانب محمود شاه منصوب بود با خضر خان حاکم ملتان مخالف شد - بعضی از غلامان ملک بهتی بسارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت - و در رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمائه جمعیت نموده بر سر عالیخان سامانه که از جانب نصرت شاه بود رفته - عالیخان جنگ کرده هزیمت یافت و به پانیپت پیش تاتار خان آمده - نصرت شاه این را شنیده مادهٔ زنجیر فیل و جمعی دیگر بکمک تاتار خان فرستاد * بتاریخ پانزدهم محرم سنه ثمانمائه نزدیک موضع کوتله مصاف شد - سارنگ خان هزیمت خورده بجانب ملتان رفت - ملک الماس سامانه را در تصرف آورده حوالهٔ عالیخان کرد و تا تلوندي تعاقب او نموده مراجعت نمود - و در ماه ربیع الاول سنه مذکور میرزا پیر محمد نبیرهٔ صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان از آب سند گذشته اچه را محاصره نمود - ملک علي که از جانب سارنگ خان حاکم اچه بود متحصن شده تا یکماه دست و پا زد - سارنگ خان ملک تاج الدین نایب را با چهار هزار سوار نامي بمدد ملک علي فرستاد - و میرزا پیر محمد خبردار شده قلعه را گذاشته استقبال اعدا کرده بیکبار بر سر آنها ریخت - ملک تاج الدین بهزیمت رفت - و میرزا پیر محمد از پی آمده ملتان را محاصره نمود - تا شش ماه سارنگ خان مجادله میکرد و هر روز جنگ میشد - آخر امان خواسته ملازمت میرزا پیر محمد نمود - میرزا پیر محمد بعد از فتح ملتان چند روز آنجاها توقف نمود - در ماه شوال سنه مذکور اقبال خان بخدمت نصرت شاه رفته در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکي قدس سره

کلام مجید درمیان آورده از طرفین عهد بستند - و نصرت شاه را با لشکر و فیل درون حصار جهان پناه[1] برد - محمود شاه با مقرب خان و بهادر ناهر در دهلي کهنه متحصن شده - روز سیوم اقبال خان از روی مکر و غدر غافل ساخته خواست که نصرت شاه را بدست آورد - نصرت شاه ناچار از حصار بر آمده با معدودی چند خود را بفیروز آباد رسانید - درانجا نیز اقامت ننموده پیش تاتار خان وزیر رفت و فیروز آباد در تصرف اقبال خان در آمد - و مقرب خان در حصار جهان پناه [1] در آمده محافظت خود مي نمود - و اقبال خان جمعیت کرده غافل بر سر خانهٔ مقرب خان رفته او را امان داده بکشت و سلطان محمود شاه را هیچ آزاری نرسانید و او را نمونهٔ ساخته خود سلطنت میکرد - و در ماه ذي حجه سنه مذکور اقبال خان بر سر تاتار خان به پاني پت رفت - تاتار خان جمعی را با صد فیل درون قلعه گذاشته از راه دیگر قصد دهلي کرد - بعد از سه روز پاني پت فتح شد - فیل و حشم تاتار خان بدست اقبال خان آمد - تاتار خان هرچند سعي نمود قلعهٔ دهلي را نتوانست فتح نمود و از خبر فتح قلعهٔ پاني پت بی دست و پا شده پیش پدر خود بگجرات رفت - اقبال خان بدهلي آمد نصیر الملک خویش تاتار خان را که از هوا خواهان اقبال خان بود و باعث رفتن اقبال خان بر سر تاتار خان او شد عادل خان خطاب کرده سامانه را تا میان دوآب باو داد و از روی استقلال اساس حکومت نهاد * در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر رسید که حضرت صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان طلبفه را تاخت نموده بملتان نزول فرمودہ و آنهائیکه بدست میرزا پیر محمد اسیر شده بودند همه را بسیاست رسانیده - و اقبال خان ازین خبر وهم ناک شده در مقام جمعیت در آمد و سامان لشکر

(۱) در تاریخ فرشته حصار جهان نما مرقوم است ۱۲ مصحح *

نمود - حضرت صاحب قران از ملدان دوچ نموده حصار بنهنیر[1] را محاصره نمود و رای خلچین بهستي را اسیر کرد و خلقی را که متحصن شده بودند بقتل رسانید و از آنجا نواحي سامانه را تاختند مردم از دیبال پور و اجود پتن و سرستي گریخته بدهلي آمدند و بیشتر خلایق کشته شدند - حضرت صاحب قران ازآنجا براهنموني دخت و اقبال کوچ فرموده بولایت میان دو آب در آمدند و اکثر آن ولایات را تاراج نموده بقصبهٔ لوني نزول فرمودند - گویند از آب گنگ تا آب سند پنجاه هزار کس اسیر شده بودند - و خلق کثیر از اهل هند بقتل آمده بود و اکثر مردم بکوهها در آمدند - در ماه جمادي الاول سنه احدی و ثمانمائه از آب جون بفیروز آباد نزول فرموده روز دوم بکنار حوض خاص فرود آمدند - اقبال‌خان از شهر بر آمده حرکت المذبوحي نموده در حملهٔ اول هزیمت یافته بشهر در آمد - خلق کثیر پایمال شدند و بسیاري کشته و اسیر گشتند و اکثر فیلان و حشم او بدست در آمد - چون شب در رسید ترک مال و عیال داده بقصبهٔ برن رفت و سلطان محمود با قلیلی از نزدیکان خود راه گجرات پیش گرفت - روز دیگر صاحب قراني مردم شهر را امان داده جمعی را بجهت تحصیل مال اماني تعین نمود - اتفاق بعضی از مردم شهر از سخت گیري تحصیلدار در مقام إبا و انکار آمده از محصلان دو سه کس را کشتند - و این معني سبب التهاب نایرهٔ غضب صاحب قراني شده حکم بر قتل و اسراهل شهر شد - دران روز خلق بسیار قتیل و اسیر گشت و در آخر مراحم خسرواني از جرایم ایشان در گذشت - بعد از چند روز خضر خان که در کوه میوات خزیده بود با بهادر ناهر و مبارک خان و وزیر خان امان خواسته ملازمت

---

(۱) در طبقات اکبري بهیره در تاریخ فرشته بهتنیر مرقوم است ۱۲ مصحح *

نمودند - حضرت صاحب قراني غير از خضر خان كه او را نيك ذات دانسته همه را مقيد نمود و رايت مراجعت بر افراخت و براه دامن كوه برگشت و ولايت دامن كوه سوالك از پايمال لشكر ظفر اثر عَالِيَهَا سَافِلَهَا شد - و چون بلاهور رسيدند شيخاكهوكهر را كه سابقاً بنابر عداوت سارنگ خان بخدمت صاحب قران آمده خودرا رهبر و دولتخواه مي نمود و لاهور را بحيله متصرف بود بِلَطَائِفُ الحِيَل بدست آمده با عيال و متعلقان اسير كرده لاهور تاراج و غارت شد - ملتان و ديبال پور بخضر خان حواله شد - و از راه كابل عزيمت سمرقند نمودند تا دو ماه دهلي خراب بود - در ماه رجب سنه مذكور نصرتشاه كه از ملاحظهٔ اقبال خان ميان دو آب رفته بود با اندك مردم بميرت آمد - عادل خان با چهار فيل و مردم خود بنصرتشاه پيوست - و بعضي مردم كه از دست مغل خلاص شده درميان دو آب مي بودند بنصرتشاه ملحق شدند - و او با دو هزار سوار بفيروز آباد آمد و دهلي خراب شده را تصرف نمود - شهاب خان با ده زنجير فيل و فوج آراسته از ميوات آمد و ملك الماس از ميان دو آب - چون جمعيت زياده شد شهاب خان را بر سر اقبال خان كه در برن بود فرستاد - در اثناى راه زميندارن آنجا باغواى اقبال خان شبيخون زدند - شهاب خان شهيد شده جمعيت او متفرق گشت و حشم و فيلان او بدست اقبال خان افتـاد و اقبالخان متوجه دهلي شد - نصرتشاه تاب نياورده فيروز آباد را گذاشته بميوات رفت - دهلي بدست اقبالخان در آمد - فراريانِ دهلي بجا و مكان خود آمدند و حصار سيري معمور شد - اقبال خان ولايت ميان دو آب و حوالي شهر را بضبط در آورد و ساير بلاد هند در تصرف امرا ماند - گجـرات در تصرف ظفر خان و تاتار خان پسر او ماند - و ملتـان و ديبالپور را تا نواحي سند خضر خان داشت - مهوبه و كالپي بدست

محمود خان (۱) پسر ملک زادهٔ فیروز بود - قنوج و اوده و دالمئو و سندیله و بهرایچ و بهار و جونپور را خواجه جهان سلطان الشرق متصرف بود - بلاد مالوه دلاور خان و سامانه را غالب خان و بیانه را شمس خان اوحدی داشت و هریک از آنها دم استقلال میزدند و اطاعت یکدیگر نمي نمودند * در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمائه اقبال خان بجانب بیانه سواري نمود - شمس خان بمقابله او آمده هزیمت خورده بقلعهٔ بیانه در آمده و دو زنجیر فیل او بدست افتاد - ازآنجا بجانب کتهر (۲) رفت و از رای بر سنگه پیشکش گرفته بجانب شهر مراجعت نمود - و همدران سال خواجه جهان در جونپور فوت شد - ملک مبارک قرنفل را که پسر خواندهٔ او بود بجای او بسلطنت برداشته سلطان مبارک شاه خطاب کردند - ولایت خواجه جهان در تصرف او در آمد * و در ماه جمادي الاول سنه ثلث و ثمانمائه اقبالخان برسر مبارک شاه شرقي رفت - شمس خان حاکم بیانه و مبارک خان و بهادر ناهر همراهي و موافقت نمودند - چون بقصبهٔ پتیالي (۳) کنار آب گنگ رسید رای سرو و سایر زمینداران آن نواحي بمقابله آمده - بعد از مقابله هزیمت خورده باتاوه رفتند - و اقبالخان بقنوج رفت و مبارکشاه نیز از پیش رسیده - تا دو ماه طرفین را در کنار آب گنگ مقابله بود - آخر بصلح قرار یافت و طرفین برگشتند - و در اثنای راه اقبال خان از مبارکخان و شمس خان اوحدی بدگمان شده هر دو را بغدر و مکر بقتل رسانید - همدرین سال طغي خان ترک داماد غالبخان حاکم سامانه با لشکر کثیر بر سر خضر خان رفت - و بتاریخ نهم ماه رجب سنه مذکور در نواحي

---

(۱) در تاریخ فرشته محمد خان بن ملک زادهٔ فیروز مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهنیز مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته بیتالي شده قوم ۱۲ مصحح *

اجودهن که به پتن شیخ فرید مشهور است طرفین را مقابله دست داد - و بعد از محاربه و کارزار طغي خان هزیمت یافته بقصبهٔ بهودر آمد - غالبخان و امرای دیگر که همراه او بودند طغي خان را بدست آورده کشتند * و در سنه اربع و ثمانمائه سلطان محمود که از خوف صاحب قراني بگجرات رفته بعد از مراجعت صاحب قران بدهار آمده توقف نموده بود بعد از امنیت از دهار بدهلي آمد - اقبالخان استقبال نموده در قصر همایون جهان پناه فرود آورد - چون عنان سلطنت و حکومت بدست او بود با سلطان اتفاق مي نمود - محمود شاه اقبال خان را همراه گرفته بجانب قنوج عزیمت کرد - در اثنای راه خبر رسید که مبارکشاه فوت شد و سلطان ابراهیم برادرش قایم مقام او شد - سلطان محمود تسخیر جونپور را پیش نهاد همت کرده عازم گشت - سلطان ابراهیم نیز با لشکرهای آراسته و فیلان کوه پیکر در برابر آمده مقابله نمود - و چند روز از طرفین جوانانِ کار طلب بجنگ و پیکار گذرانیدند - چون سلطان محمود از اقبال‌خان بیم و هراس تمام داشت و سلطان ابراهیم را نوکر خانه زاد خود مي پنداشت - در شبی از لشکر خود بر آمده تنها به لشکر سلطان ابراهیم رفت - و سلطان ابراهیم بجهت عدم اصالت و کفران نعمت لوازم خدمتکاري و مهمانداري بتقدیم نرسانید - و از بدسلوکي او سلطان محمود هم قرار نگرفته بقنوج آمد - و شاهزاده هریوي را که از جانب شرقیه حاکم قنوج بود بدر کرده قنوج را متصرف شد - اقبالخان بجانب دهلي رفت - و سلطان ابراهیم بجانب جونپور مراجعت نمود - مردم قنوج از وضیع و شریف بمحمود شاه پیوستند و غلامان و سایر متعلقان او که متفرق شده بودند جمع شدند او هم بقنوج قانع شد * و در ماه جمادي الاول سنه خمس و ثمانمائه اقبال خان بجانب گوالیار عزیمت کرد - قلعهٔ گوالیار

در زمان ورود عساکر صاحب قراني از تصرف سلاطين در آمده بدست
رای بر سنگه افتاده بود و بعد از فوت او بیرم دیو پسر او متصرف
شده بود - چون قلعه در غایت استحکام بود فتح نشد - ولایت گوالیار را
خراب کرده بدهلي آمد - و سال دیگر بار بر سر گوالیار رفت - بیرم دیو
استقبال نموده در ظاهر قلعهٔ دهولپور جنگ کرده شکست یافته بقلعه
در آمد - چون شب شد قلعه را خالي گذاشته بگوالیار رفت - اقبالخان
تا قلعهٔ گوالیار تعاقب نموده نهایت تاراج و غارت بجا آورده بدهلي آمد *
و در سنه ست و ثمانمائه خبر رسید که تاتار خان پسر ظفر خان پدر خود را
از امارت معزول ساخته خود را ناصرالدین محمد شاه خطاب کرد * و در سنه
سبع و ثمانمائه اقبالخان جهت تسخیر زمینداران ولایت اتاوه سوار شده رای
سرو رای گوالیار و رای جالیهار و دیگر رایان در اتاوه متحصن شده چار ماه
محاربه کردند - و در آخر هر ساله چهار زنجیر فیل و مبلغی که رای گوالیار
بحاکم دهلي میفرستاد فرستاده صلح نمودند - و اقبالخان در شوال سنه
مذکور بقنوج رفت - و سلطان محمود را حصاری کرد و بی‌ساختن مطلب
بر گردید * و در محرم سنه ثمان و ثمانمائه اقبالخان بجانب سامانه رفت -
بهرام خان ترک بچه که با سارنگخان مخالف بود از بیم اقبالخان جای خود
را گذاشته بکوه دهنپور رفت - اقبالخان تعاقب نموده - بعد از چند روز شیخ
علم [1] الدین نبیرهٔ شیخ جمال بخاري درمیانه آمد و صلح داد - اقبال خان
بهرام خان را برداشته بطرف ملتان رفتند - چون بتلوندي رسید رای داؤد
و کمال مین و رای هببو [2] پسر رای خلجین بهتي را بدست آورده مقید

---

(۱) در طبقات اکبری عالم الدین و در تاریخ فرشته علیم الدین مذکور شده
۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري هبو ذکر شده ۱۲ مصحح *

داد - و بعجالت الوقت ده لک تنکه ارسال داشت - و مناشیر و احکام استمالت به بهجت خان و امرا نوشت - و شیخ اولیا را با رسول بهجت خان رخصت داد - چون بحوالي چندیري رسیدند - بهجت خان - شرزه خان ولد خود را باستقبال رسولان فرستاد - و احترام تمام نمود - فرامین و منشور حکومت رایسین و بهیلسا را بدست شرزه خان بخدمت صاحب خان با ده لک تنکه و دوازده سلسلهٔ فیل ارسال نمود - و چون بعضی فتنه انگیزان بشاهزاده صاحب خان گفتند که بهجت خان قرار داده که در عیدگاه شما را بدست آورد - و شیخ اولیا را ازین جهت باردو فرستاده - که عهد و پیمان را بأیمان موکد سازد - از استماع این خبر خوف و هراس بر شاهزاده صاحب خان غالب گشت - و در شب بیست و نهم رمضان شاهزادهٔ بی عاقبت راه غیر متعارف اختیار نموده خود را در سرحد بفوج سلطان سکندر لودي رسانید - چون این خبر بسلطان محمود رسید - بتاریخ نوزدهم شوال بخطهٔ چندیري رفت - بهجت خان و اکابر آنجا باستقبال آمده زبان اعتذار گشودند - رقم عفو و اغماض بر صحیفهٔ جرایم ایشان کشید - و بعد از سرانجام آن ناحیه بشادي‌آباد روان شد - و بسعي نامرضي و استصواب میدني راى تیغ بیدریغ در امرا نهاد - و هر روز یکی را بگناه ناکرده متهم ساخته میکشت - رفته رفته کار بجای رسید که مزاج سلطان محمود از جمیع امرا - چه که از جمیع مسلمانان برگشت - و عمال سابق که سالها درسرکار غیاث شاهي و ناصر شاهي متکفل مهمات بودند - عزل ساخته اعوان و انصار میدني راى را تعین نمود - و ازین عمل اکثر امرا و سرداران دل شکسته شده دست اهل و عیال گرفته مهاجرت اوطان اختیار نمودند - و شادي‌آباد که دار العلم و محطّ رجال وفضلا و علما و مشایخ بود مسکن کواران گردید - و کار بجائی رسید که جمیع

شغل و عمل سرکار محمود شاه حتی فیل بانی و دربانی را میدنی رای
بمردم خود حواله نمود - و از جنس و ذات مسلمان زیاده بر دویست کس
در خدمت سلطان محمود نماند - و زنان مسلمه و سیّده را راجپوتان
متصرف شده کنیز نموده رقاصی فرمودند - و زنان مطربهٔ سلطان محمود
را بتصرف در آوردند - سلطان محمود تسلط راجپوتان را دیده بیطاقت
شد - چون در اهل هند رسم است که هرگاه نوکر و یا مهمان را رخصت
مینمایند پان میدهند - سلطان محمود ظرفی پر از بیڑهای پان بدست
آرایش خان پیش میدنی رای فرستاد - و پیغام داد که مِنْ بَعْد شما را
رخصتیست - از ولایت من بدر رو - و راجپوتان جواب گفتند که ما چهل
هزار سوار تا امروز در هوا خواهي و جان سپاري تقصیری نکرده ایم -
نمیدانم که از ما چه بوقوع انجامیده - چون آرایش خان جواب برد -
راجپوتان در خانهٔ میدنی رای جمع شده اراده نمودند - که سلطان
محمود را از میان بردارند - و رای رایان ولد میدنی رای را بسلطنت
بردارند - میدنی رای بخود اندیشید - که الحال سلطنت مالوه
فی الحقیقت از منست - چون سلطان محمود از میانه خواهد رفت -
سلطان مظفر گجراتی مالوه را متصرف خواهد شد - پس در رضاجوئي
ولي نعمت سعي باید کرد - باتفاق راجپوتان بخدمت سلطان محمود
رفته در مقام استعفا و استغفار ایستاده سخنان معذرت آمیز دولتخواهانه
بر زبان راندند - سلطان محمود طوعاً و کرهاً از سر پرخاش درگذشت -
بشرط بآنکه جمیع کارخانها را بطریق قدیم بکار فرمایان مسلمان حواله
بکنند - و مردم خود را در مهمات ملکي مدخل ندهند - و زنان مسلمه را
از خانهای خود بیرون کنند - و دست از تعدي کوتاه سازد - میدنی رای
[illegible] بوقت شرایط قدم نمود [illegible] از انمل

تبیحه باز نمي ماند - سلطان محمود از غایت شجاعت بآنکه دویست
نفر مسلمان بیش با او نبودند - قرار داد که چون از شکار مراجعت نماید -
و میدني رای و سال پاهن بخانهٔ خود مرخص گردند - در اثنای
مراجعت ایشان را پاره پاره نمایند - جمعی را مقرر نموده خود بشکار
رفت - و مراجعت نموده بخلوت خانه در آمد - و میدني رای و سال پاهن
را رخصت فرمود - درین وقت کمین داران بر آمده بر میدني رای
و سال پاهن زخم زدند - سالپاهن در همانجا کشته شد - و میدني رای
چون زخمش کاري نبود او را بمنزل او بردند - راجپوتان از استماع این
معامله در خانهٔ میدني رای جمع گشتند تا گزندی بسلطان محمود
رسانند - سلطان محمود از کمال تهور با شانزده سوار و چند پیادهٔ مسلمان
بقصد شهادت از دولتخانه برآمده متوجه جنگ شد - چند هزار راجپوت
بیش آمده جنگ آغاز کردند - یکی از راجپوتان پوربیه که بمردانگي
اشتهار داشت - پای مردانگي در میدان جلادت نهاد - ضربی بر سلطان
انداخت - ضرب او را رد کرده دو پاره اش ساخت - راجپوتی دیگر
برچهٔ بر سلطان حواله کرد - سلطان برچهٔ او را بشمشیر گرفته او را از کمر
بدو نیم کرد - راجپوتان از مشاهدهٔ این حال گریخته یکجا جمع شدند -
و خواستند که هجوم آورند - و سلطان را بکشند - میدني رای چون
مطلع شد - گفت محمود شاه ولي نعمت منست - مرا بامر او زخم
زدند - شما را چه کار است - اگر سایهٔ دولت او بر سر ما نباشد مظفر شاه
گجراتي دمار از روزگار ما بر آرد - راجپوتان بسخن میدني رای بمنازل
خود رفتند - و فتنه فرو نشست - آن شب میدني رای بخدمت
سلطان پیغام داد - که چون ازین زخم بسلامت خلاص شدم - اگر می الوافع
امور سلطنت بکشتن من انتظام مي یابد حالا هم مضایقه نیست -

محمود شاه گفت - که مرا تحقیق شده که میدنی رای خیر خواه است -
و از غادت هواخواهي دوش فتنۀ راجپوتان را فرو نشاند - من بعد
جراحت خاطر او را بمرهم التفات و عنایت علاج خواهم کرد - چون زخم او
به شد - هر روز با پانصد راجپوت مسلّح بسلام آمد - و مِنْ بَعْد بهمین وضع
بسلام مي آمد - محمود شاه بطریق قدیم او را بر سر دیوان فرستاد تا
بمهمات ملک پردازد - چون مدتی بمدارا گذشت - و دید که از سلطنت
بجز نامي بر او نمانده - در شهور سنه عشرین و تسعمائه ببهانۀ شکار از قلعۀ
مندو فرود آمده راني کنیسا را که حرم دوست دار او بود همراه گرفت -
جماعتی کثیر از راجپوتان بجهت خبرداري همیشه همراه او بودند -
بمیر آخور که از خدمتگاران قدیم او بود - گفت فردا بشکار خواهم رفت -
و راجپوتان را در پس شکاری چند خواهم دواند که چون باردو آیند اصلا
حرکت در ایشان نباشد - چون نیم شب برسد سه اسپ بادپای را در
بیرون اردو مستعد ساخته مرا مطلع ساز - روز دیگر بشکار رفته باز آمد -
راجپوتان بخواب رفتند - میر آخور اسپان حاضر ساخته واقف ساخت -
محمود شاه اعتماد بر عون و تائید آلهي نموده خود را باسپان رسانید -
در ساعت روی بصحرای غربت نهاد - بعد طی منازل و مراحل بقصبۀ
دهود که سرحد گجرات است رسید - قیصر خان داروغۀ سلطان مظفر
گجراتي استقبال نموده سراپرده و مَایُحْتَاج پیشکش کرد - و عریضۀ
بسلطان مظفر نوشته از توجه و قدوم سلطان محمود مطلع گردانید - چون
در چنپانیر این خبر بسلطان مظفر رسید - مراسم شکر آلهي بجای
آورده قیصر خان و تاج خان و قوام الملک و دگر امرا را باستقبال فرستاد -
و اسپان عربي و صد زنجیر فیل و اسباب توشک خانه و سراپرده
و کارخانهای که سلاطین را درکار ست ارسال داشته خود نیز چند منزل

استقبال نمود - بعد ازانکه در یک مجلس بر یک تخت قران سعدین
و اجتماع نیرین واقع شد - سلطان مظفر رسم مروت و آئین مردمي مرعي
داشته پرسشهای بزرگانه فرمود - و بر جراحتهای او مرهم نهاد - و پس
از چند روز سلطان مظفر با لشکرهای آراسته عزیمت بلاد مالوه نمود - چون
بحوالي دهار رسید - رای پتهورا قلعهٔ مندو را محاصره نموده مضبوط
ساخته بلوازم حصار داري پرداخت - وا میدني رای وا سلاهدي
سچتور رفته برانا سانکا ملتجي شدند - بعد از چند روز محاصره - رای پتهورا
از در عجز در آمده امان خواست - و چهارده پرگنه جهت جاگیر خود
التماس کرد - سلطان مظفر التماس او را مبذول داشت - روز دیگر
رای پتهورا پیغام فرستاد که چون حرکات نا پسندیده از ما سر زده وهم
و هراس غالبست - اگر سه کروه لشکر عقب نشیند - دست عیال
و اطفال خود گرفته فرود آیم - و قلعه را بهر که امر شود تسلیم نمایم -
سلطان مظفر حسب الالتماس سه کروه پس نشست آنجا ظاهر شد
که رای پتهورا دفع الوقت میکند - و انتظار آمدن رانا سانکا و میدني
رای میکنند - سلطان مظفر از روی ستیزه معاودت نموده قلعه
را مرکزوار درمیان گرفت - درین حال خبر رسید که میدني رای
و سلاهدي بتعجیل بسیار رانا را با کل زمین داران آنحوالي بکومک
مي آورند - و قریب شهر اجین رسیده اند - سلطان مظفر - اعظم همایون
عادل خان حاکم آسیر و برهان پور که خواهر زاده و داماد سلطان مظفر بود -
و فتح خان و قوام الملک را بدادیب میدني رای و رانا سانکا تعین نموده
همت بر تسخیر قلعهٔ مندو گماشت - اتفاقا شخصی آمده صعود دوه
را براهی آسان دلالت کرد - و گفت چون فردا روز هولیست - و راجپوتان
در منازل خود بلهو و لعب مشغول خواهند بود اگر روز هولي در دیگر

محمود شاه گفت - که مرا تحقیق شده که میدني رای خیر خواه است - و از غایت هواخواهي دوش فتنهٔ راجپوتان را فرو نشاند - من بعد جراحت خاطر او را بمرهم التفات و عنایت علاج خواهم کرد - چون زخم او به شد - هر روز با پانصد راجپوت مسلّح بسلام آمد - و مِنْ بَعْد بهمین وضع بسلام مي آمد - محمود شاه بطریق قدیم او را بر سر دیوان فرستاد تا بمهمات ملک پردازد - چون مدتی بمدارا گذشت - و دید که از سلطنت بجز نامي بر او نمانده - در شهور سنه عشرین و تسعمائه ببهانهٔ شکار از قلعهٔ مندو فرود آمده راني کنیسا را که حرم دوست دار او بود همراه گرفت - جماعتی کثیر از راجپوتان بجهت خبرداري همیشه همراه او بودند - بمیر آخور که از خدمتگاران قدیم او بود - گفت فردا بشکار خواهم رفت - و راجپوتان را در پس شکاری چند خواهم دواند که چون باردو آیند اصلا حرکت در ایشان نباشد - چون نیم شب برسد سه اسپ بادپای را در بیرون اردو مستعد ساخته مرا مطلع ساز - روز دیگر بشکار رفته باز آمد - راجپوتان بخواب رفتند - میر آخور اسپان حاضر ساخته واقف ساخت - محمود شاه اعتماد بر عون و تائید آلهي نموده خود را باسپان رسانید - در ساعت روی بصحرای غربت نهاد - بعد طی منازل و مراحل بقصبهٔ دهود که سرحد گجرات است رسید - قیصر خان داروغهٔ سلطان مظفر گجراتي استقبال نموده سراپرده و مَایُحْتَاجَ پیشکش کرد - و عریضهٔ بسلطان مظفر نوشته از توجه و قدوم سلطان محمود مطلع گردانید - چون در چنپانیر این خبر بسلطان مظفر رسید - مراسم شکر آلهي بجای آورده قیصر خان و تاج خان و قوام الملک و دگر امرا را باستقبال فرستاد - و اسپان عربي و صد زنجیر فیل و اسباب توشک خانه و سراپرده و کارخانهای که سلاطین را درکار ست ارسال داشته خود نیز چند منزل

استقبال نمود - بعد ازانکه دریک مجلس بر یک تخت قران سعدین
و اجتماع نیرین واقع شد - سلطان مظفر رسم مروت و آئین مردمي مرعي
داشته پرسشهای بزرگانه فرمود - و بر جراحتهای او مرهم نهاد - و پس
از چند روز سلطان مظفر با لشکرهای آراسته عزیمت بلاد مالوه نمود - چون
بحوالي دهار رسید - رای پتهورا قلعهٔ مندو را محاصره نموده مضبوط
ساخته بلوازم حصار داري پرداخت - وا میدني رای وا سلاهدي
بچتور رفته برانا سانکا ملتجي شدند - بعد از چند روز محاصره - رای پتهورا
از در عجز در آمده امان خواست - و چهارده پرگنه جهت جاگیر خود
التماس کرد - سلطان مظفر التماس او را مبذول داشت - روز دیگر
رای پتهورا پیغام فرستاد که چون حرکات نا پسندیده از ما سر زده وهم
و هراس غالبست - اگر سه کروه لشکر عقب نشیند - دست عیال
و اطفال خود گرفته فرود آیم - و قلعه را بهر که امر شود تسلیم نمایم -
سلطان مظفر حسب الالتماس سه کروه پس نشست آنجا ظاهر شد
که رای پتهورا دفع الوقت میکند - و انتظار آمدن رانا سانکا و میدني
رای میکنند - سلطان مظفر از روی ستیزه معاودت نموده قلعه
را مرکزوار درمیان گرفت - درین حال خبر رسید که میدني رای
و سلاهدي بتعجیل بسیار رانا را با کل زمین داران آنحوالي بکومک
مي آورند - و فریب شهر آجین رسیده اند - سلطان مظفر - اعظم همایون
عادل خان حاکم آسیر و برهان پور که خواهر زاده و داماد سلطان مظفر بود -
و فتح خان و قوام الملک را بتادیب میدني رای و رانا سانکا تعین نموده
همت بر تسخیر قلعهٔ مندو گماشت - اتفاقا شخصی آمده صعود کوه
را براهی آسان دلالت کرد - و گفت چون فردا روز هولیست - و راجپوتان
در منازل خود بلهو و لعب مشغول خواهند بود اگر روز هولي در دیگر

مورچلها جنگ انداخته باردو مراجعت نمایند - و شبش فوجی بآن راه فرستند - و فوجی دیگر بجهت مدد و کومک مستعد دارند - یُمکِن که قلعه بتصرف آید - سلطان مظفر کنکاش او را پسندیده بمواعید امیدوار ساخت * و بتاریخ سیزدهم صفر سنه اربع و عشرین و تسعمائه سپاه گجرات از اطراف و جوانب جنگ انداختند - و راجپوتان بیش از مقدور تردد کردند - گجراتیان وقت عصر طبل بازگشت کوفته بمنازل - بمورچلهای خود قرار گرفتند - راجپوتان چون تردد بسیار نموده بودند - روز هولي بود - اندک مردمی در مورچلها گذاشته در منازل خود آسودند - چون نیم شب شد تاج خان و عماد الملک با فوجی از دلاوران بقصد تسخیر قلعه متوجه شدند - عماد الملک همان دلیل را پیش انداخته براه معهود بکوه بر آمد - تاج خان نیز براهی دیگر صعود کرد - چون عماد الملک بحوالي دیوار رسید - دانست که جمیع راجپوتان خفته اند - فی الحال از نیزهای فرنگی نردبانی ترتیب داده جمعی را بقلعه بر آورد - چون آنجماعت دیدند که راجپوتان را خواب اجل ربوده دروازه را گشادند - در اثنای گشودن دروازه راجپوتان واقف شدند - جمعی که بیرون قلعه بودند خود را بدروازه رسانیدند - و راجپوتان را که حاضر شده بودند - پاره پاره نموده دروازه را متصرف شدند - چون خبر برای پتهورا رسید - پیش از خود شادي خان پوربیه را با پانصد راجپوت مسلح بدفع عماد الملک فرستاد - و خود در عقب روان شد - بهادران گجراتي در خانهٔ کمان در آمده گروهی که پیش پیش شادي خان مي آمدند - تیر دوز کردند - مقارن این حال سلطان مظفر از همان راه بقلعه در آمد - چون چشم اهل قلعه بر عَلَم مظفر شاهي افتاد بخانهای خود باز گشته جوهر کردند - و شرط راجپوت است - که در وقت اضطرار

آتش در خانمان خود زده عیال خود را بقتل میرسانند و میسوزند -
و این عمل را جوهر میگویند - القصه قتل عام فرمود - و بصحت پیوسته
که دران شب و پاره از روز نوزده هزار راجپوت بقتل رسیده بود - و چندان
اسیر و غنایم بدست لشکر گجرات افتاد - که محاسب روزگار از احصای
آن عاجز آمد - چون فتح روی داد - راجپوتان بسزای خود رسیدند -
سلطان محمود آمده مبارکباد گفت - و از روی اضطرار گفت که خداوند
جهان ما را چه میفرماید - سلطان مظفر از روی بزرگي گفت سلطنت
مالوه مبارک باشد - سلطان محمود را در قلعهٔ مندو گذاشته همان ساعت
باردوی خود آمد - روز دیگر لوای عزیمت بجانب اجین و تنبیه راناسانکا
بر افراخت - و چون بقلعهٔ دهار رسید - خبر رسید که عادل خان و امرا
هنوز از دیبالپور پیش نرفته بودند - که رانا سانکا بعد از استماع فتح قلعه
بولایت خود رفت - و در شب اول بیست و هفت کروه راه طی نمود -
و میدني رای و سلاهدی را همراه برد - سلطان مظفر عادلخان و امرا را
طلب نمود - سلطان محمود درین منزل بعرض رسانید - که اگر یکروز بقلعهٔ
شادي آباد در آمده این بنده را سرافراز سازید * بیت *
ازآن طرف نپذیرد کمال تو نقصان * و زین طرف شرف روزگار ما باشد
سلطان مظفر اردو را در قصبهٔ دهار گذاشته بقلعهٔ شادي آباد رفت -
سلطان محمود بلوازم خدمت و مهمانداري و پیشکش اقدام نمود - سلطان
مظفر بعد از فراغ مجلس و سیر و صحبت بلشکر خود رفت - و ازآنجا
بفتح و فیروزي متوجه گجرات شد - سلطان محمود چند منزل متابعت
نموده - سلطان مظفر آصف خان را با فوجی بمدد و کومک گذاشته
سلطان محمود را عذر خواسته رخصت فرمود - سلطان محمود و آصف خان
در قلعهٔ شادي آباد قرار گرفتند - و بامرا و سرداران قدیم سلطان محمود

نامه نوشته طلبیدند - هرجا که بودند بمندو آمدند - بعد از جمعیت مردم
بر سر قلعهٔ کاکرون که در تصرف گماشتهٔ میدني رای بود عازم شدند -
میدني رای برانا سانکا گفت که من هرچه دارم در کاکرون است - و من
بشما بجهت آن ملتجي شده بودم که مالوه را صافي نموده بمن سپارند -
حالا کار بجائی رسیده که هرچه دارم بزور از من میگیرند - حمیت جاهلیت
رانا سنکا را برین داشت که از چتور برآمده بجانت کاکرون شتافت - چون
خبر بسلطان محمود رسید - محاصره را گذاشته متوجه جنگ رانا سانکا شد -
و اکثر روز راه قطع میفمود - اتفاقاً در روزی که جنگ خواهد شد - سلطان
محمود راه بسیار طی نموده در هفت کروهی رانا نزول فرمود - چون
خبر برانا سانکا رسید - امرای خود را طلبیده گفت همین ساعت بر سر
غنیم باید رفت - که راه دور طی نموده و طاقت تردد و حرکت ندارد -
و اگر زود تر رفته شود فرصت راست کردن هم نخواهد یافت - و فتح
بآساني روی خواهد داد - راجپوتان تحسین رای و تصدیق قول او نموده
سوار شدند - و متوجه گشتند - چون باردوی سلطان محمود رسیدند - همان
طور بود - لشکر سلطان یک یک دو دو بجنگ مي آمدند - و شهید
میشدند - سي و دو سردار قدیم از لشکر مالوه و آصف خان با پانصد سوار
مسلمان از لشکر گجرات شربت شهادت چشیدند - و شکست عظیم بر لشکر
سلطان محمود افتاد - سلطان محمود از غایت تهوّر با دو سه هزار سوار
خنک بادپای برق رفتار را بجولان در آورده در دریای شمشیر و برچه
راجپوتان غوطه خورد و صد و صد زخم برداشت - و چون دو جوشن در
بر داشت - پنجاه زخم از جوشن دویم گذشته بر بدن او رسید - باوجود
این زخمها رو از دشمن نگردانید - چون از پشت اسپ بر زمین افتاد -
راجپوتان او را شناخته نزد رانا سانکا بردند - راجپوتان زبان بمدح و ثنای

او بر گشودند و بهادري او را ستودند - رانا سانکا در پیش سلطان دست بسته بایستاد - و لوازم خدمتگاري بجاي آورده بمعالجه قیام نمود - چون سلطان محمود صحت یافت - رانا التماس نمود که بعنایت تاج سربلندي باید - سلطان محمود تاج مکلل بزر و یواقیت برانا سانکا داده از خود راضي ساخت - و رانا سانکا ده هزار راجپوت همراه کرده سلطان محمود را بمندو فرستاد - و خود بچتور رفت - بر ضمیر اهل بصیرت پوشیده نماند که کار رانا از سلطان مظفر بالا تر است - چه سلطان مظفر پناه برده را مدد نمود - و رانا سانکا دشمن قوي را در حرب گرفته سلطنت داد - و مثل این قضیهٔ غریب تا غایت معلوم نیست که از کسی وقوع یافته باشد - القصه از استماع این خبر سلطان مظفر جمعی بکومک فرستاد - و تفقد احوال او نمود - و مدتی مدید لشکر گجرات در مندو ماندند - و بعد از آنکه حکومت سلطان محمود استحکام یافت - کتابتی مشتمل بر شکر گذاري بخدمت سلطان مظفر نوشته استدعا نمود - که چون مهمات بتوجه ملازمان بدلخواه صورت یافته - لشکر گجرات را طلب نمایند - سلطان مظفر لشکر خود را طلب نمود - بعد از رفتن لشکر گجرات ضعف سلطان محمود بغایت مبرهن گردید - اکثر ولایات از تصرف او برآمد - پارهٔ را رانا بتقلب متصرف شد - و از سارنگپور تا بهیلسا و رایسین - سلاهدی پوربیه بتصرف خود آورده یکرو شد - و ناحیهٔ سواس و مضافات - سکندرخان قابض گشت - از ولایت مالوه عُشري در تصرف سلطان محمود مانده با هشت هزار سوار در چادر مي بود - اگرچه رانا سانکا را قدرت تصرف کل مالوه بود - از سلطان مظفر گجراتي ملاحظه داشت - اتفاقاً چون سلطان مظفر رحلت کرد - و اعدا را قوت بهم رسید - و طغیان سلاهدی از حد گذشت - در ست و عشرین و تسعمائه سلطان محمود لشکر فراهم

آورده متوجه ولایت بهیلسا شد - و با سلاهدی در حوالي سارنکپور جنگ کرد - و شکست بر لشکر سلطان افتاد - سلطان با بیست سوار نامي در میدان تهور پای محکم کرده داد مردي داد - تا آنکه سرداران نامي را بدست خود بر خاک هلاک انداخت - و کار بجائی رسید - که سلاهدی فرار نموده بدر رفت - و سلطان پارهٔ تعاقب نموده بمندو مراجعت فرمود - بعد ازین جنگ سلاهدی اظهار ندامت کرده پارهٔ تحف برسم پیشکش بخدمت فرستاده استعفای مَا مَضَی نمود - و چون در شهور سنه اثنین و ثلثین و تسعمائه سلطان مظفر گجراتي اجابت داعي حق نمود - و سلطنت بسلطان بهادر انتقال یافت - چاند خان بن سلطان مظفر پیش سلطان محمود آمد - بواسطه آنکه مرهون احسان سلطان مظفر بود - نهایت تعظیم چاند خان بجا آورد - و دقیقهٔ از شرط مروت فرو نگذاشت - و رضي الملک که یکی از امرای معتبر سلطان مظفر بود - از گجرات فرار نموده بملازمت حضرت فردوس مکاني بابر پادشاه رفت - و همکي همت بدان گماشت - که حکومت گجرات بچاند خان منتقل شود - و بجهت امضای این نیت از آگرهٔ بمندو آمد - و بچاند خان مشورت کرده بآگرهٔ مراجعت نمود - چون این خبر بسلطان بهادر رسید - کتابتی بسلطان محمود نوشت - که از محبت و یاري عجب نمود - که حرام خور ما را گذاشته اند - که آمده چاند خان را دیده و سعي در فتنه انکیزي نموده - و باز بعد از مدتی رضي الملک بمندو آمد - و برگشته بآگرهٔ رفت - سلطان بهادر درین مرتبه پیغامی نفرستاد - امّا در مقام گوشمال سلطان محمود شد - چون بر مردم ظاهر شد که از گجرات مدد بسلطان محمود نخواهد رسید - و خود قدرت و قوت ندارد - [1] رتنسین بن

---

(۱) در تاریخ فرشته رنسي مذکور است ۱۲ مصحح *

رانا سانکا متوجه مالوه گشت - اتفاقاً دران ایام سلطان بهادر نیز بجهت تادیب متمردان قریب بسرحد مالوه رسیده بود - سلطان محمود مضطرب شده معین خان بن سکندر خان را و سلاهدی را بکومک خود طلبید - چون بخدمت رسید - معین خان را مسند عالي خطاب داده سرا پردهٔ سرخ که مخصوص بادشاه بود عطا کرد - و سلاهدي را بعضی پرگنات دگر داده دلجوئي نمود - معین خان در اصل روغن فروش پسری بود و سکندر خان او را بفرزندي برداشته بود - از پیش سلطان محمود گریخته در موضع سنبل بسلطان بهادر پیوست - و شکایت ولي نعمت را تحف مجلس گردانید - چون این خبر بسلطان محمود رسید - دریا خان را بخدمت سلطان بهادر فرستاده پیغام داد - که چون حقوق تربیت سلسلهٔ ایشان بر ذمهٔ من هست میخواهد که بخدمت رسیده مبارکباد سلطنت نماید - و رسول سلطان محمود نیز ایما نموده بود که سلطان محمود از آنکه چاند خان را پناه داده منفعل و شرمسار است - و در آمدن دلیري نمیکند - سلطان بهادر تسلي او نمود - و گفت طلب سپردن چاند خان باو نخواهم نمود - و بکوچ متواتر بکنار آب کرخي نزول نمود - درین منزل رتنسین[1] بن رانا سانکا و سلاهدي پوربیه بخدمت سلطان بهادر رسیده شکایت سلطان محمود نمودند - رتنسین از همین منزل مرخص شده بچتور رفت - و سلطان بهادر بموضع سنبله نزول فرمود - و منتظر آمدن سلطان محمود بود - امّا چون معلوم شده بود که مکرر شکایت سلطان محمود در خدمت سلطان بهادر مذکور شده ببهانهٔ تنبیه نوکران سکندر خان از اُجین کوچ نموده متوجه ستواس گشت - اتفاقا در اثنای شکار از اسپ افتاد - دست راست او شکست - عنان اختیار از دست داده بقلعهٔ مندو آمد -

---

(۱) در تاریخ نوشته رتنسي مذکور است ۱۲ مصحح *

و در استعداد قلعه داري كوشيد - سلطان بهادر بكوچ متواتر متوجه مندو شد -
و هر روز نوکران او جدا شده بخدمت سلطان بهادر مي پيوستند - و در
قصبهٔ دهار شوزه خان که سردار معتبر بود - آمده ملحق گردید - و چون
بقلعهٔ نعلچه رسید - قلعه را محاصره نمود - و مورچلها بمردم تقسیم نموده
خود بمحمدپور قرار گرفت - و سلطان محمود با سه هزار کس در
قلعهٔ مندو متحصّن شده هر شب یک نوبت بجمیع مورچلها وا رسیده
در مدرسهٔ سلطان استراحت مي نمود - و چون دریافت که مردم قلعه
در مقام نفاق اند و از سلطان بهادر قول گرفته اند - از مدرسه انتقال نموده
بمحلهای خود آمد - و ترتیب اسباب عیش نموده بلهو و لعب مشغول
شد - بعضی نیک اندیشان گفتند - که چه محل مجلس عیش و عشرت
است - گفت که چون نفس باز پسین است میخواهم که بطرب و شوق
بگذرد * و بتاریخ نهم شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعمائه وقت صبح صادق
اعلام دولت بهادر شاهي از افق قلعهٔ مندو طالع گشت - و همان ساعت
چاند خان بن سلطان مظفر از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت -
و سلطان محمود سلاح پوشیده با جمعی قلیل روبرو آمده - چون در خود
طاقت مقاومت ندید - کشتن حرمهای خود را بر مردن خود مقدم
داشته با قریب یکهزار سوار متوجه محلهای خود شد - مردم او اسپان
خود را گذاشته بحرم سرا در آمدند - و افواج سلطان بهادر اطراف محلها
را فرو گرفته بودند - سلطان بهادر پیغام فرستاد که سلطان محمود و اهل
حرم و امرای او وا امانست - و هیچ کس متعرض عرض و مال کسی
نخواهد شد - بعضی مردم سلطان محمود را از کشتن اهل حرم باز داشته
گفتند - که بادشاه گجرات هر چند با شما بد باشد بدي او بهتر از نیکي
دیگران خواهد بود - و ظن غالب آنست که اگر شما رفته او را به بینید -

این دیار را بشما بسپارد - درین اثنا سلطان بهادر بر بام لعل محل بر آمد -
و کس بطلب سلطان محمود فرستاد - سلطان محمود سرداران را در
محل گذاشته خود با هفت نفر سردار نزد سلطان بهادر رفت * سلطان
تعظیم و تکریم او بجا آورده هر دو بادشاه معانقه نمودند - بعد از نشستن
سلطان محمود در سخن گفتن اندکی درشتي کرد - تا آخر
مجلس هر دو ساکت بودند - امّا چنین روایت کنند که اثر تغیر در بشرهٔ
سلطان بهادر بود - و حرفی که بر زبان او دران مجلس رفت - این بود
که امرای محمود شاهي را امان دادیم - و هر که در حرم سلطان است
نیز امان دادیم - و بتواجیان و نقیبان را فرمود - تا مردم را از محل
بیرون کنند - و بعد از ساعتی آصف خان را با صد نفر بجهت محافظت
سلطان محمود گذاشت - و خود بدرون محل رفت - و روز دویم که
دهم شعبان باشد - آن هفت نفر نیز که با سلطان بودند امان داده
مرخص ساخت - و روز جمعه دوازدهم شعبان بر منابر دار الملک
شادي‌آباد خطبهٔ سلطان بهادر خواندند - و شب شنبه زنجیر در پای
سلطان محمود نهاده او را با هفت پسر که بزرگتر از همه سلطان غیاث
الدین خطاب داشت - بآصف خان و اقبالخان سپردند - تا بقلعهٔ
چنپانیر برده نگاهداري نمایند - و در شب چهاردهم شعبان رای سنگه
و مقدم بالیا با دو هزار بهیل و کولي بر اُردوی آصف خان و اقبال خان
شبخون آوردند - و همان لحظه سلطان محمود از نماز لیلة البرات فارغ
شده سر بر بالین نهاده بود - که غوغا و غریو بر خاست - چون بیدار شد
زنجیر پای خود را گسیخت - نگاهبانان از ترس آنکه مبادا بگریزد -
و فتنه در مملکت پدید آید او را شهید ساختند * بیت *

زهی سگ بازيِ چرخ زبون گیر * که شیران را سگان سازند نخچیر

و صباح آنشب آصف خان و اقبال خان بتجهیز و تکفین او پرداخته در کنار حوض دهور دفن کردند - و هفت پسر او را در چنپانیر محبوس داشتند - از سلطنتش بیست سال و شش ماه و پانزده روز گذشته بود *

ذکر حکومت سلطان بهادر گجراتي

بعد از فوت سلطان محمود ولایت مالوه بتصرف سلطان بهادر در آمد - جمیع امرای محمود شاهي آمده ملازمت نمودند - چون سلاهدی پوربیه پیش از همه سرداران بملازمتش رسیده بود - اُجین و سارنگپور و قلعهٔ رایسین بجاگیر او مقرر شد - و خود بسیر برهان پور رفت - و در وقت مراجعت میخواست سلاهدي را که تمرد و عصیان ازو ظاهر بود - بدست آرد - و سلاهدي بلطایف الحِیَل روزگار میگذرانید - تا در قصبهٔ دهار بچنگ قضا گرفتار شد - و سلطان بهادر جهت تادیب مفسدان باُجین آمد - ولد سلاهدی گریخته بچتور رفت - سلطان بهادر اُجین را بدریا خان والي مندو داده عازم رایسین گشت - و قلعه را محاصره نمود - چون ایام محاصره بتطویل انجامید - نقشهای غیر مکرر بر صفحهٔ روزگار نگاشتند - و سلاهدی بیعاقبت بعد از آنکه مسلمان شده بود - جوهر کرده کشته شد - چنانچه این قضیه بتفصیل در فصل دویم در احوال سلاطین گجرات ایراد یافته - و سلطان قلعهٔ رایسین و آن صوبه را تمام بسلطان عالم کالپي داد - و متوجه گجرات شد - و اختیار خان را بحکومت و حراست قلعهٔ مندو گذاشته عازم چنپانیر گردید * و در سنه اربعین و تسعمائه متوجه تسخیر چتور شد - و بعد از مصالحه بنابر بعضی امور طریقهٔ مصالحه مسلوک داشته باز باحمد آباد برگشت * و در سنه احدی و اربعین و تسعمائه باز چتور را

محاصره کرد - و بعد از فتح چتور در نواحي منده سور از پيش حضرت جنت آشياني همايون محمد پادشاه گريخته بگجرات رفته چنانچه مذکور خواهد گشت *

ذکر حکــومت گماشتهای حضرت جنت آشياني محمــــد همايون بادشاه

چون مملکت مالوه بلکه گجرات هم بتصرف اوليای دولت قاهرهٔ چغتای در آمد - آنحضرت بعد تسخير گجرات ميرزا عسکري و يادگار ناصر ميرزا را در گجرات گذاشته خود بمندو تشريف آوردند - و بعد از يک سال غيرت آلهي کاري کرد - که ميرزايان و ساير امرا گجرات را بی آنکه جنگی واقع شود - گذاشته بآگره آمدند - و اين داستان در محل خود مذکور ست - و حضرت جنت آشياني نيز بواسطهٔ بعضی مصالح ملکي مالوه را گذاشته بآگره تشريف آوردند - مدت يکسال بلاد مالوه در تصرف چغتای بود - و بی منازعي فرمان روائي نمودند *

ذکر ملّو قادر شاه

چون در ممالک گجرات بواسطهٔ فوت سلطان بهادر اختلال واقع شد - و ديار مالوه از فرمان فرمای خالي ماند - مقارن اين حال حضرت جنت آشياني عنان عزيمت بديار بنگاله منعطف فرمود - ملّو خان بن ملّوخان باتفاق امرای مالوه خود را قادر شاه خطاب داده از قصبهٔ بهيلسا تا حدود نربده بتصرف آورده ميان امرا قسمت نمود - و بهويت رای و پورنمل پسران سلاهدی از ولايت خود که چتور باشد - آمده قلعهٔ رايسين وآن نواحي را متصرف شدند - روز بروز قوت قادر شاه افزود - و زمينداران اطراف اطاعت

او نموده هر سال پیشکش میفرستادند - رفته رفته کار او بجائی کشید - که شیر خان افغان در زمانی که حضرت جنت آشیاني بدفع او مشغول بود - از بنگاله فرمانی نوشته مهر بر روی کرده فرستاد - مضمون آنکه چون مغل بدیار بنگاله در آمده از طریقهٔ اخلاص مستدعي آنست که خود متوجه آگره شود - و با فوجی فرستاده در نواحي آگره خلل اندازد - تا مغل ازین دیار مراجعت نماید - قادر شاه نیز در جواب فرمان نوشت و مهر بر روی کرده فرستاد - سیفخان دهلوي که از نزدیکان او بود - و همیشه سخنان راست باو میگفت - معروض داشت - که شیر خان چندان جمعیت و شوکت دارد - که بر روی مهر بکند - ملّو قادر شاه در جواب گفت این چه دخل دارد - الحال حق سبحانه و تعالي زمام حراست مملکت عظیم بقبضهٔ اقتدار من نهاده هرگاه او طریقهٔ ادب نگاه ندارد - ما را چه ضرور است که حرمت او نگاه داریم - و چون فرمان قادر شاه بنظر شیر شاه در آمد - نشان مهر ازروی کاغذ برداشته در غلاف خنجر خود نگاه داشت - و گفت إِنْشَاءَ اللّٰه سبب این گستاخي در حضور پرسیده خواهد شد - و مملکت مالوه در تصرف قادر شاه بود - تا آنکه شیر خان بعد از تغلب و تسلط بر مملکت هند بقصد تسخیر مالوه عازم گشت - و بکوچ متواتر از راه کهرار چون قریب سارنگ پور رسید - سیف خان دهلوی که نوکر مصاحب قادر شاه بود - باو گفت طریق اسلم آنست که چون بادشاه عظیم الشان باین مملکت در آمده و طاقت مقاومت با او متعذر است بجناح تعجیل و اقدام شوق بی اعلام رفته ملاقات فرمائید - قادر شاه رای او را مستحسن دانسته از آجین بایلغار در سارنگ پور رفته بر دربار شیر خان حاضر شد - حجاب چون خبر آمدن ملّو قادر شاه بشیر خان رسانیدند - او را بحضور طلبیده بالتفات خاص ملحوظ گردانید - و خلعت

فاخر دادہ پرسید - کہ در کجا منزل گرفتہ اند - او در جواب گفت منزل بندہ خاک آستانہ است - شیر خان ازین ادا مسرور شدہ سرا پردہ و بارگاہ سرخ و کارخانہای دگر و پلنگ خاصہ و جامۂ خواب و اسباب توشک خانہ باو لطف نمود - و از سارنگ پور بأجین رفتہ شجاع خان را فرمود - کہ از احوال میہمان خبردار باشند - و ہرچہ در کار داشتہ باشد - از سرکار حاضر سازد - چون بأجین رسید - عوض مالوہ سرکار لکھنو[1] باو داد - و حکم شد - کہ متعلقان خود را بالکھنؤ فرستادہ خود در خدمت باشد - عیال و اطفال خود را از أجین بر آوردہ در باغی کہ مابین اردو و قصبہ بود قرار گرفت - روزی ملّو قادر خان از منزل خود بخدمت شیر خان میرفت - در راہ دید کہ جمعی از مغلان گوالیار بہ بیلداري و گِلکاري مشغول اند - و مورچل و قلعہ کہ بر دور اردو دایم میساختند راست میکنند - ملّو قادر خان بخاطر آورد - کہ اگر من ہمراہي شیر خان اختیار کنم - البتہ مراہم گِلکاري خواہد فرمود - قرارِ فرار بخود دادہ در فکر گریختن شد - شیر خان ازین امر وقوف یافتہ بشجاع خان گفت - کہ از بعضی حرکات نالایق کہ از ملّو قادر خان واقع میشود بخاطر میرسد کہ او را تنبیہ و تادیب نمایم - امّا چون بی طلب بملازمت آمدہ دل جوئي او لازم است - اکنون کہ او درین مقام در آمدہ ہیچ نگوئید تا برود - ملّو قادر خان فرصت یافتہ گریخت - چون خبر بشیر خان رسید - جمعی را برسم تعاقب فرستادہ خود نیز سوار شد - چون پارۂ راہ برفت برگشت - سکندر خان ستواسي را بجہت آنکہ مبادا فرار نمودہ فتنہ انگیزد - بموکل سپرد - و ایام حکومت ملّو قادر خان شش سال بود *

---

(۱) در تاریخ فرشتہ بجای لکھنؤ - لکھنوتي مذکور است ۱۲ مصحح *

ذکر حکومت شجاع خان

چون بلاد مالوه بتصرف شیر خان در آمد چند روز در قصبهٔ اُجین توقف نموده بضبط و ربط مهمات آنصوبه پرداخت - و شجاع خان را اُجین و سارنگ پور داده حکومت تمام آنولایت سپرد - و حاجیخان[۱] سلطانی را دهار و آن نواحي داده ننو خان را بسرکار هاندیه و آن صوبه نامزد فرمود - و متوجه قلعهٔ رهتبور[۲] شد - دریتوقت خبر رسید - که نصیر خان سکندر برادر سکندر خان محبوس بجنگ ننو خان آمد - شجاع خان متوجه ستواس و هاندیه گردید - بعد تلاقي فریقین نصیر خان ببعضی نوکران خود گفت - که شاید شجاع خان را زنده بدست در آرید - تا مگر سکندر خان باین وسیله از حبس خلاص شود - بعد از اشتعال نایرهٔ قتال نصیر خان و ملازمان جان نثار او خود را بشجاع خان رسانیده - گریبان و موی او را گرفته بفوج خود راهی شدند - مبارک خان آگاهی یافته خود را بشجاع خان رسانید - و ترددات مردانه نموده او را خلاص کرد - و در حرب چندان تردد نمود - که یکپای او از ساق قلم شد - و از پشت اسپ بر زمین افتاد - مردم نصیر خان خواستند که سر از تن جدا سازند - راجه رامشاه گوالیاري خود را بکومک رسانید - و مبارک خان را برداشت - و نصیر خان حق مردانگي بجای آورد - و تا آخرالامر شجاع خان مظفر و منصور شده - نصیر خان فرار نموده بولایت کوندوانه[۳] رفت - و شجاع خان که شش زخم

---

(۱) در تاریخ فرشته حاجي خان ذکر نمود ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام قلعه - رنبهور نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کوندوارة نوشته ۱۲ مصحح *

درین مصاف خورده بود او را بچادر او آوردند - هنوز زخمهای او را نه بسته بودند که نوشتۀ حاجب خان رسید - که ملو خان بر سر من آمده و کار جنگ به نزدیک رسیده - شجاع خان بآن حال در سنگاسن نشسته بمدد حاجب خان رفت - و شب درمیان خود را با یکصد و پنجاه سوار در نواحیِ کوتلی و سراهه بحاجب خان رسانید - و بی توقف طرح جنگ انداختند - ملو خان را شکست دادند - ملو خان بولایت گجرات گریخت - و دیگر بحال خود نتوانست آمد - رفته رفته تمام ولایت مالوه بدست شجاع خان در آمد - چون شیر خان در حوالیِ کالنجر رحلت نمود - و کار سلطنت باسلام خان رسید - و او با شجاع خان بد بود - امّا چون دولتخان که پسر خواندۀ شجاع خان و محبوب سلیم خان بود - خدمت بسیار میکرد - و اسلام خان را بجهت خاطر او طریقۀ التفات ظاهر ازو باز نمیگرفت - و زمام مهمات تمام مالوه بید اقتدار او سپرده بود - تا آنکه عثمان خان نام شخصی شراب خورده بدیوان خانۀ شجاع خان آمد - و مکرر آب دهن بر گلیم انداخت - فراش چون منع او کرد برخاسته مشت بفراش حواله نمود - و آواز بلند کرد - ماجرا را فراش بشجاع خان گفت - فرمود اول شراب خورده و ثانیِ مست بدیوان خانه در آمده - و ثالث بفراش مشت زده - گفت تا هر دو دست عثمان را بریدند - عثمان خان بگوالیار آمده نزد اسلام خان فریاد کرد - و بعد از مدتی شجاع خان چون بگوالیار بخدمت اسلام خان آمد - باز عثمان خان آمده اظهار تظلم نمود - اسلام خان بر او غضب کرده گفت - تو هم افغانیِ برو و انتقام خود بستان - شجاع خان از شنیدن این خبر از سلیم خان آزرده شده حرفهای ناسزا بر زبان راند - و درین حال شخصی بشجاع خان خبر رسانید - که عثمان خان در دکان آهنگری کارد تیز میکند - و سخنان پریشان

میگوید - شجاع خان از غایت غرور باین سخن مقید نشد - تا آنکه روزی
در پالکي نشسته نزد سلیم خان بقلعهٔ گوالیار میرفت - چون از دروازهٔ
سهاپول (۱) در آمد - دید که عثمان خان در دکانی نشسته - شجاع خان
خواست که از عثمان در اثنای راه رفتن احوال استفسار نماید - که ناگاه
عثمان خان از دکان بر جسته زخمی بشجاع خان حواله کرد - سلاح داران
که بر دور سنگاسن میرفتند - فی الفور او را گرفتند و دیدند که دستی از
از آهن راست کرده بجای دست مقطوع محکم نموده و بآن دست ناقص
جعلي ضربی انداخته - سلاحداران او را همانجا کشتند - و سنگاسن خان
را بر گردانیده بمنزل خان آمدند - و چون زخم بر پهلوی چپ واقع شده
بود - و از بی قوتيِ دست جعلي عثمان خان پوست مال گذشته بود -
اسیبی باو نرسید - و عثمان خان بسزا رسید - غریو در مردم افتاد اسلام خان
واقف شده مردم خود را به پرسش فرستاد - و خود نیز ارادهٔ رفتن منزل
شجاع خان نمود - شجاع خان چون میدانست که اقربای او این جرات
را از جانب اسلام خان میدانند - مبادا حرکتی از ایشان سر زند - بآمدن
اسلام خان به پرسش راضي نشد - اسلام خان باین حرف راضي نشده
آنروز تحمل نمود - و با وجود که ازین سخنان بعضی مقدمات فهمیده بود -
روز دیگر به پرسش شجاع خان رفت * و مولف طبقات اکبري گوید که از
جمعی که دران مجلس حاضر بودند - شنیده شد - که فتح خان خال
فرزندان شجاع خان که بمزید شجاعت ممتاز بود - چون اسلام خان را تنها دید
که در سراپردهٔ شجاع خان در آمده خواست - که او را از میان بردارد -
درین باب بمیان بایزید ولد شجاع خان که آخر باز بهادر لقب خود نهاده

---

(۱) در تاریخ فرشته هتیاپول ذکر نموده ۱۲ مصحح *

بود - بایما و اشارہ مشورہ کرد - میان بایزید خان نیز با او همداستان شد - شجاع‌خان واقف شدہ فتح خان را فرستاد که پیشکش طیار سازد - و اسلام‌خان را رخصت کردہ صریح گفت - که تصدیع مکشید که بندہ ملاحظه دارد - که مبادا حقوق خدمت چندین ساله به عقوق مبدل شود - و علم دوستي که بچندین مشقت بر پای کردہ شد - از پای درآید - بعد از چند روز که شجاع خان به شد - و بخدمت اسلام خان رفت - اسلام خان صد و یک اسپ و صد و یک بسته قماش بنگاله بخان انعام کرد - امّا شجاع خان از طرح و وضع دریافت - که این تملقات مشحون بنفاق است - و آنروز بهر طور بود - بشب آورد - روز دیگر مردم و اردوی خود را کوچانیدہ طبل کوچ نواخته رو براہ سارنگپور آورد - اسلام خان ازین حال آشفته شدہ جمعی را برسم تعاقب فرستاد - و خود نیز متوجه شد - شجاع خان بعد از وصول سارنگ‌پور در مقام سامان مردم خود شد - و چون شنید که اسلام خان مي آید - بعضی مردم تحریک بر جنگ و جدال نمود - شجاع خان گفت - اسلام خان ولي نعمت و ولي نعمت زادۂ منست مرا با او سر جنگ نیست - بعد وصول اسلام خان بنواحي سارنگ‌پور از شهر بر آمد - و اهل و عیال خود را پیش انداخته بجانب بانسواله رفت - اسلام خان مالوہ را در تصرف آوردہ عیسی خان را با بیست و دو هزار سوار در اُجین گذاشت - و خود بگوالیار مراجعت نمود - شجاع خان با وجود قدرت اصلا مضرت بولایت مالوہ نرسانید - و چون اسلام خان بجهت دفع نیازیان بجانب لاهور رفت - دولتخان اجیالا (۱) که محبوب سلیم خان بود - و پسر خواندۂ شجاع خان نیز بود - درخواست گناہ شجاع خان نمود -

---

(۱) در تاریخ فرشته اجالا مي نویسد ۱۲ مصحح *

و او آمده اسلام خان را ملازمت نمود - و اسلام خان قلم عفو بر تقصیرات او کشیده سارنگ پور و ولایت رایسین و دیگر محال بشجاع خان داده صد و یک اسپ و قماش بسیار و طشت و آفتابهٔ طلا مرحمت فرموده رخصت ارزاني داشت - چون اسلام خان بعد از مدتی باجل طبیعي در گذشت - و امر سلطنت بمبارز خان عدلي قرار گرفت - مبارز خان عدلي بجهت معرفت سابق و وجه نسبت اسلاف تمام ولایت مالوه باستقلال باو سپرد - و حکومت آجین و پرگنهٔ نولاهي بدولتخان اجیالا و رایسین و بهیلسا بملک مصطفي پسر کوچک خود که در یورش یوسف‌زی همراه راجه بیربل و حکیم ابو الفتح نامزد شده بود - همانجا کشته شد - حکومت هادیه و آشته بمیان بایزید سپرده خود در سارنگ پور قرار گرفت - و چون مدتی باین طریق گذشت و سلطنت دهلي اختلال پذیرفت - و هر یکی در گوشهٔ که بودند استقلال یافتند - شجاع خان باجل طبیعي در گذشت - ایام حکومت شجاع خان در مالوه دوازده سال هلالي بوده *

ذکر باز بهادر بن شجاع خان

بعد از فوت پدر خود شجاع خان - بایزید پسر بزرگ او خود را بسارنگ پور رسانیده اسباب و حشم پدر متصرف شد - و با دولتخان اجیالا که قرب و منزلت تمام نزد سلیم خان داشت - بوسیلهٔ والدهٔ خود مصالحه نمود - که آجین و مندو [1] و بعضی محال دولت خان متصرف شود -

---

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است که سرکار اجین و مندو و بعضی محال دیگر را دولتخان متصرف شود - و سارنگپور و ستواس و سروهي و براهمه و بهلواره و محال خالصهٔ شجاع خان بمیان بایزید متعلق باشد - و سرکار رایسین و بهیلسا و محال دیگر که دران نواحي واقع است ملک مصطفی قابض گردد ۱۲ مصحح *

و سارنگ پور و محال خالصهٔ شجاع خان و سرکار هندیه و کوتلي پراهه از ولایت بهیلوارہ بمیان بایزید خان متعلق باشد - و سرکار رایسین و بهیلسا و محال دگر که دران نزدیک باشد - ملک مصطفی قابض گردد - و بعد تقریر صلح میان‌بایزید خان متوجه اجین شد - و درمیانهٔ مردم مذکور میساخت - که من بجهت تعزیه دادن بخدمت دولت خان مي روم - دولت خان خون گرفته از غدر و مکر او غافل بود - بر دست او کشته گردید - و سر او را بسارنگ پور فرستاده بر دروازہ آویخت - و اکثر بلاد مالوہ را متصرف شدہ چتر بر سرگرفت - و خود را باز بهادر شاہ خطاب داد - بعد از تنسیق مهمات آنصوبه متوجه رایسین گردید - و ملک مصطفی که بمزید شجاعت و قوت اختصاص داشت - بمقابله آمدہ بعد از محاربات شکست یافت - باز بهادر رایسین و بهیلسا را بمردم خود سپردہ متوجه کدرولا[1] گشت - و آنجا چون در تصرف طایفهٔ میانه بود - جمعی از سرداران میانه که همراہ او بودند - گرفته در چاہ انداخت و هلاک کرد - و خود بجنگ آن گروہ راهي شد - و آن جماعت بحصار داري قرار دادہ در جنگ تقصیر نکردند - و بفتح خان خال باز بهادر که سابقا شمهٔ از احوال او ذکر شد - توپ رسیدہ بآن در گذشت - و بالآخر کدرولا را متصرف شدہ بسارنگ پور آمد و متوجه تسخیر کدهه و کتنکیر شد - چون بآنجا در آمد - راني درگاوتي که زن راجهٔ ولایت کتنکیر[2] بود - بعد از فوت شوهر حکومت میکرد - کوندوانه را جمع نمودہ بر سرکات[3] آنجا جنگ

---

(۱) در تاریخ فرشته کدولا نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کبنکه مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کهاتي مي نویسد ۱۲ مصحح *

انداخت - چون پیادهای رانی بیش از مور و ملخ بودند - اطراف
و جوانب کات را فرو گرفتند - باز بهادر سراسیمه و حیران شده راه فرار پیش
گرفت - و تمام حشم او بدست رانی افتاد - و مردم خوب او در آنجا
ماندند - و باز بهادر بصد مشقت بسارنگ پور رسیده در مقام اصلاح شکست
سپاه در آمد - چون محنت بسیار کشیده بود - خواست که روزی چند
بعیش بگذارند - هر جا که مطرب و مغنّي بود جمع ساخت - و تمام اوقات
او روز و شب بعیش و عشرت مصروف بود - تا آنکه در شهور سنه سبع
و سبعین و تسعمائه حضرت خلیفهٔ الٰهي خَلَّدَ ظِلَالَ رَأفَتِهِ عَلَى الْعَالَمِينْ را
میل تسخیر ممالک مالوه شد - ادهم خان و پیر محمد خان و صادق خان
و قیا خان و شاه محمد قندهاري و پسرش عادل محمد خان و محب
علي خان و جمعی دیگر از بندگان را بتسخیر مالوه رخصت فرمود - امرای
عالیشان بکوچ متواتر متوجه سارنگ پور شدند - در قریهٔ کیور (*sic*) یکفرسنگ
سارنگ پور باز بهادر از صحبت زنان مغنّیه برخاسته بجنگ مردان راهي
شد - اگرچه افغان کار کردهٔ جنگ دیده پیش او بسیار بودند - امّا چون
اقبال با او همراهي ننمود - اندک جنگ کرده گریخت - و آن ملک
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و تفصیل این حرب و باقي حروب مالوه
در احوال حضرت خلیفهٔ آلهي مسروح و مبین کذارش خواهد یافت - باز
بهادر را زنی بود روپ متي نام که عاشق و فریفتهٔ او بود - و اشعاری که بزبان
هندي میگفت - نام روپ متي را داخل میکرد - و بصحبت زنان و مجالست
اهل نغمه سری داشت - مدت شانزده سال در بلاد مالوه حکومت کرد -
و بعد از آنکه از مالوه فرار نمود - بگجرات رفت - و از گجرات پیش رانا که
حاکم قلعهٔ کونبهلمیر و چتور بود رفت - و از آنجا بملازمت خلیفهٔ آلهي
آمده در سلک بندگان منتظم گشت - و سالها در خدمت بود - تا ودیعت

حیات سپرد - و این مملکت ازآن زمان تا حال که هزار و بیست و چهار هجریست در تحت تصرف فرمان فرمایان سلسلهٔ صاحب قرانی است *

ذکر حکام ولایت دلپذیر کشمیر

بیست و شش تن - مدت ملکشان از سنه سبع و اربعین و سبعمائه تا سنه خمس و تسعین و تسعمائه دویست و چهل و نه سال *

ذکر سلطان شمس الدین آل طاهر

پوشیده نماناد که ولایت کشمیر همه وقت در تصرف راجها بود - و از پی هم حکومت میکردند - تا در سنه خمس عشر و سبعمائه که ایام حکومت راجه سیه دیو بود - شاه میر[1] نام شخصی که نسب خود چنین میگفت که شاه میر بن طاهر آل بن گرشاسپ بن بنکروز و انتهای نسب خود بارجن که یکی از پاندوانست - واحوال پاندوان در مهابهارت که بفرموده خلیفهٔ آلهی ترجمه کرده اند - و به رزم نامه موسوم ساخته اند مذکور ست - می نمود - آمده نوکر راجه شده مدتی خدمت کرده اعتبار یافت - و چون راجه سیه دیو در گذشته - و پسر او راجه رنجن بحکومت نشست - شاه میر را وزیر خود ساخته مدار کارخانهٔ حکومت را باو گذاشت - و اتالیقی چندر پسر خود نیز باو تجویز کرد - چون راجه رنجن موت شد - و راجه آدون که قرابت او بود - از قندهار آمده بحکومت نشست - و شاه میر که اتالیقی چندر بن راجه رنجن میکرد - وکیل خود ساخت - و دو پسر او

---

(۱) در تاریخ درشته شاه میرزا نوشته ۱۲ مصحح *

را که جم شیر و دیگری علي‌شیر نام داشت - اعتبار نموده صاحب اختیار ساخت - و شاه میر را دو پسر دیگر نیز بود - یکی شیر آشابک[1] و دیگری هندال نام - و اینها صاحب داعیه و حالت بودند - چون شاه میر و پسران او غلبه و استیلا بهم رسانیدند - بتقریبی راجه آدون دیو ازیشان رنجیده از آمدن بخانه خود منع کرد - و شاه میر و پسران تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را از خود ساختند - و روز بروز قوت و غلبه مي یافتند - و راجه زبون میشد - تا در سنه سبع و اربعین و سبعمائه راجه آدون دیو در گذشت - و زن او کوناديوي[2] قایم مقام شده خواست که باستقلال حکومت نماید - و بشاه میر پیغام فرستاد - که چندر بن راجه رنجن را بحکومت بردارد - شاه میر قبول این امر نکرده انقیاد نغمود - راني با لشکر بسیار بر سر او رفته گرفتار گشت - و معني * مصرع *

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

اینجا ظاهر شد - شاه میر را بشوهري قبول کرده اسلام آورد - و یکروز و یک شب باهم بودند - روز دیگر شاه میر او را گرفته مقید ساخت - و لوای حکومت بر افراخته سکه و خطبه بنام خود کرده خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - و چون ابتدای ظهور ملت حنفي در بلاد کشمیر از زمان اوست - ابتدای حکام کشمیر ازو کرده شد - القصه چون سلطان شمس الدین بحکومت رسید - رسوم ظلم و تعدي بر انداخت و تمام ولایت کشمیر را که از قتل و غارت دلجو خراب شده بود - از سر نو تعمیر نموده برعایا نوشته داد - که زیاده از شش یک ازیشان نگیرند *

---

(۱) در تاریخ نوشته شراشامک مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته کوتاه دیو مي نویسد ۱۲ مصحح *

* شعر *

رایت پادشـــاه دین پـرور * سایه افگنـــد بر جهان یکسر
مشرفان فلـــک رسانیـدند * خبـــر عدل او بهـــر کشور
قالب فتنه گشت زار و نزار * خانهٔ ظلـم گشت زیر و زبر

گویند که دلجو میر بخشي قندهار بود - و بجمعیت تمام برسر کشمیر آمده تمام آن ولایت را زیر و زبر ساخت - و راجه سیه دیو زر بسیار بر رعایا توجیه کرده بجهت پیشکش دلجو فرستاده خود بگوشهٔ بدر رفت - و ازین ممر تمام ولایت کشمیر خراب شد - و دلجو بواسطهٔ کثرت سرما آنجا نتوانست بود - و بقندهار بازگشت نمود - و چون آوازهٔ نیکنامي و شجاعت سلطان شمس الدین اطراف و اکناف عالم را فرو گرفت - و ازروی استحکام بکار حکومت مشغول شد - جمعی را از طایفهٔ لون که مخالفت ورزیده بودند - از ولایت کشتواز [۱] گرفته بسیاست رسانید - و بعد از استقرار جمیع امور را بعهدهٔ جمشیر[۲] و علیشیر پسران خود گذاشت - و خود بفراغت و عبادت مشغول گشت - تا در گذشت - مدت حکومت او سه سال *

ذکر سلطان جمشیر[۲] بن سلطان شمس الدین

چون سلطان شمس الدین اجابت داعي حق نمود - سلطان جمشیر باتفاق اعیان دولت بجای پدر جلوس نمود - و از علیشیر که در جمیع امور در ایام زندگیٔ پدر با او شرکت مینمود - همیشه ملاحظه داشت - و در مقام دفع و رفع یکدیگر مي بودند - چون سپاهیان جمشیر بر علیشیر گرد آمده او را بسلطنت برداشته در دني پور [۳] که شهریست نشستند -

---

(۱) در تاریخ فرشته کشتوار نوشته ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته جمشید ذکر کرده ۱۲ مصحح *
(۳) در تاریخ فرشته مدني پور ثبت شده ۲ مصحح *

جمشیر بر سر ایشان لشکر کشید - و اولا آن جماعت را برفق و مدارا طلبیده طرح صلح انداخت - و علیشیر از مصالحه کردن سر پیچیده بجناح تعجیل بر سر لشکر سلطان جمشیر شبیخون آورده او را شکست داد - و بعد از یافتن شکست - سلطان جمشیر چون شنید - که دني پور خالیست - بقصد تخریب آن متوجه شد - و مردم علیشیر که دران شهر بودند - بجنگ پیش آمده بقتل رسیدند - چون علیشیر فتح نموده بآن حدود رسید - سلطان جمشیر تاب مقاومت در خود ندیده بولایت کمراج فرار نمود - و سراج نام وزیر جمشیر که محافظت سري‌نگر بعهدهٔ او بود - علیشیر را از شهراچه طلبیده سري نگر را باو سپرد - و جمشیر بعد ازین واقعه کمر نه بست - و یکسال و دو ماه حکومت کرده در گذشت *

ذکر سلطان علاء الدین

چون سلطان جمشیر در گذشت - برادر کهترش که علیشیر نام داشت - خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر تخت نشست - و برادر خرد خود شیر آشابک را صاحب اختیار گردانید - در ابتدای عهد او فراواني بسیار شد - و در آخر قحط عظیم افتاد - خلق بسیار تلف شدند - و طایفهٔ رسزي را که دم مخالفت زده بودند - و در کشتواز رفته بودند - بلطایف الحیل بدست آورده در شهر کشمیر محبوس ساخت - و علم استیلا بر افراخت - و نزدیک بجن پور[1] شهری بنام خود بنا نمود - و از احکام مخترعهٔ او بود که زن بدکاره از مال شوهر میراث نبرد - مدت حکومت او دوازده سال و هشت ماه و سیزده روز بود *

---

(۱) در تاریخ فرشته بخشي پور نوشته ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان شهاب الدین بن سلطان شمس الدین

چون سلطان علاء الدین مراحل زندگاني طی نمود - برادر خردش که شیر آشابک نام داشت بعد ازو بسلطنت رسیده - او صاحب داعیه و شجاع بود - و اخلاق پسندیده داشت - روزی که فتح نامه از جائی نمي آمد - آن روز را داخل عمر نمیدانست - و آثار کدورت از بشرهٔ او ظاهر میشد - و ولایات مجدده را بمالکان قدیم سپرد - و لشکر بکنار آب (۱) سند کشید - و کفید خان حاکم آن دیار بجنگ پیش آمده شکست یافت - و سکنهٔ قندهار و غزنین ازو دایم در هراس بودند - و از آشت نگر که الیوم بآش نغر مشهور ست - به پشاور رفت - و از مخالفان جمع کثیر را بقتل رسانید - و بکتل هندوکش برآمد - و بجهت صعوبت راه محنت بسیار کشیده مراجعت نمود - و کنار آب ستلج معسکر ساخت - و راجهٔ نگرکوت که بعضی محال دهلي را غارت کرده برگشته بود - در راه سلطان را ملازمت نمود - و غنایم بسیار که بدست آورده بود بسلطان گذرانیده اطاعت نمود - و حاکم تبت بملازمت آمده درخواست کرد - که افواج سلطان ولایت او را آسیب نرسانند - و چون اطراف ولایت را مسخر ساخته بمقر حکومت قرار گرفت - برادر خرد خود هندال نام را ولي عهد خود ساخت - و حسن و برادرش (۲) را که هر دو پسر حقیقي او بودند - بگفتهٔ زن دیگر که با مادر ایشان نزاع داشت - بجانب دهلي اخراج نمود - و لچهمینگر و شهاب پور را تعمیر نموده در گذشت - مدت حکومت او باستقلال بیست سال بوده *

---

(۱) فرشته درین مورد مي گوید که چون لشکر بکنار آب شنبد کشید - جام حاکم آندیار بجنگ پیش آمده شکست یافت ۱۲ مصحح *

(۲) نام این دو فرزند شهاب الدین - حسن خان و علي خان بود ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان قطب الدین بن سلطان شمس الدین

چون سلطان شهاب الدین باجل موعود رسید - برادرش هندال
نام بعد ازو بسلطنت رسید - و او صاحب اخلاق پسندیده بود - و در تنفید
احکام خود اهتمام تمام داشت - لودار نام سرداری را بتسخیر قلعهٔ
لوهرکوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود - فرستاد -
بعد ازآنکه جنگ بسیار درمیان فریقین رفت - لودار کشته شد - و برادر زادهٔ
خود حسن بن شهاب الدین را از دهلي طلب نموده میخواست که
ولي عهد سازد - لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان ساخته
بر گرفتن او اغوا نمودند - یکی از امرای سلطان که روی روال [1] نام داشت
حسن را بر این معني آگاه ساخت - حسن از راه کشمیر فرار نموده
بلوهرکوت آمد - بعد ازآن زمین داران هر دو تن را گرفته نزد سلطان
فرستادند - روی روال بسیاست رسید - و حسن محبوس و مقید شد -
در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت - اول را سنکار و دیگری را
هیبت خان نام نهاد - و این هر دو پسر خرد بودند - که سلطان از عالم
رفت و مدت حکومت او پانزده سال و پنج ماه بوده *

سلطان سکندر بن قطب الدین بن شمس الدین

سلطان سکندر که سنکار نام داشت - باتفاق وزرا و امرا بجای پدر
نشست - روی نادري [2] وزیر را بجانب تبت نامزد کرد - و او آن
ولایت فتح نموده با سلطان بغي ورزید - جنگ کرده و شکست یافته

---

(۱) در تاریخ فرشته رای‌ول مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته رای مادری ذکر کرده ۱۲ مصحح *

گرفتار گشت - و محبوس شد - و خود را در حبس کشت - و در ایامی که حضرت صاحب قراني بتسخیر هندوستان آمد - فیل برای سلطان فرستاد - و سلطان باین معني مباهات نموده عریضهٔ نوشت - که در هر جا حکم شود - بعتبه بوسي برسم - چون اخلاص او بر صاحب قران زمان ظاهر شد - خلعت طلادوز و اسپ و زین مرصع فرستاده حکم شد که چون رایات جلال از دهلي بجانب پنجاب معطوف گردد - بملازمت برسد - سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قراني از کوهستان سوالک بجانب پنجاب متوجه بودند - با پیشکش بسیار متوجه ملازمت شد - در اثنای راه شنید - که امرای صاحب قراني گفته اند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ به پیشکش بیاورد - ازین خبر بازگشت - و عرضداشت کرد - که چون پیشکش لایق نداشت - بجهت بهم رسانیدن آن چندروز آستان بوسئ حضرت در تعویق افتاد - صاحب قراني جمعی را که آن سخن گفته بودند - که سکندر هزار اسپ پیشکش بیاورد - تعرض نموده ایلچیان را نوازش کرده فرمود - که وزرا غلط گفته اند - باید که سلطان بی دغدغهٔ خاطر بخدمت رسد - سلطان از استماع این سخن مسرور شده از کشمیر بیرون آمد - چون از باره موله گذشت - شنید که صاحب قران از آب سند گذشت - و متوجه سمرقند شد - تحف و هدایا با ایلچیان بخدمت فرستاد - و خود بکشمیر مراجعت نمود - و در زمان او علمای عراق و خراسان بکشمیر آمده در سایهٔ مرحمتش بر آسودند - و دین اسلام در کشمیر شایع گشت *

* شعر *

چنان همتش زد صلای کرام * که مایوس را گشت حرمان حرام

شد از بس که اسلام رونق گرفت * حریم درش قبلهٔ خاص و عام

و از علما سید محمد را که سرآمد علمای زمان بود - احترام نمود -

و بشکستن اصنام و معابد کفار اهتمام نمود - و بتکدهٔ عامی که در بحرازه(١) بود که آنرا بمهادیو منسوب میساختند . ویران ساخت - و هر چند ته آن را شگافته بآب رسانیدند - نهایت نیافتند - و صنم آن معبد که جکدیو بود - شکستند - و شعلهای عظیم برخاست - چنانکه سلطان آن را دید - و راجهٔ الیارت(٢) دیوهرهٔ معتبر معبد درسن پور ساخته - و از منجمان معلوم کرده که بعد از هزار و یکصد سال سکندر نام بادشاهی این را خراب خواهد ساخت - و صورت عمارت که در اوست خواهد شکست - و این مضمون را بر صحیفهٔ از مس کنده در صندوقی در زیر آن عمارت دفن کرده بودند - در وقت شکستن این عمارت آن نوشته ظاهر شد - سلطان فرمود - کاشکی این صحیفه را بر ظاهر عمارت میگذاشتند - تا من حکم بویرانی آن نمیکردم - و شراب و تمغا(٣) بیک قلم از ولایت او بر طرف بود - و در آخر عمر تپ محرق بهم رسانید - و میران(٤) خان و شاهی خان و محمد خان که پسران او بودند - طلبیده وصیت نمود - و میران خان را خطاب علی شاهی داده سلطنت را باو گذاشت - و مدت حکومت او بیست و دو سال و نه ماه و شش روز بود *

ذکر سلطان علي شاه بن سلطان سکندر

سلطان علي شاه میران خان نام داشت - با وجودی که خرد سال

---

(١) در تاریخ فرشته بحر آرا نوشته ١٢ مصحح *

(٢) فرشته درین خصوص مي نویسد که راجه للتاوت پیش از ظهور اسلام دیوهرهٔ در غایت عظمت و استحکام در ترس پور ساخته بود ١٢ مصحح *

(٣) یعني محصول گمرک ١٢ مصحح *

(٤) در تاریخ فرشته میر خان مي نویسد ١٢ مصحح *

بود - مهابت او در دلها قرار گرفته مردم اطراف منقاد او شدند - در اوایل مهمات بعهدهٔ سیه بهت که مسلمان شده وزیر پدر او بود - گذاشت - و او در چهار سال وزارت کار ظلم را بجائی رسانید - که اکثر هنود جلای وطن نموده بعضی خود را کشتند - چون سیه بهت بمرض دق در گذشت - برادر خرد خود شاهي خان را بوزارت برگزید - و او جمیع مهمات از پیش خود گرفت - بعد ازآن شاهي خان را جانشین خود نموده - و محمد خان برادر خرد تر را باطاعت او وصیت نموده بارادهٔ سیر از کشمیر بر آمده بر سر راجه جمّو که خسر او بود رفت - درین وقت ارباب غرض او را از ولي عهدي شاهي خان پشیمان ساختند - راجهٔ جمّو و راجهٔ راجوري بمدد علیشاه رفته کشمیر را بار دیگر بتصرف آورد - و شاهي‌خان از کشمیر بسیالکوت رفت - درین وقت جسرته کوکهر (۱) که در بند صاحب قراني بود - بعد از وفات آن حضرت از سمرقند گریخته به پنجاب آمده تسلطی تمام پیدا کرده بود - شاهي خان به جسرته بیوسته ازو کومک گرفته بر سر علیشاه آمد - علیشاه با لشکر انبوه بر سر جسرته آمده جنگی عظیم روی داد - و از طرفین خلایق بسیار بقتل رسیدند - و گویند قالب بی سر دران جنگ گاه برخاسته بحرکت در آمده بود - و قرار داد اهل هند اینست که چون در مصافی ده هزار کس کشته شود - یک قالب بیسر که بهندي آن را کنبده میگویند برخاسته بحرکت مي آید - آخر علیشاه تاب نیاورده گریخت - و شاهي خان متعاقب او بکشمیر در آمد - مردم شهر از آمدن او خوشحالي‌ها کردند - مدت حکومت سلطان علي شاه شش سال و نه ماه *

---

(۱) در تاریخ فرشته جسرت شیخا کهکر ذکر نموده ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر بت شکن

سلطان زین العابدین که عبارت از شاهي خان است - بعد از برادر بر سریر سلطنت کشمیر نشست - و جسرته کوکهر بقوت لشکر سلطان اگرچه تسخیر دهلي نتوانست نمود - امّا تمام پنجاب در تصرف آورد - و تبت و دیگر ولایات که در کنار آب سند است - سلطان را صافي شد - و برادر خرد خود محمد خان را صاحب مشورت ساخته مدار مهمات بر او گذاشت - و خود نیز در تشخیص مهمات کوشش بلیغ مینمود - و بجمیع طوایف بجهت کسب دانش صحبت میداشت - و در مجلس او اهل دانش از هندو و مسلمان همه وقت حاضر مي بودند - و در علم موسیقي مهارت تمام داشت - و در تعمیر ولایت و تکثیر زراعت هیچ یک از حکّام کشمیر این توفیق نیافته بودند * * بیت *

ز هر کس ناید این گر ابر همت * نهال عهد را سرسبز دارد

در ولایت او هر دزدي که واقع میشد بر حکّام و کلانتران تاوان مقرر بود - ازین رهگذر رسم دزدي از کشمیر بالکلیه بر طرف شد - و نرخ نویسي در زمان او پیدا شد - و بر ورقهای مس کنده در هر شهر گذاشته که رسوم ظلم از ولایت کشمیر بر انداخته شد - و هرکه بعد از ما آید - و این عمل منظور ندارد - او داند و خدا - هندوان و براهمهٔ که در عهد سلطان سکندر از تعدي سیه بهت جلای وطن شده بودند - باوطان خود باز آمدند - و در مقامات و معابد خود بر آسودند - و سلطان از برهمنان عهد گرفت - که انچه در کتب ایشان مسطور است -

خلاف آن نقل نکنند - بعد ازآن آنچه رسوم ایشان که قشقه کشیدن و سوختن زنان همراه شوهران وغیرآن که سلطان سکندر بر انداخته بود - همه را از سر احیا نمود - و جرمانه و پیشکش و سایر حبوب از رعایا معاف داشت - و زندانیان عهد سابق را آزاد کرد - و هر ولایت که فتح میشد - خزانهٔ آن بتاراج میداد - و خراج آن موافق پای تخت مقرر میساخت - و در روی زن بیگانه و مال مردم نظر بخیانت و طمع نکرد - و وجه خرچ خاصه از حاصل کان مسي که بهم رسیده بود - و مزدوران در آن جا کار میکردند - مقرر نمود - و چون در عهد سلطان سکندر زر و نقره و مس از بقائی که شکسته بودند - سکه شده رایج بود - و آن زر کسادي بهم رسانیده بود - حکم کرد تا هر مس خالص که ازآن کان پیدا میشد - سکه زدند - و حسن سلوک او بنوعی بود که از هرکس میرنجید - او را بنوعی از ولایت خود اخراج میکرد - که آن شخص نمي فهمید که ازو رنجیده است - و برهمنانی که در عهد سلطان سکندر مسلمان شده بودند - مرتد گشتند - و علما را مجال منع و گرفت بر ایشان نبود - القصه هر کس بهر وضع و هر مذهب که میخواست مي بود - و در نزدیک کوه ماران شهری بنا کرد - که پنج کروه راه آباداني آن بود - و در کالپور وغیر آن از دور آبها آورد - و پلها بست - درجاهای که آبادان میکرد - علما و فقرا و مساکین را جا داده از احوال ایشان خبردار بود - و آنچه بدست مي آورد - صرف مي نمود * * بیت *

چو نتوان نقد جان برجایگه داشت * چرا نقد دگر باید نگه داشت

و در زمان او سلطان محمد نامي که شاعر و هم دانشمند بود پیدا شد - که بهر بحر و قافیه که میخواست - در بدیهه شعر میگفت - و هرچه از مشکلات علمي ازو سوال مینمودند - بی تامل حل میکرد - و سلطان

علمای اسلام را بجهت آنکه راه نمایان دین اند - اعزاز بجا مي آورد - و جوگیان را بواسطهٔ ریاضت احترام میذمود - و بعیب هیچ طایفه نظر نمي کرد - و از غایت فراست هر قضیهٔ مشکل که دانایان از تشخیص آن عاجز بودند - در بدیهه بفیصل مي رسانید - ار جمله زنی که تعصب بانباغ (۱) خود داشت- شبی پسر صغیر خود را کشته در خانهٔ انباغ انداخت - و صباح تهمت خون بر او بسته نزد سلطان بدادخواهي آمد - وزرا بعد از تفحص بسیار از تحقیق آن معامله عاجز آمدند - سلطان خود توجه بفیصل آن فرموده اول انباغ را که متهم بود - در خلوت طلبیده تهدیدات نمود - چون آن زن ازین عمل بري بود اعتراف ننمود - آخر سلطان فرمود که اگر تو برهنه شوي و بخانهٔ خود بحضور مردم روي این معني دلیل بر صدق تو مي تواند بود - زن سر از حیا پیش افگنده گفت - مردن نزد من بمراتب به ازین عمل ست - بخون راضي شدم و باین عمل راضي نیستم - سلطان دست ازو باز داشته زن دیگر را که دعوي خون پسر میکرد طلبیده گفت - اگر تو درین دعوي راستکاري بحضور مردم برهنه شو - آن زن بی ملاحظه خواست برهنه شود - سلطان مانع آمده فرمود - که جزم این کار تست - و تهمت بانباغ نهادهٔ - بعد ازآن که تازیانهٔ چند بر او زدند - اعتراف نمود - سلطان دزد نمیکشت زنجیر درپای کرده گِلکاري میفرمود - و از جهت آنکه جانور کشته نشود منع شکار فرمود - و در رمضان گوشت نمي خورد - و سازندهای عراق و خراسان و خوانندهای ایران و توران از صیت بخشش او رو بکشمیر نهادند - ازآنجمله ملّاعودي که از شاگردان بی واسطه خواجه عبد القادر بود از خراسان آمد - و بانواع عنایات سرافراز

---

(۱) انباغ بالفتح دو زن که در نکاح یکمرد باشند - هر یکی مرد دیگری را انباغ باشند - بهندی سوت گویند ۱۲ برهان *

شد - و ملّا جمیل که در شعر و موسیقي بی نظیر بود - از سلطان رعایتهای کلي یافت - و نقشها و تصانیف مشکلهٔ او تا امروز در کشمیر مشهور است - و حبیب آتش باز که تفنگ در کشمیر او پیدا کرده در زمان سلطان بود - و کتاب سوال و جواب که متضمن فواید بسیار ست - سلطان باتفاق او تصنیف نموده - و رقاصان و ریسمان بازان و نتوها در زمان او بسیار بوده‌اند - و کسان بودند که یک نقش را در دوازده مقام ادا میفمودند - و این از اعجوبهاست - و اکثر آلات سرود مثل رباب قبچک و مزمار وغیره را مرصع میساخت - سیوم نام زیرکی بود - که بزبان هندي شعر میگفت و در علوم هندي سرآمد روزگار بود - وین جرم[۱] نام کتابی تصنیف کرده بود - و تمام واقعات سلطان را دوان بتفصیل آورده - تواهی بهت[۲] که تمام شاه نامه را یاد داشت - بابک[۳] نام کتاب در علم موسیقي بنام سلطان نوشت - و بدین سبب مورد الطاف گردید - و سلطان زبان فارسي و هندي و تبتي و ترکي وغیر آن نیکو دانستی - و بسیاري از کتب عربي و فارسي را در زمان او بفرمودهٔ او بزبان هندي ترجمه نمودند - و کتاب مهابهارت که از کتب مشهور هند ست - بفرمودهٔ او بفارسي ترجمه نمودند - و کتاب راج ترنگی که عبارت از تاریخ بادشاهان هند ست بفرمودهٔ او بفارسي ترجمه نمودند - و سلطان سعید سلطان ابوسعید اسپان تازي و شتران بختی بسلطان فرستاد - در برابر آن خروارهای زعفران و قطاس و مشک و شال و کاسهای بلورین بخدمت سلطان ابوسعید فرستاد - و سلطان بهلول لودي و سلطان مظفر گجراتي نیز نفایس ملک

---

(۱) در تاریخ فرشته زین حرب مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نودی بت نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته زبن مي نویسد *

خود بخدمت سلطان فرستاده روابط مودت محکم ساختند - و حاکم مکهٔ معظمه و مصر و گیلان و غیر آن نیز تحف و هدایا فرستادند - بادشاه سغد اسباب و اشیای بسیار با قصیدهٔ غرّا در مدح سلطان فرستاد - سلطان را در خواندن آن قصیده خوشحالي روی داد - و دنکرسیه نام راجهٔ گوالیار چون دانست که سلطان به علم موسیقي توجه دارد - دو سه کتاب معتبر این فن فرستاد - و راجهٔ تبت دو جانور غریب خوش شکل که بزبان هندي هنس میگویند از موضع مانسرور که آب آن تغیر پذیر نیست بدست آورده نزد سلطان فرستاد - سلطان را از دیدن آن جانوران مسرت تمام روی داد - و از جملهٔ خاصیّات آن جانوران یکی آن بود که چون شیر را بآب مخلوط کرده پیش آنها مي آوردند - اجزای آب را از شیر بمنقار جدا ساخته اجزای شیر را میخوردند - و آب خالص مي ماند - و سلطان در اوایل محمد خان برادر کوچک خود را ولي‌عهد ساخته مدار مهمات بر او گذاشته بود - بعد از فوت او حیدر نام پسر او را بجای او اعتبار نمود - و دو کوکهٔ خود مسعود و شیر را بتقرب خود اختصاص بخشید - آخر این هر دو باهم در افتاده - شیر مسعود را که برادر خرد بود بکشت - و سلطان بقصاص شیر را بقتل آورد - و سه پسر سلطان را بود - آدم خان و حاجي خان و بهرام خان - آدم خان که پسر بزرگ بود همیشه در نظر سلطان خوار بود - و سري بهت که وزیر سلطان بود چون از عالم رفت سلطان یک کرور زر کشمیر بجهت او باطفال کشمیر تصدق نمود - و سلطان در علوم جوگیان مهارت تمام داشت - و خلع بدن که آنرا سیمیا گویند مردم ازو مشاهده کرده بودند - روزی سلطان مریض شد - چنانکه مشرف بر موت گشت - جوگیی پیدا شده گفت من علم سیمیا میدانم و این مرض را علاجی غیر این نیست که من روح خود

را از بدن خود جدا کرده در قالب سلطان در مي آرم - نزدیکان سلطان این معنی را غنیمت دانستند و جوگي را با شاگردش بر بالین سلطان برده تنها گذاشتند - جوگي بعد از آنکه روح سلطان مفارقت نموده بود - روح خود را بعمل که مي دانست - در قالب سلطان در آورد - و شاگرد خود را وصیت نموده بود - که قالب مرا چون معطّل ماند در آسن که عبارت از مقام جوگیانست برده محافظت خواهي کرد - چون شاگرد قالب جوگي بیرون آورد نزدیکان بدرون رفته سلطان را صحیح البدن یافتند - و خوشحالیها نمودند - بعد از چند گاه پسران سلطان شروع در نزاع نمودند - آدم خان از کشمیر بر آمده ولایت تبت را مسخر ساخته غنایم بسیار نزد سلطان آورد و مورد مراحم شد - و حاجي‌خان حسب الحکم بر سر لوهر کوت رفت - و سلطان آدم خان را بجهت بی اعتدالی حاجي خان نزد خود نگاه میداشت - آخر حاجي‌خان از لوهر کوت بجانب کشمیر آمد - هرچند سلطان باو نوشت که نیاید فایده نکرد - بضرورت سلطان بجنگ او بر آمد - حاجي‌خان اگرچه ازین عمل پشیمان بود - اما بسعي واقعه طلبان صفها آراست و بمیدان در آمد - از صباح تا شام جنگ قایم بود - آخر شکست بر لشکر حاجي‌خان افتاد - و از آدم خان آثار مردانگي درین مصاف بظهور آمد - حاجي‌خان گریخته بجانب هیره پور آمد - آدم خان بتعاقب او شتافته خواست او را بدست آرد - سلطان نگذاشت - و سلطان بکشمیر آمد و از سرهای منافقان منارها بلند ساخت - و اسیران لشکر حاجي‌خان و جمعي که اغوای او نموده بودند بقتل رسیدند - و جمعي که با حاجي‌خان بودند ازین رهگذر که آدم خان اهل و عیال ایشان را آزار میکرد از حاجي‌خان جدا شده نزد آدم خان

آمدند - و بعد ازین آدم خان تا شش سال حکومت کرد - و متعاقب این حال قحطی عظیم در کشمیر پدید آمد - سلطان خزاین و غلّها بر مردم قسمت نمود - و خراج را در بعضی محال چهار یک و در بعضی هفت یک قرار داد - آدم خان بر ولایت کمراج دست یافته انواع تعدي نمود - خلق بسیار بشکایت نزد سلطان آمدند - و هر فرمان که از سلطان نزد او مي بردند مسموع نمي افتاد - تا آنکه لشکر بسیار جمع آورده بقصد سلطان در قطب الدین پور اقامت نمود - سلطان بلَطَایِفُ الْحِیَلْ او را تسلي نموده باز بولایت کمراج فرستاد - و حاجي خان را طلب داشت - آدم خان از کمراج بر سر سوبه [1] پور رفت - حاکم آنجا از قبل سلطان تعین بود - بر آمده جنگ کرد و کشته شد و آن شهر بغارت رفت - سلطان لشکر بر سر آدم خان فرستاد جنگ عظیم دست داد و شکست بر جانب آدم خان افتاد - چون پل سوبه پور که بر روی آب بهت بسته بودند شکست - سیصد نفر از اعیان آدم خان غرق گشته - آدم خان از آب گذشته اقامت جست - و سلطان از شهر سوبه‌پور آمده رعایا را دلاسا نمود - درین اثنا حاجي‌خان بموجب فرمان از راه پنجه نزدیک باره موله رسید - سلطان بهرام پسر خرد خود را باستقبال او فرستاد - میان هر دو برادر خصوصیت بهم رسید - آدم خان گریخته از راه شاه بیگ به نیلاب رفت - و سلطان حاجي خان را همراه بشهر آورده ولي‌عهد ساخت - حاجي خان در اخلاص کوشیده دقیقهٔ از خدمت نامرعي نمیگذاشت - آخر حاجي خان بجهت شرب مدام اسهال دموي بهم رسانید - و خلل تمام در کار سلطنت پدید آمد - امرا در خفیه آدم خان را طلبیدند - آدم خان باشارهٔ امرا آمده سلطان را دید - سلطان

---

(۱) در تاریخ فرشته سو پور نوشته ۱۲ مصحح *

از آمدن او بد برده از امرا رنجید - عاقبت برادران هم عهد گشته تعظیم آدم خان مینمودند - چون ضعف پیری و بیماری بر سلطان غالب شد - امرا و وزرا معروض داشتند که امر سلطنت بیکی از سلطان زادها تفویض باید نمود - سلطان ملتفت نشده هیچ از یک پسران خود را بسلطنت اختیار نکرد - اهل نفاق راه سخن یافتند - و بهرام خان سخنان نفاق درمیان آورده برادران بزرگ را باهم دشمن ساخت - آدم خان از وهم بقطب الدین پور رفت - امرا در غایت ملاحظه پسران را بعیادت سلطان نمیگذاشتند - گاه گاه سلطان را بر جائی بلند می نشاندند - و نقارها می نواختند که صحت یافته - چون بیماری سلطان اشتداد نمود - و یکشبانه روز بیهوشی بود - آدم خان شبی تنها بدیدن سلطان آمد - اتفاقا همان شب حسن کچهی که از امرای بزرگ بود - در دیوانخانهٔ سلطان از امرا بجهت حاجی خان بیعت گرفته بود - روز دیگر آدم خان را از کشمیر بر آورده حاجی خان را طلبیدند - حاجی خان بموجب طلب امرا آمده طوایل سلطان را متصرف شد - امّا از اندیشهٔ مکر و غدر مخالفان بدرون حرم سلطان نرفت - آدم خان چون این خبر شنید - ترسیده از راه بادبل[1] قصد هندوستان کرد - و بسیاری از نوکران او جدا شدند - زین بدر[2] که از امرای نامدار حاجی خان بود بتعاقب آدم خان شتافت - آدم خان جنگهای مردانه کرده بسیاری از برادران و خویشان او را بقتل آورده بدر رفت - و حسن خان پسر حاجی خان نزد پدر آمد - و رونق تمام در کار و بار حاجی خان پدید آمد - و سلطان از عالم رفت - ایام حکومت سلطان پنجاه و دو سال بود *

---

(۱) در تاریخ فرشته بجای بادبل - بار موله ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته زین لارک نوشته ۱۲ مصحح *

ذکر سلطنت حاجي خان المخاطب به حیدر * شاه بن سلطان زین العابدین

سلطان حیدر شاه بن سلطان زین العابدین که حاجي خان نام داشت - بعد از پدر بسه روز جانشین پدر شده سلطان حیدر خطاب یافت - و بهرام خان برادرش و حسن خان پسر او تاج سلطنت بر سر او نهادند - وبخدمت ایستادند - ولایت کمراج بجاگیر حسن خان داد - و امیر الامرا و ولي‌عهد ساخت - و ناکارا [۱] در وجه جاگیر بهرام خان مقرر کرد - و سخاوت جبلي با او بوده و دایم الخمر مي بوده - چون طبیعت او بانتقام راست بود امرا ازو رنجیده بجاگیرها رفتند - چون از احوال ملک بی پروا بود از وزرا بر رعایا تعدي بسیار رفت - و تولي [۲] نام حجامی را بتقرب خود اختصاص داده - هرچه او میگفت عمل مینمود - و مزاج سلطان را با هرکه خود بد بود منحرف میساخت - و حسن کچهي را که باعث سلطنت و بیعت مردم او بود بسعي تولي حجام بقتل آورد - و قبل ازین آدم خان لشکر بسیار جمع آورده بقصد جنگ سلطان بولایت جمّو رسیده بود - چون خبر قتل امرا باو رسید برگشته بجمّو رفت - و برفاقت مانک [۳] دیو راجهٔ جمّو بجنگ مغلاني که بآنحوالي آمده بودند رفته - تیری بر دهن او رسیده - و بهمان تیر در گذشت - سلطان از خبر وفات او متاثر شده فرمود - تا قالب او را از جنگ‌گاه آورده نزدیک مقبرهٔ پدر

---

(۱) در تاریخ فرشته ناکام بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته لولی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته ملک دیو بیان کرده ۱۲ مصحح *

او دفن کردند - و هم دران ایام بواسطهٔ دوام شرب مرضهای صعب بحال سلطان راه یافت - امرا در خفیه با بهرام خان اتفاق نموده خواستند او را بسلطنت بردارند - چون این خبر بحسن خان که در هند قلاع بسیار فتح نموده بود رسید - بطریق ایلغار خود را بکشمیر رسانید - چون آمدن او بی رخصت بود - اهل غرض سخنان از جانب او گفته مزاج سلطان حیدر را ازو منحرف ساختند - سلطان چون رنجیده بود او را کورنش نداد - و هیچ یک از خدمات او مجری نشد - روزی سلطان بر ایوان کج‌کرده بر آمد - و بشرب مشغول گشت - در حالت مستی پایش بلغزید و بیفتاد و درگذشت - مدت حکومت او یکسال و دو ماه بود *

ذکر سلطان حسن بن حاجي خان

سلطان حسن بعد از پدر بشانزده روز بسعي احمد آسو[1] اجلاس یافت - و روز دویم از هر کس که دغدغه داشت مقید نموده بنوشهر رفت و در آنجا قامت کرد - و احمد آسو را ملک احمد خطاب داده مدار مهمات بر او گذاشت - و پسر او نوروز آسو نام را حاجب دربار کرد - و بهرام خان با پسر خود بجانب هند روان شد - و تتمهٔ احوال او عنقریب مذکور میشود - ضوابط و قوانین سلطان زین العابدین که در زمان سلطان حیدر مختل بود احیا نمود - و مدار کار بدان نسق گذاشت - درین وقت مفسدان نزد بهرام خان رفته او را بر جنگ سلطان تحریص نمودند - و بعضی امرا نیز او را طلب داشتند - بهرام خان از ولایت گرما سرگشته از راه کوه بولایت کمراج آمد - سلطان از شنیدن این خبر بقصد جنگ

---

(۱) در تاریخ فرشته اسود ذکر کرده ۱۲ مصحح *

عم خود بسوبه‌پور رفت - بعضی مردم سلطان را برفتن هند تحریک نمودند - اما ملک احمد آسو او را بجنگ تحریص نموده در رفتن هند مانع شد - سلطان به رای ملک احمد کار نکرده ملک تاج بهت را بر سر بهرام خان فرستاد - بهرام خان را گمان بود که لشکریان سلطان نزد او خواهند آمد - آخر کار برعکس شد - و در موضع لولو[۱] نام حرب صعب اتفاق افتاد - بهرام خان شکست خورده به موضع زین‌گر[۲] رفت - افواج سلطان بتعاقب رفته او را بدست آوردند - تیری بر دهنش رسیده - نزد سلطان آوردند - سلطان فرمود تا پدر و پسر را در حبس کردند - و بعد از زمانی بهرام خان را میل در چشم کشیدند - تا سه سال[۳] در بند مانده از عالم رفت - و زین بدر که منازع ملک احمد و وزیر سلطان زین العابدین بود در کور نمودن بهرام خان سعی نمود - بارها سلطان زین العابدین میخواست او را تنبیه نماید میسر نشد - سلطان حسن او را بدست آورده همان روز که بهرام خان را کور ساخته بود او را نیز میل در چشم کشید - و بعد از سه سال او نیز در بند بمرد * * بیت *

بچشم کس چو کس خارِ ستم داد * ببـاید چشم خود با سر بهـم داد

ملک احمد آسو وزیر باستقلال شد - و ملک باري بهت را رعایت کرد - و ملک احمد را با لشکر بسیار از راه راجوري بجانب ملک دهلي فرستاد - و عجب دیو راجهٔ جمّو آمده ملک باري را دید - ملک باري با لشکر بسیار بمدد او رفته - با تاتار خان که از جانب بادشاه دهلي در

---

(۱) در تاریخ فرشته نوله پور ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرهنه پور بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مي گوید سه روز در بند زنده مانده از عالم رفت ۱۲ مصحح *

دامن کوه و ولایت پنجاب حاکم بود جنگ کرد - و شهر سیالکوت خراب ساخت - و سلطان را از حیات‌خاتون که از نسل سادات بود دو پسر متولد شد - محمد نام کرده بتربیت ملک باري سپرد - و پسری دیگر را حسین نام نهاده بملک نور[1] بن ملک احمد سپرد - میان ملک احمد و ملک باري رنجش بهم رسیده در دفع هم کوشیدند - درمیان امرا نیز خلاف روی داد - و جنگهای عظیم شد - تا شبی بدیوان خانهٔ سلطان در آمده آتش زدند - و در کار سلطنت خلل عظیم بهم رسید - سلطان ملک احمد را با خویشان مقید نمود - و اموال او بتاراج داد - و او در زندان در گذشت - و سلطان سید ناصر را که نزد سلطان زین العابدین مقرب بود - در مجلس بر خود تقدیم میداد - و بحکم سلطان حسن از کشمیر اخراج یافته بولایت رفته بود طلبید - سید ناصر چون نزدیک درهٔ پنچال رسید وفات یافت - بعد ازآن سید حسن ولد سید ناصر را که پدر حیات خاتون بود از دهلي طلبیده زمام اختیار بدست او داد - سید حسن مزاج سلطان را از امرا منحرف ساخته جمعی کثیر بسعي او بقتل رسیدند - و ملک باري محبوس گشت - بقیهٔ امرا از بیم و هراس گریختند - و باطراف رفتند - بعد از چندگاه سلطان را زحمت اسهال طاری شده ضعف کلي بحال او راه یافت - سلطان حسن وصیت نمود که چون پسران من خردند - یوسف خان بن بهرام خان که در بند ست یا فتح خان پسر آدم خان را که در ولایت جسورتهه است بسلطنت بر دارند - و محمد خان را ولي‌عهد سازند - سید حسن بظاهر قبول کرد - و سلطان بهمان بیماري در گذشت - مدت حکومت او معلوم نیست *

---

(۱) در فرشته ملک نو روز ذکرکرده - و همین صحیح است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان حسن بن محمد خان

محمد خان در هفت سالگي بسعي سيد حسن بحکومت رسيد - در آن روز اقسام اسباب از طلا و نقره و اسلحه و اقمشه و اطعمه و غير آن در پيش او گذاشته بودند - بهيچ چيز از آنها التفات نکرده کمان و تير بدست گرفت - حاضران ازين عمل استدلال بزرگي و مردانگي او کرده گفتند که در جهانداري خواهد کوشيد - استقلال سادات بجائی رسيد که هيچکس را راه ملازمت سلطان نمي دادند - کشميريان ازين معني آزرده شده شبی باتفاق پرسرام راجهٔ جمّو سيد حسن را با سي نفر از اعيان سادات در باغ نوشهر کشتند - و از آب بهت گذشته پل را شکستند - سيد محمد پسر سيد حسن که خالوی سلطان بود - بجهت محافظت سلطان بديوانخانه آمد - درين شب عبدی زينا ارادهٔ بدر بردن يوسف خان بن بهرام خان که در بند بود نمود سيد علي خان نام از سادات برين معني اطلاع يافت - يوسف خان را بقتل آورد - و مادر يوسف سنان ديوي نام ازآن گاه که بيوه شده بود زياده از سه لقمه نان جو در وقت افطار نميخورد - نعش پسر را سه روز در خانه نگاه داشته بعد ازآن دفن کرد - و حجرهٔ نزديک مقبرهٔ او ساخته آنجا مي بود تا از عالم رفت - القصه سيد علي خان و سادات در اين طرف آب نشستند - و مردم کشمير آن طرف - و از جانبين جنگ تير و تفنگ در کار بود - و همه روزه مردم بسيار بقتل ميرسيدند - و دزدان بشهر در آمده آزار ساکنان شهر مينمودند - سادات خندقی بر دور شهر کشيدند - و خانهٔ مخالفان که در شهر بود - بغارت بردند - و از غايت تکبر خود نگاهباني نميکردند - درين وقت جهانگير ماکري که در لوهر کوت مي بود -

بطلب مخالفان رسید - هرچند سادات پیغام صلح باو فرستادند - راضي نشد - روزی داؤد بن جهانگیر ماکري و سیفي[1] دانکري از پل گذشته با سادات مصاف دادند - داؤد و اکثری از مخالفان بعالم فنا رفتند - سادات از سرهای مخالفان منارها ساختند - روز دیگر سادات خواستند که از پل گذشته مخالفان را تنبیه نمایند - درمیان پل جنگ عظیم روی داد - چون پل شکست جمعی کثیر در آب غرق شدند - سادات تاتار خان حاکم پنجاب را بمدد طلبیدند - چون مدد تاتار خان بدبر رسید - هنش نام راجهٔ آنجا بایشان جنگ کرد - و مردم خوب را بقتل رسانید - مخالفان ازین خبر خوشحال شدند - و میان کشمیریان و سادات دو ماه دایم جنگ قایم بود - آخر کشمیریان از آب گذشتند - سادات در مقابل آمده اکثری کشته شدند - بقیة السیف فراري شده روی بشهر آوردند - کشمیریان بشهر در آمده دست بقتل و غارت بر آوردند - و در شهر آتش زدند - و آن آتش چون بحوالي خانقاه امیر سید علي همداني رض رسید - فرونشست - و از برکت آن مکان جمعی محفوظ ماندند - عدد کشتگان آن روز دو[2] هزار کس بوده - و این واقعه در سنه اثنین و تسعین وثمانمائه روی داد - و سید محمد بن سید حسن در خانهٔ گدائی نام شخصی از طایفهٔ راون[3] در آمده تحصن جست - مخالفان بسلام محمد شاه رفته او را از خود ساختند - و سید علي خان را با سادات از کشمیر اخراج نمودند - و یر سرام را زرها داده رخصت دادند - در اندک زماني

---

(۱) در تاریخ فرشته شق ناکوی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بجای لفظ دو - ده ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته روات بیان کرده ۱۲ مصحح *

نفاق كلي درميانهٔ كشميريان بهم رسيد - و كار سلطنت بی رونق ماند - و فتح خان بن آدم خان كه نبيرهٔ سلطان زين العابدين بود - و بعد از فوت تاتار خان از پنجاب بقصد ملک موروث آمده در راجوري مي بود - همه روزه فوجی از واقعه طلبان نزد او ميرفتند - و او نيز بانعامات ايشان را مي نواخت - و توقع فتح خان آن بود كه جهانگير ماكري پيشتر از همه كس او را خواهد ديد - جهانگير از توهم آنكه دشمنان او پيشتر رفته ديده بودند فتح خان را نديد - و از داعيهٔ تسخير كشمير منع نمود - و سلطان محمد شاه بترغيب جهانگير ماكري از كشمير بر آمد - و فتح خان نيز از راه هيره پور بنواحي آدون رسيد - و در برابر سلطان نشست - و آتش حرب اشتعال پذيرفت - اول فتح خان غلبه نموده - نزديک شد كه لشكر سلطان پريشان شود - آخر بسعي جهانگير شكست بر لشكر فتح خان افتاد - و نزديک شد كه فتح خان گرفتار شود - يكی از منافقان آوازهٔ در انداخت كه سلطان محمد شاه بدست مخالفان اسير گشت - جهانگير از اين خبر از تعاقب او باز ماند - سلطان بعد از فتح ملک باري بهت را بتاراج مواضع كه فتح خان را جای داده بودند فرستاد - و آدم و فتح خان مدتی ناپديد بودند - آخر در نواحي بيرم[1] كله ظاهر شدند - و مرتبهٔ دوم جمعيت بهم رسانيده بتسخير كشمير آمد - و جهانگير در موضع كوسولار[2] پرگنهٔ ناكام بمقابلهٔ او آمد - زيرک خدمتگار فتح خان فرصت يافته بشهر رفت - و سيف دانكري و ديگر مردم را از بند خلاص داد - جهانگير ازين معني پريشان خاطر شده ارادهٔ صلح نمود - و براجهٔ راجوري كه

---

(۱) در تاريخ فرشته بهرام كله بيان كرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ فرشته موضع كهواكه ذكر كرده ۱۲ مصحح *

فتح خان بمدد او آمده بود - پیغام نمود که تفرقه در لشکر فتح خان اندازد - و راجهٔ راجوري و دیگر امرا از فتح خان جدا شده بجهانگیر ماکري پیوستند - فتح خان برگشت - و جهانگیر تا هیره پور تعاقب او نمود - فتح خان بملک جمّو رفته لشکری عظیم بهم رسانید - و باز بتسخیر کشمیر آمد - جهانگیر در دلاسای سادات که اخراج نموده بود کوشیده - جنگی عظیم میانهٔ فتح خان و سلطان محمد شاه روی داد - و سیف دانکري از جانب فتح خان جنگهای مردانه نمود - و از جانب سلطان سادات تردداث نمودند - و اکثری ازیشان بشهادت رسیده محل اعتماد سلطان شدند - درین مرتبه فتح خان هزیمت یافته رفت - و باز با لشکر انبوه بکشمیر آمد - و جنگهای مردانه کرده غالب شد - و هیچکس با سلطان نماند - جهانگیر زخمي شده بگوشهٔ فرار نمود - و سید محمد بن سید حسن بفتح خان پیوست - بعد از چندگاه زمینداران سلطان محمد شاه را گرفته بفتح خان سپردند - درین وقت ده سال و هفت ماه از سلطنت او گذشته بود - و فتح خان او را با برادران در دیوانخانه نگاه مي داشت - و اطعمه و اشربه و سایر ضروریات بجهت او سامان میدادند - و در مقام تعظیم او بود - و سیف دانکري بخدمت او قیام مي نمود *

ذکر سلطان فتح شاه

سلطان فتح شاه - که عبارت از فتح خان باشد در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه بر سریر سلطنت تمکن جسته خود را فتح شاه خطاب داد - و مهمات وزارت بسیفی دانکري تفویض نمود - دریتوقت میر شمس از مریدان شاه قاسم انوار از عراق بکشمیر آمد - و محل اعتقاد خلایق

گشت - و تمام اوقاف و املاک و معابد و دیوهره بمریدان او مقرر شد - و صوفیان او در تخریب معابد کفار کوشیدند - در اندک مدتی میانهٔ امرا نفاق بهم رسیده - در دیوانخانه یکدیگر را کشتند - ملک اجمل [1] و زینا که ازعمدهٔ لشکر فتح خان بودند سلطان محمد شاه را از سند بر آورده به باره‌موله آمدند - چو آثار رشد در او ندیدند - پشیمان شده خواستند که باز محمد شاه را گرفته بفتح خان دهند - محمد شاه واقف شده شبی از میان بدر رفت - بعد ازآن فتح خان ولایت کشمیر را سه حصه ساخت - درمیان خود و ملک اچهي و سنکر قسمت عَلَى السَّوِيَّة کرد - ملک اچهي را وزیر مطلق و سنکر را دیوان کل ساخت - بعد ازآنکه مدتی از سلطنت فتح شاه بر آمد - ابراهیم پسر جهانگیر ماکري که منصب پدر باو تعلق داشت نزد محمد شاه رفته او را از هندوستان بکشمیر آورد - و میان محمد شاه و فتح شاه در نواحي کهامویه [2] جنگ عظیم دست داد - شکست بر فتح شاه افتاده از راه هیره پور بهندوستان رفت - و نه سال از حکومت او رفته بود که این قضیه روی داد *

بشاهي رسیدن محمد شاه کرت دویم

سلطان محمد شاه بار دوم بر تخت سلطنت نشست - ابراهیم ماکري را وزیر مطلق و اسکندر خان را که از اولاد سلطان شهاب الدین بود ولي‌عهد خود ساخت - و پسران ابراهیم ملک اچهي را که نزد ایشان بود - در زندان خانه رفته بقتل آورد - فتح خان بعد از چند وقت جمعیت تمام فراهم آورده بکشمیر آمد - محمد شاه تاب مقاومت

---

(۱) در تاریخ فرشته ملک اجهي ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهوها سوله بیان کرده ۱۲ مصحح *

نیاوردہ بی جنگ فراري شد - مدت حکومت او درین مرتبه نه ماہ و نه روز بود *

شاهي یافتن فتح شاہ کرت دویم

سلطان فتح شاہ بار دیگر کشمیر را متصرف گشت - و جهانگیر را که از طایفۂ بدرہ بود وزیر و سنکر رینا را[۱] دیوان کل ساخت - و حکومت بعدل میراند - و محمد شاہ بعد از شکست نزد اسکندر لودي رفت - اسکندر لشکر بسیار بمدد او فرستاد - و جهانکیر بدرہ نیز از فتح شاہ رنجیدہ بمحمد شاہ درآمد - و او را از راہ راجوري بکشمیر برد - فتح شاہ جهانگیر ماکري را هراول لشکر ساخته بجنگ محمد شاہ فرستاد - جهانگیر با پسر خود در جنگ کشته شدہ شکست بر لشکر فتح شاہ افتاد - و از امرای معتبر او علي شاہ نیکي[۲] و دیگران بمحمد شاہ در آمدند - فتح شاہ ناچار روی فرار بهندوستان آوردہ و همانجا وفات یافت - درین مرتبه حکومت او یکسال و یکماہ بود *

بحکومت رسیدن سلطان محمد شاہ مرتبه سیم

سلطان محمد شاہ مرتبۂ سیوم بر سریر حکومت اجلاس یافت - و سنکر رینا را که از امرای فتح شاہ بود بند کرد - و کاچي چک را که بفراست و شجاعت مشهور بود بوزارت اختیار نمود - و کاچي چک در قطع خصومات فراستی تمام داشت - از جمله نویسندۂ زنی داشت - و بضرورت چندگاہ ازآن زن دور فتاد - زن بی صبري نمودہ شوهری

---

(۱) در تاریخ فرشته زینا مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته علي شاہ بیگ مذکور است ۱۲ مصحح *

دیگر کرد - بعد ازآن که نویسنده پیدا شد میان او و شوهر دوم مناقشه بهم رسیده نزد ملک کاچي چک رفتند - چون هیچ یک گواه بر طبق دعوی نداشتند - تشخیص قضیه مشکل نمود - آخر ملک کاچي آن زن را گفت که شما راست میگوئید - و این نویسنده دروغ گوست - بیا قدری آب در دوات من بریز - تا تمسکی برای تو بنویسم که او را مِنْ بعد با تو کاری نباشد - زن برخاست - و چندان آب که ضروري بود در دوات ریخت - ملک گفت دیگر بریز - باز اندکی آبی که سیاهي را ضایع نکند ریخت - و درین عمل احتیاط تمام مرعي داشت - ملک بحاضران گفت که از احتیاط نمودن این زن جزم شد که این زن نویسنده است - و زن نیز بآلاخر اعتراف بحق نمود - مناقشه از هم گذشت - چون محمد شاه استقلال بهم رسانید - امرای فتح شاه مثل سیفي دانکري وغیره را بسیاست رسانید - سنکر رینا باجل خود در گذشت - و نعش فتح شاه را نوکران او از هند بکشمیر آوردند - محمد شاه باستقبال رفته در جوار مزار سلطان زین العابدین فرمود تا دفن کردند - و این وقایع در سنه

اثنین و عشرین و تسعمائه روی نمود * و درین سال سلطان سکندر لودهي بادشاه دهلي در گذشت - و پسر او ابراهیم بر تخت سلطنت نشست - درین ایام چون ملک کاچي ابراهیم ماکري را در زندان کرد - پسر او ابدال ماکري باتفاق جمعی از مردم هند اسکندر خان بن فتح خان را بسلطنت برداشته بکشمیر آوردند - و محمد شاه و ملک کاچي در مولپور[۱] از پرگنهٔ مانکل بجنگ مخالفان آمده - اسکندر خان تاب نیاورده بقلعهٔ ناکام درآمد - ملک کاچي آن قلعه را گرد گرفته - درین اثنا جمعی از امرای سلطان بغي

---

(۱) در تاریخ فرشته دولپور پرگنهٔ ماهکل مرقوم است ۱۲ مصحح +

ورزیدہ نزد سکندر میرفتند - ملک کاچي مسعود پسر خود را بر سر ایشان فرستاد - جنگ نمودہ مسعود کشته شد - اما فتح از جانب مسعود بود - و سکندر قلعۂ ناکام را گذاشته بدر رفت - و ملک بقلعه در آمد - و ماکریان پریشان و ابتر در پی اسکندر رفتند - و محمد شاہ مظفر و منصور بشهر آمد - و این واقعه در سنه احدی و ثلثین و تسعمائه روی داد * و هم درین سال حضرت فردوس مکاني بابر بادشاہ بر سر ابراهیم لودي آمدہ در میدان پاني پت او را بقتل آورد - و درین وقت بسعایت اعادي مزاج سلطان از ملک کاچي انحراف یافت - ملک کاچي توهم نمودہ براجوري رفته راجهای اطراف را منقاد ساخت - درین وقت سلطان سکندر خان که از پیش سلطان شکست یافته رفته بود - باتفاق جمعی از مغلان آمدہ لوهرکوت را متصرف شد - و ملک باري برادر ملک کاچي خبردار شدہ بر سر او رفته جنگ نمود - و او را دستگیر نمودہ نزد سلطان فرستاد - سلطان بجهت آن دولتخواهي از ملک کاچي راضي شدہ باز وزارت باو داد - و در چشم سکندر میل کشید - دریناولا ابراهیم خان پسر محمد شاہ که بهمراهي پدر نزد سلطان ابراهیم لودي بدهلي رفته بود - لشکر بسیار سلطان ابراهیم لودي باو دادہ محمد شاہ را رخصت کشمیر داد - و ابراهیم خان را نزد خود نگاهداشت - بسبب حادثه سلطان ابراهیم کشمیر آمد - و ملک کاچي بجهت کورکردن اسکندر خان از سلطان رنجیدہ بود - او را بهر بهانۂ که خواست در زندان کرد - بعد ازآن سلطان را مقید ساخته ابراهیم خان را بسلطنت برداشت - و مدت حکومت محمد شاہ درین مرتبه پانزدہ سال و یازدہ ماہ و یازدہ روز بود *

ذکر سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه

چون سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه بر تخت سلطنت نشست ملک کاچي را بهمان دستور وزیر باستقلال گردانید - ابدال بن ابراهیم ماکري که از دست ملک کاچي بهند رفته بود درین وقت بملازمت حضرت فردوس مکاني رسیده بعرض رسانید - که از غلبهٔ دشمن پناه باین درگاه آورده‌ام - اگر امداد فرمایند کشمیر را بأَسهلِ وُجُوه بجهت بندگان حضرت تسخیر مینمایم - آن حضرت بعد از اطلاع بر صورت و سیرت او بزبان تلطف فرمودند - که در جنگل هم این طور مردم بهم میرسد - و باسپ و خلعت سر افراز ساخته لشکر بسیار بهمراهي او تعین نمودند - و شیخ علي بیگ و محمد خان و محمود خان را سردار آن لشکر گردانید - چون ابدال ماکري دید که مردم کشمیر از مغلان تنفر خواهند جست - برای مصلحت نام سلطنت بر نازکشاه بن فتح‌شاه[1] نهاده متوجه کشمیر گردید - و ازآن طرف ملک‌کاچي ابراهیم شاه را برداشته در موضع سلاح از پرگنهٔ مانکل[2] لشکر گاه ساختند - و طرفین مقابل هم فرود آمدند - ابدال ماکري بملک کاچي پیغام فرستاد - که من بخدمت بابر بادشاه رفته مدد آورده ام - و صلابت و شوکت آن بادشاه بمرتبه ایست که سلطان ابراهیم بادشاه دهلي را که پانصد هزار کس داشت - در طرفة العین بخاک تیره برابر ساخت - خیریت تو درانست که در سلک دولتخواهان آن بادشاه در آئی - و اگر این دولت نصیب تو نیست زود تر بر آی و باین لشکر جنگ کن که وقت تدافع و تساهل

---

(۱) در تاریخ فرشته ابراهیم نوشته ۱۲ مصحح ۰

(۲) در تاریخ فرشته بانکل مرقوم است ۱۲ مصحح *

نیست - ملک کاچي بجنگ بر آمد - و از طرفین مقاتلهٔ عظیم بوقوع انجامید - و جمیع کثیر جان نثار شدند - و از امرای نامدار ابراهیم شاه باری[1] چک و سرتک[2] وغیرہ کشته شدند - ملک کاچي مضطرب شده بشهر فرار نمود - و آنجا هم قرار نتوانست گرفت - و بکوهستان رفت - و از احوال ابراهیم شاه که چون شد - و مآل حال او بکجا انجامید - هیچ معلوم نشد که ثبت شود - و مدت حکومت او هشت ماه و بیست و پنج روز بود *

ذکر سلطان نازکشاه بن فتح شاه

سلطان نازکشاه بعد از فتح در شهر سري‌نگر جلوس نمود - و اهل کشمیر را که از مغل متوهم بودند دلاسا نمود - و کشمیریان از سلطنت او خوشحالیها نمودند - و نوشهر که پای تخت قدیم بود تخت ساخت - و ابدال ماکري را بوکالت و وزارت برگزید - و ولایات تقسیم نمودند - ملک ابدال نوکران فردوس مکاني را تحف و هدایا داده رخصت هند نمود - و پیغام عتاب آمیز بملک کاچي فرستاده محمد شاه را نزد خود طلب نمود - و میرعلي رفته محمد شاه را از قلعهٔ لوهر کوت بر آورده باتفاق بکشمیر آمدند - و ملک کاچي را نگذاشتند که بیاید *

شاهي یافتن محمد شاه مرتبهٔ چهارم بر مملکت کشمیر

سلطان محمد شاه در مرتبهٔ چهارم بر تخت ننشست - و نازکشاه را که بیست سال حکومت کرده بود ولي‌عهد خود ساخت -

---

(۱) در تاریخ فرشته ابراهیم شاه ملک بازي نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته شیر ملک مرقوم است ۱۲ مصحح *

درین ایام فردوس مکانی از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود - و حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بر سریر سلطنت تمکین فرمود - و این قضیه در سنه سبع و ثلثین و تسعمائه واقع شد - چون یکسال بر سلطنت محمد شاه گذشت - ملک کاچی که بولایت کهستان رفته بود - از آنجا بنواحی چهدار (۱) آمد - ملک ابدال در برابر او آمده جنگ کرد - ملک کاچی گریخته (۲) بهند آمد - درینولا کامران در پنجاب تسلط داشت - شیخ علی بیگ و امرا که بعد از فتح کشمیر برخصت ابدال ماکری مراجعت کرده بودند - بخدمت میرزا کامران آمده بعرض رسانیدند - که چون ما بر تمام حالات کشمیر اطلاع یافته ایم - باندک توجهی بدست در می آید - میرزا کامران محرم بیگ را سردار لشکر ساخته باتفاق امرای که از کشمیر آمده بودند بر سر کشمیر تعین نمود - چون افواج مغل بکشمیر نزدیک رسید - کشمیریان متوهم شده اموال و اسباب خود بکوهها بردند - افواج مغل شهر را تاراج کرده آتش زدند - و بعضی کشمیریان که از کوهستان بجنگ آمده بودند بقتل رسیدند - و ابدال ماکری در اول باین عقیده بود - که ملک کاچی بمغل همراهست - چون یقین او شد که داخل فوج مغل نیست اظهار اتحاد و یگانگی باو نموده او را با برادران و پسران طلبیده عهد و پیمان درمیان آوردند - و ازین معنی کشمیریان دل بر جنگ نهادند - و با مغل جنگ عظیم نمودند - مغلان بمصلحت وقت بملک خود برگشتند - بعد چندگاه ملک کاچی بهند (۳)

---

(۱) در تاریخ فرشته کهوار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بهبر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته اینجا نیز بجای هند - بهبر ذکر نموده ۱۲ مصحح *

رفت * در سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه سلطان سعید خان بادشاه کاشغر سکندر پسر خود را با میرزا حیدر کاشغري با دوازده هزار سوار از راه تبت ولار بر سر کشمیر فرستاد - کشمیریان بی جنگ کشمیر را خالي کرده بکوهستان در آمدند - کاشغریان بکشمیر در آمده آثار و علامات سلاطین سابق آنجا را بخاک برابر ساختند - و آن ملک را آتش زدند - و اهل کشمیر هر جا رفته پنهان بودند بر آوردند - تا سه ماه قتل و غارت در کار بود - ملک کاچي و ملک ابدال ماکري که از کشمیر برون رفته بودند - بجنگ مغلان آمدند - و سلطان زاده اسکندر خان و میرزا حیدر نیز در برابر ایشان آمدند - و جنگ عظیم شد - از سرداران کشمیر ملک علي و میر حسن و شیخ میر علي و میر کمال کشته گشتند - و از کاشغریان نیز مردم خوب بقتل رسیدند - کشمیریان ارادهٔ گریز داشتند - ملک کاچي و ابدال ماکري پای جلادت افشردند - و کشمیریان را بجنگ تحریض نمودند - و چندان خلق بقتل آمدند که گویند چند قالب بی سر بر خاسته در حرکت آمد - و وجه این سابق مذکور شده - و از صبح تا شام جنگ قایم بود - هر دو طایفه بصلح رضا دادند - و تحف نفیس بیکدیگر فرستاده - دختر محمد شاه در عقد سلطان زاده سکندر در آمد - و بندیان مغل که در دست کشمیریان بود رها کردند - کاشغریان بولایت خود شتافتند - و پریشاني کشمیر بامن مبدل شد - درین سال دو ستارهٔ ذات الاذناب یعني دمدار پیدا شد - و قحط عظیم بهم رسید - چنانچه اکثر خلایق از گرسنگي هلاک شدند - بقیه که مانده بودند جلای وطن نمودند - و حکایات زمان دلجو از خاطر مردم رفت - و این محنت دو ماه درمیان مردم بود - چون میوه رسید فی الجمله رفاهیت در خلایق روی نمود - درین وقت میانهٔ ملک کاچي و ابدال ماکري رنجش روی داد - ملک کاچي بشهر

برین‌پور[1] آمد - و ابدال بوزارت سلطان قیام مي نمود - و حکام هرچه میخواستند میکردند - بعد چندگاه سلطان محمد شاه تپ محرق بهم رسانیده زری که داشت بمستحقان داده از سر دنیا برخاست - مدت سلطنت او پنجاه سال *

ذکر سلطان شمس الدین بن سلطان محمد

سلطان شمس الدین بعد از پدر بتخت سلطنت بر آمد - مردم کشمیر را از جلوس او خوشحالي پدیدآمد - بجهت نزاعی که میان ملک کاچي و ابدال ماکري بهم رسید - ملک کاچي سلطان را بجنگ ابدال ماکري برد - آخر بصلح قرار یافت - ابدال بکمراج و سلطان بسري نگر آمد - بعد از چندگاه دیگر ابدال از روی فساد در کمراج خلل انداخت - این مرتبه نیز فتنه بآساني تسکین یافت - و از احوال سلطان شمس الدین بن سلطان محمد زیاده ازین در تاریخ کشمیر بنظر نرسید - ایام حکومت او ظاهر نشد *

مشرف گشتن نازکشاه بن سلطان شمس الدین بر مملکت کشمیر

بعد از سلطان شمس الدین پسرش نازک شاه بحکومت نشست - پنج شش ماه نگذشته بود که میرزا حیدر استیلا یافته در ایام حکومت خود سکه و خطبه بنام نامي حضرت جنت آشیاني محمد همایون بادشاه کرد *

---

(۱) در تاریخ فرشته زین‌پور مي نویسد ۱۲ مصحح *

ذکر تسلط میرزا حیدر

در سنه ثمان و اربعین و تسع مائه در زمانی که جنت آشیانی از شیر خان شکست یافته بلاهور آمده بود - ابدال ماکری و دیگران بوسیلهٔ میرزا حیدر گرفتن کشمیر را بجنت آشیانی سهل وانمودند - و عرایض پیاپی فرستادند - تا آنحضرت میرزا حیدر را مرخص ساخته خود قرار رفتن کردند - چون میرزا حیدر به بنبر[1] رسید - ابدال و زنگی چک از کشمیر آمده ملحق شدند - و با میرزا حیدر زیاده از چهار صد کس نبود - چون براجوری رسید - کاچی چک با سه هزار سوار و پنجاه هزار پیاده کتل کرنل (*sic*) [2] را محکم ساخت - میرزا حیدر براه بیلچه روان شد - کاچی چک ازروی غرور بآن راه نپرداخته بود - میرزا حیدر ازآن راه بکشمیر در آمده شهر سری‌نگر را متصرف شد - و ابدال ماکری و زنگی چک صاحب استقلال شدند - ابدال در همان چند روز در گذشت - بعد از در آمدن میرزا حیدر بکشمیر کاچی چک بهندستان نزد شیر خان رفته پنجهزار سوار را بسرداری حسین خان شیروانی و عادل خان بکشمیر آورد - میرزا حیدر در حوالی موضع دنه‌بار دفع آنجماعت نموده مظفر و منصور شد - امرای شیر خان و کاچی چک فراری شدند - کاچی چک در پرم‌قرا[3] توقف نمود - و ملا محمد یوسف خطیب تاریخ فتح میرزا حیدر را فتح مکرر یافته بود * و در خمسین و تسعمائه زنگی چک توهم نموده از قلعهٔ اندرکوت

---

(۱) در تاریخ فرشته بهبر مرقوم است ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته کرتل مذکور است ۱۲ مصحح *
(۳) در تاریخ فرشته بهرام کله مرقوم است ۱۲ *

از خدمت میرزا حیدر گریخته نزد کاچي چک رفت - و هردو در احدی و خمسین و تسعمائه بقصد استیصال میرزا حیدر بسري‌نگر روی آوردند - و تاب نیاورده فرار نموده در پرم‌کله قرار گرفتند - میرزا حیدر بعد ازین مقدمات متوجه تسخیر تبت شد - و قلعهٔ توسوار[1] را با چند قلعه دیگر فتح نمود * و در سنه اثنین و خمسین و تسعمائه کاچي چک و پسرش محمد چک به تپ لرزه بمردند * و در سنه ثلاث و خمسین و تسعمائه زنگي چک بامرای میرزا حیدر جنگ کرده کشته شد - و سر او و پسرش غازیخان را نزد میرزا آوردند * در سنه اربع وخمسین و تسعمائه ایلچي کاشغر بملازمت میرزا رسید - راجه بهرام ولد راجه مسعود با خان میرک سخنان صلح درمیان آورد - خان میرک او را بسخنان و عهد و سوگند فریفته - در روزی که راجه بهرام در مجلس آمد خنجری از موزه بر آورده بر شکم وی زد - آخرهمچنان زخم خورده گریخت - خان میرک بتعاقب او شتافته سر اورا جدا کرده نزد میرزا حیدر آورد بگمان اینکه میرزا خوشحال خواهد شد - عیدی ریفا[2] گفت بعد از عهد و شرط کشتن لایق نمي نماید - میرزا گفت من ازین واقعه خبر ندارم - و میرزا حیدر متوجه کشتوار شد - بندگان کوکه و محمد ماکري و دیگران ریفا را هراول لشکر ساخته خود در موضع جهایز[3] کشتوار قرار گرفتند - و سه روزه راه در یک روز هراولان طی نموده بموضع دهست[4] که این طرف آب ماریاست[5] رسیدند - و لشکر کشتوار آن طرف آب - بعد

---

(۱) در تاریخ فرشته قلعهٔ لوسور مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته زیبا مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته جهاپور مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته دهلوت مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته مارماست مرقوم است ۱۲ مصحح *

از جنگ تیر و تفنگ بسیار هیچ یک از آب نتوانستند عبور نمود - روز دیگر میرزا حیدر خواست بکشتوار در آید - چون بموضع دار[۱] رسید بادی تند برخاست و تاریک شد - و مردم دار هجوم نموده بر سر لشکر آمدند - کوکه که سردار بود با مردم بسیار بقتل آمد - و بَقِیَّةُ السَّیف بمیرزا حیدر پیوستند - میرزا در سنه خمس و خمسین و تسعمائه بجانب تبت نهضت نمود - و راجوري را از دست کشمیریان بر آورده بمحمد نظر داد - و پکهلي را بملا عبد الله و تبت خرد را بملا قاسم مقرر نمود - و تبت کلان را فتح نموده محسن نامي را حکومت آنجا تفویض نمود * و در سنه ست و خمسین و تسعمائه میرزا حیدر متوجه قلعهٔ دیبل[۲] گردید - آدم کهکر آمده میرزا را دید و درخواست گناه دولت چک برادر زادهٔ کاچي کاچک نمود - میرزا حیدر و آدم کهکر در خرگاه نشسته بودند - دولت چک را نطلبیدند - آزرده شده برخاسته روان شد - مردم خواستند او را تعاقب نمایند - میرزا مانع آمد - و بعد از چند گاه که میرزا بکشمیر آمد دولت چک و غازي خان و بهرام چک نزد هیبت خان نیازي که از اسلام خان هزیمت خورده بود و در راجوري مي‌بود - آمدند - القصه کشمیریان خواستند - که هیبت خان را بکشمیر برده میرزا حیدر را از میان بردارند - هیبت خان قرار این معني بخود نداده برهمني را نزد میرزا حیدر فرستاده مقدمات صلح درمیان آورد - میرزا خرجي بسیار مصحوب آن برهمن فرستاد - و هیبت خان از آنجا بموضع بیر[۳] که توابع جموست آمد - و کشمیریان ازو جدا شده نزد

---

(۱) در تاریخ فرشته دهار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته دینل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته هبنر مذکور است ۱۲ مصحح *

اسلام خان آمدند - و غازیخان چک پیش میرزا حیدر رفت * در سنه سبع و خمسین و تسعمائه میرزا حیدر خواجه شمسي مغل را با زعفران بسیار برسالت پیش اسلام خان فرستاد * و در سنه ثمان و خمسین و تسعمائه خواجه شمسي با تحایف بسیار از پیش اسلام خان مراجعت کرد - و قرابهادر را میرزا بحکومت بهرپل تعین نموده جمعی از کشمیریان را مثل عیدي ریفا و نازکشاه و حسین ماکري همراه نمود - و قرابهادر و کشمیریان از اندرکوت بر آمده درباره مولة نشسته در مقام فتنه شدند بعلت اینکه مغلان ایشانرا درنظر در نمي‌آرند - مغلان حقیقت حال بعرض رسانیدند - میرزا حیدر این سخن را باور نکرده گفت مغلان در فساد کم از کشمیریان نیستند - حسین ماکري برادر خود علي را نزد میرزا حیدر فرستاد - و از غدر کشمیریان آگاه ساخت - و میرزا حیدر آگاه نشد - و گفت که کشمیریان چه حد داشته باشند که بشما غدر نمایند - در بیست و هفتم رمضان در اندرکوت آتش عظیم افتاد - و اکثر خانها سوخت - قرابهادر وسایر مردم عرض نمودند که چون خانهای ما سوخته اگر حکم شود آمده بسازیم - و در سال آینده متوجه بهرپل گردیم - میرزا حیدر باین راضي نشد - و خواه‌نخواه لشکر را بجانب بهرپل فرستاد - عیدی‌ریفا و کشمیریان اتفاق کرده چون شب شد از مغلان جدا شده بکتل بهرپل بر آمدند - و حسین ماکري و علي ماکري را از مغلان جدا ساخته همراه بردند تا با مغلان کشته نشوند - چون صبح شد میان مغلان و مردم بهرپل جنگ شد - مغلان در کوهها بند شدند قریب به هشتاد کس نامدار بقتل آمدند - و محمد نظر و قرابهادر دستگیر گشته بقیة السیف از راه بیلیجه (۱) به

---

(۱) در تاریخ فرشته بهیچ مرقوم است ۱۲ مصحح *

[1] پرم کله آمدند - میرزا حیدر از استماع این خبر بغایت محزون شد - و فرمود تا دیگهای نقرهٔ شکسته سهیسین[2] که الحال در کشمیر رایج است سکه زدند - و جهانگیر ماکری را معتبر گردانید - و اکثر اهل حرفت را اسپ و زر دادهٔ سپاهي ساخت - مقارن این حال خبر رسید که ملا عبد الله از استماع خروج اهل کشمیر عازم خدمت بود - در حوالي بارهٔ موله کشمیریان هجوم کردهٔ او را کشتند - و خواجه قاسم در تبت خرد کشته شد - و محمد نظر در راجوري گرفتار گشت - و کشمیریان از پرم کله بهیرهٔ پور آمدهٔ - میرزا حیدر بناچار از اندرکوت بجنگ ایشان بر آمد - و همگي جمعیت میرزا هزار کس بود - و از مغلان عبد الرحمن و شاهزادهٔ لنگ و خان پرکه[3] میرزا و میر مکنه و صبر علي و دگران که همه هفت صد کس بودند - از همراهي میرزا ماندهٔ در شهاب الدین پور اقامت نمودند - و دولت چک و غازیخان و دیگر سرداران باتفاق عیدي رینا جمعیت نمودهٔ بهیرهٔ پور آمدند - و از آنجا بخانپور جمع گشتند - و میرزا حیدر در میدان جالدگر که متصل سري نگر ست نزول نمود - فتح چک بانتقام خون پدر خود که بدست مغل کشته شدهٔ بود - با سه هزار کس به‌اندر کوت در آمدهٔ عمارات میرزا حیدر را که در باغ صفا بود - بسوخت - میرزا حیدر چون این خبر شنید - گفت این عمارات از کاشغر نیاوردهٔ بودیم باز میتوان ساخت - صبر علي عمارات سلطان زین العابدین را بعوض این عمارات بسوخت - میرزا را این عمل خوش نیامد - و عمارات عیدي رینا

---

(۱) در تاریخ فرشته بهرام کله مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته درین مورد مي نویسد که دیگهای نقرهٔ شکسته زري که الحال در کشمیر رایج است سکه زدند ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته خان میرک میرزا مذکور است ۱۲ مصحح *

و نوروز چک در سري نگر نیز بسوخت - و میرزا حیدر بخانپوره آمده اقامت نمود - درین موضع درخت پندي هست که دویست سوار در سایهٔ آن توانند ایستاد - و گویند که بتجربه رسیده که چون یک شاخ آن درخت را حرکت دهند تمامي در جنبش آید - و مؤلف طبقات اکبري گوید که من آن درخت را دیده‌ام و امتحان کرده‌ام اَلعُهدَةُ عَلَی الرَّاوِيْ کشمیریان از خانپور حرکت کرده بموضع اره پور[1] آمدند - فاصله زیاده از دو کروه نماند - میرزا حیدر قرار شبیخون داد - و میرزا عبد الرحمن برادر خود را که بصفت صلاح و تقوی آراسته بود بولي عهدي وصیت کرد - و از مردم بیعت بنام او گرفت - و باتفاق سوار شده بقصد شبیخون بر آمدند - از قضا دران شب ابر بسیار بهم رسید - چون نزدیک بخیمهٔ خواجه حاجي که سرمایهٔ فساد و وکیل میرزا بود رسیدند - از تاریکي هیچ نمینمود - شاه نظر قورچي گوید درین وقت تیری انداختم - آواز میرزا حیدر بگوش من رسید که بترکي گفت قباحت بولدی دانستم که تیر من بمیرزا رسیده - و نیز منقول است که قصابی تیری بر ران او زد - و روایت دیگر آنست که کمال دونه[2] او را بشمشیر کشت - اما بر قالب او گویند غیر از زخم تیر و تبر چیزی دیگر ظاهر نبود - مجملاً چون صبح شد در لشکر کشمیریان مشهور شد که مغلی کشته افتاده است - چون خواجه حاجي بر سر او رسید - دید که میرزا حیدر است - سر اورا از زمین برداشت - رمقی بیش نمانده بود چشمها باز کرد و جان بجان آفرین سپرد - مغلان به‌اندرکوت گریختند - و کشمیریان بتعاقب ایشان رفته نعش

---

(۱) در تاریخ فرشته ادني پور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کوکه نوشته ۱۲ مصحح *

میرزا حیدر را برداشته در بدو مزار برده دفن کردند - و خلایق از کشته شدن میرزا حیدر در تاسف افتادند - مغلان در اندرکوت در آمده تحصن جستند و تا سه روز جنگ شد - روز چهارم محمد رومي فلوسهای کشمیري را در ضرب زن انداخته انداخت - بهرکس رسید مرد - آخر خانم زن میرزا حیدر و خواهر او گفتند - که چون میرزا حیدر از میان رفت صلح با کشمیریان بهتر ست - مغلان این سخن را قبول نموده امیر خان معمار را بجهت صلح نزد کشمیریان فرستادند - کشمیریان بصلح راضي شده خط بعهد و سوگند نامه نوشته دادند که با مغلان در مقام آزار نباشند - حکومت میرزا حیدر در کشمیر ده سال بود *

رسیدن نازک شاه بن سلطان شمس الدین باز بشاهي کشمیر

چون دروازهای قلعه وا شد - کشمیریان بتوشک خانهٔ میرزا درآمده آنچه بود بردند - و ولایت کشمیر درمیانهٔ خود تقسیم نمودند - پرگنهٔ دیوسر بدولت‌چک و پرگنهٔ دهي بغازیخان و پرگنهٔ کمراج بیوسف چک و بهرام چک قرار یافت - و یک لک خروارشالی بخواجه حاجي وکیل میرزا قرار یافت - و دولت‌چک دختر عیدي رینا را بجهت پسر خود حبیب چک گرفت - عیدي رینا و امرای کشمیر تسلط تمام بهم رسانیده - باز نازکشاه را بحکومت برداشته نمونهٔ میداشتند - در حقیقت عیدي رینا بادشاه بود * در سنه تسع و خمسین و تسعمائه سنکر چک ولد کاچي چک خواست از کشمیر برون رود که چرا غازیخان که خود را پسر کاچي‌چک میگوید جاگیر بسیار دارد - و من در اصل جاگیر ندارم - و تفصیل اجمال این است که سنکر چک بی تردد و شبه پسر کاچي چک بود -

و غازیخان اگرچه به پسری کاچی چک شهرت داشت - اما پسر او نبود - چه بعد از مردن کاچی چک حسن چک برادر او زن اورا در حبالهٔ خود در آورد - و در عرض دو سه ماه که در خانه برادر کاچی چک بود غازیخان متولد شد - و سنکر چک ازین جهت میخواست نزد عیدی رینا رود - چون خبر رفتن او شهرت یافت دولت چک و غازیخان اسمعیل را با چند کس بطلب سنکر چک فرستادند که اگر نیاید بزور بیاورند - سنکر چک نزد ایشان نیامده پیش رینا رفت - آخر عیدی رینا در مقام صلح درمیانهٔ ایشان در آمده تسکین فتنه داد - دران زمان چهار طایفه در کشمیر دم استقلال میزدند - اول عیدی رینا با طایفهٔ خود - دوم حسین ماکری ولد ابدال ماکری با طایفهٔ خود - سیوم کشواریان[1] که یوسف چک و بهرام چک باشند - چهارم کامیان که کاچی چک و دولت چک و غازیخان باشند - و میانهٔ این چهار قوم خویشی و وصلت واقع شد - رینا دختر خود به حسین ولد کاچی چک داد - و دختر دولت چک در عقد محمد ولد ابدال ماکری در آمد - و خواهر یوسف چک در عقد نکاح غازیخان درآمد - و این قرابتها باعث قوت و غلبهٔ چکان گشته در اطراف کشمیر متفرق گشتند - عیدی رینا در سری نگر در تدبیر دفع ایشان می بود - چون موسم بادنجان رسید عیدی رینا فرمود که مرغها و بادنجان را بیارند که این هردو را یکجا به پزیم - و این نزد ایشان طعامیست مقرر - بهرام چک و سید ابراهیم و سید یعقوب بدعوت او آمدند - و یوسف چک نیامد - عیدی رینا هر سه را محبوس ساخت - یوسف چک ازین معنی خبردار شده متوجه او شد - رینا چون از آمدن او واقف شد - قرا بهادر میرزا و عبدالرحمن میرزا و جان میرک میرزا و شاهزاده لنگ

---

(۱) در تاریخ فرشته کپوریان مرقوم شده ۱۲ مصحح *

و صبر علي و محمد نظير و ديگر مغلان را که محبوس داشت برآورده رعايت کرد - و اسپ و يراق داد - و در موضع چک پور اقامت نمود - سيد ابراهيم و سيد يعقوب فرصت يافته باتفاق چاردو که نگهبان ايشان بود بدر رفته بدولت چک پيوستند - روز ديگر غازيخان با سي هزار سوار بسري‌نگر آمد - ريفا مغلان را بجنگ او فرستاد - او پلها را خراب ساخت - لشکر مغل معطل ماند - دولت چک نيز بغازيخان ملحق شد - و هميشه مابيّن فريقين جدال واقع ميشد - تا آنکه بابا خليل بجهت مصالحه نزد عيدي ريفا آمد و گفت - تربيت مغل و از نظر انداختن کشميريان مناسب نيست - باين سخنان ميانهٔ او و کشميريان صلح داد - و مغلان را با اهل و عيال براه تبت رخصت نمودند - جانجي[1] خواهر ميرزا حيدر از راه پگلي بکابل رفت - و اهل تبت صبر علي و ديگر مغلانرا کشتند - و خانم بکاشغر رسيده - متعاقب اين وقايع خبر رسيد که هيبت خان و سيد[2] خان و شهباز خان افغان که از قوم نيازي اند بتسخيرکشمير مي آيند - و به پرگنهٔ بانهال در کوه لون[3] کرت رسيده اند - عيدي ريفا و دولت چک و يوسف چک و حسين ماکري باتفاق بجنگ نيازيان بر آمدند - طرفين مقابل يکديگر رسيده داد مردي دادند - زن هيبت خان بي بي رابعه نيز جنگ مردانه کرد و شمشير بر علي‌چک انداخت - آخر هيبت خان و سيد خان و فيروز خان[4] و بي بي رابعه دران جنگ بقتل رسيدند -

---

(۱) در تاريخ فرشته خانجي ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ فرشته سعيد خان نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاريخ فرشته کوه نون مي نويسد ۱۲ مصحح *

(۴) در تاريخ فرشته بجاي فيـــروز خان - سپهبد خان نيازي مرقوم است ۱۲ مصحح *

کشمیریان مظفر و منصور بسری نگر آمدند و سرهای مقتولانرا پیش اسلام خان در موضع بن که نزدیک به‌آب چناب است فرستادند - بعد ازآن میان کشمیریان نزاع بهم رسیده - عیدي رینا باتفاق فتح چک و یوسف چک و بهرام چک یکطرف شدند - و حسین ماکري و سید ابراهیم خان و طایفهٔ دریان[۱] یکطرف شدند - چون مدت دو ماه گذشت یوسف چک و فتح چک و ابراهیم چک و لوهر دانکري از عیدي رینا جدا شده نزد دولت چک آمدند - دولت چک بجمعیت تمام سوار شده بر سر رینا رفت - او تاب و طاقت نیاورده بی جنگ گریخته بموضع حرد(*sic*)[۲] رفت - رینا خواست بر اسپ دیگر سوار شود - قضا را اسپ لگدی بر سینهٔ او زد - و در موضع سماک بآن الم در گذشت - و نعش اورا بسری نگر آورده دفن کردند - و امرا خروج کرده نازکشاه را که از حکومت بجز نامي نداشت از حکومت معاف داشتند و ارادهٔ سرداري کردند - و نازک شاه بعد از میرزا حیدر در مرتبهٔ ثاني دو ماه حکومت داشت *

ذکر ابراهیم شاه بن محمد شاه که برادر نازک شاه باشد

دولت چک که بعد از عیدي رینا مدار الملک شده بود - ابراهیم شاه را بحکومت برداشته بطریق نمونه نگاه داري میکرد - دریفوقت خواجه حاجي وکیل میرزا حیدر پیش اسلام خان رفت - و شمس رینا و بهرام چک را گرفته در زندان کرد - چون روز عید فطر شد -

---

(۱) در تاریخ فرشته طایفهٔ دودمان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرو مرقوم است ۱۲ مصحح *

دولت چک با لشکر خود بپای قبق آمد - و یوسف چک اسپ تاخت - پیادۀ که تیر جمع میکرد درمیان پای اسپ در آمده یوسف چک بیفتـــاد و گردنش بشکست * در سنه احدی و ستین و تسعمائه میان غازیخان و دولت چک عداوت بهم رسید - و اختلاف تمـام در کشمیر پیدا شد - درین سال حسیني ماکري و شمس رینا که در هند بودند آمده بغازي خان ملحق شدند - و یوسف چک و بهرام چک پیش دولت چک آمدند - و این نزاع تا دو ماه امتداد یافت - آخر یکی از مزارعان فضولي نموده پیش دولت چک رفته در گوش او گفت که غازي خان مرا پیش تو فرستـاده که این همه مـردم که بر سر خـود جمع نمودۀ دشمنان تو انـد - و بغازیخان نیـز در آمده این قسم سخنان گفت که دولت چک در مقام صلح است چرا با او ستیزه میکني - امثال این مقدمات گفت و میان ایشان صلح کرد - و رینا گریخته بهند رفت - درین ایام اهل تبت بتاخت پرگنۀ کهاوه (۱) و پاره آمدند - دولت چک و سنکر چک و دیگران از راه لار برسر تبتیان رفتند - و ناگاه بقلعۀ تبتیان رسیده جنگ کرده سردار ایشان را کشتند - حبیب چک با وجود زخم داریها در عمارات و قصرهای عالي تبت درآمد - و اهل تبت تاب نیاورده بی جنگ فراري شدند - و جمعی اسیر گشتند - پانصد اسپ و هزار پارچه پٹو و پنجاه گاؤ قطاس و دویست گوسفند و دویست توله طلا داده الحاح میفمودند که از خون ایشان در گذرند - حبیب چک بسخن ایشان التفات نکرده همه را بر دار کشید - و بقلعۀ دیگر رفته خراب ساخت - و سه صد اسپ و پانصد پٹو و سي گاؤ قطاس و صد گوسفـنـد برای

---

(۱) در تاریخ فرشته کهاور مذکور است ۱۲ مصحح *

حبیب چک پیشکش فرستادند که از جریمهٔ ایشان در گذرد - و اسپی چند
که از کاشغریان بدست اهل تبت افتاده بود همه را ازیشان گرفت -
بر سر اسپان کاشغري میانهٔ حیدر چک ولد غازیخان و حبیب چک بجدل
انجامید - آخر صلح نموده بسري‌نگر آمدند * و در سنه اثنین و ستین
و تسعمائه در کشمیر زلزلهٔ عظیم شد - چنانچه قریهٔ چهلو و دام پور[۱]
با عمارات و اشجار ازین کنار آب بهت بآن طرف آب انتقال نمود - و در
موضع مارو[۲] که در پای کوه بود بجهت افتادن کوه شصت هزار کس
هلاک شدند - و مدت سلطنت او ظاهر نشد *

ذکر اسمعیل شاه بن علیشاه برادر ابراهیم شاه

چون پنج ماه از حکومت ابراهیم شاه که حقیقتاً حکومت دولت
چک بود درگذشت - روزگار بمراد غازیخان شد - و دولت چک بقتل رسید -
غازیخان دم استقلال و استیلا زده بجهت نام حکومت اسمعیل شاه را
برداشت - و در سنه ثلاث و ستین و تسعمائه حبیب چک خواست
با دولت چک یکی شود - بایین اراده بمرداورن[۳] رفت - غازیخان این سخن
بنصرت چک درمیان آورد که برادر تو با دولت چک هم سخن شده -
مناسب آنست که تا آمدن او دولت چک را بدست آریم که بعد ازآن کار
مشکل میشود - ناگاه دولت چک بارادهٔ شکار مرغابي در کشتي ننشست -
چون از کشتي برآمد - غازیخان اورا بدست در آورد - چون حبیب چک

---

(۱) در تاریخ فرشته قریهٔ نیلو و آدم پور مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ ماور نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مرداودن مرقوم است *

شنید که دولت چک گرفتار شده غمناک گردید - و غازیخان دولت چک را کور کرد - بعد ازآن حبیب چک آمده غازي خان را دید - غازیخان با او خوب نبود)- غازیخان نازک چک برادر زادۀ دولت چک را تکلیف وکالت نمود - او از تعصب کور ساختن عموی خود راضي نشد - غازیخان خواست که نازک چک را گرفته مقید سازد - خبردار شده پیش حبیب چک رفت *

ذکر حبیب شاه پسر اسمعیل شاه بن علیشاه

در سنه اربع و ستین و تسعمائه نصرت چک و حبیک چک و نازک چک و سنکر چک و یوسف چک و هستي خان یکجا حاضر شده عهد بستند که غازیخان را کشته برادر حسین چک که در بند ست برآورند - چون خبر بغازیخان رسید - یوسف چک و سنکر چک را راضي کرده پیش خود طلبید - حبیب چک و نصرت چک قرار دادند که این معامله را با قُضات و علما درمیان آورده بعهد و قول خود خواهیم رفت یا خواهیم گریخت - نصرت چک بی قول پیش غازیخان رفته در بند افتاد - حبیب چک و نازک چک پلها را شکسته خروج نمودند - و هستي خان آمده باینشان ملحق شد - غازیخان لشکر برسر ایشان فرستاد - جنگ عظیم روی داد - لشکر غازیخان شکست خورده فرار نمودند - حبیب چک فتح نموده بیاسون [1] رفت - غازیخان بعد ازآنکه کسان او هزیمت خوردند خود سوار شده برسر حبیب چک آمد - و از آب بکشتي عبور نموده با سه فیل و سه صد کس درمیدان خالد با حبیب چک که

---

(۱) در تاریخ فرشته بجاے لفظ یاسون - کوه ماسون ذکر کرده ۱۲ مصحح *

بیست کس همراه داشت مصاف داد - بعد از جنگ بسیار حبیب چک بآب درآمد - اسپ او از آب بدشواري میگذشت - یکی از ملازمان غازیخان باو رسید از اسپ فرود آورد - مقارن آن فیل غازیخان رسیده اورا زیر کرد - غازیخان بفیلبان فرمود تا سر اورا جدا سازد - چون فیلبان انگشت در دهن او کرد انگشتان فیلبان را بدندان مضبوط گرفت - عاقبت سر اورا جدا کرده در کله تاب بر دار کشیدند - و درولي[۱] چک و نازک چک نیز گرفتار شده - ایشان را نیز بر دار کشید - بعد ازین سنکر چک و فتح چک و غیر آن نزد بهرام چک رفته باتفاق یکدیگر در پرگنهٔ سوبه‌پور آغاز بغي نهادند - غازیخان پسران و برادران خود بر سر ایشان فرستاد ایشان ازین خبر بجانب کوه گریختند - جمعی بتعاقب ایشان فرستاد تا بدست درآورند - بهرام تیر خورده بجانبی افتاد - و فتح چک و سنکر چک از وی جدا شده بطرفی رفتند - غازیخان هرچند تجسس نمود که بهرام چک را بدست آرد نشد - احمد جورین برادر حیدر چک ولد غازیخان تعهد بدست آوردن بهرام چک نمود - غازیخان بشهر مراجعت نمود - احمد جورین در شیر کوت که مسکن ریشیان یعني صوفیان بود رفته ایشان را گرفته آزار بسیار کرد - ریشیان گفتند که ما بهرام را در کشتي نشانده در موضع با دهل[۲] بخانهٔ ریسه رینا رسانیدیم - و ریشي طایفهٔ هستند که زراعت نمودن و باغ ساختن شغل ایشان باشد - و بتجرید گذرانند - آخر بهرام چک را بدست آورده در سري‌نگر از گلو کشیدند - و احمد جورین بفتح خان ملقب شد -

---

(۱) در تاریخ فرشته درویش چک نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته درین مورد ذکر کرده که در موضع ناولی بخانهٔ امیر زینا رسانیدیم ۱۲ مصحح *

درین ایام شاه ابو المعالي که در بند ککران بود زنجیر بر پای بر کتف یوسف کشمیري سوار شده برآمد - چون براجوری رسید از مغلان جمعی باو گرد آمدند - و دولت چک کور و فتح چک و دیگر چکان و لوهر دانکوري همه نزد شاه ابو المعالي آمده * در سنه خمس و ستین و تسعمائه متوجه کشمیر شدند - چون ببارة موله رسیدند - محمد حیدر و فتح خان که محافظ راه بودند گریخته بموضع باد دکهي آمدند - شاه ابو المعالي راه عدالت پیش گرفته - هیچکس را قدرت آزار رعایا نبود - آخر در پتن میانهٔ فریقین مصاف دست داد و کشمیریان که باشاه ابو المعالي رفیق بودند داد مردي دادند - شاه ابو المعالي رو بگریز نهاد - و شکست بر لشکر او افتاد - اسپ او در راه ماند - مغلی باو برخورده اسپ خود که تازه زور بود باو داد - و خود بر اسپ ماندهٔ شاه ابو المعالي سوار شده همانجا ایستاد - و کشمیریان را که بتعاقب شاه ابو المعالي میرفتند همه را معطل نمود - چون ترکش او از تیر خالي شد کشمیریان اورا کشتند - و درین فرصت شاه ابو المعالي بدر رفت - غازیخان به پتن[1] مراجعت نمود - هر مغل که پیش غازي خان آوردند کشت - إلّا حافظ حسیني از خوانندهای حضرت جنات آشیاني محمد همایون بادشاه که بواسطهٔ خوش خواني خلاص شد - بعد ازین فتح نصرت چک را از بند برآورده بخدمت حضرت خلافت پناهي فرستاد - نصرت چک آمده نواب خان خانان محمد بیرم خان را که دران زمان رکن السلطنت و وکیل و اتالیق بود دید - خان خانان اورا معزز و مکرم داشته * در سنه ست و ستین و تسعمائه تغیری در مزاج غازیخان رفته بنیاد ظلم و تعدي نهاد - درین حال باو رسانیدند که پسرش حیدر چک باغوای جمعی میخواهد که سلطنت کشمیر را متصرف شود - غازي خان

---

(۱) در تاریخ فرشته نادوکهي مذکور است ۱۲ مصحح *

محمد حیدر (۱) را که وکیل او بود طلب نموده تحقیق خبر نمود - گفت راست میگویند - غازیخان باو گفت اورا منع کن که بار دیگر این خیال در خاطر نیاورد - محمد حیدر - حیدر چک را بخانهٔ خود طلبیده اعراض کرد و دشنام داد - و حیدر چک در غضب آمده خنجر از کمر محمد حیدر بزور گرفته بر شکم او زد و بکشت - مردم هجوم کرده حیدر را گرفتند و غازیخان حکم بکشتن حیدر کرد - عاقبت اورا کشته بر دار کشیدند - و متابعان اورا بقتل رسانیدند * در سنه سبع و ستین و تسعمائه قرابهادر از هندوستان بتسخیر کشمیر آمد - و از کشمیریان نصرت خان و فتح چک و جمعی از ککران نیز همراه داشت - تا سه ماه در لالي پور توقف نمود - و امیدوار بود که اهل کشمیر با او در آیند - دریفوقت نصرت خان و فتح چک از پیش او گریختند - و بغازیخان پیوستند - ازین رهگذر فتور بحال قرا بهادر راه یافت - غازیخان از کشمیر برآمده در نوروزکوت پیادهٔ چند برسر قرا بهادر فرستاده شکست داد - قرا بهادر گریخته بقلعهٔ دایره در آمد - روز دیگر قرا بهادر از جنگ پیادها گریخته - فیلان وی بدست کشمیریان افتاد - و پانصد مغل نامدار بقتل رسید - چون مدت پنجسال از حکومت حبیب شاه گذشت - غازیخان اورا در گوشهٔ مختفي داشته خود لوای حکومت بر افراخت - و نام حکومت را هم بر دیگران نتوانست شنید - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و خود را غازي شاه خطاب داد *

ذکر حکومت غازي خان

غازي خان بر تخت سلطنت نشسته خود را بادشاه و سلطان خطاب داد - و بجهت مرض جذامي که سابق بهم رسانیده بود - آواز او

---

(۱) در تاریخ فرشته محمد جدید مرقوم است ۱۲ مصحح *

تغیر نمود - و در دندان او جراحت پیدا شد - و انگشتان شروع در ریختن نمود * در سنه ثمان و ستین و تسعمائه فتح خان و لوهر دانکري و دیگر کشمیریان از غازي خان متوهم شده گریخته بکوهستان در آمدند - غازیخان حسین برادر خود را با دو هزار کس بتعاقب ایشان فرستاد - چون ایام برف بود حسین در جراره توقف کرد - مخالفان خبر دار شده بموضع اسلن رفتند - و جمع کثیر در ته برف مردند * و در سنه تسع و ستین و تسعمائه مضطرب شده بحسین خان پناه جستند - حسین خان درخواست تقصیر ایشان از غازیخان نمود - و جاگیر بجهت ایشان گرفت * در سنه سبعین و تسعمائه غازي خان از کشمیر بلار آمد - پسر خود احمد خان را باتفاق فتح‌خان و دیگر امرا بتسخیر تبت نامزد گردانید - فتح‌خان پیشتر به تبت در آمده زود بر آمد - تبتیان بجنگ راضي نشده پیشکش دادند - بخاطر احمد خان رسید که فتح خان به تبت رفته برآمد - اگر من چنین کنم اهل کشمیر تعریف او خواهند نمود - قرار داد که جریده برود- فتح خان باو گفت که رفتن شما چنین مناسب نیست - اگر خواهید رفت با جمعیت بروید - احمد خان سخن او گوش نکرده با پانصد کس رفت - و فتح خانرا درمنزل گذاشت - تبتیان چون احمد خان را جریده دیدند برسر او آمدند - احمد خان تاب نیاورده گریخت - و بفتح خان رسیده گفت امروز چنداول شما باشید که ما میرویم و هیچ جا توقف نکرد - مردم چون دیدند احمد خان گریخته میرود همه رو بگریز نهادند - فتح خان توقف نمود - تبتیان باو رسیدند - تنها جنگ نموده کشته شد - غازیخان از استماع این خبر در غضب آمد و بر پسر اعراض کرد - ایام حکومت غازیخان چهار سال *

ذکر حسین خان برادر غازیخان

در احدی و سبعین و تسعمائه غازیخان ارادهٔ تسخیر تبت نمود - در اثنای راه چشم او از کار رفت - و بد خلقی پیش گرفته بر رعیت ظلم و تعدی میکرد - و از مردم بعلت جریمانه و گناهگاری زرها گرفت - مردم ازو رنجیده دو فرقه شدند - جمعی حسین خان برادر اورا ملازم شدند - و بعضی باحمد خان پسر او گرویدند - غازیخان ازین وضع مراجعت نموده بسری نگر آمد - و چون حسین را دوست میداشت اورا بسلطنت بجای خود نشانید - وکلا وزرا و عمال غازیخان بخانهٔ حسین خان آمده بلوازم خدمت قیام نمودند - بعد از پانزده روز غازیخان اسباب و قماش خود را دو حصه کرد - یکی بفرزندان و یک حصهٔ دیگر به بقالان سپرد که بهای آن رسانند - بقالان بداد خواهی پیش حسین آمدند - حسین غازیخان را منع نمود - غازیخان رسیده خواست پسر خود را جا نشین سازد - حسین خان بعد ازین قضیه احمد خان پسر غازیخان و ابدال خان و دیگر اعیانرا طلبیده از ایشان عهد و قول گرفت که مطیع او باشند - غازیخان با مغل و مردم خود مستعد کارزار شد - حسین خان نیز بر سر پیکار بود - قضات و اهالي درمیان در آمده تسکین فتنه دادند - غازیخان در رین[1] پور اقامت اختیار نمود - و بعد از مدت شش ماه بسری نگر آمد - حسین خان کشمیر را درمیان مردم قسمت نمود * در سنه اثنین و سبعین و تسعمائه حسین خان راجوری و نوشهر را بجاگیر سنکر چک برادر بزرگ خود داد - سنکر چک خروج کرد - جاگیر او بمحمد ماکری

---

(۱) در تاریخ نوشته رهین پور مرقوم است ۱۲ مصحح *

داد - و لشکر بر سر او فرستاد - فتح خواجه و مسعود خواجه که سردار لشکر بودند فتح نموده باز گردیدند - بعد از چندگاه احمد خان و محمد خان ماکري و نصرت خان قصد قتل حسین خان کردند - حسین خواست ایشان را بگیرد - واقف شده با جمعیت پیش حسین خان آمدند - و بسلامت برون رفتند - چون از پیش حسین خان رفتند حسین خان متفکر شد که هرگاه ایشان از حال واقف شدند در مقام غدر و مکر خواهند شد - ملک لولي [1]لوند را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که یکجا جمع شده قول و عهد کنیم که هیچ کس در مقام عداوت دیگری نباشد - ملک لولي همه را در خانهٔ احمد خان جمع کرده برین شدند که احمد خان را بخانهٔ حسین خان برند - احمد خان بعد از مبالغهٔ بسیار باتفاق خان و ملک لولي بخانهٔ حسین خان رفت - و حاجي حبیب و محمد ماکري را نیز طلب داشتند - چون شب شد حسین خان ایشان را گرفته محبوس ساخت - و علم خان[2] و فتح خان خان زمان را که نام اصلي او فتح خواجه است بر سر هنکر چک فرستادند - رفته هنکر چک را شکست داده مظفر و منصور آمدند - خان زمان اعتبار تمام یافته - حکم شد که هر روز امرا یکبار بخانهٔ او روند * در ثلاث و سبعین و تسعمائه در پیش حسین خان غیبت خان زمان کردند - مردم را از رفتن بخانهٔ او منع نمودند - خان زمان خواست از کشمیر بدر رود - حسین شکاري آمد - و شمس ده ده نیز آمده بخان زمان گفت چرا بدر میروي حسین خان بشکار رفته - خانهٔ او خالیست بخانهٔ او باید رفت و اسباب و اشیا برداشت - خان زمان

---

(۱) در تاریخ فرشته لودني لوند نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته علي خان نوشته ۱۲ مصحح *

باین سخن باتفاق فتح چک و لوهر دانکري بر سر خانهٔ حسین خان رفت - و دروازه را آتش زده خواست که احمد خان و محمد خان ماکري و نصرت خان را از حبس و بند بر آورند - مسعود نایک [۱] که موکل زندان خانه بود - آب را در صحن دیوانخانه سر داد تا گِل شود - القصه حسین خان فرار نموده - مسعود نایک اورا تعاقب نموده بدست آورده نزد حسین آورد - حسین خان فرمود تا اورا در رین [۲] کدل برده گوش و بیني و دست و پای بریده بردار کشیدند - و مسعود نایک را بخطاب مبارز خاني امتیاز داده پسر خواند * در سنه اربع و سبعین و تسعمائه حسین خان فرمود تا احمد خان پسر غازیخان و نصرت خان و محمد خانرا میل در چشم کشیدند - غازیخان از استماع این خبر چون بیمار بود در گذشت - حسین خان مدرسهٔ بنا نموده با خلق و علمای آنجا صحبت میداشت - و پرگنهٔ سالور [۳] بجاگیر علما و فضلا داد * در سنه خمس و سبعین و تسعمائه لولي [۴] لوند بسمع حسین خان رسانید - که مبارز خان میگوید که چون حسین خان مرا پسر خوانده باید که از خزانه بمن حصه برساند - حسین خان آزرده گشت - روزی دیگر بخانهٔ او رفت - چون اسپ بسیار در طویلهٔ او دید بیشتر آزرده گشت - فرمود تا مبارز خان را بند کردند - و مهمات ملک بر ملک لولي قرار یافت - او نیز بعلت خیانت مقید گشت - علي کوکه بجای او تعین شد * در سنه ست و سبعین و تسعمائه قاضي حبیب را که حنفي مذهب بود روز جمعه

---

(۱) در تاریخ فرشته مانک مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته زین کده مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته زین پور نوشته ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته لودني لوند ثبت شده ۱۲ مصحح *

یوسف ایدر نام درپای کوه زخم دار ساخت - و شمشیر دیگر انداخته انگشتان او قلم کرد - و غیر از تعصب که بواسطهٔ اختلاف مذهب بود باعث دیگر ظاهر نبود - یوسف بعد از مجروح نمودن قاضي گریخت - حسین خان فرمود تا یوسف را پیدا کرده حاضر ساختند - و فقها را طلب فرمود که در باب او حکم نمایند - فقها گفتند که کشتن این چنین شخصی از روی سیاست رواست - قاضي گفت تا من زنده ام کشتن او جایز نیست - عاقبت اورا سنگسار نمودند - جمعی که با او در مذهب یکی بودند بحسین خان گفتند که در کشتن او عجلت واقع شد - حسین خان بسخن ملّایان کشته شد - درین اثنا میرزا یعقوب و میرزا مقیم برسم ایلچیگری از درگاه بندگان خلافت پناه بکشمیر آمدند - چون بهیر پور رسیدند حسین خان مردم را باستقبال فرستاده خود نیز تا میدان ساله آمده شامیانه و خرگاه و سایر اسباب تقطیع بر پا کردند - چون شنید که ایلچیان نزدیک آمدند - حسین خان از خرگاه بر آمده ایلچیانرا دریافت - باتفاق بخرگاه در آمده نشستند - و بعد ازین مجلس روانه کشمیر شدند - و خانهٔ حسین ماکري بجهت بودن ایلچیان تعین شد - بعد چند روز میرزا مقیم گفت - مفتیانی که یوسف را بفتوای ایشان کشته اند نزد ما فرستند - حسین مفتیان را پیش او فرستاد - قاضي زین که با یوسف در مذهب همراه بود گفت - مفتیان در فتوی غلط کردند - مفتیان گفتند که ما فتوای کشتن او عَلَی الْاِطْلَاق نکردیم - ما گفتیم این چنین کسانرا بجهته سیاست کشتن رواست - میرزا مقیم مفتیان را در مجلس اهانت نموده بفتح خان رافضي سپرد - و ایشان را ایذا کرد - حسین خان بکشتي در آمده بکمراج رفت - و فتح خان بحکم میرزا مقیم مفتیانرا بقتل آورد - و ریسمان در پای بسته در کوچه و بازار گردانیدند -

حسین خان دختر خود با تحف و هدایا همراه ایلچیان بخدمت حضرت خلافت پناه خلیفهٔ الٰهي فرستاد - ایلچیان مصحوب دختر و پیشکش در آگره آمدند *

ذکر سلطان علیشاه برادر حسین

در سنه سبع و سبعین و تسعمائه خبر رسید که حضرت خلیفهٔ الٰهي در عوض خونهای ناحق که در کشمیر کرده بود میرزا مقیم را بقتل آوردند - و دختر حسین خان را رد کردند - حسین خان را از استماع این خبر اسهال دموی عارض شد - تا سه چهار ماه این مرض امتداد یافت - درین وقت محمد بهت یوسف ولد علیخان را بر این داشت - که بر حسین خان خروج کند - چون خبر بحسین خان رسید - یوسف را نزد پدر خود که در سوبه پور بود فرستاد - چون یوسف پیش علیخان پدر خود رفت - مردم دیگر نیز نوبت بنوبت گریخته نزد علي خان رفتند - چون حسین خان پیش علي خان فرستاده پیغام داد - که از ماچه گناه واقع شده - پسر ترا هیچ تعرض نکرده پیش تو فرستادیم - علیخان گفت ما را هیچ گناه نیست - مردم خود گریخته پیش ما مي آیند - آخر علیخان بسری نگر رفت - و در هفت کروهی فرود آمد - ملک لولي لوند گریخته نزد علیخان آمد - حسین خان از شهر بر آمده بتجهله هاجم که در یک کروهی شهر ست نزول نمود - احمد و محمد دانکریان که دربان و امرای او بودند در همان شب گریخته پیش علیخان آمدند - آخر لا علاج شده چتر و قطاس و سایر اسباب سلطنت بدست ولد خود یوسف نزد او فرستاد - و گفت گناه من همین است که بیمار شدم - بعد ازآن علیخان بخانهٔ حسن خان آمده عیادت نمود - هر دو گریه کردند -

پس حسین خان شهر را به علیخان سپرده در زین‌پور اقامت کرد - و علیخان به علیشاه ملقّب شد - امر سلطنت باو قرار یافت - و دکهه که وکیل حسین خان بود بدار الملک شد - بعد از سه ماه حسین خان از عالم رفته علیشاه باستقبال جنازهٔ او رفت - و در نزدیکي حیران بازار دفن کردند - درین ایام شاه عارف درویش از لاهور از پیش حسین قلي‌خان بر آمده بکشمیر رسید - علیخان دختر خود را در عقد او درآورده او را مهدي آخر زمان اعتقاد کرد - و علي چک ولد نوروز چک و ابراهیم خان ولد غازیخـــان اعتقاد تمام نسبت باو بهم رسانیده اورا سجـــده میکردند - و لایق دانسته قرار دادند که بسلطنت بردارند - چون این معني بسمع علیخان رسیـــد ازو رنجیـــده در مقام آزار او شد - شاه عارف ازین سخـــن آوازه انداخت که در اینجا نمي باشم و در عرض یک روز بلاهور یا دیگر ولایتی خواهم رفت - و پنهان شد تا مردم اعتقاد نمایند که غَیبت نموده است - بعد سه روز معلـــوم شد که دو اشرفي بملاحان داده از راه دریا ببارهٔ موله رسیده و ازآنجا بکوه بر آمده - کس فرستاده آورده بموکلان سپردند - چون مرتبهٔ دوم گریخت از کوه مهتر سلیمان گرفتند و پس آوردند - این مرتبه علیخان هزار اشرفي در عوض مهر دختر خود ازو گرفته طلاق حاصل کرد - و او را رخصت تبت نمود - و خواجه سرای اورا نیز ازو جدا ساخت *

در سنه تسع و سبعین و تسعمائه علي چک ولد نوروز چک به علیخـــان گفت - که دکهه در جاگیر من خلل انداخته - اگر منع او نشود شکم اسپان خود پاره خواهم کرد - علیخان نوعی دیگر فهم کرد و دانست که شکم علیشاه را پاره خواهد کرد - در غضب شده او را بند فرمود - بولایت کمراج فرستاد - او از آنجا گریخته پیش حسین قلي خان حاکم لاهور رفت - در وقت ملاقات اداتی که متعارف بود نکرد - صحبت

او آنجا بر نیامد - از لاهور گریخته بکشمیر آمد - اورا گرفته آورده مقید داشتند - بعد چندگاه از بند گریخته بخوشهره آمد - علیخان لشکر بر سر او فرستاده - دستگیر کرده نزد علیخان بردند * در سنه ثمانین و تسعمائه علیخان لشکر بر سر کیشوار (۱) کشیده دختر حاکم آنجا را گرفته بصلح مراجعت نمود - درین ایام ملا عشقی و قاضي صدر الدین از درگاه خلیفهٔ آلهي برسم رسالت آمدند - علیخان دختر برادر زادهٔ خود را بجهت خدمت شاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان سلیم که امروز فرمان فرمای هندستان است و نورالدین محمد جهانگیر خطاب خود نهاده بمصحوب ملا عشقي و قاضي دیگر تحف پیشکش ارسال داشت - و خطبه و سکهٔ بلاد کشمیر درین سال بنام نامي خلیفهٔ آلهي زیب و زینت گرفت - و این قضیه در سنه ثمانین تسعمائه دست داد * درین ایام یوسف شاه ولد علیخان بسعایت محمد بهت ابراهیم خان ولد غازیخانرا بی رضای پدر بقتل آورد - و از ترس پدر او و محمد بهت گریخته در بارهٔ موله منزل گرفته - علیخان از استماع این خبر آزرده گشت - مردم درخواست تقصیر یوسف نمودند و اورا طلبید و محمد بهت را که باعث فتنه بود در بند کرد * در سنه اثنین و ثمانین و تسعمائه علیشاه لشکر بر سر ولایت کشیوار که کشتوار نیز میگویند کشید - دختر حاکم آنجا را بجهت نبیرهٔ خود یعقوب گرفته صلح کرده باز گشت * و در ثلاث و ثمانین و تسعمائه علیخان بقصد سیر جمال نگر با اهل و عیال خود رفت - حیدر خان نام ولد محمد شاه از اولاد سلطان زین العابدین در گجرات مي بود - وقتی که بندگان حضرت بگجرات رفت بملازمت

(۱) در تاریخ فرشته کهتوار مرقوم است ۱۲ مصحح *

رسیده در رکاب ایشان به هندوستان آمد - و از هندوستان بنوشهره رفت - عموزادهٔ او سلیم خان آنجا مي بود - جماعت کثیر پیش او آمدند - علیخان لوهرچک را فرستاد تا در راجوري باشد و اورا نگذارد که براجوري در آید - محمد خان که در راجوري مي بود او را مقید ساخته تمام لشکر را پیش گرفته نزد حیدر خان در نوشهره آمد - گفت که اسلام خان را همراه من کنید تا رفته کشمیر را برای شما فتح نمایم - حیدر خان بسخن او غرّه شده اسلام خان را همراه کرد - چون به موضع حسکن[1] نزول نمودند وقت صبح محمد خان اسلام خان را به غدر کشته مراجعت نمود - و در کشمیر نزد علیشاه آمده مورد الطاف گشت - و علي دانکري و دولتخواهان حیدر خان محبـوس گشتنـد * و در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه قحط و وبا در کشمیر پدید آمد - و اکثر مردم از شدت جوع در گذشتند * در سنه ست[2] و ثمانین و تسعمائه علیشاه بالای مسجد بر آمده با علما و فضلا صحبت داشت - و کتاب مشکوٰة درآن مجلس آورده بموجب حدیثی که در فضایل توبه وارد بود توبه کرد - و غسل نموده بنماز و تلاوت قرآن مشغول گشت و بعد از فراغ بعزیمت چوگان بازي سوار شده در میدان عیدگاه رفته بچوگان بازي مشغول گشت - ناگاه حنّای زین بر شکم او خورد و بهمان الم در گذشت *

ذکر یوسف خان بن علیشاه

چون علیشاه در گذشت - برادر او ابدال از ترس برادر زادهٔ خود یوسف بجنازهٔ او حاضر نشد - یوسف سیدمبارک خان و بابا خلیل را

(۱) در تاریخ فرشته جکیم مذکور است ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته خمس ثبت شده ۱۲ مصحح *

پیش ابدال خان فرستاد و پیغام داد که برادر خود را دفن کنید - اگر مرا بسلطنت قبول دارید فَبِهَا و اِلاّ شما حاکم باشید - چون پیغام یوسف را بابدال خان رسانید - او گفت من بگفتهٔ شما می آیم و در خدمت او کمر می بندم - اگر بمن مضرتی برسد وبال من بگردن شما باشد - سید مبارک خان بابدال خان بد بود - گفت مارا نزد یوسف باید رفت - و ازو عهد و قول گرفت - چون نزد یوسف رفت - گفت ابدال بگفتهٔ ما نیامد - ابدال محمد بهت گفت - زود تر بر سر ابدال خان باید رفت - و بعد ازآن علیشاه را دفن کرد - در ساعت یوسف خان بر سر او رفت - ابدال خان نیز در مقابل آمد و کشته شد - و پسر سید مبارک خان حسین خان نیز دران معرکه بقتل آمد - و روز دیگر علیشاه را دفن کردند - و یوسف بجای پدر حاکم شد - بعد دو ماه سید مبارک خان و علیخان بقصد فتنه از آب گذشتند - یوسف خان باتفاق محمد خان بر سر ایشان رفت - و محمد خان پیش‌دستی نموده با شصت کس بر صف تاخت و کشته شد - و یوسف آمان طلبیده بهیر پور آمد - و سید مبارک خان بحکومت نشست - بعد چند گاه محمد یوسف خان بموجب کتابتهای اهل کشمیر باز قصد کشمیر نمود - سید مبارک خان از استماع این خبر بجنگ بر آمد - یوسف خان فرار نموده بموضع پرتهال که در جنگل است آمد - سید مبارک خان بتعاقب رفته جنگ درگرفت - یوسف خان گریخته بکوه در آمد - سید مبارک خان بفیروزي بکشمیر مراجعت فرمود - و علیخان ولد نوروز را بفریب طلبیده محبوس گردانید - و چکان از بیم و هراس پیش او نیامدند - بابا خلیل و سید برخوردار رفته ایشانرا بعهد و شرط نزد سید مبارک خان آورد - و رخصت یافته بخانهای خود رفتند - در راه قرار دادند

که یوسف را طلبیده بسلطنت بر دارند - و کس نزد یوسف خان فرستادند - سید مبارک خان ازین خبر درهم شد - محمد خان نکتی را نزد یوسف خان فرستاد تا باو بگوید که من شما را بسلطنت قبول کردم - واز عمل خود پشیمانم - محمد خان از پیش او بر آمده بمخالفان پیوست - سید مبارک خان قرار داد که با پسران و غلامان خود نزد یوسف خان برود - و باین اراده بعیدگاه رفت - و علیخان ولد نوروز بهت را که محبوس بود همراه گرفت - دولت خان که از امرای او بود از پیش او گریخت - مضطر شده علیخان را از قید خلاص کرده خود جریده بخانقاه بابا خلیل در آمد - حیدر چک علیخان را گفت این تردد بجهت استخلاص شما بود - یوسف ولد علیخان با پدر گفت حیدر در مقام غدر ست - علیخان سخن اورا قبول نکرده همراه حیدر چک* روان شد - لوهر چک و ایشان همه یکجا بودند - چون علیخان آمد اورا گرفته مقید کردند - و قرار دادند که لوهر چک را بسلطنت بردارند - درین اثنا یوسف خان رسیده معلوم کرد که کشمیریان بسلطنت لوهر قرار داده اند - القصه با مردم خود بلاهور نزد سید یوسف خان آمد - و باتفاق او و راجه مانسنگ بفتح پور رفته بملازمت خلیفهٔ آلهي رسید - و پسر خود یعقوب را بکشمیر فرستاد - و حکومت کشمیر بلوهر مقررگشت * در سنه سبع و ثمانین و تسعمائه محمد یوسف خان باتفاق سید یوسف خان و مانسنگ از فتح پور بتسخیر کشمیر روان شدند - و بسیالکوت آمد - و از آنجا براجوري رفت - و راجوري تصرف کرد - درینوقت لوهر یوسف کشمیری را بجنگ سید یوسف خان فرستاد - یوسف کشمیري از پیش او بر آمده خود را بیوسف خان رسانید - یوسف خان از راه جهو پل که صعب ترین راهها ست بطریق ایلغار بقلعهٔ سوته(۱)

---

(۱) در تاریخ فرشته نام قلعه را سوپپور ذکر نموده ۱۲ مصحح *

درآمد - لوهر باتفاق حیدر چک و شمسي چک و هستي چک در مقابل یوسف خان آمده بر کنار آب بهت منزل گرفت - و بعد چند روز جنگ عظیم شد - و از برکت توجه ملازمان خلیفهٔ آلهي فتح فرین حال سید یوسف خان گردید - بعد از فتح متوجه سري‌نگر گردید - لوهر بوسیلهٔ قاضي موسی و محمد بهت آمده یوسف خان را دید - در مجلس اول ملاقات خوب بر آمد - آخر محبوس شد - و از باغیان نیز جمعی کثیر محبوس گشتند - چون یوسف خان خاطر از جانب دشمن جمع کرد ولایت کشمیر قسمت نموده بشمسي چک ولد دولت چک و یعقوب بیگ و یوسف کشمیري جاگیرهای خوب داد - و تتمه را بخالصهٔ خود مقرر نمود - بسعایت مردم میل درچشم لوهر کشید * و در سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه شمسي چک و علیشیر و محمد خانرا بمظنهٔ اینکه در مقام بغي خواهند بود در زندان کرد - و حبیب خان از ترس گریخت - و یوسف ولد علیخان که در بند یوسف خان بود با چهار برادر بر آمده بحبیب خان پیوست - و از آنجا باتفاق نزد رای مل راجهٔ تبت رفتند - و ازو کمک گرفته آمدند - چون بحدود کشمیر رسیدند بواسطهٔ اختلاف که میان ایشان ظاهر شد هیچ کار نکرده ازهم جدا شدند - یوسف و محمد خان را گرفته نزد یوسف خان آوردند - گوش و بیني ایشان را بریدند - حبیب خان در شهر متواري گشت * در سنه تسع و ثمانین و تسعمائه حضرت خلیفهٔ آلهي از فتح کابل مراجعت فرموده در جلال‌آباد نزول اجلال نمود - میرزا طاهر خویش سید یوسف خان را و محمد صالح عاقل را برسم ایلچیگري بکشمیر فرستادند - چون ببارهٔ موله رسیدند یوسف خان باستقبال شتافته فرمان را بدست گرفته تسلیم نمود - و باتفاق ایلچیان بشهر در آمده پسر خود حیدر خانرا با تحف بسیار روانه گردانید - حیدر خان مدت یکسال در

ملازمت حضرت بوده باتفاق شیخ یعقوب کشمیری رخصت کشمیر یافت *
و در سنه تسع و ثمانین وتسعمائه یوسف خان بسیر لدر[1] رفت - و شمسی
چک با زنجیر از زندان گریخته بکشتوار[2] رفت - و بحیدر چک که آنجا بود
پیوست - یوسف خان بعد اطلاع این خبر بقصد ایشان لشکر کشید - متفرق
گشته گریختند - و یوسف خان مظفر بجانب سری نگر مراجعت نمود *
در سنه تسعین و تسعمائه حیدر چک و شمسی چک از کشتوار[2]
بقصد جنگ یوسف خان بر آمده متوجه کشمیر شدند - یوسف خان پسر
خود یعقوب را هراول ساخته بر آمد - و بعد از جنگ و فتح بسری نگر
مراجعت کرد - و بوسیلهٔ رای کهنوار گناه شمسی چک را بخشید -
و حیدر چک از آنجا بر آمده نزد راجه مان سنگ آمد * در اثنین
و تسعین و تسعمائه یعقوب و یوسف خان بشرف عتبه بوس خلیفهٔ آلهي
سر افراز آمدند - وقتی که آن حضرت بدولت و اقبال بلاهور رسیدند یعقوب
به یوسف نوشت که حضرت خلیفهٔ آلهي ارادهٔ آمدن بکشمیر دارند -
یوسف خان قرار داد که باستقبال بر آید - در این اثنا خبر رسید که
حکیم علي و بهاء الدین برسم ایلچي از نزد بندگان حضرت آمده به بهندر[3]
رسیده اند - یوسف خان باستقبال شتافته خلعت پوشید - و تسلیمات
متعدد بجا آورد - و بعزم مصمم خواست متوجه درگاه شود -
بابا خلیل و بابا مهدي اورا ازین عزیمت باز داشتند - و قرار دادند
که اگر یوسف خان متوجه درگاه نشود اورا بقتل آورده یعقوب را بجای او
بحکومت بر دارند - او از ترس این اراده موقوف داشت - و ایلچیان

---

(۱) در تاریخ فرشته لار مرقوم است ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته کهنوار مذکور است ۱۲ مصحح *
(۳) در تاریخ فرشته تهته مي نویسد ۱۲ مصحح *

حضرت را رخصت نمود - بندگان حضرت میرزا شاهرخ و شاه قلي و راجه بهگونداس را برسر کشمیر تعین نمودند - یوسف خان از کشمیر برآمده در باره‌موله لشکرگاه ساخت - چون خبر رسید که عساکر منصور به تیر (۱) رسیده یوسف خان بقصد دولتخواهي بندگان از لشکر خود باتفاق میرزا قاسم ولد خواجه حاجي و مهدي کوکه و استاد لطیف در موضع نگر منزل گرفت - و مانسنگ باستقبال یوسف خان در موضع مذکور آمده اورا همراه گرفته نزد راجه بهگونداس آورد - راجه بعد از ملاقات اسپ و سروپا لایق باو فرستاد - از آنجا کوچ نموده بکشمیر رفتند - کشمیریان بصلح پیش آمده قبول نمودند که هر ساله مبلغی معین بخزانهٔ عالي واصل سازند - و راجه بهگونداس بقرار صلح از آنجا مراجعت نمود - و در اتک بخاکبوس آستان خلیفهٔ الٰهي مشرف شد و یوسف خان را همراه آورده بتقبیل آستان عرش نشان مشرف ساخت - و دولت کشمیریان روی بانحطاط نهاد - در اوایل شعبان محمد قاسم خان میر بحر و فتح خان فوجدار و کجرو میرزا علي علم شاهي و شیخ دولت و بختیار بیگ بصافي نمودن ملک کشمیر از لوث وجود اهل نفاق کشمیر نامزد شدند - چون لشکر فیروزي‌اثر بکتل کسرییل رسید - یعقوب پسر یوسف که خودرا در نزد خود حاکم کشمیر میدانست - آمده تنگي کوه را مستحکم ساخت - اقبال روز افزون خلیفهٔ الٰهي سنگ تفرقه درمیانهٔ آن فوج انداخت - و کشمیریان خود بخود از یعقوب جدا شده بمحمد قاسم خان پیوستند - بی سر تنی چند در شهر سري‌نگر لوای مخالفت بر افراشتند - یعقوب دفع فتنهٔ درون خانه را اهم دانسته از مقابلهٔ محمد قاسم خان برگشته بشهر آمد - افواج قاهره بی مانعی بولایت کشمیر در آمدند - یعقوب تاب نیاورده فرار نمود -

---

(۱) در تاریخ فرشته بهولباس ثبت شده ۱۲ مصحح *

و بکوهستان در آمد - محمد قاسم شهر سري‌نگر را که دار السلطنت کشمیر است متصرف شد - و حقیقت فتح بپایهٔ سریر خلافت مصیر عرضه داشت نمود - و خود را و امرائی که باین خدمت نامزد بودند مورد الطاف بادشاهي گردانید - یعقوب بار دیگر جمعیت نموده آمده بمحمد قاسم‌خان جنگ کرد و شکست یافت - و مرتبهٔ دیگر شبیخون‌آورد و کاری نساخت - و در کوهها و جنگلها بسر مي برد - و لشکر منصور در پیروي و بدست آوردن او بودند - و کار بجائی رسید که گرفتار شود - عاقبت از در عجز در آمده محمد قاسم خان را ملازمت نمود - و در سلک امرای بادشاهي منتظم گردید و از جملهٔ دولتخواهان شد - و ملک کشمیر صافي گشت - و بالکلیه در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد - و بعد ازین قضیه که در کشمیر واقع شد این بود که چون حکومت کشمیر حسب الحکم خلیفهٔ آلهي بسیادت و نقابت دستگاه میرزا یوسف خان مشهدي تعلق گرفت - و میرزا یادگار نام برادر زادهٔ خود را در کشمیر حاکم کرده خود بملازمت خلیفهٔ آلهي آمده بود - میرزای مومی الیه از کمال شجاعت و دلاوري که داشت خیالات فاسد در خاطر خود جای داد - اهل کشمیر که بر داعیهٔ او اطلاع حاصل نمودند - جمعی از اهل فساد مثل عادل خان بیگي و دیگران با او همداستان شده بغي ورزید و یادگار نام سلطنت بر خود نهاده ملک کشمیر را متصرف گشت - و قاضي علي دیوان آنجا و حسن بیگ شیخ عمري تحصیلدار وجوهات آن ملک - جمعیت نموده با یادگار جنگ کردند - قاضي علي بقتل رسید - و حسن بیگ فرار را غنیمت دانسته نیم جاني از کوههای کشمیر بتگ پای بدر آورد و براجوري رسید - چون این خبر بخلیفهٔ آلهي رسید - شیخ‌فرید بخشي را باجمعی از امرای نامي مثل عبد الرحیم لکهنوي و میر مراد و خواجگي فتح الله و شیخ کبیر و شیخ

ابراهیم و نقیب ترکمان و دیگر امرا و جماعهٔ بدخشاني تعین فرمودند - چون لشکر منصور پنج شش کروهی طي نمودند - جمعی از مردم کشمیر و ملازمان یادگار در کتل کسریبل سر راه بر ایشان گرفته - جنگ عظیم واقع شد - متابعان یادگار تاب مقاومت نیاورده فراري شدند - و یادگار خود نیز تا هیرپورہ آمده روی بمقابله آورد که از قضای آلهي پارهٔ از شب گذشته جمعی از ملازمان میرزا یوسف خان که برخی ترکمان و بعضی افغان بودند - بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند - و بعد از سه روز سر او را بدرگاه خلیفهٔ آلهي آوردند - و از غرایب امور آنکه در روزی که خلیفهٔ آلهي ارادهٔ سیر کشمیر نموده بود - و از آب لاهور عبور نموده متوجه بود - یادگار در کشمیر لوای بغي و طغیان برافراشته بود - و سکه و خطبهٔ کشمیر بنام خود کرده بود - و غني بیگ همداني که از مخصوصان او بود در روز جلوس او بر تخت سلطنت کشمیر این رباعي بجهت او گفته بود * رباعي *

بر تخت مراد مي نشیني بنشین
خوش خرم و شاد مي نشیني بنشین
دولت بکنار مي نشاني بنشان
بر جای قباد مي نشیني بنشین

و بعد از فتح کشمیر در برهانپور ازین جهت حسب الامر خلیفهٔ آلهي بقتل رسید و در احوال غني بیگ این مقدمه مفصل ثبت است - و در همان روز که خبر بغي او رسید - بر زبان الهام بیان خلیفهٔ آلهي گذشت که معاملهٔ یادگار بچهل روز نمیرسد - اتفاقا روز چهلم یادگار بقتل رسید و خلیفهٔ آلهي بفیروزي و اقبال بکشمیر در آمد - و این واقعه در سنه الف روی داد و خلیفهٔ آلهي در سنه احدی و الف کشمیر را رشک بهشت عنبر سرشت گردانید - و بیست و هشت روز دران سر زمین بعیش و عشرت گذرانید و شعرا

قصاید در تهنیت این فتح و توصیف آب و هوای کشمیر دل پذیر فرمودند - ازآنجمله مولانا عرفي قصیدهٔ فرمودهٔ اند که این مطلع آنست *

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید
گر مرغ کبابست که با بال و پر آید

و حکومت کشمیر را بدستور سابق بمیرزا یوسف عنایت نموده بتاریخ ششم شهر صفر سنه مذکور مراجعت نمودند - و ازآن تاریخ تا حال که هزار و بیست و پنج هجري بوده باشد در تحت تصرف اولیای دولت قاهرهٔ این سلسلهٔ ابدپیوند ست *

ذکر فرمان روایان مملکت ملتان دلستان

حکام ملک ستان ولایت ملتان و آن حدود پنج تن - مدت ملکشان هشتاد سال - ابتدا از سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه تا سنه اثنین و ثلثین و تسعمائه بوده باشد نوشته اند - و پوشیده نیست که احوال ممالک ملتان از ابتدای ظهور اسلام که بسعي محمد قاسم در زمان حجاج بن یوسف در تواریخ نوشته اند و سلطان محمود غزنوي که از تصرف ملاحده برون آورد مدتها در تصرف اولاد او ماند - و چون حکومت غزنویان ضعیف شد بلاد ملتان باز بتصرف قرامطه در آمد - و ازآن زمان که بتصرف معز الدین محمد سام در آمد تا سنه سبع و اربعین و ثمانمائه در قبض سلاطین دهلي بود - و از سنه مذکور که در هندوستان ملوک طوایف بهم رسید - حاکم ملتان دم استقلال زدن گرفت - و ملتان از تصرف بادشاهان دهلي بدر رفت - و چند کس از پی هم حکومت کردند برین تفصیل - شیخ ابو یوسف قریب دو سال - سلطان قطب الدین شانزده سال - سلطان حسین سي و چهار سال - سلطان محمود بیست و هفت سال - سلطان

فیروز مدت سلطنت او معلوم نیست - و ازین تفصیل سلطنت سلطان فیروز یکسال معلوم میگردد و الله اعلم *

ذکر شیخ یوسف

چون در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه نوبت سلطنت و فرمان روائی دهلي بسلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارکشاه بن جعفر[1] خان رسید - و امر سلطنت و مهم حکومت معطل ماند - و در ممالک هند ملوک الطوایف شد - ولایت ملتان بجهت دست انداز لشکر مغل از حاکم خالي ماند - چون بزرگي طبقهٔ عالیهٔ شیخ الطریقت شیخ بهاءالدین ذکریای ملتاني قدس سره در قلوب سکنهٔ ملتان و جمهور زمینداران قرار گرفته بود - اهالي و اشراف و جمهور سکنه و عموم متوطنهٔ آن حدود شیخ یوسف قریشي را که تولیت خانقاه و حراست و مجاورت روضهٔ رضیهٔ شیخ بهاءالدین ذکریا باو متعلق بود بسلطنت برداشتند - بر منابر ملتان واچه و بعضی قصبات خطبه بنام او خواندند - او نیز متصدي امر ایالت و سلطنت گردیده در ازدیاد لشکر و جمعیت و تسخیر قلوب زمینداران و رعایا و سپاهي کوشید - و مهمات ملکي را رونقی تمام داد - اتفاقاً روزی رای سهره که سردار جماعت لنگاه بود و قصبهٔ سیوي[2] آنحدود داشت - بشیخ یوسف پیغام داد که اباً عن جد ما را نسبت بسلسلهٔ ایشان بوده - و الحال مملکت دهلي از فتنه و آشوبي خالي نیست - و ملک بهلول لودي آن ملک را متصرف شده دم استقلال میزند - اگر

---

(۱) در تاریخ فرشته خضرخان مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سوی مرقوم است ۱۲ مصحح *

حضرت شیخ متوجه تربیت لنگاه شود - و ما را از لشکریان خود داند - هر مهمی که پیش آید در جانسپاري تقصیر نخواهد رفت - و الحال بجهت استحکام این قول و داعیهٔ خدمتگاري دختر خود را بشیخ میدهم - شیخ را این سخن پسندیده افتاده دختر رای سهره را بعقد خود در آورد - و او گاهی بجهت دیدن صبیّهٔ خود از قصبهٔ سیوي بملتان مي آمد - و تحف لایقه بحضرت شیخ مي‌آورد - و شیخ از غایت دنیاداري و حزم و پیش بیني بودن رای و منزل گرفتن درملتان قبول نمي‌کرد - و رای نیز در بیرون شهر منزل گرفته خود تنها بدیدن شیخ مي آمد - نوبتی جمیع مردم خود را گرد کرده رو بملتان نهاد - خواست که بحیله و تدبیر شیخ را بدست آرد و حاکم‌ملتان شود - چون بحوالي شهر رسید - بشیخ پیغام فرستاد که جمیع طایفهٔ لنگاه را جمع آورده ام که از نظر شیخ بگذرانم - تا ملاحظهٔ جمعیت من نموده خدمات بفرمایند - شیخ یوسف که مرد ساده لوح و درویش غافل‌نهاد از کار ملک‌داري بی‌بهره بود - تفقدات نسبت برای نموده - رای بعد از نمودن سان واجب شبی با یک خدمتگار بملاقات دختر آمد - و بخدمتگار قرار داده بود که در زاویهٔ خانه بزغالهٔ را بکارد رسانند - و خون او را گرم در پیاله کرده بیارد - چون خدمتگار خون حاضر ساخت - رای سهره کاسهٔ خون در کشید - و بعد از زمانے از روی مکر و فریب فریاد بر آورد که شکمم درد میکند - و در جزع و فزع مبالغه مي نمود - قریب به نصف شب وکلای شیخ یوسف را بجهت وصیت حاضر ساخت - و در حضور آن جماعت استفراغ دموي نمود - و در اثنای وصیت و این حال خویشان و اقربای خود را که در بیرون شهر بودند بجهت وداع طلبید - چون وکلای شیخ‌یوسف رای را بآن حال دیدند - در درون آمدن اقوام او ممانعت نه نمودند - چون اقوام خود را بشهر در آورد - از بستر بیماري

بارادهٔ سلطنت و تاجداري برخواسته اقوام و ملازمان معتمد خود را بحراست و نگاهباني چهار دروازهٔ ملتان تعين نمود تا نگذارند که احدی از قلعهٔ بارگ آید - آنگاه خود بخلوت سرای شیخ در آمده - شیخ را که سجاده نشیني کار او و بر تخت سلطنت بر آمده بود دستگیر کرد - و مدت حکومت شیخ از کار دنیای عاري قریب بدو سال بود *

ذکر سلطان قطب الدین لنگاه

چون رای سهره شیخ را بدست آورد - خطبه و سکه بنام خود کرده ملقب بسلطان قطب الدین لنگاه گشت - چون اهل ملتان اوامر و نواهي او را گردن نهادند - شیخ یوسف را از دروازهٔ که بسمت شمال و قریب مزار مورد الانوار شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا واقع است بر آورده رخصت دهلي نمود - و فرمود تا آن دروازه را بخشت پخته چیدند - و چنین گویند که تا اَلْیَوم که سنه ست و عشرین و الف هجري باشد آن دروازه مسدود است و لوای حکومت بر افراخته بکار فرمان روائي پرداخت - چون شیخ یوسف بدهلي رسید - سلطان بهلول بکمال اعزاز و احترام پیش آمده دختر خود را در سلک ازدواج پسر شیخ یوسف که عبد الله نام داشت و مشهور بشاه عبد الله است کشید - و دایم شیخ را بوعده مستظهر و مسرور خاطر میداشت و سلطان قطب الدین در بلاد ملتان مطلق العنان حکومت میکرد تا آنکه بعد از مدتی در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه سلطان قطب الدین اجابت حق نمود - و مدت شانزده سال حکومت او امتداد یافت *

ذکر سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین لنکاه

چون سلطان قطب الدین حیات مستعار بمالک حقیقي سپرد - بعد از ادای لوازم تعزیه امرا و ارکان دولت سلطان قطب الدین پسر بزرگ او را سلطان حسین خطاب داده در ملتان و نواحي آن خطبه بنام او خواندند - و او بغایت قابل و مستعد بود - در ایام دولت او پایهٔ علم و فضیلت بلند شد - و علما و فضلا تربیت یافتند - و در عنفوان دولت متوجه تسخیر قلعهٔ شور گردید - و گویند که دران زمان قلعهٔ شور در تصرف غازي خان و سیدو خان بود - چون غازیخان شنید که سلطان حسین بعزم این دیار عازم گشته سامان خود نموده از قلعه بر آمده ده کروه پیش رفته بسلطان حسین جنگ کرد - و داد مردي و مردانگي داد - و از معرکهٔ قتال رو بمیدان گریز نهاد - و بشور نا رسیده متوجه بهره گشت - و عیال و سپاهي غازیخان که در قلعهٔ شور بود باسباب حصار داري پرداخته قلعه را مضبوط ساختند - و منتظر وصول کومک از جانب بهره و جینوت و خوشاب که در تصرف سیدو خان بود می بودند - چون از آمدن کومک مایوس گشتند امان طلبیده قلعه را سپردند - و متوجه بهره گشتند - و سلطان حسین چند روز در شور بجهت مهمات ملکي توقف نموده عازم قصبهٔ جینوت گردید - ملک ماجهي کهوکهر که از قِبَل سیدو خان داروغهٔ آنجا بود روزی چند بجهت ناموس خود محنت محاصره بخود قرار داده امان خواست - و قلعهٔ جینوت را سپرده به بهره رفت - و سلطان حسین سر انجام سرحد نموده بملتان مراجعت نمود - بعد از چند روز توقف ملتان بصوب کونکر[1] سواري کرد - و آن نواحي تا حدود قلعهٔ دهنکوت بتصرف خود در آورد - چون شیخ یوسف اکثر اوقات

---

(۱) در تاریخ فرشته کونکر مرقوم است ۱۲ مصحح *

درنزد سلطان بهلول اظهار ظلم و ستم او میکرد - درین هنگام که سلطان حسین بقلعهٔ دهنکوت رفته بود - سلطان بهلول فرصت غنیمت دانسته باربکشاه پسر خود را که احوالش در طبقهٔ دهلي و جونپور مذکور ست بقصد تسخیر ملتان رخصت نمود - تاتار خان لودهي را با لشکر پنجاب بکومک باربکشاه نامزد کرد - ایشان بملتان رفتند - اتفاقا درآن ایام برادر سلطان‌حسین که حاکم قلعهٔ کوت‌کرور بود و خود را سلطان شهاب‌الدین نامیده بغي ورزید - سلطان‌حسین حاکم قلعه تسکین‌فتنهٔ کوت‌کرور را مقدم دانسته بجناح تعجیل خود را بآنجا رسانید - و سلطان شهاب الدین را زنده بدست آورده زنجیر در پای او نهاده متوجه ملتان گشت - دربن‌اثنا خبر آوردند که باربکشاه و تاتارخان درسواد ملتان قریب بمصلای عید که درجانب شمال شهرست فرود آمدند - و به تهیهٔ اسباب قلعه‌گیري و حصار کشائي مشغولند - سلطان حسین شباشب از دریای سند گذشته آخر شب بقلعهٔ ملتان در آمد - و همان ساعت تمام سپاه خود را جمع نموده درمیان آورد که از جمیع سپاه شمشیر زدن توقع نمي باشد که کثرت عیال و متعلقان دامن‌گیر ایشان باشد - و آن جماعت اگرچه بمصلحت شمشیرزدن بکار نمي آیند - امّا بمصالح دیگر مثل حصار داري و تکثیر لشکر و امثال آن بکار مي آیند - بعد این مقدمه گفت هر که بی‌تکلف شمشیر خواهد زد صبح از شهر بیرون رود و بقیهٔ لشکر بحصار داري مشغول شود - ده[1] هزار کس از سواره و پیاده خود را بجنگ قرار دادند - و چون اعلام صبح از افق مشرق طالع شد - طبل جنگ نواخته از شهر بیرون رفت - و سپاه آب را پیش روی خود داده فرمود تا سواران همه پیاده شوند - و اول مرتبه خود پیاده شده حکم کرد که تمام سپاه باتفاق سه عدد تیر بر دشمن حواله کنند - چون بار اول دوازده هزار

---

(۱) در تاریخ فرشته دوازده هزار نوشته ۱۲ مصحح *

تیر بیکبار از خانهٔ کمان بدر جست - در فوج دشمن تذبذب و اضطراب عظیم پدیدآمد - و در مرتبهٔ دوم متفرق شدند - و در مرتبهٔ سیوم رو بصحرای گریز نهادند - و بطوری هول در دل دشمن جای گرفته بود که چون در زمان گریختن بقلعهٔ شور رسیدند - اصلا التفات بقلعه نکردند و تا قصبهٔ جینوت عنان مراکب باز نگرفتند - ازین شکست لشکر ملتان را سامان و جمعیت تمام بهم رسید - و چون باربکشاه و تاتار خان بقلعهٔ جینوت رسیدند - ملازمان سلطان حسین را با سه صد نفر دیگر از قلعه بر آورده علف شمشیر کردند - سلطان حسین این شکست را فوز عظیم دانسته ارادهٔ استخلاص جینوت بخاطر خود راه نداد - و در همین ایام ملک سهراب دوداهي که پدر اسمعیل خان و فتح خان باشد - با قوم و قبیلهٔ خود از نواحي کیچ و مکران بخدمت سلطان حسین پیوستند - سلطان حسین قدوم ملک سهراب را بر خود مبارک دانسته از قلعهٔ کوت کرور تا قلعهٔ دهنکوت تمام ولایت بملک سهراب و اقوام او جاگیر کرد - و از استماع این خبر جمعی از بلوچستان بملازمت سلطان حسین آمدند - و روز بروز کار او رونق گرفت - سلطان بقیهٔ ولایتی که بر کنار سند معمور و آباد داشت به بلوچان داد - و از سیت پور تا دهنکوت به بلوچان داد - و همدرین ایام جام بایزید و جام ابراهیم که بزرگ قبیلهٔ سهیته بودند از جام ننده که حاکم سنده بود آزرده شده بسلطان پیوستند - و تفصیل این اجمال آنست که ولایتی که ما بین بکر وتته واقع است - اکثر آن محال بقوم سهیته که خود را از اولاد جمشید میدانند تعلق داشت - و چون قوم سهیته بشجاعت و سپاهگري از دیگر قبایل ممتاز بودند جام ننده که از قوم سهیته بود و خود را از اولاد جمشید میدانست دایم از طایفهٔ سهیته خایف بود - اتفاقا میان سرداران سهیته نزاعی بهم رسید - جام ننده این مقدمه را فوزي عظیم شمرده جانب مخالفان

جام بایزید و جام ابراهیم که هردو برادر حقیقي بودند گرفت - جام بایزید
و جام ابراهیم از جام نندة رنجیدة متوسل بسلطان حسین شدند - و او
ولایت شور بجام بایزید و ولایت اچه بجام ابراهیم مقرر داشت - و هردو را
رخصت جایگیر نمود - چون جام بایزید از فضایل علمي بی نصیب نبود -
دایم باهل فضل صحبت میداشت - و با این طبقه محشور بود - و دران
نواحي هرجا فاضل مي‌شنید - چندان تفقد احوال او میکرد که اوبی اختیار
بصحبت جام بایزید میرسید - و ازو منتفع میشد - و چنین گویند که
محبت جام باهل فضل بمرتبهٔ بود که شیخ جمال الدین قریشي که از فرزندان
شیخ حاکم قریشي بود - و در خراسان اقسام علوم تحصیل نمودة بود -
باوجود که از نور باصرة عاري بود - به تکلیف تمام شغل وزارت داد - و جمیع
مهمات باو رجوع کرد - و خود بصحبت ارباب فضل و استعداد مشغولي
داشت - و بنوعی اوامر و نواحي آلهي را گردن نهادة بود - که وقتی در
شور اتفاقا در عمارت خرابه گنجي پدید آمد - دست تصرف ازآن باز
داشته تمام بخدمت سلطان حسین فرستاد - و این مقدمه باعث اعتماد
و اعتقاد باو شد - چون سلطان بهلول درگذشت - و فرمان فرمائي بسلطان
سکندر رسید - سلطان برسم تعزیت و عزا پرسي رسولان با تحف و هدایا
و مکاتیب ارسال داشت و طریقهٔ آشنائي و دوستي انداخت - چون
خدا پرستي بر سکندر غالب بود بصلح راضي گشته عهدنامها نوشتند که در
متمادي عمر طریقهٔ اتحاد و وفاق مسلوک باشد - و عهدنامها را بمهر سلاطین
و اکابر رسانیدند - بعد از اتمام عهودنامها سلطان سکندر رسولانرا خلعت
دادة رخصت مراجعت نمود - گویند که چون سلطان حسین بسلطان
مظفر حاکم گجرات طریقهٔ مراسلت مسلوک میداشت - در وقتی که قاضي
محمد نام شخصی را که بفضایل و کمالات آراسته بود - بحمایت نزد سلطان

مظفر میفرستاد - باو گفت که هنگام مراجعت از سلطان مرخص شده سیر منازل سلطاني نماید - غرض سلطان حسین این بود که قصری مشابه قصر سلاطین گجرات در ملتان بسازد - القصه قاضي بعد از ادای رسالت هنگام معاودت استدعای سیر منازل سلطان گجرات نمود - سلطان مظفر خادمی را بقاضي همراه نمود - وقاضي را بتفصیل سیر آن عمارات عالي فرمود - چون قاضي محمد از گجرات بملتان رسید - خواست که شمهٔ از اوصاف و خوبیهای منازل سلاطین گجرات عرض نماید - دید که زبان بیان از تعریف و توصیف آنجا لال است - بر زبان راند که اگر محصول تمام مملکت ملتان خرچ یکی ازآن منازل شود - معلوم نیست که باتمام رسد - سلطان حسین از استماع این خبر و این سخن محزون گشت - عماد الملک بوبک[1] که وزیر سلطان حسین بود بقدم جرأت پیش آمد - بعرض رسانید که بقای ملک سلطان بقیام قیامت مقرون باد - سبب حزن و الم چیست - سلطان حسین گفت که لفظ بادشاهي بر من اطلاق کرده اند - و از معني بادشاهي محرومم و باوجود آن حشر من روز قیامت با بادشاهان خواهد بود - عماد الملک گفت که نباید که خاطر بادشاه ازین رهگذر مکدر میشد - زیرا که حق سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی هر مملکت را بفضیلتی مخصوص ساخته که آن از مملکت دیگر عزیز و محترم است - و مملکت گجرات و دکن و مالوه و بنگاله اگرچه زر خیز است - اسباب تنعّم آنجا بوجه احسن میسر نیست - فامّا مملکت ملتان مرد خیز ست - چه بزرگان ملتان هرجا رفتند معزز و مکرمند - وَ الْحَمْدُ لِلّٰه که از طبقهٔ علیّهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا قُدِّسَ سِرُّه چند کس در ملتان حاضرند که در جمیع کمالات بر شیخ یوسف قریش که سلطان بهلول به پسرش دختر داده وچه مقدار عزتش نگاه میدارد ترجیح

(۱) در تاریخ فرشته تولک نوشته ۱۲ مصحح *

دارند - و هم چنین از طبقهٔ بخاریه چند کس در اچه و ملتان موجودند - که از کمالات ظاهري و باطني بخدمت حاجي عبد الوهاب شرف دارند - و از طبقهٔ علما و فضلا مثل ملا فتح الله شاگرد[1] مولانا عزیز الله از خاک ملتان مخلوق شده اند - اگر مملکت هندوستان بوجود این عزیزان افتخار نماید میشاید - چون عماد الملک این سخنان بعرض رسانید - قبض خاطر سلطان به بسط مبدل شد - چون سلطان حسین را کبر سن دریافت - پسر بزرگ خود را که فیروز خان نام داشت بسلطنت برداشته سلطان فیروز شاه خطابش داد - و خطبه بنام او خواندند - و خود بطاعت و عبادت مشغول گشت - و شغل وزارت بعماد الملک بوبک مسلم داشت *

ذکر فیروز شاه بن حسین شاه لنگا

چون سلطان فیروز خان بی تجربه بود - و قوت غضبي بر سایر قوای او حاکم و مسلّط و مَعَ هٰذا از جود و سخاوت بهره نداشت - و دایم بر بلال ولد عمادالمک که بسخاوت و فضیلت و کمالات آراسته بود حسد مي برد - و نوبتی بیکی از غلامان بادشاهي گفته بود که بلال اموال بادشاهي را متصرف گشته سر فتنه انگیزي دارد و میخواهد که متصدي امر سلطنت گردد - مصلحت آنست که پیش از فتنه علاج فساد او باید کرد - آن غلام بی عاقبت متصدي قتل بلال شده منتظر فرصت مي بود - اتفاقا روزی بلال بسیر رفته بود - بعد از نماز شام که بشهر مي آمد آن غلام از کمینگاه تیری بر سینهٔ بلال زد که از پشتش بگذشت - و همان جا جان بجانان سپرد -

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته مولانا فتح الله و شاگرد او مولانا عزیز الله مرقوم است و نیز از صفحه ۲۷۹ معلوم مي شود که مولانا عزیز الله شاگرد مولانا فتح الله بود ۱۲ مصحح -

عماد الملک در اندک زمانی بانتقام خون پسر او را زهر داده فارغ شد - چون این مصیبت در آخر عمر بر سلطان حسین واقع شد - عنان صبر بدست جزع و فزع داد و بزاري میگریست - لا علاج بجهت انتقام گرفتن و ضبط ملک باز خطبه بنام خود خوانده - محمود خان بن سلطان فیروز را ولي‌عهد گردانید - وبدستور قدیم مهمات ملکي و شغل وزارت را بعمادالملک گذاشت - و اصلا اظهار رنجش و کلفت از زهر دادن پسر ازو نکرد - بعد از چند روز جام بایزید را در خلوت طلبیده گفت - که تو خال وی میشوي - و از درد دل ما خبر داري - تدبیری باید کرد که انتقام خود ازین نمکحرام بگیریم - جام بایزید بخواهش تمام قبول این امر نموده رخصت انصراف یافت - و شب بمنادي گفت تا در لشکر او ندا کنند که سلطان از ما سان واجب طلبیده - علی الصباح جمیع سپاهیان مسلح شده بدربار حاضر شوند - چون صبح شد جام بایزید با مردم خود مسلح و مستعد شده بدربار آمدند - و خبر بسلطان رسید - بعماد الملک فرمود تا رفته سان واجب از جام بایزید و ملازمان او بگیرد - چون بجهت طلب سان واجب حاضر شد - فی الفور مردم جام هجوم آورده عماد الملک را در زنجیر کشیدند - سلطان حسین همان لحظه مهم وزارت را بجام بایزید باز گذاشته اتالیقي محمود خان بن سلطان فیروز را نیز اضافهٔ شغل وزارت نمود - بعد از چند روز سلطان حسین در گذشت - فوتش در روز یکشنبه بیست و ششم ماه صفر سنه ثمان و تسعمائه وبقولی اربع و تسعمائه بوده - مدت حکومتش بقولی سي و چهار سال و بقولی سي سال * نظام الدین احمد بخشي درین مقام آورده که از قلم مولف بهادر شاهي درین مقام دو سه سهو صادر شده - یکی آنکه سلطان محمود را پسر سلطان حسین گفته و دیگر آنکه جلوس سلطان فیروز را بعد از محمود خان نوشته - و دیگر آنکه سلطان

فیروز را برادر سلطان محمود گفته - در واقع سلطان محمود پسر سلطان فیروز ست - و جلوس او بعد از جلوس سلطان فیروز و سلطان حسین بوده *

ذکر سلطان محمود بن سلطان فیروز

چون سلطان حسین بمرض در گذشت - روز دیگر که روز دوشنبه بیست و هفتم شهر صفر باشد جام بایزید باتفاق اکابر و امرا و اشراف بموجب وصیت سلطان حسین محمود خان را بحکومت نشاندند - چون خرد سال بود ارذال پوست شد - و اجلاف و اوباش را گرد آورده اوقاتش باستهزا و تمسخر میگذشت - و اکابر و اشراف ازین رهگذر از خدمت و صحبت او پا کشیدند - و چون اوباش و اجلاف را در مزاج او تصرف تمام بهم رسید - همگي همت را بر انحراف طبع سلطان بجام بایزید گماشتند - و از برای حصول مطالب خود قصها بستند - جام بایزید از این سخنان از خانهٔ خود که بر کنار آب چناب در یک فرسخی ملتان ساخته بود بشهر نمي آمد - و به پرداختن مهمات ملکي در آنجا بسر مي برد - و اوقات بَلَطَائِفُ الْحِيَـلَ میگذرانید - در خلال این احوال روزی جام بایزید مقدمان بعضی قصبات را بجهت تحصیل مال و معاملات دیگر طلبیده بود - چون تمرد و زیادتي بعضی از ایشان ظاهر شد - تراشیدن موی سر ایشان حکم کرد - بدگویان و غمازان رفته بسلطان محمود گفتند - که جام بایزید در سیاست و اهانت رسانیدن خدمتگاران خاصه شروع کرده و خود بدیوان حاضر نمیشود - و پسر خود عالم خان را میفرستد - صلاح دولت درآنست که عالم خان را اهانت و آزاری در مجلس باید رسانید - تا باعث نقض و کسر حالت و شان جام بایزید شود - و در نظر مردم خوار و سبک گردند - و این عالم خان جوانی بود قابل و در حسن صورت

و سیرت از اقران خود ممتاز - اتفاقا عالم خان روزی بسلام سلطان آمد -
یکی از مجلسیان ازو پرسید که از فلان مقدم و فلان کارکن چه تقصیر واقع
شده بود که جام بایزید موی سر او را تراشیده او را اهانت رسانید -
انصاف و عدالت آنست که در عوض - موی سر ترا بتراشند - چون این
قسم سخنان بگوش عالم خان نرسیده بود - اعراضي شده گفت - مردک
ترا میرسد که در مجلس سلطان بمن اینچنین حرف زني - هنوز این سخن
بآخر نرسیده بود که دوازده کس از اطراف و جوانب در آمده بعالم خان
در آویختند - و بار اول کاری که ساختند آن بود که دستار از سر عالم خان
برداشتند - و مشت و لکد بی محابا حواله مي كردند - عالم‌خان بهزار
محنت خنجر از غلاف برآورده دست بالا کرد - اتفاقاً چون سلطان بر سر
آن مردم که تلاش میکردند تفرج میکرد - نوک خنجر به پیشانيء سلطان
رسید - فریاد کنان بر زمین افتاد - خون بسیار از جراحت او روان گشت -
جمعی که بعالم خان در آویخته بودند - دست ازو باز داشته متوجه سلطان
شدند - عالم خان فرصت یافته از واهمه راه گریز پیش‌گرفت - چون بدروازه
رسید که قفل داشت - بقوت هرچه تمامتر تختهٔ در را شکسته بدر رفت -
و فوطهٔ از میان نوکر خود گرفته بر سر بست و رو براه نهاد - چون بخدمت
جام بایزید رسید و ماجرا تقریر کرد - گفت ای فرزند حرکتی از تو
بوجود آمد که باعث شرمندگي دو جهاني گشت - و حالا چون علاج
پذیر نیست - بقدم استعجال بشور برو - و تمام لشکر را بسرعت بفرست
که تا سلطان محمود لشکر خود را فراهم نیاورده من توانم مردم را بشور
برسانم - و جام بایزید همان ساعت عالم خانرا رخصت شور داد - چون
لشکرش از شور رسید - جام بایزید طبل کوچ نواخته متوجه شور گشت -
و سلطان محمود بعد از اهتمام استماع این خبر جمعی از امرا را بوسم‌تعاقب

نامزد کرد - چون افواج قرین یکدیگر رسید - جام بایزید برگشته بایستاد - و از طرفین جوانان کار آمدني جدا شده ترددهاے مردانه نمودند - آخر جام بایزید آنجماعت را شکست داده راه شور پیش گرفت - و چون بشور رسید خطبه بنام سلطان سکندر بن بهلول خوانده تمام ماجرا را داخل عریضه نموده بخدمت سلطان سکندر فرستاد - و سلطان سکندر فرمان استمالت و خلعت بجام بایزید فرستاده فرمان دیگر بدولت خان لودي که حاکم پنجاب بود نوشت که چون جام بایزید آنجا بما آورده و خطبه بنام ما خوانده باید که از احوال او خبردار بوده خود را از امداد و اعانت او معاف ندارند - و هرگاه او را بکومک حاجت شود خود بکومک او برود - بعد از چند روز سلطان محمود لشکر خود را جمع ساخته متوجه شور گشت - و جام بایزید و عالم خان باتفاق مردم خود از شور برآمده ده کروه استقبال نمود - و آب راوي را بر روی خود داده فرود آمد - و خطی بدولت خان لودي فرستاده حقیقت ماجرا اعلام نمود - هنوز میان جام بایزید و سلطان محمود جنگ قایم بود که دولت خان لودي با عساکر پنجاب بکومک جام رسید - و مردم معتبر بخدمت سلطان محمود فرستاده طرح صلح درمیان انداخت - و آخر الامر بسعي دولت خان مصالحه بر این قرار یافت که آب راوي حد باشد - و هیچ کدام از حد خود تجاوز ننمایند - و دولت خان لودي سلطان محمود را بملتان فرستاده جام بایزید را بشور رسانید - و خود بلاهور آمد - باوجودی که مثل دولت خان مردی درمیانهٔ مصالحه در آمده بود - کار صلح چندان استقامت نیافت - در خلال این احوال میر جاکراند [۱] با دو پسر خود میر آلهداد و میر شهداد از جانب

---

(۱) در تاریخ فرشته مي نویسد که در خلال این احوال میر عماد کرویزي با دو پسر خود میرزا شهید و میر شهدا از جانب سولي بملتان آمدند ۱۲ مصحح *

سوی بملتان آمد - اول کسی که مذهب شیعه را در ملتان رواج داد میر شهداد بود - چون میر سهراب دوداهي درپیش لنکاهان عزت تمام داشت میر جاکراند آنجا نتوانست بود - و آنجا بجام بایزید آورد - چون قبیلهٔ جام بایزید بسیار بعزت پیش آمدهٔ پارهٔ ولایت از خود که در وجه خالصه مقرر کردهٔ بود - بمیر جاکر و فرزندان او داد - و این جام بایزید مرد محسن کریم بالذات در مقصد حال علما و صلحا و رعایت ایشان مجبول بودهٔ - و چنین گویند که در ایام مخالفت وظایف و ادرارات علما و صلحا را در کشتیها انداخته از شور بملتان میفرستاد - و از بس که احسان نسبت باکابر ملتان پی درپی میرسید - اکثر مردم بزرگ وطن را گذاشته توطن شور اختیار نمودند - و جمعی را بخواهش تمام طلبیدهٔ - ازآنجمله ملا عزیز الله که شاگرد نامي ملا فتح الله بود به نیاز استدعا نمود - چون مولانا عزیز الله قریب بشور رسید - باعزاز تمام او را بشهر در آوردهٔ بتکلیف تمام بحرم‌سرای خود برد و بخدمتکاران فرمود که آب بر دست مولانا ریختند - و گفت آن آب بجهت تیمن و تبرک در چار گوشهٔ خانهٔ او ریختند - و از شیخ جلال الدین وکیل جام بایزید حکایتی عجیب منقول است اگرچه در مطلب دخلی ندارد - امّا بجهت عبرت و ایقاظ از نوم غفلت رقم میشود *

حکایت میکند که چون حضرت مولانا عزیز الله بشور آمد - و از جام بایزید احترام و اعزاز بیش از وصف یافت - و مولانا را بحرم سرای خود بردهٔ کنیزان را بدستوری که ذکر رفت فرمود که خدمت مولانا کردند - شیخ جلال الدین قریشي شخصی را بخدمت مولانا فرستاد و پیغام داد - که جام دعا میرساند و میگوید که غرض از احضار کنیزان و خدمتکاران در پیش مولانا آن بود - که چون مولانا مجرد تشریف آوردهٔ اند - هر کدام

که منظور نظر استحسان مولانا شوند- اعلام فرمایند - تا در سلک خدمتگاران ایشان در آید - مولانا جواب گفته فرستاد که مَعَاذَ اللّٰه آدمي هرگز نظر بد بکنیزان دوستان خود میکند و کرده باشد - مَعْ هَذَا عمر و سال فقیر این تقاضا نمیکند - چون خادم مولانا عزیز الله نزد جام آمده پیغام گذاري نمود - جام گفت مرا ازین پیغام اطلاعی نیست - مولانا منفعل و خجل شده گفت گردن آن شخص شکسته باد که این عمل ازو بوقوع آمده - بی آنکه جام را ملاقات نماید - راه خانهٔ خود پیش گرفت - و تا بجام خبر رسیدن مولانا از سرحد ولایت او گذشته بود - آخر الامر چنان شد که بر زبان مولانا گذشته بود - بعد ازآنکه شیخ جلال الدین از خدمت سلطان سکندر برگشته بتتور آمد - شبی از بام پایش خطا کرد - و بسر آمده گردنش شکست *

چون حضرت فردوس مکاني محمد بابر بادشاه غازي در سنه ثلاثین و تسعمائه ولایت پنجاب را متصرف گشت - و عازم دهلي شد - منشوری بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم تته فرستاد که ملتان و آنحدود باو مرحمت شده - میرزا شاه حسین ارغون از نواحي قلعهٔ بهکر از دریا عبور نموده - صرصر قهر آلهي وزیدن گرفت - و سیلاب بی نیازي جاري گشت - سلطان محمود از استماع این خبر بر خود لرزیده سپاه را جمع نموده دو منزل از شهر ملتان بر آمده شیخ بهاء الدین قریشي را که سجاده نشین شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا قُدِّسَ سِرُّهٗ بود - بطریق رسالت نزد میرزا شاه حسین فرستاد - و مولانا بهلول را که در حسن عبارت و ادای مقاصد وحید دهر و یگانهٔ عصر بود - ردیف شیخ بهاء الدین ساخت - چون بلشکر میرزا شاه حسین رسیدند - میرزا بعزت و احترام پیش آمد - بعد از ادای رسالت میرزا در جواب گفته که آمدن من بواسطهٔ تربیت سلطان و زیارت شیخ بهاء الدین ذکریا است - مولانا بهلول گفتند چه شود که تربیت سلطان بطور تربیت اویس قرنی

باشد که حضرت رسالت پناهي صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم بروحانیت تربیت او نموده بود - و دیگر آنکه شیخ بهاء الدین بخدمت آمده چه احتیاج تصدیع کشیدنست - چون شیخ بهاء الدین برگشته نزد سلطان محمود آمد - شبش سلطان محمود بمرگ مفاجات در گذشت - و زعم بعضی مردم آن بود که لشکر[1] خان که غلام این سلسله بود - صاحب خود را زهر داد - وفاتش در سنه احدی و ثلثین و تسعمائه - ایام سلطنت او بیست و هفت سال *

ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

چون سلطان بگذشت قوام خان لنگاه و لشکر خان که مقدمهٔ سلطان محمود بودند راه گریز پیش گرفته بمیرزا شاه حسین پیوستند - و تربیت دلخواه یافته قصبات ملتانرا مسخر میرزا ساختند - و بقیهٔ امرای لنگاه ویران شده روانهٔ ملتان گشتند - و آنجا پسر سلطان محمود را که در سن صبی بود سلطان حسین خطاب داده سکه و خطبه بنام او خواندند - اگرچه اسم سلطنت بر او اطلاق کردند - اما شیخ شجاع الملک بخاري که داماد سلطان محمود میشد - اسم وزارت بر خود نهاده مهمات را از پیش گرفت - و آن مرد بی تجربه تا آنکه ذخیرهٔ یکماهه در حصار ملتان داشت - قرار حصار داري بخود داد - و میرزا شاه حسین فوت سلطان محمود را واسطهٔ فتح ملتان دانسته اصلا فرصت نداد - و جلو ریز آمده حصار را محاصره کرد - چون مدت محاصره بچند روز کشید - اهل قلعه از سپاهي و رعایا از گرسنگي در قلق و اضطرار افتادند - و نزد شیخ شجاع الملک که عمدهٔ خرابي ولایت ملتان ازو بود آمدند و گفتند که هنوز اسپان ما از کار نیفتاده و خود نیز بقدر قوتی داریم - مناسب آنست که تقسیم افواج نموده متوجه کار زار شویم -

---

(۱) در تاریخ فرشته لنکر خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

شاید که بتوفیق آلهي فتح ما را باشد - و حصارداري بامیدواري مدد و کومک مي باشد - و آن خود میسر نیست - شجاع الملک درین مجلس جواب نداد - فامّا در خلوت جمعی از سرداران معتبر را طلبیده درمیان آورد که هنوز سلطنت سلطان حسین قرار و مداری نیافته - اگر بقصد جنگ از شهر بر آئیم ظن غالب آن است که اکثر مردم ما بامید رعایت و تربیت رفته میرزا را ملاقات نمایند - و جمع قلیلی که بجهت ناموس پای ثبات نیفشرند کشته گردند - مولانا سعد الله لاهوري که از افاضل زمان بود میگفتند که من دران زمان در حصار ملتان بودم - چون ملتان چند ماه محاصره بود و افواج میرزا شاه حسین مداخل و مخارج را بنوعی مضبوط نموده بودند که مجال عبور باد صبا از درون به برون و از برون بدرون نبود - و گمان این نبود که از بیرونیان مددی بدرون برسد - و یا شخصی خود را برون انداخته ازآن طوفان بلا نجات یابد - و هر کس بدست مي‌آمد طعمهٔ صمصام خون آشام و شمشیر آبدار میگشت - و رفته رفته زندگاني و معیشت بر اهل قلعه دشوار شده بود - و کار بجای رسیده بود که سگ و گربه اگر بدست مي افتاد - برهٔ شیر مست و حلوان تصور نموده گوشت آنرا مایهٔ تنعم میساختند - و جادا نام پاچپ را شیخ شجاع الملک بسرداري سه هزار پیادهٔ قصباتی مقرر نموده حراست قلعه باو نامزد کرد - آن بی‌عاقبت در خانهٔ هر که غلّه گمان داشت بی‌ملاحظه در آمده آن خانه را بتاراج میداد - و صاحب خانه را زجر بلیغ مینمود - و ازین عمل ناهنجار مردم دست دعا برداشته بمضمون نِعْمَ الْاِنْقِلَابُ وَلَوْ عَلَيْنَا زوال دولت شجاع الملک را میخواستند - و آخر الامر مردم کشته شدن را بخود قرار داده از بالای قلعه خود را بخندق مي انداختند - و میرزا شاه حسین از اضطرار و انقلاب مردم اطلاع یافته از کشتن خود اوشان را باز

داشت - و بعد از آنکه محاصرهٔ یکسال و چند ماه کشید - شبی وقت سحر نوکران‌میرزا بقلعه در آمدند - و دست یغما از آستین بی رحمي برآوردند - و شروع در نهب و غارت کردند - و سکنهٔ شهر از هفت ساله تا هفتاد ساله به بند رفت - و بر هر که گمان زر داشتند اهانت و ایذائی که ممکن بود باو رسانیدند - و این حادثه در اواخر سنه اثنین و ثلثین و تسعمائه واقع شده *
و هم مولانا سعد الله از احوال خود حکایت میکرده که چون حصار مسخر لشکر ارغون شد - جمعی بخانهٔ ما در آمدند - اولا پدر مرا که مولانا ابراهیم جامع نام داشت - و شصت و پنج سال بود که بر مسند افاده قرار گرفته بود - و اقسام علوم درس میگفت - و در آخر عمر نابینا شده بود به بند بردند - و از صفای منازل و کمال نزاهت عمارت گمان زرداري باو کرده شروع در اهانت کردند و دیگری درآمده مرا به بند برد - و آن شخص مرا تحفهٔ وزیرمیرزا ساخت - اتفاقا وزیرمیرزا که در صحن سرای بر تخت چوبین نشسته بود فرمود که بندی آهنین بر پای من نهادند - و یکسر آنرا بر پایهٔ تخت محکم کردند - و اشک از چشم من اصلا نمي‌ایستاد - و بیشتر گریهٔ من بحال پدر بود - بعد از ساعتی محبره طلبیده قلم را اصلاح نموده میخواست که چیزی بنویسد - بخاطرش رسید که تجدید وضو نموده چیزی بنویسد - برخاسته متوجه مستراح شد - چون دیگری حاضر نبود من خود را بتخت نزدیک رسانیده این بیت قصیدهٔ برده را * بیت *

فما لِعَیْنَیْـكَ اِنْ قُلْتَ اکْفِفَا هَمَتَا وَ مَا لِقَلْبِكَ اِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ یَهِمِ

بر کاغذی که وزیر از برای کتابت بر آورده بود نوشتم و خود را بجای خود کشیدم - و همان طور اشک از چشم من میرفت - بعد از ساعتی که وزیر بجای خود آمد و قرار گرفت و خواست که چیزی بنویسد دید که بر کاغذی این بیت نوشته شده - بر اطراف خانه نگاه کرد - چون در خانه

هیچکس را ندید بمن متوجه شد - گفت تو نوشتهٔ - گفتم آری - از حال من پرسید - چون نام پدر بردم - برخاست و بغل از پای من برداشت - و پیرهن خود در من پوشانید - و همان زمان بدیوانخانهٔ میرزا شاه حسین رفته مرا از نظر میرزا گذرانید - و حال پدر من بعرض رسانید - میرزا فرمود تا پدر را تفحص نموده آوردند - اتفاقاً درآن ساعت مقارن بمجلس درآوردن پدر بوضع غیر مکرر هدایهٔ فقه در مجلس میرزا مذکور میشد - فرمودند تا خلعت در پدر و من پوشانیدند - و پدر باوجود تفرقهٔ خاطر شروع درسخن کرد - و سخن را بنوعی تقریر کرد که حضّار مجلس واله و شیفته شدند - و میرزا در همان مجلس پدر را تکلیف همراه بردن نمود - و بتواجیان مهم شناس فرمودند - که آنچه از ما رفته باشد بهم رسانید - و آنچه بهم نرسد قسمت از سرکار بدهند - پدر در جواب گفت که ایام عمر بسرآمده حالا وقت سفر آخرت ست نه وقت همراهي میرزا - و میگفت که آنچنان شد که پدر میگفت چه بعد دو ماه درگذشت * القصه چون حصار ملتان مسخر شد - میرزا شاه حسین سلطان حسین را بموکل سپرده شیخ شجاع الملک را انواع اهانت رسانید - و مبلغی کلي ازو هر روز میگرفته تا بر سر آن طلب و خواست رفت - چون ویرانی ملتان بحدی رسیده بود که در خاطر هیچ آفریده خطور نمیکرد که باز آبادان شود - میرزا کار ملتان را سهل انگاشته خواجه شمس الدین نام شخصی را بحراست ملتان گماشت - و لشکر خان را پیش دست او ساخت - و خود بصوب تته مراجعت نمود - لشکر خان از هر جا مردم را دلاسا نموده باز ملتان را آبادان کرد - و بمردم اتفاق نموده خواجه شمس الدین را خواجه وار از ملتان بر آورده از روی استقلال ملتان را متصرف گشت - چون حضرت فردوس مکاني شنقار شدند - و امر سلطنت هندوستان بحضرت جنت آشیاني قرار گرفت - حضرت جنت آشیاني ولایت پنجاب را بمیرزا

کامران جاگیر دادند - کسان خود را فرستاده لشکر خان را بخدمت طلبید - چون لشکر خان بلاهور آمده بخدمت میرزا مشرف شد - میرزا عوض ملتان خطهٔ پایل[1] را بلشکر خان مرحمت فرموده در منتهي عمارات لاهور بجهت سکونت لشکر خان جائی تعین نمودند - که الحال نیز بخانهٔ لشکر خان اشتهار دارد - ویکی از محلات لاهور گشته - و ازآن وقت باز ملتان در تصرف سلاطین دهلي در آمد - و از انتقال میرزا کامران بشیر خان و ازو بسلیم خان و ازو بگماشتهای حضرت خلیفهٔ آلهي در آمد - چنانکه هر یک بمحل خود مذکور ست و تا حال که هزار و بیست و شش هجري بوده باشد - درتصرف گماشتگان نور الدین محمد جهانگیر ست - و امید که تا زمان قیام قیامت بهمین طریق باشد - و سلسلهٔ سلاطین ملتان بر افتادند *

ذکر سلاطین عالیشان حضرت دهلي که خلاصهٔ سلاطین زمان و فرمان فرمایان دورانند

از ابتدای زمان سلطان معز الدین غوري که بلاد دهلي را متصرف شده تا زمان سعادت قرین حضرت خلیفهٔ آلهي سي و شش نفر از سنه اربع و سبعین و خمسمائه تا سنه اثنین و الف هجري که چهار صد و بست و هشت سال باشد - ارباب سیر و اخبار بقید تحریر در آورده اند - و از اثنین و الف تا الحال که زمان عافیت اقران نور الدین محمد جهانگیر ست و سنه خمس و عشرین و الف است که بیست و سه سال باشد - راقم مجملا تفصیل خواهد نمود *

---

(۱) در تاریخ فرشته مایل مرقوم است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان معز الدین سام غوري مشهور بشهاب الدین

او را برادری بود شمس الدین ازو بزرگتر که او را بعد از سلطنت غیاث الدین میگفتند - بعد ازآنکه سلطان غیاث الدین بسلطنت غور رسید - و بعضی ولایات در تصرف آورد - و برادر خود معز الدین محمد را در ولایت نکتا(۱)باد که از بلاد گرمسیر ست گذاشت - چون سلطان معزالدین حاکم نکتاباد شد - همیشه لشکر بر سر غزنین مي آورد تا در شهور سبع و ستین و خمسمائه غزنین را سلطان غیاث الدین فتح کرد - برادر خود معز الدین محمد را گذاشت - چون در سنه سبعین و خمسمائه سلطان معز الدین به نیابت برادر خود بحکومت غزنین رسید - بعد از یکسال اچه و ملتان از دست قرامطه بر آورد * و در سنه اربع و سبعین و خمسمائه باز باچه و ملتان آمد - و از راه ریگستان بگجرات رفت - و با رای بهیم دیو که حاکم آنجا بود مصاف داده شکست خورد * و در خمس و سبعین و خمسمائه پشاور که بکرام میگفتند رفت و فتح کرد - و سال دیگر بلاهور خرامید - و سلطان خسرو که از نسل سلطان محمود غزنوي بود - در لاهور متحصن شد - و پسر خود را با یک زنجیر فیل بیرون فرستاده امان یافت - و سلطان بصلح مراجعت نمود - سال دیگر لشکر بدیول که تته باشد برده تمامي کنار بحر را در ضبط آورد * و در سنه ثمانین و خمسمائه بلاهور آمد - خسرو ملک باز متحصن شد - قلعهٔ سیالکوت میان آب راوي و چناب بنا کرد و حسین خرملي را گذاشت * و در سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه

---

(۱) در طبقات اکبري تذکاباد و در تاریخ فرشته تکیاباد مذکور است ۱۲ مصحح

باز بلاهور آمد - خسرو ملک از روی عجز نزد او آمد - او را بغزنین برده
پیش برادر خود غیاث الدین بفیروز کوه فرستاد و غیاث الدین او را بقلاع
غرجستان فرستاده محبوس ساخت - و در آن حبس در گذشت و لاهور
را بعلي کرماج داده باز گشت * و در شهور سنه سبع و ثمانین و خمسمائه
قلعهٔ سرهند را که دران زمان مکان رایان و راجهای عظیم الشان بود مسخر
کرد - رای پتهور راجهٔ اجمیر استقبال نموده در موضع نراین کنار آب سرستي
در هفت کروهی تانیسر مقاتلهٔ عظیم شد - سلطان شکست یافت -
و جلادتها نموده کهنده[1] رای برادر پتهور رای را که والی دهلي بود نیزه بر
دهن زد - او نیز نیزه بر سلطان زده بازوی سلطان مجروح ساخت - نزدیک
بود از اسپ در افتد خلج پسری بر عقب اسپ سلطان سوار شده او را
از جنگ گاه بر آورده بلشکرگاه رسانید - و آن غوغا که در لشکریان افتاده بود
بفشانید و بغزنین رفت - و بار دیگر با پتهور رای در همان موضع نراین مقابله
شد - و سلطان ظفر یافت و پتهور رای گرفتار شده بقتل رسید - و کهنده رای
برادر او در جنگ کشته شد - و سرستي و هانسي را فتح نموده اجمیر که
دارالملک پتهور رای بود غارت کرد - و ملک قطب الدین ایبک را در قصبهٔ
کهرام که هفتاد کروهی دهلیست گذاشته کوه سوالک را تاراج نموده بغزنین
رفت - و هم درین سال قطب الدین ایبک قلعهٔ دهلي مسخر ساخت -
و در تسع و ثمانین و خمسمائه قلعهٔ کول مسخر کرد - و دهلي دار الملک
ساخت - و ازین وقت دهلي تختگاه سلاطین هندوستان شد - و هم درین
سال سلطان معز الدین از غزنین باز عزم هندوستان نمود و بقنوج رفت -
و با رای جیچند مصاف نمود و مظفر شد - ملک قطب الدین را در دهلي
گذاشته بغزنین آمد - و ملک قطب الدین ایبک قلعهٔ گوالیار و بداون را

(۱) در تاریخ فرشته کهاندي رای ثبت شده ۱۲ مصحح *

مسخر نمود - و بنهر والهٔ گجرات رفته انتقام سلطان را از رای بهیم دیو والي آنجا کشید - و سلطان در سرخس و طوس بود که خبر فوت برادر بزرگ او سلطان غیاث الدین باو رسید - چو نام بادشاهي برو بود بباذغیس آمده شرایط عزا بجا آورده ممالک برادر خود بر آل سام قسمت نمود - و بتسخیر خوارزم رفت - و خوارزم شاه را منهزم ساخته بخوارزم در آمد - اهل خوارزم جنگ آغاز کردند - بعضی امرای غور درین جنگ کشته شدند - از در خوارزم وشطّ جیحون بطرف بلخ آمد - و لشکر خطا و ترکستان که بمدد سلطان محمد آمده بکنار آب جیحون آمده بودند پیش راه سلطان آمدند - و در اندخود محاربهٔ عظیم رفت - سلطان با چند کس بر دور آب بقلعهٔ اند خود درآمد - قلعه را بامان سپرده بغزنین آمد - درینوقت کهکران در حوالي لاهور بغي ورزید - و قطب الدین ایبک نیز از دهلي بخدمت رسید - بعد از مالش کهکران در حین مراجعت - سلطان در دیه دیهک از توابع غزنین بدست فدائي کهوکر شهید شد - این قطعه در تاریخ او گفته اند * * تاریخ *

شهادت ملک بحـــر و بر شهاب الدین
کز ابتدای جهان همچون او نیامد یک
سیوم ز غُرّهٔ شعبان بسال شش صد و دو
فتاد در ره غزنیـــن بمنـــزل دیهک[۱]

ایام سلطنت او از ابتدای غزنین تا آخر عمر سي و دو سال و چند ماه بود - و یک دختر ازو بماند - و خزاین بسیار ازو بماند - ازآنجمله پانصد من الماس بود - و قِسْ عَلَی هٰذَا - نه مرتبه بغزای کفار آمد - و در هفت مرتبه مظفر شد *

---

(۱) در تاریخ فرشته رهتک مرقوم است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان قطب الدین ایبک

قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین بود - در اول حال که او را از ترکستان آوردند - قاضي قمر الدین[۱] عبد العزیز کوفي که از اولاد امام ابو حنیفه کوفي رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالیٰ عَلَیْه بود خرید - و با فرزندان خود بکسب آداب داد - بعد ازآن یکی از تجار او را بقیمت اعلیٰ خریده بتحفه بسلطان معز الدین برد - چون انگشت خنصر او شکسته بود ایبک میگفتند - شبی سلطان بزمی آراست و انعام بسیار باو و دیگران داد - ایبک تمامي را بفراشان و خدمتگاران داده - سلطان را خوش آمده او را بمرتبهٔ امارت رسانید - و در سنه اثنین و ستمائه بلاهور آمده روز سه شنبه هژدهم ذي‌قعده سنه مذکور بر تخت سلطنت نشست و دربخشش بر روی عالمیان کشود - و لکها داد و چنانکه او را قطب الدین لک بخش میگفتند - و بهاء الدین که یکی از فضلای عصر بود در حق او گفته * رباعي *

ای بخشش لک تو در جهان آورده
کان را کف تو کار بجان آورده
در رشک کف تو خون گرفته دل کان
وز لعل بهانه درمیان آورده

و میان او و تاج الدین یلدوز که او نیز از بندگان معزّي بود - و حاکم غزنین بود - و نام بادشاهي بر خود اطلاق کرده - بر سر لاهور خصومت افتاد و محاربه نموده - تاج الدین منهزم شد و بکرمان رفت - و سلطان قطب الدین بغزنین رفت - و بلهو و لعب مشغول شد - سلطان تاج‌الدین بناگاه بر سر او آمد - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بلاهور آمد

---

(۱) در تاریخ فرشته قاضي فخر الدین بن عبد العزیز نوشته ۱۲ مصحح *

* بیت *

چون سلطـــان سر انداز باشد زمی
فتـــد بیخبـــر از سرش تاج کی

در سنه سبع و ستمائه از چوگان بازي از اسپ افتاده کوهۀ زین در سینه اش نشست و قالب تهي ساخت - مدت حکومت او از فتح دهلي تا آخر عمر بیست سال بود - و ازآنجمله بادشاهي چهار سال بود - چون هفت نفر از غلامان و امرای سلطان شهاب الدین سام به بادشاهي رسیدند - ذکر شان درین محل مناسب مینماید *

ذکر سلطان تاج الدین یلدوز

تاج‌الدین یلدوز بادشاهی بزرگ و کریم و صاحب اخلاق حمیده بود - و از ممالیک سلطان معز الدین بود - و در اوایل از جانب سلطان حاکم کرمان و سنقران شد - چون سلطان بسفر هند رفتی و بکرمان نزول نمودی - امرا را ضیافت نموده یکهزار کلاه و قبا تشریف دادی - و بر اخلاق او این معامله برهانی عظیم است که او را دو پسر بود - وقتی معلّم کوزۀ بر سر یکی زد و بمرد - معلّم را خرچ راه داده گفت تا والده اش خبردار نشده متواري شو - سلطان معزالدین در آخر سلطنت خود او را بکسوت سیاه اختصاص داد که نشانۀ ولي عهدي او باشد - چون سلطان معزالدین فوت شد - ملوک و امرا خواستند که سلطان غیاث الدین محمود بن محمد بن سام را بر تخت نشانند - این معني را بسلطان غیاث الدین محمد در قلم آوردند - سلطان غیاث‌الدین نوشت که مرا فیروز کوه و ممالک غور که تخت پدر منست کافیست - سلطان تاج‌الدین را خط عتق داده خلعت

فرستاده تخت غزنین حواله فرمود - و بحکم این فرمان بتخت غزنین بر آمد و ممالک در ضبط آورد - و یکبار دیگر از غزنین افتاده باز استقرار گرفت - و با سلطان ایبک در پنجاب مصاف داده شکست یافت - و غزنین بتصرف سلطان قطب الدین درآمد - چنانچه گذشت باز بسلطنت غزنین رسید - درحدود نراین با سلطان شمس الدین مصاف نموده گرفتار گشت - مدت حکومت او سه سال بود *

ذکر ناصرالدین قباچه

ناصرالدین از بندگان سلطان معزالدین است - پادشاه بزرگ و در غایت کیاست و حذاقت بود - و پیش خدمت سلطان بود - چون ملک ناصرالدین مقطع اچه در جنگ لشکر خطا شهادت یافت - ملک ناصرالدین را بجای او در اچه نصب فرمود - و او داماد سلطان قطب الدین بود - بعد از وفات سلطان قطب الدین اچه و ملتان و سایر قلاع ملک سند و کهرام تا سرستي در تصرف آورده - چند مرتبه با لشکر تاج الدین یلدوز محاربه کرد - چون مملکت سند بر وی قرار گرفت - اکثری از اکابر خراسان و غور و غزنه از فتنهٔ چنگیزي باو پناه آوردند - و در حق ایشان انعام فرمود - و در سنه احدی و عشرین و ستمائه لشکر مغل ملتان را چهل روز حصار نمود - سلطان خلق را از خزاین بنواخت و داد جلادت داد - و بعد از یکسال و نیم در حدود سیوستان لشکر مغل و خلج استیلا یافتند - ملک روی بدفع ایشان آورد - لشکر مغل منهزم گشت - و خان خلج مقتول شد - سلطان ناصر الدین باچه و ملتان آمد - باقي ذکر او در احوال سلطان شمس الدین مذکور ست - حکومت او بیست و دو سال بود *

ذکر ملک بهاء الدین طغرل

بهاء الدین از بندگان نامدار سلطان معز الدین محمد سام بود - و اوصاف حمیدهٔ داشت - و میانهٔ او و ملک قطب الدین ایبک بر سر قلعهٔ گوالیار که سلطان باو حواله نموده بود - و اهل قلعه بسلطان ایبک دادند - نزاع بود - و در اندک مدت در گذشت *

ذکر اختیار الدین محمد بختیار خلجی

محمد بختیار از اکابر بلاد غور و گرمسیر ست در عهد سلطان معزالدین محمد سام بغزنین رسید - و بملازمت حسام‌الدین اوغلبیک رسیدهٔ دران روی آب گنگ جاگیر یافت - و ترددات نمودهٔ تشریف بادشاهي و لوای سلطنت از سلطان قطب الدین گرفت - و باعانت سلطان قطب الدین حصار بهار را بکشاد - و برهمنان را سر تراشیدهٔ علف تیغ بیدریغ کرد - بزبان هند مدرسه را بهار گویند - چون مکان علم ایشان بودهٔ به بهار اشتهار یافته - و فیلی که در هندوستان بقوت او نبود پیش سلطان قطب الدین در قصر سپید آوردند - گفتند آیا در هندوستان فیلی که با این برابر تواند شد بودهٔ باشد - سلطان ملک محمد بختیار را بجنگ فیل اشارت نمود - بختیار گرزی که در دست داشت - بر خرطوم فیل زدهٔ که در ضرب اول فرار نمود - سلطان را تعجب آمدهٔ اقسام انعام در بارهٔ او نمود - و حکومت لکهنوتي باو داد - و بعد از فتح بهار تهور و مردانگي او بساکنان آن دیار رسید - منجمان آن ملک نزد لکهمه پسر رای لکهمن که تمام رایان او را مقتدای خود میدانند رفته عرض نمودند - که در کتب قدیم ما هست که ترکان این دیار را بگیرند - امسال بهار را گرفته در آیندهٔ این ملک را تمام میگیرند - لکهمه ازیشان پرسید که شخصی که این

دیار را بگیرد و متصرف خواهد شد هیچ نشاني دارد - و در کتب هیچ مسطور ست - گفتند آری هرگاه که او بر سر پا بایستد دستهای او از زانو بگذرد - رای بجهت استکشاف این علامات و آثار فرستاد - ظاهر شد که این علامات دروی متحقق است - برهمنان و منجمان بدیار کامرود و جگناتهه رفتند - و رای لکهمه را ترک مملکت خود مصلحت نیفتاد - و در سال دویم ملک محمد بختیار از بهار بکوچ متواتر بشهر نودیار رسید - رای گریخته - ملک بدست او آمد - شهر نودیار را خراب ساخت - شهری دیگر بنا نهاده مکان خود ساخت - و نفایس بخدمت سلطان قطب الدین فرستاد - و ارادۀ ضبط تبت و ترکستان نمود - و بشهری رسید که آنرا بردهن[1] نام بود - و پیش آن شهر نهری مانند دریا بود که در عمق و عرض چهار برابر گنگ باشد - نام آن نهر تیمکدی[2] بود - گویند چون شاه گرشاسپ از بلاد ترکستان بجانب هندوستان آمد - از راه بردهن مراجعت نمود - بر روی آن نهر پلی بست - و بران بگذشت و بکامرود آمد - ازآن پل گذشته بسر زمین تبت در آمد - بجائی رسید که قلعه محکم بود - قلعه را محاصره نموده - آخر مشخّص شد که دران حوالي کرم‌سین نام شهریست که پنجاه هزار ترک خونخوار در آنجا مقام دارند - بمجرد این خبر معاودت نمود - و بر سر پل بردهن آمد - اتفاقا دو طاق پل بجهت نزاع دو امیر که بجهت محافظت پل گذاشته بود شکسته بود - حیران شدند قرار ساختن داد - منهیان خبر آوردند که درین حواله بتخانه ایست در غایت استحکام بآنجا در آمده متحصن گشت - رای کامرود چون از تحصن ملک محمد بختیار واقف شد با فوجی عظیم او را محاصره نمود -

---

(۱) در طبقات اکبري اردهن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته تیمکوي مرقوم است ۱۲ مصحح *

و بغیزه دیوار بتخانه را سوراخ مینمودند - ملک لا علاج شد بر آمده بر کنار آب تیمکدي[1] منزل ساخته بعبور مشغولي نمود - ناگاه سواری بآب درآمده مقدار یک تیر پر تاب رفت - مردم دانستند که پایابست بیکبار بر آب زدند - و چون پایاب نبود اکثری غرق شدند - و با معدودی از آب گذشته بدیوکوت رسید - از غایت حزن مریض گشت و میگفت سلطان معز الدین محمد سام را حادثهٔ پیش آمده که روزگار از ما برگشته و در همین مرض بمنزل بقا رحلت نمود - نقلست که علي مردان نام از امرای کبار او در وقتی که ملک محمد بختیار مریض بود و کسی نزدیک او نمیرفت - علي مردان نزد او رفت و چادر از روی او برداشته بیک خنجر کار او بساخت - این معامله در سنه سدمائه بود[2] *

ذکر عز الدین محمد شروان

او و برادر او از امرای کبار ملک محمد بختیار بودند - و بغایت مردانه چنانکه در جنگ رای لکهمه[3] هفده زنجیر فیل را در جنگل بی فیلبانان نگاه داشته بود - تا خبر بملک محمد رسیده جمعی را فرستاد تا فیلان را بمدد او رانده آوردند - چون قضیهٔ ملک محمد بختیار دست داد - محمد شروان از جاجنگر بدیوکوت آمده رسم عزا بجای آوردند - و بنارنول[4] رفته علي مردان قاتل ملک را بند کردند - و جمیع امرای خلج او را بسرداري قبول نمودند - علي مردان از بند کوتوال سپاهانی گریخته بدهلي رفت - و قیمار رومي

---

(۱) در طبقات اکبري تیکمدي مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته و طبقات اکبری اثنین و ستمائه نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری لکمیه مي نویسد ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري پارسول مذکور شده ۱۲ مصحح *

را از سلطان قطب الدین گرفته بجانب لکهنوتي آمد - ملک حسام الدین عوض خلج[1] که از قبل سلطان بختیار اقطاع کلوای داشت باستقبال قیمار رفت - و امرای خلج قصد دیوکوت کردند - چون خبر بقیمار رسید - ارادهٔ معاودت نمود - و محمد شروان و امرای خلج شکست خورده بجانب طوس رفتند - و در طوس و آنجا میان امرا و محمد شروان مخالفت شد - محمد شروان بشهادت پیوست - مدفن او آنجاست *

ذکر علي مردان خلجي

علي مردان خلجي بجلدي و دلیري و همت و نخوت از قید خلاص یافته بسلطان قطب الدین پیوست - و بطرف غزنین افتاد - و بدست ترکان اسیر شد - و بکاشغر افتاد - و آنجا مي بود - روزی سلطان تاج الدین بشکار برآمده بود - علي مردان نیز در شکار بود - به سالار ظفر خلجي گفت که اگر کار سلطان تاج الدین بیک نیزه بسازم چونست و ترا بادشاه گردانم - سالار مردی نیک ذات بود - او را منع نمود - و دو اسپ تازي باو داده رخصت هندوستان نمود - بخدمت سلطان قطب الدین رسیده مشمول عواطف گردید - و ممالک لکهنوتي بجاگیرش داد - چون از آب کوسي بگذشت ملک حسام الدین عوض خلجي از دیودوت استقبال او نمود - چون بدیوکوت رسید - و بر مسند امارت نشست - سلطان قطب الدین در گذشت - سکه و خطبه بنام خود کرد - و بسلطان علاء الدین مخاطب گشت - و نخوت او بمرتبهٔ بود که ایران و توران را بامرا غایبانه قسمت نمود - و از بس بی باک بود - کس نمیتوانست عرض نماید که این

---

(۱) در طبقات اکبري خلجي مرقوم است ۱۲ مصحح *

ولایات از شما نیست چون بمردم میدهید * چون جور و تعدّي او از حد گذشت - امرای خلج اتفاق نموده او را کشتند - مرویست که تاجری شکایت افلاس پیش او آورد - پرسید که از کجائي - گفت از اصفهان - صفاهان را مثال نوشته باقطاع او داد و او قبول ننمود - و از بیم کسی باو این واقعه نتوانست گفت - بعرض رسانیدند که حاکم اصفهان بخرچ راه و گرد آوردن حشم محتاج است - مبلغی گرامند باو داد - و بعد از کشته شدن امرا ملک حسام الدین را بر تخت نشاندند - مدت حکومت او دو سال بود *

ذکر ملک حسام الدین عوض خلجي

ملک حسام الدین از اخلاج گرمسیر بود - اوصاف مرضیه داشت - چون از دیار خود سفر کرد - درحدود ترکستان به بلندي رسید که آنرا پشتهٔ افزود[1] گفتندی - و بدو تن خرقه پوش که از سامان سفر عاري بودند رسید باو گفتند خواجه هیچ توشه داري - ملک قرصي چند با نان خورش پیش ایشان نهاد - بعد از خوردن گفتند - بهندوستان رو که سلطنت اقلیمی بتو حواله نمودند * * بیت *

خشن پوشی نهاده پشت بر خاک
گدائی را ببخشند ملک ضحاک

این بشارت را شگون دانسته بهند آمد - و بخدمت ملک محمد بختیار پیوست تا حضرت واهب الملک او را پادشاه دیار لکهنوتي گردانید - و بسلطان غیاث الدین موسوم ساخت - و در ایام عدالت او رعایا مرفه شدند - و آثار خیرات ازو ماند - و ولایت بنگاله و کامرود و جاجنگر همه

---

(۱) در طبقات اکبري افروز ثبت شده ۱۲ مصحح *

مال گذار او شدند - و در شهور سنه اثنین و عشرین ستمائه سلطان شمس الدین عزیمت بنگاله نمود - و مقابلهٔ طرفین شد - و بصلح قرار یافت - و در آخر ملک ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین با لشکر بسیار به لکهنوتي آمد - و با غیاث الدین عوض محاربه کرده او را با امرا اسیر کرده بقتل رسانید - چون سلطان سعید شمس الدین التمش بعد از وفات پسر خود بجهت تسکین فتنهٔ ملک اختیار الدین بلکهنوتي رسید - و آثار خیرات ملک حسام الدین عوض دید از راه انصاف در آمده گفت - این مرد را سلطان خطاب کردن دریغ نباشد - سلطنت او دوازده سال بود *

ذکر سلطان آرام شاه[1] بن سلطان قطب الدین ایبک

او بعد از پدر نامدار بامداد امرا که ملک را نگهباني مي باید - بر تخت سلطنت لاهور بنشست - و مناشیر عدالت بولایات نوشت - سپهسالار علي اسمعیل باتفاق امرا جمعی را به طلب ملک التمش بندهٔ و داماد و پسر خواندهٔ سلطان قطب الدین و حاکم[2] بدوان فرستاد - و جهت سلطنت استدعا نمود - التمش بدهلي آمده شهر را متصرف شد - و با آرامشاه مصاف دادند - آرامشاه شکست یافت - سلطان قطب الدین را سه دختر بود - دو دختر در حبالهٔ ملک ناصر الدین قباچه در آمدند - و یکی در حبالهٔ ملک التمش بود - بعد از فوت سلطان ملک ناصر الدین بجانب سند رفت - و ملتان واُچه و سیوستان[3] را متصرف شد - دهلي

(۱) در طبقات اکبري بهرام مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته بداون مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته شیوران مذکور است ۱۲ مصحح *

در تصرف ملک التمش بماند - و بلاد لکهنوتي و بنگاله را ملک خلج ضابط گشت - مدت سلطنت آرامشاه بسالی نمیرسد *

ذکر سلطان شمس الدین التمش

پدر سلطان شمس الدین را ایلم خان نام بود - و بر بسیاري از ترکستان حکومت داشت - برادران او بقولی بجهت حسد و نفاق یوسف وار بسیر باغ و صحرا بردند - و بتاجری فروختند و تجار به یکی از ارباب ثروت فروختند و در خانۀ او پرورش یافت - و حاجي بخاري نام سوداگری او را خریده بحاجي جمال‌الدین چست قبا فروخت و او بغزنین برد - چون ترک بچه خوش رو دران ایام بغزنین کمتر مي‌آوردند - بخدمت سلطان محمد سام رسانیدند - و غلامی‌دیگر ایبک نام‌همراه او بود - هر کدام را بیک هزار دینار رکني قیمت نمودند - حاجي جمال الدین مبالغه در فروختن نمود - سلطان حکم کرد که دیگری نخرد - معطل ماند - بعد از یکسال ببخارا رفت - و التمش را همراه برد - و باز آمده یکسال در غزنین بود - و بی حکم سلطان نمي توانست فروخت - سلطان قطب الدین چون از فتح نهر والۀ گجرات باز آمد - از سلطان بخریداري او مرخص شد - و حکم شد که چون گفته ایم که در غزنین نخرند بدهلي برده بشما بفروشد - القصه هر دو غلام را یعنی التمش و ایبک را بیک لک خلیلي[۱] بخرید - و ایبک را طعماج[۲] نام کرده امیر ترهنده[۳] گردانید - و او در جنگ سلطان تاج الدین یلدوز که با سلطان نمود شربت فنا چشید - التمش را

---

(۱) در تاریخ فرشته و طبقات اکبری جتیل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته طغاج مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته تبهنده و در طبقات اکبري هند مرقوم است ۱۲ مصحح *

فرزند خوانده بقرب خود مخصوص ساخت - و بعد از فتح گوالیار امارت آنجا بوی داد - در آخر بحکومت بداون رسید - و در روز کارزار کهوکران التمش مسابع بمیدان آمد - و با غنیم در آویخت - سلطان معز الدین چون آن جلادت ازو دید - بانعام و تشریف خسروانه ممتاز فرمود - و در تربیت و رعایت او بسلطان قطب الدین تاکید و مبالغه نمود - همان زمان خط آزادی او نوشت - چون سلطان قطب الدین در لاهور در گذشت - باستدعای سپهسالار امیر اسمعیل امرداد(۱) دهلي ملک التمش بدهلي آمد - و متصرف شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - و در سنه سبع و ستمائه بر تخت نشست - و اکثر امرا و ملوک قطبي و بعضی امرای معتبر معزي که از اطراف دهلي طغیان نموده بودند نزد او جمع آمدند - و عصیان ورزیدند - همه آنها علف شمشیر شدند - و ساحت سلطنتش را از خس و خاشاک وجود منافقان پاک ساخت * در شهور سنه اثني عشر و ستمائه در نراین میانهٔ او و تاج الدین یلدوز محاربه افتاد - این جا نیز سلطان شمس الدین را فتح روی نمود * بعد از دیگر واقعات در سنه ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین خوارزمشاه از پیش چنگیز خان منهزم شده بلاهور آمد - سلطان شمس الدین در مقابل رفت - سلطان جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان رفت - ازآنجا بکیچ و مکران بدر رفت - بعد ازآن سلطان شمس الدین در سنه اثنین و عشرین و ستمائه لشکر بطرف لکهنوتي و بهار کشید - سلطان غیاث الدین خلجي را که ذکر او علیحده گذشت - و تسلط تمام دران دیار پیدا کرده بود - باطاعت خود آورد - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و پسر مهتر خود را سلطان ناصر الدین

---

(۱) در تاریخ فرشته مي نویسد که باستدعای سپهسالار امیر علي علي اسمعیل و امیر داؤد دیلمي و دیگر اعیان مملکت با جمعیت و لشکر بداون بدهلي آمد ۱۲

خطاب کرده ولایت لکهنوتي را باو مفوّض گردانید - و خود بدار الملک دهلي رفت - آخر عمر فخر الملک عصامي وزیر بغداد بسببی از اسباب بدهلي آمد - سلطان مقدم اورا گرامي داشت و وزارت باو داد - مدت ملک سلطان شمس الدین التمش بیست و شش سال بود *

ذکر رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین

پدرش چتر و دور باش عنایت فرموده بعد از فتح گوالیار ولایت لاهور بوی داد - چون سلطان در سفر آخر در سیوستان وفات یافت امرا و اعیان او را در روز سه شنبه سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه بر تخت دهلي جلوس دادند - ملک تاج الدین که دبیر سلطان بود قصیدهٔ طویل گذرانیده صله و انعام کلي یافت * * شعر *

مبارک باد مُلک جاوداني * مَلِک را خاصه در عهد جواني

یمین الدوله رکن الدین که آمد * درش از یمن چون رکن یماني

چون بر تخت نشست بعیش و عشرت مشغول و از کار ملک غافل شد - و فرمان روائي هندستان بامر والدهٔ او که کنیز ترکیه بود و بشاه ترکان اشتهار داشت قرار گرفت - و از بس استیلای قدرت حرمهای دیگر را که رشک آنها از ایام حیات سلطان در دل داشت آزارها کرد - و پسر کهتر سلطان که قطب الدین نام داشت بقتل رسانید - و خزانه تهي ساخت و دیگر کارها نمود - و در اندک مدت از دنیا رفت - مدت سلطنت او شش ماه[1] و هفت روز بود *

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته مرقوم است که مدت سلطنت او شش ماه و بست و هشت روز بود ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان رضیه بنت شمس الدین التمش

در سالی که شمس الدین فتح قلعهٔ گوالیار نمود رضیه را ولی‌عهد نمود و در ولي‌عهدي او وصیت کرد - امرا بعرض رسانیدند که باوجود پسران قابل رشید رضیه را ولي‌عهد ساختن چه حکمت باشد - سلطان گفت پسران خود را بشرب خمر و اقسام مناهي مبتلا مي بینم - بار سلطنت را دربازوی ایشان نمي یابم - رضیه اگرچه بصورت زنست امّا به معني مرد ست - و در حقیقت بهتر از پسرانست - القصه چون سلطان رضیه در سنه خمس و ثلاثین و ستمائه برتخت نشست ضوابط شمسي را که در ایام سلطنت سلطان رکن الدین مندرس و مهمل گشته بود رواج داد - و اکثر ولایات را بمردم تفویض نمود * و در سنه سبع و ثلثین و ستمائه ملک عزالدین ایاز که حاکم لاهور بود - سر از اطاعت پیچیده بنیاد مخالفت نهاد - سلطان رضیه بر سر او رفت - او از روی اخلاص پیش آمده داخل دولتخواهان شد - ولایت ملتان را نیز حوالهٔ ملک عز الدین نمود - هم درین سال با لشکر بسیار بجانب تیر[1] هنده رفت - و در اثنای راه امرا برو خروج کردند - و جمال‌الدین یاقوت حبشي را که امیرالامرا بود کشتند - و سلطان رضیه را در قلعهٔ تیرهنده محبوس ساختند - و معزالدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین را بپادشاهي برداشتند - و دهلي را بتصرف خود آوردند - و دریفوقت ملک اختیار الدین التونیه که حکومت تیرهنده داشت - سلطان رضیه را در عقد نکاح خود آورد - و رضیه با ملک التونیه در اندک زمانی لشکری جمع آورده بجانب دهلي آمدند - سلطان معز الدین بهرامشاه ملک بلبن خرد را با لشکر انبوه در مقابل رضیه

---

۱) در تاریخ فرشته بتهنده و در طبقات اکبري سرهنده مرقوم است ۱۲ مصحح*

خرستاد - مصاف نمودند - رضیه شکست یافت - و بتیرهنده باز آمد - باز لشکری جمع آورده بدهلي رفت - باز سلطان بلبن خرد را بمقابلهٔ رضیه فرستاد - و در نواحي کهتبل (۱) مصاف نمودند - شکست بر رضیه افتاد - و ملک التونیه بدست زمین داران افتاده بقتل رسید - و بقولی گرفته نزد بهرامشاه آورده او را بقتل رسانید - این واقعه بتاریخ بیست پنجم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ستمائه دست داد - سلطنت سلطان رضیه سه سال و شش ماه و شش روز بود *

ذکر سلطان معز الدین بهرامشاه بن سلطان شمس الدین

روز دو شنبه بیست هشتم ماه رمضان سنه تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین بهرامشاه باتفاق اکابر و امرا بر تخت نشست و ملک اختیار الدین باتفاق وزیر نظام الملک مهذب الدین مهمات ملکي از پیش خود گرفته همشیرهٔ سلطان معز الدین را در نکاح آورد - چون دران زمان غیر از بادشاه دیگری فیل نمیداشت - او همیشه فیل بزرگ بر در خانه میبست - این معني باعث بدگماني باو شد - سلطان معزالدین فدائی چند را فرمود که ملک اختیار الدین را بزخم کارد شهید نمودند - و ملک مهذب الدین را نیز دو زخم زدند - و ملک بدر الدین سنقر رومي امیر حاجب گشت - و مهمات را برسم قدیم انتظام داد * روز دو شنبه شانزدهم جمادي الاخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه لشکر مغل لاهور را محاصره نمود - و ملک قراقش حاکم لاهور حرکت المذبوحي نموده شبی از لاهور بر آمده

---

(۱) در طبقات اکبري کتهیل و در تاریخ فرشته کنیهل مذکور است ۱۲ مصحح *

بدهلي رفت - و لاهور از ستم چنگیز خانیان خراب شد - و خلقی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سلطان معزالدین امرا را درقصر سپید جمع آورد و بیعت تازه کرد - نظام الملک وزیر را بدفع شر مغل بلاهور فرستاد - نظام الملک در باطن با سلطـان منافق بود - امرا را از سلطـان گردانیده مکر آغاز نهاد - و عرضه داشت نمود که ازین جماعت کاری نمي‌آید - و این فتنه باین مردم تسکین نمي یابد - مگر سلطان خود بآنجانب نهضت نماید - سلطان از روی سادگي و اعتمادی که برو داشت باو نوشت که آنجماعت کشتني و سیاست کردني اند بسزا خواهند رسید - چند روز مدارا نمائید - فرمان را نظام الملک بامرا و لشکریان نموده همه را با خود متفق ساخت - چون سلطان اطلاع یافت - در تسلي امرا کوشید مفید نیفتاد - نظام الملک بقصد دفع سلطان معز الدین بدهلي آمد و محاصره نمود - چون مردم شهر با نظام الملک و امرا متفق بودند روز سه شنبه ششم ذي قعده سنه مذکور دهلي را گرفته سلطان معز الدین را بقتل رسانید - مدت سلطنت او دو سال و یکماه و پانزده روز ۔

ذکر سلطـان علاء الدین مسعود شاه

چون سلطان بهرامشاه را بقتل آوردند - ملک عز الدین بلبن برتخت دهلي نشست و منادي کرد - امرا راضي نشده فی الحال سلطان ناصر الدین و سلطان جلال الدین پسران سلطان التمش و سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین که در قصر سپید محبوس بودند - بیرون آورده سلطان علاء الدین مسعود شاه را در ماه ذي قعده سنه تسع و ثلثین وستمائه در دهلي بر تخت نشاندند - و ملک قطب الدین حسن بنیابت و ملک مهذب الدین نظام الملک بوزارت رسیدند - چون ملک نظام الملک

عروس مملکت را بلا مشارکت درکنار گرفت - امرا اتفاق نموده روز چهار شنبه دویم جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بقتل آوردند - و وزارت بصدر الملک نجم الدین رسید - و غیاث الدین امیر حاجب گشت و سند و اجمیر بعهدهٔ ملک عز الدین بلبن بزرگ مقرر شد - و دیگر پرگنات موافق حال هرکسی قسمت شد * و در سنه اثنین و اربعین و ستمائه افواج مغل بدیار لکهنوتی آمدند - ظاهرا که مغل از راهی که ملک محمد بختیار به تبت رفته بود آمدند - سلطان علاء الدین امرا و عز الدین طغان و تیمور خان قرا بیگ را با لشکر بلکهنوتی فرستاد - مغل هزیمت خورد - میان عز الدین طغان و ملک قران مخالفت بهم رسید - سلطان لکهنوتی را به تیمور خان داد - و طغان خان در دهلی بخدمت رسید - درین حال خبر آمدن مغل بنواحی اچه رسید - سلطان باستعجال بجانب اچه نهضت نمود - چون بکنار آب بیاه رسید لشکر مغل بهزیمت رفتند - سلطان بدهلی باز گشت - بعد ازآن سلطان علاء الدین از طریق انصاف انحراف ورزیده روش اخذ و قتل پیش گرفت - امرا از بیم ازو بر گشتند - وبسلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین مکاتیب نوشته او را از بهرایچ طلب نمودند - چون سلطان ناصر الدین بدهلی رسید - سلطان مسعود شاه را در سنه اربع و اربعین و ستمائه مقید نمودند - و در آن قید در گذشت - سلطنت او چهار سال و یکماه و یک روز بود *

ذکر سلطان ناصر الدین محمود پسر خرد سلطان شمس الدین التمش

سلطان ناصر الدین بادشاه عادل خدا ترس درویش طبیعت بود - طبقات ناصری بنام او تالیف کرده اند - محامد ومحاسن او ازآنجا ظاهر

میگردد * در سنهٔ اربع و اربعین ستمائه در دهلي بر تخت سلطنت نشست -
شعرا قصاید غرّا گفته اند - و قاضي منهاج قصیدهٔ مطوّل گفته بعرض رسانید
که این مطلع آن قصیده است * * مطلع *

آن خداوندی که حاتم بذل و رستم کوشش است
ناصر الدنیا و دین محمود بن التامش است

منصب وزارت بملک غیاث‌الدین بلبن که داماد و بندهٔ پدر او بود داد و اورا
بخطاب الغ خاني سرافراز ساخت - و اوصاف سلطان چون از حد بیرونست
به طبقات ناصري رجوع میذمایند * در سنهٔ ثلاث و ستین و ستمائه مریض
گشت - و یازدهم جمادي‌الاول اربع و ستین و ستمائه درگذشت - و از اولاد
او کسی نماند - مدت حکومتش نوزده سال و سه ماه و چند روز بود *

ذکر سلطان غیاث الدین بلبن

چون سلطان ناصرالدین وفات یافت در سنهٔ اربع و ستین و ستمائه امرا
غیاث الدین بلبن را بر تخت سلطنت اجلاس دادند - سلطان غیاث‌الدین
بندهٔ سلطان شمس الدین بود - و از جملهٔ بندگان چهل‌گاني سلطان
شمس الدین بود - چهل غلام ترک او بسلطنت رسیدند ایشانرا چهل گاني
میگویند - بادشاهی صاحب بخت باوقار بود و تقوی و پاکیزگي در زمان او
رواج یافت - و اگرکسی بزهد و صلاح متصف نبود مهم‌نمیداد - و نام شراب
خوردن و مناهي از ملک خود بر انداخت - و همه روزه بشکار رفتی - این
خبر در بغداد بهلاکو خان رسید - گفت بلبن مرد پخته ایست شکار بهانه
کرده مشق سواري و تورک و حفظ ملک خود میکند - چون این خبر بسلطان
رسید بر کیاست هلاکو خان آفرین کرد و ولایت آبادان کرد - جونپور و بهار
و بنگاله مفتوح ساخت - وحصار لاهور را که مغل خراب کرده بود عمارت نمود -

و پسر بزرگ خود را محمد سلطان که بخان شهید مشهوراست و قان ملک خطاب داشت چتر و دور باش داده ولي‌عهد گردانید - و سند را با توابع باو تفویض نمود - و محمد سلطان با اهل فضل صحبت داشتی و امیر خسرو و امیر حسن در دهلي در ملازمت او صاحب علوفه و جاگیر بودند - و سوگند او جز لفظ حقا نبودی - و چون مرض بر سلطان مستولي شد - فخرالدین کوتوال دهلي را طلبیده کیخسرو را بولي‌عهدي وصیت کرد - و بعد از سه روز در گذشت - و در دار الامان مدفون گشت - چون فخر الملک کوتوال و کوتوالیان با خان شهید که پدر کیخسرو بود نیک نبودند کیخسرو را بحیلهٔ بملتان فرستادند - ایام سلطنت سلطان غیاث‌الدین[1] بیست و سه سال و چند ماه است *

ذکر سلطان معز الدین کیقباد

بعد از فوت سلطان غیاث الدین بلبن - کیقباد پسر بغرا خان را که هژده ساله بود - سلطان معز الدین کیقباد گفته بسلطنت بر داشتند - چون درنظر سلطان بلبن بزرگ شده بود بحسن خُلق و مروت آراسته بود - چون مطلق العنان شد - از غلبهٔ عنفوان جواني و هوای نفساني در عیش و عشرت بر روی خود گشاد - و لذات نفس را بر جهان باني ترجیح داده بمقتضای اَلنَّاسُ عَلَی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ خلق نیز در مناهي و ملاهي افتادند - ابواب فسق و فجور کشاده شد - از دهلي بر آمده در کیوکهري[2] در کنار آب جون قصری عالي و باغي بنا نهاد - و دار السلطنت ساخت و از خبر

---

(۱) در طبقات اکبري ایام حکومت سلطان غیاث الدین بیست سال و چند ماه و در تاریخ فرشته بیست و دو سال ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري کیلوکهري مرقوم است ۱۲ مصحح *

غلبهٔ عیش و عشرت سلطان لولي و مسخره و مطرب و مطربه از اطراف و اکناف عالم رو بدرگاه او آوردند - نام غم و ملال از دلهای مردم محو شد - و یک‌ساعت بی عشرت نبود و مجلس او از ندما و ظرفا و مقبولان و محبوبان پر و مملو بود - و بخشش و انعام فراوان‌کرد - ملک نظام‌الدین مردی بدکار و مکّار بود - ملوک بلبن که اعوان و انصار دولت معزّي بودند - از تغلب و تسلط او پریشان شدند و در نگاه داشت خاطر او کوشیدند - ملک نظام‌الدین کم حوصله چون امرا را مطیع خود دید - و سلطان معز الدین را مستغرق عیش و عشرت - تولای سلطنت که اصلا نسبت باو نداشت در سر پیدا کرد و استیصال سلسلهٔ بلبن را کمر بست - بواسطهٔ این خیال خام بسلطان گفت که کیخسرو شریک تست - و باوصاف بادشاهي و ولي‌عهدي آراسته - و رعیت و امرا و ملوک را بجانب او میل - بنابر این‌سخن کس بطلب کیخسرو فرستادند - و سخن آن مکّار را شنیده کیخسرو بی‌گناه را در قصبهٔ رهتک شهید نمودند - چون لشکر مغل بلاهور آمد باربک بیگ بدفع شر ایشان نامزد شد در نواحي لاهور جنگ صعب اتفاق افتاد اکثری از مغل کشته شدند - روزی بسلطان معز الدین گفت امرای مغل یک جنس اند و حشم بسیار دارند - اگر متفق شده غدری کنند چه توان کرد - این کلمهٔ مزخرف سلطان را از جا در آورده بقتل امرای مغل حکم کرد - همه را یکروز بدست در آورده بقتل رسانیدند - و بعضی امرای بلبن را که با مغل یکی بودند محبوس نموده بقلاع دوردست فرستاد - و از خرابي خانوادها باک نداشت و امرای سلطان را بهر حیله که داشت از میان برداشت - و سلطان را بغایت مسخّر خود کرد - و زن ملک نظام الدین که دختر ملک الامرا بود در اندرون حرم سلطان استیلائی پیدا کرد و مادر خواندهٔ سلطان شد و ملوک و اکابر باو التجا مي بردند - درگاه او مرجع عوام

و خاص گشت - و رواج درگاه معزّي بشکست * * بیت *

شه که بد را بلند و والا کرد * هر بلا را بلند بالا کرد

چون ملک‌الامرا بر قصد باطل نظام‌الدین که بجای فرزند او بود واقف شد او را بخلوتی طلبیده منع نمود - فایده نداد - آن کوته اندیش مُتنبه نشده در جواب گفت انچه خدمت ملک میفرماید محض صوابست و خلاف آن خطا - چون خلق را دشمن خود کردم و همه بر کار من اطلاع یافتند - دست باز ندارم چرا که مردم از من دست باز نخواهند داشت - ملک الامرا او را نفرینها کرد و ازو بیزار شد - هرکس ازین معني واقف شد بر ملک الامرا آفرین کردند - و سلامت نفس او بر همه ظاهر شد - القصه بغرا خان پدر سلطان معز الدین الملقب بسلطان ناصر الدین شنید که سلطان معزالدین بلهو مشغول است - و پروای جهانداري ندارد - و نظام الدین امرا و مردم او را تلف نموده ارادهٔ خروج دارد - مکتوبات نصیحت آمیز باو نوشت - و از اندیشهٔ فاسد نظام الدین پسر را برمز و ایما خبر کرد - سلطان معز الدین از غرور جواني و مستي‌سخنان پدر را نا شنوده انکاشت - سلطان ناصرالدین دانست که موعظت غایبانه در نمیگیرد - میخواست با او ملاقات نماید - بعد رُسل و رسایل قرار یافت که در آوده پدر و پسر ملاقات نمایند - و قران سعدین میر خسرو داستان ملاقات پدر و پسر است - القصه سلطان معز الدین خواست جریده بملاقات پدر شتابد - ملک نظام الدین گفت پادشاه را چندین مسافت راه جریده رفتن لایق نیست - در کار مملکت نسبت پدري و پسري منظور نیست - مصلحت آنست که سلطان با حشمت و جمعیت رود - چون سلطان ناصرُ الدین شنید دانست که باعث این حرکت نظام الدین است - او نیز با فیلان و لشکر بسیار بجانب پسر روان شد - هر دو لشکر برکنار آب سرو بر دو جانب فرود آمدند - سه روز بمراسلات

و مکاتبات گذشت - آخر قرار یافت که پسر بر تخت نشیند - و سلطان ناصر الدین از آب گذشته شرایط تعظیم بجا آورده پسر را بر تخت ملاقات نماید - سلطان معز الدین بآئین کیخسروی و کیقبادی دربار را بر آراست - و بارگاه بر افراشت - و بر تخت جلوس نمود - سلطان ناصر الدین در جلو خانه فرود آمده سه جا شرط زمین بوسی بجا آورد - چون برابر تخت رسید سلطان معز الدین تاب نیاورده فرود آمده در پای پدر افتاد - و یکدیگر را در کنار گرفته گریها کردند - حاضران نیز در گریه افتادند - پدر دست پسر را گرفته بربالای تخت نشانید - و خود میخواست در پای تخت بایستد - پسر از تخت فرود آمده پدر را بر تخت نشانید - و خود بادب پیش او بنشست - و دُرها نثار کرد - شعرا مدایح خواندن آغاز کردند - مطربان در سرود گفتن در آمدند - و انچه لوازم حشمت و بادشاهی آن طایفه بود بعمل آمد - بعد از زمانی سلطان ناصر الدین از آب گذشته ببارگاه خود رفت - و تحف و هدایا از هر قسم از طرفین در کار شد - و هر دو لشکر آمد و شد آغاز نهادند - و طریق دوستی مسلوک داشتند - و همه روزه پدر بخانهٔ پسر آمده صحبتها داشتند - در روز وداع سلطان ناصرالدین به پسر گفت : که جمشید فرموده که هر بادشاه که خزانه ندارد که وقت غلبهٔ خصم بکار او آید او را بادشاه نتوان گفت - و نصیحتی چند که لایق حال سلطنت باشد کرد - سلطان معز الدین گفت : چون مهربانی و غمخواری ندارم بادشاه را انچه پسندیده باشد در هر باب مرا بآن متنبه گرداند - تا دستورالعمل خود سازم - پدر را محبت پدری در جوش آمده - گفت که من بجهت آنکه گوش تو به دُر نصایح گرانبار گردانم و ترا از خواب غفلت که لازمهٔ جوانی و هوا پرستی و سلطنت است بیدار سازم - این همه راه دراز آمده - و خلوت ساخته فرمودکه نظام‌الدین

و قوام‌الدین که عمدۂ ملک بودند حاضر شوند - ملک نظام الدین و قوام‌الدین حاضر شدند - گفت ای پسر شنیدم که تو بر تخت سلطنت نشستي بغایت خوشحال شدم - گفتم ملک لکهنوتي داشتم دهلي نیز بمن رسید - اکنون دو سال شد که خبر غفلت تو مي شنوم - حیران مي مانم که حکومت تو تا امروز چون سلامت مانده - از آن تاریخ تعزیت تو و خود میدارم و دل از ملک دهلي و لکهنوتي برداشته ام بتخصیص ازآن روزی که بندگان پدر مرا که پروردۂ نعمت او بودند کشتي - از کشتن ایشان اعتبار دیگران از تو برخاست - هیچ گونه توقعی مرا در ملک نمانده - ای پسر اینقدر بیندیش که برادر مهتر من که شایستۂ جهانداري بود در حیات پدر شهید شد - پسر او که سامان سلطنت و بازوی تو بود بگفتۂ نا دولتخواهان تلف کردي - همین که ترا از میان بر دارند - ملک دهلي بدست قومی دیگر افتد - و نام و نشان ما از روی زمین بر اندازند - ای پسر تو بر خود رحم نداري بر اولاد و اتباع خود رحم‌کن و خود را بازي مده - این نصیحتی چند که بر تو میخوانم بعمل آر *

اول اینست که بر جان خود رحم کن و در پی معالجۂ نفس خود باش که زار و نزار از افراط شهوت شدۂ که چون جان در خلل افتد از لذات استیفا نتوان کرد *

دویم آنکه از کشتن ملوک و امرا احتراز نمائي تا اعتماد اعوان و انصار از تو زایل نشود - و دو مرد دیگر در امور مملکت شریک نظام الملک و قوام الملک گرداني که هر کار در امور ملک شود از روی تجربه و کارداني سرانجام نمایند - یکی را دیوان وزارت دوم را دیوان رسالت سیوم را دیوان عرض چهارم را دیوان انشا نمائي - و همه را در تقرب مساوي داري و هیچ یک را تفاوت ننهي تا سرکشي آغاز ننمایند *

سوم آنکه هر سرّی از اسرار ملکي که بکشادن آن ضرورت افتد بحضور هر چهار کس بکشای - و یکي را باسوار خود آنچنان محرم نگرداني که دیگران از تو دلگیر شوند *

چهارم روزه داري و نماز گذاري تا در ترک خذلان دنیا و آخرت دامنگیر تو نگردد - و مسئلهٔ دین از علمای طمع و حریص نه پرسي که دنیا معبود ایشانست و خوش‌آمد تو گویند - این نصایح بگفت و های های بگریست و فرزند را وداع کرد - و در وقت کنار گرفتن و وداع نمودن آهسته گفت نظام الدین را زود از میان بردار که اگر او فرصت یابد ترا بر دارد - و این بگفت و گریه کنان بمنزل خودآمد و گفت وداع پسر و ملک دهلي کردم - و منتظر سفر آخرتم - سلطان معز الدین بدهلي آمده چند روز ترک عیش و لذات که جبلي او بود از نصایح پدر کرد - چون صیت جشن داري او عالم گیر شده بود لولیان و مطربان از اطراف و اکناف جمع آمده منتظر ملازمت بودند - سلطان چون دل دادهٔ صحبت این گروه بود - و نصایح پدر را نیز منظور میداشت - زمان زمان عنان دل از دست میداد و گاهی بگوشهٔ چشم نظری بر روی نازنینان آن طبقه مي‌نمود - ناگاه لولي بچهٔ که سرآمد نازنیان آن وقت بود - قبای زرنگار در بر و کلاه مغلي برسر و کمر مرصع بر میان و اسپ تازي نژاد بزیر ران هنگام کوچ بنظر سلطان در آمد - و هنرهای عجیب و عملهای غریب که گویا نوعی از ساحري باشد در کار سلطان کرد و این مطلع برخواند * * مطلع *

سروسیمینا بصحـــرا میـــروي * نیک بد عهدي که بی ما میروي

سلطان ازین حرکات نصایح پدر بیکباره فراموش نمود و با آن توبه شکن همزبان گشت - و از اسپ فرود آمده شراب طلبیده هم در آنجا بتماشای رقص و بازي مشغول شد - و آن جوان از غایت خیـرهگي این بیت

پر سلطان خواند * * بیت *

غمزهٔ عابد فریبـــم زاهـــد صد ساله را
موی پیشاني گرفته پیش خمّـار آورد

سلطان از حدث و فهم او حیران تر گشت و او را ساقي نمود - شرایط تعظیم بجا آورده این بیت نیز بخواند * * بیت *

ما گرچه که خوبتر ز ماهیم * هم بندهٔ بندگان شاهیـــم

پیالهٔ پر کرده بدست سلطان داد - سلطان پیاله گرفته این بیت بخواند *

* بیت *

قدح چون دور مي آید به نزدیکان مجلس ده
مرا بگـــذار تا حیران نمـــایم چشم ساقي را

این بخوانده پیاله نوش کرد - امرا نیز مستغرق لهو و لعب شدند - و روز بروز کوچ نموده در منزلی جشنی و مجاسی میساخت تا بدهلي رسید - و در قصر کیلوکهري فرود آمده - عیش و طرب و جشن چنان شایع شد که در کوچه و محلات علانیه شراب میخوردند - و غم و اندوه بر افتاده بود - چون چندی بر این بگذشت کثرت جماع و شراب او را زار و نزار گردانید - درین اثنـا بموجب وصیـت پدر خواست که نظـام الدین را بردارد - و بنظام الدین گفت که ترا بملتان مي باید رفت - نظام الدین دانست که سلطان قصد رفع او دارد در رفتن عذرها آورد - مقربان سلطان که همیشه منتظر کشتن نظام الدین بودند - بحکم و رخصت سلطان ملک نظام الدین را بزهر کشتند - درین اثنا مرض بر طبیعت او غالب شده قولنج و فالج و لقوه پدید آمده صاحب فراش گشت و از کارها ماند - امرا را آرزوی سلطنت در سر افتاد - بعضی امرای بلبني از روی حلال نمکي پسر سلطان معز الدین را که طفل بود از حرم بر آورده سلطان شمس الدین

خطاب کرده بر تخت نشاندند - ملک جلال الدین خلجي که عارض ممالک بود با جماعت خلجیان که خلق کثیر بودند در بها[1] پور فرود آمدند و فرقهٔ اتراک بسرکردگي ملک ایتمر کچن و ملک ایتمر سرخه در صحرای چبوتره نزول نموده اتفاق نمودند که بعضی امرای خلج و بیگانه را از میان باید برداشت - و تذکره بنام ایشان نوشتند - و در تذکره نام ملک جلال الدین خلجي بود - چون ملک جلال الدین ازین معني آگاه شد امرای خلج را یکجا جمع کرد - ملک ایتمر باربک سوار شد و ملک جلال الدین ازین حرف آگاه بود - چون ملک ایتمر بدر سرای او رسید - فرمود تا پاره پاره ساختند - پسران ملک جلال الدین با پانصد سوار بسرا پردهٔ سلطان شمس الدین در آمده او را از تخت فرود آورده با پسران ملک الامرا ملک فخر الدین کوتوال ببها پور نزد پدر آوردند - و ملک ایتمر سرخه که تعاقب نموده بود در راه کشتند - خاص و عام را سرداريِ خلجیان مشکل نموده از شهر بمدد سلطان شمس الدین بر آمدند - و اراده نمودند که بر سر ملک جلال الدین روند - ملک الامرا که پسرانش نزد سلطان جلال الدین بودند مردم را پراگنده ساخت - و اکثری بملک جلال الدین پیوستند - پسر اینکه که پدر آنها را سلطان معز الدین کشته بود در قصر رفته سلطان را که رمقی بیش نداشت لکدی چند زده در آب جون سر دادند - سه سال و چند ماه در حکومت ماند *

ذکر سلطان جلال الدین خلجي

در تواریخ بنظر رسیده که طایفهٔ خلج از نسل قالج خان بن نوح اند که داماد چنگیز خان بود - قصهٔ او چنانست که او را از خانون خود که دختر

(۱) در تاریخ فرشته بهادر پور مرقوم است ۱۲ مصحح *

چنگیز خان بود ملالی بهم رسید - و از بیم چنگیز خان هیچ نمي توانست گفت و منتظر فرصت بود - چون چنگیزخان درکنار آب سند سلطان جلال‌الدین را منکوب ساخت - و خاطر از مهمات ایران و توران جمع نمود - چنانچه در مقام خود گذشت - و قالج خان کوهستان غرجستان و غور را در استحکام بنظر امعان در آورده با الوس خود که سه هزار خانوارند - در کوهستان مذکور محکم شد - چون چنگیز خان مُرد - فرزندانش بحال او نپرداختند - و در آنجا که توطن نموده بسیار شدند - چون سلاطین غور و توابع - ممالک هندستان بتصرف آوردند - خلجیان دفعه دفعه بسبب قرب و جوار بهندستان در مي آمدند و صاحب اعتبار میشدند - پدر سلطان جلال‌الدین و پدر سلطان محمود خلجي‌مندوي که از عظمای ملوک کامکار اند از تبار قالج خان اند - قالج تحریف یافته خالج شد - و بکثرت استعمال خلج گشت - و بقول صاحب سلجوق نامه آورده که ترک بن یافث را یازده پسر بود - یکی خلج نام داشت فرزندان او را خلج گویند * القصه سلطان جلال الدین از بها پور بقصر کیلوکهري فرود آمد - و چند روز بنیابت سلطان شمس الدین قیام نمود - و در اوایل سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بر تخت سلطنت جلوس نمود - و از خلق شهر ملاحظه نموده بشهر نرفت - و در قصر کیلوکهري توقف نمود - و باتمام قصر معزّي حکم کرد - و باغ نو در مقابل آن ساخت - و عمارت شهر و بازار تعمیر نمود - و بخدا ترسي اشتهار یافت - پسر بزرگ خود را خان خانان و پسر میانه را ارکلي خان و کوچک را قدر خان خطاب داد - و پرگنات بایشان داد - برادران را تغرلخان و افضل خان خطاب نمود - باربک و ملک خرم وکیل‌دربار گشتند - و با حشمت تمام بدرون شهر رفت و برتخت نشست - وگفت سالها پیش این تخت سجده کرده ایم

امروز که پای بر اینجا نهاده‌ایم از عُهدۀ این شکر چون بدر آیم - و بکوشک لعل رفت - و بدستور قدیم در جلو خانه ایستاده شد - بسلطان گفتند که چون کوشک از شماست اینجا چرا باید فرود آمد - گفت که ادب ولی نعمت در هر حال واجب است - گفتند که شما را در دارالاماره باید بود - گفت کوشک را سلطان بلبن در ایام خانیِ خود ساخته بود - مِلک اولاد اوست مرا دران حقی نیست - ملک احمد چپ[1] باو عرض کرد که در امور ملکي این قدر قید لازم نیست - فرمود که بجهت مصلحت چند روزه چگونه از قواعد اسلام بر آیم - و بدرون کوشک رفته بجهت حرمت در مقامی که سلطان غیاث‌الدین مي‌نشست ننشست و گفت باوجود عظمت سلطان بلبن روزگار چه با اولاد او کرد - یا رب برما و اولاد ما چگونه خواهد بود - مردم گفتند این مرد بادشاه نا شده از زوال ملک مي اندیشد * در سال دویم جلوسِ او ملک جهجو برادر زادۀ سلطان بلبن سکه و خطبه بنام خود کرد - و خود را سلطان مغیث الدین خطاب داد - و سایرِ امرای بلبن با او یکی شدند - و مخالفت آغاز نهادند - بامید مدد اهل دهلي بآنجانب نهضت نمود - سلطان جلال‌الدین با برادر و پسران اشتغال نمود - و محاربۀ عظیم نموده - امرای بلبن و ملک جهجو شکست یافتند - و جهجو گریخته در آخر گرفتار شده نزد سلطانش آوردند - اسیران را که بنظر سلطان درآوردند بر ایشان بخشود - و خاصان ایشان را بنواخت و با ایشان مجالست و مصاحبت کرد و ایشان را خجل کرد - و بجهت رفع خجالت ایشانرا تحسین مینمودند که در راه ولي‌نعمت خود رو سفیدي کرده اند - و ملک جهجو را بملتان فرستاد تا بعزت نگاه دارند - امرای خلجي در باب کشتن این مردم مبالغه نمودند - و گفتند که اگر ما بدست ایشان

---

(۱) در تاریخ فرشته جیب مرقوم است ۱۲ مصحح *

مي آمديم چون ميشد - سلطان مروت را كار فرموده قبول نكرد - و گفت در آخر عمر خون مسلمان چون ريزم و قهّاري و جبّاري چون بر خود ثابت سازم - مُلک ايشان را گرفته ايم - ايشان را کشتن ناجوانمرديست - بارها دزدان را گرفته پيش او مي آوردند - توبهٔ دزدي داده سر ميداد - چنانکه گفتند که بواسطهٔ حلم و کم‌آزاري پادشاهي ازو نمي آيد - هر کس را مقيد نزد او مي آوردند نمي‌کشت - يکمرتبه هزار قُطّاع الطريقان را يکجا گرفت و يکی را نکشت - جمعی در مستي بزوال ملک او سخنان ميگويند - چون بسلطان ميرسد بتغافل نمودن و احسان کردن ايشان را منفعل ميساخت - و جمعی اتفاق نمودند که ملک تاج الدين را سلطان نمايند - هر کسی لاف ميزدند که سلطان را باين سياست خواهيم‌کشت - سلطان واقف شده شمشير خود بر آورده بايشان داد و گفت که هر کس مردست اين شمشير را برداشته در برابر من در آيد تا بداند که مردي چگونه مي باشد - آنجماعت بعجز در آمدند که حرف مستان معتبر نيست - بر ايشان بخشود - مولانا سراج‌الدين ساوي را دهی در سامانه داده بود و مدّاح او بود - آخر بسببی از رنجشها هجو سلطان نمـود - و بخلجنامه موسوم ساخت - و از ملک او بر آمده جای ديگر توطن نمود - و آخر که بنظر سلطان رسيد مولانا را در کنار گرفت و انعام داد - و دختر سلطان معز الدين را در عقد قدر خان پسر خود آورد - قاضي فخـر الدين در مجلس طوی او را در خطبـه اَلْمُجَاهِدُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰه خواند - سلطان گفت که من ميدانم که ملک جهان شما را بدين آورده و من با او گفته بودم - الحال هرچند مي انديشم در راه خدا غزائي که بی ريا باشد نکرده ام - خود را سزاوار اين نميدانم - سلطان جلال الدين چون عارض ممالک پادشاه معز الدين کيقباد شد امير خسرو دهلـوي را نوازشها نمود - و چون پادشاه گرديد مصحـف دار کرد -

و بجامه و کمربند سفید که مخصوص امرای کبار بود اختصاص داد - و در مجلس شراب با همه کس یکسان التفات نمودی - و مصاحبان شراب او ملک تاج کوچي و ملک فخـر الدین و ملک عز الدین غوري و ملک قرا بیگ و ملک نصرت و ملک احمـد چپ و دیگران بودند - و این گروه بلطافت طبع بی بدل بودند - و ندمای مجلس او تاج الدین عراقي و امیر خسرو و امیـر حسن و موید جاجرمي و موید دیوانه و امیر ارسلان کلاهی و اختیار باغ و باقي خطیب و دیگران بودند - و هر یک در علم شعر و تاریخ داني ممتاز بود - و مجلس سلطان همیشه از غزلخوان و مطرب و جوانانِ مقبول مملـو بود - و امیر خسرو هر روز در مجلس سلطان غزل خواندی و انعامات یافتی - و قضیهٔ سیدي موله که در کتب تواریخ مبسوط مسطور ست و بقتل رسانیدن او دریں ایام بعمل آمد - چون سیدي درویش بود روز قتل او باد سیاه برخاست و عالم تیره گشت و دران سال باران نیامد و قحط شد * و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه برنتهبور[1] لشکر کشید - و بتخانهای آنجا بشکست * و در سنه احدی و تسعین و ستمائه لشکر مغل بهند آمد و با لشکر سلطان جنگ نمود - و سردار ایشان که از قوم هلاکو خان بود از خلج سخن گفت - و سلطان را پدر گفت - و سلطان او را پسر - و از طرفین تحف و هدایا فرستادند - و لشکر مغل باز گشت - و الغو[2] پسر چنگیز خان بسلطان بپیوسته مسلمان شد - و بشرف دامادیِ سلطان مشرف شد - و غیاث پور بمسکن او مقرر شد - و آنجا را مغل پور از آن میگویند - و دریں سال مندو و بهیلسه[3] را غارت نمود - و دو بت

---

(۱) در تاریخ فرشته رنتهور مرقوم است ۱۲ مصحح -

(۲) در طبقات اکبري الغونیه و در تاریخ فرشته الغون مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته بجای بهیلسه تهاسه نوشته ۱۲ مصحح *

روئین که معبود هندوان بود - از آن دیار آورده در دوازدهٔ بداون پی سپر خلایق نمود - ملک علاءالدین چون سلطان را بخود مهربان دید - التماس تسخیر ولایت چندیري نمود - و ملک علاءالدین از دهلي بکره رفت - چون از مادر زن خود ملکهٔ جهان آزار تمام داشت - و میخواست که از ولایت سلطان بیرون رود - از بیم ملکهٔ جهان بعرض سلطان نمي توانست رسانید - چون این رخصت یافت فرصت غنیمت دانست - و نایب در کره گذاشته بجانب دیوکر رفت - و ظاهر میگفت که بتاراج چندیري میروم - و از راه ایلچپور متوجه شد - چون چند وقت خبرش منقطع گشت - علاء الملک برای تسلي سلطان مي نوشت که ملک علاءالدین بنهب چندیري مشغولست - سلطان چون از آزاری که او از ملکهٔ جهان داشت اطلاع نداشت - و ملک علاءالدین داماد و برادر زادهٔ او بود - خاطر از ممرّ او جمع نموده بود - رامدیو ضابط دیوگر آمده با ملک علاءالدین مصاف نمود - و شکست یافت - و دیوگر فتح نمود - و غنایم نا محصور از هر قسم بدست آورد - و بجانب کره آمد - سلطان ازین خبر خوشوقت شد - اما دانایان ازین امر که بی رخصت سلطان نموده ازو اعتبار گرفتند - و در فکری افتادند - فامّا در روی سلطان نمیگفتند - روزی سلطان کنکاش طلبید که ملک علاءالدین از دیوکر با این غوغا مي آید مارا چه باید کرد - اینجا توقف نمایم - یا بدهلي رفته استقبال نمایم - کدام مناسب حال ماست - ملک احمد چپ عرضه داشت که جمعیت و اسباب و غرور آدمي را مست میگرداند - چنانچه ملک چهجو را مست کرد و بآن بلیه گرفتار کرد - صواب آنست که راه چندیري پیش گرفته سلطان بر سر راه ملک علاءالدین بر آید - شاید او ازین خبر دست و پاچه شده بملازمت آید - بعد از آنکه بملازمت آید بمصلحت وقت عمل رود - سخنان ملک احمد

سلطان را خوش نیامد - گفت فرزند منست هرگز از من رو نخواهد گردانید - رو بمجلسیان کرده ازیشان استفسار نمودند - با آنکه سخن ملک احمد صواب بود ملاحظهٔ خاطر نمودند - و گفتند آیا عرضه داشت ملک علاءالدین چه مضمون بوده باشد تاحقیقت ازو توان فهمید - و گفتند هرچند بی فرمان آن کار کرده چون شما بجانب او روید مبادا متوهم شده از راه بر گردد و بطرفی رود - صبر باید کرد که بیاید - اگر با اسباب و آلات آمد در باطن او خلافی هست - آهنگ صدمهٔ سلطاني کار او ساخته است و إلّا فلا - باز ملک احمد گفت اگر با این اسباب بجانب لکهنوتي رود چه توان کرد - سلطان ازین سخن بر آشفت و گفت - ملک تو همیشه نسبت بعلاءالدین بدگماني - من او را در کنار خود پرورده ام اگر پسران من از من رو بگردانند او نمیگردد - ملک احمد تاسف خورده از مجلس برخاست - سلطان جلال الدین بدهلي آمد - عرضه داشت ملک علاءالدین رسید که چند زنجیر فیل وچه مقدار اسپ وغیره هست - میخواهم بنظر آورم موقوف حکم است - و باین سخنان سلطان را میفریفت - و ارادهٔ زمین لکهنوتي داشت - ظفر خان را باوده فرستاد که چون سلطان جلال الدین بر سمت کره از دهلي بر آید او کشتیها را مهیا کرده باشد که از آب بجانب لکهنوتي روند - سلطان عهد نامه نوشته فرستاد - او فرستادگان را نگاهداشت که نتوانستند حقیقت حال بسلطان نویسند - و عریضه بسلطان نوشت و بالماس بیگ برادر خود فرستاد که بنظر سلطان رساند - و عذر تقصیر ملازمت خواست - الماس بیگ عریضه بسلطان داده عرض نمود که ملک علاءالدین اگر شفقت از سلطان نه بیند از عالم بیرون خواهد رفت - سلطان گفت تو رفته خاطر او را جمع ساخته بیار - الماس بیگ روز هفتم بملک علاءالدین پیوست - چون آمدن برادر را دید این مرتبه قرار رفتن

لکهنوتي داد - باز بخاطر رساند که سلطان جلال الدین بطمع اسپ و فیل
و مال جریده پیش ما خواهد آمد - کار او بسازیم و بملک گیري پردازیم -
چه لازم که بلکهنوتي باید رفت - چون ملک جلال الدین را اجل رسیده
با چند کس بسخن دولتخواهان گوشی نکرده از راه خشکي متوجه ملک
علاءالدین شد - و در هفدهم رمضان بکره رسید - ملک علاء الدین از آب
گنگ گذاشته مابین کره و مانک پور فرود آمده بود - خبر رسیدن سلطان
رسید - الماس بیگ را فرستاد تا سلطان را بحیله از لشکر جدا سازد -
الماس بیگ بخدمت رسیده عرضه داشت نمود که اگر من آمده برادر را
دلاسا نمي نمودم از عالم بیرون میرفت - هنوز اینک رعبی دارد - اگر
سلطان را با چندی سواره به بیند فرار خواهد نمود - سلطان سواران را
همانجا توقف فرموده خود پیشترک رفت - باز الماس بیگ آن قسم سخنان
بر زبان راند - سلطان سلاحداران را نیز از همراهي منع نمود - چون لشکر
ملک علاءالدین در کنار آب گنگ مسلّح بنظر ساطان رسید - او را دغدغه
شد - بالماس بیگ اظهار نمود - گفت ارادۀ علاءالدین آنست که مردم
خود مسلّح بنظر سلطان در آورد - و مجري خود کند - سلطان گفت من
اینقدر راه پیموده ام و بدیدن علاءالدین آمده ام او نمیتواند بر زورقی نشسته
استقبال نماید - الماس بیگ گفت میخواهد با اسباب پیشکش ادراک
ملازمت نماید - سلطان در کشتي نشسته مصحف خوانده نزدیک میرفت -
و از غدر ایشان واقف نمي بود - همان روز رمضان علاءالدین پیشتر آمده در
کشتي سلطان را ملازمت نموده در پای سلطان افتاد - سلطان از روی
مهرباني طپانچه بر روی او زده گفت من ترا از فرزندان خود پیشتر تربیت
کرده دوست میداشتم - اکنون در حق تو چون بدي خواهم اندیشید! -
و دست علاءالدین گرفته بجانب کشتي کشید - درین اثنا ملک علاءالدین

بجماعتی که متعهد قتل سلطان شده بودند اشاره نمود - محمود سالم سامانه شمشیری بر سلطان زد - سلطان زخم خورده گفت ای علاءالدین بد بخت چه کردي - اختیار الدین که پروردهٔ سلطان بود از عقب سلطان در آمده سلطان را بر زمین انداخت و سرش برید - و نزد علاءالدین آورد - و سر او را بر نیزه کرده گردانید - و همراهان او را بکشتند - و چتر سلطان جلال‌الدین را بر سر ملک علاء الدین افراشتند - و ندای سلطنت در دادند - و جمعی که در قتل سلطان همراهي نمودند - در عرض یکسال بمرضها گرفتار شدند - و بعضی از ایشان در وقت مردن فریاد میکردند که سلطان جلال الدین تیغ در دست دارد و سر ما را میبرد - و ملک علاء الدین که این نمک بحرامي نمود - در اندک زمانی بعد از کامرانيِ چند روزه بی نام و نشان و بی نسل شد * بیت *

در اندیش ای حکیم از کار ایام * که پاداش عمل باشد سرانجام

ملک احمد چپ با لشکر سلطان بعد از شنیدن خبر واقعهٔ سلطان بدهلي آمده - ملکهٔ جهان تعجیل نموده پسر خرد خود رکن الدین ابراهیم را که در شباب و جواني بود - و خبری از امور جهانباني نداشت بر تخت نشاند - ارکلیخان که خلف سلف او بود و استعداد بادشاهي داشت - ازین خبر در ملتان توقف نموده بدهلي نیامد - ملک علاءالدین متوجه دهلي شد - و خلایق را بمال فریفته کینه که از قتل سلطان در دل داشتند محو کرد - و هر روز علوفهٔ مردم ده بیست و ده سي کردي و زرها دادی - چون به بداون رسید شصت هزار سوار و پیاده بقلم آورد که ملازم او بودند - امرا از اطراف و جوانب بطمع زر باو پیوستند - ملکهٔ جهان بعد از خرابيِ بصر کس بطلب ارکلیخان فرستاد - او جواب فرستاد که حالا کار از صلاح رفته - ملک علاء الدین از شنیدن این خبر از آب جون عبور نمود و در

صحرای خود نزول نمود - و رکن الدین ابراهیم حرکت المذبوحي کرده در برابر آمد - نیم شبان امرای جلالي از رکن الدین ابراهیم جدا شده بملک علاء الدین پیوستند - رکن الدین ابراهیم قدری از خزانه برداشته مادر خود را نیز همراه نموده بجانب ملتان رفت - سلطنت سلطان جلال الدین هفت سال و چند ماه *

ذکر سلطان علاء الدین خلجي

سلطان علاء الدین در خمس و تسعین و ستمائه بر تخت دهلي جلوس نمود - الماس بیگ برادر خرد را خطاب الغخاني و دیگران را خطابها داد - و اعوان و انصار خود را زرهای کلي داد تا لشکر جدید نگاه دارند - در صحرای سیری اکابر و اصاغر بخدمت رسیدند - و سکه و خطبه و سایر رسوم پادشاهي بعمل آوردند و بشهر در آمد - و بسلطان علاء الدین مخاطب گشت - و کوشک لعل را دار السلطنت ساخت - و کار لهو و لعب رواج گرفت - و شراب در کوچها و بازارها سبیل شد - و مردم را بانعام هوادار خود ساخت - و منصب صدر جهاني بقاضي صدر الدین داد - ظفر خان عارض ممالک شد - و در حق هواخواهان انعامها فرمود و ولایات داد - چنانکه علاء الملک عم ضیای برني صاحب تاریخ فیروز شاهي را ولایت کره و اوده داد - و چون بر تخت دهلي متمکن گشت رفع پسران سلطان جلال الدین که در ملتان بودند و وارث ملک میدانست واجب دید - الغخان و ظفر خان نامزد با چهل هزار سوار بملتان شدند - و ارکلیخان و پسران دیگر سلطان جلال الدین امان طلبیده ملاقات الغخان نمودند - و الغخان از روی تعظیم با ایشان پیش آمده بجانب دهلي روان شد - و فتح نامه بدهلي فرستاد - و در اثنای راه نصرتخان از دهلي رسید -

و پسران سلطان جلال الدین را میل کشید - و ایشان را در هانسی محبوس ساخته پسر[1] ارکلیخان بشهادت رسید - لشکر مغل بهندستان آمد - الغخان رفته در حدود جارتمنچهور[2] محاربه نموده - شکست بر مغل افتاد - و ازین خبر در دهلي جشنها کردند - و امرای جلالی را که بسلطان علاء الدین پیوسته بودند میل کشید - الغخان و نصرتخان را بر سر گجرات و ولایات گجرات فرستاد - و نهرواله و دیوگر تاراج نموده غنایم نامحصور آوردند - و بتی که در عوض منات که سلطان محمود شکسته بود - ساخته بودند - بدهلي آورده پی سپر خلایق نمودند - و کافور هزار دیناری را که آخر سلطان را تعلق خاطر باو پیدا شد و نایب ملک گردانید - از خواجهٔ او بستم گرفته بنظر سلطان آورد - بعضی مردم بجهت خمس و زکواة مال و غنایم نهب و غارت گجرات جمعیت نموده بر سر ملک عزالدین برادر نصرتخان رفتند و او را کشتند و به بارگاه الغخان رفتند - الغخان از طرف دیگر فرار نمود و ببارگاه نصرتخان آمد - خواهر زادهٔ سلطان علاء الدین در بارگاه خوابیده بود - بگمان الغخان کشتند - و نصرتخان و الغخان جمعیت نموده آن مردم را متفرق ساختند و بدهلي آمدند - سلطان نیز آن مردم را سیاستها نمود - نصرتخان بقصاص برادر هر کس را که در قتل برادرش دخل داشت بکنّاسان داد - تا اطفال را بر سر عورات زدند تا مردند - ظفرخان رفته سیوستان را فتح نمود - در آخر این سال قتلغ خواجه پسر داؤد با لشکر مغل از ماوراء النهر بهندستان آمد - ولایات سر راه را آزار نرسانیده

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته مرقوم است که دو پسران ازکلیخان را بشهادت رسانید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرقوم است که در حدود لاهور هر دو صف بیکدیگر رسیده حرب صعب اتفاق افتاد ۱۲ مصحح -

بدهلي آمد - سلطان خلق بسيار را در شهر جمع کرد - و در ايام محاصره قحط بهم رسيد - لا علاج شده بعزم جنگ بيرون آمدند و مصاف دادند - قتلغ خواجه و لشکر مغل شکست خوردند - و دران روز سي کروه طی نمودند - ظفر خان که بتعاقب رفته بود تنها بفوج قتلغ خواجه رسيد - او را درميان گرفتند و خواستند زنده بدست در آيد ممکن نشد و کشته شد - و قتلغ خواجه بولايت خود رفت - و ظفر خان از خود کشته شدن بمردي نام بر آورد - چنانکه اگر اسپ مغل آب نميخورد - ميگفتند ظفر خان را ديده - و قتل ظفر خان بجهت سلطان علاء الدين فتحی دگر بود - چرا که از شجاعت او در حساب بود - و سلطان مظفر و منصور بشهر دهلي آمد - در سه سال جلوس بجهت کثرت حرم اولاد بسيار بهم رسيد - و شريکی در ملک نماند - و کارهای ملکي بدلخواه صورت يافت - و انديشه کرد که ديني و مذهبي اختيار نمايد - که بعد ازو وا گويند - و بدستور سکندر اراده عالم گيري نمود و خود را سکندر ثاني خواند - و حريفان مجلس بجهت تند خوئي او اين سخنان واهي را تصديق نمودند - از ملک علاء الملک در باب آن دو کار مشورت طلبيد - او به دليل نقلي و عقلي سلطان را ازان دو کار باز داشت - و تفصيل اين در کتب مبسوطه ظاهر است - علاء الملک را تحسين نموده خلاع فاخره داد - و او سلطان را بر تسخير رهتپور[1] و ديوگر و چتور و آنولايت تحريص نمود - چون رهتپور نزديک بود الغخان را بآنجا فرستاد - و نصرتخان را بمدد او نامزد کرد - در ايام محاصره سنگی از قلعه بنصرتخان رسيد - و اورا هلاک ساخت - سلطان خود متوجه رهتپور شد شکار کنان ميرفت - چون بتهليسا[2] رسيد - شکار قمرغه مينمود

---

(١) در طبقات اکبري رنتهور و در تاريخ فرشته رنتبهور مرقوم است ١٢ مصحح *

(٢) در طبقات اکبري تلهت و در تاريخ فرشته بلنيب مذکور است ١٢ مصحح *

شب در صحرا ماند - روز دیگر به شکار قمرغه فرمان داد - و خود در گوشه ایستاده انتظار قمرغه میکشید که رکن خان [1] برادر زادهٔ سلطان علاء الدین با چند سوار نو مسلمان فرصت یافته سلطان را به تیر گرفتند - و دو زخم زدند - و بگمان اینکه سلطان را کشته اند - رکن خان ببارگاه سلطان در آمده بر تخت نشست - و گفت سلطان را کشتم - آمده بمحل و مرتبهٔ خود هرکس ایستادند - و تهنیت گفتند - رکن خان بی‌تابي نموده خواست بحرم سلطان در آید - ملک دینار که محلدار بود - گفت تا سر سلطان نخواهي نمود نخواهم گذاشت - سلطان علاء الدین چون بخود آمد زخمها را بسته سوار شد - دانایان گفتند که بجانب سراپرده باید رفت - ارادهٔ سلطان برفتن طرف دیگر بود - سلطان بجانب سراپرده شتافت - هر کس سلطان را دید باو پیوست - تا ببارگاه رفتن پانصد کس بر سلطان جمع شد - بر پشتهٔ بر آمد و خود را نمودار ساخت - رکن خان فرار نمود - و سلطان بسرای خود در آمده بر تخت نشست و بار عام داد - و نقاب خان را بتعاقب رکن خان فرستاد - سر او را بریده آوردند - و برادر و مخصوصان او را بقتل آوردند - و برهنتپور رفتند - و عمر خان و منکو خان که برادر زادهٔ سلطان بودند در بداون بغي ورزیدند - ایشانرا گرفته نزد سلطان آوردند - میل کشیدند - و مولانا حاجي شخصی علوي را بر تخت نشانید - و این خبر که بسلطان رسید - در گرفتن رهتپور بیشتر سعي نمود - و از جا در نیامد - آخر حمید الدین دروازه را کشاده بدرون رفت - و آن علوي و ملا حاجي را بکشت - چون خبر بسلطان رسید - الغ خان را بدهلي فرستاد - تا اهل بغي را بسیاست رساند - بعد از مشقت بسیار رهتپور را

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته اکتخان مرقوم است ۱۲ مصحح -

مفتوح ساخته رای[1] هردیو را با قبیله قتل عام نمود - ومیر محمد شه و دیگران که از خانپورگریخته برهتپور آمده بقتل رسیدند - محمد شه زخمي افتاده -سلطان گفت اگر علاج پذیر باشد معالجه نماید - و باو گفت اگر ترا ازین مهلکه نجات دهم مِنْ بَعْد چگونه سلوک نمائي - گفت ترا بقتل رسانم - و پسران هردیو را بپادشاهي بردارم - رهتپور را گرفته بالغخان داد - بدهلي رفت - الغ خان بیمار شده در گذشت - سلطان علاء الدین از تواتر حوادث از امرا سوال نمود - چند چیز را سبب گفتند - اول بیخبري بادشاه - دوم شراب خوردن بافراط - سیوم صداقت و قرابت امرا باهم دیگر - چهارم زرداري مردم - سلطان رای امرا را صواب دانست - هر دهی که در وقف یا بانعام کسی بود بخالصه ضبط نمود - و هر کس زر داشت ببهانه ازو گرفته بخزانه رساند - مردم مضطر شده از پی تحصیل قوت شدند - و در محلات جاسوسان گماشت - تردد آشنائي مسدود گشت - و اسباب مجلس خاصه درهم شکست - و شرابها بریخت - و در باب منع شراب فرامین بولایات نوشتند - بعضی مردم مخفي باین امر جرأت مي‌نمودند - و شراب میکشیدند - و زندانخانه علاحده ترتیب داد تا رسم شراب خوردن از میانهٔ خلق بر افتاد - و بی امر سلطان عقد و قرابت ممکن نبود - و خواست که قاعدهٔ چند در روزگار بگذارد که مقدم و چودري برعایا زیادتي ننمایند - فرمود تا نصف محصول را بر حکم مساحت باز یافت نمایند - و در کار عمّال و اهل قلم کمال ملاحظه بجا آورد که قدرت بردن یکدینار بخلاف حساب نداشتند - بعد از چندگاه لشکر بچتور کشید - و فتح نموده بدهلي آمد - چون طرغی مغل خبر در افتادن سلطان بقلعهٔ چتور شنید بهندستان آمد - و مدتی با سلطان در آویخت و بی‌سببی برگردید -

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته همیر دیو ثبت شده ۱۲ مصحح *

و این مقدمه را مردم از توجه شیخ نظام الدین اولیا قُدِّسَ سِرُّهٗ میدانستند -
بعد ازآن سلطان سیري را دار السلطنت نمود - و حصار دهلي تعمیر کرد -
و ضوابط چند قرار داد - که نرخ غله بی حکم نباشد - در زمان سلطان
بجهت امساک باران و دیگر آفات آن تسعیر تغیر نپذیرفت - و غله فروشان
را فرمود تا غله آورده بنرخ سلطاني فروشند - و حکم شد که رعایا غله را در
سر محصول بفروشند - در ایام امساک باران حکم شد که هر کس بقدر
مردم خود غله از مندوي خریداري نماید - و حکم شد که بازاریان شب
دکان نه بندند - و تفصیل نرخ اجناس در تاریخ نظام الدین احمد بخشي
مُفَصَّلاً نوشته شده - اگر کسی آنرا مطالعه نماید قیاس فراواني و ارزاني
آن زمان و رفاهیت مردم خواهند نمود - و بجزویات داد و ستد ولایات
خود وا مي‌رسید - بار دیگر مغل بدامن کوه سوالک آمدند - کس فرستادند -
ایشانرا بقتل رسانید و بهزیمت رفتند - بار دیگر کبک (۱) نام مغل با لشکر
دهلي مصاف داده اکثر مغل بقتل رسیدند - و کبک با جمعی کثیر گرفتار
شده در دهلي بقتل رسید - بار دیگر سي هزار مغل در زمین سوالک
با لشکر دهلي مصاف نمودند و هزیمت یافتند - و لشکر دهلي مظفر
و منصور شدند - و اکثر مغلان اسیر را در بازار دهلي فروختند - اقبال مند
مغل با فوجی بهند در آمد - و در دهنده علي‌راهی با لشکر دهلي
محاربه نمود و کشته شد - و مغلان اکثری کشته شدند - بعد ازین فتوحات
مغل دیگر بهندستان در زمان سلطان در نیامد و خون نریخت - و در دهلي
بفراغت خاطر نشست - ارادهٔ تسخیر ولایت دور دست نمود - و همت
بر تسخیر هر جا مي‌گماشت و فتح مي‌نمود - و اکثر کارهای او را مردم از
غرایب مهمات میدانستند و کرامات مي نامیدند - القصه ملک کافور

---

(۱) در طبقات اکبري کیبک و در تاریخ فرشته کاک مذکور است ۱۲ مصحح *

هزار دیناری را بر سر دیوگر که از بلاد دکن بود فرستاد - و بانواع نوازشات خسروانه ممتاز ساخت - چنانچه سایبان لعل داد - او بدیوگر رسیده حاکم آنجا را اسیر ساخت - و خزاین و هفتده زنجیر فیل فرستاد - و متعاقب رام دیو را با خزاین و پیلان بخدمت سلطان فرستاد - و سلطان رام دیو را نوازش نمود - و رای رایان خطاب داد - و چتر و یک لک تنکه داد - و دیوگر را برو مقرر داشت * و در سنه تسع و سبعمائه سلطان ملک کافور را با سپاه به ارنگل(۱) فرستاد - و فرمود که اگر حاکم آنجا خزانه بدهد و پیشکش قبول نماید - بآن اکتفا کن و برگرد - و در مهمات بمردم مشورة نمائي - و در جرایم سهل مردم را میازار - و رام دیو از دیوگر آمده اطاعت نمود - و رایان ارنگل متحصن شده جنگ در پیوستند - آخر حصار فتح شد - اکثری با زن و فرزند اسیر شدند - رای دیو امان طلبیده چند زنجیر فیل و هفت هزار اسپ با خزانهٔ هر ساله پیشکش قبول نمود - بسلطان عرضه داشت کردند - سلطان فتح‌نامه بربالای منبر خواند - و طبل شادي بزد - و رسم داکچوکي و پایک او قرار داد تا واقعات روز بروز باو میرسانیدند - و مرید شیخ نظام‌الدین اولیا قُدِّسَ سِرُّهٗ بود - اگرچه شیخ را ملاقات ننموده بود غایبانه اخلاص مي‌ورزید * باز در سنه عشر و سبعمائه ملک نایب را بدیوگر و آنحوالي فرستاد - و رام دیو مرده بود - پسران او اطاعت نموده پیشکش دادند - بعد از آن بجانب معبر لشکر کشید - آنرا نیز فتح نموده بتخانهای آنجا را خراب ساخت - و از رایان ضابط معبر خراج گرفت * و در سنه احدی عشر و سبعمائه با سه صد و دوازده زنجیر فیل و بیست هزار اسپ و نود شش هزار من طلا و صندوق‌های جواهر ملک نایب بخدمت سلطان رسید - سلطان مسرور گردیده اکثری را بانعام امرا داد - از غرایب احوال آخر

---

(۱) در تاریخ فرشته ورنگل موقوم شده ۱۲ مصحح *

عهد او اینکه بگمان اینکه نومسلمانان در شکار ارادهٔ کشتن او دارند - آن‌جماعت را قتل عام فرمود - و در یکروز چند هزار بیگناه کشته شدند - و نسل ایشان بر افتاد - و هم درین ایام جمعی اباحتیان را آره بر سر نهاد - و هیچکس را در خدمت او قدرت التماس کسی نبود - چون از مهمات ملکي و مالي خاطر جمع نمود - مهمات را چنانکه خود مي‌خواست بعمل مي‌آورد - و بمشورهٔ کسی کار نمي کرد - و آنقدر فتح که او را میسر شد - هیچ یک از سلاطین هند را میسر نشد - صاحب فیروز شاهي گوید که چندان عمارت که در زمان او کردند - در هیچ عصری نشد - و ماهران هر فن در زمان او در هندستان بفراغت و عزت گذرانیدند - و از کثرت بزرگان دین و سالکان راه یقین و از هر طبقه و طایفه دارالملک دهلي رشک بهشت عنبر سرشت شد- و شیخ نظام اولیا و شیخ علاءالدین نبیرهٔ شکر گنج و شیخ بهاء الدین ذکریا و دیگر مشایخ در زمان او بودند - و اکثری در دهلي جمع شدند - و از قُضات و علما و فضلا و شعرا در زمان او صاحب اختیار و نامدار شدند - و آنچه در طبقات اکبري نظام الدین احمد بخشي بنظر در آمده قریب بچهار صد نفر از افاضل و شعرا و علما و منجمان و ارباب سیر و تواریخ و حکما و مستعدان هر صنف اسامي ایشان را بقید تحریر در آورده اکثری از ایشان از مشاهیر روزگارند - و کم کسی از ایشان بوده باشد که بعد از سه صد سال اثری ازیشان درمیان مردم نیست - القصه در زمان دولت او عروسي دنیا و جشن اهل هندوستان بوده - چون هرکمالی را زوالی‌هست صاحب دولتان برکارهائی که سبب زوال ملک و دولت ایشان باشد قیام مي نمایند - چنانچه سلطان عاشق و شیفتهٔ ملک نایب کافور هزار دیناري گشت - و عنان اختیار هر کار را و مهم بالتمام بدست او داد - و از گفتهٔ او اگرچه ناصواب بودی انحراف ننمودی و پسران خرد خود را از حرم خانه بی موکل و نگهبانی

بر آوردہ باصلاح حال ایشان نه پرداخت و خضر خان را بی آنکه احساس
رشد او بکند چتر دادہ ولي عهد نمود - و در ایام مرض خود او را بسیر و شکار
فرستاد و گفت چون مرض به شود ترا طلب خواهم کرد - خضر خان
نذر کرد که چون صحت سلطان حاصل آید پیادہ بزیارت مشایخ دهلي
رود - چون خبر صحت شنید - بی حکم تا دهلي پیادہ پابرهنه رفت -
و زیارت مشایخ نمود - ملک نایب که هوای ملک در سر داشت - و در
مقام بر انداختن نسل سلطان بود بعرض رسانید که خضر خان بخیال فاسد
بی رضای سلطان آمدہ - خضر خان را بگوالیار محبوس ساختند - بعد
از چند روز استسقا بر سلطان غالب آمدہ - دریں اثنا ملک نایب را از
جانب دیوگر و الپخان را از گجرات طلبید - چون میانهٔ ملک نایب
و الپخان عداوت بود - ملک نایب بسخنان دروغ سلطان را بقتل الپخان
راغب نمود - و الپخان بقتل رسید - و سلطان نیز در عقب او جهان فاني
را وداع نمود - مدت سلطنت سلطان بیست سال و چند ماہ *

ذکر سلطان شهاب الدین

شهاب الدین پسر خرد سلطان علاو الدین بعد از پدر قایم مقام شد
و ملک نایب نوشته ظاهر نمود که سلطان خضر خان را از ولي عهدي
معزول ساخته و بسلطان شهاب الدین دادہ او را بر تخت نشاندہ خود
بنیابت سلطنت مشغول شد - و خضر خان و شادي خان را میل کشید -
و سلطان قطب الدین را محبوس ساخت - و شهاب الدین طفل را
بر بالای بام خرگاہ هزار ستون بر آوردی و مردم را ملازمت فرمودی
و شب نزد مادرش فرستادی - و خود با خواجه سرایان شب همه شب
قمار باختی - آخر الامر بعد از سي و پنج روز وفات سلطان جمعی پایکان

ملک نایب را با خاصان او بقتل آوردند * * شعر *

اگر بد کني چشم نیکي مدار * که هرگز نیارد گز انگور بار
نه پندارم ای در خزان کشته جو * که گندم ستاني بوقت درو

و مبارک خان را از زندان بر آورده بجای ملک نایب بنیابت سلطان شهاب الدین نشاندند - و بعد از چندگاه نیابت بر تخت سلطنت جلوس نمود - و به سلطان قطب الدین مبارکشاه مخاطب گشت - و سلطان شهاب الدین را بقلعهٔ گوالیار فرستاد - در ایامیکه خان و مان سلطان علاءالدین بر افتاد - و نسل او رو بانقطاع نهاد - از شیخ بشیر دیوانه پرسیدند که چه میشود - گفت علاء الدین خاندان عم و ولي‌نعمت خود بر انداخت - با او نیز همان معامله مي رود *

ذکر سلطان قطب الدین مبارکشاه بن سلطان علاء الدین خلجي

در سنه سبع عشر و سبعمائه قطب الدین مبارک شاه بر تخت دهلي جلوس نمود - و امرا و اعیان را نوازش نموده خطابها داد - و حسن نام براو بچهٔ را که طایفهٔ براو در گجرات بسیار مي باشد - باختصاص خویش سرافراز ساخته خسرو خان خطاب داد - و از افراط محبت حشم ملک شادي حوالهٔ او نمود - و منصب وزارت بی آنکه مستعد باشد باو داد * * شعر *

گرت مملکت باید آراسته * مده کار اعظم بنوخاسته
نخواهي که ضایع شود روزگار * به ناکار دیده مفرمای کار

و بغایت شیفتهٔ او بود - القصه فتنها که بعد مردن سلطان علاء الدین

حادث گشته بود - از جلوس سلطان قطب الدین تسکین یافت - سلطان خوش خلق و رحم دل بود - چون محنت زندان و خوف قتل گذرانیده بود - روز اول زندانیان آزاد کرد - و حشم را ششماهه انعام داد - و دیهای مردم که در عهد سلطان علاء الدین بخالصه در آمده بود سلطان بصاحبان داد - و ادرار و وظایف زیاده کرد - و جمیع ضوابط مصلحتی سلطان علاءالدین بر طرف کرد - اگرچه ظاهرا منع فسق و شراب مي‌نمود - فامّا در پنهان رواج تمام داشت - و در مدت سلطنت بغیر از عیش و کامراني کاری نکرد - و عین الملک ملتاني را بجهت فتنه و فسادی که در گجرات بهم رسیده بود فرستاد - اهل فساد را شکست داده اکثر ولایات آنجا را تسخیر نمود - و دختر ملک دیفار در حبالهٔ خود آورد - و او را خطاب ظفر خاني داده بگجرات فرستاد - و گجرات را مصفّي ساخت - و لشکر بجانب دیوگر بر سر هرپال دیو کشید - و او را بدست در آورده پوست کند و مرهت نیز تسخیر کرد - و ولایت دیوگر بملک یک لکه [1] حواله نمود - و مرهت بجاگیر امرا داد - و خسرو خان را چتر و دور باش داده نامزد معبر کرده خود بدهلي آمد - و بعیش و عشرت مشغول شد - ملک رشید الدین ابن عم او چون دید که در شرب خمر افتاده - داعیهٔ سري در سرش افتاد - شخصی حقیقت بسلطان رسانید ملک رشید الدین را گرفته بقتل آورد - و کس بگوالیار فرستاد تا خضر خان و شادي خان و ملک شهاب الدین پسران سلطان علاء الدین را که میل کشیده بود بقتل رسانیدند - و عیال و اطفال ایشانرا بدهلي آورد - چون توجه شیخ نظام الدین اولیا قدّس سرّهٗ بخضرخان مي‌دانست - با شیخ بد بود - چون دیوگر و گجرات

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته نک‌لکهي مرقوم است ۱۲ مصحح *

و دیگر ولایات فتح نموده بدهلي آمد - و مدعي در ملک نماند - در اجرای احکام کوشید - و مهمات را بی مشوره و ملاحظه تفصیل مي رسانید - و اخلاق کریمه را به اوصاف ذمیمه تبدیل نمود - وقتل و سیاست بدستور پدر پیش گرفت - و ظفرخان را بی جرمی بکشت - و ملک شاهي را که خان ملک خطاب داده بود بی تقصیری درگذرانید - و بر کارهائی که موجب زوال دولت و منافي بقای سلطنت تواند بود ارتکاب گرفت - و خود را بلباس زنان مي آراست - و زنان هزّاله را جمع میفمود - و با امرای نامي بهزل مي انداخت - و عریان شده برابر مردم مي آمد - و بر جامهای ایشان بول میکرد - و با شیخ نظام الدین اولیا قدّس سرّهٗ بی جهتي بد شده - مردم را از خدمتکاري او منع نمود - و شیخ زاده جام را که مخالف او بود تربیت کرد - و حسام الدین برادر مادری خسرو خان را بعد از قتل ظفرخان بگجرات فرستاد - حسام الدین در گجرات ارادهٔ عصیان نمود - و بدست امرا گرفتار شده - از تقصیر او در گذشت - و ملک (۱) وحید الدین را حکومت گجرات داد - و در گجرات خرابي بسیار کرد - درین وقت ملک یک لکهي حاکم دیوگر باغي شد - لشکر فرستاده یک لکهي را بدست در آورده بدهلي آوردند - گوش و بیني یک لکهي را بریده همراهان او را سیاستهای گوناگون نمود - و ملک عین الملک ملتاني را حکومت دیوگر داد - و خسرو خان را بمعبر نامزد کرد - چون خسرو خان بانجا رسید رایان آنجا اسباب و خزاین برداشته فرار نمودند - خواجه تقي سوداگر با اسباب بسیار اعتماد بر لشکر اسلام کرده بجا ماند - و اموال و اسباب بغارت داده مستهلک گشت - و خسرو خان بجهت ناپاکي که در طینت داشت - داعیهٔ سرکشي کرده

---

(۱) در تاریخ فرشته وجیه الدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

خواست امرا را بقتل رساند - ملک[1] حاکم چندیري و ملک هیبت افغان بر ارادهٔ خسرو خان مطلع گشته او را بگذاشته متوجه دهلي شدند - خسرو خان از تهدید امرا ترسیده بایلغار متوجه دهلي شد - امرای مذکور او را در پالکي نشانده از دیوگر در هفت روز بدهلي فرستادند - و گمان امرا این بود که دولت خواهي نموده اند - چون خسرو خان رسید - و خلوت میسر شد - شکایت از امرا آغاز نمود که مرا میخواستند بکشند - من بَلطَایِفُ الحِیَل از دست ایشان خلاصي یافتم - سلطان که عاشق و دیوانهٔ او بود آن دروغها را راست پنداشته از امرا رنجید - و چون بدهلي آمدند و اندیشهای فاسد خسرو خان را عرض نمودند - و بر طبق آن گواه گذرانیدند - فایده نکرد - و امرا و گواهان را سیاست فرمود - امرا بالضرورت در پناه خسرو خان گریختند - و هر چه ازو مشاهده مي نمودند دم نمیزدند - و سلطان را غلبهٔ شهوت و کثرت شوق که بخسروخان داشت آنچنان مست و مدهوش نموده بود که بمکر و غدر او راه نمي برد - چون خسرو خان حال برین منوال دید که مخالفی و منازعی نماند - مکر و غدر را ساعي شده روزی بعرض رسانید - که چون سلطان فقیر را سردار لشکر نموده بفتح ولایات میفرستند - امرای کومک را جمعیت از من بیشتر ست چون صاحب قوم و قبیله اند سخن من نمیشنوند - چون طایفهٔ براو از قبیلهٔ من در گجرات بسیار اند - اگر امر شود من نیز قبیلهٔ خود را جمع سازم - و صاحب استعداد شوم از کرم سلطان دور نیست - التماس او مبذول شد - و رخصت طلب آن طایفه ارزاني داشت - در اندک زمانی خلقی کثیر بر خسرو خان جمع شد - و قوت و مکنت تمام پیدا کرد - و در داعیهٔ خود بجد گشت - و بهاء الدین دبیر را که از مردودان بود - و دیگر مفسدان

---

(۱) در تاریخ فرشته ملک تیمور حاکم چندیري مذکور است ۱۲ مصحح *

ساخت - و روز سیوم از صلیب برکشیده بهرام خان را پوست کندند - و چون بکنار آب دهنده قریب اجودهن فرود آمد - خضرخان از دیبالپور بعزم جنگ و پیکار بمقابله آمد - و در دوازدهم جمادی الاول سنه مذکور مصاف شد - و اقبالخان در حملهٔ اول گرفتار شد و بقتل رسید - و نتیجهٔ حرام نمکی و عهد شکنی باو عاید گشت * بیت *

بنقض عهد دلیری مکن که چرخ فلک
نتیجهٔ عملت زود در کنار نهد

چون این خبر بدهلی رسید دولتخان و اختیار خان و امرائی که آنجا بودند محمود شاه را از قنوج طلبیدند - و در ماه جمادی الآخر سنه مذکور محمود شاه بدهلی آمده بر تخت سلطنت نشست - و اهل و عیال و خویش و تبار اقبالخان را از دهلی بر آورده بکول فرستاد و بهیچ کدام آزاری نرسانید - و فوجداری میان دو آب را بدولتخان داده فیروز آباد را باختیار خان سپرد - و درین وقت اقلیم خان و بهادر ناهر با پیشکش ملازمت نمودند - سلطان محمود بعد از حصول مطالب و کامیاب شدن بجهت انتقام در سنه تسع و ثمانمائه بجانب جونپور رفت - و دولت خان را با لشکر گران بجانب سامانه بر سر بیرم خان ترک بچه که بعد از کشته شدن بهرام خان سامانه را تصرف نموده بود فرستاد - چون محمود شاه بقنوج قریب رسید سلطان ابراهیم نیز از جونپور بمقابله آمده در کنار آب گنگ هر دو لشکر بهم رسیدند - تا چند روز معرکهٔ قتال و جدال آراسته بود - در آخر بصلح قرار یافت هر یک بجای خود رفتند - سلطان ابراهیم بگمان آنکه اکثر امرا و لشکریان سلطان محمود درین وقت متفرق شده اند و قابوست بقنوج آمد - ملک محمود که از جانب سلطان محمود حاکم بود متحصن شده تا چهار ماه محاربه کرد - چون از مدد و کومک سلطان محمود مایوس شد امان

خواست امرا را بقتل رساند - ملک[1] حاکم چندیري و ملک هیبت افغان بر ارادهٔ خسرو خان مطلع گشته او را بگذاشته متوجه دهلي شدند - خسرو خان از تهدید امرا ترسیده بایلغار متوجه دهلي شد - امرای مذکور او را در پالکي نشانده از دیوگر در هفت روز بدهلي فرستادند - و گمان امرا این بود که دولت خواهي نموده اند - چون خسرو خان رسید - و خلوت میسر شد - شکایت از امرا آغاز نمود که مرا میخواستند بکشند - من بَلطَایِفُ الْحِیَل از دست ایشان خلاصي یافتم - سلطان که عاشق و دیوانهٔ او بود آن دروغها را راست پنداشته از امرا رنجید - و چون بدهلي آمدند و اندیشهای فاسد خسرو خان را عرض نمودند - و بر طبق آن گواه گذرانیدند - فایده نکرد - و امرا و گواهان را سیاست فرمود - امرا بالضرورت در پناه خسرو خان گریختند - و هر چه ازو مشاهده مي نمودند دم نمیزدند - و سلطان را غلبهٔ شهوت و کثرت شوق که بخسروخان داشت آنچنان مست و مدهوش نموده بود که بمکر و غدر او راه نمي برد - چون خسرو خان حال برین منوال دید که مخالفی و منازعی نماند - مکر و غدر را ساعي شده روزی بعرض رسانید - که چون سلطان فقیـر را سردار لشکر نموده بفتح ولایات میفرستند - امرای کومک را جمعیت از من بیشتر ست چون صاحب قوم و قبیله اند سخن من نمیشنوند - چون طایفهٔ براو از قبیلهٔ من در گجرات بسیار اند - اگر امر شود من نیز قبیلهٔ خود را جمع سازم - و صاحب استعداد شوم از کرم سلطان دور نیست - التماس او مبذول شد - و رخصت طلب آن طایفه ارزاني داشت - در اندک زمانی خلقی کثیر بر خسرو خان جمع شد - و قوت و مکنت تمام پیدا کرد - و در داعیهٔ خود بجد گشت - و بهاء الدین دبیر را که از مردودان بود - و دیگر مفسدان

---

(۱) در تاریخ نوشته ملک تیمور حاکم چندیري مذکور است ۱۲ مصحح *

ساخت - و روز سیوم از عالم برگشته بهرام خان را پوست کندند - و چون بکنار آب دهنده قریب اجودهن فرود آمد - خضر خان از دیپالپور بعزم جنگ و پیکار بمقابله آمد - و در دوازدهم جمادی الاول سنه مذکور مصاف شد - و اقبالخان در حملهٔ اول گرفتار شد و بقتل رسید - و نتیجه حرام نمکی و عهد شکنی باو عاید گشت * بیت *

بنقض عهد دلیری مکن که چرخ فلک

نتیجـــه عملت زود در کنـــار نهـــد

چون این خبر بدهلی رسید دولتخان و اختیار خان و امرائی که آنجا بودند محمود شاه را از قنوج طلبیدند - و در ماه جمادی الآخر سنه مذکور محمود شاه بدهلی آمده بر تخت سلطنت نشست - و اهل و عیال و خویش و تبار اقبالخان را از دهلی بر آورده بکول فرستاد و بهیچ کدام آزاری نرسانید - و فوجداری میان دو آب را بدولتخان داده فیروز آباد را باختیار خان سپرد - و درین وقت اقلیم خان و بهادر ناهر با پیشکش ملازمت نمودند - سلطان محمود بعد از حصول مطالب و کامیاب شدن بجهت انتقام در سنه تسع و ثمانمائه بجانب جونپور رفت - و دولت خان را با لشکر گران بجانب سامانه بر سر بیرم خان ترک بچه که بعد از کشته شدن بهرام خان سامانه را تصرف نموده بود فرستاد - چون محمود شاه بقنوج قریب رسید سلطان ابراهیم نیز از جونپور بمقابله آمده درکنار آب گنگ هر دو لشکر بهم رسیدند - تا چند روز معرکهٔ قتال و جدال آراسته بود - در آخر بصلح قرار یافت هر یک بجای خود رفتند - سلطان ابراهیم بگمان آنکه اکثر امرا و لشکریان سلطان محمود درین وقت متفرق شده اند و قابوست بقنوج آمد - ملک محمود که از جانب سلطان محمود حاکم بود متحصن شده تا چهار ماه محاربه کرد - چون از مدد و کومک سلطان محمود مایوس شد امان

خواست - سلطان ابراهیم را دیدہ قنوج سپرد - سلطان ابراهیم قنوج حوالهٔ اختیار خان کرد * و در عشر و ثمانمائه نصرتخان گرگ انداز و تاتار خان پسر سارنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبالخان از محمود شاہ جدا شدہ بسلطان ابراهیم پیوستند - سلطان ابراهیم ازآنجا به سنبل آمد - اسد خان لودي که گماشتهٔ سلطان محمود بود بعد از دو روز قلعهٔ سنبل بصلح تسلیم نمود - سلطان ابراهیم آنجا را بتاتار خان دادہ متوجه دهلي شد - چون بکنار آب جون رسید خواست که عبور نماید خبر رسید که ظفر خان حاکم گجرات بلاد مالوہ را فتح کرد و الپخان پسر دلاور خان که مخاطب بسلطان هوشنگ بود بدست او اسیر شدہ بمرد - ازین خبر مراجعت لازم دانسته بجونپور آمد - و در ماہ ذي قعدهٔ سنه مذکور سلطان محمود بر سر ملک مرحبا که از جانب سلطان ابراهیم حاکم برن بود رفت - مرحبا از قلعه بر آمدہ در حملهٔ اول شکست یافته بقلعه در آمد و در قلعه کشته شد و محمود شاہ بطرف سنبل روان شد - تاتار خان بی جنگ سنبل را رها کردہ بقنوج روان شد - محمود شاہ اسد خان لودي را در سنبل گذاشته بدهلي آمد * و بتاریخ رجب سنه تسع [1] و ثمانمائه میانهٔ دولتخان و بیرم خان ترک بچه در دو کروهی سامانه مصاف افتاد - بیرم خان فرار نمودہ در سرهند متحصن شد و در آخر امان خواست و دولت خان را دید - و چون بیرم خان پیش ازین با خضر خان بیعت کردہ بود ونقض عهد نمودہ بود خضر خان بر سر او رفت - دولت خان تاب مقابله نیاوردہ از آب جون گذشت - امرا که بدولت خان پیوسته بودند جدا شدہ پیش خضر خان آمدند - حصار فیروزہ را بقوام خان داد - سامانه و سنام را از بیرم خان گرفته بزیرک خان سپرد - وسرهند را با چند پرگنهٔ دیگر به بیرم خان داد وخود بجانب

(۱) در تاریخ فرشته سنه عشر و ثمانمائه مرقوم شدہ ۱۲ مصحح *

فتحپور مراجعت نمود - درین وقت در تصرف محمود شاه میان دوآب و رهتک ماند و بس * در سنه احدی عشر و ثمانمائه سلطان محمود بر سر قوام خان رفت و او در حصار فیروزه تحصن جست - و بعد از چند روز پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت سلطان فرستاده عذر خواست - سلطان بدهلي مراجعت کرده - خضر خان این خبر شنیده بفتح آباد آمد مردم فتح آباد که بمحمود شاه پیوسته بودند ایشان را اهانت و سیاست نموده ملک تحفه را تعین نمود که میان دوآب و دهانرث[1] را که در تصرف سلطان بود بتازد - فتح خان از دهانرث کوچ کرده بجانب میان دوآب رفت و بعضی مردم میان دو آب اسیر شده - خضر خان از راه رهتک بدهلي آمد - محمود شاه دهلي را مضبوط ساخت و او چند روز حصار فیروزه آباد را محاصره نموده بی مراد مراجعت نموده بفتحپور رفت * و در سنه اثنا عشر و ثمانمائه بیرم خان با خضر خان مخالفت نموده پیش دولت خان رفت و اهل و عیال خود را بکوه فرستاد خضر خان تعاقب نموده چون بکنار آب جون رسید بیرم خان پشیمان شده از روی عجز بخدمت خضر خان آمد و جاگیر سابق او باو مقرر گشت و خضر خان بفتح پور امد * در ثلاث عشر و ثمانمائه خضر خان بر سر ملک ادریس که از قبل محمود شاه ضابط رهتک بود رفت - ملک ادریس در رهتک متحصن شده تا شش ماه جنگ قایم بود آخر پیشکش فرستاده پسر خود را نیز ملازم ساخت - و خضر خان از راه سامانه بفتحپور رفت - بعد از برگشتن خضر خان محمود شاه شکار کیتهل کرده بدهلي آمد و با این حال بلهو و طرب مشغول شد * و در سنه اربع عشر و ثمانمائه خضر خان به رهتک که

---

(۱) در طبقات اکبري دهاترب مرقوم است ۱۲ مصحح *

خواست - سلطان ابراهیم را دیدهٔ قنوج سپرد - سلطان ابراهیم قنوج حوالهٔ
اختیار خان کرد * و در عشر و ثمانمائه نصرتخان گرگ انداز و تاتار خان پسر
سارنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبالخان از محمود شاه جدا شده بسلطان
ابراهیم پیوستند - سلطان ابراهیم ازآنجا به سنبل آمد - اسد خان لودي
که گماشتهٔ سلطان محمود بود بعد از دو روز قلعهٔ سنبل بصلح تسلیم نمود -
سلطان ابراهیم آنجا را بتاتار خان داده متوجه دهلي شد - چون بکنار آب
جون رسید خواست که عبور نماید خبر رسید که ظفر خان حاکم گجرات
بلاد مالوه را فتح کرد و الپخان پسر دلاور خان که مخاطب بسلطان هوشنگ
بود بدست او اسیر شده بمرد - ازین خبر مراجعت لازم دانسته بجونپور
آمد - و در ماه ذي قعدهٔ سنه مذکور سلطان محمود بر سر ملک مرحبا که
از جانب سلطان ابراهیم حاکم برن بود رفت - مرحبا از قلعه بر آمده در
حملهٔ اول شکست یافته بقلعه در آمد و در قلعه کشته شد و محمود شاه
بطرف سنبل روان شد - تاتار خان بی جنگ سنبل را رها کرده بقنوج
روان شد - محمود شاه اسد خان لودي را در سنبل گذاشته بدهلي آمد *
و بتاریخ رجب سنه تسع (۱) و ثمانمائه میانهٔ دولتخان و بیرم خان ترک بچه
در دو کروهی سامانه مصاف افتاد - بیرم خان فرار نموده درسرهند متحصن
شد و در آخر امان خواست و دولت خان را دید - و چون بیرم خان
پیش ازین با خضر خان بیعت کرده بود و نقض عهد نموده بود خضر خان
بر سر او رفت - دولت خان تاب مقابله نیاورده از آب جون گذشت - امرا
که بدولت خان پیوسته بودند جدا شده پیش خضر خان آمدند - حصار
فیروزه را بقوام خان داد - سامانه و سنام را از بیرم خان گرفته بزیرک خان
سپرد - وسرهند را با چند پرگنهٔ دیگر به بیرم خان داد و خود بجانب

(۱) در تاریخ نوشته سنه عشر و ثمانمائه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

فتحپور مراجعت نمود - درین وقت در تصرف محمود شاه میان دوآب و رهتک ماند و بس * در سنه احدی عشر و ثمانمائه سلطان محمود بر سر قوام خان رفت و او در حصار فیروزه تحصن جست - و بعد از چند روز پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت سلطان فرستاده عذر خواست - سلطان بدهلي مراجعت کرده - خضر خان این خبر شنیده بفتح آباد آمد مردم فتح آباد که بمحمود شاه پیوسته بودند ایشان را اهانت و سیاست نموده ملک تحفه را تعین نمود که میان دوآب و دهانرث[1] را که در تصرف سلطان بود بتازد - فتح خان از دهانرث کوچ کرده بجانب میان دوآب رفت و بعضی مردم میان دو آب اسیر شده - خضر خان از راه رهتک بدهلي آمد - محمود شاه دهلي را مضبوط ساخت و او چند روز حصار فیروزه آباد را محاصره نموده بی مراد مراجعت نموده بفتحپور رفت * و در سنه اثنا عشر و ثمانمائه بیرم خان با خضر خان مخالفت نموده پیش دولت خان رفت و اهل و عیال خود را بکوه فرستاد - خضر خان تعاقب نموده چون بکنار آب جون رسید بیرم خان پشیمان شده از روی عجز بخدمت خضر خان آمد و جاگیر سابق او باو مقرر گشت و خضرخان بفتح پور امد * در ثلاث عشر و ثمانمائه خضر خان بر سر ملک ادریس که از قبل محمود شاه ضابط رهتک بود رفت - ملک ادریس در رهتک متحصن شده تا شش ماه جنگ قایم بود آخر پیشکش فرستاده پسر خود را نیز ملازم ساخت - و خضر خان از راه سامانه بفتحپور رفت - بعد از برگشتن خضر خان محمود شاه شکار کیتهل کرده بدهلي آمد و با این حال بلهو و طرب مشغول شد * و در سنه اربع عشر و ثمانمائه خضر خان به رهتک که

---

(۱) در طبقات اکبري دهاترب مرقوم است ۱۲ مصحح *

در تصرف محمود شاه بود رفت - ملک ادریس و مبارز[1] خان برادر او استقبال نموده در هانسي ملازمت نمودند و بغایت خوشدل شدند - قصبهٔ نارنول را که در تصرف اقلیم خان و بهادر ناهر بود تاراج نموده بدهلي آمد و حصار سیري را محاصره نمود - و محمود شاه متحصن گشته حرکت المذبوحي چند نمود و اختیار خان که از جانب محمود شاه حاکم فیروز آباد بود بخدمت خضر خان پیوست - خضر خان از دروازهٔ حصار سیري کوچ نموده بکوشک فیروز آباد آمده قصبات میان دو آب و حوالي شهر را متصرف گشت - و از تنگي غله و علف ترک محاصره داده از راه پاني پت در سنه خمس عشر و ثمانمائه بفتحپور آمد - و در ماه رجب سنه مذکور محمود شاه بشکار کیتهل رفته بدهلي آمد و در اثنای راه در ماه ذي قعده سال مذکور بیمار شده همدران ماه در گذشت - و ازان تاریخ سلطنت از سلسلهٔ فیروز شاهي منقطع شد - بادشاهي سلطان محمود شاه بن سلطان محمد بن فیروز شاه که بجز نامي بر او نبود بیست سال و دو ماه امتداد یافت - بعد ازان دو ماه در دهلي خلل بود امرای محمود شاه با دولتخان بیعت نمودند - ملک ادریس و مبارز خان از خضر خان بر گشته بدولتخان پیوستند - درین سال خضر خان در فتحپور گذرانیده و در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه دولتخان بجانب کهتر[2] سوار شد - رای بر سنگه و دیگر رایان آمده ملازمت نمودند - و چون بقصبه پتیالي[3] رسید مهابت خان نیز درین اثنا شرف خدمت دریافت - درین وقت خبر

---

(۱) در طبقات اکبري مبارک خان ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري کینهل و در تاریخ فرشته کهتیر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته بیتالي مرقوم شده ۱۲ مصحح *

رسید که سلطان ابراهیم شرقي قادر خان پسر محمود خان را در کالپي محاصره کرده است - دولتخان آن قدر جمعیت نداشت که با سلطان ابراهیم مقاومت نماید بدهلي رفت - و در ماه رمضان سنه مذکور خضر خان متوجه دهلي شد - چون بحصار فیروزه رسید امرای آن دیار بخدمت رسیده داخل دولتخواهان شدند - ملک ادریس در قلعهٔ رهتک متحصن شده ماند - خضر خان متعرض او نشده ازانجا گذشته بمیوات رفت - جلال خان برادر زادهٔ بهادر ناهر در انجا بخدمت رسیده از آنجا به سنبل رفت - و غارت و تاراج نموده در ماه ذي حجه سنه مذکور باز بدهلي رفته در دروازهٔ سیري نزول نمود - دولت خان تا چار ماه قلعه داري کرد آخر ملک بوبا[1] و سایر دولت خواهان خضر خاني بحسن تدبیر دروازهٔ دولت خان را گرفتند - دولت خان کار از دست رفته دید بالضرورت امان خواسته خضر خان را دید - دولت خان را حوالهٔ قوام خان نموده فرمود که در حصار فیروزه محبوس نگاه دارند و این واقعه در ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه روی داد *

ذکر خضر خان بن ملک سلیمان

نقلست که ملک مردان[2] دولت که از امرای سلطان فیروز شاه بود ملک سلیمان را در حال طفولیت فرزند گفته پرورده بود - و بصحت رسیده که روزی ملک دولت مردان امیر سید جلال بخاري قدّس سِرّهٗ را مهماني کرد و در وقت طعام کشیدن بفرمودهٔ ملک مردان‌دولت ملک سلیمان بدست شستن اهل مجلس قیام نمود - سید جلال فرمودند که این جوان

---

(۱) در طبقات اکبري ملک تومان ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته میروان دولت نوشته ۱۲ مصحح *

سید زاده را این خدمت لایق نیست و از سخن سید جلال تصدیق نسب و حسب او نمودند - و خضر خان جوانی بود صالح صادق القول پسندیده اطوار صاحب اخلاق نیکو و طینت صافي و بزرگي حال او دلیل بزرگي نسب او بود * بیت *

اگرچه از حسب آمد فعال نیک ولی
ستودگي شیم از جلالت نسب است

القصه در زمان سلطان فیروز شاه ملتان را ملک مردان دولت داشت - و بعد از فوت او ملک شیخ متصرف شده در اندک زمانی در گذشت - سلطان فیروز شاه ملتان را بخضر خان داد - و ازان روز خضر خان از امرای کبار شد - پیش ازانکه دهلي را متصرف شود جنگهای عظیم کرده فتحهای بزرگ نمود چنانچه گذشت - و بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه دهلي را متصرف شد - باوجود استعداد سلطنت و اسباب ملک داري اسم بادشاهي برخود اطلاق نمي‌کرد و به رایات اعلی مخاطب بود - و سکه و خطبه در ابتدا بنام امیر تیمور صاحب قران و در آخر بنام میرزا شاهرخ مقرر داشت و آخر خطبه نام خضر خان هم مي بردند و دعا میکردند - ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرده وزیر ساخت - سید سالم [1] را سهارنپور عطا کرد - و ملک عبد الرحیم پسر خواندهٔ ملک سلیمان را علاء الملک خطاب داده ملتان و فتحپور حوالهٔ او شد - ملک سرور را شحنهٔ شهر ساخت - ملک خیر الدین خاني را عارض ممالک نمود - و ملک کالو را شحنهٔ فیل کرد و ملک داؤد دبیری یافت - اختیار خان را بمیان دوآب فرستاد و وظیفه و ادرار خانزادان محمود شاه را برقرار داشت - و درین سال تاج الملک را بجانب بداؤن و کهتر فرستاد

---

(۱) در طبقات اکبري سید معالم مرقوم شده ۱۲ مصحح *

تا متمردان را رعیت سازد - تاج الملک از آب جون و گنگ گذشته اهل آن دیار را گوشمال نمایان داد - رای بر سنگه[1] گریخته در درهٔ آنوله در آمد - چون کار بر او تنگ شد از روی عجز مال‌گذاري نموده رعیتي اختیار کرد - و مهابت خان حاکم بداؤن نیز آمده ملازمت نمود - ازانجا کنار رهب گرفته بگذر سرکدواري رسید و از آب گنگ گذشته کافران کهتور که الآن بشمس‌آباد اشتهار دارد و کنپله را اهدام داده از راه قصبهٔ سکینه[2]بقصبهٔ پادهم رفت- حسین خان حاکم راپري و حمزه برادر او آمده دیدند و رای[3] سبیر نیز مطیع و منقاد شده بخدمت رسید - راجهٔ گوالیار و سوري و چندوار نیز مالگذاري کردند و قصبهٔ جلیسر را از دست راجپوتان چندوار بر آورده بمسلمانان قدیمي آن قصبه داده شقدار تعین نمود - و ازانجا بولایت گوالیار در آمده غارت و ناراج کرد - و انچه مقرری هر ساله بود از رای گوالیر گرفته ازانجا بچندوار رفت - و از دیر سنگه زمیندار چندوار و کنپله و پتیالی مال گرفته نزدیک چندوار از آب جون گذشته بدهلي آمد - و در ماه جمادي الاول سنه مذکور خبر رسید که جماعت ترکان از قوم بیرم خان ترک بچه ملک سدهو ناهر را که از جانب شاهزادهٔ مبارک خان حاکم سرهند بود بغدر کشته قلعه سرهند را متصرف شد - خضر خان زیرک خان را با لشکر گران بر سر ایسان تعین کرد - ترکان از آب ستلد گذشته بکوه درآمدند - زیرک خان تعاقب نموده بکوه در آمد وتا دو ماه تردد نموده بی مقصود مراجعت کرد - در ماه رجب سنه مذکور خبر آمد که سلطان احمد گجراتي قلعهٔ ناگور را محاصره نموده است - خضر خان جهت تسکین این فتنه از راه

---

(۱) در طبقات اکبري میر سنگه ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري سیکته تحریر شده ۱۲ مصحح -

(۳) در طبقات اکبري رای سرور نوشته ۱۲ مصحح *

توده بجانب ناگور عزیمت نمود - سلطان احمد جنگ ناکرده بولایت خود مراجعت کرد - خضر خان برگشته بشهر نو[1] عروس جهان که از بناهای سلطان علاء الدین خلجي بود رفت - الیاس حاکم آن شهر آمده مفسدان آن دیار را گوشمال داده متوجه گوالیار شد - گرفتن قلعه دشوار بود مال مقرری از رای گوالیار گرفته به بیانه رفت - و از شمس خان اوحدی حاکم بیانه نیز باج گرفت و بدهلي آمد * و در سنه عشرین و ثمانمائه خبر طغي طغان و بعضی ترکان که ملک سدهو را کشته بودند رسید - زیرک خان حاکم سامانه برسر ایشان تعین شد - چون بسامانه قریب شد باغیان قلعهٔ سرهند را گذاشته بجانب کوه رفتند - ملک کمال بدهن[2] که در قلعه بود نجات یافته بخدمت رسید - زیرک خان مخالفان را تعاقب کرده بقصبه پایل رسید - طغان که صاحب ترکان بود انقیاد نموده پیشکش قبول کرده پسر خود را بگرو داد - و ترکان کشندهٔ ملک سدهو را از خود جدا کردند - زیرک خان بجانب سامانه مراجعت نموده مال و پسر اورا بخدمت خضر خان فرستاد * و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه خضر خان تاج الملک را بر سر هرسنگ[3] راجهٔ کشمیر[4] فرستاد - چون لشکر از آب گنگ گذشت هرسنگ ولایت را خالي کرده در جنگل انوله[5] درآمد - و پارهٔ تلاش نموده بهزیمت رفت - اسپ و صلاح و سار اسپ بدست افتاد -

---

(۱) در طبقات اکبري شهر نو عروس جهانئن و در تاریخ فرشته شهر نو المسمی بعروس جهان ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کمال الدین مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته نرسنگه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري کتهیرو در تاریخ فرشته کهایر مرقوم است اما از کتب دیگر کیتهیر مستفاد می شود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ ۱۲ مصحح *

(۵) در طبقات اکبري آنوله و در تاریخ فرشته نوله ثبت شده ۱۲ مصحح *

افواج تا کوه کمایون[1] تعاقب نموده و غنیمت بسیار بدست آورده روز پنجم بلشکر ملحق شدند - بعد ازان تاج الملک از راه بداؤن بکنار آب گنگ آمد و از گذر بجلانه عبور نمود - و مهابت خان حاکم بداؤن را رخصت کرده باتاوه آمد - رای سبیر[2] در اتاوه متحصن شد - تاج الملک ولایت اتاوه را تاراج نموده آخر بصلح قرار داده در ماه ربیع الاخر سنه مذکور بصلح مراجعت نمود - و هم در سنه مذکور خضر خان جهت تنبیه مفسدان و متمردان کیتهر عزیمت نمود - اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده از آب رهب گذشته سنبل را خراب کرد - و در ماه ذي قعده سنه مذکوره بطرف بداؤن حرکت کرده نزدیک پتیالي[3] از آب گنگ گذشت - و ازین رهگذر هراس در دل مهابت خان راه یافته به بداؤن رفت - در ذي حجه سنه مذکور در قلعهٔ بداؤن متحصن گشت و شش ماه بمحاربه و مجادله گذشت - درین اثنا بعضی امرا مثل قوام خان و اختیار خان و خان زادان محمود شاه که از دولت خان جدا شده بخضر خان پیوسته بودند غدر اندیشیدند - و خضر خان ازین معني آگاه شده محاصرهٔ قلعه را گذاشته بجانب دهلي برگشت - و هم در اثنای راه بر کنار آب گنگ در بیستم[4] جمادي الاول سنه اثنین وعشرین وثمانمائه قوام خان و اختیار خان وخانزادان محمود شاهي و سایر اهل غدر را بقتل رسانیده بدهلي آمد - بعد از چند روز خبر رسید که شخصی را خیال فتنه در سر افتاده خود را سارنگ نام کرده

---

(۱) در طبقات اکبري کماون مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري رای سرور و در تاریخ فرشته رای سمیر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته بیتالي مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته هشتم نوشته ۱۲ مصحح *

کوه بجوارۀ جمعیت مي نماید - ملک سلطان بهرام لودي را سرهند دادۀ
سر او تعیین نمودۀ - او در ما رجب سنه مذکور بسرهند رسید - و سارنگ
زان کوه بر آمدۀ تا بآب ستلد آمد - مردم او نیز بدو پیوستند و در حوالي
سرهند محاربه دست داد - سارنگ هزیمت یافته بجانب قصبهٔ لهوري از
توابع سرهند رفت - خواجه علي اندرآبی [۱] با جمعیت خود آمدۀ سلطان
شه [۲] را دید و زیرک خان حاکم سامانه و طغان ترک بچه حاکم جلندر جهت
مدد سلطان شه بسرهند آمدند - سارنگ برگشته بروپر آمد و چون لشکر تا روپر
تعاقب نمود سارنگ بکوه در آمد و لشکر همانجا مقام کرد - درین حال
ملک خیرالدین نیز با فوجی عظیم که بر سر سارنگ تعیین نمودۀ بود در
رمضان سنه مذکور بروپر رسید و چند گاه در حوالي کوه بودند - چون
جمعیت سارنگ پراگندۀ شد و در کوه مختفي گشت و لشکر مراجعت
نمود و ملک خیرالدین [۳] بشهر روی آورد و زیرک خان بسامانه آمد -
سلطان شه با جماعت کومکي در تهانهٔ روپر ماند - درین وقت سارنگ از کوه
برآمدۀ - در محرم سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه بطغان پیوست - طغان او را
بغدر بکشت - و درین مدت خضر خان در شهر آرام گرفته تاج الملک را
جهت تسخیر زمینداران اتاوه تعیین نمود و از راه برن بکول رفته مفسدان
آنجا را نابود ساخت - و موضع دیهلي [۴] را که جای محکم بود غارت کردۀ
باتاوه رفت - رای سبیر در اتاوه متحصن گشته - آخر از در صلح در آمدۀ

---

(۱) در طبقات اکبري اندراني نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سلطان شه المخاطب باسلام خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري مرقوم است ملک خیرالدین بجانب سرهند رو نهاد ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري دهلي مرقوم شدۀ ۱۲ مصحح *

خراج مقرر قبول نمود - تاج الملک بچندوار[1] رفته داد تاراج و غارت داد واز آنجا بکیتهر رفت و از رای هرسنگه خراج گرفته بجانب شهر مراجعت نمود - و در ماه رجب سنه مذکوره خبر رسید که طغان ترک بچه باز مخالفت نموده سوهند را محاصره کرده تا سرحد منصور پور و پایل تاخته است - خضر خان خیرالدین را بر سر او تعین فرمود و او بسامانه رسیده باتفاق زیرک خان تعاقب طغان نمود - نزدیک لدهانه[2] از آب ستلد گذشته بولایت جسرتهه کهوکهر[3] درآمد و محال جاگیر او بزیرک خان مقرر شد و ملک خیرالدین بدهلي آمد * خضر خان در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه جهت تسخیر متمردان میوات پای عزیمت در رکاب جلادت نهاد - بعضی از متمردان در قلعهٔ بهادر ناهر که کوتله باشد متحصن شدند و برخی آمده دیدند - چون قلعه محاصره شد میواتیان آمده مقابله نموده در حملهٔ اول گریختند و کوتله فتح شد و میواتیان بکوه رفتند - خضرخان قلع را خراب کرده بجانب گوالیار رفت - و در هشتم ماه محرم سنه مذکورة تاج الملک فوت شد و اسکندرپسر بزرگ او وزیر شده ملک الشرق خطاب یافت - و چون راجهٔ گوالیار متحصن شد و ولایت او بتاراج رفت ازو نیز خراج گرفته بجانب اتاوه آمد - رای بیر فوت شده بود پسر او اطاعت کرده مال گذاري قبول نمود - درین حال خضرخان بیمار شده بجانب دهلي مراجعت نمود و در هفدهم ماه جمادي الاول سنه اربع عشر و ثمانمائه برحمت حق پیوست - مدت سلطنت او هفت سال و دو ماه و دو روز بود - خیرات و مبرّات بسیار

---

(۱) در طبقات اکبري چندوار مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري لدهیانه و در تاریخ فرشته لوهانه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته جسرت برادر شیخا کهکر مرقوم است ۱۲ مصحح *

ازوی در وجود آمد و جمعی که در قدرت صاحب قرانی بی خان و مان شده بودند در ایام دولت او مرفّه الحال و صاحب جمعیت شدند *

ذکر مبارکشاه بن رایات اعلی خضرخان

چون مرض خضر خان غالب شد پیش از فوت بسه روز مبارکخان را ولی‌عهد گردانید - و مبارکخان یکروز بعد از فوت خضر خان باتفاق امرا بر تخت سلطنت جلوس فرموده بسلطان مبارکشاه ملقب گشت - در زمان خضر خان صاحب وظیفه و ادرار بسیار بود همه را برقرار داشت - و فیروز پور و هانسي را از ملک رجب نادره تغیر داده بملک مده [1] برادرزادهٔ خود داد - و عوض آن دیپالپور بملک رجب مقرر نمود - درین وقت خبر بغي شیخا[2] کوکهر و طعان رئیس رسید - و سبب بغي شیخا این بود که درماه جمادي الاول سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه سلطان علي بادشاه کشمیر به تته آمده بود - بوقت مراجعت از تته شیخا سرِ راه گرفته جنگ کرد - لشکر سلطان علي متفرق شد و هزیمت یافته بدست شیخا اسیر شد - و شیخا را از غنیمت و کثرت اموالِ سلطان علي خالل دماغ بهم رسیده سر به بغي برآورده ارادهٔ گرفتن دهلي و سلطنت هندوستان نموده پرگنات و نواحي را تاخت و تاراج نمود - و از آب ستلد گذشته تلوندئ رای کمال مین را غارت کرد - رای فیروز زمیندار آن جا گریخته بجانب جون رفت - شیخا بقصبهٔ لودیانه آمده تا سرحد روپر تاخت و باز از آب ستلد گذشته

---

(۱) در تاریخ فرشته ملک بدر برادر زادهٔ خود مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرقوم است جسرت کهکر که بعد از کشته شدن برادر خود شیخا کهکر صاحب قبیلهٔ خویش شده بود سر راه بر او گرفته علي بادشاه را زنده دستگیر ساخته بود ۱۲ مصحح *

قلعهٔ جلندهر را محاصره نموده - زیرکخان حاکم آنجا متحصن شده مجادله نمود - شیخا از در صلح در آمده قرار داد که قلعهٔ جلندهر را خالي کرده بطغان سپارد و پسر طغان را بخدمت مبارکشاه فرستد و شیخا نیز پیشکش لایق ارسال نماید * و بتاریخ دوم ماه جمادي الآخر سنه اربع و عشرین و ثمانمائه - زیرکخان از حصار جالندهر بر آمده بسه کروهي از لشکر شیخا کنار آب مین (۱) فرود آمد - روز دوم شیخا نقض عهد نموده بر سر زیرک خان رفته او را دستگیر کرده مجدداً لوای مخالفت بر افراخت و از آب ستلد گذشته بلدیهانه (۲) آمد و بیستم ماه جمادي الآخر سنه مذکوره بسرهند رسیده - سلطان شاه لودي حاکم سرهند متحصن شد - چون موسم برسات نزدیک بود شیخا هرچند سعي نمود قلعه فتح نشد - سلطان مبارک شاه در ماه رجب سنه مذکور با وجود برسات از شهر بر آمده عزیمت سرهند نمود - و چون نزدیک سامانه رسید شیخا جانب لدیانه رفت - زیرکخان در سامانه بسلطان مبارک شاه پیوست - سلطان از سامانه بلدیهانه آمد - شیخا از آب ستلد گذشته دران طرف آب در مقابل لشکر فرود آمد - چون آب کلان و کشتیها تمام بدست شیخا افتاده بود مبارک شاه از آب نتوانست گذشت - تا چهل روز طرفین را مقابله بود - چون سهیل طلوع کرد و آب کم شد بکنار آب بطرف قبول پور روان شد - شیخا نیز کنار آب گرفته هر روز در مقابل لشکر مبارک شاه فرود مي آمد - تا در یازدهم ماه شوال سنه مذکوره سلطان مبارک شاه ملک سکندر تحفه و زیرکخان و محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکر کثیر و شش

---

(۱) در تاریخ فرشته سوسدي مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته لودیانه نوشته شده ۱۲ مصحح *

زنجیر فیل بالای آب فرستاد که پایاب یافته صبح از آب گذشتند - و سلطان نیز از پی بنیاد گذشتن کرد - و شیخا تاب مقاومت نیاورده بجانب جالندهر گریخت - اسباب و حشم او غنیمت لشکر سلطاني شد و سوار و پیادهٔ بسیار بقتل رسید - شیخا از آب[1] گذشته بکوه در آمد - رای بهیلم[2] راجهٔ جمون بخدمت سلطان آمده لشکر را سر کرده از آب چناب گذرانید و به تبیکر[3] که محکم ترین جاهای شیخا بود برده تهیکر را خراب کرد - و بعضی از مردم شیخا که در کوه پراگنده بودند اسیر ساخته سالم و غانم در ماه محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بلاهور آمد - لاهور خراب مطلق شده بود بتعمیر قلعه و دروازها مشغول شد - بعد از اتمام قلعه مردم بجا و منزل خود آمدند لاهور را بملک محمود حسن سپرد و دو هزار سوار با او گذاشت و سرانجام قلعه داري كَمَايَنْبَغِيْ داده بدهلي مراجعت نمود - در ماه جمادي الآخر سنه مذکور شیخا از کوه برآمده برقلعهٔ خام لاهور جنگ انداخت و مردم بسیار بکشتن داد - و باز در بست و یکم شهر مذکور بجمعیت تمام بجنگ قلعهٔ خام اژدحام نمود و کاری نساخته چند کروه عقب تر نشست - تا یکماه و پنج روز جنگ مي انداخت و کاری نمي ساخت - چون شیخا را کار از پیش نرفت بجانب کلانور برگشت و با رای بهیلم که جهت مدد ملک محمود حسن بکلانور آمده بود مقابله نمود - و در ماه رمضان سنه مذکوره صلح شد و شیخا بجانب آب بیاه رفت - و درین وقت ملک سکندر تحفه با لشکری که از جانب مبارکشاه

---

(۱) در تاریخ فرشته آب چهناب ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته رای بهیم مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري تلهکر و در تاریخ فرشته بیسل مرقوم است ۱۲ مصحح *

بمدد ملک محمود حسن تعین شده بود بگذر لوهي[1] رسید - شیخا را قوت جنگ نمانده رخت و اسباب خود را از آب از پیش‌گذرانیده بکوه در آمد - ملک سکندر از گذرلوهي از آب گذشته دوازدهم ماه شوال سنه مذکوره بلاهور آمد - ملک محمود حسن استقبال نموده مَقدَم او را گرامي داشت - ملک رجب حاکم دیبالپور و ملک سلطان شه حاکم سرهند و رای فیروز مین قبل ازین بملک سکندر پیوسته بودند - لشکر مذکور کنار آب راوي گرفته بجانب کلانور رفت - چون به جمون رسید رای بهیلم نیز بایشان ملحق شده لوازم خدمت بتقدیم رسانید - طایفهٔ کهوکهران که از شیخا جدا شده بودند تاراج نموده بلاهور مراجعت نمودند - درین وقت ملک محمود حسن بموجب فرمان مبارکشاه بجلندر رفته بدهلي آمد و ملک سکندر بلاهور آمد - درین وقت منصب وزارت بسرور[2] الملک دادند و ملک سکندر معزول گشت * و در سنه ست و عشرین و ثمانمائه مبارک شاه از آب گنگ گذشته جهت تسخیر کفار و متمّردان آن دیار عزیمت نمود - و در ماه محرم سنه مذکور بولایت کیهتر در آمده خراج گرفت - و مهابت خان حاکم بداؤن که از خضر خان در بیم و هراس بود آمده دید - سلطان از آب گنگ گذشته ولایت راتهور را تاخت و تاراج نموده خلق کثیر را اسیر و قتیل ساخت - و جمعی را در قلعهٔ کنبله جهت تسخیر راتهور گذاشت - و پسر رای بیر که از خضر خان گریخته بود ملک خیر الدین را بر سر او فرستاد تا ولایت او را تاراج کرده باتاوه رود - راجپوتان متحصن شده محاربه کردند وآخر انقیاد نمودند - پسر رای بیر ملازمت نموده خراج مقرری ادا کرد -

---

(۱) در تاریخ فرشته لوئي مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سردار الملک مرقوم شده ۱۲ مصحح *

سلطان مبارکشاه بفتح و نصرت معاودت نموده بدهلي آمد - ملک محمود حسن آمده در دهلي ملازمت نمود و بخشي‌گري يافت - در ماه جمادي الاول سنه مذبور ميانهٔ شيخا و راى بهيلم بجنگ انجاميده راى بهيلم بقتل رسيد - و اسباب او بدست شيخا آمده شيخا را تقويت تمام شد و نواحي ديبالپور و لاهور را تاخت - ملک سکندر بارادهٔ دفع او حرکت نمود - از آب چناب گذشت و کاري نساخت و بر گرديد - درين اثنا خبر فوت ملک علاء الدين پسر علاء الملک حاکم ملتان رسيد - و نيز خبر رسيد که شيخ علي نايب پسر سيورغتمش با لشکر عظيم از کابل حرکت نموده جهت تاخت ولايت بهکر و سيوستان مي آيد - سلطان ملک محمود حسن را جهت تسکين فتنهٔ مغل تعيين نمود و از ملتان تا اقصاى سند ارزاني داشت - چون ملک محمود بملتان رسيد اهل آن ديار را نوازشات نموده خوشدل ساخت و قلعهٔ ملتان را که از حادثهٔ مغل خراب شده بود تعمير نمود - درين اثنا فوج مغل نيز برگشت - درينجا خبر آمدن الپخان حاکم دهار که بسلطان هوشنگ موسوم بود و بقصد قلعهٔ گواليار مي آمد رسيد - مبارکشاه بجانب گواليار عزيمت نمود - چون بنواحي بيانه رسيد ديد که امير خان پسر اوحد خان حاکم بيانه مبارکخان عم خود را کشته و بيانه را خراب نموده و در بالاى کوهى تحصن جسته - مبارکشاه در دامن کوه نزول نمود - بعد از رسل و رسايل امير خان تعهّد خراج هر ساله نموده - سلطان از آنجا بگواليار رفت - الپ خان گذر آب جنبل[1] را گرفته فرود آمده بود - مبارکشاه گذر ديگر پيدا کرده بسرعت بگذشت - بعضي امرا که مقدمهٔ لشکر بودند اطراف لشکر الپخان را غارت نمودند

---

(۱) د، تاريخ فرشته چنبيل نوشته ۱۲ مصحح *

و جمعی کثیر را اسیر کرده آوردند - چون مسلمانان بودند همه را آزاد نمود - روز دیگر الپخان صاحب درمیان آورده پیشکش فرستاد و بدهار مراجعت نمود - مبارکشاه در کنار آب جنبل توقف نموده خراج مقرر بدستور قدیم از زمینداران آن دیار گرفت - و در ماه رجب سنه سبع و عشرین و ثمانمائه بدهلي مراجعت نمود * و در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه جانب کیهتر رفت - و هرسنگه رای در کنار گنگ آمده ملازمت نمود - و بجهت بقایای سه سال سابق در قید افتاد و ادای آن وجه نموده خلاص گشت - سلطان از آب گنگ گذشته مفسدان آن طرف آب را گوشمال داده بر گردید - درین حال خبر تمرّد و عصیان میواتیان رسید - سلطان بآن طرف رغبت نمود و دست بتاراج بر آورد و اکثر میوات را خراب ساخت - میواتیان ولایت را خراب کرده بکوه جهره در آمدند - سلطان بجهت عسرت غله و علف و محکمی جا برگردید و بدهلي آمد و امرا را بجاگیرهای خود رخصت داد * و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه باز بمیوات آمد و جلو و قدو و سایر میواتیان که بایشان موافقت داشتند خانهای خود را ویران نموده بکوه در آمدند و چند روز حرکت المذبوحي نموده بکوه الور رفتند - سلطان هر روز جنگ انداخته - مردم از طرفین کشته مي شدند - آخر میواتیان امان خواستند - قدو آمده ملازمت نموده در قید افتاد - سلطان ولایت میوات را تاراج کرده مراجعت نمود * بعد از چهار ماه باز در ماه محرم سنه ثلاثین و ثمانمائه بجانب میوات لشکر کشید - و متمردان را مالش داده به بیانه رفت - محمد خان پسر اوحد خان حاکم بیانه در کوه تا شانزده روز حرب نمود - مردم او جدا شده بمبارکشاه پیوستند - چون تاب مقاومت نداشت در ربیع الآخر سنه مذکور ریسمان در گلو از حصار برآمده ملازمت نمود و هرچه در قلعه بود پیشکش نمود - مبارکشاه

اهل و عیال اورا از قلعه بر آورده بدهلي فرستاد - و سیکری را که الحال فتحپور نام دارد بملک خیرالدین تحفه سپرد و بگوالیار رفت - رای گوالیار و بهنکر[1] و چندوار بقانون قدیم مالگذاري نمودند - سلطان در جمادي الاول سنه مذکور بدهلي آمده جاگیر ملک محمد[2] حسن تغیر داده حصار فیروزه باو داد و ملتان را بملک رجب نادره[3] داد - محمد خان با عیال خود گریخته بمیوات رفت و مردم گریختهٔ او بر او جمع شدند - درین وقت شنید که ملک محمد[4] مقبل خاني با لشکر بمهاون[5] رفته و ملک خیرالدین تحفه[6] را در قلعه گذاشته بیانه خالیست - محمد خان فرصت یافته با اندک مردم به بیانه رفت - مردم قصبه و ولایت باو پیوستند - ملک خیرالدین ضبط قلعه نتوانست کرد امان خواسته بعد از قلعه دادن بدهلي آمد - مبارک شاه بیانه را بملک مبارز داده برسر محمد خان رخصت کرد - محمد خان در قلعه متحصن شده ملک مبارز ولایت را تصرف نمود - محمد خان خاطر از قلعه جمع نموده بایلغار بخدمت سلطان ابراهیم شرقي رفت - سلطان مبارک شاه ملک مبارز را بجهت مصلحت طلب نمود و بفتح بیانه توجه کرد - در اثنای راه عریضهٔ قادر خان حاکم کالپي رسید که سلطان ابراهیم بقصد کالپي مي‌آید - سلطان مبارک شاه مهم بیانه را موقوف داشته

---

(۱) در طبقات اکبري تهکر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري محمود حسن مذکور است اما بعد چند سطر کتاب هذا محمود حسین نیز مسطور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته نادري ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري ملک احمد مقبل خاني مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته چهاون مذکور است ۱۲ مصحح *

(۶) در تاریخ فرشته ملک ناصرالدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

بمقابله سلطان ابراهیم روان شد - افواج شرقیه بهوگانو را تاخته قصد بداؤن کرده بودند - سلطان مبارک شاه از آب جون گذشته موضع جرتوبی[1] که از مشاهیر مواس بود تاخت و از آنجا به اترولي رفت و محمود حسن را با دوازده هزار سوار بر سر مختص[2] خان برادر سلطان شرقي که بر سر اتاوه آمده فرستاد - چون لشکر مختص خان بلشکر شرقیه رسید فوج شرقي مراجعت نموده نزد سلطان خود رفتند - محمود حسن نیز بلشکر خود ملحق شد - سلطان شرقي کنار آب سیاه گرفته نزدیک برهان آباد آمد و مبارک شاه را معاینه نموده در ماه جمادي الاول سنه مذکور ترک مقابله داده جانب قصبهٔ رابري روان شد و از آنجا از آب جون گذشته به بیانه رفت و کنار آب کتیهر مقام ساخت - مبارک شاه نزدیک چندوار از آب جون گذشته پنج کروهی لشکر او فرود آمد - لشکریان مبارک شاه هر روز اطراف لشکر اورا تاخته اورا عاجز ساختند - آخر سلطان شرقي در هفتم جمادي الآخر سنه مذکور بعزم جنگ سوار شد - سلطان مبارک شاه محمود حسن و فتح خان بن سلطان مظفر و زیرک خان و اسلام خان و ملک جمن[3] نبیرهٔ خانجهان و ملک کالو شحنهٔ فیلان را بمقابل او فرستاد - از نیم روز تا شب محاربه بود و در آخر روز طرفین مراجعت نموده در برابرهم فرود آمدند - روز دیگر هفدهم ماه جمادي الآخر سلطان شرقي کوچ کرده راه جونپور گرفت - مبارک شاه بگوالیار رفت و از رای گوالیار خراج مقرر گرفت و به بیانه رفت - محمد خان اوحدي هرچند دست و پا زد کاری نساخت - و چون از مدد

---

(۱) در طبقات اکبري هرتولي و در تاریخ فرشته چرتولي مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مخلص خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته چمن مذکور است ۱۲ مصحح *

سلطان شرقي نيز نا اميد گشت امان خواسته سلطان مبارک شاه را ملازمت نمود - سلطان قلم عفو بر جرايم او كشيده امان داد - و در بيستم ماه رجب محمد خان از قلعه بر آمده جانب ميوات رفت - محمود حسن را جهت محافظت قلعه و ضبط ولايات گذاشته مراجعت فرموده پانزدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثين و ثمانمائه بدهلي آمد و در ماه شوال سنه مذكوره سلطان ملک قدو[1] ميواتي را بجهت آنكه با سلطان ابراهيم شرقي همراه شده بود گرفته بقتل آورد و ملک سرور را جهت ضبط ولايت ميوات فرستاد و اكثر مردم آن ولايت مواضع خود را ويران ساخته بكوه در آمدند - جلال خان برادر ملک قدر[2] و احمد خان و ملک فخرالدين و ساير اقربا در قلعهٔ اندروز[3] جمع شدند - ملک سرور باج گرفته بجانب شهر مراجعت نمود و در ماه ذيقعده خبر رسيد كه جسرتهه بن شيخا كوكهر كلانور را محاصره نموده بود - ملک سكندر حاكم لاهور بر سر او رفته منهزم شده بلاهور مراجعت نمود و جسرتهه از آب بياه گذشته متوجه تسخير قلعهٔ جلندر شد - و چون بر آنجا دست نيافت آن نواحي را تاخته متوجه كلانور گشت - مبارک شاه زيرک خان حاكم سامانه و اسلام خان امير سرهند را فرمان فرستاد كه ملک سكندر را مدد نمايد و پيش از رسيدن ايشان ملک سكندر راى غالب كلانوري را با جمعيت او همراه گرفته تا آب بياه رفت - و جسرتهه مقابله نموده و شكست خورده جانب بهكر رفت و از قسم غنايم هر قدر كه از نواحي جلندهر بدست آورده بود بدست لشكر ملک سكندر

---

(۱) در طبقات اكبري و تاريخ فرشته ملک قدو مذكور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اكبري ملک قدو و در تاريخ فرشته ملک قدوي مذكور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاريخ فرشته قلعهٔ اندور مذكور است ۱۲ مصحح *

افتاد - و در ماه محرم سنه اثنين و ثلاثين و ثمانمائه ملک محمود حسن فتنهٔ ولايت بيانه را که محمد خان اوحدي بنياد کرده بود تسکين داده بدهلي آمد - بعد ازان سلطان مبارک شاه بجانب کوهپايهٔ ميوات نهضت فرموده به مهدو رای آمده روزی چند توقف نمود جلال خان ميواتي و ساير ميواتيان عاجز شده تقبّل مال گذاري کردند و بعضی از ايشان ملازمت نمودند - و سلطان در ماه شوال سنه مذکور بدهلي مراجعت نمود - درين وقت خبر فوت ملک رجب نادره حاکم ملتان رسيد - ملک محمود حسن را عماد الملک خطاب داده بملتان فرستاد - و در سنه ثلاث و ثلاثين و ثمانمائه سلطان بجانب گواليار لشکر کشيد و از راه بيانه بگواليار رفت و فتنهٔ آن ولايت را تسکين داده بجانب هتکانت[1] رفت - رای هتکانت هزيمت خورده بکوه پايه در آمد سلطان ولايت او را تاراج کرده و خلق کثير را اسير نموده ازانجا به رابری آمد - و آن ولايت از پسر حسين خان تغير داده حوالهٔ ملک حمزه کرد - در ماه رجب سنه مذکور مراجعت نمود و در اثنای راه سيد سالم فوت شد - پسر بزرگ او را سليم خان و پسر ديگری را شجاع الملک خطاب داد - و سيد سالم مذکور مدت سي سال در خدمت خضر خان داخل امرای کبار بود و سالها خزانه و ذخيرهٔ قلعه داري قلعهٔ ترهنده مهيا و جمع ساخته بود - در ماه شوال سنه مذکور فولاد ترک بچه ترهنده رسيد - فولاد حرف صلح درميان آورده ايشان را غافل ساخته روز ديگر بناگاه از قلعه برآمده بر لشکر ايشان شبيخون زد - ملک يوسف و رای هيبور[2] از غدر او خبر نداشتند و محاربه نموده شکست يافته بجانب سرستي

---

(۱) در تاريخ فرشته هلکهات مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري رای هنو و در تاريخ فرشته رای هبولي ذکر شده ۱۲ مصحح *

رفتند - و حشم و اسباب ایشان بدست فولاد افتاد و سبب قوت و استیلای
اوشد - و سلطان این خبر شنیده بجانب ترهنده عزیمت نمود - و امرا
و لشکریان از هر طرف بلشکر ملحق می شدند - و زمینداران نیز بخدمت
مبادرت می نمودند - چون فولاد استعداد تمام داشت در قلعهٔ ترهنده
متحصن شد - سلطان مبارکشاه در راه زیرک خان و ملک کالو و اسلام خان
و کمال خان را جهت محاصره فرستاد - و عماد الملک حاکم ملتان نیز
جهت تسکین فتنهٔ فولاد طلب شد - و در ماه ذي الحجه سنه مذکور
عماد الملک بسرستي رسیده ملازمت نمود - چون فولاد بر قول عماد الملک
اعتماد داشت او را جهت تسلي فولاد به ترهنده فرستادند - سلطان در ماه
صفر سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه عماد الملک را بملتان رخصت داده خود
بجانب دهلي مراجعت نمود و جمعی را در ترهنده گذاشت - عماد الملک
به ترهند رسیده امرا را در محاصرهٔ قلعه سر براه کرده بملتان رفت - فولاد
شش ماه مجادله نمود و مبلغی بکامل نزد شیخ علي بیگ ترستان و طلب
استعداد نمود - شیخ علي در ماه جمادی الاول سنه مذکور بطرف ترهنده
روان شد - چون بده کروهي ترهنده رسید اسلام خان و امرای ترک محاصره
داده بجای خود رفتند - فولاد از قلعه برآمده ملاقات نموده دو لک تنکه
که قبول کرده بود ادا نمود - شیخ علي فولاد را با عیال و اطفال همراه گرفته
مراجعت نمود و در ماه رجب بجانب لاهور رفت - ملک سکندر آنچه
هر سال باو میداد ادا کرده باز گردانید - و ازانجا بتلواره رفته در خرابي آن
مي‌کوشید - عماد الملک بجهت دفع شیخ تا قصبهٔ طابنه آمد - شیخ علي
تاب مقاومت نیاورده بجانب خطپور[1] رفت - درین وقت حکم سلطان

---

(۱) در طبقات اکبري خطبپور و در تاریخ فرشته خطیب پور ثبت شده
۱۲ مصحح *

رسید که عماد الملک طلبنه را گذاشته بملتان رود - و بیست و چهارم ماه شعبان سنه مذکور عماد الملک بجانب ملتان کوچ کرد - شیخ علي چون مغرور شده بود در خطپور از آب گذشته پرگنات کنار آب را که به چناب مشهور ست غارت و تاراج کرده متوجه ملتان شد - چون بده کروهي ملتان رسید عماد الملک سلطان شاه لودي را که عم ملک بهلول لودي باشد بمقابلهٔ او فرستاد - او در اثنای راه بشیخ علي رسیده محاربه نموده شهادت یافت و لشکر او پارهٔ کشته شد و پارهٔ گریخته بملتان رفت - در سیوم ماه رمضان سنه مذکوره شیخ علي بخیرآباد که قریب ملتان است فرود آمد - و در چهارم رمضان بر در دروازهٔ قلعه جنگ انداخته - عماد الملک پیادهای شهر را بیرون کرد تا لشکر شیخ علي را در باغات معطّل داشتند - آن روز شیخ علي کاری نساخته بلشکرگاه خود رفت - و روز جمعه بیست و هفتم ماه رمضان لوای جنگ بر افراخته متوجه قلعه شد و مردم بسیار کشته شدند - و شیخ علي مراجعت نموده در اردوی خود قرار گرفت - بدین طریق تا مدتی هر روز محاربه میشد - سلطان مبارکشاه فتح خان بن ظفر خان گجراني را با امرای نامي مثل زیرک خان و ملک کالو شحنهٔ فیل و اسلام خان و ملک یوسف و کمال خان و رای هیبوبتهي[1] بمدد عماد الملک فرستاد - در بیست و ششم ماه شوال امرا قریب بملتان رسیدند - و روز دیگر با شیخ علي محاربه نموده غالب آمدند - شیخ علي تاب نیاورده درون حصاری که گرد لشکر خود کرده بود درآمد - و آنجا نیز استقامت ننموده از آب جیلم عبور نموده فرار بر قرار اختیار کرد - بیشتری از لشکر غرق شدند و پارهٔ کشته و پارهٔ اسیر گشت - شیخ علي با معدودی

---

(۱) در طبقات اکبري رای هنوبهني و در تاریخ فرشته رای بهورا مرقوم است ۱۲ مصحح *

چند بقصبهٔ سیور[1] رفت - اسپ و شتر و سلاح و سایر اسباب لشکر او غارت شد - عماد الملک با سایر امرا بتعاقب تا قصبهٔ سیور رفت - میر مظفر برادر زادهٔ شیخ علي درانجا متحصن شد - شیخ علي با جمعی قلیل متوجه کابل شد - و امرائی که بکومک عماد الملک آمده بودند حسب الحکم بجانب دهلي مراجعت نمودند - مبارک شاه ملتان را از عماد الملک تغیر داده حوالهٔ خیر الدین خان کرد - دربن وقت شیخا کهوکهر فرصت یافت و قوت و مکنت پیدا کرده بنیاد فتنه و آشوب کرد - ملک سکندر تحفه جهت تسکین فتنهٔ او جانب جلندر رفت - شیخا جمعیت نموده نزدیک جلندر در کنار آب مئین فرود آمد و ملک سکندر را غافل ساخته بغاگاه بر سر او رفت - ملک سکندر گرفتار گشت - شیخا باستعداد تمام به لاهور رفته محاصره نموده - سید نجم‌الدین نایب ملک سکندر و ملک خوشخبر غلام او متحصن شده و هر روز جنگ میشد - دربن اثنا شیخ علي از کابل آمده حوالي ملتان را تاخته مردم خطپور و بیشتری از قریات کنار جیلم را اسیر ساخت - و در هفتدهم ماه ربیع الاول سنه مذکور بقصبهٔ طلبنه رسید - و سکنهٔ آنجا را بقول و عهد بدست آورده مردم نامي ایشان را مقید کرد - و قلعه را متصرف گشته بعضی مسلمانان را کشت و بعضی را خلاص کرد - همدران ایام فولاد ترک بچه از تیرهنده جمعیت نموده ولایت رای فیروز را تاخت - رای فیروز در جنگ کشته شد - سلطان مبارکشاه حوادث مذکور را شنیده در ماه جمادي الاول سنه مذکور جانب لاهور و ملتان عزیمت نموده ملک سرور را مقدمه ساخت - چون ملک سرور بسامانه[2] رسید - شیخا کهوکهر محاصره را گذاشته بکوهپایهٔ

---

(۱) در طبقات اکبري قصبهٔ شور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سمانه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

پیکر[1] رفته ملک سکندر را همراه برد - شیخ علي از هراس لشکر مبارکشاه برگشته بغارتوت[2] رفت - سلطان ولایت لاهور را از ملک الشرق عماد الملک تغیر داده به نصرتخان گرگ انداز داد و اهل و عیال ملک الشرق را ملک سرور از قلعهٔ لاهور برآورده بدهلي فرستاد ، - و در ماه ذي حجه سنه مذکور باز شیخا با جمعیت از کوه برآمده بعضی پرگنات را مزاحمت داده باز بکوه در آمد - درین وقت مبارک شاه نزدیک قصبهٔ پاني پت کنار آب جون لشکرگاه ساخته مدتي متوقف بود - عماد الملک را با لشکر آراسته در ماه رمضان سنه مذکور جهت تسخیر زمیندارن بیانه و گوالیار فرستاده بدهلي مراجعت نمود * و در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه جهت تسکین فتنهٔ ولایت سامانه نهضت نموده ملک سرور را بر سر فولاد ترک بچه فرستاد - فولاد متحصن شده مجادله میفمود - ملک سرور اسلام خان و زیرکخان را با لشکر بر گرد قلعهٔ تیرهنده گذاشته بخدمت سلطان رفت - سلطان رفتن آن طرف را موقوف نموده لاهور و جلندر را از نصرتخان گرفته بملک آله داد لودي داد - وقتی که ملک آله داد بولایت جلندر رسید شیخا از آب بیاه گذشته محاربه نمود - ملک آله داد هزیمت یافته بجانب کوه پایهٔ[3] کوتهي بجواره رفته و فتنه و فساد شیخا قوي شدن گرفت - سلطان در ماه ربیع الاول سنه مذکور جانب میوات عزیمت نمود - چون بقصبهٔ نادر رسید جلال خان میواتي بحصار

---

(۱) در طبقات اکبري مرقوم است که شیخا کهوکر محاصره را گذاشته دکوه بیانه تهکر رفته ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري مارتوت و در تاریخ فرشته کابل ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري کوه بیانه کوتهي بجواره مرقوم است ۱۲ مصحح *

اندرور[1] در آمد و روز دیگر فرار نموده بدر رفت - غله و ذخیرهٔ حصار بدست سلطان افتاد - سلطان به تجاره رفته اکثر ولایت را خراب کرد - جلال خان عجز نموده مال قدیم ادا نمود - ملک کمال الدین را بضبط گوالیار فرستاد - و در ماه جمادي الاول سنه مذکور بدهلي آمد - درین وقت خبر رسید که شیخ علي بر سر امرائی که تیرهنده را محاصره دارند مي آمد - مبارکشاه لشکری بمدد ایشان فرستاد - درین وقت شیخ علي ایلغار نموده ولایات کنار آب بیاه را تاخت و بلاهور آمد - ملک یوسف و ملک اسمعیل حاکم لاهور متحصن شده سپر ممانعت پیش آوردند و قلعه و شهر را استحکام دادند - چون مخالفت اهل شهر معلوم ملک یوسف و اسمعیل شد قرار فرار داده بدر رفتند - شیخ علي جمعی را بتعاقب فرستاده ملک راجا که از جملهٔ اعیان بود اسیر گشت - شیخ علي لاهور را گرفته داد قتل و غارت داد و قلعه را تعمیر نموده دو هزار سوار انتخابي بمحافظت شهر گذاشته متوجه بجانب دیبالپور شد - ملک یوسف که از قلعهٔ لاهور بدیبالپور متحصن شده بود استقامت نمود[2] - چون این خبرها بعماد الملک در تیرهنده رسید ملک احمد برادر خود را بمدد ملک یوسف فرستاد - شیخ علي از رسیدن کومک دیبالپور را گذاشته قصبات میان لاهور و دیبالپور را متصرف گشت - در ماه جمادی الآخر که خبر فتنه و فساد شیخ علي بمبارکشاه رسید متوجه سامانه شد - روزی چند انتظار لشکرها برد - چون

---

(۱) در طبقات اکبري حصار یلدوز مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مي گوید که ملک یوسف و ملک اسمعیل که از دست او (شیخ علي) از لاهور گریخته آنجا (دیبالپور) رفته بودند مي خواستند که قلعه را خالي کرده بگریزند - عمادالملک مانع آمده از ولایت سرهند برادر خود احمد را بمدد آنها فرستاد ۱۲ مصحح *

لشکر رسید به تلوندي رفت - عماد الملک [1] که نامزد تیرهندة بودند آمدة ملازمت نمودند - و بامرا حکم رفت که از سر حصار تیرهندة بر خیزند - و خود بکدربوی [2] رفت - شیخ علي رو بگریز نهادة برگشت - سلطان مبارکشاة که بدیپالپور رسید شیخ علي از آب چناب گذشته بود - سلطان مبارکشاة ملک سکندر تحفه را که از قید شیخای کهوکهر خلاص شدة بود شمس الملک خطاب دادة دیپالپور و جلندر حوالهٔ او کرد و بتعاقب شیخ علي فرستاد - شیخ علي بدر رفته بود و در قلعهٔ سیور [3] مظفر برادرزادهٔ خود را گذاشته - پارهٔ اسباب و اسلحهٔ او بدست لشکر شمس الملک افتاد - سلطان از آب راوي گذشته قلعه سیور را محاصرة نمود - مظفر تا یکماة تلاش کردة آخر در صلح زدة دختر خود را با پیشکش بسیار به پسر سلطان داد و سلطان باز گشت و شمس الملک را بلاهور فرستاد - مردم شیخ علي که در لاهور بودند امان خواسته حصار را خالي کردند و شمس الملک حصار را متصرف شد - مبارک شاة از مهم سیور و لاهور فارغ شدة جریدة بزیارت مشایخ ملتان رفت و از آنجا بدیپالپور آمد - دیپالپور و جلندر را از عماد الملک تغیر دادة به شمس الملک داد و ولایت بیانه را از شمس الملک گرفته بعماد الملک داد و بدهلي رفت - چون کار وزارت از ملک سرور نمي آمد مهمات اشراف بعهدهٔ ملک کمال الدین شد - چون کمال الدین مرد سنجیدة کاردان بود در مهمات صاحب اختیار شد - ملک سرور که از تغیر دیپالپور و جاگیرهای دیگر آزردة بود در مقام نفاق شد - و پسران کانکو

---

(۱) در طبقات اکبري عماد الملک و اسلام خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري گذربوی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري شور مرقوم است ۱۲ مصحح *

و کجور(۱) را که پروردۀ این خاندان و صاحب خدم و حشم بودند با خود یار ساخت - و میران حیدر(۲) و قاضي عبد الصمد خاص حاجب و دیگر مردم را با خود در مخالفت بحد کرده فرصتی مي‌جست - درین وقت سلطان مبارکشاه در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه در کنار جون شهری بنا نهاد و مبارک آباد نام کرد - همدران ایام خبر فتح تیرهنده و سرِ فولاد ترک بچه رسید - سلطان مبارکشاه به بهانۀ به تیرهنده رفت و زمینداران آن دیار را مطیع خود ساخت و بشهر مبارک آباد آمد - درین وقت خبر آوردند که میانۀ سلطان ابراهیم شرقي و سلطان هوشنگ مالوی بر سر کالپي جنگ میشود - کس بطلب امرای خود فرستاده در ماه جمادي الآخر سنه مذکور بجانب کالپي نهضت نمود - و در حوالي دهلي بجهت اجتماع لشکر چند روز توقف نمود - اتفاقا روز جمعه نهم رجب سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه سلطان مبارکشاه باهتمام عمارات مبارک‌آباد مي رفت و بغیر از مقربان و مخصوصان کسی همراه او نبود سرور الملک که منتظر فرصت بود جماعت فدائی را که با او متفق بودند اشاره نمود - تا بیکبار شمشیرها علم کرده سلطان مبارکشاه را شهید ساختند - ایام سلطنت مبارکشاه سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود *

ذکر محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان

محمد شاه پسر شاهزاده فرید بن خضر خان است - چون مبارکشاه او را پسر خوانده بود مؤلف تاریخ مبارکشاهي که در زمان او تالیف

---

(۱) در طبقات اکبري کجو نوشته و در تاریخ فرشته سدارن ولد کانکو کهتري و سد پال نبیرۀ کنجوي کهتري مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري و در تاریخ فرشته میران صدر نایب عرض ممالک و قاضي عبدالصمد حاجب خاص ذکر شده ۱۲ مصحح *

نموده او را به پسری مباکشاه یاد کرده و صاحب تاریخ بهادر شاهي او را پسر شاهزاده فرید نوشته است - چون در دیگر تواریخ نیز فرزندي مبارکشاه بر او اطلاق شده درین کتاب نیز موافق مشهور ایراد کرده شد - القصه در آخر روز جمعه که سلطان مبارکشاه بشهادت رسید سلطان محمد شاه بر تخت سطنت نشست - سرور الملک اگرچه بظاهر بیعت نمود امّا اسباب سلطنت تمامي در تصرف او بود - سرور الملک را خان جهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - و ملک الشرق و کمال الملک در مقام آن بود که از سرور الملک و میران صدر و دیگر حرام خواران انتقام خون مبارکشاه گیرد - روز دوم جلوس محمد شاه سرور الملک چندی از بندگان مبارکشاه را که صاحب جمعیت بودند بدست آورده بعضی را سیاست کرد و برخی را مثل کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح[1] مقید ساخت - و در استیصال خانه زادان مبارکشاهي سعي و جهد نمود - و پرگنهٔ بیانه و امروهه و نارنول و کهرام و چند پرگنهٔ میان دو آب بحوالهٔ سده‌پال و سدهارن و اقربای ایشان کرده رانوشه[2] غلام خود را بجهت تحصیل مال چند ساله به بیانه فرستاد - و پرگنات نواحي و اطراف که خلاصه و زبده بودند خود متصرف شد و قلیلی که ماند بدیگر امرا تقسیم نمود - او بتاریخ دوازدهم شهر مذکور به بیانه آمد - یوسف خان اوحدي خبردار شده نیز به بیانه آمد و با رانوشه جنگ کرده او را بقتل رسانید و عیال و فرزندان او اسیر شدند - چون حرام نمکي سرور الملک بر کافهٔ انام ظاهر شد اکثر امرا که پروردهٔ نمک خضرخان و سلطان مبارک شاه بودند در فکر کار او شدند - و سرور الملک نیز در فکر

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته قنوج مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري انوشه ذکر شده ۱۲ مصحح *

گرفتن ایشان بود - درین حال خبر رسید که آله‌داد کنگا لودي حاکم سنبل و دهارو ملک جمن حاکم بداؤن و میر علي گجراتي و امیر گنگ[1] ترک بچه لوای مخالفت بر افراخته اند - سرور الملک کمال الملک و سید خان و پسر خود یوسف خان و سدهارن کانکو[2] را بجهت دفع ایشان نامزد کرد - و در ماه رمضان المبارک کمال الملک بکنار آب جون فرود آمد - و از آنجا بقصبهٔ برن رفته جهت انتقام خون مبارکشاه از پسر سرور الملک و سدهارن در برن توقف کرد - و ملک آله‌داد و کمال الملک را در باطن با خود دانسته از دهار پیش نرفت - سرور الملک بر غدر کمال الملک واقف گشته ملک هشیار غلام را ببهانهٔ امداد پیش کمال الملک فرستاد تا از غدر او واقف بوده محافظت یوسف و سدهارن نماید - درین اثنا ملک جمن باهار آمده با ملک آله‌داد یکی شده - یوسف و سدهارن و هوشیار که از غدر کمال الملک متوهم بودند سبب زیادتي توهم ایشان شد و از لشکر جدا شده بدهلي آمدند - در سلخ ماه رمضان ملک آله‌داد و ملک جمن با امرای موافق با کمال الملک یکی شده - کمال الملک با جمعیت تمام متوجه دهلي شد و سرور الملک در قلعهٔ دهلي متحصن شد و تا مدت سه ماه محاربه نمود - درین حال خبر وفات زیرکخان حاکم سامانه رسید - جاگیر او بمحمد خان پسر او دادند - محمد شاه اگرچه با اهل قلعه طریقهٔ موافقت مي سپرد اما بجهت انتقام خون پدر منتظر وقت بود - و سرور الملک نیز بر این معني اطلاع یافته در کمین محمد شاه بود - اتفاقا در هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرور الملک و پسران میر صدر از روی مکر و غدر

---

(۱) در طبقات اکبري امیر کسل ترک بچه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سدارن و در طبقات سیدهارون ثبت شده ۱۲ مصحح *

شمشیرها علم کرده بسرا پردهٔ محمد شاه در آمدند - محمد شاه همیشه از خوف ایشان با جمعی مستعد جنگ می بود - سرور الملک راهنمای عدم گشت و پسران میر صدر را اسیر کرده در پیش دربار سیاست کردند * * بیت *

غـــزالی که جـــوید نبـــرد پلنگ
شود خـــاک از خـــون او لاله رنگ

سدهپال و حرام خواران دیگر متحصن شده بجنگ پیش آمدند - محمد شاه کمال الملک را در شهر در آورد - سدهپال خانهٔ خود را آتش زده و فرزند خود را طعمهٔ آتش گردانیده کشته شد - سدهارن و کانکو و کهتر مالی را که اسیر شده بودند بحکم محمد شاه در حظیره مبارک شاه سیاست کردند و ملک هوشیار و مبارک کوتوال را گردن زدند - روز دیگر کمال الملک و امرا با محمد شاه بیعت تازه کردند و او را بر تخت نشاندند - کمال الملک بکمال[1] مخاطب گشته منصب وزارت یافت - و ملک جمن غازی الملک خطاب یافت و ولایت امروهه و بداؤن بدستور سابق مقرر داشت - ملک الهداد لودی هیچ خطابی قبول ننموده به برادر خود خطاب دریا خانی گرفت و ملک کهونراج[2] مبارک خانی را اقبال خانی داد و ولایت حصار بدستور ازو شد - اکثر امرا بزیادتی علوفه و انعام ممتاز گشتند - پسر بزرگ سید سالم را مجلس عالی سید خان و پسر کوچک را شجاع الملک و ملک بده[3] را علاء الملک خطاب داد - و ملک رکن الدین

---

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته کمال خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری کهوی راج مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری ملک صده مدکو است ۱۲ مصحح ۰

نصیر الملکي یافت - و ملک الشرق[1] حاجي شحنهٔ دهلي شد - و در ماه ربیع الاول سنه مذکور محمد شاه بجانب ملتان عزیمت نمود - و در منزل مبارک پور اکثر امرا مثل عماد الملک و اسلام خان وغیره بخدمت رسیدند - محمد شاه مشایخ ملتان را زیارت کرده خان خانان[2] را در ملتان گذاشت و در سنه مذکور بدهلي آمد * و در سنه اربعین و ثمانمائه بجانب سامانه حرکت نمود و فوجی بر سر شیخا فرستاد و ولایت او را خراب کرده بدهلي آمد * و در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه خبر آوردند که بسبب تمرد جماعهٔ لنگاه در ملتان خلل است - و نیز خبر رسید که سلطان ابراهیم شرقي بعضی پرگنات را متصرف شد - و رای گوالیار و رایان دیگر دست از مال گذاري باز داشته اند - محمد شاه را عِرق حمیت در حرکت نیامده غفلت و مساهله بر او غالب گشت - در هر سری و در هر دلی تمنائی پیدا شد * * بیت *

چو شه باز ماند ز سودای ملک * بود هر سری را تمنای ملک

بعضی میواتیان سلطان محمود خلجي بادشاه مالوه را طلبیدند * و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سلطان محمود بدهلي رسید - محمد شاه پسر خود را با فوج بیرون فرستاده ملک بهلول لودي را مقدمهٔ لشکر ساخت - سلطان محمود هر دو پسر خود غیاث الدین و قدر خان را در برابر فرستاد - از صبح تا شام دار و گیر در کار بود - شب طرفین برگشته در جای خود قرار گرفته - روز دیگر محمد شاه حرف صلح درمیان آورد - درین وقت بسلطان

---

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است که حاجي صندلي المشهور بحسام خان شحنهٔ دهلي گردید ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري خان جهان مذکور است ۱۲ مصحح *

محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد گجراتي مي آید - سلطان محمود بصلح راضي شده مراجعت نمود - و این صلح باعث زبوني محمد شاه در دلها شد - چون سلطان محمود کوچ کرد ملک بهلول لودي تعاقب نموده بعضی اموال و اسباب گران‌بار را به غنیمت گرفت - درین خدمت از ملک بهلول محمد شاه خوشدل گشته بمراحم پادشاهانه سرافراز گردانید - و ملک بهلول را فرزند خواند - سلطان محمد شاه در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بجانب سامانه حرکت کرد - و ملک بهلول را ولایت لاهور و دیبالپور ارزاني داشته بدفع جسرتهه کهوکهر فرستاده خود بدهلي مراجعت نمود - جسرتهه با ملک بهلول صلح کرده بنوید سلطنت دهلي مژده داد - و ملک بهلول را هوای سلطنت در سر افتاده در مقام جمعیت شد - و از اطراف و جوانب افغانان را طلبیده نگاه مي داشت - تا در اندک مدتی خلق کثیر بر او گرد آمدند و خیلی پرگنات و نواحي را متصرف شد - و باندک سبب ظاهري با سلطان محمد شاه بنیاد مخالفت نهاده با کمال ابهت و شوکت بر سر دهلي آمد - و مدتی محاصره نموده بی نیل مطلوب باز گشت - سلطنت محمد شاه روز بروز تنزل مي نمود تا کار بجائی رسید که امرائی که در بیست کروهی دهلي بودند سر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند - آخر الامر در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه سلطان محمد شاه ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد - ایام سلطنت او ده سال و چند ماه بود *

* شعر *

چنین ست آئین گردنده دور * گهی مهرباني ازو گاه جور
ز دوران امید وفا داشتن * بود چشم نور از سها داشتن
دو روز ست چون بوالهوس مهر او * نشان وفا نیست در چهر او

ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن مبارکشاه بن رایات اعلی خضر خان

چون سلطان محمد شاه در گذشت پسر او سلطان علاء الدین بسعي امرا بتخت سلطنت نشسته سلطان علاء الدین خطاب یافت - ملک بهلول لودي و سایر امرا بیعت کردند - و در اندک زمانی ظاهر شد که سلطان علاء الدین در کار سلطنت عاجز است - سودای سلطنت در دماغ ملک بهلول قوي تر گشت * * بیت *

چو بیند که از اژدها نیست رنج * خردمند نگذارد از دست گنج

سلطان علاء الدین در سنه خمسین و ثمانمائه بجانب بیانه سواري کرد - در اثنای راه خبر آمد که بادشاه جونپور بقصد دهلي مي آید - سلطان بسرعت مراجعت نموده بدهلي آمد - حسام خان که وزیر ممالک بود بعرض رسانید که بمجرد آوازهٔ دروغِ آمدنِ غنیم سلطان را مراجعت فرمودن لایق نیست - سلطان علاء الدین ازین سخن که مخالف طبیعت او بود رنجیده آزرده خاطر گشت * و در سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بجانب بداؤن حرکت نمود و چندگاه آنجا توقف کرده بدهلي آمد و گفت که بداؤن را خوش کرده‌ام و میخواهم که همیشه در آنجا باشم - حسام خان باز بعرض رسانید که از دهلي بر آمدن و بداؤن تختگاه ساختن صلاح دولت نیست - سلطان ازین سخن بیشتر رنجیده او را از خود جدا ساخت و در دهلي گذاشت - و دو برادران خود را یکی را شحنگي شهر و دیگری را امیري کوئی داد * * بیت *

نبودش چو تدبیر و سامان کار * ندامت کشید آخر روزگار

و باز در سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه به بداؤن رفت و باندک ولایتی که در حکم او بود قناعت نمود - بعد از مدتی میانهٔ هر دو برادران او که در دهلي بودند مخالفت شد و با یکدیگر جنگ کردند و یکی از آنها کشته شد - روز دوم مردم شهر باغوای حسام خان برادر دوم را بقصاص بکشتند - درین وقت سلطان بسخن ارباب فتنه قصد قتل حمید خان نمود که وزیر مملکت بود - او فرار نموده بشهر در آمده باتفاق حسام خان شهر را متصرف شد و ملک بهلول را بسلطنت طلب داشت - و تفصیل این اجمال در احوال ملک بهلول مذکور ست - القصه ملک بهلول لودي با جمعیت تمام بدهلي آمده قابض گشت - و بعد از چند روز جمعی از هوا خواهان خود را در دهلي گذاشته بجانب دیبالپور نهضت نموده در مقام اجتماع لشکر شد - و بسلطان علاءالدین عرضه داشت که برای دولتخواهي سلطان تردد مي نمایم خود را بندهٔ سلطان میدانم - سلطان علاءالدین در جواب نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده مرا سر وبرگ تردد نیست و بیک پرگنهٔ بداؤن قناعت کرده سلطنت را بتو گذاشتم *

* بیت *

بی درد سر نیـزه و آمد شد شمشیر * کامی که تمنـای ملک بود بر آمد

ملک بهلول لودی قبای بادشاهي را بر قامت خود درست یافته کامیاب گشت و از دیبالپور بدهلي آمد - و بر تخت سلطنت جلوس نموده سلطان بهلول خطاب یافت - و از امرای سلطان علاء الدین جمعی که با او بودند مواجب ایشان مقرر و مستقیم ماند - بعد از چندگاه سلطان علاءالدین رحلت کرد و جهان بکام سلطان بهلول شد - ایام سلطنت او هفت سال و چند ماه بود *

* بیت *

سرانجام گیتي همین است و بس * وفائـی نکـردست با هیچکس

ذکر سلطان بهلول لودي

از ثقات مرویست که ملک بهلول برادرزادهٔ سلطان شاه لودي ست که اسلام خان خطاب داشت - و از امرای کبار خضر خان و سلطان مبارکشاه بود و حکومت سرهند میکرد - چون آثار رشد و نجابت در برادر زاده مشاهده مي‌نمود او را بمنزلهٔ فرزند پرورده در آخر عمر بقایم مقامیٔ خود وصیت کرده در گذشت - اسلام خان را پسری بود قطب خان نام - و او سر از متابعت ملک بهلول پیچیده پیش سلطان محمد رفت و سلطان محمد حاجي شدني را که حسام خان خطاب داشت بر سر ملک بهلول فرستاد - و در موضع کدهر[1] خضرآباد محاربه دست داد - حسام خان شکست یافته بدهلي رفت و ملک بهلول را قوت و مکنت تمام حاصل شد - گویند که روزی ملک بهلول با دو یار بسامانه رسید- ابن[2] نام عزیزي آنجا بود - ملک بهلول با یاران خود بخدمت آن بزرگ رفته بادب بنشست - آن مجذوب بر زبان راند که از شما کسی هست که بادشاهیِ دهلي بدو هزار تنکه بخرد - ملک بهلول یکهزار و سیصد[3] تنکه در همیان داشت پیش آن عزیز نهاد و گفت همین حاضر ست - قبول نموده گفت بادشاهي مبارک باشد - همراهانش در مقام استهزا و خوش طبعي در آمدند * * بیت *

سالکانِ ره همت چو ارادت بیفند * ملک کاوس و فریدون بگدائی بخشند

---

(۱) در طبقات اکبري کرهه و در تاریخ فرشته کدهه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سید انام مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته یکهزار و شش صد تنکه ثبت شده ۱۲ مصحح *

در جواب گفت که از دو حال بیرون نیست اگر وقوع خواهد یافت سودای مفتي کرده باشم و اگر وقوع نیافت خدمت درویشان نمودن اجری خواهد داشت - و آنکه در بعضی تواریخ مذکورست که ملک بهلول تجارت مي نمود اصلی ندارد ظاهرا که جد پدر او تجارت میکرده و بهند آمد و شد مي نموده - القصه ملک بهلول با ملک فیروز عم خود و سایر اقربا ولایت سرهند را متصرف شده قوت و استعداد تمام بهم رسانیده از سخن درویش که درصغر سن در خاطر داشت و اغوای جسرتهه کهوکهر که در صدر گذشت آرزوی ملک و سلطنت همیشه در خاطرش خطور میکرد - بعد از قتل حسام خان ملک بهلول عرضه داشتی مشتمل بر ناخوشیهای حسام خان و اخلاص خود بخدمت سلطان ارسال نموده دران مذکور ساخت که اگر حاجي مذکور را بقتل رسانند و منصب وزارت بحمید خان دهند بنده فرمان بردار و خدمتگار باشم - سلطان محمد بی فکر و تامل حسام خان را بقتل رسانیده حمید خان را وزیر ساخت *

* شعر *

آخر از چرخ دشمني بیند * هر که بی وجه دوستدار کنند

لودیان از روی اخلاص پیش آمده ملازمت سلطان نمودند و بتازگي محال جاگیر ایشان مسلم ماند - و بعد ازانکه ملک بهلول از جانب سلطان محمد با سلطان محمود مالوي محاربه نمود بخطاب خان خاناني ممتاز گشت - لودیان قوت گرفته لاهور و دیبالپور و دیگر پرگنات را بزور متصرف شدند - چون کمال غلبه و استیلا بهم رسانیدند و از گرفتن لاهور و دیبالپور بی حکم سلطان محمد یک رو شده بودند لوای مخالفت بر افراخته بر سر سلطان محمد بدهلي رفته مدتی سلطان را محاصره نموده - چون گرفتن دهلي میسر نبود مراجعت نموده بسرهند آمد و خود را بسلطان

بهلول مخاطب کرده خطبه و سکه را موقوف بتسخیر دهلي داشت - درین حال سلطان محمد فوت شد و بسعي امرای سلطان علاء الدین پسر او بتخت سلطنت رسید * * بیت *

زهی ملک دوران سر در نشیب * پدر رفت و پای پسر در رکیب

درین وقت تمام هند ملوک طوایف شده بود - لودیان را استیلای تمام دست داده بود - احمد خان میواتي از مهرولي تا لادوسرای که متصل شهر دهلي است متصرف بود - و لودیان ولایت سرهند و لاهور را تا پاني پت داشتند - دریا خان لودي ولایت سنبل را تا خواجه خضر که متصل شهر دهلي ست حاکم بود - عیسی خان ترک بچه کول را داشت - قطب خان پسر حسن خان افغان حاکم را پري بود - رای پرتاب قصبهٔ بهونگانو و پتیالي و کنپل متصرف بود - بیانه در قبض داؤد خان اوحدي بود و سلطان علاءالدین شهر دهلي را با چند موضع داشت و باین ولایات پادشاهي میکرد - و در گجرات و دکن و جونپور و بنگاله هر یک بادشاهي باستقلال بود - بار دوم سلطان بهلول جمعیت نموده از سرهند بدهلي آمد و حصار دهلي فتح نشد و باز بسرهند رفت - درین حال سلطان علاءالدین با قطب خان و عیسی خان و رای پرتاب در باب تقویت حال خود مشورت کرد - ایشان در جواب گفتند که اگر سلطان حمید خان را مقید ساخته از منصب وزارت معزول سازد مایان چند پرگنه از تصرف امرا بر آورده داخل خالصه میکنم - سلطان علاءالدین حمید خان را بند فرمود * * شعر *

کسی کو تا به گل کوبد که از مرغانِ بستاني

ترا جز بلبلی نبود چه داري بسته پر او را

و از دهلي کوچ نموده به برهان آباد قریب مارهیره (۱) آمد - قطب خان

---

(۱) در طبقات اکبري مارهرة مذکور است ۱۲ مصحح *

و عیسی خان و پرتاب درانجا ملازمت نموده عرض کردند که چهل پرگنه داخل خالصه میکنم بشرط آنکه حمید خان بقتل رسد - چون قبل ازین فتح خان پدر حمید خان ولایت رای پرتاب را تاراج کرده زن او را تصرف کرده بود بنابر عداوت کهنه سلطان را بر قتل حمید خان ترغیب نموده - سلطان علاءالدین بی فکر و تامل بقتل حمید خان فرمان داد - درین وقت برادر حمید خان و مخلصان او بهر حیله که توانستند اورا از قید خلاص کردند - او فرار نموده بدهلي رفت و ملک بهلول را که در سرهند بود طلب داشت - و ملک بهلول با جمعیت تمام بدهلي آمد و بعد از عهد و پیمان حمید خان کلیدهای حصار را بملک بهلول داد - و او در هفدهم ماه ربیع الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بر سریر حکومت نشست * شعر *

برین تخت فیروزه هر صبح و شام
یکی مهرهٔ بخت چیند بکام
کس این مهرهٔ بخت با خود نبرد
بکام دل از مملکت بر نخورد

دران وقت سلطان بهلول را نه پسر بود خواجه بایزید نظام خان که سلطان سکندر شد ، باربک شاه ، مبارک خان ، عالم خان مشهور بسلطان علاءالدین ، جمال خان ، میان یعقوب ، فتح خان ، میان موسی ، جلال خان ، و از امرا و اقربا سي و چهار کس بودند - قطب خان پسر اسلام خان لودي ، خان جهان لودي ، دریا خان لودي ، تاتار خان پسر دریا خان ، مبارک خان نوحاني ، [1] تارتار خان [2] یوسف خیل ،

---

(۱) در تاریخ فرشته لوهاني ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته یوسف خان خاص خیل مرقوم است ۱۲ مصحح *

عمر خان شروانی ، (۱) قطب خان پسر حسین خان افغان ، احمد خان میواتی ، یوسف خان جلوانی ، علی خان پسر یوسف جلوانی ، علیخان ترک بچه ، شیخ ابوسعید خرملی ، (۲) احمد خان شامی (۳) ، خان خانان نوحانی (۴) ، شمس (۵) خان وزیر ، خان خانان پسر احمد (۶) خان ، شیخ احمد خان سروانی (۷) ، نهنگ خان ، لشکر خان ، شهاب خان دبیر ، مبارز خان بهته ، (۸) رستم خان ، جونا خان پسر غازی ملک ، میان دین (۹) ، خان جهان تلنکی ، حسین خان دور ، مولانا محمد نایب عرض ، اقبال خان ، میان فرید ، میان محمود معروف قرمکی ، رای پرتاب ، رای لیکهن (۱۰) رای کرن ، سلطان بهلول بظاهر صلاح آراسته و بمتابعت شریعت غرّا کمال تقید داشت - در کل حال سلوک بر مسالک شرعیّه نمودی و در داد و عدل مبالغهٔ تمام فرمودی - بیشتر اوقات بمجالست علما و مصاحبت فقرا گذرانیدی و تفقّد حال محتاجان واجب شناختی - القصه چون سلطان بهلول بدهلی درآمد حمید خان قوت و مکنت تمام داشت - بنابر صلاح

---

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته شروانی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری قرملی و در تاریخ فرشته فرملی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته سیستانی ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته لوحانی ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته شمشیر خان مذکور شده ۱۲ مصحح *

(۶) در تاریخ فرشته پسر اسد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۷) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته شروانی ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۸) در تاریخ فرشته مهته مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۹) در طبقات اکبری میان چمن پسر خان جهان تلنگی مذکور است ۱۲ مصحح *

(۱۰) در طبقات اکبری کلین مرقوم است ۱۲ مصحح *

وقت باو مدارا مي نمود و ملايمت بسيار ميكرد و هر روز بسلام او مي رفت - يكروزي مهمان حميد خان شد - افغانان را آموخت كه شما در مجلس حميد خان بعضي حركات كه از عقل و فهم دور باشد بكنيد تا شما را سهل پندارد و رعب و هيبت شما از دل او دور گردد و از شما پر حذر نباشد - وقتي كه افغانان در مجلس او در آمدند بنياد حركات غريب كردند - بعضي كفش خود را در كمر بستند و برخي كفشها را در طاق بالاى سر حميد خان گذاشتند - حميد خان گفت اين چه عمل است - گفتند كه از ملاحظهٔ دزد محافظت مينمائيم - بعد از زماني افغانان بحميد خان گفتند كه بساط شما عجايب رنگها دارد - اگر يك گليم ازين بساط عنايت نمايند كلاه و طاقيه بجهت فرزندان خود ساخته بتحفه فرستيم تا عالميان بدانند كه ما را درخدمت حميد خان عزتي بهم رسيده - حميد خان گفت كه در عوض اين اقمشهٔ خوب بشما بدهم كه كلاچها بدوزيد - چون خوانهاى خوشبوى بمجلس در آوردند افغانان چونه را بنياد ليسيدن كردند و گلهاى را خوردند - بعضي بيرهٔ پان را وا كرده چونه را تنها خوردند - چون دهن شان سوخت بيرهٔ پان را از دست انداختند - حميد خان از ملك بهلول پرسيد كه چرا اين چنين ميكنند - گفت مردم روستائي بى عقلند و غير از خوردن و مردن هنري ندارند - روز ديگر ملك بهلول مهمان حميد خان شد - و مقرر بود كه چون ملك بهلول بخانهٔ او آمدى دو سه كس همراه مي آورد - درين مرتبه افغانان باغواى او دربانان را لت كرده اكثري بزور در آمدند و گفتند كه ما ملازم حميد خانيم - چون غوغا و شور شد حميد خان از صورت حال پرسيد - افغانان ملك بهلول را دشنام كنان در آمدند و گفتند كه ما نيز در رنگ ملك بهلول ملازم حميد خانيم چرا او باندرون در آيد - ما در نيائيم و سلام صاحب خود نكنيم - حميد خان گفت بگذرانند -

* بیت *

دگـــر زنـــدگانـــي تـــوقـــع مدار
که در جیب و دامن دهي جای مار

افغانان هجوم کرده بدرون آمدند و پهلو هر یک نفر که از ملازمان حمید خان ایستاده بودند دو سه نفر ایستادند - درین اثنا قطب خان لودي زنجیر از بغل بر آورده پیش حمید خان نهاده گفت مصلحت در این ست که چند روز در گوشهٔ باید بود - بجهت حق نمک قصد جان تو نمیکنم - حمید خان را مقید ساخته بردند - چون ملک بهلول دهلي را متصرف شد و سکه و خطبه بنام خود خواند بسلطان بهلول ملقب گشت و بسلطان علاء الدین نوشت که چون من پروردهٔ پدر شما ام در معني بوکالت شما کار سلطنت که از نظم و نسق افتاده است رواج میدهم و نام ترا از خطبه نمي اندازم - سلطان در جواب نوشت که چون پدر من ترا فرزند خوانده بود ترا بجای برادر بزرگ دانسته سلطنت را بتو گذاشته به بداؤن قناعت نمودم - سلطان بهلول ازین سخن شروع در کار سلطنت نمود - و همدران چند روز بجهت نظم و نسق ملتان و آن حدود نهضت نمود - و بعضی امرای سلطان علاء الدین که از سلطنت لودیان راضي نبودند سلطان محمود شرقي را از جونپور طلب داشتند * در سنه ست وخمسین و ثمانمائه سلطان محمود بدهلي آمده محاصره نمود - خواجه بایزید پسر سلطان بهلول با امرای دیگر متحصن شده - سلطان بهلول این خبر را شنیده از دیبالپور مراجعت نموده پانزده کروهی دهلي آمد - سلطان محمود فتح خان را با سي هزار سوار و سي زنجیر فیل بر سر سلطان بهلول تعین نمود - لودیان سه فوج شده بکار زار در آمدند - فیل مست را که از فوج فتح خان پیشتر مي آمد قطب لودي بیک تیر

بکشت دریا خان لودي که بسلطان محمود پیوسته بود قطب خان درمیان جنگ باو آواز داد که مادر و خواهر تو در قلعۀ است ترا چه افتاده که از جانب خصم کوشش مي‌نمائي و حفظ ناموس خود نمي‌کني دریا خان گفت من از مصاف بدر روم شما مرا تعاقب مکنید - قطب سوگند یاد نمود - دریا خان رو گردانیده بدر رفت - بمجرد برگشتن دریا خان فتح خان هزیمت خورده گرفتار گشت - چون برادر رای کرن را فتح خان بقتل آورده بود رای کرن سرفتح خان را جدا کرده بنظر سلطان بهلول آورد - و سلطان محمود بعد ازین قضیه تاب نیاورده بجونپور رفت و سلطنت دهلي بسلطان بهلول قرار گرفت و بجهت ضبط ولایات در حرکت آمد - اول احمد خان میواتي استقبال نموده اطاعت کرد - هفت پرگنۀ میوات را ازو گرفته تتمه را باو جاگیر دادند - و از میوات بقصبۀ برن رفت - دریا خان لودي حاکم سنبل نیز اطاعت نمود و هفت پرگنه پیشکش نمود و تتمۀ ولایات خود را خلاص کرد - و سلطان بهلول ازانجا بکول آمد و کول را بدستور به عیسی خان مقرر نمود - چون به برهان‌آباد رسید مبارک خان حاکم سکیت بخدمت شتافت و محال جاگیر او را تغیر نداد - و ولایات رای پرتاب حاکم بهوگانو را آباد گذاشت و ازانجا بقلعۀ راپري رفت - قطب خان بن حسن خان حاکم راپري متحصن شد - خانجهان قطب خان را بقول پیش سلطان آورد و حصار راپري فتح شد - اما جاگیر اورا مسلم داشتند - و ازانجا به اتاوه رفت و حاکم اتاوه نیز انقیاد ورزیده پیشکش داد - درین وقت سلطان محمود شرقي مراجعت نمود و بداعیۀ جدال در سواد اتاوه نزول نمود - روز اول محاربه نموده روز دوم بسعي قطب خان و رای پرتاب صلح درمیان آمده قرار شد که انچه در تصرف مبارک شاه بادشاه دهلي بود از سلطان بهلول باشد و ملکی که

ابراهیم شاه حاکم جونپور متصرف بود از سلطان محمود باشد - و هفت زنجیر فیل سلطان محمود که در شکست فتح خان بدست سلطان بهلول افتاده پس فرستاد - و قرار یافت که شمس آباد را بعد از برسات سلطان بهلول از جونا خان که از جانب سلطان محمود حاکم بود بگیرد - بعد ازین سلطان محمود بجونپور رفت - و سلطان بهلول بمیعاد مقرر فرمان بجونا خان نوشت که از شمس‌آباد بیرون رود - او اطاعت نکرد - سلطان بهلول بر سر او رفت و جونا خان گریخت - سلطان بهلول شمس‌آباد را به رای کرن داد - سلطان محمود این خبر شنیده بر سر سلطان بهلول آمد - قطب خان و دریا خان بر لشکر سلطان محمود شبیخون زدند - ناگاه اسپ قطب خان سکندري خورده قطب خان از اسپ جدا شد و دستگیر گشت - سلطان محمود او را بجونپور فرستاد و هفت سال در بند ماند - سلطان بهلول شاهزاده جلال خان و سکندر و عماد الملک را مقابل فوج سلطان محمود بمدد رای کرن که در قلعه بود گذاشت و خود بمقابلهٔ سلطان محمود پرداخت - درین اثنا سلطان محمود بیمار شده رخت هستي بر بست *

* شعر *

درین شیشه هم زهر و هم شکر ست * گهی جان گزا گاه جان پرور ست

یکی را بسر افسر زر نهد * یکی را ز کین تیغ بر سر نهد

نه کینش بموقع نه مهرش بجاست * درین نی مدارا در آن نی وفا ست

بي‌بي راجي مادر او باتفاق امرا شاهزاده بهکن[۱] خان را بر سریر سلطنت نشانده محمد شاه خطاب کرد - میانهٔ هر دو پادشاه صلح شد و عهد بستند که ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاه باشد و آنچه در قبض

---

(۱) در طبقات اکبري بهیکهن مرقوم است ۱۲ مصحح *

سلطان بهلول بود بسلطان بهلول ارزاني باشد - محمد شاه بجونپور رفت
و سطان بهلول بدهلي مراجعت كرد - وقتي كه نزديک دهلي رسيد
شمس خاتون خواهر قطب خان پيغام كرد كه مادام كه قطب خان در
بند سلطان محمد شاه است سلطان را قرار و خواب و آرام حرام است -
سلطان متاثر گشته از دهنكور مراجعت نموده بر سر محمد شاه رفت -
محمد شاه نيز از جونپور روان شد - چون بشمس‌آباد رسيد شمس‌آباد را
از راى كرن كه از جانب سلطان بهلول حاكم بود گرفته بجونا خان داد -
راى پرتاب كه سابقاً اتفاق داشته غلبهٔ محمد شاه‌را ملاحظه نموده بمحمد شاه
پيوست - محمد شاه بسرستي آمد و سلطان به ربري كه قريب سرستي بود
نزول نموده چند روز جنگ انداخت - محمد شاه از سرستي بكوتوال
جونپور نوشت كه برادرم حسن خان و قطب خان پسر اسلام خان لودي
را بقتل رساند - كوتوال عرض نمود كه بي‌بي راجي ايشان را بنوعي
محافظت مي نمايد كه مرا بر قتل ايشان دستي نيست - محمد شاه
والدهٔ خود را از جونپور طلب نمود كه اورا با حسن خان برادرش صلح
دهد و پارهٔ ولايت را به حسن خان دهد - بي‌بي راجي از جونپور چون روان
شد كوتوال شاهزاده حسن خان را بقتل رسانيد - بي‌بي در قنوج بعزاى
حسن خان مشغول شده پيش محمد شاه نيامد - محمد شاه بوالده نوشت
كه ساير شاهزادها اين حال پيدا خواهند كرد - خدمت والده عزاى همه
را يكبارگي بجا آرد - محمد شاه بادشاه قهّار جبّار سفّاک خونريز بود -
امرا ازو در بيم و هراس بودند - روزى شاهزاده حسين خان برادر محمد شاه
باتفاق سلطان شه و جلال خان اجودهني بعرض محمد شاه رسانيد كه لشكر
سلطان بهلول داعيهٔ شبيخون بر سر ما دارد - سي هزار سوار و سي زنجير فيل
از محمد شاه گرفته بعزيمت سر راه بر دشمن گرفته در كنار جهرنه ايستادند -

سلطان بهلول این خبر را شنیده فوجی بر سر ایشان فرستاد - شاهزاده
حسین خان خواست که شاهزاده جلال خان را همراه کند و کس بطلب او
فرستاد - درین وقت سلطان شه گفت توقف کردن مصلحت نیست -
جلال خان از دنبال میرسد و بجانب قنوج روان شد - اتفاقاً فوج سلطان
بهلول آمده درجای ایشان ایستاده شد - شاهزاده جلال خان بموجب
طلب شاهزاده حسین خان از لشکر محمد شاه بر آمده جانب جهرنه
روان شد - فوج سلطان بهلول را جلال خان پنداشت که فوج حسین خان
است نزدیک آمد - فوج سلطان بهلول جلال خان را گرفته پیش سلطان
آوردند - و او عوض قطب خان دانسته در بند کرد - محمد شاه تاب
مقاومت نیاورده بطرف قنوج رفت - سلطان بهلول تا آب گنگ تعاقب
نموده غنیمت گرفته بر گردید * وقتی که شاهزاده حسین خان در سنه
خمس و خمسین و ثمانمائه پیش بي‌بي راجي آمد - و بسعي والده
و اعیان دولت شرقیه برتخت سلطنت جلوس کرده بسلطان حسین مخاطب
گشت - چنانچه در طبقهٔ شرقیه بتفصیل قلم زدهٔ کلک جواهر سلک شده
ملک‌مبارک گنگ و ملک علي گجراتي و سایر امرا را بر سر محمد شاه که
در کنار آب گنگ در گذر راجگر فرود آمده بود تعین فرمود - چون لشکر
سلطان حسین نزدیک رسید بعضی امرا که همراه محمد شاه بودند جدا
شده آمدند - محمد شاه با صد نفر گریخته در باغی‌که دران نواحي بود
در آمد - او را درانجا محاصره نمودند * * بیت *

بوقتـــی که دولت باو یار بـــود * زره پیش تیرش نمد مي نمـــود
در آن گه که بختش نشد دستگیر * نکـــردی خدنگـــش گذر از حریر

محمد شاه چون در تیر قادر انداز بود دست به تیر و کمان کرد بي‌بي
راجي با سلاح دار او راست آمده پیکان تیرهای ترکش محمد شاه را دور

کرده بود - محمد شاه هر تیری را که دست کرد بی پیکان از ترکش برآمد - آخر الامر بشمشیر در آمده چند کس را انداخت - ناگاه تیری از دست مبارک گنگ بگلوی محمد شاه رسید و بهمان زخم از اسپ افتاد و در گذشت * شعر *

مادر گیتی ندارد زادهٔ کورا نکشت
دل منه بر مهر این زالِ پدر کش زینهار
چون اجل نی شاه بیند نی گدا روز قضا
سلطنت ندهد سرور و سروری ناید بکار
من گرفتم شرق تا غرب جهان یکسر تراست
نی اجل خواهد ستانید از تو روز اضطرار

بعد ازان سلطان حسین با سلطان بهلول صلح کرد و عهد بستند که تا چهار سال هر کدام بولایت خود قانع باشند - و رای پرتاب که قبل ازین با محمد شاه یکی بود بسلطان بهلول پیوست - وقتیکه سلطان حسین از قنوج کوچ کرده کنار حوضی که آنرا هربیه [۱] گویند فرود آمد - قطب خان لودی را از جونپور طلبیده باسپ و خلعت امتیاز بخشید و نزد سلطان بهلول فرستاد - و سلطان بهلول نیز شاهزاده جلال خان را بتعظیم و تکریم و انعامات خوشدل ساخته بخدمت سلطان حسین رخصت کرد - سلطان بهلول بعد از چندگاه شمس آباد را از تصرف جونا خان آورده به رای کرن داد - و بر سنگهه [۲] پسر رای پرتاب آمده سلطان را ملازمت نمود - قبل ازین رای پرتاب نیزهٔ که دران روزگار بمثابهٔ علم سردار می بوده است و نقارهٔ از دریا خان بزور گرفته بود - دریا خان بخیال انتقام بر سنگهه پسر او را باستصواب قطب خان بقتل

---

(۱) در طبقات اکبري هر سه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نرسنگهه ثبت شده ۱۲ مصحح -

آورد - درین حال قطب خان پسر حسین خان افغان و مبارز خان و رای پرتاب با سلطان حسین شرقي موافق شدند و سلطان بهلول را قوت مقاومت نماند مراجعت کرده بدهلي آمد - و بعد از چند روز سلطان بهلول بواسطه انتظام مهام پنجاب و تغیر حاکم ملتان عزیمت ملتان نموده قطب خان لودي و خانجهان را به نیابت خود در دهلي گذاشت - سلطان بهلول هنوز در راه بود که خبر رسانیدند که سلطان حسین با لشکری آراسته و فیلان کوه پیکر عزیمت دهلي نموده مي آید - سلطان مراجعت نموده از دهلي بچندوار رفته مقابله نمود و تا هفت روز افواج طرفین بمحاربه گذرانیدند - درین اثنا احمد خان میواتي و رستم خان حاکم کول بسلطان حسین پیوستند و تاتار خان لودي با سلطان بهلول موافقت نمود - بعد از امتداد محاربه قرار یافت که تا سه سال هر کدام بولایت خود قانع باشند و ترک نزاع و جدال بکنند - بعد از صلح سلطان حسین اتاوه را محاصره کرد - سلطان بهلول بدهلي آمده سه سال اقامت نموده در سر انجام سپاهي و رعیتی کوشید - و دران میان سلطان بهلول بر سر احمد خان میواتي رفت - چون بمیوات رسید احمد خان اطاعت نموده آمده سلطان بهلول را دید - درین وقت احمد خان پسر یوسف خان جلواني در بیانه خطبه بنام سلطان حسین خواند - چون سه سال گذشته بود سلطان حسین با یک لک سوار و یک هزار فیل بدهلي آمد - سلطان بهلول از دهلي بر آمده در قصبهٔ نهواره (۱) مقابله نمود - خان جهان باعث شده بصلح قرار داد - سلطان حسین باتاوه رفت و سلطان بهلول بدهلي آمد - بعد از اندک زمانی باز سلطان حسین بر سر سلطان بهلول آمد - سلطان بهلول از دهلي استقبال

---

(۱) در طبقات اکبري نهفواره و در تاریخ فرشته نهواره مرقوم است ۱۲ مصحح *

نموده در ارلسکهر (۱) چند روز طرفین را مقابله شد و آخر بصلح انجامید - سلطان حسین بطرف اتاوه رفت و سلطان بهلول بدهلي آمد - درین وقت بي‌بي راجي در اتاوه در گذشت - کلیان مل پسر رای کرتب سنگهه راجهٔ گوالیار و قطب خان لودي پیش سلطان حسین آمدند - چون قطب خان سلطان حسین را با سلطان بهلول در مقام پرخاش یافت بنیاد خوش آمد کرده گفت که بهلول از نوکران شما ست او را دم برابري نمي رسد و من تا دهلي را بتصرف شما در نیاورم قرار نگیرم - و باطائف الحیل از سلطان حسین رخصت گرفته نزد ساطان بهلول آمد و گفت بحیله و تدبیر از دست سلطان حسین خلاص شده ام او را در مخاصمت با شما راسخ یافتم شما را در فکر کار خود باید بود - درین اثنا سلطان علاء الدین در بداؤن در گذشت - سلطان حسین از اتاوه جهت تعزیت او بداؤن آمد و بعد از مراسم تعزیت بداؤن را از پسر سلطان علاء الدین تغیر داده متصرف شده این بی مروتي بخود روا داشت و از آنجا بجانب سنبل رفت - و مبارک خان پسر تاتار خان حاکم سنبل را مقید کرده بسارن فرستاد و خود با لشکر عظیم و یکهزار فیل بدهلي آمده در ماه ذی الحجه سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه کنار آب جون قریب گذر جوسا (۲) نزول نمود - سلطان بهلول حسین خان پسر خانجهان را بجانب میرت روان کرد و خود از سرهند بدهلي آمد و طرفین را مدتی بمحاربه و کار زار گذشت - شرقیه از روی کثرت و ابهت کمال غلبه داشتند - آخر الامر قطب خان کس پیش سلطان حسین فرستاده پیغام داد که من بندهٔ احسان بي‌بي راجي ام وقتی که در جونپور محبوس بودم انواع احسان در حق من بظهور

---

(۱) در تاریخ فرشته سکهره و در طبقات رالشکر مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري کهنه و در تاریخ فرشته کچهه ذکر شده ۱۲ مصحح *

آورده حالا صلاح در آنست که با سلطان بهلول صلح نموده مراجعت نمایند و ولایت آن طرف آب گنگ از شما باشد و این طرف از سلطان بهلول - طرفین راضي شده ترک نزاع نمودند - سلطان حسین باعتماد صلح کوچ نموده بنگاه را گذاشته روانه شد - سلطان بهلول وقت یافته بنگاه سلطان حسین را تاراج کرد و خزاین و فیلان و غنایم نامحصور بدست آورد و چهل نفر از امرای نامي سلطان حسین مثل قتلغ خان وزیر که اعلم علمای وقت بود و ملک بدهو نایب عرض وغیره اسیر شدند و قتلغ خان را زنجیر نموده بقطب خان لودي سپردند - سلطان بهلول تعاقب نموده بعضی پرگنات سلطان حسین را مثل شمس‌آباد و کنپل و پتیالي و سکیته و کول و مارهیره و جلالي (۱) را متصرف شده در هر پرگنه شقدار تعین کرد - چون تعاقب از حد گذشت سلطان حسین برگشته نزدیک موضع آرام بهجو (۲) از اعمال راپری بمقابله و مقاتله ایستاده و آخر بصلح قرار گرفت - مشروط برآنکه سلطان حسین و سلطان بهلول بولایت خود و حد قدیم خود قانع بوده باشند - بعد از صلح سلطان حسین براپری رفت و سلطان بهلول بموضع دهوپامئو (۳) آمد - و بعد از مدتی باز سلطان حسین بر سر سلطان بهلول آمد و در نواحي موضع سونهاد (۴) محاربه سخت افتاد و سلطان حسین باز هزیمت یافت *

* شعر *

چو بخت سست بود از کمانِ سخت چه سود

ببخت کار کند در صفِ مصاف خدنگ

---

(۱) در تاریخ فرشته جالیسر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته رام پنجهره ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري هرپامو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري سونها و در تاریخ فرشته سنهارن مذکور است ۱۲ مصحح *

و غنایم نامحصور بدست لودیان در آمده باعث ازدیاد قوت و مکنت سلطان بهلول شد - سلطان باز به راپري رفت و سلطان بهلول قریب بموضع دهوپامئو فرود آمد - درین اثنا خبر فوت خانجهان که در دهلي بود بسلطان بهلول رسید - سلطان پسر او را خانجهان خطاب کرده جای پدر باو مسلّم داشت - و ازانجا بر سر سلطان حسین به راپري آمده بعد از محاربه بفتح اختصاص یافت - در وقت فرار و عبور آب اکثری از فرزندان و عیالان سلطان حسین غریق بحر فنا شدند - و چون سلطان حسین بجانب گوالیار رفت طایفه بهدرویه [1] در نواحي هتکانت در اردوی او دست انداز و تاراج بسیار کردند - و چون بگوالیار رسید رای کرت سنگهه راجهٔ گوالیار خادمانه سلوک نمود و چند لک تنکه و خیمه و سرا پرده و اسپ و فیل و شتر پیشکش نمود و در زمرهٔ دولتخواهان منتظم گشت و فوجی همراه سلطان حسین روان نمود و تا کالپي مشایعت کرد - و در خلال این احوال سلطان بهلول بقصد ایتاوه رفت - ابراهیم خان برادر سلطان حسین و هیبت خان عرف ملک کرکر در ایتاوه متحصن شده سه روز جنگ کردند و آخر امان خواسته ایتاوه سپردند - سلطان بهلول ایتاوه بابراهیم خان نوحاني داد و چند پرگنه را بمواجب رای داند و عطا کرده با لشکرگران بر سر سلطان حسین آمد - چون بموضع راکانو که از توابع کالپي است رسید سلطان حسین بمقابله آمد و مدت چند ماه محاربه نمودند - درین اثنا رای ملوک چند [2] حاکم ولایت بکسر [3] بخدمت سلطان بهلول آمده سلطان را از جائیکه

---

(۱) در طبقات اکبري بهدوریهٔ مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته تلوک چند مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کهتره مرقوم است ۱۲ مصحح *

پایاب بود گذرانیده - سلطان حسین تاب مقاومت نیاورده بولایت بهته (۱) رفت * * شعر *

شیری که خورده سیلی سر پنجهٔ هزبر
بار دگر قرار نگیرد برابرش
بازی که صید از کف شاهین برون کند
زان پس بصیدگاه شمارد کبوترش

راجه بهته باستقبال آمده چند لک تنکه با چند اسپ و فیل پیشکش گذرانید و فوج همراه نموده تا جونپور مشایعت نمود - بعد ازان سلطان بهلول لوای عزیمت بر افراخته متوجه جونپور شد - سلطان حسین جونپور را گذاشته از راه بهرایچ بقنوج رفت - سلطان بهلول نیز بطرف قنوج حرکت کرده در کنار آب رهب مقابله نمود - بعد از جنگ و کار زار هزیمت که جبلي و طبعي سلطان حسین بود بفعل آمد و حشم و اسباب سلطنت او بدست لودیان افتاد - و حرم او بي‌بي خانزاده (۲) که دختر سلطان علاء الدین نبیرهٔ خضر خان بود گرفتار شد - و سلطان بهلول محافظت آن عفیفه نمود - چون سلطان بهلول بار دیگر متوجه تسخیر جونپور شد بي‌بي خانزاده خود را بحیله خلاص کرده بشوهر رسانید - درین دفعه سلطان بهلول جونپور را متصرف شده بمبارک خان نوحاني داد - قطب خان و خان جهان و دیگران را در قصبه مجهولي (۳) گذاشته خود بطرف بداؤن رفت - سلطان

---

(۱) در تاریخ فرشته تهته ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري بي‌بي خوندا و در تاریخ فرشته بي‌بي خونزه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري قصبهٔ مجموني و در تاریخ فرشته قصبه مخچولي مذکور است ۱۲ مصحح *

حسین فرصت یافته بجونپور آمد و امرای سلطان بهلول جونپور را گذاشته پیش قطب خان بمحجولي رفته و در آنجا نیز استقامت نه نموده با سلطان حسین تا رسیدن کومک بمدارا گذرانیدند - سلطان بهلول زبونی لشکر خود را که با قطب خان همراه بودند دریافته باربک شاه پسر خود را بمدد فرستاد و خود نیز از دنبال متوجه جونپور شد - سلطان حسین تاب نیاورده به بهار رفت - چون سلطان بهلول بقصبهٔ هلدي رسید خبر فوت قطب خان لودي شایع شد - چند روز بلوازم تعزیت پرداخته بجونپور رفت و باربکشاه را بر تخت سلطنت شرقیه نشانده آنجا گذاشت - و خود بجانب کالپي آمده کالپي را باعظم همایون پسر شاهزاده خواجه بایزید داده از راه چندوار بدهولپور رفت - و رای دهولپور استقبال نموده صد من طلا پیشکش داد و از دولت خواهان شد - چون سلطان بهلول به پرگنهٔ باري آمد اقبال خان حاکم آنجا خدمتگاري نموده ملازم شد و او نیز صد من طلا پیشکش کرده باري را بجاگیر خود گرفت - چون به توابع رتنهپور آمد آنجا تاراج نموده زراعات و باغات آنجا را خراب کرد و بدهلي آمده قرار گرفت - بعد از چند وقت بحصار[1] رفت و باز بدهلي آمد و بعد از چندگاه بطرف گوالیار در حرکت آمد - راجه مان حاکم گوالیار هشتاد لک تنکه پیشکش گذرانیده کمال انقیاد و اطاعت نمود - سلطان گوالیار را باو عنایت نموده بطرف ایتاوه رفت و ایتاوه را از سکیت سنگ[2] پسر رای داندو تغیر داده مراجعت کرد - و در اثنای راه بیمار شده در موضع مدولي[3] از اعمال قصبه سکیت در

---

(۱) در طبقات اکبري حصار فیروزه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري سکت سنگه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري ملاولي مذکور است ۱۲ مصحح *

سنه اربع و تسعین و ثمانمائه وفات یافت - مدت سلطنت او سي و هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود * * شعر *

گر افراسیابست ور پور زال * بیابد ز دست اجل گوشمال
بجامی که ساقي مقرر نمود * مجال است چیزی بمردي فزود
اگر پادشاه است ور خر فروش * رساند اجل صوت مرگش بگوش

و این قطعه در تاریخ فوت او یکی از شعرا گفته است * * تاریخ *

بهشت صد و نود چار رفت از عالم
خدیو ملک ستان و جهان کشا بهلول
به تیغ ملک ستان بود لیک دفع اجل
بود محال بشمشیر و خنجر مصقول

ذکر سلطان سکندر بن سلطان بهلول

چون سلطان وداع جهان فاني نمود شاهزاده نظام خان در دهلي بود بسرعت هرچه تمامتر از قصبهٔ جلالي خود را بتابوت سلطان بهلول رسانید - و نعش پدر را بدهلي فرستاده باتفاق خانجهان و خان خانان و سایر امرا در روز جمعهٔ هفدهم شهر شعبان سنه اربع و تسعین و ثمانمائه قریب بقصبهٔ جلالي بر بالای بلندي که در یسار آب بیاه واقع است و آن را کوشک فیروز مي گویند بر سریر سلطنت جلوس نموده مخاطب بسلطان سکندر گشت * * شعر *

چو بنهفت مه رخ به نیلي نقاب * عیان کرد رو از افق آفتاب
سمن ریخت لیکن شگفت ارغوان * بنوبت رسد هر گل از بوستان

دران وقت شش پسر داشت - ابراهیم خان ، جلال خان ، اسمعیل خان ،

حسن خان ، (۱) محمود خان ، شیخ اعظم همایون ، و از امرای نامي پنجاه و سه کس بودند - خان‌جهان بن خانجهان ، مبارک‌خان نوحاني ، محمود خان لودي ، عیسی‌خان بن تاتارخان لودي ، خان‌خانان ، شیخ زاده محمد قرملي ، خان‌خانان نوحاني ، اعظم همایون شرواني ، دریا خان پسر مبارک خان نوحاني ، نایب بهار عالم خان لودي ، جلال خان پسر محمود خان لودي ، شیرخان لودي نایب کالپي ، مبارک خان لودي ، خیل احمد خان پسر مبارک خان لودي ، عماد پسر خان‌خانان قرملي ، سعید خان پسر مبارک خان لودي ، عمر خان شرواني ، محمد شه لودي ، بابو (۲) خان شرواني ، حسین قرملي نایب سارن ، سلیمان قرملي پسر دوم خان خانان قرملي ، عثمان قرملي ، اسمعیل نوحاني ، تاتار خان قرملي ، شیخ زاده محمد پسر عماد قرملي ، شیخ جمال عثمان ، مولانا محمد نایب عرض پسر مولانا سلیمان ، شیخ احمد قرملي ، آدم لودي ، حسین برادر آدم لودي ، کبیر خان لودي ، نصیر خان لودي ، غازي خان لودي ، تاتار خان حاکم چهره (۳) ، مولانا جمن کنبو حجاب خاص - مجد الدین حجاب خاص ، شیخ عمر حجاب خاص ، شیخ ابراهیم حجاب خاص ، قاضي عبد الواحد پسر طاهر کاملي (۴) حجاب خاص ، سفیل حجاب خاص ، خواص خان ، بهوره پسر خواص خان ، خواجه نصر الله مبارک خان ، اقبال خان حاکم قصبهٔ باري ، خواجه اصغر پسر قوام حاکم دهلي ، شیرخان برادر مبارک خان نوحاني ، عماد الملک کنبو متعلق دریا خان نوحاني

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته حسین خان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري بابر خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري جتهره و در تاریخ فرشته تجاره مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته کابلي مرقوم است ۱۲ مصحح *

که میر عدل بود - بعد از چندگاه سلطان سکندر بجانب پرگنهٔ راپری عزیمت نمود - عالم خان (۱) برادر سلطان سکندر در حصار راپری و چندوار چند روز متحصن شد - آخر گریخته پیش عیسی بن تاتارخان در پتیالي (۲) رفت - ولایت راپری بخان خانان نوحاني (۳) مقرر شد - سلطان هفت ماه در اتاوه توقف نموده عالم خان را از اعظم همایون جدا کرده نزد خود آورد و اتاوه را باو انعام نمود - اسمعیل نوحاني را بجهت صلح نزد باربکشاه بجونپور فرستاد و خود بر سر عیسی خان پتیالي رفت - عیسی خان بعد از مقابله زخمي گشت و آخر از روی عجز اطاعت نمود و بهمان جراحات فوت شد - رای گنیش (۴) که موافق باربکشاه بود آمده بسلطان پیوست - پتیالي را باو داده بر سر باربکشاه رفت - باربکشاه از جونپور بقنوج آمد و طرفین را مقابله روی نمود - مبارک خان گرفتار شد و باربکشاه شکست یافته به بداؤن رفت - سلطان او را بنوازش خوشدل ساخت و همراه بجونپور برده بدستور سابق بر تخت سلطنت جونپور و شرقیه نشاند - امّا بعضی پرگنات جونپور را بامرای خود تقسیم نمود و همه جا حاکم گذاشت - و ازانجا بکوتله و کالپي آمده کالپي را از اعظم همایون پسر شاهزاده خواجه بایزید تغیر داده بمحمود خان لودي داد و از آنجا بجهتره آمد - و تاتار خان حاکم آنجا کمال اطاعت و انقیاد نمود و جهتره را باو مقرر نمود و بجانب گوالیار حرکت کرد - خواجه محمد فرملي را با خلعت خاص پیش فرستاد تا راجه مان را امیدوار سازد - راجه نیز بعد از رسیدن او از در

---

(۱) در تاریخ فرشته علاءالدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته تیپالي مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته فرملي ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته رای گیلان مذکور است ۱۲ مصحح *

اطاعت در آمد و برادر زادهٔ خود را بخدمت فرستاده تا بیانه مشایعت سلطان کردند - سلطان شرف حاکم بیانه پسر سلطان احمد جلواني از در اخلاص در آمد - سلطان فرمود که بیانه بگذارد تا عوض آن جلیسر و چندوار و مارهره و سکیته داده شود - سلطان شرف عمر خان شرواني را همراه گرفته به بیانه آمد تا کلیدهای قلعه بسپارد - چون به بیانه رسید نقض عهد نموده قلعه بیانه را محکم ساخت - سلطان سکندر بآگره آمد - هیبت خان که از توابع سلطان شرف بود در آگره متحصن شد - سلطان چند امرا را برسر قلعهٔ آگره گذاشته خود به بیانه آمد و در کار محاصره مبالغهٔ بکار داشت - چون کار بر سلطان شرف تنگ شد از روی عجز آمان خواست و در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بیانه فتح شد - ولایت بیانه بجاگیر خان‌خانان فرملي مقرر گشت - و سلطان شرف را اخراج فرمود و او بگوالیر رفت و سلطان بدهلي مراجعت کرد و بیست و چهار روز در دهلي توقف نمود - درین اثنا خبر رسید که زمینداران ولایت جونپور و پچکوتیان [1] و دیگر مردم قریب به یک لک پیاده و سوار جمع شده مبارک خان را بی جا ساخته اند شیر خان برادر مبارک خان بشهادت رسید - و مبارک خان در گذر جوسا [2] و بیاک آب گنگ که الحال شهر الهاباس آبادان شده و از بناهای حضرت خلیفهٔ الهي است میگذشت بدست ملاحان گرفتار شد - درین حال رای بتهند [3] راجهٔ بهته خبر دار شده مبارک‌خان را اسیر ساخت - باربکشاه از غلبهٔ آن طایفه از جونپور بدریاباد پیش محمد فرملي که بکالا پهار اشتهار داشت

---

(۱) در طبقات اکبري پچکوتیا مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري جوسي بیاک مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري رای نهند و در تاریخ فرشته رای شهدیو راجهٔ تهته مرقوم است ۱۲ مصحح *

آمد * سلطان در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه باین جانب عزیمت فرموده -
چون از آب گنگ گذشت و بدلمئو[1] رسید باربکشاه با امرا بخدمت پیوست
و بالتفات و عنایات ممتاز گشت - و از آمدن سلطان رای بتهند مبارک خان
نوحاني را که در قید داشت بخدمت فرستاد و از آنجا بکهکر[2] آمد - در
آنجا زمیندار بسیار اجتماع کرده بمقابله ایستاده کارزار نمودند و عاقبت شکست
خورده علف تیغ گشتند و غنایم نامحصور بدست لشکریان سلطان افتاد -
سلطان بجونپور رفته بار دیگر باربکشاه را در جونپور گذاشته مراجعت نمود -
چون بکهکر رسید خبر آوردند که از غلبهٔ زمینداران باربکشاه در جونپور
نمي تواند بود - سلطان فرمود که محمد قرملي و اعظم همایون و خان خانان
نوحاني از راه اوده و مبارک خان از راه کره بجونپور رفته باربکشاه را مقید
ساخته بخدمت سلطان فرستادند - چون باربک را پیش سلطان آوردند
او را به هیبت خان و عمر خان شرواني سپرد و خود از حوالي جونپور
بجانب قلعه چنار عزیمت نمود - بعضی امرای سلطان حسین شرقي
که در آنجا بودند جنگ کرده شکست یافته بقلعه در آمدند - چون قلعه
مستحکم بود سلطان بمحاصره نه پرداخته بجانب کنتت[3] رفت - رای
بهیذد[4] راجهٔ آنجا استقبال نموده اطاعت کرد - سلطان کنتت من اعمال
بهته را باو داد و بجانب اریل نهضت نمود - رای بهیذد متوهم شده

---

(۱) در تاریخ فرشته دلمپور مذکور شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کاتهه‌کده مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري کنتت و در تاریخ فرشته کتبه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري رای بهیل و در تاریخ فرشته راي بایهدر مذکور است
۱۲ مصحح *

درین اثنا حشم و مال خود را گذاشته فرار نموده به پتنه[1] رفت - سلطان اموال و حشم او را نزد او فرستاد - چون سلطان به اریل رسید باغات و زراعات آنجا خراب کرده دست بتاراج بر آورد و از راه کره بدلمئو رفت - و زن شیر خان نوحاني را در حبالهٔ خود در آورده بشمس آباد آمد و شش ماه در آنجا اقامت انداخت و آخر بسنبل رفت و از سنبل باز بشمس‌آباد توجه کرد و اکثر آن ولایت را که ماوای متمردان بود قتل و غارت کرد - متمردان گریخته در موضع وزیر آباد خزیدند - اهل وزیر آباد را نیز قتل و اسیر نمود و بشمس آباد آمده برسات در آنجا بسر برده * در سنه تسعمائه بعزم گوشمال راجهٔ بهیند و تسخیر ولایت بهته حرکت کرد - و در اثنای راه مواضع متمردان را خراب نموده هرکس‌که بدست مي آمد اسیر و قتیل میشد - چون بکهارن[2] کهاتي رسید در آنجا با برسنگهه[3] پسر رای بهیند راجه بهته جنگ نموده برسنگهه شکست خورده کهاتي را گذاشته بجانب بهته گریخت - چون سلطان به بهته رسید راجهٔ بهته بجانب موضع سرکچ فرار نموده در اثنای راه فوت کرد - سلطان از سرکچ بجانب سندوار از اعمال پتنه حرکت نمود - در آنجا افیون و کوکنار و نمک و روغن بغایت گران شد - سلطان ازین جهت بجونپور رفت - و اکثر اسپان در سفر پتنه از محنت مرد چنانچه بسیار مردم بی اسپ ماندند - رای لکهمي چند پسر رای بهیند و سایر زمینداران ‌سلطان حسین نوشتند که در لشکر سلطان سکندر اسپ نمانده فرصت غنیمت است - سلطان

---

(۱) در تاریخ فرشته پتّه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهارن دکهاني مرقوم است ۱۱ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته نرسنگه مرقوم است ۱۲ مصحح *

حسین از بهار بر سر سلطان سکندر آمد - سلطان سکندر در گذر کنتت
از آب گنگ گذشته به بنارس آمد - و خان خانان را پیش سالباهن
پسر رای بهیند فرستاد که او را دلاسا نموده بیارد - دران وقت در هژده
کروهي بنارس سلطان حسین نزول نموده بود - سکندر بسرعت تمام بر
سر او رفت - در اثنای راه سالباهن بخدمت رسید و بعد از مقابله جنگ
صعب اتفاق افتاد - سلطان حسین هزیمتي شده بولایت پتنه رفت -
سلطان با یک لک سوار تعاقب او نمود - در اثنای راه ظاهر شد که سلطان
حسین ببهار رفته بعد از نه روز سلطان برگشته باردو ملحق شده متوجه بهار
گشت - سلطان حسین ملک کندو را در حصار بهار گذاشته خود بکهل[1] گانو
رفت - سلطان سکندر از منزل دیوبار بر سر ملک کندو[2] فوج تعین نمود -
کندو گریخت و بهار بدست گماشتگان سکندري در آمد - محبت خان
را با چندی از امرا در بهار گذاشته بدرویش پور آمد و اردوی خود را
گذاشته بجانب ترهت توجه نمود - رای ترهت استقبال نموده اطاعت
کرد و چند لک تنکه خراج قبول نمود - مبارک خان را بجهت تحصیل
خراج گذاشته باز بدرویش پور به لشکرگاه آمد - در شانزدهم شوال سنه احدی
و تسعمائه خانجهان وفات یافت - احمد[3] خان پسر کلان او را بخطاب اعظم
همایون امتیاز بخشیده بعد ازان بزیارت شیخ شرف منیري قدس سره به بهار
رفته فقرا و مساکین آنجا را خوشوقت ساخت و باز بدرویش پور آمد و ازانجا
بر سر سلطان علاءالدین بادشاه بنگاله روان گشت - چون به قتلقپور[4] بهار

---

(۱) در طبقات اکبري کیل گانو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهندو مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته خسرو خان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته قتلغ پور ثبت شده ۱۲ مصحح *

رسید سلطان علاءالدین - دانیال پسر خود را باستقبال فرستاد - سلطان سکندر نیز محمود خان لودي و مبارک خان نوحاني را بمقابله او فرستاد - در موضع پاره طرفین بهم رسیده با یکدیگر بسخن صلح در آمدند - و قرار یافت که سلطان سکندر در ولایت سلطان علاء الدین دخل نکند - و همچنین ولایت سکندر را سلطان علاء الدین آزار نرساند و مخالفان او را پناه ندهد - بعد از صلح محمود خان و مبارک خان نوحاني مراجعت نمودند - و در قصبهٔ پتنه از توابع بهار مبارک خان فوت شد - سلطان سکندر از قتلقپور بدرویش پور آمده چند ماه توقف نمود و آن ولایت اعظم همایون را مقرر شد - و ولایت بهار دریا خان پسر مبارک خان نوحاني یافت - درین وقت عسرت غله پدید آمد - بنابر رفاهیت رعایا زکوٰة غله را در کل ملک خود بخشیدند - و فرامین منع زکوٰة صادر فرمود و ازان روز باز زکوٰة غله برطرف شد - درین وقت سلطان بقصبهٔ سارن آمده بعضی پرگنات حوالي سارن که در تصرف زمینداران بود تغیر داده بجاگیر مردم خود مقرر کرد - و ازانجا از راه مهلي‌کهر[1] بجونپور آمد و شش ماه در آنجا اقامت نموده جانب پتنه عزیمت فرمود - نقل ست که سلطان از سالباهن رای پتنه دختر طلبیده بود او ابا میکرد - سلطان جهت انتقام در سنه اربع و تسعمائه بجانب پتنه عزیمت کرد - چون به پتنه رسیده دست بتاراج برآورده از آبادانی اثری نگذاشت - چون بقلعه اندهوکر[2] که محکم ترین قلاع آن ولایت و حاکم‌نشین است رسید جوانان مردانه جلادتها نمودند - سلطان ازانجا بجونپور رفت و چند روز اقامت نموده بامور مملکت پرداخت - درین اثنا حساب

---

(۱) در تاریخ فرشته مچهلي‌کده مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري ماندهوکر و در تاریخ فرشته اندهوکده مرقوم است ۱۲ مصحح *

مبارک خان موجي خیل لودي که درحین قید کردن باربکشاه جونپور حوالهٔ او کرده بودند درمیان شد - مبارک خان هرچند خواست که بلطایف الحیل گذراند و خوانین را شفیع ساخت فایده نکرد و حکم شد که ازو حاصل چند ساله را موافق بندوبست سلطاني تحصیل نمایند - اتفاقاً دران ایام سلطان بچوگان بازي برآمد - در اثنای چوگان باختن چوگان سلیمان پسر دریا خان شرواني بچوگان هیبت خان خورد - سر سلیمان شکست - میانهٔ ایشان بر سر این مناقشه رفت و رنجش شد - خضر برادر سلیمان جهت انتقام برادر خود قصداً چوگان بر سر هیبت خان زد و شور و غوغا برخاست - محمود و خان‌خانان هیبت خان را تسکین داده بمنزل بردند - سلطان از میدان برآمده بدرون محل رفت و بعد از چهار روز باز بچوگان بازي سوار شده - در اثنای راه شمس خان نامی از اقربای هبیت خان غضبناک ایستاده بود - چون خضر برادر سلیمان را دید چوگان بر سر او زد و شمس خان را بفرمودهٔ سلطان لت بسیار کردند و سلطان برگشته بمحل در آمد - و بعد ازین بر امرای خود بدمظنه شد - بعضی امرا را که مخلص و دولتخواه شناخته بود به پاسباني تعین کرد - و امرا مسلّم شده هر شب پاس میداشتند - درین ضمن بعضی در مقام مکر و غدر شدند و بیست و دو کس از سرداران اتفاق نموده شاهزاده فتح خان بن سلطان بهلول را بر قصد سلطنت تحریک کردند و سوگند و عهد درمیانه آورده قصد فتنه و فساد نمودند - شاه زاده این راز را نزد شیخ طاهر و مادر خود افشا نموده تذکرهٔ اسامي بد اندیشان ظاهر ساخت - شیخ مذکور و مادرش اورا نصیحت کرده قرار دادند که آن تذکره از پیش سلطان سکندر برده دامن خود را از تهمت بغي پاک سازد - شاهزاده همچنان کرد - سلطان از غدر آن جماعت خبردار شده باتفاق وزرا بجهت تسکین فتنه هرکس را بناحیتی

آوارۀ ساخت * بعد آن در سنه خمس و تسعمائه جانب سنبل عزیمت نمود - و در آنجا چهار سال اقامت نمودہ بامور مملکت نه پرداخت و بعیش و عشرت گذرانید - و بیشتر اوقات را صرف چوگان بازي و شکار مي نمود - درین اثنا از بد عملي و بد کرداري اصغر حاکم دهلي خبر یافته بخواص خان حاکم ماچیوارہ [۱] حکم فرستاد که اصغر را گرفته بدرگاه فرستد - خواص خان حسب الحکم بجانب دهلي متوجه شد - پیش ازانکه خواص خان بدهلي بیاید اصغر در شب شنبه ماه صفر سنه ست و تسعمائه از قلعه بر آمده پیش سلطان به سنبل رفته مقید گشت - خواص خان دهلي را متصرف شده بخدمت مشغول شد - نقل ست که زناردارى بود تورهن [۲] نام در موضع کانهر [۳] سکونت داشت - روزی در حضور بعضی مسلمانان اقرار کرده بود که اسلام حق است و دین من درست ست - این سخن ازو شایع شد و بگوش علما رسید - قاضي پیارہ و شیخ بده [۴] که در لکهنوتي مي بودند بتنقیض یکدیگر فتوی مي دادند اعظم همایون حاکم آن ولایت زناردار مذکور را همراه قاضي پیارہ و شیخ بده پیش سلطان به سنبل فرستاد - چون سلطان را باستماع مذاکرۀ علمي رغبت بود علمای نامي را از هرطرف طلبیده میان قادن [۵] بن شیخ خوجو و میان عبد الله بن آله داد تلبني

(۱) در طبقات اکبري ماچهوارہ مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري لودهن و در تاریخ فرشته بودهن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري کانتهي و در تاریخ فرشته کاتهن ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته بدر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته قادر مذکور است ۱۲ مصحح *

و سید محمد بن سعید خان از دهلي و ملا قطب الدین و ملا اله داد و صالح [1] از سرهند و سید امان و میران [2] سید حسن از قنوج آمدند - و جمعی از علما که همیشه همراه سلطان مي بودند مثل سید صدرالدین قنوجي و میان عبد الرحمن ساکن سیکري و میان عزیز الله سنبلي نیز دران معرکه حاضر شدند - اتفاق علما بر آن شد که او را حبس کرده عرض اسلام باید نمود اگر ابا آورد باید کشت - تورهن [3] از اسلام آوردن ابا نمود کشته شد و سلطان علماء مذکور را انعام فرموده بجاهای خود رخصت داد - بعد از چند روز خواص خان دهلي را باسمعیل خان پسر خود سپرده حسب الحکم بسنبل آمده خلعت و نوازش یافت - درین وقت سعید خان شرواني از لاهور آمده ملازمت نمود - چون از جملهٔ غدر اندیشان بود او را با تاتار خان و محمد شاه و سایر غداران از ولایت خود اخراج کرد - ایشان از راه گوالیر بگجرات رفتند - درین اثنا راجهٔ گوالیر شهان [4] نام خواجه سرا را با تحف و هدایای نفیسه بخدمت فرستاد چون سلطان از خواجه سرا سخنان پرسید و او جوابهای ناملایم گفت ساطان ایلچي را از روی اعراض رخصت نموده با آمدن خود و گرفتن قلعه تهدید فرمود - درین وقت خبر فوت خان خانان قرملي حاکم بیانه رسید - چندگاه بیانه را بر عماد [5] و سلیمان پسران خان خانان مقرر داشت - و چون بیانه بواسطهٔ

---

(۱) در تاریخ فرشته ملا اله داد صالح از سرهند مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري میران سید اخي و در تاریخ فرشته سید درهان و سید حسن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري لودهن و در تاریخ فرشته بودهن مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري ریحان و در تاریخ فرشته نهال مذکور است ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته احمد مذکور است ۱۲ مصحح *

استحکام قلعه و سرحد بودن محل بغي و فساد شده بود عماد و سلیمان با متعلقان خود از بیانه به سنبل رسیدند - بیانه را از عماد و سلیمان تغیر کرده بخواص خان دادند - و بعد از چند روز صفدر خان جهت عملداري آگره که از مضافات بیانه بود تعین شد - عملد و سلیمان را شمس آباد و جلیسر و منلکور[۱] و شاه باد و پرگنات دیگر عنایت شد - و به عالم خان حاکم میوات و خان خانان نوحاني حاکم راپري حکم شد که باتفاق خواص خان به تسخیر قلعهٔ دهولپور پرداخته از تصرف رای بیانکدري[۲] بر آورند و رای بقدم ممانعت پیش آمده مجادله و محاربه نمودن گرفت - و خواجه بین[۳] که در دلاوران صف شکن بود درانجا بشهادت رسید و هر روز جمعی کشته مي‌شدند - چون این خبر بسلطان سکندر رسید بی‌تابانه روز جمعه ششم ماه رمضان مذکور از سنبل بجانب دهولپور حرکت نمود - چون نزدیک دهولپور رسید رای بیانکدري متعلقان خود را در قلعه گذاشته بگوالیر رفت - متعلقان او از صدمهٔ افواج سکندري نیم شب از قلعه بر آمده گریختند - صباح سلطان در قلعه رفته دوگانهٔ شکر بتقدیم رسانیده لوازم فتح بعمل آورد - لشکریان دست بغارت و خرابي دراز کرده خانها تاراج نموده باغات نواحي دهولپور را تا هفت کروهي از بیخ و بن بر انداختند - سلطان یکماه در آنجا توقف نموده بجانب گوالیر روان گشت - آدم لودي را با سایر امرا در اینجا گذاشته از آب چنبل گذشت - و کنار آب اسی عرف میدکي

---

(۱) در طبقات اکبري منگلور و در تاریخ فرشتهٔ کمپل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري بناکمدي و در تاریخ فرشته بنارکدیو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري خواجه هین مرقوم است ۱۲ مصحح *

نزول نمودہ دو ماہ در آنجا توقف کرد - بواسطۂ زبونی آب آنجا بیماری درمیانه مردم افتادہ بنیاد وبا شد - راجۂ گوالیار نیز بملازمت پیش آمدہ صلح خواست و سعید خان و بابو خان و رای گنیش که از سلطان گریخته پناہ باو بردہ بودند از قلعۂ خود بدر کردہ بکرماجیت پسر کلان خود را بملازمت فرستاد - سلطان او را باسپ و خلعت نوازش نمودہ رخصت انصراف ارزانی داشت و بجانب آگرہ مراجعت کرد - چون بدهولپور رسید آنجا را نیز به بیانکدری بخشیدہ بآگرہ آمدہ برسات را گذرانید و بعد از طلوع سهیل در ماہ رمضان سنه عشر و تسعمائه جهت تسخیر قلعۂ مندرایل لوای عزیمت بر افراخت - و یکماہ در حوالی دهولپور توقف کردہ افواج فرستاد که حوالی گوالیار و مندرایل را تاخت و تاراج کردند - بعد ازان خود رفته قلعۂ مندرایل را محاصرہ فرمود - و اهل قلعه آمان خواسته قلعه سپردند - سلطان بتخانها و کنایس خراب ساخته مساجد بنا فرمودہ میان مکن گماشتۂ مجاهد خان را بر سر قلعه گذاشت - و خود بتاخت و تاراج آن نواحی در حرکت آمدہ خلق کثیر را اسیر و دستگیر ساخت و باغات و عمارات بیشمار مسمار کردہ بجانب آگرہ روان شد - و چون بدهولپور رسید قلعه را تعمیر نمودہ از رای بیانکدری تغیر دادہ حوالۂ ملک قمر الدین ساخت و خود در آگرہ قرار یافته امرا را بجاگیرهای ایشان رخصت فرمود - درین حال روز یکشنبه سیم ماہ صفر سنه احدی عشر و تسعمائه در آگرہ زلزلۂ عظیم شد - چنانکه کوهها در لرزہ آمد و عمارتهای عالی و مضبوط از هم ریخت و زندہها قیامت انگاشتند و مردگان حشر پنداشتند *

* شعر *

در نهصد و احدی عشر از زلزلها * گردید سواد آگرہ چون مرحلها

با آنکه بناهاش بسی عالی بود * از زلزله شد عالیها سافلها

و از زمان آدم تا این زمان این طور زلزله در هند بوقوع نیامده و هیچکس یاد ندارد - و گویند که در همان روز اکثر در بلاد هندوستان زلزله شده بود - بعد از طلوع سهیل در سنه احدی عشر و تسعمائه جانب گوالیار حرکت کرد - و یک و نیم ماه در دهولپور توقف نموده ازانجا کنار آب چنبل نزدیک گذر گورکهه [1] فرود آمده چند ماه اقامت نمود - شاهزاده [2] و جلال خان را با خوانین دیگر آنجا گذاشته خود بعزیمت جهاد و غارت بلاد نهضت نموده اکثر خلق را که در پشتها و کوهها خزیده بودند بزیر تیغ کشیده اسیر و غارت فرمود - چون بواسطهٔ عدم آمد شد بنجاره غله بلشکر کمتر میرسید اعظم همایون [3] احمد خان و مجاهد خان را بجهت آوردن غله روان ساختند - و رای گوالیار اگرچه سر راه گرفت کاری نساخت * * شعر *

چو پروانه خود را زند بر چراغ * ز حسرت نهد بر دل خویش داغ

سلطان در اثنای سیر چون بموضع جناوا [4] از اعمال گوالیار آمد - در آنجا طلایهٔ سلطان جهت پاسبانی لشکر ده کروه پیشتر بجانب غنیم رفته پاس میداشت * * شعر *

متل کاندران لشکر تیز جنگ * بینداختی نامداری خدنگ
هنوز از کمان دور نا رفته تیر * خبر یافتی شاه گردون سریر

فوج رای گوالیار وقت مراجعت از کمین بر آمد و حرب سخت واقع شد -

---

(۱) در طبقات اکبري گهنه و در تاریخ فرشته کوکهه مرقوم است ۱۲ مصحح *
(۲) در تاریخ فرشته شهزاده ابراهیم مذکور است ۱۲ مصحح *
(۳) در تاریخ فرشته اعظم همایون و احمد خان و مجاهد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *
(۴) در تاریخ فرشته جنور مذکور است ۱۲ مصحح *

اوده [1] خان و احمد خان پسر خان جهان درین جماعت بودند - از تردد و دلیري اینها و مدد لشکر سلطاني راجپوتان شکست یافته جمع کثیر قتیل و اسیر گشتند - سلطان اوده خان را ملک اوده خطاب داده رعایت کرد و بواسطهٔ رسیدن برسات متوجه آگره شد - چون بدهولپور رسید جمع کثیر از امرای نامدار آنجا گذاشته بآگره رفته در برسات قرار گرفت - و بعد از طلوع سهیل درسنه اثنا عشر و تسعمائه جانب قلعهٔ اوتنگر [2] رفت - چون بدهولپور رسید عماد خان قرملي و مجاهد خان را با چند هزار سوار و صد زنجیر فیل جانب اوتنگر تعین نموده توقف کرد - و خدمت حجابي بقاضي عبد الواحد پسر طاهر کابلي ساکن قصبهٔ تانیسر و شیخ عمر و شیخ ابراهیم مقرر شد - ولایت کالپي بعد از فوت محمود خان لودي بر جلال خان پسر او مقرر شده بود - بهگن [3] خان و حاجي خان برادران جلال خان بهم مخالفت نموده احوال خود را بسلطان عرضه داشت کردند - سلطان فیروز اغوان [4] را پیش ایشان فرستاد - اغوان طایفهٔ اند قرین افغان و مجاهد خان را بدهولپور گذاشته بکنار آب چنبل نزول کرد - بهگن خان و حاجي خان بملازمت رسیده بعنایات مختار شدند - سلطان بتاریخ بیست و ششم ماه مذکور به اوتنگرآمده قلعه را محاصره نموده حکم کرد که تمام لشکر مستعد جنگ و پیکار شده بآلات حرب و ضرب همت بر تسخیر قلعه گمارند - سلطان بساعتی که اختر شناسان اختیار کرده بودند بنفس خود روی بکار زار آورده از اطراف جنگ انداخت - لشکریان چون مور و ملخ بقلعه چسپیده داد مردي

(۱) در تاریخ فرشته داود خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته ادیب نگر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته بهیکن ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته اوغان ثبت شده ۱۲ مصحح *

و مردانگي مي دادند - نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات سلطان وزیده از جانب ملک علاءالدین دیوار قلعه شگافته شد - و جوانان مردانه در آمده جهاد کردند و هرچند اهل قلعه فریاد الامان بر آوردند بگوش کسی نرسید و از اطراف رخنها شد و قلعه مسخر گشت - راجپوتان در خانها و حویلیها خزیده جنگ میکردند و عیال خود را مي‌کشتند و مي‌سوختند - درین میان تیری بچشم ملک علاءالدین رسید و کور کرد - سلطان بعد از فتح لوازم شکر بتقدیم رسانیده قلعه را حوالهٔ مکن [1] مجاهد خان نموده بتخانها بر انداخت و بنای مساجد فرمود - و چون بسلطان رسیده بود که مجاهد خان از راجهٔ اوت‌نگر رشوت گرفته تعهد بر گردانیدن سلطان نموده بتاریخ شانردهم سنه ثلاث عشر و تسعمائه ملا جمن خاص حاجب را که از مخلصان مجاهد خان بود مقید ساخته بملک تاج‌الدین کنبو [2] سپرد و بامرا که در دهولپور بودند حکم صادر شد که مجاهد خان را مقید سازند * و در محرم سنه ثلاث عشر و تسعمائه بجانب آگره کوچ شد - در اثنای راه آزار تمام از تنگي راه و بی آبي بلشکر رسید - چنانکه یک کوزه آب به پانزده تنکه رسید - و جمعی که دران راه از تشنگي و تنگي راه تلف شده بودند حسب الحکم بشماره در آوردند هشتصد کس بودند و بعضی مردم که آب مي یافتند از غایت تشنگي چندان مي خوردند که مي مردند * * بیت *

چو ایام هستـي سرآمد بدهر * کنـد در دهان آب تاثیر زهر

بیست و هشتم ماه مذکور بدهولپور آمدند و ازانجا به آگره رفتند - در هنگام

---

(۱) در تاریخ فرشته بهیکن پسر مجاهد خان و در طبقات اکبري مکن و مجاهد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کنبوه مرقوم است ۱۲ مصحح *

طلوع سهیل در سنه ثلاث عسر و تسعمائه عزم تسخیر قلعهٔ نرور از توابع مالوه فرموده بجلال خان حاکم کالپي حکم فرمودند که رفته نرور را محاصره نمایند - و اگر اهل قلعه بصلح در آیند از مصالحه در نگذرد - جلال خان لودي رفته قلعه را محاصره نمود - سلطان هم بعد از چند روز به نرور رسید - روز دوم که سلطان جهت دیدن قلعه سوار شد جلال خان لشکر خود را آراسته در راه ایستاد تا جمعیت او بنظر در آید و مجراي خدمت او شود - لشکر خود را سه فوج ساخته بود یک فوج پیاده و یک از سواران و یکی از فیلان - سلطان کثرت او را دیده رشک برد و قرار ضایع کردن او داد - قلعه غایت استحکام داشت - چون مدت یک سال قلعه را محاصره داشت و هشت کروه طول آن قلعه بود لشکریان هر روز بجنگ قلعه مي رفتند و کشته میشدند - بعد ازانکه چند روز برین نهج گذشت سلطان فرمود که مردم بیل و کلنگ و تیر وغیره جهت کندن حصار بهم رسانیده مستعد جنگ باشند - اهل لشکر بفرموده عمل نموده از همه طرف جنگ انداختند - سلطان بر بام محل ایستاده تماشا میکرد - دید که در قلعه از یک جانب شگاف کردند - در ساعت از اندرون مسدود نمودند - و مردم بسیار تلف شدند و امروز فتح قلعه میسر نیست لشکر را بر گردانیده فرود آورد - درین اثنا بر سر گرفتن جلال خان آمد - اکثر مردم خوب او را بدلاسا بطرف خود آورد و جمعیت او را برهم زد - بعد ازان دو فرمان صادر فرمود یکی درباب بستن جلال خان بنام ابراهیم خان نوحاني و سلیمان فرملي و دیگر امرا - و دیگری باسم میان بهوره و سعید خان و ملک آدم - و خوانین مذکور جلال خان و شیر خان را مقید ساختند - و نیز بموجب حکم زنجیر کرده بقلعهٔ اوتنگر[1] برده بمحافظت پرداختند - و بعد ازین واقعه اهل قلعه بسبب

---

(۱) در تاریخ فرشته هنونت گدهه مرقوم است ۱۲ مصحح *

بی آبي و گرانيع غله زبون شده آمان خواستند و با اموال خود بدر رفتند - سلطان بتخانها را ويران نموده در عوض مسجد ساخت و علما و طلبه را وظايف و ادرار مقرر نموده درانجا متوطن ساخت - و تا شش ماه در پای قلعه توقف نمود - و چون شهاب الدين پسر سلطان ناصر الدين والي مالوه از پدر رنجيده قصد ملازمت سلطان نمود و چون شهاب الدين قريب سيپري از اعمال مالوه فرود آمد سلطان اسپ و خلعت فرستاد و باو پيغام کرد که اگر چنديري را که توابع مالوه است سپارد بنوعی امداد او کرده شود که سلطان ناصرالدين بر او دست نداشته باشد - اتفاقا شاهزاده شهاب الدين را مانعي چند پيش آمده از مالوه بدر نيامد - چنانچه در طبقه مالوه ذکر يافته - و سلطان سکندر در بيست و ششم ماه شعبان سنه اربع عسر و تسعمائه از قلعهٔ نرور کوچ نموده در ماه ذي قعده سنه مذکور کنار آب سپره[1] فرود آمد - و اين بخاطر سلطان رسيد که چون قلعهٔ نرور بغايت محکم است اگر بدست مخالفان در آيد مشکل ميتوان بدر آورد - بنابران قلعهٔ ديگر بر دور آن قلعه ساخت تا دشمن را دستی بر آنجا نباشد - و ازين دغدغه خاطر جمع کرده به قصبهٔ بهابر[2] آمده يکماه توقف کرد - درين اثنا نعمت خاتون زن قطب خان لودي با شاهزاده جلال خان آمده بلشکر سلطان ملحق شده - سلطان بديدن ايشان رفته دلجوئي نمود - بعد از چند روز سرکار کالپي بجاگير شاهزاده جلال خان نامزد کرده صد و بيست راس اسپ و پانرده زنجير فيل و مبلغی نقد عنايت کرد - و او را همراه خاتون بجانب کالپي رخصت نمود *

---

(۱) در طبقات اکبري آب سرود و در تاريخ فرشته آب سند مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري لبهار و در تاريخ فرشته بهار مذکور است ۱۲ مصحح *

* شعر *

مردمي کن که مردمي کردن * مـــرد آزاد را کنـــد بنـــده

و بتاريخ دهم محرم سنه خمس عشر و تسعمائه رايات دولت از مقام بهابر کوچ کرده بنواحي هتکانت [1] رسيده افواج بر سر متمردان آن حدود فرستاد و آن ولايت را از ايشان بزور گرفت و بدار الخلافت آگره آمد - دربن وقت خبر رسيد که احمد خان پسر مبارک خان لودي حاکم لکهنوتي بمصاحبت کفار طريقهٔ ارتداد پيش گرفته از دين اسلام برگشته است - حکم بنام محمد خان برادر احمد خان صادر شد که او را مقيد ساخته بخدمت فرستد و سرکار لکهنوتي بسعيد خان برادر او عنايت شد - همدران ايام محمد خان نواسهٔ سلطان ناصر الدين مالوه از جد خود هراسان شده پناه آورد و سرکار چنديري بجاگير او مقرر گشت - و بشاهزاده جلال خان امر شد که ممدّ و معاون او باشد تا از لشکر مالوه آسيبي باو نرسد - درين وقت سلطان را ميل سير و شکار شد و بجانب دهولپور حرکت کرده از آگره تا دهولپور منزل بمنزل قصر و عمارت بنا مي نهاد - چون دولت مساعدت مينمود در عين شکار ولايتي صيد او شد - تفصيل اين اجمال آنکه علي خان و ابا بکر از اقوام محمد خان حاکم ناگور خواستند که غدرے بر انگيزند - آخر غدر ايشان کارگر نشده محمد خان اطلاع يافت - پيش ازانکه ايشان او را کشته ملک را متصرف شوند بر ايشان غلبه کرده ايشان گريخته بدرگاه سلطان آمدند - محمد خان از مخالفت ايشان و پناه بدرگاه عالم پناه آوردن آن جماعت - به بادشاه عالم پناه عاقبت انديشي نموده عرايض اخلاص با تحف بسيار فرستاد و سکه و خطبهٔ سلطان بعمل آورد - و سلطان اسپ

---

(۱) در تاريخ فرشته بلکهايت ذکر شده ۱۲ مصحح *

و خلعت باو فرستاده از دهولپور مراجعت نموده به آگره آمد و چندگاه بساط نشاط گسترده بسیر باغات و بزم آرائي و عیش و فراغت گذرانید - و واضح بوده باشد که آگره در زمان سلطنت او بادشاه نشین شد - بعد از چند وقت باز بجانب دهولپور عزیمت نمود - درین وقت بمیان سلیمان پسر خان جهان فرملي فرمود که با لشکر و حشم خود بجانب اوت‌نگر و سرحد سیري بکومک حسن خان نو مسلمان که رای دونکر نام داشته رود - و او عذر آورده گفت که از ملازمت دور نه گردم - این حرف باعث آزردگي خاطر سلطان شده حکم فرمود که او از خدمت ما مهجور باشد و امشب تا صباح انچه از اموال و اشیای خود تواند از لشکر بر آورد تعلق باو داشته باشد - و آنچه نتواند بغارت عام دهند و پرگنهٔ اندري [1] بمدد معاش او مقرر باشد - و او رفته دران قصبه ساکن گشت - درین وقت بهجت خان حاکم چندیري که اباً عَنْ جَد مطیع بادشاهان مالوه بود بسبب ضعف حال سلطان محمود مالوه بسلطان متوسل شد - سلطان عماد الملک بده را که احمد نام داشت بچندیري فرستاد تا باتفاق بهجت خان خطبهٔ سلطان بخواند - و بعد ازان سلطان از دهولپور باگره آمد و بارسال فرامین مشتمل بر مژدهٔ اطاعت بهجت خان و خطبه خواندن در چندیري و حصول فتوحات تاره باطراف و اکناف ولایت بلند آوازه گشت - و درین محل بنابر مصلحت جاگیر بعضی امرا تبدیل نمود - و شیخ جمال و سعید خان لودي و رای جگرسین کچواهه و خضرخان را بچندیري تعین کرد - و این جماعت آن ولایت را تصرف نموده دران ملک استیلا یافتند - و حسب الامر سلطان شاهزاده محمدخان نبیرهٔ سلطان ناصرالدین مالوي را شهربند کرده سلطنت آن ملک را همچنان باو مقرر داشته خود صاحب اختیار شدند - چون بهجت خان این

---

(۱) در تاریخ فرشته بریري ثبت شده ۱۲ مصحح *

اوضاع دید بودن در آن طرف مصلحت ندیده بملازمت آمد - درین وقت از حسین خان قرملي ضابط قصبهٔ سارن خاطر سلطان منحرف شده بحسن تدبیر حاجي سارنگ را بآن طرف فرستاده لشکر حسین خان را بجانب خود کشیده در فکر مقید نمودن او بود که او واقف گشته بولایت بنگاله گریخت و بسلطان علاء الدین والي آنجا پناه برد - درین وقت علیخان ناگوري ضابط سوهي (۱) سوپر با شاهزاده دولتخان حاکم رهتپور (۲) که محکوم سلطان محمود مالوگي بود طریق یکجهتي و اخلاص درمیان آورد - و بحسن سلوک او را بمتابعت سلطان ترغیب نموده قرار داد که قلعهٔ رهتپور را بسلطان پیشکش نماید - علي خان دران باب عریضه بسلطان فرستاد - و سلطان از روی خوشحالي عزم آن طرف نمود و کوچ بکوچ به بیانه رسید - و مدت چهار ماه دران نواحي بسیر و شکار و ملاقات علما و مشایخ خصوصاً بصحبت سید نعمت الله و شیخ عبد الله حسیني که بخوارق و مکاشفه اشتهار داشتند گذرانید *   * بیت *

ز راستان مگذر زانکه گاهِ سنجیدن * شود ز قرب ترازو بزر مقابل سنگ

بالجمله شاهزاده دولتخان و والده‌اش را که صاحب اختیار قلعهٔ رهتپور بودند بمواعید فریفته چنان نمود که شاهزاده بتعجیل متوجه خدمت سلطان شد - حسب الامر امرا باستقبال شتافته باعزاز و اکرام او را با سلطان ملاقات دادند - سلطان او را برسم فرزندان خود نوازش نمود و بر قرار معهود بسیر آن قلعه تکلف نمودند - اتفاقا همان علي خان نفاق ورزیده شاهزاده را برین داشت که قلعه را ندهد و بر نقض عهدش دلیر ساخت - سلطان از

---

(۱) در طبقات اکبري سي سوپر و در تاریخ فرشته سیوپور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري رنتهنبور و در تاریخ فرشته رنتپور ذکر شده ۱۲ مصحح *

نفاق علیخان واقف شده سرکار سوهي سوپر ازو تغیر داده به برادر او ابابکر داد و از کرم ذاتي زیاده ازین بی عنایتي به علي خان روا نداشت و شاهزاده رهتپور را نیز مخاطب و معاتب نساخت - چون سلطان از ولایت بیانه و آنحدود نیز جمعیت خاطر بهم رسانید بجانب تهنکر نهضت نمود - و از آنجا بقصبهٔ باري رسیده آن پرگنه را از پسران مبارکخان تغیر داده بشیخ زاده مکن [1] سپرده بدهولپور رفت و از آنجا به آگره آمد و بطریق عادت فرامین و مناشیر باطراف و جوانب نوشته امرا را طلب نمود - چون عمر را وفائي و ملک را بقائي نیست سلطان را مرضی عارض شده هر چند از روی غیرت بروی خود نمي آورد و بهمان طریق دیوان میداشت و سوار میشد رفته رفته تشدّد مرض بجائي رسید که نان و آب در گلوی او نمي رفت و راه نفس بسته شد * * بیت *

ساقیانند درین بزم بدان بی رحمي * که چو هنگام طرب جام مروّق گیرند
کاس عشرت ز گل جام سکندر سازند * بادهٔ عیش ز خون دل سنجر گیرند

روز یکشنبه هفتم ماه ذي‌قعدهٔ سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه رخت هستي از سرای نیستي بر بست و بملک جاوداني رفت * * بیت *

سکنــدر شهِ هفت کشور نماند * نماند کسی چون سکندر نماند

ایام سلطنت او بیست و هشت سال و پنج مـاه بود - چون مناقب و مفاخر او در بعضی کتب تواریخ آن قدر مذکور است که بیشتری از اهل زمان حمل بر مبالغه مینمـایند - ازانچه بصحت اقرب بود برخی نقل مینماید - گویند سلطان سکندر بجمال ظاهري آراسته و بکمال معنوي پیراسته بود - در ایام سلطنت او فراخي وافر و ارزاني بیحد و نهایت

---

(۱) در تاریخ فرشته ببیکن مذکور است ۱۲ مصحح *

بهم رسید و امن و امان حاصل گشت - سلطان هر روز بار عام دادی و خود
بداد خواه را رسیدی و اکثر اوقات از صبح تا شام بمهمات و معاملات مالي
و ملکي و بر آوردن مدعیات رعایا و برایا و ضعفا و درویشان مشغولي نمودی
و نماز پنج وقت را در مجلس ادا میکرد - و در ایام سلطنت او زمینداران
هندوستان دست تسلط دراز نتوانستند کرد - قوي و ضعیف یکسان بود -
و در کارها انصاف تمام مرعي داشتی و بیشتر بر هوای نفس نرفتی
و بغایت خدا ترس و بر خلق مهربان بود - گویند روزی با برادر خود
باربکشاه جنگ میکرد - در وقت کارزار قلندری پیدا شد و دست او گرفت
و گفت فتح است - سلطان بکراهیت دست از دست او کشید - درویش
گفت من فال نیکو میزنم و ترا بفتح بشارت میدهم از چه سبب دست
کشیدي - در جواب گفت هرگاه درمیان طایفهٔ اسلامیه جنگ باشد حکم
بر یکطرف نباید کرد - بلکه باید گفت که در انچه خیریت اسلام اسـ آن
شود و فتح هرکه صلاح خلق دران باشد از خدا درخواست باید نمود -
هر ساله دو بار فقرا و مساکین و مستحقین دیار خود را فرمودی تا نوشته
آوردندی و بهرکس فراخور احوال او مبلغی شش ماهه فرستادی - و هرکه
بجهت نوکري آمدی از نسب پدران او بسیار تحقیق کردی و فراخور
آن باحوال او پرداختی و بی آنکه اسپ و یراق بنظر در آید جاگیر دادی
و گفتی که از جاگیر سامان خود نماید - و تعصب اسلام بمرتبهٔ داشت که
درین باب بسرحد افراط رسانیده بود - جمیع معابد کفار را منهدم ساخت
و بی نام و نشان کرد - در متوره و در جاهای که محل غسل هندوان است
سرا و بازار و مسجد و مدرسه ساخته موکلان گماشته بود که کسی را مجال
غسل نمیدادند - اگر هندوئي در شهر متوره ارادهٔ ریش یا سر تراشیدن
داشتی حجام دست بسر و رویش نفمودی و رسوم کفار را بر انداخته

و نیزهٔ سالار مسعود که هر ساله میرفت منع فرمود و عورات را از رفتن مزارات نهي کرد - در صغر سن که ایام شاهزادگي او بود شنید که در تانیسر حوضیست که هندوان آنجا جمع شده غسل میکنند - از علما پرسید که درین باب حکم شرع چیست - گفتند که بتخانهٔ قدیم را ویران ساختن جایز نیست - غسل کردن حوضی که از قدیم معمول بوده است نهي آن بر شما نیست - شاهزاده دست بخنجر کرده قصد آن عالم نموده گفته که طرف کفار مي‌گیري - و آن بزرگ در جواب گفته است که انچه در شرع آمده است میگویم و در راست گفتن باک ندارم - شاهزاده تسکین یافت - القصه در جمیع بلاد خود در مساجد مقري و خطیب و جاروب‌کش و خادم تعین نموده وظیفه و ادرار مقرر ساخت - و در هر زمستان جامها و شالها جهت فقرا فرستادی و هر جمعه بفقرای شهر جمعگي گفته مبلغی مي رسانید - و هر روز طعام پخته چند جا در شهر تقسیم مي نمودند - و یومیه و جمعگي و دو مرتبه سالی انعام در کل ممالک مخصوص فقرا بود - و در ایام متبرک فقیران و درویشان را بفتوحات و کامیابیها خوشدل ساختی - و در زمان او علم را رواج تمام پدید آمد - امیرزادگان و سپاهیان بکسب علوم و فضایل مشغولی نمودند - منقول است که در وقتی که سلطان بهلول در گذشت و سلطان سکندر را بجهت سلطنت طلب داشتند - در روزی که در دهلي خدمت سماء الدین (۱) که از بزرگان زمان بود بجهت التماس فاتحه رفت و گفت که من کتاب میزان صرف میخواهم که پیش شما بخوانم و بنیاد کرد - و چون استاد خواند که اَسْعَدَکَ اللهُ تَعَالَی فِی الدَّارَیْن - سلطان گفت که باز بگوئید و تا سه مرتبه تکرار کرده دست آن عزیز را بوسیده این دعا را فال و شگون گرفته

---

(۱) در طبقات اکبري بهاء الدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

روان شد - و از امرا و ارباب دولت او هرکس محتاج و فقیری را
وظیفه و مدد معاش مقرر فرمودی پیش سلطان معتبر بودی - گویند
که هرگاه لشکر بجائي میفرستاد در روزی سه فرمان او بایشان رسیدی
صباح و نیم روز و شام که چه کنند و چون کوچ دهند و در چه منزل نزول
نمایند - و روزی سه مرتبه خبر لشکر نیز بداکچوکي باو میرسید - و درین
ضابطه هرگز تخلف نشدی و اسپان داکچوکي در سر راهها دایم مستعد
مي بود نه آنکه از مردم زعنف گیرند و سوار شوند - و فرمانی که بامرا
مي نوشت مقرر بود که تا سه کروهی استقبال نمایند و صفهٔ بجهت
شخصی که فرمان مي آورد مي بستند - آن شخص بر آن بالا رفته آن
کس که فرمان بنام او بود در زیر صفه ایستاده فرمان را بهر دو دست گرفته
بر سر مي نهاد - و هر روز روزنامچهٔ نرخ اجناس و واقعات پرگنات بمطالعهٔ
او میرسید و اگر چیزی در آنجا ناملایم بودی فی الحال بتدارک آن
پرداختی و از حدّت فهم و حدثش سخنان غریب مذکور است بتقریر
بعضی از آنها که معقول بود پرداخت - گویند که وقتی دو برادر از مردم
گوالیار از بینوائي به تنگ آمده بلشکری که بر سر ولایتی تعین شده بود
همراه شدند - در وقت غارت پارهٔ زر و چند پارچهٔ رنگین و دو قطعهٔ لعل
قیمتي بدست ایشان افتاد - یکی ازان دو برادر گفت که مدعای ما
حاصل شد دیگر چرا مذلت کشیم بخانه مي رویم و فراغت مي کنیم -
دیگری گفت ای برادر هرگاه در مرتبهٔ اول مارا مثل این غنیمت بدست
افتاده شاید در دفعهٔ دیگر بهتر ازین بدست آید - او گفت من دیگر
بجائي نمیروم - پس قسمت کردند - برادر بزرگ حصهٔ خود را نیز تسلیم
او نمود که بزن او برساند - آن کس بخانهٔ خود آمده همه غنایم را تسلیم
زن برادر نمود إلّا لعل - بعد از دو سال که برادر او آمد و تفحص نمود لعل

درمیانه نبود به برادر گفت لعل چه شد - گفت بزن تو دادم - گفت زن
میگوید که بمن نرسیده - گفت دروغ میگوید اندک تهدید باید کرد -
آن مرد ضعیفه را در تهدید کشید - زن گفت امشب مرا مهلت ده که
صباح حاضر سازم - صبح بخانهٔ میان بهوره که از امرای بزرگ و میر عدل بود
رفت و احوال باز گفت - میان بهوره شوهر او را با برادرش حاضر کرده
استفسار نمود - برادر شوهرش گفت که لعل را بوی دادم - میان گفت
گواه داری - گفت آری - گفت چه کس است - گفت دو برهمن اند -
میان گفت ایشان را حاضر ساز - بقمارخانه رفت و دو قمارباز را جزوی داده
تعلیم کرد که بچه عنوان حرف زنند و گواهي دهند و ایشان را جامهای
پاکیزه پوشانیده بدیوان آورد - چون ایشان گواهي دادند میان بهوره بشوهر
آن زن گفت که برو بهر زجر که میخواهي لعل را از زن بستان - زن ازان
دیوان برآمده خود را بدیوان سلطان رسانیده داد خواهي کرد - سلطان
او را بخواند و استفسار نمود - زن صورت حال تقریر نمود - سلطان گفت
چرا پیش میان بهوره نرفتي - گفت رفتم چنانکه باید پیروی نکرد - سلطان
فرمود که همه را حاضر سازند و همه را از هم جدا جدا نگاه دارند - و پارهٔ موم
بدست هر یک از شوهر زن و برادر شوهر زن داد که هیأت آن لعل را بسازید
موافق ساختند - پس گواهان را جدا جدا طلبیده - ایشان هر کدام هیأتی
مختلف ساختند - همه را نگاهداشت و زن را نیز گفت که تو هم هیأتی
بساز - زن گفت که من چیزی را ندیده باشم چگونه بسازم هرچند مبالغه
نمودند زن قبول ننمود - پس میان بهوره را مخاطب ساخت و بگواهان
گفت که اگر راست بگوئید شما را بجان آمان ست و اگر خلاف بگوئید
کشته خواهید شد - ایشان صورت قضیه براستي درمیان آوردند و برادر شوهر
زن را نیز طلبیده در مقام سیاست داشت - او هم واقعه را از روی راستي

درمیان آورد - آن ضعیفه ازان تهمت خلاص شد و کمال عقل و فراست آن باشاده بوضوح انجامید - و شعر فارسي سلیس و هموار مي گفت و گلرخی تخلص میکرد - شیخ جمال کنبو از مصاحبان و ندیمان و همراهان او بود این ابیات ازو بیادگار تحریر یافت * * ابیات *

ما را ز خاک کویت پیراهنیست برتن
آنهم ز آب دیده صد چاک تا بدامن
مرا از تیرهای او پُر از پَرگشت هر پهلو
کنون پرواز خواهم کرد سوی آن کمان ابرو

ذکر سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودي افغان

چون سلطان سکندر رخت هستي بجانب عالم نیستي بر بست - منصب جلیل القدر سلطنت به پسر بزرگ او سلطان ابراهیم که بحسن فراست و کیاست و شجاعت مشهور بود بسعي امرا رسید - اما ازآنجا که اهل سپاه بتخصیص واقعه طلبان را و منافقان را بمصلحت مهم و رونق کار خود همگي اوقات مصروف است که فرمان روای مستقل و تخت آرای صاحب تسلط درمیانه ایشان نبوده باشد تا بمراد خاطر خود ارادهای بیجا که در خاطر دارند بعمل آورند بقابرین درمیان آوردند که سلطان ابراهیم که بر تخت سلطنت نشسته تا سرحد جونپور فرمان روا باشد - و شاهزاده جلال خان بر مسند سلطنت جونپور جلوس نموده بر ممالک آن طرف حکم راند - اما ندانسته که پادشاهي بشراکت دو تیغ در یک نیام است و راست نخواهد آمد * * بیت *

دو جان هرگز بیک پیکر نگنجد * دو فرمان ده بیک کشور نگنجد

لقصه شاهزاده جلال خان باتفاق امرای جاگیر آن صوبه بر مسند سلطنت آن دیار متمکن گشت و فتح خان بن اعظم همایون سروانی را وکیل و پیشوای خود ساخت - درین وقت خانجهانی نوحانی بملازمت سلطان ابراهیم آمد و زبان ملامت و طعن بوزرا کشود که امر سلطنت را بشرکت داشتن خطای عظیم است - ارکان دولت در تلافی آن کوشیده قرار دادند که چون جلال خان را هنوز استقلالی در حکومت و سلطنت بهم نرسیده باید طلبید - و بجهت طلبِ شاهزاده هیبت خان گرگ انداز را فرستادند - و فرمان صادر شد که مصلحتی درمیان است جریده برسم ایلغار برسند - چون شاهزاده جلال خان هیبت خان را دریافت دانست که مکر و غدر است - هرچند هیبت خان ملایمت و چاپلوسي نمود شاهزاده را مظنۀ مکر و حیله زیاده تر شد وبرمتن راضي نشد وجوابهای ملایم پیش آورده بلطایف الحیل گذرانید - هیبت خان این معني را بسلطان عرض نمود - چون سلطان شیخ زاده محمد پسر شیخ سعید قرملي و ملک اسمعیل ودیگر مردم را بطلب شاهزاده فرستاد و افسون ایشان نیز در نگرفت و معاودت نمودند و شاهزاده قبول آمدن ننمود - بعد ازان بمشورت دانایان وقت بامرا و حکام آنحدود مناشیر صادر شد و بهر کدام مضمونی علاحده و رمزی جدا فراخور حال و رتبۀ هر یک باو قلمي شد - مضمون و مقصد آنکه از اطاعت و موافقت شاهزاده جلال خان احتراز و اجتناب نمایند و بحضور او نروند و اختیار خدمت و ملازمت او نکنند - امرای صاحب جمعیت آن طرف مثل دریا خان نوحاني حاکم ولایت بهار و نصیر خان حاکم غازي پور و شیخ زاده محمد قرملي ضابطۀ لکهنوتي و آوده وغیرهم را بخلعت خاص خود مصحوب یکی از محرمان مخفي نوازش نمود چون این فرامین بایشان رسید از ملازمت شاهزاده عدول نمودند درین وقت

سلطان تخت مرصع مکلل بجواهر نفیسه آراسته بدیوانخانه نصب نمود - و روز جمعه پانزدهم ماه ذي‌حجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه بران تخت جلوس نمود و بارعام درگاه و اعیان دولت و سایر سپاهیان داده بقدر رتبه و حالت هریک خلعت و کمر شمشیر و خنجر و اسپ و فیل و منصب و جاگیر و خطاب و لقب عنایت نمود * * بیت *

اگر بایدت دولت و عزّ و ناز
باحسان دلِ دوستان صید ساز
ازان یافت کاوس بر خصم دست
که چون رستمی داشت فرمان پرست
سپه را ز احسان قوي کن بجنگ
که از جنگِ مرد افگن افتد پلنگ

و مجدداً حلقهٔ عبودیت در گوش ایشان افگند و خاص و عام را از خود راضي ساخت و مدد و معاش و ادرار و وظیفه بجهت ایمّه و درویشان و گوشه نشینان مقرر کرد و امور سروري و جهانداري را رونقی تازه بخشید و کار ملک از نو استقامتی بهم رسانید - چون جلال خان مشاهده این اوضاع نمود و مخالفت امرای آن ممالک بر او ظاهر شد برگشته بکالپي آمد و دانست که دیگر مدارا و مواسای او با سلطان ابراهیم بکاری نمي آید - بمشورهٔ جمعی که با او موافق بودند در اظهار مخالفت کوشیده قطع نظر از جونپور نموده در کالپي قرار گرفت و سکه و خطبه بنام خود کرد و خود را سلطان جلال الدین خطاب داد - و بفگاه داشتن سپاهیان و سرانجام توپخانه و فیل و تسلي زمینداران و راجهای اطراف و جوانب پرداخت - چون قوت و مکنت بهم رسانید بر سر اعظم همایون سرواني که قلعهٔ کالنجر را محاصره نموده بود آمد و کس نزد او فرستاده پیغام داد که من شما را

در عوض پدر و عم خود میدانم - و بر شما ظاهر است که تقصیری از من سر نزده و نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم شده و قلیلی از ملک و مال که بطریق ارث بمن تجویز نموده بود چشم دران دوخته پیوند مرافقت و موافقت و صلهٔ رحم را از میان برداشته - شما را باید که جانب حق از دست ندهید و رعایت مظلوم نمائید - چون اعظم همایون را با سلطان ابراهیم سوء المزاجي بود و ضعیف بالی و ملایمت سلطان جلال الدین تاثیر کرده بود و مع هذا در خود تاب مقاومت شاهزاده ندید دست از قلعهٔ کالنجر باز داشت و بخدمت سلطان جلال الدین شتافت - و بعد از وثوق و عهد قرار دادند که اول ولایت جونپور را متصرف شوند و بعد ازان فکر دیگر کنند - باین قرار داد بر سر سعید خان پسر مبارکخان لودي ضابط اوده رفتند و او تاب نیاورده بلکهنوتي رفت و حقیقت حال را بسلطان ابراهیم نوشت - درین وقت بمشورت دولت خواهان برادران را که مقید داشت مثل شاهزاده اسمعیل خان و حسین خان و محمود خان با دولت خان بقلعهٔ هانسي فرستاد - و بجهت خدمت هریک دو حرم مقرر داشت و از ماکول و ملبوس بقدر احتیاج مهیا ساخت * و روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر ذي حجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه سلطان متوجه شرق گشت - و بقصبهٔ بهوگانو نزول نمود و از آنجا عازم قنوج شد - در اثنای راه خبر رسید که اعظم همایون با پسر خود فتح خان از شاهزاده جلال خان جدا شده عازم ملازمت است - سلطان ازین مقدمه قوي دل شد - چون اعظم همایون نزدیک رسید امرا را باستقبال فرستاد و نوازشات خسروانه نمود - درین وقت خان‌چند که زمیندار جرتولي از توابع پرگنهٔ کول که از مواس و کراس (۱)

---

(۱) در طبقات اکبري و تاریخ فرشته "کول که از مواس مشهور است" مرقوم است ۱۲ مصحح *

مشهور است با عمر پسر سکندرسور جنگ نموده او را بشهادت رسانید - و ملک قاسم حاکم سنبل بر سر او آمده آن کافر را بقتل آورد - و آن فتنهٔ ناگهاني را تسکین داده در قنوج بملازمت سلطان رسید و اکثر امرا و جاگیرداران جونپور مثل سعید خان و شیخ زاده محمد وغیره بملازمت رسیده از دولتخواهان شدند - درین وقت اعظم همایون لودي و نصیر خان نوحاني را بر سر شاهزاده جلال خان تعین نمود - درین محل شاهزاده جلال خان در کالپي بود پیش ازآنکه امرا بآنجا رسند نعمت خاتون و اتباع قطب خان لودي و جمعی را در کالپي گذاشته خود با سي هزار سوار و چند حلقهٔ فیل متوجه آگره شد و لشکر سلطان ابراهیم رفته کالپي را محاصره نمود و چند روز بمجادله و محاربهٔ توپ و تفنگ گذشت - آخرالامر اهل قلعه عاجز آمده قلعهٔ کالپي مسخر آن جماعت شد و شهر را غارت نمودند - سلطان بجهت محافظت آگره ملک آدم را با لشکری آراسته فرستاد - شاهزاده جلال خان بحوالي آگره رسیده بانتقام کالپي خواست که آگره را غارت نماید - مقارن این حال ملک آدم خود را بآگره رسانید - جلال خان را بحرف و حکایات شیرین که موافق مزاج بود ملایم ساخته از تاراج آگره معطل داشت تا از پی او ملک اسمعیل پسر علاءالدین جلواني و کبیر خان لودي و بهادر خان نوحانی و چندین امرای دیگر با لشکر بسیار رسیدند و ملک آدم را تقویت تمام حاصل شد - بعد ازان بجلال خان پیغام کردند که اگر از هوا و هوس باطل باز آمده چتر و آفتاب گیر و نوبت و نقاره و دیگر علامات و امارات بادشاهي بر طرف سازد و بطریق امرا سلوک نماید - تقصیر او را از سلطان درخواست نمایند و سرکار کالپي بدستور در جاگیر او باشد - جلال خان باین شروط راضي شده امارات بادشاهي بر طرف ساخت - و ملک آدم چتر و آفتاب گیر و نقارخانه او را گرفته

بملازمت سلطان که از قنوج برگشته باتاوه رسیده بود رسید و آن اسباب را بنظر درآورده کیفیت حال عرض داشت نمود - سلطان قبول این صلح ننموده متوجه دفع جلال خان شد - جلال خان براجهٔ گوالیار پناه برد - و سلطان در آگره قرار گرفت و امر سلطنت و بادشاهي که متزلزل بود استحکام پذیرفت و امرای مخالف توبه و باز گشت نموده از راه اخلاص در آمدند - بعد ازان هیبت خان گرگ انداز و جمعی را بمحافظت دهلي فرستادند و شیخزاده منجهو را [1] بحراست قلعهٔ چندیري و پیشوائي شاهزاده محمد خان نواسهٔ سلطان ناصر الدین مالوی تعین نمودند - و بعد از مرور ایام خاطر سلطان از میان بهوره که اعظم امرای سکندري بود منحرف گشته اورا مقید ساخت و زنجیر نموده دملک آدم سپردند و پسر او را رعایت نموده بجای او نصب کردند - میان بهوره دران زندان ودیعت حیات سپرد - دربن وقت بخاطر سلطان رسید که چون همیشه سلطان سکندر ارادهٔ تسخیر گوالیار و باقي قلاع و بلاد آن ناحیه داشت و بارها توجه نمود و کاری نساخت - اگر اقبال راهنمائي و دولت پیشوائي فرماید فتح حصار گوالیار و دیگر ولایت تابعهٔ آن بکند - بنابران اعظم همایون حاکم ولایت کره را با سي هزار سوار و سیصد زنجیر فیل بتسخیر گوالیار فرستاد - و چون اعظم همایون سرواني بنواحي گوالیار رسید شاهزاده جلال خان ازآنجا برآمده بجانب مالوه پیش سلطان محمود مالوی رفت - دربن وقت بهکن [2] خان پسر علي خان لودي و جلال خان لودي و سلیمان فرملي و بهادر خان نوحاني و بهادر خان سرواني و اسمعیل پسر ملک فیروز اغوان و خضرخان نوحاني و خضرخان برادر بهکن خان لودی و خانجهان را با چند حلقهٔ فیل

---

(۱) در تاریخ فرشته منجهو مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري بهیکنخان پسر عالم خان لودي مذکور است ۱۲ مصحح *

بکومک اعظم همایون و محاصرهٔ گوالیار و تسخیر آن ناحیت فرستاد - اتفاقا
دران وقت راجه مان سنگ والي گوالیار که بشجاعت و سخاوت از امثال
و اقران ممتاز بود و سالها با سلاطین دهلي مقاومت نموده فوت کرده بود
و خلف صدق او رای بکرماجیت قایم مقام پدر شد و در استحکام قلعه
مبالغه داشت - امرای سلطان ابراهیم حسب الامر سلطاني دولتخانهٔ سلطان
را برپا کردند و هر روز آنجا جمع میشدند و بمهمات مي پرداختند -
و در محاصرهٔ قلعه ساعي میشدند - اتفاقا در زیر قلعه راجه مانسنگ
عمارت عالي ساخته بر دور آن قلعهٔ متین پرداخته استحکام داده مسمی
به بادل گده گردانیده بود - بعد از مدتی اهل لشکر سلطان نقبها کنده از
داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند و دیوار قلعه را خراب نموده در آمدند
و آن منزل را فتح کردند - درآنجا ستوري روئین یافتند که سالها هنود
پرستش آن مي نمودند - حسب الامر روئین را بدهلي برده بر دروازهٔ بغداد
نصب کردند و تا ایام دولت حضرت خلیفهٔ الهي بر دروازهٔ دهلي نهاده
بود - و مولف تاریخ طبقات اکبري نظام الدین احمد بخشي آورده که من
آن ستور را دیدم - القصه دران ایام سلطان ابراهیم را بامرای قدیم سلطان
سکندر بی اعتمادي بهم رسید و اکثر خوانین بزرگ را مقید و محبوس
ساخت - همدرین وقت شاهزادهٔ جلال خان که از گوالیار پیش سلطان
محمود مالوی رفته بود صحبت ایشان درست نفشسته از پیش سلطان
محمود فرار نموده بولایت کره (۱) کتنکه رفت - و آنجا بدست جماعت
کوندان گرفتار شد - او را مقید ساخته بسلطان ابراهیم فرستادند و سلطان
او را بقلعهٔ هانسي روان ساخته در راه بشهادت رسانید *

---

(۱) در تاریخ فوشته راجهٔ گدهه مرقوم است ۱۲ مصحح *

* بیت *

شربتِ سلطنت و جاهِ جهان شیرین است
که شهـــان از پی آن خون برادر ریزند
خون آزرده دلان را ز پیِ ملـــک مریـــز
که ترا نیز همیـــن جرعـــه بساغر ریزند

بعد از چندگاه حسب الامر سلطان اعظم همایون سرواني و فتح خان پسر او که محاصرهٔ گوالیــار داشتنــد و تسخیر قلعه را نزدیک رسانیده بودند بدار السلطنت آگره حاضر شدند و سلطـــان ایشان را مقید و محبوس ساخت - ازین ممر اسلام خان پسر اعظم همایون در کره به بغي سر بر آورده اموال و حشم پدر خود را متصرف شد و احمد خان را که به شقداري آنجا تعیین شده بود دخل نداده بغیاد جمعیت نمودن نهاد و احمد خان باو جنگ کرده شکست یافت - و سلطان ابراهیم از شنیدن این خبر در مقام تــدارک شده مي خواست لشکر فرستــد که اعظم همایون و سعیــد خان لودي که از امرای کبــار بودنــد از لشکر او فرار نمــوده بولایت لکهنوتي که جاگیر ایشان بود رفتند و باسلام خان مراسلت نموده در طغیان فتنه و فساد کوشیدند - سلطان ابراهیم احمد خان برادر اعظم همایون لودي و پسران حسین قرملي و مجلس عالي شیخزاده محمود قرملي و علیخان خان خانان قرملي و مجلس عالي بهلهاري [1] قرملي و دلاور خان پسر احمد خان و سارنگ خان و قطب خان پسر غازي خان مالوی و بهیکن خان نو حاني و سکندر پسر آدم کاکر وغیره را با لشکر انبوه بر سر آن جماعت تعین فرمود - و چون بنواحي قصبهٔ بانکرمو قریب قنوج رسیدند اقبالخان خاصه خیل همایون لودي با پنجهزار و صد زنجیر فیل از کمین بر آمده

(۱) در طبقات اکبري بهکداري ثبت شده ۱۲ مصحح *

خود را بر لشکر ایشان زد و خیلی مردم کشته و زخمي ساخته لشکر ایشان را برهم زده بدر رفت - چون این خبر بسلطان رسید اعتراض بسیار بامرا نوشت و حکم فرستاد که مادامی که آن ولایت را از دست اهل بغي بیرون نیاورند از زمرهٔ مردودان و مطرودان خواهند بود - و بجهت احتیاط جمعی دیگر از امرا و خوانین را با لشکر بیشمار بکومک ایشان تعین نمود و در جانب اهل بغي نیز چهل هزار سوار مسلح و پانصد فیل جمع شده بود - چون طرفین نزدیک شدند و کار بمحاربه انجامید شیخ راجوی [۱] بخاري که مقتدای آن عهد بود درمیان آمده منع طرفین نمود و اهل بغي را بنصایح بلند و مواعظ ارجمند هدایت فرمود - آن جماعت بعد از عذر بسیار التماس نمودند که اگر سلطان اعظم همایون سرواني را خلاص فرماید دست از ولایت سلطان و مخالفت باز داشته بملک بادشاه دیگر برویم - چون این خبر بسلطان رسید پسندیده نیفتاد و دریا خان نوحاني حاکم بهار و نصیرخان نوحاني و شیخ زاده محمد قرملي را حکم فرستاد که ایشان نیز ازان جانب بر سر باغیان آمده آن فتنه را تسکین دهند - چون لشکر ازان طرف آمد اهل بغي از غروری که داشتند اندیشهٔ قوت طالع سلطاني و غلبهٔ لشکر بادشاهي نکرده بجنگ پیش آمدند و صفها آراسته عساکر فریقین و افواج جانبین باهم درآویخته خون ریزي کردند که از مشاهدهٔ آن چشم روزگار خیره گشت - و آخر الامر چون شیوهٔ بغي و نمک حرامي بر اهل آن شوم است اسلام خان باغي کشته شد و سعید خان لودي بدست لشکریان دریا خان نوحاني اسیر گشت و آن فتنه فرو نشست و مال و ملک ایشان در تصرف سلطان ابراهیم در آمد - سلطان ازین خبر کامرانیها دریافت - اخر الامر چون کینهٔ امرا از دل او بر نیامده بود و انحراف باطني مزاج او با امرای

---

(۱) در تاریخ فرشته راجوی ذکر شده ۱۲ مصحح *

بلاد از حد گذشت بسیاري از امرا و ملوک مثل میان بهوره و اعظم همایون سرواني در قید و حبس سلطان وفات یافتند و دریا خان نوحاني حاکم بهار و خانجهان لودي و میان حسین قرملي و غیر ذلک از خوف و هراس که بر ایشان مستولي شده بود سر از اطاعت سلطان برتافته لوای مخالفت بر افراختند - اتفاقا درین وقت میان حسن علي قرملي در خطهٔ چندیري باشارهٔ سلطان بدست شیخ زادهای اوباش آنجا کشته شد - و این معني بیشتر باعث تنفیر امرا از سلطان گردید - بعد از چندگاه دریا خان نوحاني فوت شد و پسر او بهادر خان از سلطان برگشته و یک رویّه شده بجای پدر نشست و به امرای که از سلطان برگشته باو متفق شده بودند در حدود بهار قریب یک لک سوار جمعیت کرده تا ولایت سنبل متصرف شد - و خود را سلطان محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام خود کرد - درین وقت نصیر خان نوحاني حاکم غازي پور از افواج سلطان هزیمت یافته پیش او رفت و چند ماه در ولایت بهار و مضافات خطبهٔ بهادر خان خواندند - درین مدت با افواج سلطان جنگها کرده مقاومت نمود - اتفاقا پسر دولت خان لودي از لاهور بملازمت سلطان آمد و از سلطان متوهم شده گریخته پیش پدر رفت - و چون دولت خان بهیچ وجه از قهر و سیاست سلطان خلاصي خود ندید بکابل رفته پناه بحضرت فردوس مکاني جنت آشیاني ظهیر الدین محمد بابر بادشاه برده حضرت بادشاه را بر سر هندوستان آورد - در اثنای راه دولت خان فوت شد و در جانب بهار سلطان محمد نیز وفات یافت - و باوجودی که اسباب تسخیر هندوستان و مصالح تدبیر آن بکلي مرتفع شده بود حضرت فردوس مکاني توکل بمحض تائیدات آلهي نموده در حوالي پاني پت با سلطان ابراهیم مصاف نمودند - و هزیمت بر لشکر سلطان ابراهیم افتاد و سلطان با جمعی از امرا

در میدان کارزار کشته شد - و سلطنت هندوستان از سلسلهٔ افغانان باین دودمان سعادت نشان انتقال یافت - و ایام سلطنت او هفت سال و چند ماه بود * الحمد لله تعالی که سلطنت وسعت آباد هندوستان و تخت دهلي باین خاندان سعادت نشان فیروزي مکان رسید و اکنون قلم مسکین متوجه بیان وقایع و حالات جهانداري این مملکت داران بود و امید توفیق از حضرت ملک منّان دارد - و امیدوار است که از عهدهٔ رقم آن بفوعی بر آید که از سهو و خطا منزّه بوده باشد *

ذکر حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني ظهیر الدین محمد بابر بادشاه

بادشاه آسمان حوصله زمین وقار - دریا دل گوهر نژاد - بادشاه درویش نهاد - مسند نشینِ سلطنتِ حقیقي و مجازي - ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازي - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه وهمم عالیه بود - فقر و فنای جنیدي و بایزیدی را با شکوه و همت سکندري و فریدوني جمع نموده - ولادت آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس قتلق نگار خانم وقوع یافت و آن عصمت‌محجر عفت طیلسان دخترِ دومِ یونس خان و خواهرِ بزرگِ سلطان محمود خان بود - و یونس خان را نسبت بابن طریق بچنگیز خان میرسد یونس خان بن ویس خان بن شیرعلي اغلان بن محمد خان بن خضرخواجه خان بن تغلق تیمورخان بن السیقوغا خان بن دوا خان بن بداق خان بن بیسون‌توا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیزخان و مولانا حسامی قراکولي در تاریخ ولادت اشرف گفته *

* بیت *

چون در ششِ محرّم زاد آن شهِ مکرم * تاریخ مولدش هم آمد ششِ محرم

۸۸۸

و این تاریخ از غرایب اتفاقات است و قدوهٔ اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار اسم گرامي این مسعودطالع بظهیرالدین محمد تسمیه فرمودند و درمیان ترکان بابر اشتهار یافت - و این حضرت فرزند ارشد شیخ عمر میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن النکیر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغو جیچن - بن ایرامچي ایرد مچي برلاس بن قاچولي بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دومنین خان بن بوقاقاآن بن بوزنجرقاآن بن آلنقوا بن جوینه بهادر بن یولدوز بن منکلي خواجه بن تیمور تاش است - و او از نسل قیان خان بن ایلخان بن تنگیر خان بن منکلي خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کن خان بن آغور خان بن قرا خان بن مغل خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم‌السلام - و تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهي است احوال سعادت مآل این عالي نژادان در تواریخ مبسوط و در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنهٔ مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلي خواجه تا ایل خان که تخمینا دو هزار سال باشد و از ایل خان تا آدم که بیست و چهار تن اند ارباب تواریخ ذکر کرده اند - وحقیقت این مقدمه از اکبر نامه ظاهر میگردد - و در دوازده سالگي روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطهٔ دلکشای اندجان ماوراءالنهر بر تخت خلافت نشستند - و آن قدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را پیش آمده - و دلیري و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس

نفس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند حد بشر نیست - و خبر واقعهٔ ناگزیر عمر شیخ میرزا که در اخسي واقع شده بود در چهار باغ اندجان بفردوس مکاني رسید - و روز دویم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان متوجه قلعهٔ اندجان شدند و القصه به ارک اندجان در آمدند - و امرا و سلاطین بآستان بوس سرافراز شدند - و سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که باتفاق بر سر عمر شیخ میرزا مي آمدند بچهار کروهی اندجان رسیدند و هرچند کوشش نمودند کاری نساختند - صلح گونهٔ کرده معاودت نمودند - و سلطان محمود خان اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر حضرت آنجا بود - چند مرتبه خان جنگ انداخت و کاری نساخته بولایت خود رفت - و آن گیتي ستان را مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین چغتائي و اوزبک نبردهای عظیم روی داد و سه نوبت بقوت بازوی شجاعت سمرقند را مفتوح ساختند * اول در نهصد و سه از اندجان آمده از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود گرفتند - و فتح دوم در نهصد و شش - از شیبک اوزبک مستخلص ساختند - و سیوم در نهصد و هفده بعد از کشته شدن شیبک اوزبک بدست آوردند - چون مشیت ازلي در اظهار قدرت بود و مي خواست که فرزندان آن حضرت را در اقلیم هندوستان کامیاب سازد و آن حضرت را بملک غربت بمراتب عالیه رساند - در دیارِ اصلي خود که مجمع ملازمان صادق الاخلاص بود چنان ساخت که بهیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس سلطنت نمي نمود - ناگزیر بولایت کابل و بدخشان توجه نمودند - چون ببدخشان رسیدند خسرو شاه والي آنجا بملازمت پیوست - با وجود اینکه خسرو شاه سرحلقهٔ بی اعتدالان بود - وبایسنغر میرزا را شهید کرده میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود - و این هر دو عمزادهای آنحضرت

بودند - و در ایام قزاقي (۱) که عبور فردوس مکاني ببدخشان افتاده بود کمال بی آرامي ازو بظهور آمده بود - از فرط جوانمردي در مقام انتقام در نیامدند و حکم فرمودند که از اموال خود چندانکه خواهد بردارد و بخراسان رود - بموجب فرموده چندانکه توانست برداشته بطرف خراسان رفت - فردوس مکاني بعد ازین حکم و نسقِ بدخشان بکابل نهضت نمودند - در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبد الرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید که عمزادهٔ فردوس مکاني بود گرفته متصرف بود - بعد از متحصّن شدن امان خواسته بقندهار پیش برادر خود میرزا شاه حسین (۲) رفت - کابل در ماه ربیع الآخر نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد - و در نهصد و یازده متوجه قندهار شدند - و قلات که از توابع قندهار بود مفتوح ساخته بجانب جنوب آن بجهت مصلحتی عزیمت نمودند - و قبایل افغانِ سواسنک والاتاغ را تاخته بکابل آمدند - و در مبادي این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل شد و اکثر منازل شهر و بالای قلعه افتاد - و در یکروز سي و سه مرتبه زمین جنبید و تا یکماه امتداد یافت - و درمیان پیمغان و بیگ توت پارچهٔ زمین فرو رفت - و چشمهٔ آب از آنجا جوشید - و اساس عمر بسیاري از مردم فرو ریخت - و از استرغچ تا میدان که شش فرسنگ باشد زمین شگافته شد - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم شد - و شیبک خان لشکری عظیم بخراسان بر سر سلطان حسین میرزا برد - میرزا با فرزندان متوجه او شد - و سید افضل پسر سید سلطان علي

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۸۹ صاحبقراني مذکور شده و مستر ویبرج نیز در ترجمهٔ خویش صفحه ۲۲۷ توجهات رکیکه کرده اما لفظ صحیح قزاقي است چنانکه عبارت ما سبق " سر حلقهٔ بی اعتدالان" نیز دال بر آنست ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۸۹ شاه بیگ مرقوم است ۱۲ مصحح *

خواب بینی را باستدعای قدوم فردوس مکانی فرستاد - در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه خراسان شدند - در راه کهمرد[1] خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - رفتن حال را بهتر از سابق دانسته متوجه خراسان شدند - پیشتر ازآنکه موکب عالي بخراسان رسد امرای سلطان حسین میرزا - میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین میرزا پسران اورا بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادي الآخر در مرغاب بمرزایان ملاقات نمودند وباستدعای ایشان بهرات نزول فرمودند - و از بی‌توفیقي فرزندان سلطان حسین میرزا در هشتم شعبان این سال بکابل معاودت نمودند - در کوهه پایه‌های هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل بودند با خود یار ساخته خان‌میرزا را ده بزرگي برداشته کابل را قبل دارند - و خبر غدر اندیشیدن فرزندان سلطان حسین میرزا درمیانهٔ عوام شایع شد - ملا بابای بشاغیزی[2] و امیر محب علي خلیفه و جمعی که حراست کابل باهتمام ایشان بود در لوازم قلعه داري اهتمام مي نمایند - بمجرد استماع این خبر با معدودی چند از عقبهٔ هندو کوه گذشته وقت سحر بکابل رسیدند - مخالفان از صولتِ صیتِ قدومِ موکب عالي بگوشهٔ اختفا خزیدند - فردوس مکاني اول مرتبه پیش شاه بیگم که مادر کلان سببی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود درآمده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات نمودند - و بحسن ادا عرض نمودند که اگر مادر بفرزند دیگر شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن - و فرمودند که راه بسیار آمده بیداري کشیده‌ام سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلي بیگم که مضطرب و متوحش بود مهربانیها فرمودند - و هنوز خواب نبرده بود

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۰ کهمرو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۹۰ بشاعری مرقوم است ۱۲ مصحح *

که محمد حسین میرزا را گرفته آوردند - آن‌حضرت از آنجا که معدن احسان و مروت بودند جان بخشي نموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم - خان میرزا را همراه بخدمت آورد و گفت ای جانِ مادر برادر گناهکار ترا آورده‌ایم اشارت چیست - آن حضرت خان میرز را در کنار گرفته مهربانیها نمودند و به بودن و رفتن مخیر ساختند - میرزا از شرمندگي قرارِ بودن بخود نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال روی داد - بعد از سال دیگر آن حضرت بقندهار رفتند - و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد - وخان میرزا سعادت ملازمت دریافت - وقندهار را به ناصر میرزا که برادر جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل مراجعت نمودند - شاه بیگم و خان میرزا را رخصت بدخشان مرحمت نمودند - و او بعد از سرگذشت بسیار زبیر راعي را بقتل آورد و حکومت بدخشان اورا بدست آمد - تا آنکه در سال نهصد و شانزده که شاهي بیگ اوزبک بدست شاه اسمعیل قزلباش در مرو کشته شد بجانب ماوراء النهر نهضت نمودند - با اوزبکان محاربات عظیم نموده تا بار سیوم در منتصف شهر رجب نهصد و هفده سمرقند را تسخیر فرمودند - و هشت ماه بفرمان روائی آنجا سایه گستر شدند - و در صفر نهصد و هژده در کول ملک با عبد الله خان [1] اوزبک جنگی عظیم نمودند - و فتح شده از شعبده بازيِ آسمان منعکس شد - و عنان جنیبتِ جهان نورد بحصار منعطف ساختند - و بار دیگر باتفاق امیر نجم اصفهاني که سپه‌سالار و امیر الامرای شاه اسمعیل قزلباش بود و از جانب آن بادشاه بفتح ماوراء النهر از عراق آمده بود در پای قلعهٔ

---

(۱) در اکبر نامه عبید الله خان ثبت شده ۱۲ مصحح *

غجدوان با تیمور سلطان و عبد الله سلطان اوزبک مصاف دادند - و نجم بیگ کشته شد و آن حضرت بکابل افتادند * دیگر بالهام غیبي رفتن ماوراء النهر را برطرف کرده فتح ممالک هندوستان را پیش نهاد - همت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند - و بجهت سنوح دواعي مراجعت فرموده‌اند بار اول در نهصد و ده از راه بادام چشمه و چکدلیک از خیبر گذشته بجم رود نزول اقبال نمودند - و در واقعات بابري - که کتابیست ترکي نگاشتهٔ خامهٔ صدق آن حضرت - نوشته اند که چون بشش منزل از کابل بآدینه پور رسیده شد ولایت گرم سیر و نواحي هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالمِ دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروشِ خاص و وحوش و طیور بطرز غیرمکرر و رسم ایل والوس و شهر وده بوضع دیگر - جدّتی روی داد و فی الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا دربن منزل از غزنین رسیده بشرف بساط بوس مشرف گشت - در منزل جم کنگش گذشتن موکب عالي از دریای سند که مشهور به نیلاب است از کدام گذر باشد منعقد گشت - بشومیِ باقي چغتائیان گذشتن سند در توقف افتاد و بجانب کهیت توجه فرموده کهیت و بنکش و آن حوالي را تاختند - و به تربیله که قصبهٔ ایست از توابع ملتان بر کنار آب سند نزول نمودند - و از آنجا به کی نزول اجلال فرمودند و از آنجا غزنین مقرّ موکب دولت گشت - و در ماه ذي حجه ساحت کابل بمقدم عالي رونق پذیر شد * بار دوم موکب معلّی در ماه جمادي الاول نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شد - و از نواحي مندر اوّل بعبر (۱) و شیوه رفته از ناموافقي رای همراهان مراجعت دست داد -

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۲ غرو در ترجمه و مسکو وبدوح صفحه ۲۳۵ عتر مرقوم شده ۱۲ مصحح *

و از عبر[1] بکنر و نورکل نیز عبور نمودند و اکثر[2] در جاله نشسته باردوی ظفر قرین رسیده براه بادیغ ظلال افضال بر ساحت کابل انداختند - و بر سنگی که بر بالای بادیغ واقع شده تاریخ این عبور بفرمودهٔ آن حضرت کنده اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - و تا آن وقت اولاد حضرت صاحب قرانی را میرزا میگفتند درین تاریخ بادشاه گفتند - در سه شنبه چهارم ماه ذیقعدهٔ این سالِ همایون فال بر بالای ارکِ کابل ولادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون اتفاق افتاد *

مرتبه سیوم روز دوشنبه[3] غرّهٔ محرم نهصد و بیست و پنج که بجانب بجور متوجه بودند سلطان علاءالدین سوادی بسعادت ملازمت رسید - و قلعهٔ بجور بتصرف در آمده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر سپردند - و خواجه را نسبت غریبی به آن حضرت بوده است - شش برادر او در نیکو خدمتی جان نثاری نمودند - چون درین یورش مطاب تسخیر ولایت سواد بود طاوس خان برادر شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی بود دختر اورا آورده زبان عجز و انکسار نیز کشود - تسخیر هندوستان را در خاطر اقدس تصمیم داده متوجه هندوستان شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم از آب عبور نموده نزدیک کچه کوت نزول فرمودند - از بهیره هفت کروه بجانب شمال کوهیست که آن را در ظفرنامه وغیره کوه جود نوشته اند مخیّم سرادقات عساکر اقبال گشت - آن حضرت در واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که در این کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند - یک

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۲ عر نکر و نور کل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۹۲ " و از کذر جاله نشست " رقم شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۹۲ شنبه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

قبیله را جود میگفته اند و دیگر را جنجوهه - و عبد الرحیم شقاولی [1] را بجهت دلاسائی مردم بهیره فرستادند - و چهار صد هزار شاهرخی مال امان از بهیره گرفته به هندو بیگ عنایت نمودند و آن ولایت بحراست او مقرر شد - و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي که فرمان فرمای هندوستان بود فرستادند - دولتخان حاکم لاهور از نادانی ایلچي مذکور را نگاه داشته بی نیل مقصود مراجعت نمود - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد میرزا هندال رسید - هندو بیگ را بسرانجام بهیره وداع نموده بصوب کابل شتافتند - و هندو بیگ از بی پروای بهیره را گذاشته بکابل آمد * و تاریخ توجه چهارم بنظر نیامد ظاهرا دران یورش فتح لاهور نموده باشند - و از فتح دیبالپور معلوم میشود که در نهصد و سي بوده است - چون هرکاری در گرو وقت خود ست فتح هندوستان در جلباب توقف مي بود - تا آنکه مرتبهٔ ... سپهسالاري اقبال ازلي روز جمعه غرّهٔ صفر نهصد و سي و دو پای عزیمت در رکاب توکل در آورده متوجه هندوستان شدند - و نظام الدین احمد بخشي در طبقات اکبري آورده که دولتخان و غازي خان و دیگر امرای کبار سلطان ابراهیم اتفاق نموده عرضه داشتی مشتمل بر التماس تشریف قدوم نصرت لزوم فردوس مکاني بهند مصحوب عالم خان لودي فرستادند - حضرت فردوس مکاني جمعی از امرا را باتفاق عالم خان تعین فرمودند که پیشتر رفته سیالکوت و لاهور و آن حدود را تسخیر نمودند - و فردوس مکاني بعنایت ازلي از کابل متوجه شدند - و شیخ ابو الفضل آورده که از کابل بارادهٔ خود متوجه شدند و قندهار را بمرزا کامران مسلّم داشتند - و چون این یورش روی داد

---

(۱) در اکبرنامه سقاولي مرقوم است ۱۲ مصحح *

فتح بر فتح روی داد - و بعضی بلاد اعظم هندوستان در تصرف اولیای
دولت قاهره آمد - و هفدهم صفر که باغِ وفا مخیّم سرادقات اقبال شد حضرت
جهانباني جنت آشیاني نصیر الدین محمد همایون از بدخشان رسید -
و خواجه کلان بیگ از غزنین رسید - و سان واجب دیده دوازده هزار سوار
از ترک و تاجیک و سوداگر وغیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلم از
آب بہت عبور نموده در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع بر افراختند -
و دربن وقت بخاطر رسید که سیالکوت را خراب ساخته بهلولپور را آبادان
سازند - پیوسته خبر مخالفان میرسید - بکلانور رفتند - محمد سلطان میرزا
و عادل سلطان که بحراست لاهور مامور بودند برکاب اقدس پیوستند
و تسخیر قلعهٔ ملوت شد - و نصیرالدین همایون را بر سر حمید خان
حاکم حصار فیروزه که بقدم جرات دو سه منزل پیش آمده بود رخصت
نمودند - و بتوفیق عنایت ازلي مظفر و منصور گشته بمستقر موکب
عالي شتافتند - و حصار فیروزه را با یک کرور نقد دیگر بجُلدوی این فتح
بحضرت جهانباني عنایت فرمودند و پیشتر نهضت کردند - و پیوسته
خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش مي آید -
و نزدیک سرساوه مخیّم اقبال شده بود که حیدرعلي ملازم خواجه
کلان بیگ که بزبان گیري رفته بود آمده بعرض رسانید که داؤد خان
و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر
مي آیند - بنابرآن باندک توجهی از چپن تیمور و محمد سلطان -
حاتم خان گرفتار شد و فتح روی داد - و روز پنجشنبه سلخ جمادي الآخر
بشهر پاني پت همای دولت بال گستر گشت و صفوف عساکر بآئین
شایسته مرتب شد - و سلطان ابراهیم در شش کروهی شهر عرصهٔ نبرد
آراسته بود - چون هفتهٔ در پاني پت اتفاق افتاد همه روزه جوانان سپاه

و پیران کار آگاه در تردد و دستبرد بودند و روی کار بصف اعدا مینمودند تا آنکه بیمن توفیقات ازلی تلافی فریقین دست داد * * شعر *

دلیران ستادند پا کرده سخت
ستادن در آموخت زیشان درخت

و بعد از حمله و ترددات پیاپی فتح عظیم از جانب اولیای دولت قاهره دست داد - و سلطان ابراهیم نادانسته در گوشه بقتل رسید - و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند - و آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع یافته بود که رایات اقبال مشعله افروز نبرد شد - و نیمروز نسیم فتح و نصرت وزیدن گرفت - و شرح این فتح چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد - و عقل خرده دان چگونه متوجه تقریر این کارنامه تواند شد - و در زمانی که سلطان محمد غزنوي ارادهٔ فتح هندوستان نمود خراسان و سمرقند و دار المرز و خوارزم در فرمان او بود - و سپاه او از یک لک بیش بود - و هندوستان فرمان فرمای صاحب استقلالی نداشت - و سلطان شهاب‌الدین غوري با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش بتسخیر هند آمد - و در آن‌وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروا که مستقل توان گفت نبود - و حضرت صاحب قراني در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرضِ سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف الدین علی یزدي گوید که طول یسال آنحضرت که مکان ایستادن نوکر ست شش فرسخ بوده - بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکرِ نوکر هفتاد و دو هزار سوار بوده باشد - و عرض که محل ایستادنِ نوکرِ نوکرست دو کروه بوده - و مخالف ایشان ملّوخان ده هزار سوار و صد بیست نیل داشته - و با این حال جمعی کثیر از اردوی صاحب قراني اندیشه‌ناک بوده‌اند - و خندق بر دور اردو ساختند -

و از شاخهای درخت در پیش روی لشکر حصار ساختند - و همراه حضرت فردوس مکاني که چهارم گیتي نوازانِ ملک هندوستان اند درین فتح زیاده از دوازده هزار کس نبودند - و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و با مثل سلطان ابراهیم که یک لک سوار و هزار فیل جنگي داشت و از بهیره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود - بمحض توفیق آلهي این شگرف کار از پیش بردند - و بالجمله حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني از طلوعِ انوار فتح آئینهٔ پیشاني را بخاک سجده شکر جلا بخشیده عالمیان را بانعام صلا دادند - در همان روزِ فتح امرا را در ملازمت حضرت جهانباني جنت آشیاني بصوب دار الملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و محمد سلطان میرزا و سید مهدي خواجه و عادل سلطان بضبط خزاین حضرت دهلي رخصت یافتند - و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه شهر رجب سال مذکور در دار الملک دهلي نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم شهر مذکور در دارالسلطنت آگره چتر اقبال بر افراشتند - و فتح نامها بکابل و بدخشان روانه ساختند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف بادشاهي نظر اختصاص یافتند - و از شمولِ عطوفتِ و الا والده و اولاد سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشان را بایشان مرحمت نمودند - و هفت لک تنکه اضافهٔ آن سیورغال از مکمنِ اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و حضرت جنت آشیاني که پیشتر بدار السلطنت آگره رسیده بود الماس هشت مثقالي که بتخمین مبصّران جوهر شناس بهای آن نصفِ خرجِ روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان

علاءالدین بود که از اولادِ بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش کردند - حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند * روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود نمودند و علی قَدْرِ مَرَاتِبِهم بامرا و اعیان قسمت رسید * و هیچ کس از اردوی معلّی از نصیبی وافر بی‌بهره نماند - و بمیرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال و محمد زمان میرزا که درین مصاف نبودند بهر یک (۱) هفده لک تنکه سکندری ارمغان فرستادند - و بامرا و اعیان خراسان و عراق و ماوراء النهر وغیره تحف هندوستان ارسال داشتند - و بمشاهد مقدّسه و مزارات متبرکهٔ خراسان و سمرقند هدایا نامزد کردند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنان کابل و صددره و درسک و خوست و بدخشان از مرد و زن یک شاهرخی رسانند *

شعر

زر افشاندنِ دستِ گوهر نثار * نشاطی نو انگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

چون دادار جهان دار خواهد که جوهر ذات عدیم المثلي را ظاهر نماید سوانح غریب پیش آورد - تا از روی حزم و احتیاط و ثبات پائي بمرد آزمائي بر همگنان جلوه‌گر آید - ازآنجمله سوانح عبرت افزای فردوس مکاني است که با وجود چنین فتح و چنان بخشش قلّتِ مجانست علتِ عدمِ موانست اهل هند گشت و سپاهي و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلي و آگره در تصرف بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - حصار

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۹۹ مرقوم است که " به کامران میرزا هفده لک تنکه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنکه و همچنین بعسکري میرزا و هندال میرزا " فرستادند ۱۲ مصحح *

سنبل قاسم سنبلي داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتي محکم ساخته بود - و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده بود - حصار گوالیار را تاتار خان سارنگ خاني داشت - اتاوه را قطبخان - و کالپي را عالم خان - و مهاون را مرغوب غلامِ سلطان ابراهیم مضبوط داشتند - قنوج وسایر بلاد که آن طرف آب گنگ بود در ضبط افغانان مي بود بسر کردگي نصیر خان نوحاني (۱) و معروف فرملي (۲) که بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم اکثر ولایت را قابض گشته یک دو کوچ پیش‌آمده بهار خان پسر دریا خان را به سلطنت برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند - و درین سال که عرصهٔ آگره مخیّم سرادقات اقبال شد جمعی کثیر از شدت سموم و گرما و وبا و توهم ناخردمندانه فرار نمودند - و از ظهورِ ارباب خلاف و مسدود بودن راهها و تنگي معیشت و فقدان اجناس کار بر خلایق تنگ گشت - امرا قرار برفتن کابل دادند - یکّه جوانان بی رخصت رفتن را شعار ساختند - و از کهنه سپاهیان و امرای قدیم سخنان غیر ملایم که مرضي خاطر اقدس نبود بظهور مي‌آمد - امّا حضرت فردوس مکاني بدوربیني و بردباري تغافل نموده بکار ملک داري مي پرداختند تا آنکه از جمعی که ازیشان چشمداشتِ دیگر بود حرکات بی مزه بعمل آمد - علی الخصوص احمدي پروانچي و ولي خازن - و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که همیشه سخنان مردانه مذکور مي‌ساخت بتخصیص درین یورش - رای او دیگر گون گشت - و در ترک هندوستان مبالغه داشت - عاقبت آنحضرت امرا را طلب داشته بنصایح خردمندانه که طغرای منشور سعادت تواند بود خاطر ایشان را مطمین ساختند که دیگر

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۰۰ لوحاني مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۰۰ فرملي ذکر شده ۱۲ مصحح *

سخنان شور انگیز فتنه‌زا نگویند - و هرکس ارادهٔ رفتن ولایت داشته برود که ما این چنین ملک را که باین مشقت فتح نموده باشیم بتوفیق الٰهي نمیگذاریم - آخر ارکان دولت بعد از تامل بسیار قبول واذعان نمودند - خواجه کلان بیگ را که برفتن از همه بجد بود ارمغان بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر امرا داده غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودي بجاگیر او مقرر شد - و هرکه کار بمشورت عقلِ دور اندیش نماید هر آئینه بخوبترین وجهی بمراتب علیّه رسد - و مرآت این معني احوال گرامي این حضرتست که در چنین حالِ با قلت سپاهي و فزوني مخالف توسل بهمت جهانگیر و توکل بر عنایت الٰهي نموده شهرِ آگره را مستقرّ سریر خلافت فرموده به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغِ داد و دهش انتظام این ولایت دادند - و اکثر امرای هندوستان آمده سعادت بساط بوس یافتند و بانعامات سرفراز شدند - و تفصیل این اجمال از اکبر نامه ظاهر میشود - در اندک زمانی بواعث امن و امان پدید آمد - و بعد از عید شوّال در دار الخلافهٔ آگره جشني عظیم داشتند - و ولایت سنبل در جاگیر جنت آشیاني مقرر داشته اضافهٔ حصار فیروزه که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود نمودند - و امیر هندو بیگ بوکالت آنحضرت قرار یافت - چون بیبن افغان آمده قلعهٔ سنبل را حصار نمود امیر هندوبیگ و امرا درمیان دوآب با بیبن مصاف داده شکست دادند - و آن حرام نمک دیگر روی بهبود ندید - چون فردوس مکاني ایام برشکال که بهار هندوستان است بکامروائي مشغول شدند درین اثنا با خردمندانِ آگاه دل که در حضور اقدس جان نثاري مینمودند حرف یورش شرق رویه درمیان آوردند - درآن وقت نوحانیان (۱) پنجاه هزار سوار

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۰۲ لوحانیان مرقوم است ۱۲ مصحح *

از قنوج پیشتر آمده ارادهای باطل داشتند - و حرف استیصال رانا سانکا
که از گرفتن حصار کهندار کلاه گوشهٔ نخوت کج مي نهاد مذکور ساختند -
امرا در باب رانا بعرض رسانیدند که او همیشه عرایض بکابل میفرستاد
و لاف اطاعت میزد - ازینکه عریضهٔ او دیر تر آمده باشد و یا قلعهٔ کهندار
را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس نرسیده بود گرفته باشد
نا دولتخواهي او ظاهر نمیشود - بالفعل بجانب او نباید رفت و ملاحظه
نمود که ازو دیگر چه بعمل مي‌آید بعد ازان بمصلحت وقت عمل باید نمود -
و دفع نوحانیان شرق رویه واجب شده - رای جهان آرا چنان اقتضا نمود
که بنفس نفیس متوجه این مهم عالي شوند - درین اثنا حضرت جهانباني
معروض داشت که اگر این خدمت به بنده مقرر شود بدولت روز افزون
بادشاهي چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم خواهد رسید - این
التماس آنحضرت را بعایت پسندیده آمد - و حضرت جهانباني نطاقِ همت
باین خدمت بستند - و حکم شد که عادل محمد سلطان و محمد کوکلتاش
و امیر شاه منصور برلاس و دیگر امرا که بتسخیر دهولپور رفته بودند
که آنجارا از محمد زیتون گرفته بسلطان جنید برلاس سپارند و بر سر بیانه
روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانباني باشند - و احمد قاسم کابلي
بآوردن امرا در قصبهٔ چندوار بمعسکر والای آنحضرت مامور شد - و محمد
سلطان میرزا و سلطان محمد دولدي و محمد علي جنگ جنگ با سایر
عساکر که بدفع قطبخان افغان که در اتاوه علمِ مخالفت بر افراشته بود
تعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم
ذي‌قعده از آگره بساعتِ سعادت قرین برآمده متوجه شدند - و روز بروز
نسایم فتح و فیروزي وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجمو لشکری فراهم
آورده بود فرار نموده از آب گنگ گذشت و بولایت خرید در آمد - و موکب

عالي به خرید در آمده آن ولایت را بلطف و قهر سر انجام داده عنان
عزیمت بجونپور منعطف داشته جونپور و آن حدود را بداد ودهش معمور
و مرّفه گردانیده در لوازم ملک ستاني و مملکت داري بنورِ عقل پیر و قوت
بخت جوان کوشش فرمودند - هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سرواني
که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم
همایوني داشت بشرف خدمت حضرت جهانباني رسید - اورا برفاقت
سید مهدي خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاهِ گیتي پناه روانه ساختند -
و بعنایت خسروانه مفتخر گردیده مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور
و شش لک تنکه زیاده ازان تنخواه یافت و بخطاب خان جهاني سرفراز
شد - و محمود خان پسرش بدوام خدمت و ملازمت سعادتمند گردید
و خود رخصت جاگیر یافت * و در محرم نهصد و سي و سه از کابل خبر
بهجت اثر رسید که از ستر عظمی ماهم بیگم والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانباني
فرزندي گرامي شرف ولادت یافت فردوس مکاني اورا محمد فاروق نام
نهادند - ولادتش در محرم نهصد و سي و دو واقع شده بود - و در نهصد
و سي و چهار این جهان را بدرود کرد * و روز چهارشنبه بیست و چهارم
صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانباني صادر شد که جونپور را به امرا سپرده
خود متوجه حضور گردند که رانا سانکا قدم جرات پیش نهاده - و محمد علي
ولد مهتر حیدر باین خدمت تعین شده - و درین سال نظام خانِ بیانه بوسیلهٔ
امیر رفیع الدین صفوي زمین بوس نمود - و قلعهٔ بیانه باولیای دولت قاهره
سپرد - و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت -
و محمد زیتون اختیار ملازمت نموده دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت
گذاشت - وهرکدام ازانعام و احسان پادشاهي ممتاز گشته از صوادم حوادث
فارغ شدند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ

باورچیان قصدی کرده بود بخیرگذشت - و بداندیشان خام خیال بسزا رسیدند -
چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان
جنید برلاس را بحکومت جونپور گذاشته قاضی جیا را نیز بمعاونت ایشان
گذاشت و متوجه استلام اورنگ خلافت شد - و عالم خان کالپی را بمقدمات
امید و بیم در سلک بندگان در آورده همراه خود بدرگاه گیتی پناه آوردند -
و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم ربیع الثانی در چهار باغ دارالخلافهٔ آگره
بسعادت ملازمت فردوس مکانی مشرف شدند - و هم آن روز عریضهٔ مهدی
خواجه از بیانه می آمد - و یورش رانا سانکا را و پای جرات بعزم مجادله
دراز کردن اورا معروض میداشت - و رانا سانکا بشجاعت و جمعیت خود
مغرور شده از بادهٔ نخوت بدمستی آغاز نهاد - و بقدم دلیری نزدیک آمد -
آنحضرت متوجه دفع او شدند - اخبار متواتر رسید که حوالی بیانه را رانا تاخته
و جمعی که در قلعهٔ بیانه بودند بر آمده تاب مقاومت نیاورده اند -
و سنکر خان جنجوهه بشهادت رسیده - و بکوچ متواتر بقصبهٔ سیکری که بعد از
ادای شکر فتح حضرت فردوس مکانی شکری نام نهادند و الحال بفتح پور
مشهور ست مخیّم سرادقات شد - و در کنار کول فتح پور که غدیریست پهناور
و آبگیریست دریا صفت در جای شایسته نزول نمودند - و کس بطلب
مهدی خواجه و امرا که در بیانه بودند فرستادند - جمعی بزبان گیری شتافته
خبر رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر آمده است که مابین
فریقین هژده کروه باشد - امرای بیانه درین روز بدولت آستان بوسی رسیدند -
و همه روز میانهٔ قراولان گیر و دار روی میداد - تا آنکه روز شنبه سیزدهم
جمادی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه که
مخیّم سرادقات عساکر منصور بود رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد -
و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند - که بقاعدهٔ

هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و کروری را ده هزار سوار اعتبار مینمایند - ولایت رانا سانکا بده کرور که جای یک‌لک سوار باشد رسیده بود - و بسیاري از سران و سرداران هندوستان که اطاعت هیچکس ننموده بودند مطیع او شده ضمیمهٔ لشکر او بودند - مثل سلاهدی حاکم رایسین و سارنگپور با سی هزار سوار - و حسن خان حاکم میوات با دوازده هزار - و بهار مل (۱) ایدري با چهار هزار سوار - و پربتها (۲) با هفت هزار سوار - و پرم دیو حاکم میرتهه و بر سنگ (۳) دیوچوهان هرکدام با چهار هزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید بزرگي اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه آورده که مجموع دو لک ویک هزار سوار میشد - چون آمدن مخالفان بسمع اشرف رسید به ترتیب صفوف پرداختند - خود در غول متمکن گشتند - دست راستِ غول چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و جمعی امرای نامي نامزد شدند - و بر دست چپ غول علاءالدین بن سلطان بهلول لودي و شیخ زین خافي و دیگران مقرر شدند - و برانغار بحضرت جهانباني آراسته شد - و در یمین نصرت نگین جهانباني قاسم حسین سلطان و دیگر امرای عالي قدر تعین نمودند - و بر یسار ذُغر قرین جهانباني محمدي کوکلتاش و دیگران معین گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان‌خانان و دلاور خان بآداب خدمت قیام نمودند - در جرانغار سید مهدي خواجه و سلطان میرزا و عادل سلطان و از اهل هندوستان جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علیخان شیخزاده و نظام خان بیانه کمر بندگي بستند - و جهت تولقمه تردي بیگ یکّه

---

(۱) در اکبر نامهٔ صفحه ۱۰۶ بهارمل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامهٔ صفحه ۱۰۶ نرپت هادا ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامهٔ نرسنگهه دیوثبت شده ۱۲ مصحح *

و ملک قاسم و جمعی مغل در جانب برانغار تعین شد - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان بادشاهي در طرف جرانغار ایستادند - و در پیش صف دولت موافق قانون اهل روم از عرابه [1] حصاری ترتیب دادند و بزنجیرها درهم بستند - و سخن رسانان در حضور اقدس باستماع احکام پادشاهي ایستاده بودند - چون هر کس بجای خود قرار یافتند فرمان همایون صادر شد که بی حکم کسی پا در میدان محاربه ننهد - از روز یکپاس گذشته بود که نایرهٔ حرب مشتعل گردید * * بیت *

شب و روز را درهم آمیختند سپاه از دو سو جنبش انگیختند

دهاده بر آمد ز هر دو طرف دو دریای کین بر لب آورد کف

سم بادپایان فولاد نعل بخون دلیران زمین کرد لعل

و در برانغار و جرانغار آتش مجادله بنوعی اشتعال پذیرفت که نزدیک بود که قرص ماه در تنور روزگار سوزد - جرانغار مخالف بجانب برانغار بادشاهي جنبش نموده بر سر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم حمله آوردند - تیمور چین سلطان بمدد ایشان رفت - و مخالفان را راند - و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد - و مصطفی رومي عرادها را پیش آورده بتوپ و ضرب زن صف مخالف درهم شکست - و برانغار مخالف بکرّات و مرّات حمله آوردند و هردفعه بتیر باران غازیان زمین دوز مي شدند - القصه جمیع امرا و اعیان لشکر فیروز - که عزیمت جانفشاني کرده همت بجان ستاني بسته بودند - لوای گیرائی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امید مخالفان را بخاک انباشتند * * شعر *

گره بر گره دست پیکان زنان زره بر زره پشت روئین تنان

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۰۸ ارابه بالف نوشته ۱۲ مصحح

ز هر سو سنانهای خارا گذار　　فرو بسته راه سلامت بخار
درخشنده شمشیر های بنفش　　ز دیده بصر میربود از درفش

و چون زمان کار و کارزار از بسیاري سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از چپ وراست غول آمده کارزار نمایند - جوانان شجاعت نهاد چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار یافته داد دلاوري دادند - و فرمان قضا نفاذ صادر شد که عرابهای غول بیشتر روانه شدند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست نهضت فرمودند - و عساکر علیّه از مشاهده بر این حال دریا مانند بموج در آمدند - و در آخر روز نایرهٔ قتال بنوعی اشتعال یافت و بنحوی صدمات دلاوري پیاپی وارد شد که آن تیره بختان دل از جان بر گرفته بر جانب راست غول بادشاهي تاختند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و دلاوران عسکرِ والا بهمتِ عالي پای ثبات افشردند - و آن تیره بختان سیه درون بی اختیار عنان ثبات از کف گذاشتند - و رو بگریز نهادند و نیم جانی بسلامت بدر بردند - و نسیمات فتح وظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت - و بقیة السیف آن گروه خود را بصد هزار فلاکت از آن ورطه برون انداختند - حسن خان میواني بضرب تفنگ در گرد فنا رفت - و راول ادیسنگ و مانکچند چوهان ورای چندر بهان و دلپت رای و کنکو و کرم سنگ و دونکرسین و بسیاري از سرداران کلان ایشان غبار راهِ عدم گشتند - محمدي کوکلتاش و عبد العزیز و بعضی دیگر بتعاقب رانا سانکا تعین شدند - و کوس کامراني بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند - و شیخ زین صدر تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت - و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده بود - و بعد ازین فتح متوجه دار الخلافهٔ آگره شدند - و محمد علی جنگ جنگ را در اثنای راه بر سر الیاس خان بمیوات

فرستاده بودند - الیاس خان را گرفته بدرگاه آوردند و بیاسا رسید - و بجهت تسخیر قلعهٔ میوات بآن صوب نهضت نمودند - و چهارشنبه ششم رجب بنواحي الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد - و خزاین الور در وجه انعام جهانباني اختصاص یافت وبعزیمت ممالک شرقیّه رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود - چون انتظام ممالک کابل و بدخشان برذمت بادشاهي لازم بود و در سال نهصد و هفده خان میرزا بموت طبعي درگذشت - فردوس مکاني بدخشان را بحضرت جهانباني دادند و فروغ بخش ناصیهٔ سلاطین ابو النصر نصیر الدین محمد همایون در سه کروهی الور رخصت توجه آن ولایت یافت - و در همین سال توجه بر استیصال بین افغان گماشتند - و آن بدبخت باستماع نهضت مواکب عالي اسباب خود را گذاشته نقد جان بر کف گریخت - در اواخر این سال سیر فتحپور و باری نموده بدار الخلافهٔ آگره آمدند * و در نهصد و سي و چهار سیر کول فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه گماشتند - و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل تشریف آوردند - و چون خبر متواتر میرسید که میدني رای حاکم چندیری جمعیت مي‌نماید و رانا نیز استعداد پیکار سامان مینماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام میکند بنابرین متوجه چندیري شدند - وشش و هفت هزار کس از پیش همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپي بر سر چندیری فرستادند - و فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب ۹۳۴ تاریخ این فتح نامي یافتند - و چندیری را باحمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و مراجعت نمودند - و عساکر فیروزي مآثر از آب برهانپور میگذشت که به مسامع علیّه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته - ملازمان درگاه قنوج را گذاشته به رابري آمده اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابو المحمد نیزه‌باز نیز در گرفتند - بنابر آن عنان عزیمت بآن حدود

منعطف شد - و بمجرد رسیدن مقدمهٔ سپاه منصور پسر معروف از قنوج گریخت - و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهي را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقي گنگ بخیال گذربندي نشستند - و رایات جهانکشای کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرم سال نهصد و سي و پنج میرزا عسکري آمد - و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیّم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارت راجه بکرماجیت و مان سنگ نموده متوجه دارالخلافه شدند - پنجشنبه بست و پنجم محرم آگره بفرّ قدوم گرامي موردِ سعادت شد - و در ربیع الاول قاصدانِ حضرت جهانباني از کابل و بدخشان آمدند و اخبار خوشحال آوردند - و از صبیهٔ قدسیهٔ یادگار طغائی در خانهٔ جهانباني فرزندی شد آن را الامان نام نهادند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارت ناسنجیده بود خوش نیامد - و از ناخوشنودي حضرت فردوس مکاني آن فرزند دیر نپائید - و در آگره جشنِ ملوکانه ترتیب داده در تصفیهٔ ملک شرق و اطفای نایرهٔ تمرد و عصیان کنکش فرمودند - قرار یافت که میرزا عسکري با لسکری گران پیشتر متوجه شود - و امرای آن طرف آب گنگ درین خدمت همراه باشند - و دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکري رخصت یافت - و خود بسیر و شکار سمت دهولپور توجه فرمودند - در سیوم جمادی الاول خبر رسید که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد - از شکار بدار الخلافه آمدند - و قرار یافت که خود یورش ممالک شرقیه فرمایند - درین اثنا خبر بخود یار ساختنِ سلطان ویس و با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند رفتنِ حضرت جهانباني رسید و حرف صلح هم درمیان مذکور میشد - در ساعت منشور عنایت عزّ صدور یافت که اگر کار از صلح نگذشته باشد تا صافي شدن هندوستان صلح گونهٔ نمایند که انشا الله چون مهم هند صورت یابد خود متوجه ملک موروث

خواهیم شد - و پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت از آب جون عبور
نموده متوجه شرق رویه شدند - درین روز ایلچیان نصرتشاه والي بنگاله رسید -
و پیشکش گرامي آورده اظهار بندگي نمود - و میرزا عسکري در نوازدهم
جمادي الآخر در کنار دریای گنگ سعادت خدمت دریافت - و میرزا با
لشکر خود بفرموده آن طرفِ آب نزول نمود - و خبر ویران شدن محمود خان
پسر سلطان سکندر در حوالي کره رسید - و تا حدود بهوجپور و غازي پور
شتافتند - و ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار داده بجهت دفع شرِّ بین
افغان و بایزید بجانب سروار نهضت نمودند - مخالفان بافواج قاهره
جنگ کرده شکست یافتند - و بعد از سیرِ خرید و سکندرپور بایلغار بدار الخلافهٔ
آگره آمدند - و حضرت جهانباني تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر
عالي بودند - بیک بار شوق محفل عالي - حضرت جهانباني گریبان گیر شده
بی اختیار بدخشان را بسلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادي او انتساب
داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال شتافت - چنانچه در یکروز بکابل
رسیدند - میرزا کامران از قندهار آمده بود در عیدگاه بملاقات آن حضرت سرورِ
استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجه پرسید - فرمودند که اشتیاق مرا
کشان کشان مي برد - و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت
فرمود - و از آنجا قدم عزیمت گرم ساخت و باندک فرصتی بدار الخلافهٔ آگره
که از یمن اورنگ بادشاهی سجدگاه سعادت مندان روی زمین شده بود
رسیده بسعادت خدمت فردوس مکانی کامیاب گشتند * و از غرائب حالات
آنکه حضرت بادشاهي با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف
و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکبِ درخشان از مطلعِ بدخشان
سر زد - و میرزا حیدر در تاریخِ رشیدي نوشته که فردوس مکانی در نهصد
و سي و پنج ایشان را طلب داشتند و فقر علي را در بدخشان گذاشتند -

و دران ایام میرزا انور قرّة العین ایشان برحمت ایزدي پیوسته بود - مقدمِ گرامیِ حضرتِ جهانباني را تسلي بخش خاطر اشرف ساختند - و در خدمت اشرف بهره‌مند بودند و مصاحبانه پدر و پسر باهم سلوک میکردند - بارها بر زبان اشرف راندند که همایون مصاحب خوبیست - و الحق انسان کامل حضرت جهانباني بوده - چون جهانباني از بدخشان بهندوستان آمد سلطان سعید خان که از خوانین کاشغر ست و نسبت خویشي دارد و با این همه بملازمت فردوس مکاني آمده رعایتها یافته بود - بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد - و پیشتر از آمدن او میرزا هندال به بدخشان در آمده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه ساخته بود - سعید خان سه ماه محاصره نموده بی‌بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بعرض اشرف رسید که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - بجهت انتظام مهام آنجا خواجه خلیفه را نامزد کردند - از معامله نافهمي تقاعد نمود - بنابرآن میرزا سلیمان را رخصت فرمودند و بسلطان سعید خان نوشتند که باوجود آنهمه حقوق صدور این امر بغایت عجیب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بمیرزا سلیمان که نسبت فرزندي دارد بدهد بموقع خواهد بود - و الّا ما از ذمت خود ساقط نمودیم و میراث بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بد اندیش مصون و محروس مانده بود چنانچه گذارش یافت - و میرزا هندال بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده بهندوستان آمد - و حضرت جهانباني به سنبل که جایگیر ایشان بود مرخص شدند - و بعد از شش ماه که در سنبل بعیش گذرانیدند عارضهٔ تپ بر مزاجِ اعتدال امتزاج ایشان طاري شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت فردوس مکاني را

بیقراری تمام از خبر ضعف جهانبانی دست داده امر شد که بدهلی آمده
از دهلی بکشتی بحضور رسند تا در حضور اطبّا همت بر علاج گمارند - از راه
دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند - اطبّا هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند
مزاج از انحراف بصحت رجوع نکرد - چون مرض مزمن گشت
روزی در آن طرف آب جون باتفاق دانایان نشسته اندیشهٔ معالجه
میفرمودند - میر ابوالبقا که از فضلای روزگار بود عرض نمود که از پیشینیان
چنین رسیده که در امثال این امور که اطبّای صوری از معالجهٔ آن عاجز
آیند - چاره دربن دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت
از درگاه آلهی مسئلت نمایند - حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
فرمودند که بهترین چیزها نزد همایون منم و بهتر و شریف‌تر از سر من
همایون چیزی ندارد - من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین
قبول کناد - مقرّبان بساط قرب بعرض رسانیدند که ایشان بعنایت آلهی
صحت خواهند یافت - این حرف چرا بزبان اقدس میگذرانند - بهتر
آنست که آن الماس بی‌بها که در جنگ ابراهیم لودی بدست افتاده بود
تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند
شد - خود را فدای او میکنم که کار بر او سخت شده و طاقت ازان گذشته
که بی طاقتی او را توانم دید - انگاه بخلوت رفته بمناجات در آمدند -
و شغل خاص که این طبقه را می باشد بجای آوردند و سه‌بار بر گرد جهانبانی
گشتند - چون دعوت ایشان بعزّ استجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود
یافتند و فرمودند که برداشتیم - حرارت غریبه عارض به آن حضرت شد -
و در عنصرِ حضرت جهانبانی صحتی طاری گشت چنانکه در اندک
فرصتی صحت کامل روی داد - وذات فردوس مکانی در گرانی
می کوشید تا بحدی رسید که امارات رحلت و انتقال از وجنات حال

هويدا گشت - تا آنکه ارکان دولت را حاضر ساخته دست بيعت خلافت
را بدستِ همايون نهاده جانشين و وليعهد نمودند - و بر تخت خلافت
جلوس داده خود در پايهٔ سرير خلافت صاحب فراش گشتند - خواجه
خليفه و قنبر علي بيگ و تردي بيگ و هندو بيگ و جمعي کثير در
ملازمت حضرت بودند - نصايح بلند و وصاياى ارجمند فرمودند - و از هر قسم
سخنان بکار بردند و بر زبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصايا آنست که قصد
برادران نکنيد هرچند سزاوار آن گردند - و الحق پاسِ انفاس ايشان بود که
جهانباني هرچند جفا از اخوان کشيد در انتقام نکوشيد - چنانچه از سوانح
احوال روشن خواهد شد - وبتاريخ ششم جمادى الاول نهصد و سي و هفت
در چهار باغى که در آگره سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود اين عالم بيوفا را
پدرود کردند - فضلاى عصر تواريخ و مراثي بسيار گفتند از آنجمله مولانا
شهاب معمّائى اين مصراع تاريخ يافته * مصرع *

همايون بُوَد وارث ملک وى

کمالات ذاتي و صفاتي آن ذات قدسي صفات محالست که بدفترها گفته
آيد - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانباني را که اول بخت بلند - و دوم
همت ارجمند - و سيوم قدرت کشورکشائي - و چهارم ملک داري - و پنجم
کوشش در معموري بلاد - و ششم صرف نيت بر رفاهيت عباد - هفتم
خوشدل ساختن سپاهي - هشتم ضبط ايشان از تباهي - تمام و کمال بر وجه
مستوفي باشد داشتند - و در فضايل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسميهٔ روزگار سرآمد
بودند - ايشان را در نظم و نثر پايهٔ عالي بود خصوصاً در نظم ترکي - و ديوان
ترکي آن حضرت در نهايت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامين تازه
دران مندرج است - و کتاب مثنوي که مبين نام دارد تصنيفي است
مشهور و نزد زبان دانانِ اين لغت بمزيّتِ تحسين مذکور - رسالهٔ والديهٔ

خواجه احرار را که دُر دانهٔ ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند -
و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حالت ارتحال از قرار واقع
بعبارت فصیح بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمان فرمایان زمان -
و آن دستور العمل را بموجب حکم جهان مطاعِ شاهنشاهي خلیفهٔ الٰهي
بتاریخ سي و چهارم الٰهي موافق سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقتی که
رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرمود - نواب
میرزا خان خانان بن بیرم خان که مقصود از انشاء این نسخه احوال خیر
مآل اوست بفارسي ترجمه نمود - تا فیضِ خاص الخاص آن بعموم تشنه
لبان رشحات سعادت فایز گردد - و در فنون موسیقي نیز مهارت تمام
داشتند - و در زبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - از آنجمله این رباعي
از واردات طبع ایشان است * * رباعي *

درویشان را گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقدِ ایشانیم
دورست مگوی شاهي از درویشي شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست * * مطلع *

هلاک میکندم فرقتِ تو دانستم وگرنه رفتن ازین شهر مي توانستم
تا بزلفِ سیَهَش دل بستم از پریشاني عالم رَستم

وآن حضرت را در عروض رسایل شریف است - و از آنجمله کتابیست
مفصّل که شرح فن تواند بود - و خطی اختراع کرده خط بابري نامیده
بودند - و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکه فرستادند - و از آن حضرت
چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر ماندند - اول حضرت جهانباني
نصیر الدین محمد همایون بادشاه - دوم میرزا کامران - سیوم میرزا عسکري -
چهارم هندال میرزا - صبیّات قدسیات گلرنگ بیگم - گلچهره بیگم - گلبدن بیگم
این هر سه از یک والده اند - و از اجلهٔ اهل صحبت و بساط قرب حضرت

فردوس مکاني يکی امير ابو البقا ست که در علم طب و حکمت پايهٔ بلند داشت - ديگر شيخ زين صدر نبيرهٔ شيخ زين الدين خوافي - بدو واسطه علوم متعارفه ورزيده بود - و حدّت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود و در ايام دولت جهانباني امارت هم يافت - ديگر شيخ ابو الواحد فارغي خال شيخ زين - خوش صحبت و خوش شعر - و ديگر سلطان محمد کوسه - لطيف طبع و شعر شناس بود - و از مصاحبان امير عليشرنوائی بوده و در ملازمت معزز مي زيست - و ديگر مولانا شهاب معمّائی حقيري تخلص ميکرد - و از علم و فضل و شعر نصيبی وافر داشت - ديگر يوسفي طبيب که اورا از خراسان طلب فرموده بودند - ديگر مولانا بقائی بود که در شعر سليقهٔ درست داشت - و در زمين مخزن مثنوي بنام آنحضرت گفته - ديگر خواجه نظام الدين خليفه که در قدم خدمت و محرميّت در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضايل و کمالات خصوصاً طب بهره‌مند بود - ديگر مير درويش محمد ساربان که مريد و منظور ناصر الدين خواجه احرار بود - در خوش صحبتی و فضيلت نظير نداشت - ديگر خواند مير مورّخ و او فاضل و خوش صحبت بود - و تصانيف مشهور چون تاريخ حبيب السير و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا وغيره دارد - ديگر خواجه کلان بيگ - از امرای بزرگ و اهلِ نشست بود - و در سنجيدگي اطوار و شايستگي فضايل ممتاز بود - برادرش کجبيگ [1] خواجه مهر دار و معتمد و اهل نشست بود - ديگر سلطان محمد دولوي - از امرای بزرگ بود *

نظام الدين احمد بخشي در طبقات اکبري آورده که در دوازده سالگي بسلطنت رسيد - و در پنجاه سالگي جهان فاني را پدرود کرد - و سي

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۲۰ کيچک مرقوم است و مستر بيورج در ترجمه خويش کوکک بيگ نوشته ۱۲ مصحح *

و هشت سال بامر جهانگیري و مملکت‌داري پرداخت - از آنجمله پنجسال
در هندوستان بود - و بعضی خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه از
غرایب امور ست از جمله بموزهٔ دو پاشنه بر کنگرهای قلعه جسته جسته
میدوید - و گاه دو آدمي را در دو بغل گرفته از کنگره بکنگره میجست -
حد صفات و کمال احوال ایشان نهایت ندارد و از احوالِ سایر باز مانده
در احوال نویسي بزرگ صوري و معنوي فرزند خلف ایشان شروع مینماید
و بطریق اجمال بیان میکند *

ذکر مظهر کرامات عالي رافع سریر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان حق گزین حقیقت شناس کثرت آئین وحدت اساس رفعت بخش مسند حقیقي و مجازي نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازي

جلوس آن حضرت بر سریر فرماندهي نهم جمادی الاول نهصد و سي
و هفت در دار الخلافهٔ آگره واقع شده - و تاریخ جلوس آن حضرت را
خیر الملوک یافته اند - بعد از چند روز سیر دریا فرموده یک کشتي پر از زر
دران روز انعام نمودند - و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتي زر یافته -
و تاریخ ولادت با سعادت آن‌حضرت را که در نهصد و سیزده در شب سه شنبه

چهارم ماه ذي‌قعده در ارک کابل از بطن مقدّس ماهم بیگم چنانچه گذارش یافته بوده شعرا و فضلا این چنین یافته اند - چنانچه مولانا مسندي شاعر سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر - و بادشاه صف شکن - و کلمهٔ خوش باد نیز یافته بودند - و خواجه کلان سامانی گفته که * شعر *

سال مولود همایونی هست   زَادَکَ اللهُ تَعَالَی قَدْرًا

برده ام یک الف از تاریخش   تا کشم میل دو چشم بد را

و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سنّ اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاري و کامکاري در ناصیهٔ اقبالش پیدا بود - و چون نباشد که حامل نورِ شهنشاهي و خازنِ گنجِ معارف الٰهي بود - و همین نور بود که در فتوحاتِ فردوس مکاني ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقاتِ انوار جهانگیري صاحب قراني جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آلنقوا نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائي آن اغز خان دولت آرای شد - و همین نور بود از آدم تا نوح باندازهٔ استعداد رسید - اسرارِ سواطع این نور و آثارِ عجایب این ظهور از دایرهٔ حد احصا برون است و هر کس را قدرت شناخت و دریافت این دقایق نی - مجملاً حضرت جهانباني بنیروی این نور همگي همت عالي مصروف رضا جوئی پدر داشتند - و فرطِ شجاعت را باکمالِ تمکین پیوند دادند - و بهرکار و هر خدمت که مامور شدند به نیت درست فیروز آمدند - و در اقسامِ علوم خاصه ریاضي نظیر و سهیم خود نداشتند - با صولتِ سکندري دانشِ فلاطوني فراهم آورده بودند - چون در متابعت مراسم وصیت پرداختند کمال عدالت و انصاف بجای آوردند - و هر یک از اخوان را از تقسیم موارید میراث بهره دادند - و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - کامران میرزا را کابل و قندهار عنایت فرمودند - و سرکار

سنبل بمیرزا عسکري مقرر شد - و سرکار الور بمیرزا هندال اختصاص یافت - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر گشت - و جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت را در قید اطاعت و انقیاد در آوردند - و هر کس دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا که در خدمت فردوس مکاني بشرف دامادي مشرف بود - کمر خدمتگاري بر میانِ موافقت بست - و حضرت بعد از پنج شش ماه قلعهٔ کالنجر را محاصره نموده کار بر اهل قلعه به تنگ آوردند - دوازده من طلا فرستاده الحاح نمودند و بر ایشان بخشوده علم مراجعت بجانب قلعهٔ چنار بر افراشتند - و افواج قاهره بمحاصرهٔ آن جا پرداخت - و پوشیده نماناد که این قلعه ایست فلک اساس که در تصرف سلطان ابراهیم بود - و بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم پیمانهٔ عمر جمال خان از بد اندیشي پسر نا برخوردار او پر شد شیر خان بمکر و فسون زن اورا که لاد ملک نام داشت و جمیلهٔ روزگار بود در حبالهٔ خود آورد - و باین غدر و مکر این چنین قلعه را متصرف شد - چون شیر خان از آمدن افواج قاهره خبردار شد جلال خان پسر خود را در قلعه گذاشته خود برآمد - و در روبه بازي سخن‌پیرا شد و ایلچیان فرستاد - آن حضرت سخن اورا بموقف قبول داشتند - و او عبد الرشید پسر خود را براي خدمت حضرت جهانباني فرستاد - تا از صدماتِ مواکبِ بادشاهي محفوظ مانده اسباب استکبار سرانجام دهد - و آن پسر همواره در خدمت بود تا در نهصد و سي و نه از بی سعادتي از موکب همایون گریخت - در همین تاریخ که بیبن و بایزید افغان سرفتنه داشتند آن حضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید را غریق بحر فنا گردانیدند - و غبار آن گروه را پاک ساخته جونپور و آن حدود را بسلطان جنید برلاس ارزاني داشته بمرکز خلافت مراجعت فرمودند - در نهصد و چهل سلطان بهادر گجراتي تحف و هدایا فرستاده

متحرک سلسلهٔ وداد شد - و درین سال قریب بدهلي بر کنار دریای جون شهری بنا نهاده به دین پناه موسوم ساختند - و یکی از فضلا تاریخ آن را شهر بادشاه دین پناه (٩٤٠) یافتند - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغي پیش گرفتند - و یادگار ناصر میرزا را بجانب باغیان فرستادند - او مظفر شده - محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولي خوب میرزا بدست افتادند - محمد زمان میرزا را مقید ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را میل در چشم کشیدند - و محمد زمان قدر عافیت ندانسته فرمان لبّاسي ظاهر ساخته از قید خلاصي یافت و بگجرات نزد سلطان بهادر رفت *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت فردوس مکاني شنید بی تابي نموده قندهار را بمیرزا عسکري سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کاری از پیش برد - و ازین معني غافل بود که هرگاه حمایت آلهي به نگاهباني صاحب دولتی برخواست اندیشهٔ تباه را جز تباهي شدن گزیر ندارد - چنین گویند که در آن ایام میر یونس از جانب گیتي ستاني فردوس مکاني حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراجه بیگ از راه مکر و تلبیس از در اعراض در آمد - و او گریخته بلاهور رفت - و میر یونس علي با او در مقام تعظیم در آمده بود - و قراجه بیگ از بد ذاتي منتظر فرصت بود تا انکه شبی در شراب میر یونس علي را گرفته در بند کرد و لاهور را متصرف شده کس بطلب میرزا کامران فرستاد - و میرزا

بسرعت خود را بلاهور رسانیده میر یونس علي را از بند بر آورد و گفت شهر بشما تعلق دارد و عذر خواهي نمود - میر قبول خدمت او نکرده بملازمت جهانباني رفت - و میرزا کامران تا کنار آب ستلج که به آب لودیانه اشتهار دارد در ضبط آورد - و از راه گریزت در آمده ایلچیان نزد جهانباني فرستاد - و التماس مقرر داشتن این محال باو نمود - و حضرت جهانباني پاس نصایح فردوس مکاني داشته کابل و قندهار و پنجاب را باو تسلیم داشتند - و میرزا ازین عاطفت شکرانه بجای آورد - و ابواب رسل و رسایل مفتوح داشت - و مدایح جهانباني گفته فرستادي - این غزل از جملهٔ آنهاست *

* غزل *

حسنِ تو دمبدم افزون بادا	طالعت فرّخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد	نور چشم منِ محزون بادا
گرد کان از رهِ لیلي خیزد	جای او دیدهٔ مجنون بادا
هر که گردِ تو چو پرکار نگشت	او ازین دایره بیرون بادا
کامران تاکه جهان را ست بقا	خسرو دهر همایون بادا

همانا که دعای او باجابت رسیده بود که او از کم اخلاصي از دایرهٔ هستي بیرون آمد چنانکه بتقریبات در محل خود مذکور خواهد شد - و این غزل مقبول افتاده جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند - و میرزا پاس ظاهري داشته در مقام فرمان برداري مي بود - و در نهصد و سي وسه هلالي ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ عنایت نمود - چرا که میرزا عسکري از قندهار بکابل مي آمد و در راه با هزارها جنگ کرد و شکست یافت - و این مقدمه بمیرزا ناخوش آمده قندهار را ازو تغیر نمود *

نهضت موکب همایوني بتسخیر بنگاله و عطف عنان بسمت گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

چون في الجمله از مهمات ممالک محروسه خاطر جمع شدند -
در نهصد و چهل و یک فتح ولایت شرقیه پیش نهاد ضمیر انور ساختند
که بتوفیق آلهي ولایت بنگاله را فتح نمایند - چون رایات اقبال بقصبهٔ
کنار که در حدود کالپي واقع شده رسید خبر آمد که سلطان بهادر گجراتي
محاصرهٔ قلعهٔ چتور نموده و خیالات محال در سر دارد - بجهت دفع
این فتنه در جمادي الاول نهصد و چهل و یک کوس مراجعت بلند آوازه
کردند - و پوشیده نماناد که سلطان بهادر همیشه در اندیشهٔ بلند پروازي بود -
اما چون پیش از سلطنت گجرات که مجردانه مي گشت بچشم غیرت
کارنامهٔ مصاف فردوس مکاني را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ
وجه مقابلهٔ سپاه نصرت بخود قرار نمي داد - چون تاتار خان آمده اورا دید
مقدمات باطل خاطر نشان او نمود - اما سلطان بهادر مقید نمي شد تا آنکه
سلطان بهادر به تاتار خان گفت که من تماشاگر این سپاه شگرف در
مصاف سلطان ابراهیم بودم - لشکر گجرات حریف ایشان نیست - به نیت
آنکه لشکر ایشان را بخود رام کند شروع در زربخشي کرد - درین وقت
محمد زمان میرزا با ملازمان یادگار بیگ طغای که نگاهبان او بودند
از بند بر آمده بگجرات رفتند - و سلطان بهادر در مراعات احوال او کوشید -
حضرت جهانباني کتابت بسلطان بهادر نوشتند که بمقتضای حقوق و عهود
مواثیق باید که عمل نموده محمد زمان میرزا را گرفته فرستند و یا از

ولایت خود اخراج کنند - سلطان بهادر از معامله نافهمي نوشت که اگر بزرگ زادهٔ بما پناه آرد و مراعات احوال او بنمایم خلاف و نقض دوستي نخواهد شد - چنانچه در زمان سکندر لودي باآنکه درمیان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود - سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین نژاد بتقریبات از آگره و دهلي بگجرات آمدند و آثار مردمي دیدند - بار دیگر منشور سعادت بسلطان بهادر نوشته ارسال داشتند - و خلاصهٔ فرمان آنکه هر چند منافي دوستي این قسم نمي گردد امّا تزلزل در ارکان مصادقت مي اندازد - زنهار و هزار زنهار که آن مخزول را بدرگاه فرستند یا دست از تربیت او باز داشته در ملک خود نگذارند - و الّا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد - و این واقعه را نسبت بقضیهٔ سلطان علاءالدین و دیگر وقایع نیست - و شاید در جراید تواریخ معلوم نموده باشید که صاحب قراني با وجود خلافي که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبود - چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال مي داشت - امّا چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر را پیش خود راه داد و چند نوبت که بنصایح اورا بلند رتبه ساختند سر باز زد - انچه مقدور همت صاحب قران بود بظهور رسید - بهادر از هوشمندي جواب موافق ننوشت - و تاتار خان سخنان دور از کار خاطرنشان او مینمود که لشکر بادشاهي بفراغت خو کرده اند - و بآن جلادت که سلطان دیده نمانده اند - بنابرین سلطان بهادر اسباب روانه ساختن تاتارخان بصوب ممالک محروسه سامان داده بقلعهٔ رنتهپور فرستاد و بیست کرور زر از قدیم گجرات باو داد که صرف لشکر نماید - و سلطان علاء الدین پدر تاتار خان را بجانب کالنجر فرستاد که خلل اندازد - برهان الملک بنیاني را مقرر ساخت که بناگور شتابد و از آنجا عزیمت پنجاب نماید - بخیال اضطرابِ لشکر منصور لشکر خود را متفرق ساخت - هر چند باو گفتند

که یکجا رفتن مناسب ترست سودمند نیامد - و اندیشهٔ نادرست کرد که تلاش لودیان در باب تسخیر هندوستان در پیمان سلطان مضرتی ندارد - و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد - تاتار خان را بارادهٔ بی اصل روانه سمت دهلي نمود - و خود داعیهٔ محاصرهٔ چتور نمود - و خود را خارج و داخل ساخت که هم قلعه را فتح نماید و هم وقت حاجت بامداد لودیان رود - پوشیده نماناد که سلطان علاء الدین عالم خان نام داشت - برادر سکندر لودي و عمّ سلطان ابراهیم بود - و بعد از قضیهٔ سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در سرهند دعوي سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت - و باتفاق افغانان بآگره آمده با سلطان ابراهیم پیکار نمود - و خایب و خاسر بر گردید و بکابل رفت - و در جنگ سلطان ابراهیم از جملهٔ سپاهیان لشکر منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت و سلطان بهادر اورا اعتبار کرد - و فردوس مکاني بعد از فتح هندوستان اورا ببدخشان فرستادند - و از قلعهٔ ظفر گریخته به افغانستان آمد و از آنجا ببلوچستان پیوست و از آنجا بگجرات شد * القصه فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه در آورده قریب بچهل هزار سوار بر خود گرد کرد و آمده بیانه را گرفت - چون جهانباني که بیورش ممالک شرقیه نهضت نموده بودند این خبر شنیدند - عنان توجه را منعطف ساخته بدارالخلافهٔ آگره آمدند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا را با امرا بدفع این فتنه فرستادند و فرمودند که دفع این فوج که بخیال تباه بدهلي رویه مي آید - در معني استیصال فوجهای دیگر ست - چون افواج قاهر نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غالب آمده هر روز جمعی جدا مي‌شدند - چنانچه آخر سه هزار سوار ماند - آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه آمد - و چندانکه توانائي داشت دست و پا زد - آخر هدف تیر

هلاک مبارزان سفّاک گشت - و از پراگندگي این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو انداخته بود بظهور آمد - و آن دو فوج از صیت نصرت اقبال لشکر منصور خود بخود پراگنده شدند - آخر خاطر جهانکشای ارادهٔ تسخیر گجرات نمود و باعث آنکه والي آنجا بر چندین امور ناملایم اقدام نمود که رایات جهانکشا متوجه گشت - در نهصد و چهل و یک بعزیمت تسخیر گجرات در حوالي قلعهٔ رای سین نزول اجلال اتفاق افتاد - اهل قلعه عرایض فرستادند که چون معاملهٔ سلطان بهادر ساخته شود قلعه از جهانباني خواهد بود - چون مقصد فتح گجرات بود باین سخن مقید بانجا نشده متوجه مالوه شدند - چون بسارنگپور رسیدند خبر توجه موکب اقبال بسلطان بهادر که چتور را محاصره داشت رسید - از خواب غفلت برآمده با امرای خود مشورت نمود - صدر خان که عالم و فاضل بود گفت مناسب آنست که چون کار قلعه را بنزدیک رسانیده‌ایم بآخر رسانیم - و ما که بر سر کفار آمده باشیم بادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد - و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ باو معذوریم - این رای پسند سلطان افتاد و ثبات قدم ورزیده قلعه را در نهصد و چهل و یک مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالي روان شد - چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیّه رسید آن حضرت نیز توجه فرمودند - در نواحي مندسور مالوه در کنار کولاب درمیانهٔ هراولان جنگ در پیوست و شکست بر مخالفان افتاد - سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد - صدر خان و تاج خان باو گفتند که بی توقف بجنگ باید رفت - رومي خان باو گفت که باین توپخانه خود را بر آتش تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار کرده بدرون آن در آئیم - در وی یراق دور دست کار فرموده اگر بدیگر یراق احتیاج افتد کار فرمائیم که لشکر مخالف پیش نیاید - فتح از سلطان خواهد بود - آخر بهمین قرار ایستادند -

همواره هنگامهٔ جنگ گرم مي شد و شکست بر گجراتیان مي افتاد - و از غرایب آنکه از میگساران لشکرِ رزمِ منصور بر سر حرف مستي مسلّح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند - و باروی سلطان بهادر در آمده کارنامها کرده معاودت نمودند - و درمیانهٔ گجراتیان قحط و غلا و وبا بهم رسید - روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد کس بعزم جنگ بر آمده دستبردها نمود - وبعضی سپاهیان را چشم زخم رسید - و روز بروز کار گجراتیان زبون تر مي‌شد - تا در شب شنبه بیست و یکم شوال سلطان بهادر توپها را آتش زده درهم شکست - و با میران محمد شاه و پنج تن از بهادران از فرجهٔ سرا پرده بر آمده بجانب آگره روان شد - و پی غلطي زده بجانب مندو رفت - و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو متوجه مندو شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی بجهت فتنه بلاهور رفت - و غریو و غوغا از لشکر گجرات برخاست - حضرت جهانباني با سي هزار سوار از شام تا صبح مسلّح ایستاده منتظر تباشیر فتح غیبي بودند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بجانب مندو فرار نموده است - مردم باردوی سلطان بهادر در آمدند و اردوی اورا غارت کردند - خداوند خان بدست افتاد و نوازش یافت - و صدر خان و عماد الملک بقلعهٔ مندو رفته بودند - جهانباني در نعلچه نزول فرمودند - رومي خان از لشکر مخالف گریخته بسعادت خدمت رسید - روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مخالف گشته بقلعهٔ مندو بر آمد و سخن صلح درمیان آورد - که گجرات و چتور از سلطان باشد و مندو و آن حدود از جهانباني - مولانا محمد پیرعلي از طرف جهانباني و صدر خان از طرف سلطان بهادر باهم نشسته قرار دادند - آخر همین شب سپاه نصرت قرین مقدار دویست نفر بطنابها و نردبانها بقلعه بر آمدند - و دروازهٔ حصار را کشودند - و اسپان را در

آورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند - ملو خان والي مندو سوار شده خود را بسلطان بهادر رسانید - سلطان درمیان خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چهار نفر بیرون رفت - در راه بهوپت ولد سلهدي با بیست سوار باو ملحق شد - چون بدروازه آمدند دویست سوار از لشکر منصور روبروی آنها آمدند - سلطان خود را اول بر آنها تاخت - آخر فوج را شگافته با ملو خان و یک نفر دیگر بدر رفت و بقلعه سونکیر [۱] آمد - و ازان جا بمشقت بسیار خلاص شده بطرف گجرات رفت - در راه در نواحي قلعه قاسم حسین سلطان ایستاده بود - بوري نام اوزبک که از سلطان گریخته ملازم قاسم خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت - خان شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جنپا نیر [۲] هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - از خزاین و نفایس انچه توانست به بندر دیب [۳] فرستاد - چون سخن باینجا رسید تفصیل این فتح لازم مي آید - چون بهادران جلادت پیشه تیز دستي نموده بقلعهٔ مندو بر آمدند - و این طور کارنامه بعمل آوردند - دران روز خبر مشخّص و محقّق شد که جنود اقبال قلعه را مفتوح ساختند و بموقف عرض رسید - حضرت جهانباني متوجه قلعه شدند و از دروازهٔ دهلي در آمدند - و صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمي شده بود پای ثبات محکم داشت - آخر عنانش گرفته بجانب سونکیر بردند و آنجا با جمعی کثیر

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۳۳ سونکر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۳۳ جانپانیر ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۱۳۴ دیپ و مستر بیروج بحوالهٔ مرآت سکندري دیو نوشته ۱۲ مصحح *

متحصن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفر قرین سه روز نهب
و غارت منازلِ مخالفان کردند - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شد -
و معتمدان را پیش صدر خان و سلطان عالم فرستاده بمواعظ دلهای ایشان را
تسلي بخشیده - پس از طول سخن متحصّنان را بجان امان داده بملازمت
آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فساد و خلاف سرزده اورا پی‌کرده
سر دادند و اشفاق خسروانه در بارهٔ صدر خان بظهور آمد - و بعد از سه روز
ازین فتح نامي با ده(۱) هزار کس با یلغار بجانب گجرات رفتند - واردوی
معلّی را مقرر نمودند که بآهستگي مي آمده باشند - چون به چنپانیر
نزدیک شدند بجانب دروازهٔ پلیل (۲) قریب بحوض عماد الملک که سه کروه
دورهٔ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند - چون سلطان بهادر واقف شد
قلعه را مستحکم ساخته از دروازهٔ دیگر بجانب کنبایت روان شد - و در شهر
باشارت او آتش در گرفت - حضرت جهانباني بشهر نزول نموده در اطفای
آتشها بآب رحمت ساعي شدند - و میر هندو بیگ را در حدود چنپانیر
گذاشته خود با هزار سوار بهادر را تا کنبایت تعاقب نمودند - سلطان
بکنبایت رسیده بجانب دیپ شتافت و صد غراب جنگي را که سامان
داده بود آتش زد - که مبادا عساکر علیّه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر
همان روز که او رفته بود حضرت جهانباني بکنبایت در آمدند و جمعی را
بتعاقب سلطان بهادر از کنبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ در
آمده بود بهادران نصرت قرین با غنایم بسیار از حوالي دیپ بکنبایت
آمدند - و در نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات قرینِ حالِ عساکرِ منصورهٔ
جهانباني شد - و معیار آن نیت هرآینه مقصود را در کنار اقبال جهانباني

(۱) از ترجمهٔ انگلیسي مستر بیورج سي هزار سوار مستفاد مي شود ۱۲ مصحح *
(۲) در اکبر نامه صفحهٔ ۱۳۴ پیلي مرقوم است ۱۲ مصحح *

نهادند - در غرّهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي جنگ عظیم کرده فتح نمود - وبآنکه قندهار هشت ماه محاصره بود و خواجه کلان بیگ حاکم آنجا جان فشانیها نموده بود این طور شکستی بر سام میرزا افتاد - و آغزیوار خان اتالیق سام میرزا و اکثری از قزلباشان دستگیر شده بودند بقتل رسیدند - و میرزا کامران بحدود لاهور معاودت نمود - و شورش میرزا محمد زمان بر طرف شد - و شرح این واقعه سابقا گذارش یافت - که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزي بصوب لاهور رفت - و چون بحوالي سند آمد شاه حسین ولد شاهي بیگ ارغون والیِ سند از پیش خود جای نداده رهنمونيِ لاهور کرد که میرزا کامران بقندهار رفته و این طور ملک معموري خالي مانده آنجا باید رفت - میرزای برگشته روزگار عرصه را خالي تصور نموده بلاهور آمد و محاصره آنجا نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحي لاهور آمده علم سلطنت بلند کرد - میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ کار خود بغیر از گجرات رفتن در جائی ندید - محروم ومخذول باز بآن ملک رفت - و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سر کرد - و میرزا کامران را در لاهور دریافت - بار دیگر شاه والا جاه شاه طهماسپ خود بحدود قندهار آمدند - وخواجه کلان بیگ جمیع کارخانها و توشک خانه و رکابخانه را بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد - وگفت سامان قلعه داري و توانائيِ نبرد ندارم - و آمده دیدن در آئین نمک شناسي و در ملت حقوق و حفظ صاحبي و نوکري روا ني - ناچار خانه آراسته بمهمان سپردن و خود را بکناره کشیدن اولی است - وخود براه تته و اوچه [۱] بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه اورا کورنش نداد -

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۳۵ آچ مرقوم است ۱۲ مصحح عفی عنه

و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام یورش قندهار نموده بار دوم متوجه قندهار شد - و میرزا حیدر گورگان را در لاهور گذاشت - شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاچار را بحکومت قندهار گذاشته رفته بود - میرزا قندهار را محاصره نمود - بداغ خان بصلح قندهار را بمیرزا کامران سپرده رفت - و قندهار بتصرف میرزا در آمده بعد از استحکام بلاهور آمد - سخن کجا بود بکجا کشید - چنان بهتر که دست ازین دراز نفسي باز داشته بر سر مقصود رویم - القصه چون حضرت جهانباني با کم مایهٔ مردم بکنبایت نزول نمودند - ملک احمد لاد و رکن داؤد که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولي واره بسر میبردند - بکولیان و کواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب جهانباني مردم کم رسیده اند - فرصت غنیمت دانسته شبیخون باید آورد - باین قرارداد مستعد شدند - از آثار بیداري اقبال آنکه پیرزنی ازین مقدمه خبردار شده به یکی از نزدیکان خود را رسانیده رخصت بار یافته قرار دادِ شبیخون را بعرض اقدس رسانید - آن حضرت گفت که این دولتخواهي ترا چون بخاطر رسید - گفت پسر من در بندِ یکی از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولت خواهي اورا از بند بر آرم - و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست باید کرد - و حسب الحکم پسر اورا پیدا ساختند - و بر هر دو موکل گماشتند - و سپاه را از روی احتیاط اماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر پنج شش هزار بپیل و کولي و کوار بر سر سراپردهای پادشاهي ریختند - حضرت جهانباني با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند - کواران بتاراج اردو مشغول شدند - اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوي بودند و پیوسته با خود مي داشتند تلف شد - از آنجمله تیمور نامه بخط استاد زمان ملا سلطان علي و تصویر استاد بهزاد بود - و اکنون در کتابخانهٔ حضرت

جهانگیری میگویند که موجود است - القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلادت آئین رو بر بی اعتدالان بی تمکین آوردند - و بشیبهٔ تیر آن سرگشته روزگاران را برگردانیدند و اکثری بقتل رسیدند - و آن زن سفید روی بکام خود رسید - و سطوتِ غضبِ بادشاهي و صولتِ قهرِ جبّاري در تلاطم آمده حکم سوختن و غارت کردن کنبایت نافذ گشت - و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بچنپانیر مراجعت نمودند - و چهار ماه آن حصار را محاصره نمودند - و اختیار خان که از قاضي زادهای قصبهٔ نریاد بود که از توابع آن ولایت است - و از معتمدان سلطان شده بود در نگهداشت قلعه سعي تمام بجا آورد - و با این همه احتیاط و محافظت گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خار زار گذر پیاده بصعوبت میسربود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمنافع مصلحت خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه مي بردند - و مردم قلعه طنابها فروهشته زر در پائین مي فرستادند و متاع بالا مي کشیدند - چون مدت محاصره دور کشید روزی جناب جهانباني سیرِ اطراف قلعه خود بدولت و اقبال مي فرمودند - و ممر و مدخلی که راه در آمد لشکر منصور ممکن باشد مي جستند - یکمرتبه از طرف هانول[1] که باغستان بود بیشتر رفتند - جمعی که غله و روغن فروخته معاودت نموده بودند و از جنگل بر آمده بودند بنظرِ اشرف در آمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعت چکاره اند - گفتند هیزم کشان این ولایت اند چون از اسباب هیزم کشي از تبر و تیشه و ریسمان همراه نداشتند - سخن ایشان بصدق مقرون نگشت - حکم شد که براستي سخن گویند تا از سیاست نجات یابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۳۷ هالول مرقوم است ۱۲ مصحح ۸

که پیش باشند و آن مکان را بنمایند - چون نظر اشرف بر آن مکان افتاد
دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در کمال همواري - که برآن برآمدن
در کمال دشواریست - بحکم عالي میخهای آهنین هفتاد هشتاد عدد
حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند -
و جوانان بهادر حکم یافتند که بر آن معراج مردانگي برآیند - سي و نه
نفر بر آمده بودند که نفس نفیس خود خواستند که سر آیند - دربن وقت
خان خانان بیرام خان بموقف عرض رسانید که آن مقدار توقف شود که
مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت و خود
پیش شد - و از عقب بیرام خان حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال
صعود فرمودند - و آن حضرت خود چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب
سیصد جوان را ازین سلّم فولادي بسلامت بالا کشیدند - و حکم شد که لشکر
نصرت اثر که در مورچلها بودند یورش نمایند - مردم قلعه ازین مقدمه غافل
بجنگ مردم مورچل و بیرون مشغول شدند که ناگاه آن سیصد کس از
عقب بر آمده به شیبهٔ تیر اهل قلعه را بی دست و پا ساختند - و از صعود
نمودن حضرت جهانباني بذات اقدس بر مدارج فتح و اقبال آگاه گشتند -
مخالفانِ تیره رای هریک بسوراخی فرورفتند و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد -
و اختیار خان از جائی که بود بالاتر برسر کوهچه که آن را مولیه گویند بر آمده
متحصن شد - روز دیگر امان داده طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهيِ
مهام سالطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبی تمام داشت
و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلس عالي بنشستن درمیان
مجلسیانِ دانشور سربلند شد - و داخل مقرّبان عتبهٔ سلطنت شد - و یکی از
فضلا تاریخ این فتح را اول هفتهٔ ماهِ صفر یافته است - و چون ولایت گجرات
(٩٤٣)
تا آب مهندري در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و ازآن طرف در

تصرف هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه نوشتند که محصولِ رسیده و عاملی که بمراسمِ تحصیل قیام نماید ازو چارهٔ نیست - اگر کسی تعین شود که رعایا از عهدهٔ ادای مال بر آیند خوب خواهد بود - سلطان بهر یک از ملازمان که ازین مقوله حرف میزد خاموش می یافت - عماد الملک قدمِ جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود برین موجب که بمقتضای بر آمدِ کار از ولایت بهر کس هرچه خواهد دهد باز پرسي آن نباشد - عماد الملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد - در راه بمردم علوفهای زیاده نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار کس بر او جمع شدند - و هرکه دو اسپ داشت یک لک گجراتي باو میداد - در اندک وقتی سي هزار سوار فراهم آورد - مجاهدخان حاکم جونه‌گدهه باده هزار سوار باو پیوست - دران ایام جهانباني بجهت فتح چنپانیر و بدست افتادن اموال و اسباب فراوان به بزم خسرواني اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض دو رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب مي یافت - و از جلایل شرایط فرماندهي آنست که خدمتگارانِ خاص و ملازمانِ بساطِ قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - که در هر گروهی یکی از خردمنشان احتیاط اندیش تعین فرمایند - تا همواره از نشست و خاست و ماند و بود و آمد و رفتِ این گروه خبردار بوده از صحبت بد که مادر و پدر اندیشهای فاسد ست نگاهباني نمایند - علی الخصوص در بعضی اوقات که بجهت مشاغل خود بامور جزئیه نتوانند پرداخت - مُنهیان درست گفتار باید تا همواره از حقیقت حال و مقاصد این گروه بمسامع اقبال میرسانیده باشند - و اگر نه بسیاري از کوتاه اندیشان را بادهٔ غرور در پا لغزِ ابدی اندازد - و فساد ازین قسمِ بدمستان روی نماید - چنانچه درین ولا سانح شد - تفصیلش آنکه در خلال این احوال

که شادماني فتوحات غيبي بزم آرای دولت بود چندی از کم حوصلگان که بحسب سرنوشت داخل بار یافتگانِ حواشي مجلس عالي شده مثل کتابدار و صلحدار و دوات دار و امثال این مردم اتفاق نموده بباغستان هانول رفته بزم صراحي و جام آراستند - و در وقت مستي کتاب ظفر نامه درمیان داشتند - و مبادئ احوال جهانباني صاحب قراني مي خواندند که آن حضرت چهل کس همراه داشتند - و از هر یکی دو تیر گرفته یکجا بسته بایشان دادند که بشکنند - هرچند بر سر زانو نهاده زور کردند فائده نکرد - چون تیرها از هم کشوده بهر یک دادند در زور اول درهم شکستند - آنحضرت فرمود که چهل تنیم اگر مثل این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر یابیم - باین اندیشهٔ بلند و همت ارجمند کمر چست کرده متوجه ملک گیري شده بودند - آن بیخبرانِ بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هریکی ازان چهل تن لشکری بودند از تائید آسماني - قیاس بمحض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهار صد کس بشمار آمدند - از غایت جنون و دیوانگي و بیهوشي مضمون اتفاق را در عدد چار صد اقوي یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستي ساحتِ فراز و نشیب راهِ اجل را پیمودن گرفتند - روز دیگر هرچند ازین نزدیکانِ دور نشان جستند اثری نیافتند - عاقبت بسخنان فاسد ایشان پی بردند و هزار کس بقصد گرفتن ایشان تعین نمودند - در اندک زماني آن اجل رسیدگان را دست و گردن بسته بدرگاه عالي آوردند - روز سه‌شنبه بود که آنحضرت بر سر کرسي قهر و غضب نشسته جامهای سرخ پوشیدند - و هر یک از آن جماعه را بسزای اعمال و خیال فاسد خود رسانیدند - بعضی را سر از تن و برخی را پایمال فیل ساختند - و جمعی را به بریدن دست و انگشتان حکم

فرمودند - و بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام شد - امام که خالي از سادگي نبود در رکعت اول سورهٔ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ خواند - بعد از فراغ سلام حکم گردون انتقام بنفاذ پیوست که امام را در پای پیل اندازند که عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده است - و این عدالت بظلم فرود آوروده فالِ بد زده است - مولانا محمد پیرعلي (۱) عرضه داشت نمود که این امام معني قرآن نمیداند - امّا چون سورت غضب بادشاهي زبانه کشیده بود غیر از عتاب و خطاب در جواب چیزی نشنید - بعد از زمان چون ساده لوحي امام ظاهر شد تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقّت و بُکا گذرانیدند - و بعد از انصرام این امر تردي بیگ خان را در چنپانیر گذاشته خود باحمدآباد رفتند - و بر لبِ آبِ مهندري نزول نمودند - عماد الملک نیز دلیري نموده بیش آمده در برابر هرکوچ اعلی او نیز کوچ میکرد - میان قصبهٔ نرباد و محمود آباد با میرزا عسکري که هراول بود روبرو شده جنگ عظیم نمودند - و میرزا را شکست دادند - درین حال یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان رسیده علم دولت بر افراختند - و دیگران دستبردها کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد - و درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان درین جنگ کشته شد - و درین اثنا طلوع ماهچهٔ اقبال بادشاهي شد - و فتح بر فتح روی نمود - و هنگام رسیدن موکب همایون از سه هزار بیشتر و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند - از خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نه - جواب داد که اگر غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - والا حرکت المذبوحِ دیگر احتمال دارد - آخر از نیم کشتگان آن مصاف بوضوح پیوست که این

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۴۰ پرغلي مرقوم است ۱۲ مصحح *

رزم بسرکردگي عماد الملک بوده - روز دیگر موکب والا کوچ نموده پیشتر رفت - و میرزا عسکري با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت - چون بحوض کانگریه رسیدند میرزا بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر در آید بعموم خلایق آزار خواهد رسید - حکم شد که یساولان در دروازهٔ شهر نشسته منع نمایند - و مردم را بشهر راه ندهند - چون بحوالي سرکچ[1] نزول فرمودند روز سیوم با مخصوصانِ بساطِ عشرت بسیر شهر رفتند - و بعد ازان در تنسیق گجرات توجه مبذول داشته سر انجام شایسته نمودند - و هندو بیگ را بکومک گذاشته پٹن را بیادگار ناصر میرزا و بروج و بندر سورت و نوساري را بقاسم حسین خان دادند - و دوست بیگ ایشک اقاسي کنبایت و بروده یافت - و محمودآباد بوجکه بهادر اختصاص یافت - و خود بفیروزي و اقبال بعد از انتظام مهام گجرات متوجه بندر دیب شدند - چون موکب عالي به دندوقه که سي کروهی احمد آباد ست رسید عرایض دولتخواهان از دار الخلافهٔ آگره رسید که چون رایات عالي از پایهٔ سریر خلافت مسیر بسیار دور شده متمردان سربه بغي و طغیان برداشته اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندرخان و ملو خان خروج کرده بر سر مهتر زنبور بهندیه آمده اند - و او باوجین آمده و سپاهیان آن حدود با مهتر زنبور در اجین جمع اند - و ارباب فتنه و فساد با جمعیتی فراوان اجین را محاصره نموده - درویش علي کتابدار حاکم اجین بزخم تفنگ در گذشت - و باقي متحصنان امان طلبیده دیدند - رای گیتي نمای بدان قرار گرفت که مراجعت نموده مالوه و مندو را مستقر اورنگ سلطنت گردانند - تاهم آن ولایت از اهل فساد پاک شود - وهم ولایت گجرات از اهل بغي در امان باشد - بنابرآن گجرات را بمیرزا عسکري

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۴۱ سرکیج ذکر شده ۱۲ مصحح *

و جمعی از امرا داده عنان معاودت بکنبایت معطوف داشتند - و ازانجا به بروده و بروج و ازانجا بسورت رفتند - ازان راه بسیر آسیر و برهانپور توجه نمودند - و هفت روز در برهانپور توقف نموده ازانجا کوچ کرده از پهلوی قلعهٔ آسیر گذاشته مندو را مخیّم سرادقات فتح و اقبال ساختند - و فتنه افروزان صیت معاودت جهانباني را شنیده هر یکی بگوشهٔ رفتند - ولایت مالوه آنحضرت را خوش افتاده درهای کامراني بر روی روزگار کشودند - و اکثر نزدیکان را آنجا جاگیر دادند *

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

از وقایع این سال آنکه بزرگی که قدر نعمت و دولت نداند و راه ناسپاسي سپرد هراینه تیشه بدست خود بر پای خود زند - مصداق این مقال آنکه میرزا عسکري و امرای گجرات از تنگ حوصلگي اندیشهای تباه بخود راه داده در وادي ضلالت افتادند - چنانچه سه ماه از رفتن جهانباني نگذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند - خان جهان شیرازي و رومیخان که صفر نام داشت - و قلعهٔ سورت بنا کردهٔ اوست - با یکدیگر اتفاق نموده ملک نوساري از تصّرف عبدالله خان اوزبک برآوردند - و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند - خان جهان از خشکي به بروج آمد - و رومیخان از دریا با توپخانه به بروج آمد - قاسم حسین خان بیدست و پا شده بچنپانیر رفت - و از انجا باحمدآباد نزد میرزا عسکري آمد که کومک گرفته معاودت نماید - سید اسحق که سلطان بهادر خطاب شتاب خاني داده بود کنبایت را متصرف شد - و یادگار ناصر میرزا بطلب میرزا عسکري از پتن باحمد آباد رفت - دریا خان و محافظ خان از رایسین بر آمده پیش سلطان بهادر به دیپ میرفتند - پتن را خالي یافته متصرف گشتند -

و از بی تدبیري و نفاق حال باینجا رسید که غضنفر نامي از نوکران یادگار میرزا با سي صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرّکِ آمدن سلطان شد - و باحمد آباد آمد و نزدیک سرکچ فرود آمد - میرزا عسکري و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با بیست هزار سوار روبروی سلطان رفته فرود آمدند - تا سه شبانروز مقابله داشتند - و ازانجا که اخلاص ایشان با جهانباني درست نبود از تبه رائی و اندیشهٔ کج جنگ ناکرده بجانب چنپانیر رفتند - القصه سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه داشت متعاقب روان شد - سید مبارک بخاري هراول او بود - نزدیک لشکر بادشاهي رسید - یادگار ناصر میرزا چنداول بود برگشته داد مردمي داد - و بسیاري از هراول سلطان بقتل رسیدند - میرزا عسکري چون بی دست و پا شده بود از آب مهندري بی‌محابا گذشت - و بسیاري از سپاه را رخت زندگاني بسیل فنا داد - سلطان نیز تا آب مهندري آمد - میرزا چون بچنپانیر رسید تردي بیگ خان لوازم خدمتگاري نمود - روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد به تردي بیگ خان پیغام دادند که از خزاین قلعه پارهٔ برسم مساعدت بما بفرست که بلشکر داده بدفع خصم مشغولي نمایم - و از اینجا تا مندو شش روز راه است قاصد فرستاده حقیقت بجهانباني عرض مینمایم - تردي بیگ خان قبول این معني ننمود - میرزایان قرار گرفتن او دادند که تمام خزینه را متصرف شوند - و سلطنت بنام میرزا عسکري مقرر شود - و اگر بر بهادر دست یابند فَبِهَا و اِلّا چون حضرت جهانباني را ولایت مالوه خوش آمده است و آگره خالیست بآن صوب روند - تردي بیگ خان از قلعه بملازمت میرزایان میرفت که در راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیش میرزایان فرستاد - که بودن شما اینجا مناسب نیست - میرزایان گفتند که ما راهي میشویم

بیا تا ترا وداع کنیم - چون حقیقت حال برو ظاهر بود جواب چنانچه بایست فرستاد - روز دیگر میرزایان بخیال فاسد کوچ نموده از گهات کرجي بجانب دار الخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکر منصور در چنپانیر بود سلطان بهادر از آب مهندري نگذشت - چون بر توجه میرزایان بآگره اطلاع یافت از آب گذشته بر سر چنپانیر آمد - تردي بیگ خان باوجود استحکام قلعه راه سلامت پیش گرفته خود را در مندو بشرف بساط بوس جهانباني رسانید - و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانباني بارادهٔ اینکه پیشتر از میرزایان بآگره در آید از راه چتور بایلغار نهضت نمودند - و از اتفاقات حسنه آنکه در نواحي چتور در اثنای راه بهم رسیدند - میرزایان لاعلاج شده بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت از کمال عطوفت ذاتي و عفو جبلّي اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نداشته تقصیرات ایشان را اصلا بروی ایشان نیاورده فیض احسان را نیز ضمیمهٔ آن گردانیدند - و یکی از ناسازگاریهای روزگار که سبب توجه اشرف ازین دیار بجانب آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریق بغي و طغیان مسلوک داشته بودند - درینولا باز از تباه رائی از کنج خمول بر آمده سر بشورش بر آوردند - و همانا جمعی که بجهت نابینا ساختن او تعین شدند شرایط احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند - و پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنوج رفتند - و پسران خسرو کوکلتاش که در آنجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند - و میرزا هندال از آگره بدفع این فتنه بر آمد - و در حوالي بلگرام از آب گنگ گذشته تلاقي فریقین دست داد - و شکست بر مخالفان افتاد - و بوزیدنِ نسیمِ اقبال آن شعله فرو نشست - و شمال فتح وزید - و الغ بیگ میرزا و پسران او در آوده جمع شده باز ارادهٔ پیکار

داشتند - درین اثنا خبر وصول عالي از گجرات بآگره رسید - مخالفان باز بجنگ پیش آمده فراري شدند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلامِ عتبهٔ والا دریافت - درینولا بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعهٔ مندو را خالي یافته دلیرانه در آمد - و قادر شاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمد شاه فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب بیک هفته (۱) .... از شمس الدین محمد که بر کنارهٔ دریا دست داده بود - و بادشاه را از آب بر آورده بود بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - و در غرهٔ ربیع الاول نهصد و چهل و هفت تمامي برادران گرامي و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - فامّا کمر صدق بر میانِ جان نمي بستند - و از خواب غفلت بیدار نمي‌شدند - در هرچند گاه در خدمت حضرت جمع شده کنکاش میکردند - و بر اتفاق و یکجهتي کمر مي بستند - و اکابر و معارف را بر این گواه میگرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود و برادر خواجه عبدالحق و میر ابوا البقا داخل کنکاش مي بودند - تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتي محضری نوشتند - و تمام اهالي و اعیان گواهي خود را بران سجلِّ سعادت نهادند - چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در هر باب نصایح بالغ و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامتِ عاقبت طایفهٔ که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است - علی الخصوص درین نزدیکي چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زد هجده پسر کامگار

---

(۱) چند اوراق که مشتمل بر وقایع سلطان بهادر و شیر شاه است در نسخهٔ موجوده نبود لهذا سلسلهٔ واقعات مسلسل نیست - شائقین تواریخ در اکبرنامهٔ علامي ملاحظه بفرمایند ۱۲ مصحح ٠

اقبال مند گذاشت - باچنان دولتی مستقل و سامانی موفور از بی اتفاقي برادران ملک خراسان که چندین سال بمیامن معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بشاهي بیگ اوزبک انتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر از بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نماند - و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون شدند - و حضرت فردوس مکانی هندستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفتند - از بی اتفاقي شمایان از حیطهٔ تصرف بر آمده بدست چنین ناکسان افتاد - دانایان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد - و از گریبان غیرت برون باید آورد - تا درمیان خلایق سربلندي حاصل آید - وموجب گرد آوريِ رضای ایزدي گردد - هرکس بمقتضای هوا و هوس خود حرف سرا گشت - میرزا کامران گفت انچه بخاطر من میرسد آنست - که بادشاه و میرزایان همه جریده روزی چند در شعب جبال بسر برند - و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم - و بمامنی رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که جنگ ما بافغانان صورت نمي بندد - و مناسب آنست که بحدود بکر رفته آن ولایت بدست آریم - و بقوت وی گجرات تسخیر کنیم - چون این دو ملک از ما باشد کار مي توانیم ساخت - میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سرهند تا سارنگ کوه دامنها را محکم ساخته بنشینند - و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - وچون خبر گرفتن کشمیر رسد هرکس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامن ازان محفوظ تر نیست - چهار ماه مي باید که شیر خان بوسد - و با گردونها و ضربزنها که اعتضادِ محاربهٔ اوست بکوهستان نمي تواند آمد - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد -

چون زبان همه با دل موافق نبود سخن تمام ناشده مجلس تمام شد - و هرچند گاه سخن درمیان مي آمد و آنحضرت نصایح ارجمند میفرمودند - که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - میرزا از سخن خود بر نمیگشت - و همگي همت او آنکه هر یکی بطرفی روان شوند - و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود - بظاهر دم از موافقت میزد و در باطن اساس مخالفت استوار میساخت - تا آنکه از تیره رائي خود قاضي عبد الله صدر را پنهاني پیشِ شیرخان فرستاد که پیمان محبت باو بندد و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مکتوب اظهار نمود که اگر پنجاب را بمن دهند دراندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم - شیر خان بعد ازین واقعه تا دهلي آمده قدم پیشتر نمي نهاد - و از جمعیتی که در لاهور بود مي اندیشید - درین اثنا صدر پر غدر رسید - و شیر خان که مدار کار او بروباه بازی بود صدر را دریافته جواب موافق مدعای میرزا گفت و نوشت - و این بیدولت تحریضِ پیش آمدن مخالف نمود - شیرخان حیله سازی را باو همراه نمود تا بر حقیقت کار آگاه شده بر گردد - و میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغ لاهور دید - و درآن روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز آورده بود - و این خام طمع بار دیگر همان بی سعادت را نزد شیر خان فرستاد - درین مرتبه این نمک بحرام در کنار دریای سلطان پور رسیده حرف نا دولتخواهي درمیان آورد - و شیر خان را بر گذشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولي رفته بود آمده بعرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جابده[1] بیگ برادر زادهٔ من که از مقبولان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید - و آخر جمادي الثاني حضرت

---

(۱) در اکبر نامه صفحهٔ ۱۷۱ جاوید بیگ مرقوم است ۱۲ مصحح *

جهانباني و میرزایان از آب سلطان پور عبور فرموده بکنار آب چناب رسیدند - و حضرت جهانباني را چون داعیهٔ کشمیر مصمّم بود - جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته بصوب کشمیر فرستادند - چه دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار رفته بود میرزا حیدر را از جانب خود در لاهور گذاشته بود - خواجه حاجي و ابدال ماکري و درنکی چک و جمعی از امرای کشمیر آمده بودند که بآشنائي میرزا حیدر لشکر از میرزا کامران گرفته کشمیر را از والي آنجا که ازو رنجیده بودند بگیرند - هرچند میرزا حیدر سعي کرد میسر نشد - در وقتی که میرزا هندال خطبه بنام خود کرده فتنه انگیز بود و میرزا کامران از لاهور بآگره آمده بود میرزا حیدر بکوشش تمام از آگره لشکری بسرداري بابا جوجک که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد - که بهمراهي امرای کشمیر آن ملک را تصرف نماید - بابا جوجک تکاهل در رفتن میکرد تا قضیهٔ نامرضیهٔ گذر چوسه روی داد - مشار الیه فسخ عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوري در شعاب جبال بسر برده منتظر فرصت بودند - و پیوسته نوشتهای ایشان بمیرزا حیدر مي آمد مشتمل بر مرغّباتِ تسخیر کشمیر - و میرزا آن عرایض را بحضرت جهانباني مینمود - و خاطر جهانباني را بگرفتن کشمیر مایل میساخت - درینولا بموجب آن رخصت دادند که میرزا با جمعی بنوشهر رود - اگر امرا که نوشتجات میفرستادند آمده به بینند - سکندر توپچي با مردم خود که جاگیر دار آن حدود ست آمده ملحق شود - و چون بعقبه رسند خواجه کلان بیگ که از امرای کبار فردوس مکاني بود خود را بکومک رساند - و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ رسد حضرت جهانباني خود بدولت متوجه آن صوب شوند - و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و میرزا عسکري

با خواجه عبد الحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند - و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان صیت تفرقه شنیده در لب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند ٭ و در غرّهٔ رجب نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را که عزم رفتن کشمیر جزم نموده بودند ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه کلان بیگ که همراهي حضرت جهانباني قرار داده بود از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد - و سکندر قوبچي خود را بکوه سارنگ کشید * و در نهصد و چهل و هفت که جهانباني بسعي میرزایان بجانب سند روان شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملي راه مخالفت پیش گرفتند و از آنحضرت جدا شدند - درین اثنا قاضي عبد الله با چندی افغانان رسید - قراولانِ میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند - افغانان بقتل رسیدند - و قاضي عبد الله که هنوز عمرش باقي بود بشفاعت میر بابا دوست نجات یافت - و تا بیست روز میرزایان سرگردان و حیران بودند - و هیچ نمیدانستند که چه سازند مقصد گم و راه بمقصود نبرده بودند - و حضرت جهانباني براهِ دشت متوجه بکر بودند - و بتخمین و قیاس راهی میرفتند - آب نایاب و غله معدوم - ببدرقهٔ تحمل و زادِ توکل طی مراحل مینمودند - تا آنکه روزی آواز نقارهٔ شنیدند - بعد از تحقیق معلوم شد که هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا در دو سه کروهی در وادیِ طلب قدمی مي زنند - حضرت جهانباني میر ابوالبقا را پیش میرزایان فرستادند تا از مستقرّ این موکب اعلام دهد - و سخنان خرد افزا گفته میرزایان را براه راست آورد - میر بموجب فرمان میرزایان را پند پذیر ساخته بملازمت آورد و باتفاق متوجه بکر شدند - و خواص خان با فوجی عظیم از افغانان از دنبال مي آمد - هرچند لشکرِ

ظفراثر اندک بود بجنگ دلیري نمیکرد - و در اواخر شعبان که اردوی والا باوچه [1] رسید - امیر سید محمد باقر حسیني که دیباچهٔ سادات و علما بود رحلت نمود و همان جا مدفون شد - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که از زمینداران و اعیان آن سر زمین بود مخیّم سرادقات جلال شد فرمانِ عنایت مصحوب بیگ محمد بکاول فرستادند - و اورا بخطاب خان جهاني و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهي و خدمتگاري و فرستادن غله امر فرمودند - بخشوی لنگاه فرستادها را استقبال نموده تسلیمات بجا آورد - اگرچه بخت یاري او نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد امّا بفرستادن غله و پیشکش فرمان برداري کرد - وکشتي بسیار بجهت عبور نمودن بجانب بکر سامان داد - یادگار ناصر میرزا برسم هراولي پیش پیش میرفت - و در بیست و ششم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالي بحوالي بکر رسید - و قاضي غیاث الدین جامي دو روز قبل ازین بمنصب صدارت سرفراز شد - و چون بتوفیق آلهي حدود بکر مخیّم سرادقات شد و قصبهٔ لوهري [2] که بر کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده محل نزول عالي گشت - آنحضرت در باغی که عمارت عالي و دلپذیر دارد و در نزدیک آن قصبه است نزول اجلال فرمودند - و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب عالي تقسیم شد - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمده - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا بعد ازو بآن جانب منزل گرفت - سلطان محمود بکري که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران کرده استعداد قلعه داري نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۷۲ اچه مرقوم است ۱۲ مصحح -

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۷۲ لہري ذکر شده ۱۲ مصحح -

حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت فردوس مکانی
قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را
در تصرف خویش در آورد - چون موکب همایون بقصبهٔ لوهری فرّ نزول
یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت
آستان بوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت
که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در
آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بی رخصت او قلعه سپردن هم
سزاوار نه - و امثال این ضعیف نالی نمود - آنحضرت اورا معذور داشته
امیر طاهر صدر و میر سمندر را که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا
شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند -
میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را که نقاوهٔ
اولاد شیخ پوران بود و جماعت ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد
داشتند - برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی
بدرگاه معلّی فرستاد - و عرض داشت نمود که ولایت بکر محصول
کم دارد - و ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری
غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف
سازند و آن را در تصرف آرند - که هم سپاهِ دولت را فراغت خواهد بود
و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین
آمده که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته اند - و بمرور
و تدریج دغدغها از خاطرِ زایل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد -
و معروض داشت که چون من بعزّ بساط بوس مستسعد گردم باندک توجهِ
حضرت ملک گجرات بتصرف خواهد آمد - و بعد از انتظام مهامِ آن سایرِ
ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد - آن ناجوان‌مرد حقوق را بعقوق

مبدل ساخته از در مکر و تذویر در آمد - سخنان دروغ راست‌نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتر و آن حدود تعین نمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهري بسر بردند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت سرافرازي میرزا هندال به یورت او بحدود پاتر تشریف آوردند - چون زمان ظهور نیّر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دنیا و عقبی است نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیهٔ کبری زمان زمان آماده تر گشت - که بفیض قدوم آن نور پرورد ایزدي دیدهٔ انتظار چندین هزار سالهٔ قدسیان عالم بالا روشني پذیرد - و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن درّ اکلیل خلافت روشني صبح سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوشترین آني و شریف ترین زماني در نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسي نشاني مریم مکاني را که فروغ عفت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش مي درخشید بآئین بادشاهي و روش بزرگي در حبالهٔ عقد در آورند - و جشن اقبال آراستند - و خواجه هجري جامي درین امر سعادت اثر کمال خدمت و عبودیت بجا آورد - و از آنجا متوجه اردوی همایون شدند - و چون مدتی بکر مخیّم سرادقات بود - از بیدولتي زمینداران رفته رفته گراني غله و ویراني ولایات روی داد - و میرزایان را همیشه اندیشهای باطل در خاطر بود - تا آنکه میرزا هندال باغوای یادگار ناصر میرزا و قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود بقندهار رفت - و کس نزد یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید - چون این خبر بجهانباني رسید روز سه شنبه هیجدهم جمادي الاول نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقاء رفته خدمت میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند - که

میرزا را از راهِ خطا بصواب آرد - میر رفته میرزا را ازآن خیالات باز آورده - و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته سعادت خدمت در یابد بشروط بانکه چون هندوستان فتح شود ثلث ازو بوده باشد - و چون بکابل داخل شوند غزنین و چرخ و مواضع لوهکهر که حضرت فردوس مکاني بوالدهٔ میرزا داده بودند باو تعلق گیرد - روز چهار شنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم بکر از رفتن میر واقف شده جمعی بر سر کشتي فرستادند - و تیر باران کردند - زخمی چند کاري بمیر رسید - روز دیگر ازین عالم فاني بملک بقا پیوست - حضرت جهانباني را ازین واقعهٔ غم اندوز الم بسیار دست داد - و فرمودند که همه وقایع یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - و الحق بزرگيِ میر این قدر بود و بلکه زیاده - بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده بملازمت رسید - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالي فرستادند که آنچه التماس نموده بودند بموقف قبول پیوست بشرط آنکه از روی اخلاص آمده ملازمت نماید - حاکمِ تته حرف آمدن مذکور میساخت فامّا توفیق آن در نمي یافت - تا آنکه جهانباني بکر و آن حدود را بیادگار ناصرمیرزا داده غرّهٔ جمادي الثاني نهصد و چهل و هشت بطرف تته رفتند - و این طور ملک معموري را بمیرزا گذاشتند - و چون بقلعهٔ سیهوان رسیدند فضل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتي سواره میرفتند که جمعی از قلعه بر آمده قصد ایشان نمودند - ایشان نیز از کشتي بر آمده بجانب مخالف تاختند - و مخالف رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند - چندي از شیران بیشهٔ بهادري نیز بقلعه در آمدند - چون کومک نداشتند بر آمده باردوی معلّی آمدند - و در هفدهم شهر رجب جهانباني خود آمده

سیهوان را محاصره نمودند - پیشتر از انکه موکب همایون برسد محافظان حصار حدایق و عمارات حوالي قلعه را ویران ساخته بودند - در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سرِ راه گرفت - و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد - از امتداد محاصره و کمي غله فرومایگان بیوفا در ورطهٔ گریز افتادند - تا آنکه اکثر معتمدان را پای صبر از جای رفت - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامي و مولانا عبد الباقي باردوی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علي ولد فقیر علي بیگ و خواجه محب بخشي پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامع علیّه رسید که منعم خان و فضل بیگ وجمعی دیگر اتفاق نموده میروند - آنحضرت منعم خان را بجهت احتیاط مقید ساختند - اکنون شمّهٔ از شرح حال یادگار ناصر میرزا نوشته مي آید - چون اورا در بکر گذاشتند و او لهری را جای اقامت خود ساخت - دو مرتبه مردم قلعه غافل بر سر میرزا ریختند - و از جانب میرزا مردانگیها بظهور آمد - و محمد علي قابوچي و شیر دل قوم منعم خان شربت شهادت چشیدند - بار سیوم از کشتي بر آمده در زمین ریگ زار جنگ صف کردند - و ریگِ تفسیده را بخون آن خون‌گرفتها سیراب ساختند - و اهل قلعه را چنان تنبیه نمودند که دیگر ارادهٔ پیش دستي از خاطر ایشان محو شد - و سیصد و چهار صد کس از مخالف بقتل رسید - و میرزا شاه حسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از جادهٔ مستقیم گردانید - و بابرقلي مهردار خود را پیش او فرستاد - که من پیر شده‌ام و غمخواری ندارم - صبیّهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزینه و ملک بتو مي‌سپارم - و باتفاق ملکِ گجرات تسخیر مي نمایم - والغرض آن ساده لوح را فریفته ساخته داغ بیوفائي بر جبین او نهاد - که اگر ذرهٔ مروت و حقیقت با میرزا

مي يود باوجود صدق مواعيد هرگز قدم در دايرهٔ بيوفائي نمي نهاد - چون جهانباني عسرت و تنگي لشكررا ديدند - كس نزد يادگار ناصر ميرزا فرستادند - كه خود را بر سر حاكم تته كه سر راه گرفته بزودي رساند - تا معسكر اقبال از پريشاني خلاص يافته بتوسعه بهم رسد - ميرزا اگرچه از دل برگشته بود امّا پاس ظاهر بقدر نموده پيش‌خانهٔ بيرون فرستاد - و در روان شدن برهمان خيال تعلل مينمود - درين اثنا جهانباني شيخ عبد الغفور را كه از نسل مشايخ تركستان بود فرستادند كه اهتمام نموده ميرزا را بزودي بياورد - اين بى سعادت چنانكه گفته اند * مصرع *

كين راه كه تو ميروي بتركستانست

كج روي كرده چندان سخنان ناشايسته خاطر نشان ميرزا كرد كه در اركان ظاهر ميرزا نيز خلل تمام راه يافت - و پيش‌خانه را بر گردانيد - و عذرهاى ناموجّه گفته فرستاده - چون معلوم جهانباني شد كه روزگار همچنان بر سر ناسازگاريست و تنگي عساكر از اندازه گذشته توقف در حوالي قلعه مناسب وقت ندانسته بتاريخ هفدهم ذي قعده بجانب بكرو لهري توجه فرمودند - درخلال اين احوال يكى از قبايح ميرزا آن بود كه باغواى حاكم تته زميندااران و دولتخواهان كه كشتي و غله بجهت عساكر اقبال سامان ميداند - و دولتخواهي‌هاى نمايان بموكب عالي نموده بودند - گرفته پيش حاكم تته فرستاد تا ايشان را بقتل آورد - چون رايات عالي بحدود لهري رسيد يادگار ناصر ميرزا با جمعيت خود بقصد اردوى معلّى متوجه گشت - آنحضرت از شنيدن اين خبر في الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بيگ كه از معتمدان خير انديش ميرزا بود ازين حركت شنيع آگاهي يافته بسرعت خود را بميرزا رسانيد - و جلو ميرزا را گرفته ازين حركت ناملايم باز آورد - و انواع سرزنش و نكوهش كرده سخنان

درشت گفت - که مگر ادب و آداب و شرم و مروت از عالم برافتاده - چنین سبکسري کردن و با ولي‌نعمت خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملت و چه قانون رواست * * شعر *

نیکو مَثَلی زدآن سپهدار کاندازهٔ کارِ خود نگهدار
بر پایهٔ قدرِ خویش نه پای خواهي که بر آسمان کني جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت بر خورد ز هر چه در جهان کاشت

این نوع سخنان درمیان آورده میرزا را به لهري برد - درین وقت جمعی کثیر مثل قاسم حسین خان راه بیوفائي پیموده بیادگار ناصر میرزا ملحق شدند - القصه در دیار سند نیز نقش جهانباني ننشست - و عیار جوهر نامردمي هرکس گرفته آمد - و بی اخلاصي برادران و بیخودي لشکر و اقربا و نامساعدي روزگار غدّار ملاحظه افتاد - خواستند که در لباس تجرّد و تفرّد قدم شوق در شاه راه خدا پرستي زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و دامن مقصود بدست آرند - و یا زاویهٔ فراغ و کنج عزلت را بر دیدن اخوان بی‌حقیقت دنیا اختیار کنند - جمعی از همراهان خیر اندیش که در شدّت ورخا ملازم رکاب دولت بودند بالحاح و زاري مانع آمدند - و بعرض رسانیدند که مصلحت در آنست که بولایت مالدیو رفته نفسی راست کنند - چراکه راجهٔ مالدیو بارها عرایض فرستاده لاف بندگي زده است - شاید بتدریج آنچه مکنون ضمیر انور ست صورت وقوع یابد - حضرت جهانباني بنابر خاطر خواهي اربابِ اخلاص بصوب مالدیو توجه نمودند - و منشور عنایت مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف شده نادم و پشیمان شود و از شقاوت باز آید - و اختیارِ سعادت موافقت و رفاقت نماید - ودران فرمان عنایت نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده بود که :

* بیت *

ای برخسار چو مه چشم و چراغِ دگران
سوختم چند شوي مرهمِ داغِ دگـــران

این نصایح اصلا سودمند نیفتاد بخام طمعي طریق بیوفائي اختیار کرده در حدود لهري تقاعد نمود - جهانباني بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اوچه نهضت نمودند - و در هیجدهم ربیع اولال ازآنجا بمالدیو توجه کردند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیداول [۱] نزول کردند - و در بیستم ساحت واصل [۲] مضرب خیام رفعت احتشام شد - و هفدهم ربیع الثاني در دوازده کروهي بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دور بینانِ مجلس قدس از مکر و غدرِ مالدیو اندیشه ناک شده سخنان لایق آدابِ حزم بموقف عرض میرسانیدند - تا آنکه میر سمندر بحکم عالي پیش مالدیو شتافت - و بر مکنونات ضمیر و خاطر او اطلاع یافته بر گردید - و عرض نمود که مقدمات صدق آئین تمهید میدهد امّا ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد - چون رایات اقبال نزدیک ولایت او رسید سنکای ناگوري از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگر باردوی معلّی در آمده الماس گران‌بها را در مقام جست و جوی و خریداري بود - چنانچه استشمام بوی خیر از اوضاع او ظاهر نمي شد - جهانباني فرمودند که باین مشتري خاطر نشان کنید که امثال این جواهر گران‌بها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد - یا بعنایت بادشاهان والا میسر شود - و از آمدن این

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۷۹ دیوار اول مرقوم است و در ترجمهٔ مستر ویبرج صفحه ۳۷۱ دلاور ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه واصل پور ذکر شده ۱۲ مصحح *

مزوّر اندیشه‌مند تر شدند - و بر دریافت میر سمندر آفرین کردند - و از روی احتیاط که داب کارِ فرمان‌روایان است - عَلی الخصوص در هنگام فترت و تنگدستي - رایمل سوني را مقرر نمودند که بمسارعت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغ فراست دریابد عرض داشت نماید - و اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام گرداند - اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستادهٔ هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر را تنها بگیرد - و موکب عالي از قصبهٔ پهلودي که درسي کروهی جودهپور که موطن مالدیوست دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگي نزول نمودند که قاصد رایمل رسید و انگشت خنصر را گرفت - ازین اشارت کشف حقیقت شدهٔ عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ آن سیه بخت تیرهٔ روزگار مکر و غدر ست - و جمعی را بطریق استقبال تعین نمودهٔ خیالات باطل در سر دارد - جهانباني عنان عزیمت بجانب پهلودي گردانیدند - اگرچه گروهی مدعي اینند که مالدیو در مقام خدمتکاري و جانسپاري بود - آخر بواسطهٔ قلت سامان و بی سرانجامیِ لشکر از نیت صافيِ اصلي بر گشت - و یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع‌آمیزِ شیر خان و ملاحظهٔ استیلای او ورق اخلاص برگردانید - و بعضی میگویند که مِنْ اَوَّلِهِ اِلیٰ آخِرِهِ مقدماتی که او ترتیب میداد مبني بر نفاق بود - القصه چون کار فرمایان قضا و قدر عکس مراد و مطلب را در این کارخانه دران ایام نقش بسته بودند هر کاری که پیش گرفته میشد بنظام نمي رسید - و کارهای نیک به شر مي انجامید - چون قلبِ این قلّاب بمحک تجربه رسید و غدرِ این غدّار در پیشگاهٔ خاطر اقدس ظهور یافت تردي بیگ خان و منعم خان را حکم شد که سر راهٔ بر ایشان گرفته نگذارند که باردوی معلّی در آیند - و همچنین ملاحظه میکردهٔ باشید - و اگر قابو یابید

دستبردي هم بنمائید - و جهانباني با معدودی چند از جانسپاران و مخدّرات سراپردهٔ عفت روان شدند - از سپاهیان ظفر بیگ و شیخ علي بیگ جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان به بیست نفر نمي کشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشهای وفاکیش - و از گروه اهل سعادت و اخلاص ملا تاج الدین و ملا چاند منجّم در رکاب نصرت قباب بودند - چون موکب عالي از پهلودي گذشت فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و امرای که بدفع آن مردم تعین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتاده بودند - مخالفان را عبور بر حوالي رایات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و کان مروت و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامنِ تمکین و وقار در آورده با عقلِ خدا داد و خرد مادر زاد مشوره نمودند - و اکثری از عفایف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگي داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علي بیگ با دو سه برادر دیگر پیشتر رفته بر فوج غنیم که در تنگنای در آمده بود تاختند - وتاختن وبرداشتن یکی بود - و جمعی کثیر از مخالفان کشته شدند - و بتائید ایزدي جهانباني ظفر یافتند و متوجه جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادي الاول جیسلمیر را رونق بخشیدند - درین منزل امرا که راه گم کرده بودند از اخبار اراجیف شکسته خاطر شده سعادت ملازمت دریافته از دریافت ملازمت رفع الاوهام خود نمودند - رای جیسلمیر که رای لون‌کرن نام داشت از بیدولتي در مقام بد مددي در آمده کول آب را محافظت کرد - تا موکب بادشاهي که محنت چول کشیده بودند - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده بودند - از بی آبي در آزار باشند - شیران بیشهٔ حقیقت پیش دستي نموده آن گروه شقاوت پیشه را شکست دادند - و ازآنجا نهضت نموده متوجه حصار امرکوت گشتند -

و دهم جمادي الاول بعد از عسرت بسيار بآن حصن حصين در آمدند - و حاكم قلعه كه رانا پرشاد نام داشت قدوم عالي را پيرايهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسنديده بتقديم رسانيد - و از بركات وجودِ مقدس حضرت شاهنشاهي كه حيرت افزاى اهل عالم شد آنست - كه در هنگام سعادت بخش كه حضرت مريم مكاني بآن يگانهٔ آفاق حامله بودند - روزى كه بچول در آمدند ميل اقدس بانار شد - در آن صحرا كه از آب و نان و ميوه نام و نشان هم نبود مستحفظان حيران ماندند - كه ناگاه شخصى انبانى پر از جوارى بفروختن آورد - چون اورا در بارگاه قدس حاضر نمودند و در مقام بر آوردن جوارى از انبان شدند ناگاه از ميان آن انار كلان سيراب پديد آمد - و موجب انبساط و عشرت شد - و جهانيان در حيرت فرو رفته حمل بر كرامات نمودند - روزى چند در آن سر زمين توقف نمودند - در اينجا تردى بيگ خان و جمعى ديگر كه مال و منال و اسباب و اشيا را كه بدولت ابد قرين بهم رسانيده بودند - در چنين عسرت و شدّت ازان حضرت باوجود طلب و اظهار دريغ ميداشتند - باتفاقِ راى امركوت گيراندند - و آن حضرت از كمال فتوت و مروت ذاتي و غايت مهرباني و انصاف بعضى از اموال ايشان بجهت مدد خرچ ملازمان ركاب نصرت اعتصام برداشته قسمت نمودند - و اكثر آن را بهمان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند - چون جهانباني را داعيهٔ پيش رفتن در خاطر بود و وقت ظهور صاحب زمين و زمان نزديك رسيده بود - بملاحظهٔ اختيار ساعتِ سعادت آثار غرّهٔ رجب نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مريم مكاني را با بعضى از جانسپاران در آن حصارِ سعادت اساس بجهان‌دار جان آفرين سپرده بدولت و اقبال پيشتر نهضت نمودند *

رسیدن نوید ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني و تتمهٔ کلام

درین هنگام که چشم بیدار نشینان شب انتظار باز بود و درِ نا امیدي بر روی روزگار فراز - شرف ولادت حضرت شاهنشاهي ظل آلهي روی نمود - در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور پرورد آلهي از بطن عدم بعالم ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادي جاوید انجامد ودل حضرت جهانباني که ابلهٔ زدهٔ کلفت غم بود - مرهم اساس یابد و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معني بجمعیت گرائید - المِنَّةُ لله که بر حسب امید شبِ دیجورِ تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوه را صبح شادماني طلوع نمود - آرزوی آسمانیان و آبروی زمینیان پیدا گشت - چون این بارقهٔ ظلمت سوز و لامعهٔ گیتي فروز از آسمانِ قدس دران گل زمین پرده گشائي نمود مژده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند - و در اثنای راه که چشم دوربینِ حضرت جهانباني بظهور این لایحهٔ غیبي نگران بود - ازین مژدهٔ جان بخش یکدل هزار دل شده سجدات شکر پروردگار - که در خارستان نامرادي گل مراد شگفاند - و در تهي دستيِ ناکامي هزاران کام در کنار نهاد - بجای آوردند - و درون و برون جشن شادي ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غني و فقیر و خرد و بزرگ دست افشان و پای عشرت کوبان دران جشنِ اقبال بکامیابي الطافِ بیکران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالي که عید روزگار و نوروز آسمان بود - و وصول مهدِ عزتِ حضرتِ شاهنشاهي بموکب والای جهانباني و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرائي منشور سعادت و عنوانيِ این امثالِ اقبال داشت - در احوال حضرت شاهنشاهي

اندراج خواهد یافت - القصه ازانجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جهان مروت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرّد را گذاشته و انتظام عالمِ تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معني است - در نظر در آورده متوجه ولایت مالدیو شدند - مالدیو دیو سیرت قدر این دولت نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماسِ جانسپارانِ بارگاه سلطنت متوجه سند شدند - که شاید حکّام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هرچند رای ایشان بر این نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالي نزدیک بآن حدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون جمع شده ارادهٔ مقابله و مجادله دارند - حضرت جهانباني شیخ علي بیگ را که اَباً عَنْ جَد بجان سپاري و اخلاصِ موروثي از زمان ارتفاع رایاتِ دولتِ جهانگیرِ حضرتِ صاحب قراني علمِ امتیاز مي افراشت - با جمعی از دلیران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علي بیگ بموکب منصور قوي بود روی بمعرکهٔ نبرد شیرانه نهاده باندک مایهٔ مردمی داد جلادت داده در کم فرصتي هنگامهٔ آن جماعت متفرق و منهزم ساخت - تباشیر صبح دولت و ظفر از مشرقِ تیغ و افق کمان بر دمید - و خورشیدِ اقبال ظلمت سوزِ آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحت قصبهٔ جون مخیّم موکب عالي گشت - و درین قصبهٔ عشرت ورودِ هودجِ اقبال و عزت حضرت مریم مکاني و مهدِ اقبالِ شاهنشاهي از حصار امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت اتفاق افتاد - چون فواکه و اثمار و بساتین در ظاهر این قصبه بسیار بود چندگاه طرح اقامت افتاد - و همیشه با ارغونیان مصاف روی میداد و ظفر مي یافتند - شیخ تاج الدین لاري اینجا شهید شد - روزی شیخ علي بیگ و تردي بیگ خان بتاخت نامزد شده بودند - سلطان محمود بکری و جمعی

برسر ایشان ریختند - تردي بیگ خان در مردي مساهله نموده - شیخ علي بیگ
به ثبات قدم شربت شهادت آشامید - خاطر اقدس ازین واقعه غمناک شد -
و دل از حدود بکرسرد ساخته ارادهٔ رفتن قندهار نمودند - و در خلال این ایام
هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرامخان خود را از حدود گجرات تنها به پایهٔ سریر
اقدس رسانید- چنانچه در احوال بیرم خان سمت گذارش خواهد یافت ،
و مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و باعث الفت و انس
گشت - و از غرایب آنکه چون بمعسکر رسید اول گذرش بر جنگ‌گاه
افتاد - و پیش از آنکه سعادت ملازمت در یابد و بر مردم ظاهر گردد که
آمده است - خود را آمادهٔ جنگ ساخته بمیدان کارزار چنان در آمد
که سپاه نصرت قرین و اعدا حیران ماندند - که همانا این شخص از جنود
غیبي است - وچون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان مصافِ
نصرت برخواست - و باعث مسرت خاطر اشرف شد - وباین تقریب
چند روزی دران گل زمین توقف روی نمود - و مجملی از احوال بیرام خان
آنکه چون در قضیّهٔ نامرضیّهٔ قنوج چنانچه در احوال او مذکور خواهد شد -
جانسپاریها کرده در میانهٔ جنگ که هر کس بطرفی رفت بسنبل رویه
افتاد - و براجه متّرسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبهٔ
لکهنور آنجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و منتظر قابو و فرصت
مي بود - چون این خبر بشیر خان رسید - کس فرستاده طلب داشت -
راجه بیچاره شده خان خانان بیرام خان را پیش او فرستاد - و چون در راه
مالوه بشیر خان رسانیدند در اول مجلس شیر خان برخاسته تعظیم
بجای آورده دید - و سخنان خاطر فریبنده مذکور ساخت - و درمیان آن
سخنان اظهار کرد که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب
گفت - چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک

برهانپور با هزار گونه بیقراري باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شدند - و در راه ایلچي شیر خان که از گجرات مي آمد - آگاه گشته کس فرستاد - و ابو القاسم را که بصورت و جثّه نمودی داشت طلب کرد و گرفت - بیرام خان از جوانمردي بمبالغه گفت - که بیرام خان منم - ابو القاسم گفت - این ملازم منست - که میخواهد فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که * مصرع *

مرا بگذار و دستِ یارِ من گیر

درمیان بود - ابو القاسم این مردمي نموده - بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را که نزد شیر خان بردند از ناجوانمردي آن کانِ مروت را بقتل آورد - و بارها شیر خان میگفت - که همان زمان که بیرام خان گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - و دران طور مجلسی اظهار این قسم حرفی نمود - ما دانستیم که او با ما نمیسازد - سلطان محمود گجراتي نیز مبالغهٔ تمام در بودن ایشان در گجرات نمود - قبول ننموده رخصت سفرِ حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و از آنجا بولایت هردوار شتافت - وخود را در قصبهٔ جون بملازمت اقدس رسانید *

ظهور کرامت از حضرت شاهنشاهي در ماه هشتم شرف ولادت

و از بدایع احوال و خوارق عاداتیست که از حضرت شاهنشاهي درین ایام که هفت ماه از ولادت ایشان گذشته بود روی داد - چون در ماه هشتم پای نهادند امرهای بدیع از آنحضرت روی داد - شامگاهی جیجی انگه آن نوبارهٔ باغ قدس را شیر میداد - و از مخالفت ماهم انگه و جمعی دیگر آزرده بود - و ازین که بحضرت جهانباني رسانیده

بودند که کوچ میر غزنوي سحر میکند که شاهزادهٔ عالمیان بغیر از شیر او
شیر دیگری نمیگیرد کمال دلتنگي داشت - درین اثنا در زمانی که کسی
حاضر نبود آنحضرت متکلم شده بزبان کرامت بیان تسلي خاطر جیجي
انگه دادند - و فرمودند که دل خوش دار - که نیّرِ آسمانِ خلافت در کنار
تو قرار خواهد گرفت - و زنهار این راز ما را آشکارا نکني - و این اسرارِ
قدرتِ آلهي بیوقت شهرت ندهي - چه حکمتهای غیبي و مصلحتهای
کلي در ضمن این مندرج است - شیخ ابو الفضل گوید که جیجي انگه
میگفت که مرا این نوید جانِ بخشِ عظیم در شگفت آورد - و عقدهٔ اندوه
یکباره از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر که حضانتِ چنان فیض
گستري بلا مشارکت از درگاه صمدیت بمن حواله شد - انشراح خاطر یکی
بصد و صد به هزار انجامید - و این رازِ سربمهر پنهان میداشتم - تا آنکه روزی
که آن نونهال دولت سریر آرای ملک کشورکشائی گشته - روزی در عرصهٔ
دهلي بشکارِ حوالي قصبهٔ پالم تشریف برده بودند - و در آنجا ماری
بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد - که ارباب تهور را دل از جای
رفته بود - آنحضرت اعجاز موسوی ظاهر ساخته ید بیضا نموده متوجه مار
شدند - و به بشارتِ غیبی دلیرانه دُم مار بدست اقدس گرفته زبون
ساختند - یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیتِ
قدرت مشاهده کرده از روی تعجب آمده بمردم نقل کرد - در آن وقت
آن راز سر بسته و سرّ سرپوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند
خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغر سن آن اُعجوبه را نموده بود -
اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست - و این راز سر بسته که تا
غایت بر زبان نیاورده‌ام سبب آن بود که با هرکه میگفتم باور نمیکرد -
بلکه مدعیان بسخافتِ عقل من نسبت میکردند - و چاشنيِ این سخن

در کام مرام آنها تلخ مینمود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم بافشای آن راز لب کشودم - ای فرزند از آن مظهر کراماتِ عالي این مقامات و علامات بدیع نیست - و نیز شیخ ابوالفضل گوید که این دو قصه را اگر چه از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفّت قباب بیواسطه نیز استماع نمودم - و فرماید که آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نور پرورد الٓهي بچشمِ خود دیده است و بنظر اندیشه سنجیده است - از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرون است - و الحق انچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر ست - و انچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن اَلعُهدَةُ عَلَی الرَّاوِي *

توجه موکب عالئ حضرت جهانبانـــاني بسمت قندهار و از آن حدود سفر حجـاز و آهنگ عـــراق کــردن

چون ارادتِ ازلي بر این رفته که بادشاهی که خلعتِ والای دولتش را بطرازِ خلود و بقا مطرّز سازند - وقوایمِ سریرِ عظمت و سلطنتش را بقواعدِ ارکانِ استمرار و استعلا مشیّد و مقرر گردانند - بعضی طوارقِ انقلاب نما و سوانحِ انصراف انتما پیش راه او مي آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بی بود - و عقده ایست عاقبت محمود - که کوته نظران آن را از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار در مي آوردند - و بلند بینان خالِ رخسارِ دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میسازند - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظرِ مردم پنهان گردد در حقیقت آن پردهٔ بیش نیست -

که بر چشم جهانیان فرو هشته میشود - و منقصتی بآن بارگاه عالي نمیرسد - مرآت این حال واقعهٔ عبرت افزائي حضرت جهانباني است - که در اندک فرصتی دامنِ اقبالِ آنحضرت که غبار آلودِ حوادث بود بسر چشمهٔ افضال شست و شو یافت - و جمیع کافر نعمتان بسزای اعمال و نیات خود رسیدند - و خرمن عمر و دولتِ ایشان به برق قهر الٓهي سوخته شد - و بالجمله چون حضرت جهانباني را باطنِ قدسي مظاهر از طرز دنیای ناپایدار افسرده گشته بود از ولایت سند توجه عالي برخاسته - بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صلح گونهٔ فرموده بقندهار نهضت فرمایند - چون موکب والا آنجا رسد حضرت شاهنشاهي را با جمعی خاصانِ درگاه بحفظ ایزدي سپرده قدم در شاهراهِ تجرید و تفرید نهند - و بارتقای مصاعد شوق هماوار اوجِ عشق را زیر پر و بال همت گیرند - و چنانچه بطوافِ قبلهٔ دل مشرف شده اند و فیض معنوي یافته - محمل بکعبه گِل نیز برده صورت را بمعني متحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معني باعث تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقي سادہ لوحانِ صورت‌پرست گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تته این معني را دریافته سعادت خود دانست و عرضه داشت صلح فرستاد - چون آنحضرت را شاه باز بلند پروازِ همت بصید عنقا پر کشاده بود - و نظرِ دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیانِ بلند افتاده - صورتِ التماسِ او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان که کار بر ایشان تنگ شده بود - از مژدهٔ صلح کلاهِ نشاط بر آسمان افگندند - و پیشکش فراوان فرستاده معذرتها خواستند - آنحضرت هفتم ربیع الآخر این سال از راه سیوی از قصبهٔ جون متوجه قندهار شدند - میرزا عسکري از توجه موکب بادشاهي خبردار شده بموجب فرمودهٔ میرزا کامران وتیره رای خود استحکام قلعه

نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلّی شد - که به پایمردیِ شقاوت رفته دستگیر نماید - در این اثنا امیر الله دوست که از فضلای زمان بود - و از جانب میرزا کامران بطلب دختر شاه حسین بیگ ارغون با شیخ عبد الوهاب اولاد شیخ بوران میرفتند - خبر موکب عالي شنیده در قلعهٔ سیوي متحصن شدند - حضرت جهانباني میر الله دوست را مثالِ عالي فرستاده طلب نمودند - او از بی سعادتي حرمانِ ملازمت اختیار نمود و عذر آورد - چون موکب عالی بحدود شمال قندهار که تا قندهار سه فرسخ است رسید - جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود - و جاگیر در آن حدود داشت - بزبانگیري کسان گذاشته بود - دو کس از ملازمان بادشاهي را که پیشتر بسر چشمهٔ رسیدند دستگیر کرده بردند - یکی از ایشان فرصت نموده از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقتِ آن بداندیشان که از قراینِ احوال دریافته - و از زبان آنجماعت شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانباني بر کافر نعمتيِ ایشان واقف شده رفتن قندهار را بر طرف ساختند - و بجانب مشتنگ عزیمت نمودند - پاینده محمد ویسي رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مصحوب او منشور عنایت بخط قدسي نمط خود بمیرزا عسکري مصدّر باین عبارت که برادر کم مهرِ بی ارادت معلوم نماید - نوشته بمواعظ و نصایح آگاهي بخشیدند - اما گوش حق شنو کو - آن نصایح را ناشنیده تصور کرده بیشتر از پیشتر در مقام اقدامِ شقاوت شد قاسم حسین خان و مهدي قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان میرزا عسکري را از رفتن منع نمودند - که مبادا جهانباني درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق روند و حوادث عظیم روی دهد - ابو الخیر و جمعی از اشرار سخنان خوش آمدِ خانه برانداز درمیان آوردند - و گفته گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمم داشتند - صبح آن روز که

شامِ ادبارش بود میرزا بخیالات فاسد متوجه مشتفگ شد یکدو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید - که این راه که دیده است - جی [1] بهادر اوزبک گفت این راه را من آمد و شد کرده ام و میدانم - میرزا فرمود که راست است - جاگیردار این حدود بوده - اورا فرمودند که پیشتر رفته می باش - و راه را سر می کن - او اظهار نمود که اسپ من زبونست - میرزا اسپ ترسون برلاس را گرفته باو داد - جی بهادر چون سابقاً در هندوستان ملازم جنت آشیانی بود برهنمونیِ اقبال از آنجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بجادرِ خانخانان بیرامخان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او بملازمت جهانبانی آمده از عزمِ نادرست آن حق ناسپاس آگاه ساخت - آنحضرت کس پیش قردی بیگ خان و دیگر ملازمان فرستادند - که اسپی چند فرستید - آن تنگ چشمان تقاعد نموده از ادراک این دولت إبا نمودند - آنحضرت خواستند که ایشان را تنبیه نمایند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت فرصتِ توقف بر نمي تابد - کافر نعمتان را بقهر ایزدي حواله فرموده خود بدولت متوجه ارادهٔ خود شوید - التماس او مبذول شده - آنحضرت با معدودی چند از جانسپاران راه دشت گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوي و خواجه عنبر ناظر را فرمودند - که حضرت شاهنشاهي درمهد حمایتِ آلهیست - هودج عزت مریم مکاني را بهر نوع باشد باردوی معلّی رسانند - این سعادتمندان گرم روی نموده خدمت عالي بجا آوردند - و قدری راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافرنعمتانِ حق ناشناس روی

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۹ جی بهادر اوزبک نوکر قاسم حسین سلطان مرقوم است ۱۲ مصحح *

نمود - بیرامخان بموقف عرض رسانید که حقیقت دوستي زر که میرزا عسکري دارد برحضرت ظاهر ست - درین وقت بخاطر جمع با دو سه نویسنده در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلّی را خواهد دید - لایق و مناسب آنست که تکیه بر الطاف الّهي کرده خود را بآن خیمه رسانیم و کار او بسازیم - چون میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند ناگزیر ملازمت اختیار مي‌نمایند - آنحضرت از روی حساب و معامله فهمي این کنکاش را تحسین فرمودند - امّا از پاک طینتي بگرد این داعیه نگشتند و فرمودند - که اکنون رو براه غربت نهاده ایم و راه دراز پیش گرفته ایم - فسخ عزیمت نمي‌نمائیم و مجدداً حضرت شاهنشاهي را بحمایت ایزدي سپرده برتوسن همت زین دولت بستند - و پای توجه در رکابِ توکل در آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکري که باندیشهٔ تباه نزدیک مستنگ رسید - میر ابو الحسن صدر را پیشتر فرستاد - تا حضرت جهانباني را اگر داعیهٔ رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد - دروقت سواريِ جهانباني میررسید - خواست که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذارند که باعث توقف شود - آنحضرت بسخنان واهیهٔ او متوجه ناشده گرم رفتن شدند - میرزا عسکري متعاقب رسیده شاه ولد وابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود فرستاد - تا اردو را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی بجائی رود - و حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدنِ جهانباني را از میر ابوالحسن شنید - تردي بیگ خان و سایر ملازمان بیوفا آمده میرزا عسکري را دیدند - همه را بمردم معتمد سپرده - میر غزنوي چون آمده میرزا را دید فرمود که ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راهِ چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهي - میر غزنوي گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یکشتر

میوه از رکابخانه بجهت میرزا ببرند من هم مي آیم - و شب در خیمهٔ
خود بایکدو نویسندهٔ بعضی از اسباب که از سرکار بادشاهي آورده بودند
میدید و مي نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرامخان بتفرس
صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آن روز چاشتگاه میرزا نقاره
نواخته از منزل خود باردوی معلّی آمد - و بر در دولتخانهٔ حضرت جهانباني
نزول نمود - و جمیع مردم را یک بیک گیراند - و تردي بیگ خان را
بشاه ولد سپرد - و ملازمان بیوفا را همه بمردم خود سپرد و بقندهار برد - و جمعی
کثیر را بشکنجه و قین هلاک ساخت - و مبلغی کلي از تردي بیگ خان
گرفت - و تردي بیگ خان بپاداش عمل خود رسید - از غرایب مبشّرات
غیبي و تفاولات آسماني که درینولا نسبت بشاهنشاهي بظهور آمد آن بود
که چون میرزا عسکري باردوی معلّی رسید و اعمال ناشایسته بجا آورد
میر غزنوي و ماهم انگه حضرت شاهنشاهي را پیش میرزا آوردند - میرزا
هرچند روی توجه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگي آمد آن
حضرت باوجود خرد سالي اصلا شگفته نشدند - میرزا طریق شده گفت که
میدانیم که فرزند کیست - با ما چگونه شگفته شود - بعد از زمانی انگشتري
میرزا را که در گردن حمایل بود و علاقهٔ گلگون آن نمایان - بطریق عادت
اطفال - نی نی بلکه بدستیاري اقبال - دست بجانب علاقه برده خواستند
بگیرند - میرزا در ساعت از گردن برآورده بشاهنشاهي داد - دقیقه شناسان
این معنی را حمل بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت
بنام نامي ایشان خواهد شد - و شاهنشاهي را برداشته متوجه قندهار
شد - و در قیام و جلوس و نوم و یقظ سواطع بزرگي و فرمانروائي از پیشگاه
احوال آنحضرت میدرخشید - در اثنای راه کوکی بهادر که از معتبران
میرزا عسکري بود - نزدیک کجاوهٔ آنحضرت آمده بمیر غزنوي گفت -

که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه میرسانم - میر گفت که چون بادشاه خود نبردند این دلیري از من نمي آید - بهادر گفت من ارادۀ ملازمت جهانباني درام - که در چنین ایام خدمات بتقدیم رسانم - و میخواستم که این خدمت نیز بجا آرم - اکنون که بآن سعادت سرافراز نمیسازید نشانی از شاهنشاهي بدهید که بحضرت جهانباني بگذرانم - میر غزنوي طاقیۀ شاهنشاهي را ببهادر داد - و او را باین دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکري شاهنشاهي را هژدهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار آورد - در بالای ارک جا داد - و ماهم انگه و جیجي انگه و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب بودند - و میرزا آن نونهالِ اقبال را بسلطان بیگم کوچ خود سپرد - و آن عفت قباب در لوازم مهرباني مي کوشید - و شیخ ابو الفضل در اکبرنامه آورده که از زبان اقدس شاهنشاهي شنیدم که احوال یکسالگي خود را علی الخصوص در آن هنگام که حضرت جهانباني متوجه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند - یکسال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - که روزی ماهم انگه والدۀ ادهم خان که بحفاظت و خدمت قیام مینمود بمیرزا عسکري معروض داشت که رسم ترکان آنست که چون فرزند را زمانِ روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامي میزنند - چنانچه آن نخلِ امید بزمین آید - اکنون جهانباني تشریف ندارند - شما بجای ایشانند - مناسب آنست که این شگون شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار گرفته بسوی من انداخت - و من از پای در آمدم - مي فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر ست - و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمّن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطافِ بابا حسن ابدال بردند -

آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن در پیش نظر ست - چون سر رشتهٔ سخن باینجا رسید - از بقیّه سرگذشت شیرخان - و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت - و میرزا هندال که بقندهار شتافت - و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند - ناگزیر است - تا جویای آگاهي پذیرای عبرت گشته به نیروی بختِ بیدار زندگاني را بهشیار دلي سرکند *

ذکر مجملی از احوال شیرخان

پوشیده نماناد که شیر خان از آب بیاه گذشته بآهستگي قدم پیش مي نهاد - و با چندین اسبابِ نبرد ملاحظهٔ تمام مي بود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یکجانب بهادرانِ موکبِ بادشاهي قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیر نمای اورا بیکبار به هیچ برآرند - جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه مرعي میداشت - بعد از چند روز که بی اتفاقي برادران و میرزا کامران بنزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد - و از آنجا تا خوشاب رفت - و کس بطلب سلطان سارنگ ککر و سلطان آدم که از زمینداران معتبر آن حدود اند فرستاد - چون نعمت پروردهٔ فردوس مکاني بودند - و از دولت این دودمان عمری کامراني داشتند حرف اورا نشنیدند - شیر خان از آنجا بهتاپور [1] که از محال منسوب ککرانست شتافت - ککران دادِ مردانگي داده لشکر افغان را شکست دادند - و افغان فراوان در قید ایشان افتادند و بفروختند - شیرِ خان خود مي خواست که بر سر ایشان رود - هواخواهان او صلاح دران دیدند که این قسم انتقامات را بتدریج و تدبیر

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۹۵ هیتاپور ثبت شده ۱۲ مصحح *

باید کشید - و مناسب آنست که لشکری دریں حدود گذاشته شود - که هم در فکر لشکر منصور باشند - و هم در حدود ولایت نگران بوده دست تاراج دراز کنند - و قلعهٔ مستحکم بجهت این کارها اساس باید کرد - تا بمرور ایام این مرد به تنگ آمده از درِ اطاعت در آیند - و خود بارگشته بسامان و سرانجام ملک هندوستان باید پرداخت - بنابراین مصلحت دید قلعهٔ رهتاس را بنا نهاد - و جمعی را گذاشته بآگره آمد و از آنجا بگوالیار رفت - که میر ابو القاسم آن جا متحصّن بود - میر بیچاره از بی آذوقهٔ آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغِ اسپِ سپاهیان درمیان آورد - و اندکی از تدبیرهای بسیارِ سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروز شاه تفصیل یافته است شنیده بعمل آورد - و ازآنجا بر سر راجه پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیری رفت - و راجه را بعهد و پیمان بر آورد - و بسعي بعضی فقها امان داده خویش را از هم گذرانید و از آنجا بآگره آمد - و بطرز حکّام بنگاله سراها در طرق و مسالک بمفاصلهٔ یک کروه بنا کرد - و بعد از بیماري که در آگره بر او طاري شد بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور و بسیاري از محال و امصار بود لشکر کشید - و کار آن حدود را بفریب و فسون ساخته بنواحي چتور و رهتپپور (۱) شتافت - و آنجا نیز نیرنگ سازیها نمود - تا نگاهبانانِ آن قلاع کلیدها را فرستادند - و جمعی در آن ولایات گذاشته درمیان دهندیره در آمد - و از آنجا روی بکالنجر آورد و آن را محاصره کرد - و ساباطها بروِ مُشرف ساخت و نقبها زد - و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشي که خود افروخته بود از دود

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۹۶ رنتهبور مرقوم است ۱۲ مصحح -

آهِ مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او از آتش مرد یافته بودند - اگرچه ۹۵۲
در گرفتن این حصارِ حصین جانش از چار دیوار عنصر بر آمد امّا
عجب قلعه بدست افتاد - پنج سال و ده ماه و سیزده روز برنگ و ریو
حکومت هندوستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسر خرد او هشتم روز
جانشین پدر شد - و اسلام خان نام خود نهاده اسم بادشاهي بر خود
بست - و در ناشایستگي اعمال از پدر خود گذرانیده بود - چون تسلط این
دو فتنه سرشتِ خداع منش در سابق و لاحق مفصلا ذکر شده و میشود
دریفجا متصدي اندکی از احوال نکبت مآل ایشان شد - که مطالعه
کنندگان را رجوع باحوال ایشان نباید کرد - و سر رشتهٔ احوال ایشان ازینجا
نیز توانند بدست در آورد - و تسلط و عصیان آن گروه در جنب شعشعهٔ
مهچهٔ جهان‌افروزِ رایتِ این دولت ابدي اساس مانند فروغ کرمکانِ
شب تاب حکمِ نمودِ بی بود داشت *

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکه در احوال سلاطین کشمیر مفصلا
نوشته شد بیمن توجه منسوبان جنت آشیاني بتخت سلطنت کشمیر
بر آمد - و کاجي چک بغربت از کشمیر بر آمده بشیر خان پیوست -
و میخواست که بمدد شیر خان میرزا را از کشمیر بر آورد - تا آنکه در
روز شنبه بیستم ربیع الثاني نهصد و چهل و هشت با میرزا حیدر مصاف
دادند - و میرزا مظفر و منصور شده یکباره حاکم و سلطان باستقلال
کشمیر شد - و کشمیر بالتمام در تصرف میرزا آمد - و خطیب کشمیر
مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - ۹۴۸
تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا صورت دارد - امّا آنچه میرزا

خود در تاریخ رشیدی اشارہ نمودہ آنست که یکبارہ دیگر میرزا از راہ درۂ لار بکشمیر در آمدہ بمدد سعید خان حاکم کاشغر در شعبان نهصد و سي و نه کشمیر را در تصرف آوردہ بود - و در سلخ شوالِ همین سال با امرای کشمیر و محمد شاہ که حکومت کشمیر بنام او بود صلح کردہ دختر محمد شاہ را برای سلطان اسکندر پسر خود گرفته از راهی که آمدہ بود مراجعت نمود - چون درین نوبت ملک کشمیر مسخّر شد دہ سال در انتظام آن ولایت سعي بلیغ نمود - و سهوی که ازو سرزد این بود که باوجود اینچنین فتحی سکه و خطبه بنام نازک شاہ بدستور امرای کشمیر ساخت - بایستي که حقوق نمک جهانباني را منظور داشته بنام نامي ایشان میکرد و در نهصد و پنجاہ و هشت در شبیخون که کشمیریان بر سر او آوردہ بودند مسافر ملک نیستي شد *

ذکر احوال میرزا کامران

چون مجملی از احوال میرزا حیدر سمت گذارش یافت - اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش مي یابد - در آن ایام که میرزا کامران از جهانباني جدا شدہ بکابل رفت - چون بخوشاب رسید خطبه بنام خود خواند - چون همنشین دوربیني دلسوز نداشت این طور کار ناشایسته بظهور آورد - و از راہ دهنکوت بکنار آب سند رسید - درینجا محمد سلطان و اُلغ میرزا که در ملتان بودند در کنار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا پل بسته از آب عبور نمود - و بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر مي برد - و مثلی که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نرود چراگاہ بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند درّاج را پریدن آسان نگردد - درین واقعه بظهور آمد - و غزنین و آن حدود را بمیرزا عسکري داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش میرزا سلیمان به بدخشان فرستاد -

و خواست که سکه و خطبهٔ بدخشان بنام او شود - میرزا سلیمان فرستادہ را نومید بر گردانید - میرزا کامران ببدخشان رفته با میرزا سلیمان در موضع بازي جنگ کرد - و آخر میرزا سلیمان درِ صلح زدہ سکه و خطبه بنام او ساخت - و بعضی محال بدخشان را میرزا کامران بمردم خود داد - وتتمه در تصرف میرزا سلیمان ماند و مراجعت نمود - درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمدہ قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آوردہ متوجه قندهار شد - و تا شش ماہ محاصرهٔ قلعه نمودہ - میرزا هندال ملازمت نمودہ قلعه سپرد - میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري دادہ میرزا هندال را همراہ خود بکابل آورد - و معمورهٔ جوی شاهي که اکنون نسبت بنام شاهنشاهي دارد و بجلال آباد مشهور است بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسبابِ غفلت را آمادہ میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان بر انچه میرزا کامران از بدخشان متصرف شدہ بود تصرف کرد - میرزا کامران دیگر بارہ لشکر ببدخشان برد و جنگ کرد - میرزا سلیمان شکست یافته پناہ بقلعهٔ ظفر برد - میرزا کامران قلعه را محاصرہ نمود و اکثری از اهل بدخشان آمدہ میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان ازین واسطه عاجز شدہ آمدہ میرزا کامران را دید - و میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبد الله و جمعی دیگر را در بدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروي تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماہ جمادي الثاني ٩٤٨ یافته بود - میرزا سلیمان با پسرش میرزا ابراهیم مقید شدند - چون بکابل رسید تا یکماہ بآئین بندي شهر مشغول شدہ روزگار بغفلت میگذراند نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ اقبال جهانباني ارتفاع یافت - و سزای او چنانکه رقم خواهد شد در گذارش نهاد .

احوال میرزا هندال وغیره

احوال میرزا هندال آنکه چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد
از ملازمتِ جهانبانی راهِ بیوفائی پیش گرفت - و متوجه قندهار شد -
قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا را
شنیده از قلعه برآمده میرزا را باحترام تمام در یافت - و آن ملک را
بمیرزا سپرد - و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده قندهار
را متصرف شد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - و مقرر ست
که انجام حالِ بیوفایان چون آغازِ کارِ شان مردود دلهاست - از آنجمله
چون یادگار ناصر میرزا که بفریب و فسونِ حاکم تته از راه راست
انحراف ورزیده در لهری بکر مانده بود - بعد از توجه جهانبانی قریب
دو ماه در آن حدود بود - آخر بر او ظاهر شد که آن همه مقدمات
حاکم تته حیله و تذویر بوده - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار
روان شد - هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست‌گو بود - گفت
که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن خدمت جهانبانی پسندیده
نیست - ودنیا جای مکافاتست - یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی
بقندهار رفت - و در زمانی که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را در محاصره
داشت و کار به تنگ آورده بود - میرزا کامران را دیده همراه بکابل آمد -
و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد - که حضرت بلقیس مکانی
شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده
در حدودِ بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را
با جمعی کثیر که از جهانبانی جدائی اختیار نموده بودند بآئین لایق
روان ساخت - و خطائی که ازو سرزد این بود که این مردم را از راه

بیابان بی آب و آذوقه فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند - و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپی افتاد - و حضرت بلقیس مکاني رحلت فرمودند - و ازین قافله که سه چهار هزار بودند معدودی چند جان بسلامت بقندهار رسانیدند *

نهضت حضرت جهانباني بسمت خراسان و عراق و انچه در سفر بظهور آمد

تا اکنون از هر جا سخن فراهم مي آوردم - و از هر کس افسانهٔ سر کرده بودم - اکنون بر سر مقصود رفته شروع در مطالب میرود - مجملی از احوالِ نصرت انجامِ سفرِ خراسان و عراق حضرت جهانباني و قطع فیافي و طیِّ صحاري و براري گفته مي آید - و آن چنانست که چون آنحضرت قدم در وادیِ توکل نهاده راه چول پیش گرفتند - همراهان را بخطاب چولي سرافراز نمودند - و از فضل آلهي ملک هاتی بلوچ که قافله سالار راهزنانِ چول بود بشرف زمین بوس رسیده آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاري کوشید - و راهبري نموده بولایت گرمسیر رسانید - و میر عبد الحي که کلانتر آن ولایت بود باندیشهای نادرست بسعادت ملازمت نرسید - فامّا خدمات غایبانه بجای آورد - و خواجه جلال الدین محمود که از جانب میرزا عسکري بتحصیل مال آن ولایت آمده بود سعادت خدمت دریافت - و هرچه از نقد و جنس داشت نثار موکب اعلی نمود - وبنوازش جهانباني سرافراز گشته بمیر ساماني رسید - و دران ایام از بیوفائی دنیای بی اعتبار همکي همتِ ارجمندِ آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و تفرید روز بروز در تزاید ست گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته

به یکتای بی همتا پردازند - لیکن مروت نمیگذاشت که دلهای وفا کیشان را بایی انقطاع آزرده سازند - و آن حقیقت شعاران و خان خانان بیرام خان ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند - که چنین ذات کاملی که در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود نیامده یکبارگي دست از جهان باز دارد - و سلسلهٔ سلطنت ابد قرین را منقطع سازد - و چون سلسلهٔ رفیعهٔ آبای کرام عظام خان خانان را با فرمان فرمای ایران طریقهٔ دوستي و خویشي و آشنائي بود بنوشتن مکتوبِ محبت اسلوب و عنان عزیمت بآنصوب منعطف داشتن خاطر حضرت جهانباني را راغب ساخته سخنان هوشمندانه عرض نمود - که اگر فرمان فرمای ایران لوازم محبت و موّدت و مروت بجای آرد - و روابط قدیم را منظور دارد یکبار دیگر دل این گروه وفا کیش بدست آورده میشود - و الّا بهرچه صلاح وقت باشد عمل میتوان نمود - روز پنجشنبه غرّهٔ شوال سنه نهصد و پنجاه مکتوبي مصحوب چولی بهادر فرستادند - و مجمل از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند * بیت -

بسر ما بگذشت انچه گذشت   چه بکوه چه بدریا چه بدشت

و به سیستان نهضت نمودند - و از آب هیلمند[1] عبور کردند - و بکنار کولي که این آب بآن در مي‌آید نزول فرمودند - احمد سلطان شاملو حاکم سیستان مقدم ایشان را دولت ناگهاني شمرده بآئینِ نیک بختان ملازمت نمود - و بوظایف خدمتکاري و آداب میزباني قیام نمود - و والدهٔ خود را بملازمت مریم مکاني فرستاده جمیع اموال خود را پیشکش نمود - و آنحضرت

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۰۴ هیرمند مرقوم است مصحح -

بجهت انشراح خاطر ایشان آنها[1] را قبول کردند - و چند روز دران سرزمین بشکار قشقلداغ مشغولي جستند - و از آنجا به سیستان در آمدند - و درین جا حسین قلي میرزا برادر احمد سلطان که بجهت مرخص شدن از برادر و والده و رفتن سفر حجاز بسیستان آمده بملازمت رسید - آن حضرت ازو در مذهب و ملت سخنان پرسیدند - عرض نمود که مدتیست که در معتقدات شیعه و سني غور کرده میشود - و کتب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است - و معتقد سنیان آنکه سبّ اصحاب کفرست - بعد از تامل و تفکر خاطر برآن قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمي توان شد - این سخن آنحضرت را بسیار بسیار خوش آمد - و تکلیف همراهي و ملازمت نمودن دریافت - شرف زیارتِ بیت الله اورا ازین سعادت محروم گذاشت - درین منزل حاجي محمد بابا قشقه و حسن کوکهٔ میرزا کامران که از میرزا عسکري جدا شده بودند بموکب عالي پیوستند - حضرت جهانباني را برین آوردند که بجانب زمین داور مراجعت نمایند - که جمعی از ملازمان عتبهٔ علیّه بملازمت خواهند رسید - و کارها بزودي ساخته خواهد شد - احمد سلطان حاکم سیستان و محمد بیرام خان ازان سفر مانع آمده بصوب عراق رغبت افزای جهانباني نمودند - اول خواستند که از راه طبس کیل[2] روانه شده زودتر با فرمان فرمای ایران ملاقات نمایند - آخر باراده‌ٔ سیر هرات[3] و طواف آستانهٔ امام ضامن ثامن علي بن موسی رضا عَلَیهِ السَّلام از راه قلعهٔ اوک

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۰۴ مرقوم است که آنحضرت اندکی ازان جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانید ۱۲ مصحح .

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۰۵ بجای طبس کیل - کیلکي ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۲۰۵ هري ذکر شده ۱۲ مصحح ،

متوجه آن سمت شدند - چون مکتوب محبت اسلوب بتخت آرای ملک ایران شاه طهماسپ رسید - مقدمِ سعادت التزامِ آنحضرت را غنیمت شمرده خوشوقت شد - و سه شبانروز نقارهٔ شادیانه در قزوین که پای تخت او بود زدند - ومکتوبی در جواب مشتمل بر استدعای حضور شریف بزودترین وقتی نمود - و تحف و هدایا مصحوب یکی از مقربان خاص ارسال داشت - و این بیت بر عنوانِ مکتوب نوشت * بیت *

همای اوجِ سعادت بدام ما افتد تُرا اگر گذری بر مقـام ما افتد

و فرامین بحکام ولایت خراسان نوشت - که مقدم آن شهسوار عرصهٔ جلادت را معزز و گرامي دارند - و مضمون و مسودهٔ آن فرمان اگرچه در عالم مشهور ست - و شیخ الشیوخ شیخ ابو الفضل در اکبر نامه بعینه ثبت نموده بجهت دریافت جمعی که از مطالعهٔ اکبر نامه محروم باشند - آن فرمان محبت نشان ثبت شد - تا دستور العمل اهل درایت گردد - و آگاهان راه و رسم مردمي نظر بر آن دیباچه انداخته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایانِ مراحلِ نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب فتوّت بجا نگذارند *

فرمان سلطان شـاه طهماسپ بمحمد خان تکلو حاکم هرات

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمد خان شرف الدین اغلی تکلو للهٔ فرزند ارجمندِ ارشد و حاکم دارالسلطنهٔ هرات و میر دیوان بانواعِ اعطاف شاهي سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض او که دربنولا مصحوب کمال الدین شاه قلي بیگ برادرِ امارت پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت پناه نموده

بود - در تاریخ دوازدهم شهر ذي حجه رسید - و مضامین فرخندهٔ آئین آن از آغاز تا انجام واضح ولایح شد - و آنچه درباب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب - خورشیدقباب - گوهر دریای سلطنت و کامگاري - روضهٔ چمن آرای فرمان دهي و جهانداري - نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیّبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - بادشاه برّین و بحرین - نیّر عالمتاب فلک کامراني - بدرِ بلندقدرِ اوجِ خلافت و جهانباني - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت آئین - مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهر یار عالي نسب تختِ سروري - بادشاه والا حسب ملکِ عدل گستري - خاقان سکندر نشان - جمجاه عالیشان - سلیمان تخت نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبانِ صاحب تاج وتخت - صاحب قرانِ عالم اقبال و بخت - نورچشمِ سلاطین روزگار - تاج فرقِ خواقین نامدار - اَلمؤیَّدُ مِنْ عِنْدِ اللهِ **نصیرالدین محمد همایون بادشاه** خَلَّدَ اللهُ عِزَّهٗ حَسْبَ الآمَالِ - اِلیٰ یَوْمِ المَآلِ - نوشته بودند - چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود *

* ابیات *

مــژده ای پیکِ صبــا کز خبرِ مقدمِ دوست
خبرت راست بود ای همه جا محرمِ دوست
باشد آن روز که در بـــزمِ وصالش یکـــدم
بنشینم بمـــرادِ دل خــود همـــدمِ دوست

اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمشتلقِ این خبرِ خجسته اثر ولایت اسفزار را از ابتدای حمل توشقان ائیل بدان ایالت پناه مرحمت نمودیم - داروغه و وزیر خود بآنجا فرستد که مال واجبي و وجوهاتِ دیواني آنجا را ازابتدای سال حال

تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید - و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلّف ننماید - پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشند تعین نماید - که به استقبال آن بادشاهِ صاحبِ اقبال رفته با صد راس اسپ بدو که از درگاه معلّی با زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد - و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوش رنگ قوي جثّه که لایق سواريِ آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاري بوده باشد - انتخاب نموده زینهای لاجوردي منقّش با عبایهای زربافت و زردوز که لایق اسپان سواريِ آن پادشاه جمجاه باشد - بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند - و کمر خنجر خاصهٔ شریفه که از نوّابِ کامیاب مغفوري مرحومي علیّین آشیاني اَنَارَ اللهُ بُرهَانَهٗ شاه بابام بنوّاب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلّل بود - مع شمشیر طلا و کمر مرصّع جهتِ فتح و نصرت و شگونِ آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شد - و موازيِ چهار صد ثوبِ مخملي و اطلس فرنگي و یزدي مرسل گشت - که یکصد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است - تتمه جهت ملازمانِ رکابِ ظفر انتسابِ آن کامیاب - و غالیچهٔ مخمل دو خوابهٔ طلاباف و نمد تکیهٔ کرکي آستر اطلس و سه زوج قالینِ دوازده ذرعي گوشکاني خوش قماش و دوازده چادر قرمزيِ سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ سر براه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاس داشته باشد - مکمّل نموده جهت آنحضرت میفرستاده باشد - و جهت مقربانِ مجلس عالي و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که

فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای مصفاي و لطیف وسفید و منقّش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکاب خانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نماید - که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته - و به برف ویخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مربّهای سیب مشکانِ مشهدي و هندوانه و انگور وغیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شده حاضر سازند - و سعي کنند که اشربه تمامي در نظر آن سلطنت پناه در آید - و گلاب و عنبرِ اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعامِ الوان با اشربه مقرر دارد که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزّاق سلطان و امارت مآب جعفر سلطان و فرزند و قوم خود را با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد - و دوران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد - و اسپان توپچاق و تازي مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپ خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند - و چنین قرار دهد که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند - زمین خدمت و عزت بلبِ ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که در سواري وغیره ناگاه میانهٔ ملازمانِ امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه آزردگي بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواري و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند - و نوبت کشکِ هریک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محل که قرار یافته باشد تردد نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید - خدمت کنند - و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالئِ آن ولایت نموده

مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموعِ طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت آن سلطنت پناه تا مسهد مقدّس معلّی مزکّی نعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالیِ آن پادشاه گرامی کشیده شود - هر یک از امرای مذکور در روز مهمانیِ خود نه راس اسپ پیشکش نمایند - که سه اسپ صاحبگی باشد - و دیگری بامیرِ معظم محمد بیرامخان بهادر داده شود - و پنج دیگر بامرای مخصوص بهر کس لایق باشد بدهند - و نه اسپ تمامی از نظرِ خجسته اثر ایشان گذرانیده ذکر نمایند - که کدام اسپ از نوّاب کامیابست - و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند - که آن حکایت هرچند بدنما ست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - بهر دستور که مقدور باشد ملازمانِ رکابِ ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را که از گردش روزگارِ ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوش‌نماست مسرور گردانند - و این صورت دستور العمل همه وقت باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - بعد از طعامِ متصرّفات حلوا و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند - و مربّاهای متنوّع و رشتهٔ خطائی خاصه بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطّر باشد بمجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدارالسلطنهٔ هرات هرکه رفیقِ خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقایق خدمت و ملازمت بامرعی

نگذارد - چون بدوازده فرسخي ولايت مذكور رسند آن ايالت پناه يكي از ايماقِ كاردانِ خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد سعادتمند باز گذارد كه از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقي لشكر ظفر اثر از شهر و ولايت و سرحدها از هزاره و نگدري وغيره تا سي هزار كس كه بشمار صحيح رسد از ملازمان كومكي آن ايالت پناه همراه برداشته استقبال نمايند - چادر و سايبان و اسباب ضروري از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوى آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه در آيد - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پيش از جميع حكايت از جانب ما دعاى بسيار رساند - و در همان روز كه بملازمت ممتاز گردد به توزك و قاعدهٔ لشكر و اردو نزول نمايد - و آن ايالت پناه بخدمت ايستاده رخصت مهماني طلبيده سه روز دران منزل مقام كند - روز اول جميع لشكريان ايشان را به خلعت فاخره كه اطلس و كمخوابي يزدي و دارائيهاى مشهدي و خافي باشد مخلّع سازند - و مجموع را بالاپوش مخملي بدهند - و بهر نفر از لشكريان و ملازمان دو تومان تبريزي يوم الخرج بدهند - و طعامهاى الوان بدستورى كه مقرر شده سر براه نمايند - و مجلس ملوكانه بدارند كه زبانها بتحسين آن گويا باشد - و آفرينها بگوش عالميان رسد - وتفصيل لشكر ايشان داده روانهٔ درگاه عالي نمايند - و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبريزي از تحويلاتِ سركارِ خاصهٔ شريفه كه در دارالسلطنهٔ مذكور ميرسد باز يافت نموده صرف ضروريات نمايند - و آنچه نهايت بندگي و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورند - و از منزل مذكور تا شهر بچهار روز بيايند - و هر روز مهماني طعام بدستور روز اول بكشند - و بايد كه در هرمهماني اولادِ عظامِ آن ايالت پناه مانند چاكران و خدمتگاران كمر خدمت بر ميان بسته آدابِ ملازمت بعمل آورند - و بشكرِ آنكه اين نوع پادشاه كه هديه ايست

از هدایای آلهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت آنچه نهایتِ تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند - هرچند که انواع جانسپاري و خون گرمي نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درونِ عیدگاه سرِخیابان چادرهای درون اطلسِ قرمزي میانه کرباس طبسي و بالا مثقالین اصفهاني که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند - و ملاحظه نمایند که هرجا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و هر گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نوّاب کامیاب است - و خود در راه و سرِ کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهم زباني که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزندِ اعزّ ارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپای که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشاند - و یکی از سفید ریشان و اویماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد - در دارالسلطنهٔ مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند - و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزّاق سلطان را بخدمت نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذرانند - که چون فردا نوّاب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت پناه بدرقهٔ مشار الیه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بسان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میدانِ میانهٔ ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد - آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند درساعت بازگردد -

و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن بادشاهِ سلیمان بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند - و اگر نوّاب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اول آن حضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند - و آن ایالت پناه خود نزدیک نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمت پادشاه باشد - که اگر بادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آنچنان که باید نتواند داد - آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید - در منزل مذکور آن فرزند بادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سیصد طبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلس بهشت آئین آوردند - و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان بر لنگریهای که مشهور ست بمحمد خانی و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره سر پوشهای طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده بمجلس آورند - و بعد ازان مربّیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلوا و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپ لایق رعنا از طوایل فرزند ارجمند جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس پوشانیده تنگِ قصب بافتِ ابریشمین بر جُل منقش و تنگِ سفیدِ بر جُل مخمل سرخ و تنگِ سیاه بر جُل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سورنائی و حافظ دوست محمد خافی و استاد یوسف مودود و دیگر سازنده و گویندهٔ مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده - هرگاه بادشاه خواهند بی توقف در آیند - و بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود

در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهرنوع که بتوانند شگفته داشته باشند - و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمین از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخور آن کس از الوانِ مخمل و خارا تکمهٔ کلابتّون و طلا باف بپوشانند - و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند - و آن فرزند بخلقِ کریم که میراثِ آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سر و پا و اسپ فراخور هرکسی بدهد - انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخابِ فرنگی و یزدی و تافتهٔ شامی وغیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفری سه تومان تبریزی که شش صد شاهی باشد بدهند - و سه روز در سرِ خیابان و کاریزگاه سیر میفرموده باشند - و درین سه روز از درِ چار باغِ شهر که منزل بادشاهانست تا سرِ خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصنافِ چارطاق بندی به آئین شیرین به بندند - و بهر صنعت کاری یکی از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصّب یکدیگر هر صنعت و شیرین‌کاری که دانند بعمل آورند - انسب آنست که چون بادشاه آن مرز و بوم را بقدومِ فرخنده مشرف ساخته اول به شهری که آن نور چشمِ عالمیانست بوجود خود آن را مشرف خواهند ساخت - بنظر کیمیا اثرِ ایشان از مردمِ خوش طبع و شیرین گوی که در آن شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد - روز سیوم که ازین چارطاق و خیابانِ شهر و صفادادن چار باغ فراغ‌خاطر روی نموده باشد - چارچیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیکِ شهر

مقرر دارند - که چار نمایند که تمامي مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر بوده در هر دکان و بازاری که آئین بسته قالي و پلاس فرش انداخته باشند - عورات و بیگها بنشینند - و چنان که قاعدهٔ آن شهر ست عورات بآینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در مي آمده باشند - از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون مي آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - تمامي آن مردم را باستقبال بفرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد براه روند - و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نردیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید - و چون بسعادت بشهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند - و در باغیچهٔ که در هنگام سکن نوّاب همایون ما در آن بلدهٔ طیّبه جهت بودن و خواندن و خواب کردن و مشق نمودن تعمیر یافته بود - و الحال بباغ شاهي مشهور است - ایشان نزول نمایند - و حمّام چار باغ و دیگر حمّامات را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدني باشد - روز اول فرزند بطعام وافر مهماني نماید - و چون بفراغت متوجه خواب شوند - آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهماني کند، که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانهٔ درگاه معلّی گردانند - و مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دار السلطنهٔ هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعین نماید - که از روزی که آن پانصد سوار استقبال نمایند - تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامچهٔ منقّح نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته

بدست معتمدان داده روانهٔ درگاه معلّی گردانند - که بر جمیع اوضاعِ نوّاب همایون ما را اطلاع حاصل شود - و مهمانيِ آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراقِ ضروریۀ مذکور بدین دستور سر براه نماید - اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ البته که جهت سرکار خاصه ترتیب داده بود و عرض کرده با دوازده زوج قاليِ دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قاليِ پنج ذرعي و نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چیني بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامي با سرپوشِ سفید قلعي کرده پاکیزه داشته باشد - و قطارِ استر دو تقوز در روز میهمانيِ خود پیشکش نماید - و امرای مذکور را امر شده بود که میهماني نمایند بدین طریق که طعام و حلوا و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر که اول آن ایالت پناه آن را دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند - و حاکمِ غوریان و فوشنج و کرشو در ولایت خود مهماني نمایند - و حاکم باخرز در جام مهماني نمایند - و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در حوالي محال سرای فرهاد جسرو که پنج فرسنگ مشهد ست مهماني نمایند - انتهی *

چون محمد خان بموجب فرمودهٔ شاهي عمل نمود - و آنچه مقرر و معمول شده بود مع شيء زاید بعمل آمد - موکب جهانباني بفیروزي و اقبال متوجه طواف امام ثامن ضامن عَلَیهِ السَّلَام شد - و گویند که چون روز نو روز غرّهٔ ذي قعده نهصد و پنجاه در باغ جهان آرای هرات نزول اجلال فرمودند - جشن خسروانه از جانب محمد خان معمول گشت - و پیشکشهای لایق بنظر اشرف در آوردند - در اول مجلس صابر قاق که در خوانندگي یگانهٔ عراق و خراسان بود در مقام سه‌گاه غزل امیر شاهي را

خواند - که ارکان وجود اهل مجلس در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست که : * شعر *

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
ز رنج و راحت گیتي مرنجان دل مشو خرم
که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانباني را رقت شد - و شیخ ابوالفضل در تاریخ اکبری آورده که انعامها در دامن او ریختند و در عراق و خراسان مشهور ست که کمر خنجر مرصع بیوافیت و دیگر جواهر قیمتي که درمیان اشرف داشتند - بار داده عذر خواهئ بیسامانیها نمودند - و بزیارت مزارات هرات مشرف شده سیرگاهای آنجا را دریافتند - و از راه جام بجانب مشهد روانه شدند - و احمد سلطان حاکم سیستان که خدمات پسندیده نموده بود مشمول التفات بادشاهي شده بولایت خود رفت - و در پنجم ذي حجه همین سال بزیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام که در جام آسوده است نمودند - و بیتی مناسب حال بر سنگ مزار منیر الانوار آن عارف آگاه بخط شریف نوشته اند - اگرچه آن بیت در خاطر راقم این نسخه که بشرف دیدن آن مشرّف شده نمانده است - فاما نام نامي خود را که نوشته اند و در یاد هست همین عبارتست - که سرگشتهٔ وادي بی سر انجام محمد همایون - و نوّاب خان خانان بیرام خان نیز بیتی مناسب درانحوالي قلمي نموده اند - و راقم در سنه الف و عشرین ان ارقام سعادت انجام را دریافته و بهمان دستور بافیست - و در همین حوالي شاه قلي سلطان استاجلو و سادات اتقیا و خادمان روضهٔ منوّره و اکابر و اعیان مشهد مقدّس باستقبال آمده ملاقات نمودند - در محرم نهصد و پنجاه و یک بزیارت روضهٔ

رضویّه فایز گشتند - و چند روز در حوالي آن روضهٔ مقدّسه اقامت فرموده بنیشاپور رفتند - و میر شمس الدین علي سلطان که از سادات رفیع الشان خراسان بود و برتبهٔ سلطنت نیز امتیاز داشت شرف ملازمت دریافت - و سیر کانِ فیروزه نموده از آنجا بسبزوار و از سبزوار بدامغان و بسطام رفتند . و از عجایبات در آنجا چشمه ایست که میگویند از زمان قدیم تا حال طلسمی کرده اند که هرگاه چیزی پلید دران چشمه مي افتد در هوا طوفان پیدا میشود - و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند - و در بسطام روضهٔ مقدسهٔ حضرت

* بیت *

بحر بس ژرف و یم بس طامي * قطب حق با یزید بسطامي

را زیارت نمودند - و از آنجا بسمنان رفته - در صوفیاباد سمنان مرقد منوّر شیخ علاء الدوله سمناني را که در آن قریه است دریافتند - و این توفیق ایشان را میسر بوده که در سفر و حضر پیوسته بزیارتِ خدا پرستان توسل مي داشته اند - و بظاهر و باطن با زنده دلان صحبت میداشته اند - و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا خدمات بجا مي آوردند - و در اکثر اوقات رسایل شوق و جلایل هدایا از جانب شاه والا جاه میرسید - چون به ری رسیدند شاه بعزم ییلاق از قزوین برآمده بسلطانیه رفتند - موکب بادشاهي بقزوین رفته در خانهٔ خواجه عبد الغني کلانتر قزوین نزول نمودند - و مکرراً و مجدداً تحف و رسایل از جانب شاه نزد جهانباني و خان خاناني آمد - و تفصیل این تکلفات و تواضعات که شاه والا جاه بخان خانان و حضرت جهانباني بوسیلهٔ خان خاناني نموده فی الجمله از فرمان محبت نشان شاهي که سابق مذکور شد ظاهر میشود - و چون چند روز در قزوین بسر بردند - نوّاب خان خاناني از جهانباني جنت آشیاني

مرخّص شده بجهت استحکام دادن قواعد دوستي و ارتباط سلسلهٔ محبت بسلطانیه نزد شاه والا جاه رفت - و در ییلاق سورلیق شاه والا جاه را دریافته ملازمت نمود - و چون به نزدیک اردوی همایون رسید اول طبقهٔ ترکمانیه که اقوام و طایفهٔ خان خانان بودند استقبال نمودند - و بعد ازان طوایف قزلباش با اعیان اردوی شاه والا جاه حسب الامر بادشاهي باستقبال آمده باعزاز و اکرام هرچه تمامتر خان خانان را با شاه ملاقات دادند - و مشمول عنایات و تکلّفات و تواضعات آن بادشاه فلک جاه گردید - و الحق بنوعی شاه والا جاه در تعظیم و توقیر ایشان کوشیدند که زبانِ قلم از بیان آن عاجز ست - و بعضی مقدمات در باب ملاقات جهانباني و شاهي خاطر نشان نموده قرار و مداری چند بزرگانه داد - و بقزوین معاودت نموده جهانباني را بر داشته متوجه ییلاق شدند - و در ما بین ابهر و سلطانیه بحوالي اردوی شاه والا جاه رسیدند - اول اکابر و اعیان طبقهٔ قزلبانیه باسادات و علما و فضلای ایران استقبال نمودند - و قواعد اعزاز و اکرام و تبجیل بجای آوردند - و بعد ازان برادران گرامي حضرتِ شاه بهرام میرزا و سام میرزا آمدند - و بعد ایشان شاه والا جاه خود متوجه شده - ضوابط تعظیم و توقیر و اکرام بتقدیم رسید - و در محل عالي که مدتی مدید نقاشان چابک دست باریک بین در بدایعِ نقاشي ید بیضا نموده بودند - اول مجلس آرائی آن نگار خانهٔ رشک ارژنگ ماني باتفاق حضرت جهانباني چهره کشا گشت - و محفل بادشاهانه انعقاد یافت - و بقانون بزرگان لوازم پرسشها درمیان آمد - و بتقریب سخنان بلند درمیان آوردند - و شاه قاسم گونابادي از شاهنشاه نامه که بمدح بادشاه مغفور شاه اسمعیل و شاه والا جاه شاه طهماسپ ترتیب داده در باب ملاقات این دو شهریار گوید *

* ابیات *

دو صاحب قران در یکی بارگاه
قران کرده باهم چو خورشید و ماه
دو نور بصرِ چشمِ اقبال را
دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب کز ایشان فلک راست زین
بهم در یکی عرصه چون فرقدین
دو چشمِ جهان بین بهم همعنان
بهم چون دو ابرو تواضع کنان
دو سعدِ فلک را یکی برج جای
دو والاگهر را یکی درج جای

شاه والا جاه فرمودند که فتح هندوستان که فردوس مکاني را میسر شد - حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهان گشای شما را کلید گنج خانهٔ کشورگشائي گردانید - و هر قصور و فتور که در ملک داري وجهانباني شمارا پیش آمد از نامساعدئ برادران بی اخلاص بوده - و شما را دران اختیاری نبوده - اکنون ما را برادر خود دانسته ممدّ و معاون دانید - که منت بر جان نهاده آنچه اعانت بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانم - و آنقدر کومک که باید سرانجام نمایم - و اگر ما را خود باید آمد بیایم - و جشنهای بادشاهانه داشتند - و شکارهای قمرغه دران ملاقات فرمودند - و ترتیب مجلس آرائي که شاه خود بنفس نفیس مباشر شود چگونه بیان توان نمود - و اسپان عراقي و زینهای مرصّع و طلا و عباهای فاخره و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و مایه با پوششهای گرامي و چندین شمشیر و خنجر مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و جامهای

اعلی از قسم زربفت و مخمل و تاجه باف و اطلس و مشجّر فرنگي و يزدي و كاشي و پوستينهای كيش و چلغوه و سمور و سنجاب و چندين طشت و آفتابه و شمعدانِ زر و نقره مرصع بيواقيت و لآلي و طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزيّن و بساطهای اعلی و اسباب بادشاهانه بنظر اشرف گذرانيدند - و خان خانان بيرام خان را و ملازمان ركاب دولت را از نقد و جنس فراخور حال هر يک بصلاح و صوابديد آن خان‌خانان رعايت فرمودند - و مراسم آداب بادشاهانه از جانبين بظهور پيوست - حضرت جهانباني نيز در روز جشنِ عالي الماس گرانبهای كه خراج ملكها و اقليمها بود - و دويست و پنجاه لعل بدخشاني برسم ارمغاني بنظر شاه در آوردند - بی تكلف از نفايس روزگار بود تكافو كردند - و بعد از چوگان باريها و قبق اندازي شكار قمرغه فرمودند - اول بهرام ميرزا و بعد ازان بيرام خان و حاجي محمد كوكه و شاه قلي سلطان مهردار و روشن كوكه و حسن كوكه بميان شكار قمرغه در آمدند و شكار ها انداختند - و از ملازمان شاهي نيز عبد الله خان استاجلو و ابو القاسم خلفا و سوندوک[1] بيگ افشار قورچي باشي و بدر خان استاجلو نيز بقمرغه در آمدند - و بسرچشمهٔ كه آن را ساوخ بلاغ[2] گويند نزول نمودند كه آن اول منزل ييلاق سورلق[3] است - بيرام خان بخطاب خان خاناني و حاجي محمد كوكه بلقب سلطاني ازين دو بادشاه والارتبه شدند - در آخر اين مجلس طومارِ دوازده هزار سوار

---

(۱) در اكبرنامه صفحه ۲۱۸ سيوندک مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اكبرنامه صفحه ۲۱۸ ساوروق بلاق ذكر شده و مستر وبرج در حاشيهٔ ترجمه خويش سوز بلاق رقم ساخته ۱۲ مصحح *

(۳) در اكبرنامه صفحه ۲۱۸ ييلاق بيلق ثبت شده ۱۲ مصحح *

که بهمراهي فرزند ارجمند خود شاهزادهٔ مراد که بکومک نامزد شده بودند - با طومار اسباب کارخانهائی که بجهت جهانباني قرار یافته بود بنظر در آوردند - و در میانه[1] یکدیگر را وداع نموده - جهانباني باراده زیارت شیخ الطریقه وقطب الحقیقه شیخ صفي الدین قدّس سرّه که از آبا و اجداد شاه والاجاه است از راه تبریز روانه شدند - و هودج مریم مکاني از راه راست بجانب قندهار روان شد - و حضرت جهانباني جنت آشیاني بعد از سیر و شکار و تماشای تبریز و گرگ دواني و چوگان بازی پیاده که دران شهر متعارف است باردبیل آمده - جماعهٔ شیخاوند که اقوام نزدیک بادشاه اند و از نسل شیخ اند استقبال نموده کمال اعزاز و اکرام نمودند - و بزیارت آن مزار فیض آثار مشرّف شده فیضی تمام یافتند - و از راه طارم و خلخال بمنجیل و خرزوبل رفته سیر انار بیدانه و انارهای میخوش لطیف نموده بقزوین آمدند - و از قزوین کوچ بکوچ تا مشهد مقدّس در هیچ جا توقف نغمودند - و در آمدن و رفتن ایران و ملاقات شاه عالم پناه بعضی سیر و تماشا و مقدّمات روی داد که ثبت نمودن آنها طول تمام دارد - و التماس فاتحه از خادمان آن آستان ملایک آشیان بجهت فتح و نصرت خود نموده از راه اوک و قلعهٔ اکاه بسیستان نزول نمودند - و در سیستان شاهزادهٔ مراد و امرای قزلباشیه که بکومک مقرر شده بودند و تفصیل ایشان فی الجمله داده میشود - شاهزادهٔ عالمیان شاهزادهٔ مراد - بداغ خان قاجار لله میرزا - شاه قلي سلطان افشار حاکم کرمان - احمد سلطان شاملو - سنجاب سلطان افشار حاکم فره[2] - یار علي سلطان تکلو - سلطان علي افشار - سلطان قلي

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۹ میانه ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۱۸ فراه مرقوم است ۱۲ مصحح *

قورچي باشي - يعقوب ميرزا طغائي سلطان محمد خدا بندهٔ خلف شاهي - حسين قلي سلطان شاملو - ادهم ميرزا ولد ديو ميرزا - تهمتن برادر او - خضر[١] سلطان - و عليقلي شيباني - و بهادر - و پسران مقصود ميرزاى آخته بيگي - محمدي ميرزا نبيرهٔ جهانشاه ميرزا مشهور به كچل[٢] شاهو يزدي استاجلو - علي سلطان چلاق - ابوالفتح سلطان افشار - حسن سلطان شاملو - يادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش اغلى - صافيان[٣] ولي سلطان صوفيان خليفه روملو - علي بيگ ذوالفقار كش - محمدي بيگ كتابدار قاچار - و سيصد قورچي خاصه بسامان شايسته رسيدند - و بموكب همايون پيوستند - ز شرح جانسپاري و خدمات كه بيرام خان نسبت باين ممالك ستان نمود - و اعزاز و احترام و اكرام و تكلفاتى كه شاه والا جاه بوسيلهٔ آشنائى و روابط قديم و زبان داني و عقل و كياست آئين خان خانان نمود - بيان نمودن بار او قدرت من كم بضاعت نيست - و خان خانان ياران و اقوام و خويشان تركمانيه را كه سالها بود كه جد و آبايش از ميانهٔ ايشان آمده بود ملازمت و ملاقات نموده - بتازگي خويشي و دوستي ارتباط يافت - و بادشاه عاليجاه ظلّ الله شاه طهماسپ را اين اراده بود كه خان خانان بيرامخان را نگاهدارد - و طايفهٔ تركمان نيز چون سرداري

---

(١) در اكبرنامه صفحه ٢١٩ حيدر سلطان شيباني - علي قلي و بهادر پسران مشار اليه - مقصود ميرزا آخته بيگي ولد زين‌الدين سلطان شاملو مرقوم است ١٢ مصحح *

(٢) در اكبرنامه صفحه ٢١٩ مشهور بشاه يزدي بيگ كچل استجلو مرقوم است ١٢ مصحح *

(٣) در اكبرنامه صفحه ٢١٩ صافي ولى سلطان ولد صوفيان خليفه روملو رقم شده ١٢ مصحح *

و بزرگي نداشتند در بودن او مبالغه مینمودند - و مطلب شاه آنکه سلطنت و بزرگيِ طایفهٔ ترکمان را بدستور جد و آبایش در کف کافي او گذارد - خان خانان حقوق خدمت خود و شفقت و مرحمت و الطاف جهانباني منظور داشته از سلطنت قدیم موروثي و وطن اصلي و اقوام نزدیک در گذشت - و خدمت ایشان را بر همه ترجیح داده بماندن راضي نشد - القصه از سیستان بگرمسیر آمدند - میر عبد الحي از قلعهٔ لکی برآمده ترکش در گردن انداخت - و معذرتهای نالایق او بسمع قبول مقبول افتاد - و آوازهٔ کومک ایران و آمدن بادشاه جهانباني در هندوستان شایع گشت *

مراجعت موکب جهانباني از عراق بسمت قندهار و کابل و دیگر واقعات

چون آوازهٔ سایه گستريِ جهانباني اشتهار یافت میرزا کامران قربان قراول را فرستاد که پرورده ٔ الٰهي یعنی شاهنشاهي را بکابل آورد - خانخانان ازین منزل علي سلطان تکلو را که کومکي بود با بعضی یکّه جوانان بتسخیر قلعهٔ بیست (۱) فرستاد - و بعد از محاصره و مجادله به تفنگ کشته شد - شاهم جلایر قلعه را سپرد - درین حال خبر رسید که میرزا عسکري خزانه را برداشته از قندهار بجانب کابل میبرود - جمعی از قزلباشان و ملازمان درگاه بقصد او شتافتند - هر چند جهانباني و خان خانان را جزم بود که میرزا عسکري در قلعه داري ساعي است ایشان را رخصت دادند - و این جماعهٔ بی توزک بهوایِ قندهار رفتند - و میرزا عسکري برآمده جنگ کرد - و جمعی از قزلباشیه ببادِ فنا رفتند - و باوجود این حال خواجه معظم

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ بست مرقوم است ۱۲ مصحح *

و حیدر سلطان و علیقلي ولد حیدر سلطان و شاه قلي نارنجي و دلاوران قزلباش و بهادران چغتای غنیم را برداشته پا در قلعه دوانیدند - و فتحی عظیم دست داد * و در روز شنبه هفتم محرم الحرام سنه نهصد و پنجاه ودو بسعادت در قندهار نزول نمودند - و در باغ شمس الدین علي قاضي در دروازه ماشورا مجلس آرا شدند - و مورچلها تقسیم نمودند - و خان خانان کمر مردي و مردانگي بر میان جان بسته بکردار و گفتار بتقصیر از خود راضي نمیشد - و قلعه را محاصره نموده - همه روزه جنگ و جدل واقع میشد - درین حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران در زمین داور در پس کوهي در پشت ارغنداب با جمعی از هزاره و نکدري جمع شده نشسته اند - خان خانان جمعی از قزلباشان مثل محمدي میرزا و حیدر سلطان را برداشته برسر ایشان رفت - وبعد ازاندک ترددی رفیع کوکه اسیر سرِپنجه تقدیر گشت - و اسباب و آلات و ادوات ایشان را بدست در آوردند - و عسرتی که درمیانهٔ اردوی جهانباني رو داده بود به یُسر مبدل گشت - درین اثنا خان خانان صلاح وقت درین دید که جهانباني در تسخیر قندهار ساعي بوده باشند - وخود منشور نصایح شاهي و فرمان بادشاهي را برداشته بکابل نزد میرزا کامران رود - شاید بنصایح ارجمندانه اورا از خواب غفلت بیدار سازد - و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامي کارهای شگرف که مکنون ضمیر اوست ساخته شود - چون بکتل روغني و آبِ ایستاده که مَا بَیْنِ قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره سر راه گرفتند - آخرهای روز جنگ در پیوست - خانخانان بنفس نفیس نبردهای مردانه کرده آن گروه را تادیب و تنبیه براصل نمود - و بسیاري از ایشان را بصحرای عدم فرستاد - چون نزدیکي کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال آمده خان خانان را بردند - و میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته

ایشان را طلبید - و باندیشهٔ صایب او چنین رسید که این دو منشور دولت را یکی از شاه والا جاه و یکی از حضرت جهانبانی نشسته باو دادن مناسب نیست - و اینکه میرزا کامران به پا ایستاده تعظیم نماید دور مینماید - مصحفی برسم پیشکش بدست گرفته آورد - میرزا مصحف را دیده بجهت تعظیم راست ایستاد - دران اثنا آن دو مثال را باو داد - و آن فکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن دو الواح سعادت نمود - و تحف شاهی و هدایای جهانبانی بآئین ستوده بنظر در آورد - و با میرزا نشسته سخنانِ اخلاص آفرینِ صداقت ابداع مذکور ساخت - و آخر مجلس رخصت دیدنِ حضرت شاهنشاهی و میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا والغ بیگ میرزا را ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داده پابوس را همراه نمود - خان خانان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه استان بوسِ شاهنشاهی شد - و ماهم انگه آن نور پرورد الٰهی را از درون بیرون آورد - و خان خانان از میامن دیدار دولت ایشان انبساط عظیم یافت و ادای امانت نمود - و ازآنجا بملازمت میرزا هندال که در منزلهٔ والدهٔ خود دلدار بیگم می بود و بچشم نگاه میداشتند رفت - و فرمان عطوفت و اسپ خاصه و خلعت میرزا را رسانید - و روز دیگر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانهٔ قاسم مخلص می بودند و همودهٔ میرزا کامران بباغ جلال الدین بیگ آورده بودند دریافت - و آنچه از عنایات بادشاهی آورده بود رسانیده خوشوقت ساخت - و همچنین یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا و سایر بزرگان را بآئین خردمندان یک بیک پرسش نمود - و آنچه لازم رسالت بود بجای آورد - و میرزا کامران یکماه خان خانان را بیشتر نگاه داشت - که نه در خود تاب مقاومت می دید و نه از بی توفیقی بصوبِ خدمت قیام میتوانست نمود - تا آنکه بصد مبالغه مرخص ساخته خانزاده

بیگم را همراه نمود - که بظاهراً میرزا عسکري را که در گفتِ من نیست
نصیحت نماید - و قندهار را بجهانباني تسلیم نماید - و در باطن بر
قلعه داري مجدّ و ساعي سازد - و اگر قلعه بدست جهانباني مفتوح شود
جهت استشفاع و استخلاص او بکار آید - و میرزا عسکري از جادۀ انصاف
انحراف داشت - و در حفظ و حراست قلعه بتقصیر از خود راضي نمیشد -
و ازین جانب نیز درکار محاصره سعي تمام میرفت - تا آنکه قزلباشان را
عرق حمیّت بحرکت آمده دل در گرفتن قلعه بستند - و کار بر میرزا
عسکري تنگ شد - بنیاد عجز و زاري کرد - و عرض نمود که چون عفت
قباب خانزاده بیگم تشریف مي آرند و خان خانان میرسد قلعه را تسلیم
مي نمایم - و در ظاهر عجز مینمود و در باطن در استحکام قلعه میکوشید -
چون خان خانان و عفت قباب رسیدند از نو آئینِ مخالفت پیش
گرفت - و چندانکه عفت قباب مبالغه در نصایح نمود سودمند نیفتاد -
و مهد علیا را نگذاشت که از قلعه بیرون آید - درین حال الغ میرزا که از نبائر
دختري سلطان حسین میرزا ست با شیر افگن و جمع دیگر از کابل برهنمائي
بخت بیدار رسیدند - و سبب آمدن آنکه الغ بیگ در کابل نزد میرزا
کامران محبوس بود - و هر روز بیکی از معتمدان خود مي سپرد - چون
نوبت شیر افگن رسید میرزا را برداشته بیرون آمد - و زمین داور را بالغ
بیگ میرزا عنایت نمودند - بعد از یک روز قاسم حسین سلطان و ده ده
بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمده عرایضِ اهل کابل آوردند -
و خان خانان هرکس که مي آمد در دلاسای او میکوشید - و بنوعی
سلوک مینمود که باعث آمدن دیگری بشود - و اهل قلعه را نیز بچرب
زبانیها بفریفت و تا کار بجائی رسید که خضر خواجه و موید بیگ
خود را از برج بریسمان انداخته بخدمت خان خانان آمدند - ایشان را

بنظر آورده - مورد عنایات جهانبانی شدند - خضر خان هزاره از قلعه گریخته راه فرار پیش گرفت - و میرزا عسکری عاجز شده خانزاده بیگم را بیرون فرستاد که قلعه را می سپارم - و بتاریخ جمادی الآخر همین سال در ملازمت عفت قباب از قلعه بیرون آمده - عفت قباب التماس جرایم او نمود و بعفو مقرون گشت - و در دیوانخانهٔ جهانبانی امرای قزلباشیه و چغتای بقدرِ مدارج و مراتب خود سمت قیام داشتند - خان‌خانان میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبانی باوجود این اعمال قلم عفو و اغماض بر صحیفهٔ اعمال او کشیده شکرانهٔ حضرت باری بتقدیم رسانیدند - و خان خانان بفرموده شمشیر از گردن میرزا دور کرد - و بعد از آداب امر بر نشستن میرزا کردند - بعد ازان ملازمان او را قریب بسی کس خان خانان شمشیر در گردن کرده مثل محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم‌خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی بکورنش آورده - شاه سیستان و مقیم خان محبوس گشتند - و مجلس عیش و عشرت آماده شده - در اثنای صحبت نوشتهٔ میرزا عسکری که در وقت توجه آنحضرت بعراق باحشام‌بلوچ نوشته بود بجنس احضار نموده بمیرزا دادند - و زندگانی را برو تلخ ساختند - و بمقتضای وقت بنگاه داشتن او حکم رفت - و بادشاه و امرای قزلباش بقندهار در آمدند - و سه روز مدار بعیش و عشرت بود - روز چهارم بموجب مکنونِ خاطر جهانبانی خان خانان اظهار نمود که شهر را بمحمد مراد میرزا خلف شاهی باید داد - شهر را بایشان داده به ارغنداب بیرون آمدند - چون توجه جهانبانی بصوب کابل بمیرزا کامران رسید - نور پرورد آلهی را به خانزاده بیگم سپرد - و میرزا سلیمان را ببدخشان فرستاد - و یادگار ناصر میرزا ازو گریخته ببدخشان رفت - و توجه جهانبانی و خان خانانی بجانب کابل

مشخّص شد - درین حال شاهزاده مراد بجوار رحمت ایزدي پیوست -
و قندهار را بدستوری که در اکبرنامه مسطور ست بخان‌خانان دادند که
اگر نوّاب شاهي درین باب گله نماید بگویند که چون بوداغ خان للهٔ میرزا
از خدمت متقاعد بود - و میرزا از دار فنا بدار بقا خرامیده بود ازو گرفته
بخان خان که از دوستان و تربیت کردگان شما بود و حقوق خدمت او
بر ذمت ما بسیار بود دادیم - و میرزا عسکري فرار نموده باز بدست آمد -
و خان خانان را در قندهار گذاشته خود بجانب کابل رفتند - و بعد از جنگ
و جدال بسیار که تفصیل آن طولی دارد کابل را بدست در آوردند -
و میرزا کامران بصوب فرار شتافت - و تاریخ آن واقعه را[1] "بی جنگ گرفت
ملک کابل" یافته اند - و خان خانان حوالي و حواشي قندهار را از افغان
و نکدري و هزاره وغیره پاک ساخت - و هر کسی با طاعت جهانباني
در مي آمد بنوازشات سر افراز مینمود - و هر کس سر از ربقهٔ بندگي
مي پیچید سرش بر مي داشت - و بعیش و فراغت و کامراني در
قندهار بسر مي برد - و تحف و هدایای لایق بجهت شاه دین‌پناه فرستاد -
و از جانب شاه دین پناه نیز تحف و هدایا بجهت جهانباني و خانخاناني
و مبارکباد فتح هندوستان رسید - و میرزا کامران چند مرتبه از کابل ببدخشان
و از بدخشان به بلخ و از بلخ ببدخشان و سند فرار نمود - و فسادهای کلي
ازو سر زد - و چند مرتبه از حوالي قندهار که جاگیر خان خانان بود عبور
نمود - و نتوانست که آزار و آسیبی بفردی از افراد آنجا برساند * و در سنهٔ
نهصد و پنجاه و شش که میرزا کامران بمیانهٔ افغانان رفته بود - خان خانان

---

(۱) در اکبرنامه صفحهٔ ۲۴۵ مصرع " بی جنگ گرفت ملک کابل از وی "
ثبت شده ۱۲ مصحح *

از قندهار متوجه ملازمت جهانباني شد - و در سياه سنگ كابل بشرف بساط بوسي رسيد - و جهانباني خود بكابل رفته - خانخانان بجانب حاجي محمد تعين شد - او را به تدابير شايسته رام ساخته - در موضع گل كار آمده خان خانان را ملازمت نمود - اورا به بساط بوس اقدس رسانيده التماس جرايم او نمود - درين حال ميرزا كامران بجانب كنور رفت - خان خانان بر سر او رفته - ميرزا كامران تاب مقاومت نياورده شكست خورده بجانب نيلاب گريخت - خانخانان مظفر و منصور بخدمت جهانباني مراجعت نمود - و بجهت انتظام مهام قندهار و اين طرف از ملازمت بادشاه محروم شد - و چون خانخانان بصوب قندهار شتافت - ميرزا كامران با حضرت جهانباني بار ديگر مصاف داد - و ميرزا هندال درين مصاف كشته شد - و ميرزا كامران نزد سليم خان پسر شير خان افغان كه از حرام نمكان اين سلسله بود رفت - و از پيش او نيز فرار نموده به پيش بعضى زميندارران رفت - و در آخر نزد سلطان آدم كاكر رفت - و سلطان آدم در اول كرّ و فري نمود - و در آخر اورا بمنسوبان بادشاهي سپرد - و هر دو چشم اورا ميل كشيده سامان و سرانجام اورا نموده بتاريخ نهصد و شصت از راه تته بحجاز فرستادند - و سه حج دريافت - و در نهصد و شصت و چهار محمل بعدم بر بست - و در جمادي الاول سنه نهصد و شصت و يك ولادت گرامي محمد حكيم ميرزا بوقوع آنجاميد - و موكب همايون بجانب قندهار بحركت آمد - خانخانان در ده فرسخي قندهار بموكب همايون پيوست - و دران زمستان در قندهار قشلاق نمودند - و خدمتي چند بجهانباني نمودند كه خدمات راه عراق و فتح هندوستان بامال ساختند - و بدستور قندهار را بخان خانان عنايت نموده بدار الملك كابل شتافتند - چون در كابل يكى از درويشان موزهٔ برسم تحفه ارسال داشته

بود فرستادن آنرا بفتح هندوستان شگون گرفتند - و دویم عید رمضان خانخانان از قندهار بملازمت رسید - بجهت انبساط خاطر او عید را اعاده فرمودند - درینجا چون جهانبانی و خانخانان را ارادۀ تسخیر هندوستان مصمم شد - مجمل از بعضی قضایای هندوستان بتقریب احوال خانخانان و خدمتگاری و جانسپاری او بیان نمودن لازم است *

مجملی از سوانح هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون شیر خان افغان در یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و دو پنجسال و دو ماه و سیزده روز بتقلّب حکومت کرد و بعدم خانه شتافت پسر او سلیم خان را بعد از هشت روز امرا برجای پدر نشاندند - هشت سال و دو ماه ریاست نمود - بعضی اوقات بجنگ عادلخان برادر خواص خان که از ممالیک پدرش بود - و گاهی با طبقۀ نیازیان که هیبت خان سر کردۀ ایشان بود و در پنجاب حاکم بود - و روزی چند بنزاع طبقۀ گکهران مشغول بود - چون این جماعه از هواداران حضرت جهانبانی بودند کاری نساخت - و قلعۀ رهتاس که پدرش بنا نهاده بود با قلعۀ مانکوت که خود بانی آن بود باتمام رسانید - و در قلعۀ گوالیار بسر می برد - و با رعیت بوجه حسن سلوک مینمود - در ذي قعده سنه نهصد و شصت رخت هستی بر بست - فیروز خان پسر او که خرد سال بود جا نشین او شد - بعد از چند روز مبارز خان خالوی او او را به زاویۀ عدم فرستاد و خود دم استقلال زد - و نام خود محمد عادل نهاد - و سید نظام خان که برادر خرد شیر خان بود یک پسر و سه دختر داشت - پسر و شوهران هر سه دختر بحکومت ،

رسیدند - یکی سلیم خان - و دیگر ابراهیم خان سور - و دیگری سکندر خان سور - احوال این جماعه مذکور خواهد شد *

احوال هیمو

هیمو نامي که کمال شرارت داشت و نه نسب داشت و نه حسب در سرکار این سلیم خان راه ملازمت یافته بود - و بغلط نمائي در خاطر سلیم خان جای گرفته مهمات ملکي و مالي باو مرجوع بود - چون پیمانهٔ عمر سلیم خان پر شد ریاست هندوستان بمبارزخان پسر عم سلیم خان رسید - اورا از کار عالم و قوفی نبود - جمیع کارخانهٔ سلطنت پیش خود گرفت - و خزاین و فیل خانهٔ شیر خان و سلیم خان بدست آورد - چندگاه نسبت رای نام خود نهاد - و چندی اسم راجگي بر خود بست - و بهم نامي راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد - و نام بزرگان بر خود بست - و با هر که جنگ کرد فیروز شد - و کار نامهای شگرف در پیکار بعمل آورد - و از تیره رائي با حضرت شاهنشاهي جلال الدین محمد اکبر غازي جنگ کرد و بسزای خود رسید *

تتمهٔ احوال هند

چون کار بمبارز خان رسید اختلال تمام پیدا شد - سلیم خان که ریاست پنجاب او بود خویش را اسکندر نام نهاد - و محمد خان که قوم شیر خان بود در بنگاله سر بسلطنت بر افراخت - و ابراهیم خان به نسبت قرابت شیر خان ایالت هندوستان را در تلاش شد - و سجاول خان که شجاعت خان نام داشت در مالوه خودسر سربلندي کرد - و آن گروه خود با یکدیگر محاربات نمودند - و میانهٔ محمد خان و مبارز خان در

حدود چپرگته مصاف افتاد - و محمد خان در گذشت - و خزاین سایم خان و شیر خان آنچه باقي مانده بود بدست هیمو افتاد و کارش بالا گرفت - و با ابراهیم خان محاربه کرد و غالب آمد - چون در حوالي آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بنگاله روان شد - و خضر خان پسر محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را بسلطان جلال الدین ملقّب ساخت - و مضمون این بیت مناسب احوال جهانباني کشورستاني و خان خانان در فتح هندوستانست نوشته مي شود *

* ابیات *

چو دشمن بدشمن شود مستقل * تو خوش باش و بنشین بآرام دل
چو در لشکرِ دشمن افتد خلاف - تو بگذار شمشیر کین در غلاف

درین حال حضرت جهانباني و خان خانان بتاریخ سنه نهصد و شصت و یک از کابل متوجه هندوستان شدند - در آن وقت حضرت شاهنشاهي دوازده سال و هفت ماهه بود - درین باب بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازي تفأل نمودند این بیت بر آمد - * بیت -

همت از مرغِ همایون طلب و سایهٔ او
زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

خان خانان چند وقت بجهت ضروریاتِ سفرِ سرکارِ جهانباني توقف نموده بتاریخ سنه نهصد و شصت و دو بکرم[1] را محل نزول اجلال نمودند - و در پنجم صفر این سال در نیلاب نزول نموده بودند که خانخانان ملحق شد - تاتار خان افغان[2] که در رهتاس بود فرار نمود - و چون از آب سند عبور نمودند افغانان متلاشي شدند - اکثر ولایت بدست در آمد -

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۴۰ نکوام مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۴۰ تاتار خان کاشي ثبت شده ۱۲ مصحح *

شهاب الدین احمد خان را بلاهور فرستادند - و خان‌خانان خود بر سر
نصیب خان رفته - و جهانباني بآهستگي روانهٔ لاهور شدند - دریم
ربیع الثاني این سال لاهور را فروغ آسماني بخشیدند - چون خانخانان
بحوالي پرگنهٔ هرهانه رسید، نصیب خان اندک دست و پا زده
فرار نمود - و غنایم بدست آمد - و خانخانان بجهت نذری که
از جهانباني شنیده بود که چون فتح هندوستان واقع شود کسی را اسیر
ننماید و بند نکند کسی را اسیر نکرد - و خود سوار شده عیال و اطفال
آن گروه را بالتمام جمع نموده نزد نصیب خان فرستاد - و فیلان و تحف
و هدایا و سایر نفایس و غنایم را با عرضه داشت بدرگاه فرستاد - و خود
ازانجا پیشتر رفت - چون بجالندر[1] رسید افغانان چون واقف شدند فرار
نمودند و جان خود را بیرون بردند - خان خانان طرح اقامت انداخته
پرگنها را جابجا بمردم نامزد کرد - درین اثنا تاتار خان و نصیب خان
و مبارک خان و جمعی کثیر از افغانان از دهلي متوجه خانخانان شدند -
چون به ماجیوارهٔ رسیدند خانخانان متوجه ایشان شد - امرا از آب ستلج
گذشتن را صلاح نمیدیدند که چون برشکال بگذرد عبور نمائیم - خان خانان
قبول این معني نغموده از آب عبور نمود - و خود در قلب لشکر قرار
گرفت - و برانغار بخضر خان هزاره و جرانغار به تردي خان بیگ قرار داد -
و اسکندر خان بهراولي مقرر شد - جنگی عظیم در پیوست - و نزدیک
شام تلاقي فریقین دست داده بود - تا دو پهر شب جنگ میکردند -
خان خانان پای ثبات و مردي که لازم او بود افشرده - فرار بر مخالفان
افغان افتاد - و غنایم نامحصور با فیلان پر زور بدست آمد - غنایم و فیلان را
با مژدهٔ فتح بدرگاه معلّی فرستاد - در خلال این احوال اسکندر با هشتاد

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۴۳ چالدهر ذکر شده ۱۲ مصحح *

هزار سوار متوجه خان خانان شد - آنجناب در سرهند ثبات قدم مسلوک داشته لوازم قلعه داري و ضوابط هوشياري بتقديم رسانيد - و عرايض نوشته استدعای توجه بادشاهي نمود - چون چند روز توجه بادشاهي بجهت ضعف عنصر يگانهٔ افاق در تعويق افتاد - خان خانان در کار محاربه تقصيری ننمود - و چمن آرای خلافت شاهنشاهي را مقرر فرمودند که خود را بخان خانان برساند - هنوز حضرت شاهنشاهي بلاهور نرسيده بود که جهانباني صحت يافته در عقب او روان شدند - هفتم رجب سال مذکور سواد سرهند بموکب بادشاهي نور پذير شد - و مدت پانزده روز خان خانان و امرای جلادت پيشه در مقابل اين طور لشکری نشسته قلعه داري کردند که طلوع رايات حضرت جهانباني جهانتاب شد - و در باغی که نزديک شهر بود سراپرده زدند - و عساکر منصوره را بچهار قسم فرمود - يکی بنام حضرت جهانباني - و ديگری حضرت شاهنشاهي - و ديگری شاه ابو المعالي - و ديگری بخانخانان - و بهادران جان نثار جان فشانيها نموده - از جانبين مردان نبرد آزمای بجام تيغ شربتِ واپسين ميکشيدند - مجملا قريب بچهل روز چنانکه آئين قتال باشد کار محاربه را چنانکه بايد بتقديم مي رسانيدند - تا آنکه دوم شعبان سال مذکور محاربهٔ عظيم دست داد - دلاورانِ عرصهٔ مردی داد مردانگي داده غنايم بسيار بدست در آوردند - و جمعی کثير از معاندان را مسافرِ راه عدم ساختند - و اسکندر با جمعی خود را بدامن کوه پنجاب کشيده - يکی از دلاوران خواجه مسافری در اثنای گريز خود را باسکندر رسانيد - و بعد از سعي بسيار اورا از خود دور کرده جان ازان مهلکه بدر انداخت - و حضرت جهانباني و شاهنشاهي و خانخانان مظفر گرديدند - درين حال سخن ازآن رفت که منشور نامه و يرليغ اين فتح بنام که نويسند - خانخانان که درآمدنِ هندوستان را بسعي خود

میدانست - و از اوایل عمر تا زمان فتح بر خلاف جمهور از رکاب همایون جدا نبوده - و در تسخیر این ممالک و استیصالِ مخالفان اهتمام کرده میخواست باسم او نویسند - و شاه ابو المعالي از بیفکري خار خار آن مینمود - که حضرت جهانباني از معامله فهمي بنام نامي شاهنشاهي نوشتند - و خواجه معظم که با سکندر کتابت نوشته بود - اورا بمیر قالي سپرده بصوب دهلي توجه نمودند - چون بسامانه رسیدند عرضه داشت اسکندر خان اوزبک رسید که دهلي را از لوث وجود افغانان پاک ساخته - در روز پنجشنبهٔ رمضانِ همین سال در سلیم گده دهلي نزول نمودند - و چهارم همین ما بدرون شهر رفته سرکار سرهند و دیگر پرگنها بجلدوي این فتوحات و این خدمات بخانخانان عنایت شد - و گلستان هندوستان بیمن اقبالِ جهانباني و بزور شجاعتِ خانخاناني از خار وجود افغانان مصفّی شد - در چهار شنبه بیست و پنجم همین ماه اتکه خان که متوجه حصار بود - در دو کروهي حصار رستم خان و تاتار خان و احمد خان وغیره افغان از حصار برآمده با او مصاف دادند - و شکست خوردند - رستم خان بحصار رفته بعد از سه روز قول طلبیده - رستم خان را با هفتصد کس بدرگاه فرستادند * و قنبر دیوانه که از ارذال اردوی همایون بود - بعد از فتح سرهند جمعی از اوباش را یار خود ساخت و سنبل را در تصرف آورد - و رای حسین جلواني را ویران کرد - و با ما[1] دکن خان افغان جنگ کرد و شکست داد[2] - و از آنجا به بداوان[3] رفت - هرچند دیوانه بود عرایضِ عاقلانه بدرگاه مي نوشت - و پا از گلیم خود فراتر نهاده خاني و علم و نقاره بمردم میداد - فرمان همایون بعلي قلي شیباني شد

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۵۳ رکن خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۵۳ شکست یافت مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۳۵۳ بداون مذکور است ۱۲ مصحح *

که اورا تنبیه نماید - با او جنگ کرد و شکست داده در قلعهٔ بداوان کار دیوانه را بساخت ۰ میرزا سلیمان که اشکمش بجاگیر او بود عصیان ورزید *

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب پنجاب و بیان سفر عالم تقدّس حضرت جهانباني

درین اثنا شاه ابو المعالي از بادهٔ ناگوار دنیا مست شد - و در آزار خلایق کوشید - چون جهانباني را توجهي باو بود ازو میگذرانیدند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در اردو شیوع یافت ۰ و یقین شد که فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده و کسِ خود را نصب نمود - و بخزاین جهانباني دست دراز کرده - پنجاب را بجهت همین بحراست شاهنشاهي سپردند - و در سنه نهصد و شصت و سه اورنگ نشین هفت اقلیم یعنی خلیفهٔ الهي را باتالیقي خان خانان بآنصوب تعین نمودند - خان خانان بسرهند [1] رسیدند - جاگیر دارانِ حصار فیروزه بملازمت رسیدند - جهانباني در عرصهٔ دهلي اختراعات و بدایع غریب فرمودند - که از اکبر نامه آن شگرف کارنامها ظاهر میگردد - اولا طبلی بجهت مظلومان ساختند که هنگام داد خواهي دست بدان زنند و دیگر اختراعات نیز فرمودند - و همین سخنان میفرمودند که نشان توجه ملک باقي بود - میفرمودند که فلان شخص میگفت که گورستان غزنین که مرا بنظر در مي آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که گورستان دهلي که بنظر مي آید یاد آن سخن میکنم - و دران ایام تریاک کم

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۵۵ سهرند ذکر شده ۱۲ مصحح *

میکردند - خورش هفت روزه جدا کرده به بندگان خاص فرمودند که
برای خوردن ما همین بس است - هنگام سفر عالم قدس چار حب
باقي بود - آخر روز جمعه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه که شاه
بوداق[1] و علم شاه از سفر حجاز آمده بودند عرض سرگذشت مینمودند -
و آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه رفته جمعی ریاضي دان را طلب
داشته بجهت بعضی مطالب منتظر طلوع زهره بودند - اوایل شام
خواستند که فرود آیند - موذن اذان بنیاد کرد - در زینهٔ دوم بتعظیم اذان ارادهٔ
نشستن کردند - در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچیده
عصای ایشان لغزیده بسر در آمدند - و شقیقهٔ یمین آزردگي یافت - و قطرهٔ
چند خون از گوش راست بر آمد - و بجهت نظام دنیا مفشوری مذیر
بر صحت مزاج مصحوب نظر شیخ چولي بشاهنشاهي و خان خانان
نوشتند - و از غرائب آنکه در اواسط این روز به بعضی از حاضران
فرموده بودند که درین روز آسیبی به یکی از بزرگان میرسد و همانا که در
گذرد - دولتخواهان در اخفاي این واقعه کوشیده از خبر فرستادن بجانشین
مسند خلافت و خان خانان و جمع ساختن امرا سعي نمودند، تا هفده
روز این واقعه پوشیده داشتند - حاضرانِ عتبهٔ خلافت بعد از چند روز بتاریخ
بست و هشتم ماه مذکور خطبه بنام نامي خدیوزمان خواندند - و میر
عبد الحي صدر این بیت خواند *   * بیت *

۱۰۰۹۵۳

اگر نوروز عالـــم رفت بـــر باد * گلِ صدبرگ سوری را بقـــا باد

مصراع ثاني را تاریخ جلوس خدیو زمان یافته اند اگر گلی بیا نوشته شود
اگرچه بیک طریق رسم الخط مساعده آن نمیکند - و امرای که در دهلي

---

(۱) در اکبر نامه شاه بداغ مرقوم است ۱۲ مصحح *

بودند اسباب سلطنت با غلام علي شش انگشت بدرگاه فرستاده اظهار عبودیت نمودند - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانه ساختند *

واقعات مسرت‌آیات حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

چون رایات شاهنشاهي بصوب پنجاب نهضت نمود و بسرهند رسید - و ملازمان بادشاهي که بکومک شاه ابوالمعالي رفته بودند مثل محمد قلي برلاس و مصاحب بیگ وغیره از صحبت و بی اعتدالي او به تنگ آمده بودند - مقدم شاهنشاهي را شنیده بی رخصت خود را رسانیدند - و بکورنش مستفید گردیدند - و اسکندر که از کوه بر آمده بود از شکوه موکب شاهنشاهي باز خود را بکوه کشید - و میرِ بدمست که بدفع او از لاهور بر آمده بود مراجعت نمود - چون آن ولایت بحضرت شاهنشاهي عنایت شد و آنحضرت متوجه آن ممالک گردیدند بی اختیار در کنار آبِ سلطان‌پور بسعادت کورنش رسید - و از عطوفت بنشستن در مجلس امر فرمودند - از آنجا که میر بدمستِ شراب دنیا بود چون بمنزل خود رفت پیغام داد که نسبت من بجهانباني معلوم است - و بخاطر است که در قمرغهٔ جوی شاهي با جهانباني در یک ظرف طعام خوردیم - و شما را نوش دادند - شما چرا دسترخوان علیحده جهت من انداختید - آنحضرت بر بیخردي او تبسم فرمودند - و بحاجي محمد سیستاني پیغام دادند - که بگو تورهٔ سلطنت دیگر ست و عشق بازي دیگر - میر بغایت خجل شد - حضرت شاهنشاهي متوجه کوه شدند - و در استیصال اسکندر کوشیدند - چون بقصبهٔ بدهانه [1] رسیدند قاصدی رسید و از قضیهٔ بام

(۱) در اکبرنامه صفحه ۳٦٧ هرهانه مرقوم است ۱۲ مصحح *

افتادن جهانباني خان خانان را خبردار ساخت - خانْ خانان پیشتر رفتن را صلاح ندید و متوجه کلانور شد - در نزدیکِ کلانور شیخ نظر چولی رسید و فرمان عالي آورد - و مقارن آن قضیهٔ ناگزیر بسمع شاهنشاهي رسید - چندان گریه و الم دست داد که زبان از شرح آن قاصر ست - خان خانان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلپذیر خاطر ارجمند اورا تسلي بخش میشدند - و میر عبد الحي تاریخي تاریخ آن واقعه را چنین یافته * * مصرع *

۹۶۳

ای وای بادشاه من از بام افتاد

و قاسم کاهی اینچنین پیدا کرد * * مصرع *

۹۶۳

همــایون بادشــاه از بام افتــاد

و دیگری نیز این طور بخاطر آورده * * مصرع *

۹۶۳

وارثِ ملــک جــلال الــدین باد

و زمانه زمان دولت همایوني را بسر آورد - و سجلّ عمرش طی نمود - و جانسپاریهائی که خان خانان در ملازمت جنت آشیاني نموده بود گم نام گشت - و این خبر جانکاه در عالم منتشر گشت - و الحق بادشاهی دین دار عدالت شعار صاحب نفس قدسیّه بود - و در کمال حیثیات و استعدادات نظیر و همال خود نداشت - و در علوم و نجوم و ریاضي بی نظیر بود - و از شعر و معمّا و تاریخ ونغز کمال وقوف داشت - و در جود و کرم حاتمِ ثاني بود - و در شجاعت و دلیري و مردانگي در سلسلهٔ صاحب قراني مثل وی پیدا نشده - و همیشه با مردم خوب و علما و فضلا صحبت میداشت - و در سفر خیر اثرِ عراق جمعی از مستعدان هر صنف را بشرف ملازمت خود سرافراز ساخته بهندوستان آوردند - ملا قطب الدین چلنچوی بغدادي در سبزوار به بندگي ایشان رسید -

و نادرۂ کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازي نیز در مشهد
به بندگي ایشان رسید - و در ملازمت آنحضرت مي بود تا بعدم خانه
شتافت - و فرزند خلف او شریف خان امیر الامرا بمناصب عالیه در زمان
خلیفۂ آلهي رسید - و شیخ ابو القاسم جرجاني و مولانا الیاس اردبیلي را
طلب داشته در راه بموکب همایون پیوستند - و مذاکرۂ کتاب درّة التاج
با این دو بزرگ دانشمند نمودند - و ملا جمشید معمّائی مکرر بسعادت ملازمت
ایشان رسید - گویند که روزی حیرتی شاعر این غزل خود را در عراق بنظر
اصلاح جنت آشیاني در آورد * * غزل *

که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد
عشــق هر لحظـــه بدردِ دگرم میسوزد
همچو پروانه بشمعی سروکار ست مــرا
که اگــر پیش روم بال و پــرم میســوزد

آنحضرت که خلّاق المعاني بودند این چنین تصرف نمودند *

میــروم پیش اگــر بال و پرم میســوزد

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدۂ اخلاص بجای آورد - و مخلصان
وفاکیش که درین یورش که توجه بجانب عراق نمودند همراه بودند
نواب خان خانان بیرم خان - و خواجه معظم - و عاقل سلطان اوزبک -
و حاجي محمد کوکه است که شاه طهماسپ مکرراً میگفت که بادشاهان
را این قسم نوکر مي باید - و در روز قبق اندازي در خدمت شاه طهماسپ
قبق را زد و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکه - و حسین بیگ -
و خواجه مقصود جوهري هروي - و سیفخان - و زین خان کوکه - و خواجه
غازي تبریزي که از دقایق سیاق واقف بود - و خواجه امین الدین محمود
هروي که سیاق خوب میدانست و شکسته را نیکو مینوشت و در اواخر

بخشي شد و بمرتبهٔ خان جهاني نيز رسيد - بابا دوست بخشي - درويش مقصود زيارتگاهي هروي - حسن علي ايشک آقا - علي دوست باربيگي - ابراهيم ايشک آقا - شيخ يوسف - شيخ بهلول - مولانا نور الدين که از هندسه وقوفي داشت - قاضي برهان خافي - محمد قاسم موجي - مير محمد جاله‌بان حيدر محمد آخته بيگي - سيد محمد پکنه - سيد محمد قالي هروي - حافظ سلطان محمد آخته (١) - ميرزا بيگ بلوچ و پسر او مير حسين - خواجه عنبر ناظر - عارف توشکچي - مهتر خان خزينه دار - مهتر حاضر (٢) توشکچي - ملا بلال کتابدار - مهتر تيمور شربتدار - مهتر جوهر آفتابه دار - مهتر وکيله خزانچي - و مهتر سنبل مير آتش - سلطان محمد قراول بيگي - و جمعي ديگر از سعادتمندان اين سعادت دريافتند که در خدمت صاحب خود بودند - و الحق اين توفيق که اين عاليشان را ميسر شد ديگري را نشده که از سلطنت افتاد - و در اندک زماني به تخت سلطنت بر آمد - و مجموع ولايت هندوستان را فتح نمود - و مدتي باستقلال بادشاهي هندوستان نمود و در گذشت - و عاقبت بخير عبارت ازين جهاندار ست - و در حين رحلت بدستوري که ذکر رفت با دل هوشيار بخت بيدار رخت بربست اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهٗ *

ذکر احوال و مآل حال شيرخان افغان

چون زمان سلطنت شير خان و پسران و توابع بتقلّب در ايام مملکت مداري و ملک ستاني حضرت جهانباني جنت آشياني بود - و ارباب سير و تواريخ هندوستان ايشان را از سلاطين نشمرده اند - ذکر احوال آن طبقه

---

(١) در اکبر نامه صفحه ٢٢٣ رخنه مذکور شده ١٢ مصحح *

(٢) در اکبر نامه صفحه ٢٢٤ فاخر ذکر شده ١٢ مصحح *

در ضمن حالات و فتوحات جهانباني جنت آشياني بيان نمودن لازم مي آيد-
شيرخان که در افواه و السنه شير شاه مذکور است - نام او فريد و نام پدرش
حسن است - و سابقاً نيز موافق آنچه شيخ ابو الفضل در اکبر نامه آورده
بيان شده - در اينجا نيز انچه نظام الدين احمد بخشي در طبقات اکبري
آورده رقم ميشود - حسن از طايفهٔ افغان سور است - وقتي که سلطان بهلول
بحکومت رسيد از ولايت روه که مسکن افاغنه است افغان بسيار طلب
داشت - و روه عبارتست از کوه مخصوص که ابتداء آن باعتبار طول از
سواد ديجور تا قصبهٔ سوى از توابع بکر - و باعتبار عرض از حسن ابدال تا
کابل است - و قندهار در حدود اين کوه واقع است - دران ايام پدر حسن
سور که ابراهيم نام داشت بهندوستان آمده نوکري امراى سلطان بهلول
ميکرد - و چندگاه در حصار فيروزه و روزى چند در پرگنهٔ نارنول گذرانيد -
چون نوبت سلطان بهلول گذشت - و دور سلطنت به پسرش سکندر رسيد -
و جمال خان که از امراى سلطان سکندر بود حاکم جونپور شد - حسن پدر
فريد عمرى در ملازمت او گذرانيد - و جمال خان حسن‌سور را رعايت
نموده پرگنهٔ سهسرام و خواص پور تانده از توابع رهتاس بجاگير داده پانصد
سوار همراه ساخت - حسن را هشت پسر بود - فريد و نظام از يک مادر
بودند - و مادر ايشان از نسل افغانان بود - و ديگر پسران از کنيز
بودند - حسن را بمادر فريد چندان الفت نبود - و بفريد نيز توجهى
نداشت - فريد از پدر رنجيده بملازمت جمال خان رفت - حسن
بخدمت جمال خان نوشت که فريد را تسلي نموده بفرست که ميخواهم
چيزى بخواند و تهذيب اخلاق نمايد - هر چند جمال خان تکليف
رفتن بفريد نمود قبول نکرده گفت - چون جونپور نسبت بسهسرام
شهريست و اينجا علما بسيار ست اينجا طالب علمي ميکنم - مدتى

آنجا بسر برده چیزی خواند - کافیه را با دیگر کتب خوانده و گلستان بوستان و سکندرنامه که درآن زمان درمیان اهل هند خواندن آن لازم بود خواند - و از سیر و تواریخ وقوفی بهم رسانید - بعد از دو سه سال که حسن بجونپور آمد خویشان او درمیانه در آمده فرید را نزد او آورده رفع کلفت نمودند - حسن داروغگي جاگیر خود را بفرید داده اورا بجاگیر فرستاد - در وقت رخصت بعرض رسانید که مدار کارخانهٔ عالم خصوصِ سلطنت بر عدالت است - اگر مرا بجاگیر میفرستید من از سویّت تجاوز نخواهم کرد - و نوکران شما اکثر خویش و قوم اند و هر کس از راه عدل تجاوز نماید تنبیه خواهم نمود - ازین قسم مقدّمات گفته روانهٔ جاگیر شد - از روی پختگي سلوک نموده درمیانهٔ اقربا سویّت مرعي داشت - مقدّمان بعضی مواضع که سرکش بودند و فرید را ندیدند در مقام تنبیه آنجماعت شده بمردم خود مشورت نمود - گفتند لشکر همراه پدر تست تا آمدن پدر و لشکر صبر باید کرد - فرید فرمود که دویست زین ساختند - و از هر مقدمي یک اسپ بعاریت طلب داشت - و از قسم سپاهي که پیاده بودند و دران نواحي مي بودند طلب داشته جزوی خرچی داده بوعده تسلي نموده بر اسپان عاریت سوار ساخته بر سر متمرّدان رفت - و خان و مان ایشان را غارت نموده اسیر و دستگیر ساخت - و بعضی متمرّدان آن حوالي که اورا در نظر نمي آوردند جمعیت نموده بر سر ایشان رفت - و گرد خود را قلعه ساخت - هر روز جنگل ایشان را بریده تا بقلعه رسید - و سر کوبها و ساباطها ساخته غالب آمد - و خلق کثیر را اسیر و قتیل نمود - و چنان کرد که متمرّدان آن حوالي تابع او شدند - و مال‌گذاري کردند - و پرگنات او معمور شد - و صاحب مکنت و قوت شد - چون حسن پدر او به پرگنه آمد - سامان و سرانجام اورا دیده خوشحال

و مسرور گشت - گویند که حسن را کنیزی بود و سه پسر ازو داشت - سلیمان و احمد و مدا - و حسن مبتلا و گرفتار آن کنیز بود - روزی بحسن گفت که وعده کرده بودي که هرگاه پسران تو بزرگ شوند داروغگي پرگنات بآنها داده خواهد شد - الحال بزرگ شده اند بوعده وفا باید نمود - حسن بجهت خاطر فرید که خلف و سلف فرزندان بود تغافل میذمود - فرید چون این معنی را فهمید دست از حکومت پرگنات باز داشت - تا حسن پرگنات را بسلیمان و احمد داده عذرخواهي فرید نمود و گفت - چون تو کاردان و صاحب تجربه شدهٔ برادران تو نیز شوند - فرید سعادت ملازمت پدر را گذاشته بآگره رفت - و در خدمت دولتخان که از امرای سلطان ابراهیم بود بسر برد - و اورا از خود راضي نموده بود - روزی دولتخان از فرید پرسید که چه مطلب و مدعا داري تا بسازم - گفت پدر من پیر شده و بدست سحر و جادوی کنیز هندیه مبتلاست - از استیلای آن کنیز پرگنات و جاگیر پدر من خراب است - اگر آن پرگنات بما هر دو برادر عنایت شود یک برادر با پانصد سوار همیشه در خدمت باشم - و یک در سرانجام سپاهي و پرگنه بوده خدمت پدر را نیز علاوهٔ آن نمایم - در روزی که دولتخان این سخن را بعرض سلطان ابراهیم رسانید - سلطان فرمود که بد مردیست که از پدر گله دارد - دولتخان این حرف را بفرید نگفته دلجوئي او داد که در وقت خود باردیگر بعرض میرسانم - کارسازی تو خواهم نمود - و در علوفه و وظیفهٔ او افزوده اورا تسلي نمود - فرید از جهت خلق خوش دولتخان همراهي او میذمود تا آنکه حسن پدر او فوت شد - خبر فوت حسن را دولتخان بعرض سلطان ابراهیم رسانید - پرگنات جاگیر حسن را بجاگیر فرید و برادر او گرفت - سلیمان با فرید مقاومت نتوانست نمود - فرار نموده پیش محمد خان سور که حاکم

پرگنهٔ جوند و یکهزار و پانصد سوار داشت رفت - محمد خان بسلیمان گفت که شنیده میشود که حضرت بابر بادشاه بهندوستان در آمده و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد شد - اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد ترا در خدمت او سفارش خواهم نمود - سلیمان بیتابي نموده گفت این همه انتظار نمیتوانم برد - مال و عیال من سرگردان مي باشد - محمد خان کس پیش فرید فرستاده میانهٔ برادران بصلح دلالت کرد - فرید گفت انچه حصهٔ و رسد سلیمان در زندگي بود حالا هم قبول دارم - اما در حکومتِ شرکت راضي نیستم - چه دو شمشیر در یک نیام و دو حاکم در یک شهر آرام نگیرند - چون مطلب سلیمان شرکت حکومت بود راضي نشد - محمد خان سلیمان را گفت خاطر جمع دار که حکومت را از فرید بزور گرفته بتو خواهم داد - چون فرید بر این کار اطلاع یافت در فکر کار خود و معاملهٔ بابر بادشاه و سلطان ابراهیم بود - چون خبر کشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بادشاه شنید - بخدمت بهادر خان ولد دریا خان نوخاني که خود را سلطان محمد نام نهاده بهار و پٹنه را فروگرفته بود - و لوای سلطنت بر افراشته بود - رفته درسلک ملازمان منتظم شد - روزی سلطان محمد بشکار رفته بود - شیری پیدا شد - فرید بشیر مقابل شده شیر را کشت - سلطان محمد اورا خطاب شیر خاني داد - رفته رفته شیر خان را در خدمت سلطان محمد قرب و منزلتِ تمام بهم رسید - وکالت پسر خود جلال خان را بشیر خان داد و اورا اتالیقِ پسر نمود - بعد از چندي شیر خان رخصت جاگیر گرفته بجاگیر آمد - و بحسب اتفاق از میعاد زیاده توقف نمود - محمد خان روزی گلهٔ شیر خان میکرد و میگفت از وعده تخلّف نموده نمي آید - محمد خان حاکم چوند[1] بعرض

(۱) در طبقات اکبري چونه ثبت شده ۱۲ مصحح •

رسانيده كه او انتظار آمدن سلطان محمود(۱) بن سلطان سكندر دارد - و مزاج سلطان محمد را منحرف ساخته گفت كه علاج آوردن او آنست كه سليمان نام برادر او كه در حيات پدر قايم مقام پدر بود مدتيست كه ازو گريخته با من مي باشد - اگر جاگيرِ شيرخان باو عنايت شود شير خان در ساعت مي آيد - سلطان محمد بجهت حقوق خدمت شيرخان بی گناه ظاهري بتغيرِ جاگير او راضي نشده بمحمد خان گفت كه بطريقی كه لايق باشد تقسيم پرگنات جاگير شيرخان را ميان برادران كرده تسكين فتنه و فساد دهد - چون محمد خان بجاگير خود كه چوند بود آمد - شادي نام غلام خود را پيش شيرخان فرستاده پيغام داد كه مدتيست كه سليمان و احمد برادر تو پيش من اند و از حصه و رسد محروم‌اند - لايق آنست كه حصه و رسد ايشان را برساني - شيرخان در جواب گفت كه ولايت روه نيست كه ملك كسی باشد - ولايت هندوستانست هر كرا بادشاه جاگير دهد ازوست - و تا امروز روش سلاطين اين چنين بوده است كه انچه مال ميت است از روی شرع ميان فرزندان تقسيم ميكنند - اما هركرا شايستۀ سلطنت و امارت ميدانسته‌اند سلاطين حكومت و سرداري ميدادند *   * بيت *

ملك بميراث نگيرد كسی * تا نزند تيغ دو دستي بسی

و من بحكم سلطان ابراهيم سهسرام و خواص پور تانده را متصرفم - چون شادي بخدمت محمد خان رفت و شنيده باز گفت - محمد خان بر آشفت و فرمود كه شادي با جمعيت خود رفته خواص پور را گرفته حواله سليمان نمايد - و جمعی كثير بكومك سليمان گذاشته بيآيد - اتفاقاً دران وقت از جانب شيرخان سكهه نام غلام او كه پدر خواص خان است داروغۀ

---

(۱) در طبقات اكبري سلطان محمد مرقوم ست ۱۲ مصحح *

خواص پور بود - شیر خان خبر آمدن شادي و سلیمان را شنیده بسکهه نوشت که در مدافعت و مقاومت تقصیری ننماید - شادي و سلیمان که بظاهر خواص پور رسیدند ملک سکهه بجنگ برآمده بقتل رسید - و لشکر شیر خان هزیمت خورده بسهسرام آمد - شیرخان را تاب مقاومت نمانده ارادهٔ رفتن بطرف دیگر کرد - بعضی گفتند پیش سلطان محمد باید رفت - شیر خان دانست که سلطان محمد خاطر محمد خان را بجهت خاطر من نخواهد رنجانید عزم نمود که بملازمت سلطان جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حکومت کره و مانکپور داشت باید رفت - و قرعهٔ کنکاش با نظام برادر خود درمیان آورد - او نیز باین قرار داد بارسال رسل و رسایل از سلطان جنید قول گرفته نزد او آمده پیشکش بسیار گذرانید - و از سلطان جنید فوج آراسته بکومک گرفته بجاگیر خود رفت - محمد خان چون تاب مقاومت نداشت فرار نموده بکوهستان (۱) در آمد - و جاگیر شیرخان تا پرگنهٔ جوند و دیگر پرگنات بتصرف شیر خان در آمد - شیر خان کومکیان را زر و متاع فراوان داده با پیشکش و تحف بسیار نزد سلطان جنید برلاس فرستاد - و اقوام و قبیلهٔ خود را که در کوه و صحرا میگردیدند طلب داشته جمعیت تمام کرد - و بمحمد خان پیغام داد که غرض من انتقام از برادران بود شما را بجای عم خود میدانم از تنگي کوه برآمده پرگنات خود متصرف شوید و مرا پرگنات خود و آنچه از خالصهٔ سلطان ابراهیم متصرف شده ام کافي است - محمد خان نیز آمده در جای خود قرار گرفت و مرهون منت شیر خان شد - چون شیر خان را جمعیت خاطر دست داد نظام برادر خود را در جاگیر گذاشته خود بملازمت سلطان جنید برلاس رفت و در کره او را ملازمت نمود - اتفاقاً درین ایام سلطان جنید بملازمت فردوس مکاني بابر بادشاه میرفت او را

---

(۱) در طبقات اکبري کوه رهتاس مرقوم است ۱۲ مصحح

همراه برد - شیرخان ملازمت بادشاه نموده داخل دولتخواهان شد - و در سفر چندیری در رکاب ظفر انتساب بود - چون چندگاه در لشکر گذرانید طور و طرز را مشاهده کرد - روزي با یاران خود گفت که مغل را از هندستان بدر کردن آسان است - گفتند چگونه - گفت بادشاه ایشان خود بمعاملت کمتر میرسد و بامید وزرا میگذارد - وزرا بمقتضي رشوت کار کرده حق سلطنت بجای نمي آوردند - عیب افغان آنست که باهم نفاق دارند - امّا اگر مرا دست رس شود افغانان را ملحق و یکرنگ ساخته نفاق از میان بردارم - یاران او برآن داعیه که دران وقت محال مینمود خنده میکردند - روزی در مجلس فردوس مکاني در وقت طعام خوردن طبق ماهیچه را پیش شیرخان نهاده بودند - و او در خوردن خود را عاجز یافته کارد کشیده ماهیچه را ریزه ریزه کرده بقاشق خوردن گرفت - بادشاه واقف شد - بمیرخواجه گفت که این افغان غریب کاری کرد - چون از کارهای که با محمد خان کرده بود آگاه بودند بر فرّ و بزرگیي او اشاره نمودند - شیرخان از هم زبانيي بادشاه با میرخواجه واقف شده این قدر دانست که بنظر غیرت منظور است - و این معنی علاوهٔ واهمه که در شب بود شد همان شب از لشکر بادشاه گریخت و بجاگیر خود رفت - و بسلطان جنید برلاس نوشت که بمن رسید که محمد خان بسلطان محمد گفته است که شیر خان پیش مغل رفته است بر سر پرگنات او فوج باید فرستاد - من چون میدانستم که رخصت من زود میسر نمیشود و وقت تنگ شده بسرعت خود را بجاگیر رسانیدم - و خود را از زمرهٔ دولتخواهان بیرون نمیدانم - القصه چون شیر خان از جانب مغل مایوس و متوهم شد باتفاق برادر باز پیش ساطان محمد رفت - سلطان محمد اتالیقيي جلال خان پسر خود باو داد - بحسب تقدیر سلطان محمد درآن ایام فوت شد و جلال خان خرد سال قایم مقام پدر شد - و والدهٔ جلال

خان داؤدو(۱) نام مهمات سلطنت را از پیش خود گرفت و باتفاق شیر خان
حکم میراند - و در همان ایام مادر جلال خان نیز مرد و حکومت ولایت بهار
من حیث الاستقلال بشیر خان قرار گرفت - مخدوم عالم نام از امرای حاکم
بنگاله که حکومت حاجي پور داشت وبا شیر خان رابطهٔ محبت و موافقت
بهم رسانید سلطان بنگاله از او خاطر دگرگون کرده قطب خان را به تسخیر
ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم فرستاد - شیر خان هرچند دمِ صلح زده
ملایمت نمود فایده نکرد - آخر باتفاق افغانان دل بر مرگ نهاده قرار جنگ
داد - چون طرفین بهم رسیدند جنگ عظیم شد - و قطب خان کشته گشت -
و شیر خان غالب آمده فیل و خزانه و حشم بنگاله بتصرف شیر خان
درآمد - و ازین جهت نوخانیان با شیرخان در مقام رشک و حسد درآمدند -
چون شیر خان را دستگاه قوي شد نوخانیان که در اصل با او بد بودند در
مقام کشتن شیرخان درآمدند و بجلال خان نوخاني کنکاش نمودند -
جمعی ازان جماعه شیرخان را واقف ساخته - او خود را دور انداخته
گفت امرای شما با من در مقام نفاقند - اگر شما علاج این نکنید مرا
بضرورت از خدمت شما جدا باید شد - جلال خان گفت که بآنچه صلاح
تو باشد چنان خواهم نمود - شیرخان گفت ایشان را دو فرقه باید نمود - یکی را
بتحصیل زرپرگنات فرستاد - و یکی را در مقام خصم به بنگاله روانه نمود - آخر
جلال خان و نوخانیان در دفع شیرخان عاجز آمده قرار دادند که ولایت
بهار را بحاکم بنگاله دهند و خود ملازم او شوند - و نوخانیان جلال خان را
بر آن آوردند که شیر خان را در برابر مغل گذاشته خود به بنگاله بخدمت
حاکم بنگاله رفت - سلطان بنگاله ابراهیم خان پسر قطب خان را بکومک او
بر سر شیرخان فرستاده - و شیر خان در قلعهٔ که از گل در گرد خود ساخته

---

(۱) در طبقات اکبري دودا مذکور است ۱۲ مصحح *

بود متحصن شده - هر روز جمعی را بجنگ میفرستاد و فوج غنیم را
می شکست تا آنکه ابراهیم مدد دیگر از حاکم خود طلبید - و بعد از آنکه
شیر خان دریافت که غنیم مدد دیگر طلبیده مردم خود را استمالت داده
بر جنگ صف ترغیب نمود - و وقت بامداد مردم خود را مهیا نموده از قلعه
بیرون آمد و لشکر بنگاله صف پیاده و سواره و فیلان و آتش بازی ترتیب
داده مقابله نمودند - شیر خان فوجی از مردم خود را برابر ایشان و جمعی را
در کمین‌گاه گذاشت - بازار آمد و شد و تیراندازی و یکه‌تازی گرم شد -
آنجماعت که مخفی بودند از کمینگاه برآمده دمار از روزگار بنگالیان
بر آوردند و ابراهیم بقتل رسید و جلال خان فرار نموده به بنگاله رفت و فیل
و حشم و ملک بهار بدست شیر خان درآمد - و استعداد سلطنت او را میسر
شد - گویند در آنوقت تاج خان که از جانب سلطان ابراهیم لودی حاکم
قلعهٔ چنار بود لاد ملک نام زن عقیمه داشت - و کمال میل و تعشق باو اظهار
مینمود - پسران تاج خان که از زنان دیگر بودند از محبت تاج خان بلاد
ملک در رشک آمده قصد کشتن لاد ملک کردند - اتفاقا یکی از پسران
تاج خان که کلانتر بود شبی شمشیری بر لاد ملک انداخت - و زخم کاری
نیامد - غوغا برخاست که لاد ملک را کشتند - تاج خان با شمشیر برهنه قصد
پسر کرد - پسر چون دانست که پدر اورا خواهد کشت بر قتل پدر مبادرت
نمود - و پدر را بقتل رسانید - چون پسران تاج خان سر انجام قلعه و سپاهی
نتوانستند نمود شیر خان که در همسایگی ایشان بود - بامیر احمد ترکمان
سخن یکی کرد - که لاد ملک را در نکاح خود در آورده قلعهٔ چنار را
متصرف گردد - و آخر لاد ملک را بعقد در آورده قلعهٔ چنار و خزاین
و دفاین بدست درآورد * * شعر *

چو هنگام رسیدن در رسد تنگ * بمردم خود کند کام دل آهنگ

ز ریحانی رساند دیـــده را نور * کـه نظـــاره میسر نبود از دور

در خلال این احوال سلطان محمود بن سلطان سکندر لودي از صدمهٔ افواج فردوس مکاني بابر بادشاه پناه برانا سانکا برده باتفاق رانا سانکا و حسن خان میواتي و دیگر زمینداران بر سر فردوس مکاني آمده در نواحي قصبهٔ خانوه جنگ کرده شکست یافته بود - و در محل خود چنانکه مذکور شد - و سلطان در حوالي چتور روزگار بسر مي آورد - امرای لودي که در ولایت پتهنه جمع شده بودند سلطان محمود را طلب نمودند - سلطان محمود به پتهنه آمده بسعي امرا بار دیگر به سلطنت نشست و با لشکر عظیم بولایت بهار در آمد - شیر خان چون دید که افغانان را از اطاعت سلطان محمود گزیری نیست بملازمت سلطان محمود رفته اطاعت و انقیاد نمود - ولایت بهار را امرای سلطان محمود درمیان هم تقسیم نموده - پارهٔ بشیر خان گذاشته و اورا عذر خواهي نمودند - که چون جونپور از مغل گرفته شود کل بهار از تو خواهد بود - شیر خان درین باب قول نامه از سلطان محمود گرفت - بعد از مدتی رخصت گرفته بسهسرام که جاگیر او بود آمد - دریئوقت سلطان محمود بر سر جونپور بجنگ مغل میرفت - کس بطلب شیر خان فرستاد - در جواب نوشت که متعاقب میرسم - امرای سلطان محمود گفتند که شیر خان مرد مکاریست مناسب آنست که بجاگیر او رفته اورا همراه بریم - سلطان محمود بجانب جاگیر شیر خان رفت - در مقام خدمتگاري و مهمانداري در آمده کمال خدمتگاري نمود - سلطان محمود از آنجا بجانب جونپور رفت - امرای فردوس مکاني جونپور را گذاشته رفتند - جونپور و نواحی آن و ولایت لکهنوتي در تصرف افغانان آمد - فردوس مکاني جنت اشیاني دریئوقت در کالنجر تشریف داشتند - چون خبر غلبه و طغیان افغانان شنیدند متوجه دفع ایشان شدند - سلطان محمود و بین

و بایزید باجمیع طوایف افغان در برابر آمده مقابله نمود - چون شیر خان
از سرداري و بزرگي بین و بایزید در رشک بود و میخواست خود بزرگ
باشد و از روش کار زیادتي مغل و ضعف افغانان را مي یافت - در خفیه
کس نزد امیر هندو بیگ که از سرداران نامدار فردوس مکاني بود فرستاده
اظهار اخلاص و دولتخواهي نمود - و گفت که در وقت جنگ سبب
هزیمت افغان خواهم شد - و با فوج خود بکناری برون خواهم رفت - چون
روز جنگ صفوف طرفین آراسته گشت بموجب گفتهٔ خود عمل نموده با
فوج خود پشت داده گریزان شد - و گریختن او باعث خرابي لشکر افغانان
گشت - و اولیای دولت فردوس مکاني بفتح و فیروزي اختصاص یافته -
سلطان محمود خان بولایت تته رفته گوشه گرفت - و ترک سپاهگیري
نمود - تا سنه تسع و اربعین و تسعمائه در اودیسه وفات یافت - و فردوس
مکاني بعد از فتح متوجه آگره شد - امیرهندو بیگ را نزد شیر خان فرستاد
که قلعه چنار بسپارد - شیر خان در دادن قلعه مکر و غدر ورزیده - امیر
هندو بیگ مراجعت نموده بملازمت آمد - فردوس مکاني خود متوجه
قلعهٔ چنار شدند و امرا را پیشتر فرستادند - شیر خان عرضداشت نوشته
بخدمت جنت آشیاني فرستاد که من بدولت تربیت فردوس مکاني
بابر بادشاه باین مرتبه رسیده ام اگر قلعهٔ چنار را بمن گذارند قطب خان
پسر خود را فرستاده ملازم رکاب جنت آشیاني نمایم - و در جنگ بین
و بایزید و سلطان محمود باعث فتح من بودم - چو غلبه و استیلای سلطان
بهادر گجراتي بمسامع جاه و جلال رسیده بود - مدارا لایق شمرده قطب خان
پسر شیر خان را با عیسی خان که بمنزلهٔ وزیر او بود بملازمت طلبیدند -
و قلعه را بر او مسلم داشتند - و جنت آشیاني مراجعت نموده بمهم
سلطان بهادر پرداختند - قطب خان پسر شیرخان تا گجرات در رکاب ظفر

انتساب بود از گجرات فرار نمودہ پیش پدر رفت - درین مدت شیر خان فرصت یافته ولایت بهار را صافي کرد - و صاحب چتر و لشکر بسیار شد - چون جنت آشیاني از گجرات باگرہ آمدند و خبر غلبه و طغیان شیر خان را شنیدند دفع اورا اهم دانسته رایات جهان کشای بطرف قلعهٔ چنار در حرکت آمد - شیر خان غازي خان سور و جمعی را بحراست قلعهٔ چنار گذاشته خود بجانب کوهستان بهر کنده (١) رفت - چون شش ماہ بمحاصرۂ قلعهٔ چنار گذشت و رومي خان که . صاحب اهتمام توپخانهٔ بادشاهي بود - در دریا سرکوبها ساخته قلعه را بصلح در تصرف آوردند - چنانچه سابق ذکر شدہ - دوست بیگ را جنت آشیاني در قلعه گذاشته متوجهٔ شیر خان شدند - درین وقت جنت آشیاني بمحاصرۂ چنار اشتغال داشتند - شیر خان جلال خان پسر خود و خواصخان را بتسخیر بنگاله فرستادہ بتصرف آورد - چون جنت آشیانی بکرهی که سرحد بنگاله است رسیدند جهانگیر قلي بیگ و امرا را پیش فرستادند و جلال خان پسر شیرخان که در کرهي بود جنگ کردہ - جلال خان غالب شد - بار دیگر لشکر فرستادہ خود نیز متوجه شدند - و کرهي را تسخیر نمودند - و جلال خان نزد پدر رفت - شیر خان شهر گور را گذاشته به چهار کند رفت - و براجهٔ قلعهٔ رهتاس پیغام داد که چون مغلان از عقب من مي آیند بجهت عیال و اطفال من در قلعه مکانی مقرر نماید - و بحرف و حکایت اورا راضي ساخته یکهزار و دویست دولي ترتیب دادہ در هر دولي یک کس با اسلحه نشاندہ ببالای قلعه فرستاد - و در چند دولي اول عورات نشانید - چون دربانان قلعه بتفحص دولیها مشغول شدند - شیر خان براجه پیغام داد که مستورات را بکسی نمیتوان نمود که سبب کسر عزت ما میشود - راجه منع تفحص نمود - چون

---

(١) در طبقات اکبري مهر کندہ ثبت شدہ ١٢ مصحح *

دولیها تمام بقلعه در آمد افغانان از دولي در آمده خود را بدروازه رسانیدند - و شیر خان نیز بافوج از بیرون خود را بدروازه رسانید - و آن قلعه را که در ربع مسکون نظیر ندارد بآساني بتصرف آورد - و سایر عیال خود را در قلعه مذکور گذاشته خاطر جمع ساخت - جنت آشیاني سه ماه در لکهنوتي توقف نمودند - دریندوقت خبر رسید که میرزا هندال در آگره و میوات علم مخالفت بر افراخته شیخ بهلول را بقتل رسانید - و میرزا کامران بجهت تسکین این فتنه آگره آمده است - جهانگیر قلي بیگ را با پنجهزار سوار در گور گذاشته خود مراجعت نمودند - چون از کثرت باران ضعف تمام بحال عساکر منصوره راه یافته بود شیر خان فرصت دانسته در چوسا مقابله با عساکر منصوره نموده گرد لشکر خود قلعه ساخت - و پیغام داد که تا کرهي ولایت بهار را بتصرف اولیای دولت قاهره گذاردم و سکه و خطبه بنام جنت آشیاني مي سازم - چون مقدمهٔ صلح درمیان آمد عساکر نصرت مآثر احتیاط را دران روز مرعي نداشته پل بر آب چوسا بسته - صباح روز شنبه ست و اربعین و تسعمائه شیر خان با فوج آراسته بجنگ آمد - افواج بادشاهي را فرصت ترتیب نشد - و شکست بر ایشان افتاد - و جنت آشیاني در کمال پریشاني متوجه آگره شدند - شیر خان مراجعت نموده به بنگاله رفت - و جهانگیر قلي بیگ و عساکر منصوره را که در بنگاله بودند روز بروز علف تیغ گردانید - و خود را شیر شاه خطاب داد - و سکه و خطبه بنام خود نمود - و سال دیگر با غلبه و شوکت تمام متوجه آگره شد - دریغوقت میرزا کامران از خدمت جنت آشیاني جداشده بلاهور رفت - و امرای چغتای بنیاد مخالفت نهادند چنانچه گذشت - باوجود این حال جنت آشیاني از آگره استقبال نموده در قنوج از آب گذشته - درین ولا لشکر جنت آشیاني پنجاه هزار سوار بودند - و در روز عاشوره سنه سبع و اربعین و تسعمائه لشکر

بادشاهي کوچ نموده ارادهٔ فرود آمدن منزل داشتند - که شیر خان بجنگ آمد و افواج مغل جنگ ناکرده شکست یافتند - و جنت آشیاني اسپ در آب انداخته بمشقت تمام بدر آمده بلاهور رفتند - شیر خان متعاقب تا لاهور رفت - و جنت آشیاني بجانب سند روان شدند - و میرزا کامران بکابل شتافت - چنانچه در محل خویش مذکورست - شیر خان تعاقب نموده تا خوشاب رسید - و اسمعیل خان و غازیخان و فتح خان بلوچ که سردار طایفهٔ بلوچ بودند آمده شیر خان را دیدند - شیر خان بندنه و حوالي کوه بالناته را ملاحظه نموده در جائي که الحال قلعهٔ رهتاس است طرح قلعه انداخته خواصخان وهیبت خان نیازي را در آنجا گذاشت - وخود بجانب هندوستان مراجعت نمود - چون باگره رسید شنید که خضر خان که از جانب او در بنگاله حاکم است بروش سلاطین سلوک میفماید - و دختر سلطان محمود را در عقد خود در آورده - شیر خان متوجه دفع خضر خان شد - خضر خان باستقبال آمده محبوس گشت - ولایت بنگاله را بجاگیر چند کس داده ملوک طوایف ساخت - و قاضي فضیلت را که بقاضي فضیحت اشتهار داشت امین آن ولایت ساخت - صلاح و فساد آن ملک را در قبضهٔ اقتدار او گذاشت - و باگره مراجعت نمود - و در تسع و اربعین و تسعمائه بتسخیر ولایت مالوه در حرکت آمد - چون بگوالیار رسید شجاع خان از امرای او قلعهٔ گوالیار را محاصره داشت - ابو القاسم که از قبل جنت آشیاني در قلعه بود آمده شیر خان را دید و قلعه را داد - چون بمالوه رسید ملو خان که از امرای سلاطین خلجي بود بایلغار آمده او را دید - بعد از چند روز فرار نموده بیرون رفت - شیر خان حاجي خان را در مالوه حاکم کرد و متوجه رهنتبور گردید - و بعد از چند روز ملو خان آمده با حاجي خان و شجاع خان جنگ کرده هزیمتي شد - چون بحوالي رهنتبور رسید ایلچیان چرب زبان فرستاده قلعه را از

گماشتهای سلطان محمود خلجي بصلح گرفت و از آنجا بآگره آمد - گويند که چون خبر فرار ملو خان بشيرخان رسيد در بديهه اين مصرع گفت - و شيخ عبد الحي ولد شيخ جمالي مصرعی ديگر بديهه رسانيد - چون خالی از طرفگي نيست ثبت رفت * * شعر *

با ما چــه کرد ديدي ملو غـــلام گيدي
قـــوليست مصطفی را لَا خَيْرَ فِی الْعَبِيْدِي

في الجمله شيرخان يکسال در آگره قرار گرفته سرانجام ولايات نمود و بهيبت خان حکم فرستاد که ملتان را از تصرف ملوخان برآورده متصرف گردد - او رفته بفتح خان بلوچ جنگ کرده غالب آمده ملتان را مسخر ساخت - چون خبر بشيرخان رسيد او را اعظم همايون خطاب داد - و در سنه خمسين و تسعمائه پورنمل ولد راجه سلهدي که در قلعهٔ رايسين علم استيلا برافراشته بود و هزار عورت هنديه و مسلمه را در حرم خود در آورده در زمرهٔ پاتران نگاه ميداشت و رقاصي مي فرمود - عرق حميت شيرخان در حرکت آمده بتسخير قلعهٔ رايسين پرداخت - آخرالامر بعد از محاصرهٔ بسيار بصلح انجاميد - که ضرر جانی بپورنمل نرسانند - با چهار هزار راجپوت و بسپاهي خود از قلعه فرود آمد - علمای وقت خصوصاً ميررفيع الدين صفوي باوجود عهد و پيمان بر قتل پورنمل فتوی دادند - شيرخان تمامي لشکر خود را بر سر خانهٔ پورنمل فرستاد - راجپوتان دل بر مرگ نهاده - کاری کردند که مصاف رستم و اسفنديار بازيچه نمود - و زنان و فرزندان خود را کشته و سوخته و خود را بر تير و شمشير و دندان فيل زدند تا هلاک شدند - و شيرخان مراجعت نموده بآگره آمد - و متوجه ولايت مارواړ شد - و در هر منزل گرد لشکر خود خندق ميساخت و لوازم احتياط مرعي بود - چون بزمين ريگستان رسيد و ساختن قلعه ميسر نبود - فرمود

تا جوالها پر ریگ کرده بر دور لشکر نهادند و قلعهٔ ساختند - اول بر سر رای مالدیو که پنجاه هزار سوار داشت رفت - و مدتی یکماه در حوالیٔ اجمیر با رای مالدیو مقابله داشت - آخر از زبان امرای رای مالدیو بجانب خود خطها نوشته نوعی ساخت که خطها بدست رای افتاد - و بیم و هراس در خاطر رایْ افتاده فرارنموده بقلعهٔ جودهپور رفت - و کونپا و دیگر امرای رای مالدیو هرچند گفتند که این عمل نتیجهٔ مکر و حیلهٔ شیر خان است - رای مالدیو تسلي نشده قرار بر جنگ نتوانست داد - آخر کونپا و دیگر امرایان راجپوت قرار جنگ داده قریب به بیست هزار سوار بمقابلهٔ شیر خان شتافتند - و شبیخون نموده راه غلط کردند و قریب بصبح صادق پنج شش هزار کس رسیده - بعد از تلاقي فریقین جنگی صعب دست داد - و کار جنگ بکارد و خنجر رسید - و راجپوتان از اسپ فرود آمده - دامان چنانچه رسم ایشانست بہم دیگر بستند - و شیر خان ایشان را درمیان گرفته - کونپا و اکثر راجپوتان بقتل آمدند - گویند دران مصاف زیاده از ده هزار راجپوت کشته شد - و از افغان نیز جمعی کثیر بقتل رسیدند - و بعد ازین فتح که نه در خورد بازوی او بود مراجعت نموده به رهنتبور آمد - چون قلعهٔ رهنتبور بجاگیر عادل خان پسر بزرگ او بود - عادل خان چند روزه رخصت گرفته که خود را متعاقب برساند - و شیر خان از آنجا بقلعهٔ کالنجر نهضت نمود - راجهٔ کالنجر در مقام مخالفت شده متحصن گشت - شیر خان بمحاصره اشتغال نمود و بساختن ساباط و مورچل قیام نمود - چون ساباط تمام شد از اطراف و جوانب جنگ انداخت - در جائی که خود ایستاده بود حقهای پر باروط فرمود که باندرون قلعه مي انداختند - اتفاقاً حقهٔ بر دیوار قلعه خورده شکست و بر گشت - و درمیان دیگر حقهای پر باروط افتاده آتش در گرفت - و شیر خان با ملا خلیل و ملا نظام دانشمند و دریا خان سرواني

سوخته شدند و خود را بآن حالت بمورچل رسانید - هر لحظه که شعوری بهم میرسانیده و نفسی میکشید فریاد نموده مردم را بر جنگ ترغیب مینمود - و مقرّبان خود را باهتمام جنگ میفرستاد - در آخر آن روز خبر فتح شنیده ودیعت حیات سپرد - و پانزده سال بامارت و امیري گذرانید - و پنجسال فرمان روای هندرستان بود - شیرخان بعقل و تدبیر صایب امتیاز تمام داشت - و آثار پسندیده بی نهایت گذاشت - و از بنگاله و سنارگانو تا آب سند که به نیلاب مشهور است - و یکهزار و پانصد کروه راهست که هفتصد و پنجاه فرسخ بوده باشد در هریک کروه سرای ساخته چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنا نهاده مقری و امام تعین فرموده ایشان را وظیفه مقرر نموده - و در یک دروازهٔ سرا آب و طعام خام و پخته بجهت مسلمانان و در دروازهٔ دیگر بجهت هندوان مقرر کرده بود که دایم میرسانیدند - و در هر سرای دو اسپ یام که بزبان هندي داکچوکي مشهور است گذاشته بود - که هر روزه خبر نیلاب اگر در اقصای بنگاله بود باو میرسید - و در این راه از هر دو جانب خیابان درخت میوه‌دار از درخت انبه و کهرني نهال کرده بود - که خلایق در سایه آمد و شد مینمودند - و همین طریق از آگره تا مندو نیز در هر یک کروه سرا و مسجد ساخته بود - و امنیت راه بمرتبهٔ بود که اگر زالی طبقی پر از طلا در سر داشته باشد و شب در صحرا تنها خواب کند حاجت پاسبان نباشد - گویند که چون آیفه دیدی - گفتی که نماز شام بسلطنت رسیدم و تاسف خوردی و شعر مضحک بادای هندوستانیانه گفتی و این بیت سجع نگین او بود *

* بیت *

شه الله باقي ترا باد دایم * بمان شیرشه بن حسن سور قایم

همه اوقات خود را صرف کار خلایق و سر انجام سپاهي و تیمار رعیت کردی و بر طریقهٔ عدل و داد استقامت نمودی * * بیت *

پس از مرگ هر کس کزو نام ماند * همانا که در زندگي کام راند

کلمه ز اتش مرد تاریخ فوت اوست *
۹۵۲

ذکر احوال سلیم شاه ولد شیر خان

در وقتی که شیرخان فوت شد - جلال خان پسر او در قصبهٔ داریون از توابع پتهنه و عادلخان پسر کلان که ولي‌عهد بود در قلعهٔ رهنتبور مانده بود - امرا دیدند که آمدن عادل خان زود میسر نیست و وجود حاکم ضرورست کس بطلب جلال خان فرستادند - در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنین و خمسین و تسعمائه در پای قلعه جلوس کرده بسعي عیسی خان و دیگر امرا باسلام شاه مخاطب گست و به سلیم شاه و سلیم خان نیز مشهور گردید - القصه سلیم‌خان قایم مقام پدر شد - و به برادر بزرگ خود عادل خان عریضهٔ نوشت - و اظهار اطاعت کرد که بجهت دور بودن شما من متصدي محافظت لشکر و رعیت شده‌ام و مرا بجز اطاعت شما چارهٔ نیست - و از کالنجر منوجه آگره شد - خواص خان آمده ملازمت نمود - و بتازگي جشن جلوس ترتیب کرده سلیم خان اجلاس کرد - و بعد ازان سلیم خان از روی دنیاداري مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت و طلب ملاقات نمود - عادل خان بقطب خان و عیسی خان و خواص خان و جلال خان مکتوبی نوشت که در آمدن من چه میگوئید - و بسلیم خان نوشت که این چار کس آمده مرا تسلي نمایند تا من بملاقات توانم آمد - سلیم خان هر چهار را نزد عادل خان فرستاد و اینشان بعهد و قول تسلي او نموده قرار نمودند که در ملاقات رخصت نمایند - و هرجا که از هندوستان

خواهند بجاگیر او دهند - عادل خان باتفاق امرا متوجه ملازمت سلیم خان شد - در فتحپور سیکري ملاقات واقع شد - از طرفین آثار محبت و برادري ظاهر شد - و لحظهٔ باهم بسر برده متوجه آگره شدند - و چون سلیم خان غدری نسبت به برادر اندیشیده بود قرار داده بود که در قلعهٔ آگره زیاده از سه چهار کس با عادل خان نگذارند - در دروازه مردم او ممنوع نشده جمعی کثیر در آمدند - اندیشه و تدبیر سلیم خان درست نیفتاد - بالضرورت اظهار ملایمت نموده گفت که من تا غایت افغانان بی سر را نگاه داشتم اکنون اینها را بتو مي سپارم - و او را بر تخت نشانده بنیاد چاپلوسي کرد - عادل خان چون عیّاش و فراغت طلب بود - و مکر و روباه بازي نداشت - و حیلهٔ سلیم خان را میدانست قبول نکرده بر خاست و سلیم خان را بر تخت نشانید و اول خود سلام کرده مبارکباد سلطنت نمود - و امرا لوازم نثار و ایثار بعمل آورده بجا و مقام خود قرار گرفته - و درهمین اثنا قطب خان و عیسی خان عرض نمودند - که قول و عهدی که درمیان ما آمده است - که در ملاقات اول عادل خان را رخصت نموده بیانه با توابع نامزد او شود - سلیم خان فرمان داد که این چنین باشد - و عادل خان را رخصت بیانه داد - بعد از دو ماه دیگر سلیم خان غازي خان را که از محرمان او بود فرستاد که عادل خان را گرفته مقید سازد - و زولانهٔ طلا بدست او فرستاده بود - عادل خان این خبر شنیده نزد خواص خان که در میوات بود رفت - و او را از نقض عهد سلیم خان اعلام نمود - و درین باب مطارحه کرد - خواص خان را دل بهم برآمد - و غازیخان را طلبیده همان زولانه را در پای او انداخت - و لوای مخالفت بر افراخت - و بامرائی که همراه سلیم خان بودند خطها نوشت - و در خفیه با خود متفق ساخت و متوجه آگره شد - قطب خان

و عیسی خان که در قول و عهد داخل بودند از سلیم خان رنجیده بعادل خان در آمدند - و مرغّبات نوشتند - و قرار داد چنین شد که هنوز شب باقي باشد که عادل خان خود را بآگره رساند - تا مردم از سلیم خان جدا شده باو پیوندند - اتفاقا عادل خان و خواص خان چون به فتحپور رسیدند - و متوجه ملاقات شیخ سلیم که از مشایخ وقت بود رفتند - و شب برات نیز بود - خواص خان را به نیاز فقرای که دران شب بود توقف واقع شد چاشتگاه بنواحي آگره رسیدند - سلیم خان از طرز آمدن ایشان مضطرب شده بقطب خان و امرا گفت - از من در باب آمدن عادل خان اضطراب گونهٔ شده بود - خواص خان و عیسی خان چرا بمن چیزی ننوشتند که من از اندیشهٔ خود باز مي آمدم - قطب خان اضطراب سلیم خان را دیده گفت باکی نیست - هنوز کار از علاج بیرون نرفته است - و تسکین این فتنه را من متعهدم - سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را که فی الجمله اتفاق بعادل خان داشتند رخصت نمود - که پیش عادل خان رفتند - و قصد او این بود که این جماعت را از خود دور کرده بجانب قلعهٔ چنار و خزانه فرار نماید - و دیگر بارهٔ سامان لشکر نماید - و بکار جنگ و محاربه پردازد - عیسی خان اورا ازین عزیمت نهي کرده گفت - که اگر بر دیگر مردم ترا اعتماد نیست ده هزار کس که از ایام شاهزادگي نوکر ساخته اند محل اعتماد اند - باوجود این قدرت و مکنت عجب که تکیه بر دولت خدا داد ننموده بی جنگ فرار مینمایند - و امرا را هرچند مخالفت باطن داشته باشد خود نزد غنیم فرستادن از حزم و احتیاط بیرون است - لایق آنست که بنفس خود بر تمام لشکر سبقت نموده در میدان کارزار ایستاده پای محکم کنید - که هیچکس در نظر شما بجانب مخالف نخواهد رفت - سلیم خان قوي دل گشت - قرار بر استقامت

داد - و قطب خان و دیگران را که رخصت داده بود باز طلبیده گفت که من بدست خود شمارا چرا بغنیم سپارم - بعد ازان مستعد جنگ شده بر آمده ایستاد - مردمی که بعادل خان همزبان شده سلیم خان را در میدان که ایستاده دیدند از رفتن باز ماندند - و در ظاهر آگره جنگ واقع شد - سلیم خان غالب گشت - و عادل خان و خواص خان هزیمت خوردند - خواصخان و عیسی خان بمیوات رفتند - و عادل خان تنها و یکه بجانب تهته رفت - چنانکه هیچکس از حال او خبردار نشد - بعد ازان سلیم خان لشکر بر سر خواص خان و عیسی خان فرستاد - در فیرز پور جنگ کرده لشکر سلیم خان شکست یافت - و عیسی خان و خواص خان بجانب کوه کمایون رفتند - سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را بر سر ایشان فرستاد - قطب خان در دامن کوه کمایون قرار گرفته دایم اوقات دامن کوه را تاخت و تاراج مینمود - سلیم خان خود بجانب چنار رفت - در اثنای راه جلال خان ملو و برادرش خداداد را بجهت اتفاقی که با عادل خان داشته بقتل رسانید - و بچنار رسیده خزانه را بر داشت و بگوالیار فرستاد - و خود مراجعت نموده در آگره قرار گرفت - چون قطب خان در فتنهٔ عادل خان شریک بود - توهم نموده از کوه کمایون فرار نموده بلاهور نزد اعظم همایون نیازي رفت - سلیم خان به اعظم همایون حکم نوشته طلب قطب خان نمود - اعظم همایون قطب خان را فرستاد - سلیم خان اورا با شهباز خان نوخاني محبوس ساخت و بر مزید کور - و چهارده کس دیگر را مقید نموده بقلعهٔ گوالیار فرستاد - شجاع خان حاکم مالوه و اعظم همایون را طلبید - شجاعخان آمده دید - و اعظم همایون عذر نوشت - شجاع خان بعد از ملازمت رخصت مالوه یافت - بعد ازین سلیم خان بجهت آوردن خزانه بجانب رهتاس رفت -

سعید خان برادر اعظم همایون که پیوسته پیش او می بود - از راه فرار نموده بلاهور رفت - سلیم خان هم از راه برگشته بآگره آمد و باحضار لشکر امر کرد و متوجه دهلي شد - چون این خبر بشجاع خان رسید - با جمعی از مخصوصان خود ایلغار نموده پیش سلیم خان رسیده استمالت یافت - سلیم خان روزی چند در دهلي بوده لشکر ترتیب داد و عزیمت لاهور نمود - اعظم همایون و طایفهٔ مخالف باتفاق خواص خان و لشکر پنجاب باستقبال شتافته - در نواحي قصبهٔ انباله طرفین بهم رسیدند - گویند چون سلیم خان بلشکر نیازي نزدیک رسید فرود آمد - و با چندی از مردم اعتباري خود بدیدن لشکر نیازي رفت و بر پشته بر آمد - چون نظر او بدان لشکر افتاد همانجا ایستاده گفت - که در ناموس من نمیگنجد که باغي را دیده در برابر ایشان فرود آیم - پس صف آراسته متوجه جنگ شد - و محاربهٔ عظیم دست داد - آخر شکست بر نیازیان افتاده سلیم خان غالب شد *

* بیت *

کسی را که دولت کند یاوري ... که آرد که باوی کند داوري

سعید خان برادر اعظم همایون با ده کس از همراهان چون مسلّح بود - و کسی اورا نمي شناخت میخواست تنها به مبارک باد خود را بسلیم خان رساند و کار اورا بسازد - فیلبانی اورا شناخته نیزهٔ حواله او کرد - او از میان فیلان و فوج خاصهٔ سلیم خان روی راست بر آمده بدر رفت - القصه نیازیان گریخته بجانب انکوت[1] که نزدیک روه است رفتند - سلیم خان تا قلعهٔ رهتاس تعاقب نمود - خواجه ویس سرواني را بر سر نیازیان تعین نموده خود بآگره مراجعت کرد - و از آنجا بگوالیار رفت - درین وقت روزی شجاع خان بالای قلعهٔ گوالیار نزد سلیم خان میرفت - عثمان

---

(۱) در طبقات اکبري رنکوت مرقوم است ۱۲ مصحح *

نام شخصی که شجاع خان وقتی دست او بریده بود - بر سر راه آمده فرصت غنیمت دانسته برجسته زخمي بشجاع خان زد شجاع خان زخمي بخانهٔ خود رفته - و این عمل را بر اغوای سلیم خان حمل کرده از گوالیار گریخته بمالوه رفت - سلیم خان تا مندو تعاقب نمود - شجاع خان چون در بانسواله در آمد - عیسی خان سور را با بیست هزار سوار در گذاشته مراجعت نمود - و این قضایا در سنه اربع و خمسین و تسعمائه دست داد - خواجه ویس که بر سر اعظم همایون رفته بود در مانکوت مقابله نموده فرار نمود - و اعظم همایون تا سرهند تعاقب او نمود - چون خبر بسلیم خان رسید فوجی عظیم بدفع نیازیان نامزد کرد - اعظم همایون برگشته باز به مانکوت رفت - چون سلیم خان بآن حوالي آمد - در موضع سنبلهٔ انکوت محاربه واقع شد - و شکست بر طایفهٔ باغیه افتاد - و عیال و اطفال و مادر اعظم همایون اسیر گشت - و اسیران را بخدمت سلیم خان فرستادند - و نیازیان پناه بککران برده در کوهستانی که متصل بکشمیر است در آمدند - سلیم خان بجهت دفع و تسکین فتنهٔ نیازیان حرکت نموده به پنجاب آمد - و مدت دو سال باککران مجادله داشت - در همین ایام شخصی در تنگي راه در وقتی که سلیم خان ببالای مانکوت بر مي آمد شمشیری در دست قصد سلیم خان کرد - سلیم خان از چابکي و چستي بر او غالب آمده اورا بقتل آورد - و شمشیر را که خود باقبال خان بخشیده بود شناخت - چون ککران مغلوب و نابود شدند و قوت در ایشان نماند و اعظم همایون بکشمیر درآمد حکام کشمیر از ملاحظهٔ سلیم خان سر راه نیازیان را گرفته مانع شده جنگ عظیم کردند - اعظم همایون و سعید خان و شهباز خان بقتل آمدند - حاکم کشمیر سرهای ایشان را بخدمت سلیم خان فرستاد - سلیم خان مراجعت نمود - میرزا کامران

از جنت آشیاني فرار نموده درین حال نزد سلیم خان آمد - سلیم خان از روی تکبر و نخوت پیش آمده سلوک لایق ننمود - میرزا از سلوک او دلگیر شده از پیش او بکوهستان سوالک گریخت و از آنجا بولایت ککر رفت - و این قضیه در وقایع جنت آشیاني مفصلا مذکور ست - سلیم خان بدهلي رفته چند روز قرار گرفت - درین اثنا خبر رسید که جنت آشیاني بکنار نیلاب رسیده - گویند که دران ساعت سلیم خان ذلو برگلوی خود نهاده خون کم میکرد - در ساعت سوار شده روان شد - در روز اول سه کروه رفت - چون توپخانه همراه داشت - و گاوان عراده‌کش در مواضع بود فرمود که تا رسیدن گاوان رجاله بجای گاوان عراده بکشند - هر توپی هزار و دو هزار پیاده کشیدن گرفت - و بسرعت تمام متوجه لاهور شد - و جنت آشیاني بیشتر مراجعت کرده بودند - چنانچه در محل خود ذکر شده - سلیم خان از لاهور بگوالیار آمد - اتفاقاً روزی درحوالي انتري شکار میکرد - جمعی سر راه بر سلیم خان گرفته و در مقام غدر ایستادند - بحسب اتفاق سلیم خان براه دیگر مراجعت نمود - و آنجماعت کاری نساختند - چون حقیقت حال بسلیم خان رسید - بهاء الدین محمود و مدا را که سرفتنه بودند بسیاست رسانید - و سلیم خان در گوالیار قرار گرفته اکثر امرای خود را که قوت غلبه در ایشان گمان داشت مقید کرد و کشت - تا در اول سال سنه ستین و تسعمائه دانهٔ دنبل بر مقعد او بر آمده از شدت وجع خون گرفت و در گذشت - مدت نه سال حکومت کرد - و از نیلاب تا بنگاله در میانهٔ سراهای شیر خان پدر خود یک سرای دیگر آبادان ساخت - و در هر سرای طعام فقرا مقرر نمود - و در همین سال سلطان محمود کجراتي و نظام الملک بحري وفات یافتند - و تاریخ این واقعه زوال خسروان (۹۶۰) یافته اند - از قضایای غریبه که در زمان سلیم خان دست داد واقعهٔ

شیخ علائیست - و تفصیل آن بر سبیل اجمال آنکه پدر شیخ علائي شیخ حسن نام داشت - و بخدمت شیخ سلیم در قصبهٔ بیانه بر جادهٔ شیخي ارشاد طالبان مینمود - چون او در گذشت شیخ قایم مقام او شد - و بارشاد طالبان قیام نمود - اتفاقاً شیخ عبد الله نیازي افغان که از مریدان شیخ سلیم چشتي بود از مکه معاودت نمود - روش مهدویه که بعقیدهٔ ایشان سید محمد جونپوري مهدي موعودست اختیار کرده در بیانه رحل اقامت انداخت - چون شیخ علائي را وضع او خوش آمد فریفتهٔ او شد - و ترک روش ابا و اجداد خود نموده بروش مهدویّه دعوت مینمود - و برسم این طایفه در بیرون شهر در پهلوی شیخ عبد الله توطن اختیار نمود - و با جمعی از مریدان در آنجا بطریق توکل بسر مي برد - و هر روز دو مرتبه تفسیر قران میگفت - و بنوعی از روی اثر میگفت که هر کس میشنید داخل مهدویه میشد - و بسیار این چنین شد که از سخنان او پسر از پدر و زن از شوهر بر آمده با ایشان محشور شدند - و راه فقر و فنا پیش گرفته و در نذور و تحف که باو مي آمد خرد و کلان در تقسیم عَلَی السَّوِیَّة بودند - و اگر چیزی نمي رسید سه روز فاقه میگذرانیدند - و اظهار نمي نمودند - و بپاس انفاس اوقات مصروف میداشتند - و اسلحه از همه چیز با خود میداشتند - و در شهر و بازار هر نامشروع میدیدند اول برفق و مدارا منع مینمودند اگر پیش نمیرفت قهراً و جبراً تغیر آن نامشروع میدادند - و از حکام شهر هر که موافق ایشان مي بود در امداد او مي کوشیدند - و هرکه منکر بود قدرت مقاومت نداشت چون شیخ عبد الله دید که با عوام و خواص در افتاده است اورا دلالت سفر حجاز کرد - شیخ علائي بهمان وضع که داشت با هفتصد خانه وار مردم متوجه آن سفر گشت - چون بخواص پور که در حدود جودپور ست رسید خواص خان مشهور باستقبال او بر آمده

داخل معتقدان او شد - بالآخر بجهت امر معروف و نهي منکر ازو رنجیده - در زمانی که سلیم خان در آگره بر تخت نشست شیخ علائي بجهت بعضی چیزها که باعث مراجعت او شد برگشته به بیانه آمد - و بموجب طلب سلیم خان در مجلس او حاضر شده برسمیات و آداب ملوک مقید نشد - و سلام مشروع بر سلیم خان کرد - و او عَلَیْکَ السَّلَام بکرهٔ گفته - این معنی بر مقرّبان او دشوار آمد - و ملا عبد الله مشهور بمخدوم الملک خود با شیخ در مقام انکار بود - فتوای قتل شیخ داد - سلیم خان مي ترسید - رفیع الدین و ملا جلال و ملا ابو الفتح تانیسري را حاضر ساخته تشخیص این قضیه حواله بایشان نمود - در مجلس شیخ علائي بر همهٔ ایشان به بحث غالب مي آمد - و گاه گاهی که تفسیر و بیان معاني قرآن میکرد در سلیم خان اثر کرده بود - حکم باخراج او کرده بجانب هندیه فرستاد - بهادر خان سرواني با تمام لشکر خود که از جانب سلیم خان حاکم آنجا بود باو گرویدند - و مخدوم الملک این معني را یافته به اقبح وجه خاطر نشان سلیم خان نمود - اورا طلب نموده دیگر باره علما را حاضر ساخته و بتشخیص مشغول شدند - مخدوم الملک بسلیم خان گفت - که این شخص دعوی مهدویّة میکند - و مهدي بادشاه تمام روی زمین مي باشد - و مردم تو تمامي باو گرویده اند و مرید او شده اند - خلل در ملک تو ظاهر خواهد شد - سلیم خان گوش بسخن مخدوم الملک نموده باز شیخ علائي را به بهار پیش شیخ بده طبیب دانشمند که شیر خان مرید او بود و کفش پیش پای او میگذاشت فرستاد - تا بموجب فتوای او در باب شیخ عمل نمایند - چون شیخ علائي بهار رفت شیخ بده موافق فتوای مخدوم الملک عرض نمود - درین حال شیخ علائي بمرض طاعون که دران وقت شایع بود - جراحتی

در حلق او پدید آمد و رنج سفر نیز علاوۀ آن شد - چون نزد سلیم خان آوردند قوت گفتار نداشت - سلیم خان بگوش او آهسته گفت - که بگو من مهدی نیستم و مطلق العنان باش - گوش بسخنان سلیم خان نکرده - سلیم خان فرمود تا چندان تازیانه بر او زدند که مرد - این قضیه در سنهٔ خمس و خمسین و تسعمائه روی نمود *

ذکر احوال سلطان محمد عدلي

چون سلیم خان در گذشت پسرش فیروز خان که ده ساله بود قایم مقام او باتفاق امرا در قلعهٔ گوالیار شد - چون سه روز گذشت مبارز خان برادر زادهٔ شیر خان فیروز خان خواهر زادهٔ خود را بقتل رسانید - و باتفاق امرا بسلطنت نشست - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و سلطان محمد عادل خطاب یافت - و عوام الناس اورا عدلي اندهلي[1] مي خواندند - چون در افسانها از زر بخشیدن سلطان محمد تغلق شاه شنیده بود در اوایل حال انعامات داد - و هر کنه باشي که بمردم مي انداخت از طلا بود - و کمتر از پانصد تنکه قیمت او نبود - و در هر خانه کنه باش مي افتاد پانصد تنکه انعام هم میداد - وزارت بشمشیرخان غلام شیر خان که برادر کوکل خواص خان بود تعلق داشت - و هیمو بقّال در زمان او اعتبار تمام بهم رسانید - هنوز یکماه از جلوس عدلي نگذشته بود که ملوک طوایف در هند بهم رسید - و در دیوانخانهٔ قلعهٔ گوالیار ولایات بر امرا تقسیم نمود - قنوج که جاگیر شاه محمد بود بسرمست خان داد - در اثنای گفتگوی سکندر خان پسر شاه محمد در سر دیوان کار بدرشتي رسانید و گفت - جاگیر ما را بطایفهٔ

---

(۱) در طبقات اکبري عدلي و اندلي مرقوم است ۱۲ مصحح *

سگ فروش خواهید داد - شاه محمد پسر خود را ازان ناهمواری منع نمود - پسر گفت که این مردم قصد تو دارند این زبونی چرا از ایشان باید کشید - سرمست خان بفریب دست بر دوش سکندر خان زده میگفت - که فرزند این همه درشتی چرا باید کرد - و میخواست سکندر را دستگیر نماید - سکندر خنجر بر آورده بر شکم و شانهٔ سرمست‌خان زد که بیک زخم در گذشت - و دیگران را نیز زخمدار ساخت و کشت - عدلی دران شورش بر خاسته به اندرون حرم گریخت - سکندر از عقب او رفت - درها را بسته خلاص شد - امرای عدلی شمشیرها را گذاشته از بیم سکندر از دیوانخانه بدر رفتند - درین اثنا ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلی شمشیری بر سکندر زد و بقصاص رسید - دولتخان نوخانی نیز شاه محمد را کشت - تاجخان کرانی در همین روز با شاه محمد همزبانی نموده بجانب بنگاله گریخت - عدلی فوجی بطلب او فرستاد و در سی کروهی قنوج باو رسیدند و جنگ کرده - تاجخان هزیمت یافته بجانب قلعهٔ چنار رفت - و بعضی عمّال خالصهٔ عدلی را بدست آورده از نقد و جنس آنچه یافت متصرف شد - و یک حلقهٔ فیل که صد زنجیر باشد بدست آورد - و بعماد و سلیمان و الیاس که برادران او بودند و حکومت پرگنات کنار گنگ و خواصپور تانده داشتند ملحق شده در مقام مخالفت شد - و عدلی از گوالیار بچنار رفته بر سر کرانیان لشکر کشید - طرفین در کنار دریا مقابله نمودند - و هیمو بقّال روزی بعدلی گفت که اگر یک حلقهٔ فیل بمن همراه سازند از آب گذشته بکرانیان جنگ نمایم - و عدلی همچنان کرد - هیمو بر کرانیان غالب گشت - ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود و از بنی اعمام شیرخان بود چون اورا زنش خبردار ساخت که عدلی در مقام مقید ساختن تست از چنار

گریخته بجانب پدر خود غازیخان به بیانه رفت - عدلي عیسی خان نیازي را در پی ابراهیم خان فرستاد - و در کالپی بیکدیگر رسیده جنگ کردند - عیسی خان منهزم شده ابراهیم خان غالب شد - و بعد ازان بدار الملک دهلي آمده خطبه خواند - و از آنجا بآگره آمده اکثر ولایات را متصرف شد - چون عدلي دید که ابراهیم خان ولایات را تصرف نمود - دست از کرانیان باز داشته بر سر ابراهیم خان رفت - ابراهیم خان کس نزد عدلي فرستاده که اگر رایسین (۱) جلواني و بهادر خان سرواني بیایند و بامن عهد و شرط کنند بنابر عهد و میثاق ایشان بخدمت رسم - عدلي این جماعه را فرستاد - و ابراهیم خان همه را بر مخالفت عدلی قرار داد - و عدلی ازین معني آگاه گشته در خود استعداد مقاومت ندید - بجانب چنار رفت - و ابراهیم خود را سلطان ابراهیم خوانده لوای سلطنت بر افراشت - درین ایام احمد خان سور که از بني اعمام شیر خان بود بامداد و اعانت تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان خود را بسلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد بر افراخت و بر سر ابراهیم رفت - و در موضع فره که ده کروهی آگره است تلاقي فریقین دست داد - چون لشکر سکندر بده هزار میرسید و ابراهیم هفتاد هزار سوار داشت سکندر از در صلح و ملاعب در آمده التماس نمود که پنجاب را باو گذارند - ابراهیم بجهت کثرت حشم قبول ننمود و صف جنگ آراسته شد - چون ابراهیم غرور ورزیده بود سکندر غالب شد - و ابراهیم گریخته بسنبل رفت - و سکندر آگره و دهلي را متصرف شد - درین وقت خبر رسید که جنت آشیاني از کابل بهندوستان در آمده لاهور را گرفتند - سکندر با لشکر از آگره متوجه لاهور شد - و ابراهیم که در سنبل بود بجانب کالپي آمد - عدلي هیمو را

---

(۱) در طبقات اکبري رای حسن جلواني ذکر شده ۱۲ مصحح *

با لشکر بسیار و پانصد فیل و توپخانه بآگره و دهلي فرستاد - چون هیمو بکالپي رسید دفع ابراهیم را اهم دانسته جنگ کرد و هیمو غالب گشت - و ابراهیم گریخته به بیانه پیش پدر رفت - همیو بیانه را محاصره نمود . چون محمد خان سور حاکم بنگاله متوجه تسخیر جونپور و کالپي بود عدلي هیمو را طلب کرد - هیمو ترک محاصره داده روانهٔ خدمت شد - چون شش کروهي آگره رسید ابراهیم از عقب رسیده جنگ کرد و شکست یافته پیش پدر رفت - و از آنجا بولایت تهته رفته بامداد راجهٔ رامچندر بعد از آنکه راجه اورا مقیده نموده بود بر تخت نشسته - و ابراهیم آنجا مي بود تا آنکه جمعی از قوم میاني که در حدود رایسین مي بودند بواسطهٔ نزاعي که ایشان را با باز بهادر حاکم مالوه بود ابراهیم را طلبیده خواستند که اورا بسلطنت برداشته با باز بهادر مقابله نمایند - چون ابراهیم بایشان پیوست درگاوتي راني ولایت کرهه نیز بمدد ابراهیم از جای خود حرکت نمود - باز بهادر کس نزد راني فرستاده او را ازین داعیه باز داشت - چون راني بجای خود مراجعت نمود ابراهیم بودن خود آنجا مصلحت ندیده از آنجا بجانب اودیسه که اقصای بلاد بنگاله است رفته مي بود - تا در سنه خمسین و سبعین و تسعمائه که سلیمان کراني اودیسه را متصرف شد - او بقول و عهد آمده سلیمان را دید - و بر دست سلیمان بغدر کشته شد - القصه هیمو با غلبه و استیلای تمام پیش عدلي رفت - و عدلي و محمد خان کورسه[۱] در موضع چرکته که پانزده کروه کالپي است بهم رسیدند و جنگ صعب اتفاق افتاد - محمد خان کشته شد - و عدلي بفتح و ظفر مخصوص گشت - عدلي بعد ازان بجانب چنار رفت - و هیمو را بمقابلهٔ لشکر خلیفهٔ آلهي فرستاد - و سکندرخان و قیا خان

---

(۱) در طبقات اکبري کوریه مرقوم است ۱۲ مصحح *

و ديگر امرا كه در آگره بودند آگره را گذاشته متوجه دهلي شدند - و هيمو متوجه دهلي شده با ترديخان بيگ جنگ كرده غالب گشت - در پاني‌پت بدست اولياى دولت قاهره كشته شد - چنانچه بمحل خود ذكر رفته - و عدلي در نواحي چنار بود كه پسر محمد خان كه خضرخان نام داشت سكه و خطبه بنام خود كرده خود را سلطان بهادر ناميده بود بانتقام خون پدر بر سر عدلي آمد - و عدلي جنگ كرده بقتل رسيد - و دولت افاغنه سپري شد - و كوكبهٔ اقبال آلهي عالم‌گير گشت - مدت حكومت عدلي سه سال بود *

ذكر خليفهٔ آلهي جلال الدين محمد اكبر بادشاه غازي بن محمد همايون بادشاه

چون خليفهٔ آلهي و خان خانان بموجب فرمودهٔ جنت آشياني متوجه فتح هندوستان و تنبيه و تاديب بعضى از مخالفان بودند - و در قصبهٔ بدهانه خبر از بام افتادن جهانباني بايشان رسيد - پيشتر رفتن را صلاح نديده متوجه كلانور شدند - و در نزديك كلانور شيخ نظر چولي رسيد و فرمان بادشاهي كه در زمان افتادن بجهت دلاساى سپاهي و اطمينان قلب خليفهٔ آلهي و خان خانان نوشته بودند رسانيد - و مقارن آن قضيهٔ هايله نيز بسمع خليفهٔ آلهي و خانخانان رسيد - و گوناگون الم و سوگواري خليفهٔ آلهي را درين قضيهٔ ناگزير روى داد - نه شكيبائي ممكن ست و نه بى تابي لايق صلاح دولت است - خانخانان و ماهم انكه بمقدمات دلاويز در تراضي خاطر اشرف ميكوشيدند - و بعضى مقدمات خاطر جوى آن نوباوهٔ بستان سلطنت كه نور پروردهٔ آلهي بود

میکردند - و او را از بی‌تابیها که در ناموس سلطنت روا نیست بازمیداشتند -
و بتدابیر صایب و افکار ثاقب در فکر کار خانهٔ سلطنت و رواج آن بودند -
و امرا و سلاطین را بولي‌عهدي خلیفهٔ الٰهي دلالت نموده همگي را یکدل
و یک زبان ساختند - و بسامان و سرانجام جشن و طوی جلوس بادشاه
زمین پرداختند - و در اندک فرصتی سامان و سرانجام آن نموده منجمان
دقیقه شناس و دانایان حقیقت اساس را حاضر ساخته در بهترین وقتی

* مصرع *

* بساعتی که بر او آسمان سجود کند *

و شیخ ابو الفضل در تاریخ اکبري رقم زدهٔ کلک عطارد نشان نموده - که در
عیدگاه کلانور قریب بنصف النهار جمعه هفتم ربیع الثاني سنه نه صد و شصت
و سه خانخانان جشنی ملوکانه ترتیب داده آن والا دودمان را خلعت
زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر اورنگ خلافت نشانید -
و آواز مبارکباد از شش جهت برخاست - منبر بخطبهٔ اقبال سر بلندي
گرفت - چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز گشت و بنام اعلی
گوهر ریز شد گلبانگ دعا از هر طرف برخاست - و تمام آن روز که نوروز
بهار آئین دولت بود سکهٔ سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف
مسکوک و اقسام نقود بمعیار عدل و کمال یافت - جمیع سرداران و سپه‌سالاران
را خانخانان آورده بشرف کورنش مشرف ساخته پیمان هواخواهي
بایمان الٰهي موکّد ساختند - و خانخانان وکیل السلطنت و عضد الدوله
و اتالیق گشت - و بخطاب خان بابای و یار وفادار سرافراز شد - و شعرا
تواریخ گفتند - رتق و فتق و حلّ و عقد امور خلافت و جنود نصرت برای
وافي درایت و کفِ کافي کفایت او تفویض یافت - و اکابر و اعیان
چغتائي و دیگر طوایف و جمعی که در دربار و برخی که در ولایات بودند

بعنایات بادشاهي اختصاص یافتند - و وضع تاریخ جدید آلهي در مبدای جلوس شاهنشاهي فرمودند - و مناشیر درین باب بممالک محروسه نوشتند که مدار بر تاریخ آلهي نهند - و الحال در هندوستان مدار برهمین است - و هنگام جلوس شاهنشاهي ولایت هندوستان وغیره که در دست گماشتگان جهانباني بود این است - میرزا سلیمان امنیت بخش بدخشان بود - و کابل و غزنین و آن حدود از هندو کوه تا بآب سند که به نیلاب مشهور ست بهوشمندي منعم خان انتظام داشت - و محمد حکیم میرزا و مخدّرات سرادقات عصمت بحسن خدمت او درآن دیار آسوده بودند - و قندهار و توابع و لواحق بجاگیر خانخانان مقرر بود - و او باهتمام شاه محمد قلاتي گذاشته بود - دار الملک دهلي سابقا سمت گذارش یافت - دار الخلافهٔ آگره و آن نواحي بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت - و نظام سرکار سنبل بتدبیر علي قلي شیباني منوط بود - و سرکار کالپي بسرداري عبدالله خان اوزبک انتظام داشت - و رامش و آسایش ده ملک میوات ملازمان تردیخان بیگ بودند - قیا خان در کول جلالي و آن حدود بود - حیدر محمد خان در بیانه بود - مناشیر عطوفت بهریک صادر گردید - مهمات ملکي و مالي را بخانخانان سپردند - چون شاه ابو المعالي از خود پرستي و مستي دنیا دماغ او پریشان شده بود - و پای اعتدال او از ملک ثبات رفت - چون فرمان فرمای جهان بشاهراه بقا شتافت - و ایام جهانداري بانتظام بخشش عالم رسید - سودای سري و مالیخولیای سروري بیشتر موجب فساد دماغ او شد - و از بیهوشي بادهٔ غرور در جام خود میریخت - اول خدمتی که از خانخانان در اوایل جلوس شاهنشاهي بوقوع انجامید این بود که آن دیوانهٔ بدمست را زنجیر در گردن کرد - و سبب آنکه روز سیوم جلوس بادشاهي جشني بادشاهانه

ترتیب یافت - و طلب فرمودند نیامد و پیغام داد که هنوز از عزا بر نیامده‌ام و هرگاه بیایم کجا خواهم نشست - و شاهنشاهي با من چون سلوک خواهند کرد - و امرا چگونه تعظیم من خواهند کرد - بسودای خام مشروط ساخته حاضر شد - و بدست راست بادشاهي نشست - چون خوان نعمت و مایده آماده شد و شاه ابو المعالي دست بشستن برد - تولک خان قوچي که از چابک دستان بود تیز دستي کرده از پس او در آمد - و هردو دست او را گرفت - او را زنجیر کرده بلاهور فرستادند - و او را به پهلوان کلکز عسس لاهور سپردند - پهلوان بی پروا کوتاهي در حفظ او کرد - آن بدمست از زنجیر بر آمده پهلوان و دیگران را که در لاهور بودند گرفته حبس نمود - و پهلوان زهر خورده خود را از زندان جسم خلاص کرد - و روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکرها را سامان داده و مستمال ساخته بجانب کوهستان سوالک که آن‌را هماچل نیز گویند نهضت نمود - چون آغاز ابتسام صبح دولت شاهنشاهیست خدماتیکه که ازین سپه‌سالار سرزده سال بسال رقم‌زدهٔ خامهٔ مکسور اللسان میگردد +

سال اول از جلوس شاهنشاهي

چون رایات جهان آرای بر حوالي قصبهٔ دمهوی ظلال نصرت انداخت بهادران نصرت فرجام که بسرکردگي پیر محمد خان برسم منقلای رفته بودند در حوالي کوه سوالک به غنیم رسیدند - و بدستیاري ثبات‌پا سکندر بی جنگ شکست خورده خود را بشعاب جبال رسانید - و سپاه ظفر رکاب همعنان فتح و فیروزي بدرگاه معلّی آمدند - و رامچندر راجهٔ نگرکوت بسر نوشت دولت ازلي سعادت زمین بوس

عتبهٔ عالي دريافت - درين اثنا خواصخان [1] که از غلامان رشيد
شير خان بود - چون قضيهٔ شنقار شدن جهانباني را شنيد نارنول
را با لشکر بيحد و عد محاصره نمود - و مجنون خان و رانا رهمل [2]
با او بودند - قيا خان جاگيردار آنجا متحصن شده کار بر ساکنان
قلعه به تنگ آمد - رانا رهمل از غايت نيک طينتي و عاقبت انديشي
در ميانه افتاده بصلح قرار داد - دريفولا که شاهنشاهي بر اورنگ سلطنت
نشستند - ترديخان بيگ رفته آن ولايت ازو مستخلص ساخت و متعاقب
او بميوات رفته بعضی اجلاف و اجامره را تنبيه نموده بدار الملک دهلي
مراجعت کرد - و شيخ گدائي کنبو پسر شيخ جمال دهلوي که در حين
توجه عراق در گجرات حسن سلوک شايسته بخانخانان نموده بود و لوازم
مردي بجای آورده بملازمت خانخانان رسيد - و به بندگي بادشاه
مشرف شد - چون عنان اختيار در دست اقتدار او بود و حقيقت شعاري
و مروت آثاري لازمهٔ ذات او به پاداش آن نيکي به پايهٔ منصب صدارت
رسيد - حضرت شاهنشاهي قصبهٔ جالندر را ببهجت افزای فرمودند - ايلچي
عبد الرشيد خان والي کاشغر درين جا رسيد - کمال خان برادر آدم خان کاکر
براهنموني تدابير صايب خانخاني بزمين بوس رسيد - و بجرگهٔ امرا
در آمد - ميرزا سليمان از بدخشان آمده منعم خان را در کابل درين سال
محاصره کرد - منعم خان حقيقت بدرگاه بادشاهي و خانخاناني عرضه
داشت - و مصافها ميانهٔ کابلي و بدخشي واقع شد - خان خانان جمعی از
بهادران درگاه را بکومک نامزد کرد - کومکيان راهي نشده با منعم خان صلح
نموده مراجعت کردند *

---

(۱) در اکبر نامه حاجي خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه راجه بهارمل کچهواهه ذکر شده ۱۲ مصحح *

رسیدن خبر فتنه انگیزي هیمو بمسامع عزّ وجلال و نهضت موکب اقبال بدفع آن نکبت مآل

و هنوز معاملهٔ اسکندر تمام نشده بود که هیمو که سابقاً ذکر شد که خزاین و فیلان شیر خان و سلیم خان افغان بدست او افتاده بود لوای سلطنت بر افراشت - و بخیال فاسد بدهلي آمد و با امرا جنگ عظیم کرد - و امرا منهزم شدند - و دهلي بتصرف آورد - پنجاه هزار سوار و هزار فیل جمع آورد - و تردیخان بیگ و علي قلي شیباني و جمعی از بهادران سپاه در برابر او در آمده - مصافی عظیم دست داد - و هیمو بعد از جلادت بسیار که سه هزار کس خود را بکشتن داد فرار بر قرار اختیار نمود - چون لشکر بغارت مشغول شد بر فوج لشکر منصور تاخت - و خواجه سلطان قلي افضل خان و میر منشي مسلک فرار اختیار نمودند - فتح مختص شده برعکس شد - و هیمو بدین وسیله دار الملک دهلي را مالک شد - چون این خبر بخانخانان رسید بسدّه بارگاه بادشاهي عرض نمود - و بسر انجام یورش عساکر حکم شد - و جمعی بهمراهي خضر خواجه و نظام پنجاب گذاشته دفع اورا پیش نهاد همت ساختند - مراسم عیدقربان بجای آورده روز پنجشنبه ذي حجه در عیدگاه مقام کردند - و فرمان به تردیخان بیگ عزّ اصدار یافت که آزرده نباشد که تلافي خواهد شد - هیژدهم این ماه بسرهند رسیدند - علي قلي دریخجا بعتبه بوسي رسید * و از عجایب این منزل کشته شدن تردیخان بیگ بود بدست خانخانان - تردیخان بیگ خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده بود - و در تدبیر

بر انداختن خانخانان بود - و تعصّبِ مذهب دین برانداز را هر کدام از متحتّمات دین دانسته در برانداختن هم ساعي بودند - خانخانان چون تردیخان بیگ از وقوع شکست هیمو خجالت بردہ بار یافته بود - فرصت دانسته راہ دوستي تازہ ساخت - بسعي پیر محمد شیرواني او را بخانۂ خود طلبید - فرمانبرانش کار او ساختند - و خواجه سلطان قلي و میر منشي را با خنجر بیگ قوم تردیخان بیگ مقید ساختند - حضرت شاهنشاهي بجهت مصالحِ کار خود را در سرانجام مهام ملکي بی پروا نمودہ بودند - و بشکار مشغول بودند - در حین شکار خبر کشتن تردیخان بیگ بمسامع علیّه رسید - پرتو التفات بر تحقیق این قضیه بینداختند - چون از شکار فارغ شدہ بسرادقات عزت رسیدند - خانخانان مولانا پیر محمد شیرواني وکیل خود را بخدمت فرستادہ معروض داشت که باعث این جرأت از من غیر دولتخواهي نیست - تردیخان بیگ درین جنگ دانسته عار گریختن بر خود پسندیدہ بود - اگر درین قسمِ امور اهمال رود و تغافل ورزیدہ شود مهمات کلي که پیش نهاد ضمیر انور ست متمشّي نمیشود - و ازین که گستاخي نمودہ از حضرت رخصت این کار نگرفته کردہ‌ام شرمندہ‌ام - آن خدیوِ جهان و جهانِ معني خانخانان را که خیر خواہ و جانسپار این درگاہ بود نوازش فرمودند - و معذرت خانخانان را پذیرفتند - و جمعی را بسرکردگيِ علي قلي خان شیباني برسم منقلای مقرر نمودند - خانخانان نیز از ملازمان خود جمعی کثیر را بسرکردگيِ حسین قلي بیگ و شاہ قلي محرم هراول منقلای ساخت که هنگامۂ جانفشاني گرم سازند - آن دولتمندان عیار کار گذاري از یکدگر گرفته در آرایش صفوف اهتمام نمودند - گیتي خدیو و خانخانان نیز پای دولت در رکابِ اقبال نهادند *

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهي در محاربه با هيمو و بياسا رسيدن او

چون خبر توجه رايات اقبال در قصبهٔ پاني پت در لشکر مخالف انتشار يافت - هيمو توپخانهٔ خود را بسرکردگي مبارکخان بسي کروهي دهلي فرستاد - و خود در استعداد پيکار شد - و اين گمان نداشت که عساکر منصوره باستعجال خواهد آمد - شير دلانِ منقلای چون آمدن توپخانه را بآن قصبه شنيدند - فوجی آراسته بهمراهي لعل خان بدخشي و ديگر سرداران پيشتر فرستادند که دستبردي نمايند - چون آن قوم خبر جمعيت غنيم نوشته فرستادند - و علي قلي خان نيز خود را بايشان ملحق ساخت - و چابک دستان به نيروی اقبال شاهنشاهي فيلان بتصرف آوردند - آن گروه بی جنگ راه گريز پيش گرفتند - هيمو از سماع اين خبر لشکر خود را سه فوج ترتيب داده شور افزای گشت - و باستعجال تمام روان شد - از جمله پانصد فيل کوه پيکر همراه داشت - و سي هزار سوار کار طلب راجپوت و افغان همگي آمادهٔ نبرد شدند - و بتاريخ روز پنجشنبه دويم محرم سنه نهصد و شصت و چهار قراولان رسيده خبرِ رسيدن غنيم و شرح بسياري ايشان بعرض پيش قدمانِ موکب عالي رسانيدند - دلاوران عرصهٔ اقبال کس بدرگاه معلّی فرستاده خود آمادهٔ جان نثاري شدند - و درميانهٔ عسکر اقبال که ده هزار کس بودند پنج هزار مرد مصاف زياده نبود - شاهنشاهي نيز متوجه شدند - چون به کرنال رسيدند خبر نزديک رسيدن غنيم بمنقلای در اردوی اشرف شايع گشت - و متعاقب رسيدن غنيم بمنقلای و اخبار ناخوش رسيد - و همچنين معلوم شد که جمعی را پای ثبات از جای

لغزیده - اما هنوز بازار کشش و کوشش گرم بود موکب عالم آرا آهنگ رزم نموده متوجه پیش شدند - و یرلیغ والا صادر شد که ملازمان جبه پوشیده حاضر باشند - خانخانان در پیش صفها و قشونات میگردید - و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ اهتمام مینمود - درین حال مهچهٔ لوای جهانکشای طلیعهٔ فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت - بهادران پی در پی هم مژدهٔ فتح مي رسانیدند - شاه قلي محرم که ملازم خانخانان بود هیمو را دستگیر نموده بحضور اقدس آورد - و بنوازشهای پادشاهانه و خانخاناني سرافراز گردید در میانهٔ حرب تیری بر چشم هیمو رسیده گرفتار شده بود - پانصد فیل بدست در آمد - و پنج هزار کس از لشکر هیمو کشته شد - هرچند سخنان ازو پرسیدند از جهالت جواب نداد - خانخانان التماس نمود که شاهنشاهي هیمو را بدست خود بگذرانند - و بوسیلهٔ غزا بر مدارج ثواب اعتلا نمایند - از کشتن اسیری همت اوشان ابا نمود - خانخانان چون دانست که حضرت شاهنشاهي متوجه نمیشوند خود در تحصیل این ثواب موهوم شد - و عالم را از لوث هستي او پاک ساخت - سکندر خان متعاقب هزیمتیان رفته دهلي را بتصرف آورد - حضرت شاهنشاهي پرتو التفات بر دهلي انداختند - درین اثنا خبر رسید که حاجي خان غلام شیر خان افغان دم عصیان میزند - ناصر الملک را با جمعی بآن خدمت تعین فرمودند - حاجي خان پیشتر از رسیدن عساکر فرار نمود - الور و میوات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - و از آنجا بحدود قصبهٔ رلواکي[1] که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند - و پدر هیمو را دستگیر ساخته پیش ناصر الملک آوردند - و ملا پیر محمد کار او بساخت - حاجي خان از قصبهٔ الور بر آمده باجمیر رفت - و رانا را درانجا شکست داد - اجمیر

---

(۱) در اکبر نامه قصبهٔ دیوتي ماچاري ذکر شده ۱۲ مصحح ۔

و ناگور و آن حدود بتصرف آورد - چون استیلای حاجي خان بمسامع علیّه رسید سید محمد قاسم خان نیشاپوري و جمعی بدفع او تعین شدند - ساحت دهلي و میان دوآب از خس و خاشاک معاندان پاک شد - بخاطر اشرف رسید که ولایت شرقیهٔ هند را مفتوح سازند - درین حال خضر خان را با اسکندر سور در نواحي لاهور مصاف افتاد - و خضر خانِ هزیمتي بلاهور آمد - سکندر خان اوزبک را که خطاب خان عالم یافته بود بدفع او روان ساختند - و ظاهر شد که اسکندر سور تا توجه پادشاهي بآنصوب از فتنه نمي نشیند - عزیمت شرقیه را موقوف داشته ارادهٔ پنجاب مصمم گشت - از دیوان لسان الغیب تفاول نمودند - این بیت برآمد

* بیت *

سکندر را نمي بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار

دور بینان این معني را نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیدهٔ الٰهي نمودند - بتاریخ چهارم صفر مهدي قاسم خان را بحراست دهلي گذاشته به پنجاب نهضت نمودند - بتاریخ پنجشنبه چهاردهم شهر صفر از لاهور خبر آمد که در خانهٔ خانخانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات میشود فرزندی متولد شد عبد الرحیم نام نهادند - و مجمل این سخن آنکه در وقتی که حضرت جهانباني بدهلي آمدند برای تسلي زمین داران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند - ازآنجمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان میواتي که بشرف زمین بوس رسید او را دو صبیه بود - عاطف خسرواني دختر کلان او را در حبالهٔ عقد خود در آورد - و همشیرهٔ خرد او را در عقد خانخانان - این فرزند گرامي از بطن آن والا نژاد پاکیزه گوهر بعرصهٔ وجود خرامید - و اختر شناسان بزرگي و شایستگي او را از دلایل زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند - و سواد خوانانِ با صحایفِ

پیشاني سطور بزرگي از خطوط ناصیهٔ حال او خواندند - و بمژدهای گرامي مسرت پیرای دلهای اخلاص سرشت شدند - و الحق بتوجه حضرت شاهنشاهي که اکسیرِ اهلیّت و کیمیاي جوهر سعادت ست همان طور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوار فراوانيِ رشد و آثار فزونيِ بزرگي از پیشاني او خوانده میشد - و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد - چون جالندر مخیّم سرادقات جلال شد - اسکندر افغان که رایت فساد بر افراشته بود - بطرف کوهستان سوالک رفت - موکب ظفر نشان بداعیهٔ رفع او بجانب سوالک که عالمیست ماورای این عالم توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دیو هند نزول فرمودند- و ازآنجا به دمهري شتافتند *

ذکر سال دویم الٰهي از تاریخ جلوس شاهنشاهي

چون دران مقام آرام یافتند اسکندر فرار نموده بقلعهٔ مانکوت در آمد - شاهنشاهي امر محاصرهٔ تسخیر آن حصار فرمودند - و سوانحی که در آن حال دست داد بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور گرد فساد و فتنه انگیخته بود - و قندهار و زمین داور بجاگیر خانخانان مقرر بود - سزای اعمال او در کنار او نهاد - مجمل این مهم اینکه بهادر خان بخیال فاسد با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره ارادهٔ گرفتن قندهار که خانخانان باهتمام شاه محمد قندهاري گذاشته بود داشت - و قبل ازآنکه ایشان کاری بسازند شاه محمد ایشان را بدست در آورده بیاسا رسانید - و این فتح بمدد و کومک فرمان فرمای ایران شاه طهماسپ شد که سه هزار کس بسرکردگي یار علي بیگ افشار بمدد شاه محمد قندهاري فرستاد - چون آن مهم باتمام رسید کومکیان را عذر خواهي نموده بایران فرستاد - چون آنحضرت بمحاصرهٔ مانکوت مشغول

بودند مریم مکاني از کابل بلاهور آمدند - شاهنشاهي خانخانان را بمحاصرهٔ مانکوت گذاشته خود باستقبال مریم مکاني بلاهور رفتند - و ملاقات ایشان را دریافتند - درین هنگام که مانکوت حصار بود حسن‌خان بچکوتي فرصت کا دانسته متوجه نهب و غارت سنبل شد - و جلال خان سور را با خود یار کرد - خانخانان با امرای شاهي که دران حدود بود متوجه او شد - در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد - با آنکه مخالف بیست هزار و متابعان درگاه بادشاهي چهار هزار بودند کامروا شدند - و غنیمت بسیار بدست آمد - و از فیلان نامي که بدست آمده بود سبدلیا و دلسنکا در حلقهٔ فیلان شاهي داخل شد - چون مآل حال خان زمان باینجا انجامید تفصیل حال نوشته نمیشود - و از سوانح اقبال که هنگام محاصرهٔ مانکوت بظهور آمده شروع مینماید - قلعهٔ گوالیار که از قلاع مشهور هندوستان است در تصرف مبارز خان عدلي بود - و سنبل نام غلامی از غلامان سلیم خان پسر شیرخان از جانب او بحکومت آن قلعه کلاه کج نهاد - راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بوده اند با راجپوتان آن قلعه را محاصره نموده بود - قیا خان از آگره متوجه گوالیار شد - راجه رام ساه قلعه را گذاشته رو به پیکار آورد - قیا خان پای ثبات افشرده غنیم را برداشت و بمحاصرهٔ قلعه اهتمام نمود - شاهنشاهي و خانخانان بمحاصرهٔ مانکوت مشغول بودند - حیدر خان پسر محمد خان حاکم بنگاله بانتقام خون پدر متوجه مبارز خان شد و مصاف نموده - مبارز خان کشته شد - چون این خبر بساکنان قلعه رسید بزنهار در آمدند - اتکه خان را بجهت دلاسای اهل قلعه فرستاده سخنان درمیانه گفته شد - ناصر الملک که وکیل خانخانان بود در انجاح مرام سکندر باعث شده - قرار شد که عبد الرحمن پسر خود را مصحوب غازیخان تنور بدرگاه عالم پناه فرستد و قلعه تسلیم نماید - و تقصیرات او بعفو مقرون گردد -

پیشکشهای لایق با فیلان کوه پیکر و کلید قلعه بتاریخ بیست هشتم ماه رمضان باولیای دولت سپرد - و پسر و غازیخان را به بندگي فرستاده خود از زندان حصار بیرون رفت - و خود را به خرید و بهار که بجاگیر او مقرر شده بود رسانید - و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت - چون قلعه فتح شد حراست آن به ابو القاسم موجي مقرر شد - موکب شاهنشاهي بتاریخ دویم شوال بعد از شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بلاهور نهضت نمود - در اثنای راه بجهت اهل فساد خاطر خانخانان برهم خورد - و شرح آن ماجرا آنست که فی الجمله عارضهٔ در طبیعت خانخان بهم رسیده بود - دنبلی داشت و سواري نمي توانست نمود - حضرت شاهنشاهي را میل جنگ فیل شد - فیلان جنگ کنان نزدیک خیمهٔ خانخانان رسیدند - و هجوم عام نیز با آن فیلان بود - خانخانان این مقدمه را بماهم انگه بنوعی اظهار نمود که این قسم امور دیگر از شاهنشاهي واقع نشود - اهل عالم گمان بی لطفي شاهنشاهي بایشان نکنند - سخن سازان این مقدمه را نوعی دیگر بشاهنشاهي عرض نمودند - که خانخانان متوهم شده و گمان برده که فیلان باشارهٔ شاهنشاهي بحوالي منزل او رفته اند - کجا این مقدمه در خاطر خانخانان میگذشت - جهان خدیو متوجه لاهور شدند - حکم شد که هیچکس همراه نباشد - به باطن با خدا در راز و به ظاهر از خلق خشم آلود از معسکر بیرون آمدند - و بر اسپی سوار بودند که چون از دست رفتی دیگر بدست نیامدی - درین تنها روی ناگاه بکاری فرود آمدند - آن آتش خوی باد رفتار تندیها کرده رم کرد - چنانکه از نظر دوربین ایشان دور شد - نه همراهی و نه اسپی لحظهٔ در اندیشهٔ این کار بودند - دیدند که همان اسپ از دور دویده دویده مي آید - و بآرامش بخدمت آمده ایستاد و در شگفت ماندند -

باز بران وحشي نژاد سوار شدند . و این از عجایب تصرفات ایشان بود - و عارفۀ از لطایف غیبي نسبت بحال ایشان بود دانسته فتح عزیمت تنها روی فرموده بدل گرمي و نوازش نوئینان اخلاصمند که در اردوی معلا بودند توجه فرمودند - بتاریخ یازدهم شوال پیشتر از اردوی معلّی جریده بلاهور آمدند - واقعه طلبان بخانخانان اظهار نمودند که رفتن شاهنشاهي بجهت بی‌شفقتیست که بشما دارد - خانخانان بشمس الدین محمد خان اتکه آن سخن درمیان نهاد که این سخن باین طریق مذکور میشود - الحمد لله که چهرۀ اخلاص من درین دودمان عالي از غبار ریو و ریا مبرا ست - آیا آنچه واقعه طلبان میگویند موافق مزاج شاهنشاهي ست یا نه - شمس الدین محمد خان سخنان هوشمندانه درمیانه آورد که این سخن اصلی ندارد - و شاهنشاهي را نسبت بشما این اعتقاد نیست - تا آنکه خانخانان بعضی از فیلان بادشاهي بجهت ضبط و نگاه داشت که مهاوتان خوب نگاه نمیداشتند بمردم معتمد سپرد - و بعضی از فیلان که بکاری نمي آمد و بعضی جان سپاران را درکار بود و جانسپاریها کرده بودند دولتخواهي تصور نموده باین طریق تقسیم نمود - واقعه طلبان این مقدمه را نیز بخلاف واقع بشاهنشاهي رسانیدند که خانخانان باین روش فیلان خاصه را از شاهنشاهي جدا ساخت و فکری دارد - و این دروغ راست نما را درمیانۀ مردم نیز شهرت دادند - باوجود این سخن سازیها اگرچه شاهنشاهي اخلاص و اعتقاد خانخانان را میدانستند - خلش خاطری نیز ازین رهگذر بهم رسانیدند - در لاهور سلطان آدم کاکر بزمین بوس رسید - چون خدمات ازو سر زده بود و میرزا کامران را او گرفته بخدمت آورده بود بنوازشات سرافراز شد - و التماس نمود که بسفر هندوستان او را نیاورند - التماس او مبذول گشت - در ایام بودن لاهور بختمل که خانخانان

در محاصرهٔ مانکوت خال خلاف بر چهرهٔ او دیده بود بیاسا رسید - چون
چهار ماه و چهارده روز لاهور مقرّ موکب همایون بود بتاریخ پانزدهم صفر
سنه نهصد و شصت و پنج بجانب دهلي نهضت نمودند - سوانحی
که در قصبهٔ جالندر دست داد انعقاد خانخانان بود بسلطان سلیمه بیگم -
و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانباني در عهد جهان آرائي خود آن
عفت قباب را که خواهر زادهٔ خود و صبیهٔ میرزا نور الدین محمد بود نامزد
خانخانان کرده بود که بعد از فتح هندوستان دُر دانهٔ فطرت را بخانخانان
سپارد - و مرهون وقت مانده بود - تا درین وقت خانخانان خاطر بر
سرانجام این داعیه گماشتند و استدعای آن نموده - بامضای آن حکم
رفت - ماهم انگه درین معامله سعي موفور بظهور رسانید - چنانکه عقد
و زفاف در یک هفته صورت بست - و سلطان سلیمه بیگم صبیهٔ میرزا
نور الدین محمد بن میرزا علاء الدوله است که نسبت بخواجه حسن عطار
میرساند - و ایشان پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفهٔ اول نقشبندیه
است - و بدامادي سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید اختصاص
داشته - ویشه بیگم دختر علي شکر بیگ ترکمان که جد چهارم خانخانانست
که در عقد سلطان محمود میرزا بوده دختر بیواسطهٔ او را که از میرزا
شده بود با خواجه حسن عطار عقد بستند *

ذکر سال سیوم از جلوس شاهنشاهي

رایات جلال از عرصهٔ جالندر بعزم دهلي نهضت نمود - و چون از آب
ستلج گذشت مسرعانِ کار آگاه خبر آوردند که حاجي خان با افواج قاهره
که بدفع او نامزد شده اند دم مساوات میزند - جمعی از بهادران بسرکردگي
ناصر الملک روانه شد - بادشاه بسرهند متوجه شدند که زیارت جهانباني

جنت آشیاني نمایند - چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعش آن حضرت را بسرهند آورده بودند - و تا حال آن صندوق قدسي را محفوف استار خفا ساخته در آنجا بودیعت گذاشته بودند - در اندک زمانی بعد از احراز این امنیّت بحصار رفته روشني افزای اردوی معلّی شدند - خان خانان درین سفر بموجب التماس همراه بود - و در حصار میان ناصر الملک و شیخ گدائي نقاضي بهمرسید - چون خان خانان رعایت احوال شیخ بغایت مینمود جانب او گرفت - ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلوده ساخته بدر خانه نیامد - آخر صلح کردند - چون عساکر اقبال بحاجي خان رسید بی جنگ متفرق شدند - و حاجي خان بگجرات افتاد - لشکر منصور باجمیر و دیگر ولایات رفته راجپوتان را بصوب عدم راهبري کردند - عالم پناه از راه سامانه متوجه دهلي شدند - و در بیست و پنجم جمادي الآخر دهلي را منوّر ساختند - و درآن ایام خان خانان چون سخنان اهل غرض از حد گذشته بود بهفته دو روز بدربار مي آمد - و در دیوان خانهٔ بادشاهي مي نشست و دیوان میداشت - درین حال علیقلي خان بساربان پسری عاشق شد - و افعال نالائق ناشایسته ازو بعمل آمد - و آن پسر را بدستور خبایث ماوراء النهر بادشاهم گفته کورنش و تسلیم مینمود - و در آخر ازین رهگذر عصیان ورزیده بد نام و نمک بحرام شد - و مآل حال آن ساربان پسر و او از تاریخ اکبري مفصلا ظاهر است متصدي ایراد آن نمیشود - و ناصر الملک نکوهش احوال خسران مآل او کردی - و خان خانان از بزرگي کارهای ناهنجار اورا ناکرده مي انگاشت و رعایت خاطر او میکرد - برج علي نام ملازم خود را فرستاد که شاید شورشِ درخانه را تواند تسکین داد - ناصر الملک در

غضب شده اورا از برج قلعهٔ فیروز آباد دهلي بزیر انداخت - و گفت این مردک اکنون مظهر اسم خود گشت - و ملاحظهٔ خاطرها نغمود - خان خانان از ناصرالملک آزرده شده انتقام اورا بوقت دیگر انداخت * و از سوانح آنکه مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بسعي ناصرالملک بیاسا رسید - و جنت آشیاني اورا مصاحب منافق میگفتند - و گاهی این مصاحب در صحبت شاه ابوالمعالي و گاهی در مجلس خباثت علیقلي خان مي بود - خان خانان اورا مقید ساخته روانهٔ سفر حجاز ساخته بود - از قدمگاه بر آمده متوجه بود که قدمش بعدم فرو رفت - و باعث بر این امر ناصرالملک بود - باهتمام تمام خان خانان را بران داشت که دو قطعهٔ قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش خلاص نوشته انداخته شود - تا هر نقشی که از پردهٔ غیب بظهور آید و بر رو افتد - آنرا فرمودهٔ آلهي دانسته کار بندیم - و هم چنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد - و در ساعت بسزا رسید * و دیگر سوانحی که رو داد کشته شدن پادشاه قلي بود باشارهٔ خان خانان و بسعي منعم خان در کابل - و اسم او جلال الدین محمود بود که بادشاه قلي خود را نام کرده بود - بحرفهای دور از کار در لباس طرفگي و ظرافت که نادانان آن را خوش طبعي نام نهاده اند بسر مي برد - و هیچکس نبود که خسی از خارستان او در پهلو نداشت - و این مقدمه باعث قتل او شد * و بعد ازین قضیه جنگ فیل این خدیو ست و فرو رفتن دست فیلی که حضرت بر او سوار بودند - و بسر در آمدن آن جوان پهلوان و گرفتن ریسمان گردن فیل بدست اشرف و آنرا قائم گرفتن و از یک طرف غریو عالمیان و از یک جانب کششهای فیل در بر آمدنِ شخصِ قدسي نژادِ آنحضرت - در چنین وقتی که خاطر روزگار اشفته بود جمعی فراخ حوصلهای تیز هوش پیش آمده آنحضرت

را از فیل جدا ساختند - و دل برهم زدۀ عالم آسود - خان خانان از استماع این خبر بیدل شده خود را به پایۀ سریر والا رسانید - و بشکر سلامتي ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامي بر فرق روزگار ریخت - و اول فیلی که حضرت شاهنشاهي بر آن سوار شدند دلسنکار نام فیلی بود که خان خانان از غنایم ماچیواره آورده بود - و جنت آشیاني بشاهنشاهي در لاهور عنایت نموده بودند - و اول فیلی که خان خانان بمردم داد این فیل بود * و خواجه عبد الله را بر سر راجۀ کتور فرستادند که در قلعه متحصن شده بود - و آن کار بسعي او بانجام رسیده و فتحی عظیم دست داد - و از آنجا بآگره نهضت نمودند - و از دهلي بآگره رای انور اقتضا نمود که در کشتي نشسته سیر دریا نموده بمطلب آگاهي یابند - دران سفر چراغان کشتي و شکار ماهي و مرغابي فرموده یکشنبه هفدهم محرم سنه نه صد و شصت و شش نزول همایون بشهر آگره واقع شد - و قلعۀ گوالیار بتصرف در آمد * مآثر اقبال درین سال کارزار کمال خان ککر و ظفر یافتن اوست - چون دار الملک آگره بوجود شاهنشاهي نوراني گشت - جمعی از افغانان که ایشان را میانه گویند در صریح سر بفساد برداشتند - کمال خان بتادیب ایشان رفت و مظفر باز آمد * و ادهم خان را بر سر طایفۀ که در هنکاپت[1] مخالفت مینمود فرستادند - آن ملک بعمل آمد * و هم درین سال قندهار که بجاگیر خان خانان مقرر بود - و شاه محمد قلاتي ملازم خان خانان بکومک والي ایران بهادر خان را منکوب ساخت و بر پیمان خود نه ایستاد - والي ایران سلطان حسین میرزا برادر زادۀ خود را بعزم تسخیر آنجا فرستاده بود - و حضرت شاهنشاهي منشور عاطفت بشاه محمد قلاتي نوشته بودند که

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۷۸ هتکانت مرقوم است ۱۲ مصحح *

قندهار را چون حضرت جهانباني ميفرمودند که بعد از فتح هندوستان بحضرت شاه ميدهم - انسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده عذر خواسته متوجه درگاه شود - او قلعه را سپرده بسجده مشرف شد * و از بدايع سوانح تجرّد گزيدن و جوگي شدن شاه قلي سلطان محرم است - چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی با وی بود و او علاقهٔ خاطری باو داشت - چون شاهنشاهي اين طرز از ملازمان نمي پسنديدند هرچند پاکبازی باشد - پسر را ازو جدا فرموده به پاسبان سپردند - شاه قلي سلطان آتش در خان و مان خود زده و لباس جوگيان پوشيده در گوشه نشست - خان خانان در دلاسای او غزلی گفته در تلافي و تدارک سعي نمود - و باز بتوجه بادشاهي بحال خود آمد *

سال چهارم از جلوس شاهنشاهي

رای پادشاهي بران شد که لشکری ببلاد لکهنو و محال متعلق علي قلي خان فرستد و او را از غفلت آگاه سازد - اگر سلوک اخلاص پيش گرفته ساربان پسر را بدرگاه فرستد - و يا از خود دور سازد عساکر منصوره بجونپور و آن حدود رود و تنبيه افغانان نمايد - و اگر آن بدمست قدر اين عنايت نداند سزای او دهند - قيا خان کُنگ و ديگر امرا را رخصت فرمودند - چون هنوز پردهٔ بی آزرمي او دريده نشده بود و روزی چند بايستی که پرده از کار او برداشته شود - لکهنو و آن حدود بعساکر منصوره سپرده خود بتسخير جونپور مشغول شد - و شاهم بيگ ساربان پسر را از پيش خود راند - و جونپور بدست او درآمد - اگر اين کار از صميم خاطرش مي بود بايستی که اورا بدرگاه فرستد باری بهر نحو که باشد اظهار دولت خواهي نموده عرايض و پيشکش بدرگاه معلّی فرستاد * و از

سوانح هدایت انتما کشته شدن آن ساربان پسر ست - و تفصیل بخاک نیستي فرو رفتن او که مهین منصوبهٔ اقبال تواند بود آنست - که علیقلي خان ظاهر صورت اطاعت نموده بتلبیس اورا از خود دور کرد - و آن سفلهٔ تهي میان دران حوالي به بدمستي میگذرانید - روزی بقصبهٔ هرپور [1] که جاگیر عبد الرحمن بیگ پسر موید بیگ بود رفت - و این ساربان پسر از آغاز بدمستي با عبد الرحمن مذکور علاقهٔ معشوقي داشت - بروش خبایث ماوراء النهر نه سوزی و نه گدازی راه بی حیائي و بی آزرمي سپرده باهم نرد عشق مي باختند - باین نسبت بخانهٔ او آمد و یاد آرام جان کرد - وخواست که آرام جان را باز گردانیده بگیرد - و قصهٔ آرام جان آنست که او از لولیان بود و علیقلي خان بشوق تمام - که سرچشمه اش طغیان شهوت است - آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس بود دل هرزه گرد بی معني را باو پیوسته عقد بست - و در سلک زنان خود در آورد و بزم شراب که با شاهم بیگ ساربان داشتی اورا حاضر ساختی - رفته رفته شاهم بیگ را تعلق خاطری باو بهم رسید - چه تعلق خاطر که رابطهٔ شهوات نفساني شیطاني بود - شبی آن سفلهٔ بدمست اظهار میل باو نموده - علیقلي خان از بی حمیتي که داشت باو داد - و این بی غیرتي را بخود راه داد که زن نکاحي خود را باو داد - و ولایت وسیعی که داشت دو حصه بآن میان تهي داد که خرج خود نماید و یک حصه را خود متصرف شد - شاهم بیگ نیز مدتی از روی بدمستي بآرام جان شهوت راني کرد - و بعبد الرحمن بیگ بخشید - و او آنرا زن خود ساخته در پردهٔ حجاب نگه میداشت - تا آنکه شاهم بیگ بخانهٔ عبد الرحمن مهمان شد - و عبد الرحمن را تصور علیقلي خان کرده در

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۸۳ سرهرپور ثبت شده ۱۲ مصحح *

عین مستي یاد آرام جان کرد - و اظهار بی آرامي نمود - و توقع داشت
که عبد الرحمن آرام جان را بمجلس آورد - عبد الرحمن از قبول این معني
سر باز زده در مقام امتناع در آمد - شاهم بیگ در غضب آمده و حقوق
سابق را فراموش کرده عبد الرحمن را بربست - و لولي را از خانه بر آورده در
باغی که نزدیک خانۀ او بود برده مجلس شراب و نغمه گرم کرد - درین اثنا
موید بیگ برادر عبد الرحمن مسلّح شده بدر باغ آمده جنگ در پیوست -
و تیری بران سفله زده بکشت - و عبد الرحمن از بند خلاص شده خود را
بدرگاه جهان پناه رسانید و مشمول عواطف شد - و علیقلي خان از شنیدن
این قصه درهم شده بی اختیار عبد الرحمن بیگ را تا کنار دریای گنگ
تعاقب نمود و نومید باز گشت - و نعش ساربان پسر را بجونپور برده
در کنار آب کولاب دفن کرد - و عمارتی بر سر مزار او ساخت - و بی سعي
فرمان پذیران فتنه او فرو نشست * ناصر الملک دران روز در بساط عزت
بادشاهي راه تقرب یافته بود - چند روزی بیمار شد و در آنوقت
خان خانان را سوء المزاجي با ناصر الملک بود - باوجود این حال
خان خانان بعیادت او رفت - غلام ترکي که دربان او بود از روی نادانستگي
گفت خبر کنم - خان خانان ازین معني متغیر شده - ناصر الملک از خانه
بر آمده در مقام عذر خواهي ایستاد - خان خانان زمانی بوده چین در
ابرو بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد - غرض گویان نیز سخنان گفتند -
و شیخ گدائي که عمدۀ ایشان بود بیشتر فساد نمود - خان خانان امین الدین
بخشي را پیش او فرستاد که تو در کسوت طالب علمي و فقر بودی که
در قندهار رسیدي - چون در آداب و اخلاص میکوشیدي ترا بمناصب
و مراتب بزرگ بلند گردانیدم - چون تنگ حوصله بودي و بیک ساغر از
دست رفتي ملاحظه داریم که از تو فساد عظیم سر زند - بهتر آنست که

سر در کنج خمول و پا در گلیم نامرادی کشیده در کنجی بنشینی و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال بسپاری و بزهد و صلاح پردازی - بعد ازآن بهرچه در وقت گنجد با توآن کفم - ناصر الملک اسباب را سپرده انزوا اختیار نمود - بعد از چند روز اورا مقید ساخته میخواست بقلعه فرستد - رخصت سفر حجاز یافته بگجرات رفت - فتح خان بلوچ اورا نگاه داشت - درین اثنا نوشتهٔ شرف الدین حسین میرزا و ادهم خان رسید که هرجا رسیده توقف نماید و انتظار سانحهٔ غیبی بکشد - از آنجا معاودت نموده بدرهٔ جهاس[1] آمده رحل اقامت انداخت و آن تنگی را مضبوط ساخت - چون این خبر بخانخانان رسید شاه قلی محرم و جمعی را فرستاد که اورا دستگیر نمایند - اندک جنگ نموده با معدودی بدر رفت - و اسباب او بدست آمد - خانخانان بجهت اهل فساد و کوتاه بینان این چنین مخلص کاردانی را ضایع ساخت - و بعد ازو وکالت خانخانان بحاجی محمد سیستانی که از ملازمان قدیم او بود تفویض یافت - و خاطر اشرف بفتح قلعهٔ رنتنبهور مایل شد - جحجهار نام غلامی از غلامان سلیم خان در آنجا دم استقلال می‌زد - او از بیم حضرت بادشاهی بدست رای‌سین[2] که از ملازمان رانا اودیسنگ بود قلعه را فروخت - دربن ولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود - و حبیب علی خان را باستخلاص آن قلعه فرستادند - و قلعه محاصره بود که تفرقهٔ احوال خانخانان ظاهر شد - شهریار عالم آرا بسیر گوالیار تشریف بردند - درین حال بهادر خان برادر علی قلی خان را بتسخیر مالوه فرستادند - و شجاعت خان که بزبان هندی سجاول خان گویند دران ملک فرمان ده بوده - و بعد ازو باز بهادر پسر او آن ملک را

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۸۷ جهاین مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۸۷ رای سرجن مذکور شده ۱۲ مصحح *

متصرف بود - بهادر خان روی بتسخیر آن ملک آورد - چون بقصبهٔ سیری رسید برهم خوردگي معاملهٔ خانخانان روی داد - بهادر خان معاودت نموده آن فتح بوقت دیگر افتاد *

سال پنجم از جلوس شاهنشاهي

حضرت متوجه شکار شدند - و اموری که از خانخانان سر زد آن بود که سخن واقعه طلبان باعث غبار خاطر پادشاهي شد - مجمل این قضیه آنکه فیل پادشاهي در مستیها نافرماني نموده متوجه فیل خانخانان شد - و آن چنان دندان بر شکمش زد که رودهای فیل خانخانان بر آمد - خانخانان مغلوب غضب شده آن فیلبان را بجهت عبرت دیگر فیلبانان که بدیگر بندگان این کار ننمایند بیاسا رسانید - و دیگر آنکه روزی یکی از فیلان پادشاهي بدمستي کرده خود را در دریای جون انداخت - خانخانان در کشتي نشسته سیر میکرد - فیل روی به جانب کشتي خانخانان کرد - عاقبت فیلبان بر او غالب آمده آسیبی بکشتي نرسید - و خانخانان نیز از آسیب آن بی اعتدال مصون ماند - چون این معنی بعرض اقدس رسید بجهت دلاسای خانخانان فیلبان را بسته پیش خانخانان فرستادند - خانخانان از غایت غضب فیلبان را بیاسا رسانید - و ازین مقدمات ظاهر ندنما باطن خوب اهل فساد واقعه طلبان راه سخن یافته مزاج بادشاه را منحرف ساختند - در ظاهر فیلبانی را که بادشاه زمان بسته نزد اعتماد الدوله و رکن السلطنهٔ خود بجهت جرمی بفرستند کشتن او بدنماست - و بجهت نسق ملک داري و قانون سلطنت بد نیست - چرا که درین مرتبه که نسبت باین قسم خانخانانی این بی ادبي کرد و خلاص شد - دیگر بر هر کس از عالم میرسد آزار میرساند - چون حضرت

جهانباني خانخانان را اسم اتاليقي برده بودند بارها بزبان مبارک خانخانان را خان بابا ميخواندند - و کمال الطاف داشتند - آخرالامر اهل فساد چنان نمودند که بادشاه با ماهم انگه و شرف الدين حسين ميرزا و ادهم خان درميان آوردند که ميخواهم که خانخانان وخوشامد گويان ايشان را مثل شيخ گدای و قيا بيگ و ديگران را سزای دهم - و اين کنگاش که در بيانه برسم شکار رفته بودند اتفاق افتاد - و دربن اثنا سخن سازان بعرض رسانيدند که خانخانان ميرزا ابوالقاسم پسر ميرزا کامران را ميخواهد از بند بر آورده بادشاه سازد - ميرزا ابوالقاسم را ازين سخن طلب داشته با خود ميداشتند - در قصبهٔ سکندره محمد باقي بقلاني اين سخن را از ماهم انگه بشنيد - في الحال بخانخانان رسانيد - از روی اخلاص و دولتخواهي که داشت اين قسم سخنان را بی‌ته دانسته اصلا نظر بران نمي گماشت - و در خدمتگاري بيشتر از پيشتر مي کوشيد - و موکب عالي شکار کنان بر ساحت کول ظلّ اقبال انداختند - چون مريم مکاني در دهلي بود به پرسيدن ايشان بدهلي آمدند - و درميان قصبهٔ خرجه شده بسرای تيليگ[1] ورود سعادت ارزاني داشتند - دربن ايام شهاب الدين احمد خان رسيد * بتاريخ سه شنبه بيست و هشتم جمادي الآخر عرصهٔ دهلي بقدوم شاهنشاهي فرّ آسماني يافت - در ينجا اظهار بی عنايتي بخانخانان بسخن اهل غرض ظاهر ساختند - و پرده از روی کار يکبارگي برداشتند - و فرمان عاطفت بشمس الدين محمد خان اتگه که در بهيره بود نوشتند که آمده لاهور را متصرف شود - شهر را بخان کلان سپرده بزودي متوجه درگاه شود - و مهدي قاسم خان را بحضور آورد - او بفرموده عمل نمود - ونشان بمنعم خان عزّ صدور يافت که علم

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۶۹ تيليل مرقوم است ۱۲ مصحح *

و نقارہ و تمن توغ خانخانان را بتو میدهیم - غرض که از اطراف و جوانب روی بدهلي آوردند - چون انحراف خاطر اشرف بخانخانان مشهور گشت - و ماهم انگه مهم وکالت را باتفاق شهاب الدین احمد خان در پیش گرفت - واین خبر بخانخانان رسید - ملازمان بادشاهي و دیگر مردم را گفت از من جدا شوید - مرا مطلب سلطنت و بزرگي و حشمت نیست - مطلب فتح هندوستان بود بجهت جنت آشیاني - و بادشاہ زمین و زمان را بتخت سلطنت دهلي رسانیدن - اَلْحَمْدُ لله که این دو ژرف کار کفایت کردم - الحال مطلب رضای شاهنشاهیست - اول کسی که بی حقیقتي نمود قیا خان کنگ بود - و بسعي سخن سازان تمامي قرعۀ خانخانان برعکس مراد و منصوبۀ روزگار بطور دیگر نشست - و هر کس از جانب بادشاہ خبر کم شفقتي بار مي گفت حمل بر غرض میکرد - چرا که آن اخلاص که او داشت توقع این قسم بی عنایتي نداشت - و غافل بود که سخن سازان چندان ازین نوع معامله برهم زدہاند - قضا و قدر چند هزار ازین فتنه انگیخته اند - و غمّازان و عیب کنان سخنان دروغ راست‌نما را بنوعي لباس جلوہ مي پوشانند که مقبول ومستحسن مي افتد - چون یقین خانخانان شد که شکار حضرت شاهنشاهي از رهگذر آزردگیست که ازو دارند - ترسون محمد خان و حاجي‌محمد خان و خواجه جهان را بعتبۀ اقبال فرستادہ لوازم فروتني و نیازمندي پیغام داد - چون فرستادگان بدرگاہ معلّي رسیدند چنانچه مصلحت خود را عرض نمودہ جواب بجهت فتنه و فساد دشمن نیافتند - چون این خبر بخانخانان رسید ارادہ نمود که خود آمدہ حقیقت فساد و اهل شر را عرض نماید - آن گروہ که مادّۀ این معامله بودند عرض نمودند که آمدن خانخانان مصلحت نیست - و سخنان نادولتخواهانه عرض نمودند - و پیشتر از آنکه خانخانان بیاید بادشاہ را بجانب

لاهور بردند و قرار ملاقات ندادند - و آن خدیو جهان را برین آوردند که ترسون محمد خان را و میر حبیب الله را فرستادند که مانع آمدن ایشان باشد که ما اورا نخواهیم دید - و غرض ناکان دانستند که هرگاه این چنین شد اگر خانخانان بدربار آید ایشان را بسزای اعمال خود میرساند - در تخریب و تضییع این قسم دولتي و صاحب دولتي شدند - خانخانان ملاحظه نمود که اگر بدربار رود بعضی سخنان خلاف ظاهر ساخته اند که بی نزاع و جدال دفع آن کردن در خدمت صاحب خود میسر نیست - و قرار محاربه بخود دادن و خدماتی که درین سلسلهٔ علیّه نموده باندک مخالفتی ضایع کردن‌ست - ملازمان بادشاهي را بار دیگر مرخص ساخت - که بملازمت صاحب خود روند و خود با ملازمان توقف نموده بعرض رسانید که ترک و تجرد که همیشه دامن‌گیر بود و ارادهٔ خاطر بآن متعلق - بادشاه را اَلْحَمْدُ لِلّٰه که بر تخت سلطنت نشاند و خود متوجه مهمات ملکي و مالي شده‌اند اگر رخصت عتبات عالیات شود از احسان بادشاهي دور نیست - چون این خبر بسمع اشرف رسید فرمانی مشتمل بر فنون مردمي و اقسام مهرباني روانه ساختند - ودران نامهٔ هوش افزا که بجنس بنظر رسید - از جملهٔ عبارات این بود که شما بجمعی که سبب این رنجش و آزار شده‌اند مشورت نموده بمآل حال خود ملاحظه ناکرده باعث برهم خوردگي ولایتها شده اید - و ولد اسکندر و غازي خان‌را رخصت کرده اید که رفته در ناحیتها شورش اندازند - و بمهدي قاسم خان مکتوب نوشته اید که لاهور را بکسی مده - و باطراف و جوانب خبرها فرستاده خودبالور متوجه شده اید که بلاهور روید - اگرچه یقین ماست که ازآنجا که اخلاص شما ست بهیچ یک ازین امور راضي نیستید - و جمعي شما را برایین داشته اند و مهم را باینجا رسانیده اند - امّا شما خود گوئید که این چه صورت دارد که بعد از چهل و پنج سال خدمت و ارادت و انواع عنایت

و رسیدن بمنتهای دولت و عزت نامی را که بواسطهٔ اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار واشتهار یافته باشد درین آخر عمر به بغي و طغیان بر آرید - از خدا شرم ندارید - باوجود این مقدمات خاطر شما را دوست میداریم و خیریت شما را میخواهیم - چنان مناسب مي بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر افتاده - اگر بشما سرحدی درین حدود ارزاني داریم که بآنجا روید باز ارباب غرض سخنان بما خواهند رسانید که سبب زیادتي رنجش خاطر اقدس خواهد شد - بنوعی که التماس طوف حرمین شریفین نموده اند بآن نیت عازم جازم گشته متوجه شوند - و کسان خود را فرستاده وجوه نذري که در سرهند و لاهور گذاشته اند بیاورند - بعد ازآنکه بهدایت توفیق ربّاني آن سعادت را در یافته باشند و باحرام ملازمت متوجه شوند دران صورت بر وجه احسن ملاقات کرده اید - و بیشتر از پیشتر سوابق خدمت را ملاحظه فموده در خاطر جوئي خواهیم کوشید - چون بشامت جمعي مهم باینجا رسید که نام نیک شما درمیان به بدي کشید - و ما باین معنی راضي نیستم که شما بد نام شوید - زنهار زنهار که قدم در راه نهاده بسخن ارباب غرض از طریق صواب منحرف نشوید - چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوي رسیدند بدلالت ما نیز بسعادت اخروي برسند - درین اثنا قیاخان کنگ وسلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با بهادر خان که منصب وکالت یافته بود قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان کردند - بجهت شورش این فتنه قیاخان را به بهرایچ و آن حدود رخصت دادند - و سلطان حسین و جمعی را مقید ساختند - و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگي نهاد - و سنگ تفرقه درمیان این جماعت انداختند - کوتاه بینان وکج اندیشان این مقدمه را نیز نسبت بخانخانان کردند - که از کس و پیغام

فرستاده که این جماعت باین امر قیام نمایند - القصه روز بروز اسباب
خلاف و دروغ چون دولت روی در تنزل نهاده بود آماده تر مي گشت -
و سخن سازان این قسم سخنان ظاهر مي ساختند - و خانخانان را ازین
مقدمات اصلا چیزی نبود و از دارالخلافهٔ آگره متوجه الور شد که بدستوریکه
امر شده بود متوجه سفر خیر اثر حجاز شود - چون بشهر بیانه رسید شاه
ابوالمعالي و محمد امین دیوانه را که در وقتی که عضد الدوله و رکن السلطنه
بود بجهت ضبط ملک و نسق مملکت داري در حبس داشت و چون
این نوع سفری در پیش او بود خلاص کرد - که هم ایشان متوجه پایهٔ سریر
سلطنت خلافت مصیر شوند - و هم خانخانان از اطلاق ایشان چون متوجه
سفر مکهٔ معظمه است ثوابی دریابد -. واقعه طلبان بد درون این مقدمه را
نیز نوعی دیگر خاطر نشان نمودند - چون خبر برون رفتن خانخانان در دهلي
بسمع بادشاه رسید - و چنان وا نمودند که ارادهٔ دارد که خود را به پنجاب
رساند - رای عالم آرا چنان اقتضا نمود که از دهلي بجانب ناگور روند - تا اگر
واقعي باشد خانخانان بآن حوالي نتواند آمد - و اگر به پنجاب رود سر راه
او را گرفته باشند - بتاریخ بیست و دویم شهر رجب موکب همایون از دهلي
نهضت نمود - و میر عبد اللطیف قزویني را بجهت نصایح خردمندانه نزد
خانخانان فرستاند - خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت تو
درین دودمان عالیشان معلوم عالمیان است - چون بمقتضای سن توجه
اقدس بسیر و شکار مایل بود پرتو التفات بر مهمات مالی و ملکي
نمي انداختیم - و مهمات سلطنت را بحسن کفایت تو تفویض نموده بودیم -
دریندولا که خود بنفس نفیس بکار و بار جهانباني متوجه شده ایم - لایق
آنکه آن خردمند که پیوسته هواخواه بود و لاف عقیدت میزد این سفر را
از عطیات آلهي دانسته شکر بجاآورد - و چند وقتی دامن از شغل

مهمات دنیوي فراهم چیده به سعادت حج که همیشه ادراک آن
دولت را طالب بود و در خلا و ملا اظهار کمال شوق بدریافت این سعادت
میفمود متوجه گردد - از ولایت هندوستان هرجا و هر قدر که خواهد
باو مقرر مي فرمائیم - که کسان او حاصل آن را فصل بفصل و سال بسال
بسرکار او رسانند * بتاریخ سه شنبه بیست و ششم رجب رایات جلال بقصبهٔ
جهجر نزول نمود - درین اثنا شاه ابوالمعالي که خانخانان اورا از حبس
خلاص داده روانهٔ درگاه معلّی نموده بود که عذر تقصیرات خود بطلبد -
معاندان فرصت یافته بعرض رسانیدند که شاه ابوالمعالي بارادهای باطل
بسخن خانخانان بدربار آمده است - چون شاه ابوالمعالي في الجمله
جنونی داشت هنگام ملازمت بادشاهي سواره کورنش کرد - و این
مقدمه باعث آن شد که شهاب الدین احمد خان اورا زنجیر نموده
بسفر حجاز فرستاد - ناصر الملک ملا پیر محمد شرواني در جهجر بشرف
کورنش رسید - القصه بد طینتان و دوست و دشمنان هر امری که
در هندوستان واقع مي شد بخانخانان نسبت میدادند - و انچه
سبب نیک نامي هم بود به بدي خاطر نشان پادشاه مي‌نمودند -
اگر اظهار ترک و تجرّد و آمدن به عتبهٔ اقبال مي‌نمود - مي گفتند
که چون در لباس دشمن کاری نساخت درین صورت میخواهد
بسازد که بدربار آمده جمعی را که از ایشان متوهم است ضایع کند -
و اگر در سرحدها و دیگر محال توقف مي نمود آن را بطریق سرکشي
وصاحب داغگي خاطر نشان مي نمودند - و خاطر بادشاه را بالکلیه
منحرف ساخته و مي ساختند - و معامله را بجای رسانیدند - که
شرف الدین حسین میرزا و جمعی را بر سر راه او فرستادند - ناگور و آن
حدود را بجای‌گیر میرزا شرف الدین حسین دادند - که چون خانخانان

متوجه سرهند است که ازان جا سفر حجاز نماید - اگر بایں حدود
آید مانع آید - چهار شنبه یازدهم شهر شعبان دهلي را بفروغ ماهچهٔ
رایات آسماني ارتفاع نوراني ساختند - خانخانان در میوات بود که خبر
رسیدن افواج بادشاهي انتشار یافت - جمیع عساکر بادشاهي وغیره
که بودند مرخص ساخت - شاه قلي محرم و ولي بیگ و دو پسر او
حسین قلي بیگ و اسمعیل قلي بیگ که خویش خانخانان بودند
و حسین خان قبول رفتن ننموده با او موافقت کردند - و اگر کسی هم
بارادهٔ موافقت مي ماند اورا بمبالغه روانه مي ساخت - چرا که در
وقتی ماندن مردمِ خوب بُوَد که عیاذا بالله ارادهٔ خلاف و نفاقی در
خاطر مي داشت - و این مقدمه را جمعی که بعضی مقدمات در
خاطر داشتند - و در ایام خانخاناني او بعمل نمي آمد نشان
شاهنشاهي مي نمودند - که چون فتوری در کار خانخانان بهم رسد ایشان
مطلب خود درمیانه بسازند - و این قسم مردم را نظر بر خیرخواهي
نمي باشد بلکه مطلب ناقص خود را بر همه چیز ترجیح مي نهند
حتیٰ نقض دولتِ ولي‌نعمت - و غرض از رخصت این گروه آن
بود که بر ضمیر انور ظاهر گردد که اورا بغیر از بندگي ارادهٔ نیست -
و آن سخنان غرض آمیز ست - و الا هرگاه شخصی را ارادهٔ خلاف
بادشاه عظیم الشان باشد مردم را بتدبیر و استمالت آورده با خود
یار مي سازد - نه آنکه جمعی مردم کار دیده را از خود دور مي سازد -
چون آن جماعت را مرخص ساخت عرضه داشتی بر فنون
نیازمندي و اقسام عذر خواهي فرستاد - و دردمندي جدائي را ظاهر
ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و فیل و تمن
توغ و نقاره و سایر ادواتِ سلطنت را با حسین قلي بیگ بدرگاه

فرستاد که شاید از راه نیازمندي کاري تواند ساخت - و راه سخن اهل خلاف بسته شود - و بامرائي که بر سر راه او نامزد شده بودند کتابت نوشت که این همه تصدیع مکشید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلّی فرستاده ام - امرا باز گشتند - حسین قلي بیگ در دهلي بشرف زمین بوس رسید - و بر جهانیان ظاهر شد که آن جهانگیر بی تقصیر دل از سلطنت ظاهري بر داشته بتحصیل زاد و سرمایهٔ ملک جاوداني مشغولي مي‌جوید و متوجه سفر حجاز ست - و شیخ گدائي که شاهنشاهي اورا باعث بعضی مقدمات که بخانخانان نسبت مي دادند مي دانستند درین حدود بشرف زمین بوس رسید - چون خانخانان مرخّص شده روانهٔ سفر حجاز بود - واقعهٔ طلبان بد نیت معروض داشتند - که بجانب پنجاب بجهت سرکشي رفته نه بطریق عبور - چون به بیکانیر رفت رای کلیان‌مل و رای رایسنگ پسر او آمده اورا ملازمت نمودند - چون آن سر زمین خالي از آب و هوا نبود چند روز توقف نمود - این مقدمه را نیز بعرض رسانیدند که توقف او در بیکانیر بجهت مصلحتی خواهد بود - و مذکور ساختند که خانخانان کس باطراف و جوانب فرستاده که جمعی که مرا به بد خدمتي و بد اعتقادي در ملازمت پادشاه وا نموده اند ارادهٔ دارم که بدربار رفته سزای آن جماعت را در کنار شان نهم - و روانهٔ سفر حجاز شوم - چون این مقدمات بسمع اشرف رسید نصیحت‌نامه که از غایت طول دست از ثبت آن باز داشت و در اکبر نامه مفصلا ثبت است بخانخانان نوشتند - چون خانخانان اراده نموده بود که بزودی از هندوستان بیرون رود که سخن سازان را راه سخن سازي مسدود گردد - احمال و اثقال خود را در بتهنده نزد شیر محمد

دیوانه که کمال اخلاص باو داشت گذاشت - و خود بسرعت متوجه
مطلب بود - شیر محمد طریق دوستي را این دانست که آن اموال
و اثقال را با جمعی که نزد او گذاشته بود بدرگاه معلّی فرستاد - و موافق
مطلب اهل عناد عرض داشت - چون مدبرّان قضا و قدر در فکرِ
ویراني بنای دولت خانخانان بودند هر چه مي اندیشید درست نیفتاد -
و اسباب آگاهي او آمادهٔ غفلت مي گشت - و بجانب جالندر روان شد -
چون شیر محمد آن احمال و اثقال بدرگاه معلّی فرستاد و خبر توجه
خانخانان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض داشت - شمس الدین
محمد خان خان اعظم را با سایر عساکر دولت بر سر راه خانخانان
فرستاد که نتوانند بجانب لاهور رود - و شاهنشاهي را بر این
آوردند که خود متعاقب لشکر اقبال متوجه شوند - خان اعظم و مهدي
قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوري و جمعی کثیر از عساکر منصوره
بجانب پنجاب رفتند - تا خانخانان را مانع آیند که به پنجاب در نیاید -
و پادشاه خود نیز متوجه شدند - چون عساکر متوجه خانخانان شدند
حسین قلي بیگ را به ادهم خان سپردند - و فرستادها بهیچ چیز
نپرداخته بحوالي پرگنهٔ جالندر رسیدند - و در ظاهر گوماچور[۱] که از متعلقات
دکدارست سر راه بر خانخانان گرفتند - چون خبر بخانخانان رسید که
جمعی که باعث این بوده اند و معامله اورا باینجا رسانیده اند با فوجی
گران سنگ رسیدند - و بمجرد دست یافتن بهر طریق که بوده باشد کار او
مي سازند * * بیت *

وقت ضرورت چون نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

او نیز بجهت دفع سایل بعد ازانکه مکرر مبالغه و الحاح نمود که شاید

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۱۱ گوناچور مرقوم است ۱۲ مصحح *

بحرب نه انجامد در مقام جدال در آمد - و کم مایه مردمی که با او بودند دو فوج ساخت - و ولي بیگ و شاه قلي محرم و یعقوب سلطان همداني و گروهی از دلاوران مشهور را مقدمه ساخت - فوجی دیگر را بسرکردگي خویش ترتیب داد - و فیلان نامي که قریب به پنجاه زنجیر بود در پیش خود داشت - و ازان جانب نیز شمش الدین محمد خان صفوف آراسته نبرد طلب شد - و رزمی عظیم درپیوست - و کوششهای دلیرانه از طرفین بظهور آمد - و افواج بادشاهي از حدّ و عدّ زیاده بود - القصه کار بجائی رسید که اکثر فوجهای بادشاهي را برهم زده پی سپر وادي فرار گردانید - شمش الدین محمد خان اتگه با بسیاري از قوم خود و یوسف محمد خان با معدودی درمیان نبردگاه ایستاده از بد دلي مردم در حیرت بودند - که درین هنگام که مردم خانخانان اکثر مردم را برداشته بودند و بتعاقب لشکر رفته بودند خانخانان بخیال نصرت پیش مي آمد - فوج انگه خان در پس پشته ایستاده بود پیدا شد - خانخانان بمدافعت پیش آمد - اول فیلان را پیش کرده خود از عقب روان شد - ناگاه فیلان در شالی زاری که درمیانهٔ این دو فوج بود - دران گل و لا افتادند و بخود در ماندند - عساکر بادشاهي به تیر زدن فیلان متوجه شدند - تیری بر فیلبان فیلی که سرکردهٔ فیلان بود خورد و از گردن فیل آویزان شد - خانخانان چون آن حال دید اراده کرد که از عقب فیلان بر آید - و شالي زار را در دست راست گذاشت که از خشکي بتازد - اتگه خان این مقدمه را در یافت - اراده نمود که خود پیشتر بتازد - یوسف محمد خان گفت که عساکر منصوره خاک بی ناموسي بر فرق خود بیخته اند چه جای تاختن است - القصه این دو فوج بهم رسیده دست بردها نمودند - در وقتی که خانخانان شالي زار را

بدست راست گذاشته ارادهٔ تاختن بر غنیم نمود - همراهان حمل بر فرار نموده شکست خوردند - خانخانان نیز ناچار برگشت - و از مردم خانخانان ولي بیگ و حسین قلي خان و اسمعیل قلي خان و یعقوب سلطان همداني بعضی اسیر و برخی دستگیر گشتند - و در سرهند این خبر به بادشاه رسید - و منعم خان و مقیم خان برادرزادهٔ تردي خان بیگ و مولانا عبدالباقي صدر و دیگر امرا روز دوشنبه هیجدهم ذي‌حجه بشرف بساط بوس مشرف شدند - و منعم خان منصب وکالت خانخانان گرفت - و در همین منزل شمش الدین خان از محاربه خانخانان معاودت نموده به زمین بوس اخلاص سر افراز شد - و خطاب اعظم خاني یافت - ولي بیگ و پسرش اسمعیل قلي بیگ که قوم نزدیک خانخانان بودند - و حسین خان ترکمان و احمد بیگ و دیگران را با زنجیر و غل و غنایم بنظر اشرف در آورد - و علمی که خانخانان بجهت مشهد مقدّس رضویّه مکلّل بجواهر ترتیب داده بود آورد - و ولي بیگ که زخمهای نمایان داشت در زندان مرد - و سر اورا تواچي به پرگنه اتاوه برد - بهادر خان تواچي را بکشت - و بادشاه روانهٔ لاهور شدند - و منعم خان را دران حدود گذاشتند * وبتاریخ سه شنبه بست و ششم ذي‌حجه سنه نهصد و شصت و هفت نزول دارالملک لاهور اتفاق افتاد - اتکه خان را عارضهٔ روی داد واو را در لاهور گذاشته این خدیو متوجه لشکری که بسرکردگي منعم خان گذاشته بودند شدند - دران حال بیقین پیوست که خانخانان نزد راجه گنیش که در تلواره درمیان کوه سوالک جای مستحکم دارد رفته - خدیو جهان سه شنبه محرم سنه نهصد و شصت و هشت متوجه آنصوب شدند - که بی مداخلهٔ ارباب غرض معاملهٔ خانخانان را صورتی دهند - در اثنای راه میرمنشي

و خواجه سلطان قلي[1] که در قضيۀ تردي خان بيگ فرار نموده بسفر حجاز رفته بودند بشرف آستان بوس رسيدند - چون حوالي سوالک مقر رايات فيروزي اثر گرديد - جمعي از بهادران بکوهستان در آمدند - و بسياري از جنود هنود و روساي ايشان از رايهاي و راجهاي کوهي علم مدافعت بر افراختند - ميان اين مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامۀ نبرد گرم شد - از لشکر منصور سلطان حسين خان جلاير بعزّ شهادت رسيد - و شکست بر مخالفان افتاده - اکثري طعمۀ شمشير بلا و صمصام فنا گرديدند - خانخانان چون از توجه بادشاهي بآن حدود اطلاع يافت - دانست که اعادي غدري انديشيده اند - جمال خان نام غلام معتمد خود را که احوالش در احوال خانخانان مذکور مي شود و از بهادران روزگار بود - بجهت عرض اخلاص و عبوديت بدرگاه فرستاد - که مرا از امر و اطاعت پادشاهي گزير نيست - چون جمال خان مطلب را عرض رسانيد حقوق خدمت سابق و اطاعت و فرمان برداري را منظور داشته در مقام عنايت در آمدند - و مولانا عبد الله سلطانپوري را با چندي از مقرّبان بساط عزت باتفاق جمال خان فرستادند - که خاطر خانخانان را که از مکر و غدر دشمنان انديشه‌مند بود جمع نمايند - خانخانان گفت که اگر منعم خان آمده تسلي من نمايد بهتر خواهد بود - و آن ملتمس نيز درجۀ قبول يافت - و رايات اقبال در قصبۀ حاجي پور که نزديک کوه مذکور نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجي محمد سيستاني را فرستادند که خاطر خانخانان را بمواعيد عنايت مطمئن ساخته به ملازمت آوردند - فرستادها ازان کوهستان عبور نموده نزد خانخانان رفتند - چون منعم خان را ديد

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۱۶ سلطان علي مذکور است ۱۲ مصحح *

یقین ایشان شد که عهود را حضرت بادشاهي فرموده اند - با ایشان متوجه عتبهٔ عالیه شد - بابای زنبور و شاه قلي خان محرم دست در دامن خانخانان زدند - و گریه و زاري کردند که مروید که غدر دشمنان است - منعم خان ایشان را گفت که در همین مکان باشید - بعد ازآنکه شما را خاطر جمع شود بیائید - آن جماعت راضي شدند و رفاقت ننمودند - خانخانان متوجه شده در محرم نهصد و شصت و هشت به ملازمت سرفراز گشت و به های های گریست - و حضرت اقدس بدست خود سر ایشان را در کنار گرفته بزبان مرحمت پرسش بسیار نمودند - و بقانونی که در زمان وکالت جای ایشان بدست راست معین بود اشارت فرمودند - و منعم خان را در پهلوی خانخانان جای دادند - دیگر امرا را باندازهٔ قدر و منزلت جای دادند - و عنایت بسیار فرموده از مجلس برخاسته خلعت فاخره که در برِ کرامت پرور داشتند بخانخانان عنایت شد - و از روی خوشنودیِ باطن خاطرِ اشرف رخصتِ سفر حجاز دادند - نرسون محمد خان و حاجي محمد سیستاني را همراه نمودند - که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از محل مخوّفه گذرانیده معاودت نمایند - ایشان تا ناگور رفاقت نموده مراجعت نمودند - چون خاطر بادشاه از روان شدن خانخانان جمع شد از حدود پنجاب بدار الخلافهٔ آگره نهضت نمودند - و در اثنای راه در حصار فیروزه شکار یوز که بزبان هندي چیته گویند کرده چیتهای خوب صید نمودند - اول چیتهٔ که خود بنفس نفیس گرفتند درین سفر بود - بتاریخ داوزدهم شهر ربیع الثاني دار الخلافهٔ آگره مستقر رایات جلال گردید - میرزا سلیمان درین شهر از بدخشان آمده بادشاه را ملازمت نمود - حقایق پناه خواجه عبد الشهید که از فرزندان خواجه احرار ست به شرف بساط بوس رسید * و از سوانح

ازدواج میرزا شرف الدین حسین ست با عفت قباب بخشي بانو بیگم که همشیرهٔ قدسیّهٔ حضرت خلیفهٔ آلهي بود - و میرزا قرا بهادر را که برادر میرزا حیدر بود بتسخیر کشمیر فرستادند - و درین هنگام خبر قضیهٔ هایلهٔ خانخانان بسمع اشرف رسید - و بغایت پریشان خاطر گردیدند - و چون تفصیل این واقعه در محل خود ذکر خواهد شد درینجا مجمل بیان میرود - چون خانخانان مرخص شده متوجه مکه معظّمه شد - و بشهر پتن که اولین شهر ولایت گجرات ست رسید - چند روز دران شهر دلکشا رحل اقامت انداخت - دران ایام حکومت آنجا به موسیی خان فولادي از روی استقلال معین بود - و جمعی کثیر از شور افزایان افغان بر سر او جمع شده باعث فساد بودند - ازان جمله مبارک خان نوخاني[1] که پدر او در جنگ ماچیواره بحکم خانخانان بقتل رسیده بود - آن دیوانه افغان را دران وقت انتقام به خاطر رسیده قصد خانخانان کرد - و با سي چهل افغان بی دولت در کنار کولاب که خانخانان بسیر رفته بود بی محابا خود خنجری از میان بر آورده غافل بر پشت خانخانان زد - و دیگری شمشیر بر آن خلاصهٔ روزگار زد - درین حال کلمهٔ اللهُ اَکبَر بر زبان آن عاقبت خیر رسیده ازین عالم در گذشت - و به سعادت شهادت که همیشه آرزوی او بود و به دعای سحري از اهل الله استدعا مي نمود فایز شد - القصه همراهان او ازین قصه متوحّش و متحیّر شده هر کدام بجانبی رفته - و جسد مبارک اورا در مقبرهٔ شیخ حسام که از مشایخ روزگار بود بخاک سپردند - روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و هشت این قضیه رو داد - قاسم ارسلان در تاریخ آن واقعه گفته *

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۳۱ لوحاني موقوم است ۱۲ مصحح *

* تاریخ *

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش گفتا که شهید شد محمد بیرام
٩٦٨

بعد ازین قضیه اوباشان پتن و بی اعتدالان باتفاق دست تاراج باردوی خانخانان برآوردند - و جمعی از قدریان مثل بابای زنبور و حاجي محمد سیستاني خلف ساف نامدار اورا که درسن چهار سالگي بود - و باقي این معامله در احوال او ذکر خواهد شد برداشته از پتن تا احمد آباد جنگ کنان بردند - وبه احمد آباد رسیده ازان فتنه بر آسودند - و بعد از چهار ماهه توقف بدرگاه خلیفهٔ الٰهي رفته - در راه فرمان عطوفت نشان بادشاهي نیز بطلب رسید - و بپای بوس مشرّف گشته منظور تربیت شدند *

ذکر سال ششم الٰهي از جلوس شاهنشاهي

در نهصد و شصت و هشت هجري بادشاه جهان خلیفهٔ الٰهي را تسخیر ولایت مالوه درخاطر گذشت - و عساکرمنصوره بتسخیر آن ممالک کمر بستند - چون به نزدیک آن ولایت رسیدند - مدهوشي و بیهوشي و بدمستيِ بازبهادر که بتقلب و تسلّط هنگامهٔ حکومت گرم کرده بود محقّق شد - بمستعد شدن عساکر و ترتیب افواج فرمان رفت - ادهم خان و پیر محمد خان‌هنگامه آرای قلب معسکر شدند - برانغار را عبد الله خان رزم‌آرا شد - جرانغار بوجود قیاخان کنگ و دیگر بهادران رواج پذیر گشت - هراول بوجود شاه محمد قندهاري که وکیل بیرم خان بود استحکام یافت و صادق خان با او رفیق شد - و این باز بهادر از غفلت و بیخردي از امور سلطنت و جهانداري غافل افتاده بود - و شرب مدام را از جملهٔ متمّمات سلطنت و ملک داري دانسته شب و روز از هم نشناخته در شراب افتاده بود -

و بکار و بار و خلایق نمي پرداخت - و بنخوت و مستي و تکبر مستانه اسباب غفلت و بی سعادتي را سر انجام مي داد - و ازین غافل که گفته اند * * شعر *

درین مجلس چنان کن پرده سازي * که ناید شحنه در شمشیر بازي

چون موکب اقبال بسارنگپور رسید خمار آلوده از سارنگپور بر آمده در سه کروهي نزول نمود و در مقام پیکار گشت و قلب را بمس ناسرهٔ وجود خود زر اندود ساخت - سلیم خان خاصه خیل که حاکم رایسین و چندیري بود دست راست باو مقرر کرد - و آدم را سردار دست چپ گردانید - و تاج خان خاصه خیل و صوفي را هراول کرد - لشکرها از طرفین بمفاصلهٔ دو سه کروه بر آمده برابر هم نشستند - و پیوسته از جانبین دستبردها مي نمودند - و هر روزه یکی از کاردانان بجهت آوردن ذخیره آوران که در هندستان بنجاره گویند مقرر مي شد - و با مخالفان چپقلشها میکردند - روزی نوبت شاه محمد قندهاري و شاه محمد خان و صادق خان و پاینده محمد خان و مهر علي سلدوز وغیره بود - پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد - وبالضرورت جنگ در پیوست - چون خبر باردو رسید - عبد الله خان و قیا خان کنگ و جمعی رسیدند - اگرچه اول بار آدم بر آمده جنگ رستمانه کرد اما صادق خان و جمعی کثیر فراخ حوصلگي در کار فرموده پای ثبات افشردند - و هنگامه مخالفان را برهم زدند و میانهٔ قیا خان و سلیم خان ترددات واقع شد - قیا خان مظفر و منصور برگشت - صادق خان و قیا خان باهم ملحق گشته باز بهادر را که رو بروی ایستاده صف آرائي میکرد برداشتند - یکپاس از روز گذشته بود که نسیم فتح وزیدن گرفت - و گل امید شگفتن آغاز نهاد - و باقبال شاهنشاهي

چنین فتح شگرف که طراز سلاطین نامدار تواند شد روی داد - و با بهادر خمار آلوده بجانب خاندیس و برهانپور رفت - و اسباب و اموال و پاتربازان و زنان مغنّیهٔ که شیفتهٔ ایشان بود بدست دلاوران افتاد - و دز هندوستان که جهل آباد و کفرستادست قرار یافته که در وقت مصاف چند کس معتمد خود را بر سر عورات مي‌گذارند - که چون چشم زخمی واقع شود آن بیگناهان را به تیغ بیدریغ به قتل آورند که به دست اعدا در نیایند - باز بهادر نیز جمعی را بر سر این لعبتانِ چگل بجهت این کار گذاشته بود - چون خبر شکست بایشان رسید بموجب قرار داد نقشِ چندی ازان لعبتان پري پیکر را بآب تیغ از صفحهٔ هستي پاک شستند - و رقم آن پري نژادان را از ورق روزگار محو ساختند - و سر دفتر آن زنان روپ متي نام نازنینی بود که باز بهادر باو علاقهٔ تمام داشت - و اشعار هندي پیوسته در عشق او گفته دل خود خالي مي‌کرد - و بیدادگري که بر روپ متي گماشته بود تیغ بیداد علم کرده زخمی چند بر او زد - و دران وقت لشکر منصور رسیده - آن طاوس نیم بسمل نیم جانی بدر برد - و بعد از فرارِ باز بهادر ادهم خان بقصد خزاین و دفاین و حرم خانه و پاتران و لولي زنان که نغمهٔ حسن و حسنِ نغمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کرشمهٔ این دلربایان را در کوچهٔ و بازار بدمستان مي گفتند خود را سراسیمه به شهر سارنگ پور رسانید - و بر تمامیِ اموال و اسباب باز بهادر و زنان پاتر باز و کنیزان دست یافت - و کسان بجست و جوی روپ متي فرستاد - چون این نغمه بگوش او رسید از غیرت دوستيِ باز بهادر پیالهٔ زهر مردانه در کشید - و ناموس اورا بنهانخانهٔ عدم همراه برد - و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهي کامیاب شد -

در پاداش این فتح در مقام سپاسداري در آمده جشني دلکش ترتیب داد - و بجمیع ملازمان حضرت خلیفهٔ آلهي که همراه بودند بخششها نمود - و ولایات مفتوح شده قسمت یافت - سارنگ پور با دیگر پرگنات به ادهم خان عنایت شد - مندو واجین به پیر محمد خان که سردار معنوي او بود مقرر شد - سرکار هندیه بقیا خان کنگ اختصاص یافت - مندسور و آن حدود بصادق خان رجوع نمود - عبد الله خان بکالپي رفت - و ادهم خان را نشاء مستي ذاتي ازین فتح بزرگ افزود - و باد غرور که از بیخردي و ناداني ست در دماغ خود راه داد - و کلاه نخوت کج نهاد - و نفایس و خزاین آن ولایت که اندوختهٔ روزگاران بود با پاتران و لولیان مشهور و چندین سازنده و خواننده را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت مشغول گشت - و چند زنجیر فیل با عرایض بجهت خبر رسانیدن این فتح بدرگاه فرستاد * و درین سال خان زمان که خود نیز از گرم روان بادیهٔ بی اخلاصي بوده - و هنوز پرده از روی کار خود بر نداشته بود دم اخلاص میزد - و بهر تاخت و هرجا مي رفت کامیاب میشد - درآنولا که معاملهٔ بیرم خان خانخانان بدستوری که ذکر رفت بوقوع آمد - جمعی از افغانان پسر مبارز خانرا که بعدلي اشتهار داشت بسري و سرداري برداشته شیر خان نام نهادند - و بر سر خان زمان رفتند - خان زمان قلعهٔ جونپور را استحکام داده امرای آن حدود را واقف ساخت - و غیر از اسکندر خان اوزبک جمیع امرا مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاشقال و شاهم خان جلایر و میرزا علي اکبر شاهي و کمال خان ککر و دیگر جاگیرداران آن حدود را فراهم آورد - چون غنیم بسیار بود جنگ کردن را مصلحت ندیدند - افغانان تیره بخت جونپور را محاصره نمودند - و بر کنار دریائي

که بر ساحل جونپور واقع است منزل گرفتند - و در روز سیوم از غایت غرور با فوجهای آراسته از آب عبور نموده شیر خان و فتح خان بجانب مسجد سلطان حسین شرقي روان شدند - و یعقوب خان و فتّو و سید سلیمان و سلیم خان و جوهر خان و جمعی کثیر را بدست راست خود مقرر ساختند - حسین خان و آدم خان پسر فتح خان را با بسیاري از او باشان بدست چپ بجانب بند شیخ بهلول نامزد کردند - خانزمان نیز بترک و ترتیب لشکر منصور پرداخته آمادهٔ پیکار شد - سپاهیان دل برکف جان بناموس ده از اطراف و جوانب بر آمده دستبردها نمودند - بهادران لشکر بر سر حسن خان حمله آوردند - درین اثنا شیر خان و جمعی بمدد او رسیدند - و مصاف مردانه نمودند - و سپاه نصرت را بر داشته بکوچهای شهر درآوردند - افغانان این مقدمه را فتح شمرده متوجه طرف دیگر شدند - دران حال خانزمان با جمعی در آمده کارزار از دست شده را از پیش برد و غنیم را برداشت - و هنگامهٔ بطالت افغان را برهم زد - و فتحی بزرگ روی داد - و فیل بسیار بدست درآمد - چون خبر این فتح نامي بخلیفهٔ الهي رسید خوشوقت شده در عیش و عشرت بسر مي بردند - درین وقت خان زمان را سرمایهٔ بدمستي افزوده غنایم آن فتح آسماني بدرگاه معلّی نفرستاد - خلیفهٔ الهي مي خواستند که موکب عالي بدیار شرقیّه نهضت فرمایند تا مستيء او بدیوانگي نکشد - لیکن احوال ادهم خان که بعد از فتح مالوه روی در فساد داشت - اهم دانسته رفتن مالوه را و نظم و نسق آن ملک را انسب دانستند - تا کار آن تیره رای از اصلاح در نگذرد - و صادق خان نیز بعضی سخنان درین باب بعرض رسانید که رفتن مالوه لازم شد - و تماشا و سیر آن ملک نیز منظور بود - منعم خان خانخانان را با خواجه جهان

در آگره گذاشته با جمعی از خواص در روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد
و شصت و هشت پای اقبال در رکاب آوردند - چون نزدیک بقلعهٔ
رنتنبهور که رای سرجن حاکم آنجا بود عبور موکب گیتي نورد اتفاق
افتاد متوجه آنجا نشده پیشتر نهضت نمودند - رای سرجن قرب موکب
اعلی شنیده پیشکشها فرستاده بندگي بجا آورد - چون بحوالي قلعهٔ
گاگرون که از قلاع مالوه است رسیدند ظهور پیوست که بازبهادر آن را بیکی
از معتمدان خود سپرده - و امرای مالوه متوجه تسخیر آن نشده‌اند -
و این نیز مذکور شد که ادهم خان خود قصد فتح آنجا دارد - روزی که
موکب همایون محیط آن قلعه شد - حاکم قلعه دانست که با اقبال
شاهنشاهي بر آمدن در خور حال او نیست - کلید قلعه را دست
آویز سلامت حال خود ساخت و بزمین بوس سر بلند شد -
خالدین را بحراست آنجا گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند -
و بایلغار تمام وقت صبح در نواحي سارنگپور نزول اجلال نمودند - و چندین
راه دور و دراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز سه شنبه
بیست و هفتم شعبان همین سال رونق افزای سارنگپور شدند * و از غرایب
آن که در همین روز ادهم خان باراده‌ٔ فتح گاگرون برآمده دو سه کروه راه
قطع کرده بود - و از توجه خلیفهٔ الٰهي خبر نداشت - هر چند ماهم
انگه قاصدی تیزرو پیشتر فرستاده بود که اورا خبردار سازد که آمادهٔ
خدمات شایسته بوده باشد - امّا این ایلغار آنچنان نبود که قاصدان خیال
و مرغان وهم با آن همتگ توانند شد - ادهم خان بخاطر جمع روانهٔ گاگرون
بود - و با فوج آراسته مي‌آمد که از دور کوکبهٔ جهانتاب نمایان گشت -
با آنکه معدودی از عساکر اقبال درآن شب در رکاب نصرت مآب همراهي
توانستند نمود - امّا بیمن توفیقات الٰهي در نظر همگنان بسیار مي‌نمود -

جمعی از مردم ادهم خان که پیش پیش می آمدند ناگاه بموکب
بادشاهي نزدیک رسیدند - چون چشم ایشان بجانب حضرت افتاد
بی اختیار از سپ در افتادند - و روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند -
ادهم خان که ملاحظه نمود که مردم او خود را بی اختیار از اسپ
مي اندازند دست و پا گم کرده حیران شد - که این اعزاز و اکرام
ملازمان او بکیست - درین تعجب اسپ گرم کرده پیشتر رفت -
نظرش بر شعشعهٔ جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهي افتاد - خود را ذره
مثال مضطرب یافته از مرکب بزمین ادب فرود آمد - و برکاب بوس
سر افراز شد - و از غایت پرده پوشي و بنده نوازي اورا بنوازشهای گرامي
اختصاص بخشیدند - و ساعتی در همانجا توقف نمودند و روی توجه
بسارنگپور آوردند - و در منزل ادهم خان نزول اجلال فرمودند -
ادهم خان در نظر اقدس استاده شده نفایس آن ملک از هر قسم
بنظر مي آورد - چون پا از اندازهٔ حال خود بیرون نهاده قدر الطاف
بادشاهي نشناخته بود خاطر اشرف شگفته نمیشد - و آن تحف مقبول
نمي افتاد - اخلاص او چون از روی حقیقت نبود اثری نمي بخشید -
هرچند ادهم خان تملقات میکرد خاطر شاهنشاهي انبساط نمي یافت -
و هرچه میکرد بر عکس در نظر خلیفهٔ آلهي مي نمود - از جمله لباسی
چند بجهت پوشیدن اشرف حاضر ساخته بود - حضرت را نظر توجه
بر آن لباس پر تلبیس نیفتاد - ادهم خان ازین رهگذر در اضطراب
افتاد - و بمقربانِ بساط متوسل شده اظهار این مقدمه نمود - آنحضرت
را بر پریشاني احوال او رحم آمده بزرگي خود کار فرمودند - و بپوشیدن
بعضی ازانها رغبت نمودند - چون پردگیانِ سرادق عصمت آن شب
بموکب همایون بادشاهي نرسیده بودند - دران شب بر بام ادهم خان

تکیه فرمودند - آن بی سعادت بد نیت در کمین نشسته منتظر فرصت بود - که شاید آن ذات اقدس را نظری بر حرم‌خانهٔ او افتد - و آن مُدَبِّر این معنی را بهانه ساخته قصد نماید - آنحضرت خود این خیالات را محال دانسته بر بستر راحت استراحت فرمودند - و چیزی که بخاطر آن مقدّس نمیرسید حرم سرای او بود - چون در حفظِ ایزدي بودند آن تیره رای فرصت و قدرت نیافت - و دورباشِ سلطنت دران شبها محافظت ایشان نمود - و ماهم آنکه محل خاصه را که از عقب مانده بودند آورده رسانید و جشنی ملوکانه ساز داد - و ادهم خان براهنمونيِ آن کدبانوی روزگار از خواب غفلت بیدار شد - و در لوازم پیشکش و خدمتگاري کوشید - و مجموع آنچه از سرکار باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق با تماميِ حرمها و پاتران و لولیان او بنظر اشرف گذرانید - و آن حضرت بعضی را باو عنایت نموده چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز شنبه دویم رمضان بجانب دار الخلافهٔ آگره نهضت نمودند - و در منزل اول که ظاهر سارنگپور را روشني بخش شدند - و آن مکان به تاجور[1] موسوم است - ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود قرار داده خجلت زدهٔ دنیا و آخرت شد - چون خدمات ماهم انگه را منظور داشته بروی آن گمراه نیاوردند تفصیل آن اجمال لازم ست - ازانجا که بیخردي و معامله نافهمي او بود - با جمعی از خدمتگارانِ مادر خود که بخدمت حرم سرای بادشاهي مقرر بودند در ساخته هنگام کوچ دادن دو نادره از جمیلهای حرم باز بهادر را که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سراپردهٔ بادشاهي گریزانید باین خیال که هرکس سر گرم کوچ نمودن است باین معامله پی نخواهند برد - چون این خبر شنیع بسمع

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۴۳ پڈانچور مرقوم است ۱۲ مصحح *

اشرف رسید به پیدا نمودن حکم رفت - و حکم بتوقف عساکر منصوره
شد - تیزروان و طرزدانان بجست و جوی شتافتند - و بتکاپوی تمام هر دو
را گرفته آوردند - ماهم آنکه بملاحظه آنکه هرگاه ایشان را بنظر اشرف
برند پرده از روی کار پسرش برداشته میشود - آن دو بیگناه را بکشت
که سر بریده آواز ندارد - و خدیو زمان این طور جریمه در گذشته تغافل
نمودند و کرده ناکرده انگاشتند - و امرای مالوه روز بروز آمده سعادت
بساط بوس دریافته بودند - درین روز پیر محمد خان و قیا خان و حبیب
علي خان و دیگر سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندي یافته
و بنوازشات بادشاهي اختصاص یافته - ادهم خان و پیر محمد خان با
سایر امرای مالوه رخصت جاگیرهای خود یافتند - و موکب شاهنشاهي
بسمت مرکز سلطنت دار الخلافهٔ آگره نهضت نمود - چون ماهچهٔ رایات
عالي پرتو اقبال بر حوالي قلعهٔ نرور انداخت - در اثنای راه ببری با پنج
بچه از بیشه برآمده سر راه بر راه‌نوردان موکب والا گرفت - حضرت خلیفهٔ
الٰهي که قوت بازوی اسد اللّهي با اوشان بود بی محابا پیش رفته
با آن وحشي قتال روبرو شدند - و از مشاهدهٔ این دلیري عرق از مسام
تماشائیان چکیدن گرفت - و آن حضرت بچابک دستي بیک شمشیر
کار او ساختند - و آن سبع درنده بآن عظمت از نیروی آن زور بازو بخاک
و خون غلطید - و غریو از نظارگیان زمین و آسمان برخاست - و بچهای اورا
دلاوران که قرین موکب والا بودند به تیغ و تیر از هم گذرانیدند * و از سوانح این
راه میر محمد اصغر منشي را بخطاب اشرف خاني سرافراز ساختن است *
روز سه شنبه نوزدهم رمضان نهصد و شصت و هشت هجری دار الخلافهٔ آگره
را فروغ آسماني بخشیدند - و این یورش در یکماه و هفت روز بانجام رسید -
شانزده روز رفتن و چهار روز توقف سارنکپور و هفده روز باز گشتن بتختگاه -

درین یورش مقدّس هم مراتب شجاعت و هم مدارج عقل و هم لوازم مردمي و فراخ حوصلگي بعمل آمد * و قصهٔ بدیعه و سانحهٔ مفیعه که درین سال بحضرت خلیفهٔ الٰهي روی نمود این بود که شیخ ابو الفضل در اکبرنامه بیان نموده که در قصبهٔ بهرایچ مرقد سالار مسعود غازي که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده است - و در هندوستان رسم است که خلایق بسیار از اطراف و اکناف علمهای گونا گون ساخته باندورِ فراوان بآن موطن مي برند - و همچنان خلق کثیر از دارالخلافهٔ آگره دران وقت برآمده نزد آن شهر احیای چند شب میکنند - و اژدحام عظیم میشود - و مردم از صالح و طالح جمع میشوند - محرّر این دفتر سعادت ابو الفضل روزی از زبان حضرت شنیدم که شبی در نواحيِ دار الخلافهٔ آگره این هنگامه گرم بود - بموجب شیمهٔ کریمه بطرزِ خاص بآنجا عبور افتاد - و مقصود خاطر دریافت احوال مردم تماشائي بود - که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت - چون من بر این معنی مطلع شدم در بدیهه چشم خود را گردانیده کاج‌نما ساختم و تغیرِ روی خود بوضع غریب کردم - و بر روشی که ایشان نفهمیدند تماشائي بودم - و نظارهٔ فنون تقادیر میکردم - چون ایشان نیک بمن نگاه کردند - بجهت آن تغیر مرا نشناخته باهم گفتند - که این چنین چشم و روی بادشاه را نیست - و من بآهستگي ازان مجمع بر آمده بمحل اقدس آمدم - و آن طرز در حین نقل این حکایت غریب نقل بعمل آوردند - و تعجب افزای شدند - والحق چنین کاری شگرف بغایت بدیع بود * و درانولا که رایات شاهنشاهي در دارالملک آگره بود در سر انجام ملک و تسخیر ولایات و بر انداختن بدگوهران نفاق پیشه بودند - تا آنکه خبر بد مستي علي‌قلي خان زمان رسیدن گرفت - و عنان عزیمت

بشکار آن دیار منعطف داشتند - چون جمعی را اسباب ظاهري دنیوي
بامداد و الطاف ولي‌نعمتان بهم میرسد - حسن عقیدت و اخلاص را
برطاق نسیان نهاده درِ خلاف و عصیان میزنند - و کلاه تکبر و نخوت کج
مي نهند - و این جاه و بزرگي را از زور و قوت بازوی خود دانسته در
ورطهٔ گم نامي و بی عاقبتي مي‌افتند - و با عامهٔ رعایا و کافهٔ انام از
راه بد سلوکي در مي آیند - و ازین غافل اند که این دولتها بی
رضا جوئي صاحب و ولي نعمت ثبات و بقا ندارد - و با ولي‌نعمت
و صاحب خود که خدای مجازیست طرز تکبر و ترفع نتیجهٔ نیکو
نمي دهد - مصداق این مقال مجدّداً حال علي‌قلي‌خان زمان‌است که تهوّر
و پردلي را سرمایهٔ استکبار خود ساخته علم غرور بلند ساخت - چنانچه سابق
اشارهٔ به نشانهای بد مستي او رفت - و دریغولا که پسر عدلي را که
جمعی اوباش بر سر خود جمع کرده بود شکست داده غرور او ازین رهگذر
افزوده بود - و نزدیک شده بود که یکبارهٔ پرده از روی کار او برافتد -
و الطاف شاهنشاهي پرده پوشي نموده بودند - دریغولا چنان شد که
بورسم شکار توجه بجانب او نمایند - و بر زبان اقدس گذشت که اگر
بهرهٔ از سعادت داشته باشد و بزمین بوس رسد از تقصیرات او درگذرند -
چرا که نهالي است که خود کاشته‌ایم - و الّا سزای او داده شود * روز
پنجشنبه چهارم ذي‌قعده نهصد و شصت و هشت هجري متوجه بلاد
شرقیه شدند- - معین‌الدین احمد خان در آگره ماند - و منعم خان
خانخانان و خواجه جهان و دیگر امرای نامي در بندگي روانه شدند -
چون حدود کالپي را منور ساختند عبدالله خان اوزبک بوسیلهٔ مقربان
بساط اقدس التماس نموده که خدیو زمان پرتو التفات بر کلبهٔ محقّر او
اندازند - آن جهان مردمی ملتمس اورا بذروهٔ قبول رسانیده اورا سر بلند

صوري و معنوي ساختند - و او آداب بندگي و عبوديت بتقديم آورد - و تمام روز در منزل او که بر کنار دریای جون بود مجلس آرا شده بخرمي گذرانیدند - و ازآنجا بشهر کره که بر کنار رود گنگ است روان شدند - و روزی چند دران سر زمین بشکار مشغولي جستند - خان زمان و بهادر خان برادر او چون هنوز وقت پردهٔ دري ایشان نبود متوجه پایهٔ سریر خلافت مسیر شدند - و نفایس و تحف آن ولایات را بطریق پیشکش بنظر اقدس رسانیدند - و فیلان مقرر که هر یک ازانها بنامي مشهور بود - فیل دلسنکار و پلته و دلیل و سبدلیا و جگموهن ضمیمهٔ پیشکش خود ساختند - وحضرت شاهنشاهي از تقصیرات کرده و نا کردهٔ ایشان بمقتضای نیت حق اساس خود در گذشتند - و هم دریذولا عبدالمجید آصف خان را بر سر ولایت پتنه[1] بر سر راجه رامچند فرستادند - که اگر سعادت یاوري نماید و غازیخان تنور[2] را با جمعی از ادبار پیشگان که بآن ولایت رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستد - وخود نطاق بندگي بندد - اورا مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسم برسات در آمد راجه در مقام غرور درآمد - و سپاه نصرت بجاگیرهای خود آمدند - بعد از بیست روز که در کره بودند و خاطر از کار آن ملک جمع شد و رجوع بدارالخلافه مشخّص شد - این دو برادر تا سه منزل دررکاب معلّی بودند - و مرخص شده بولایات خود رفته - و خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور دراز فرموده روز جمعه هفدهم ذی الحجه نهصد و شصت و هشت بآگره رسیدند - ودر یکماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید - رفتن

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۴۸ پتّه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۴۸ تنوري ذکر شده ۱۲ مصحح *

چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز - چون خبر والا بحوالي دار
الخلافه رسید - عالي همتان و نیک بختان لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند -
و عدالت را روزی بهم رسید و جهان را طراوتی و زمین را تازه روئی *
و در اوایل ربیع الاول نهصد و شصت و نه شمس‌الدین محمد خان اتکه
بخطاب اعظم خاني شرف اختصاص یافته از پنجاب آمده زمین بوس
بتقدیم رسانید - و از رشد و کاردانيِ خان اعظم که در خدمات بادشاهي
بجا مي‌آورد منعم خان خانخانان و ماهم انکه کمال آزردگي بهم رسانیدند *
و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهي که درین سال بوقوع انجامید
آن بود - که قلعهٔ جناده را چون پسر عدلی آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد فتّو نامي
از خاصهٔ خیلان او بدست در آورد - و آن حصار را مامن خود دانست -
و خواجه عبد المجید آصف خان بتسخیر آن نامزد شد - و فتّو چون از
از سعادت بهرهٔ داشت از درِ عجز در آمده بعتبه بوسي رسید - و سرفراز
گشت و بمرتبهٔ امارت رسید - و بحراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر
شد * و این سانحه نیز درین سال روی داد که شاهنشاهي بر فیل هوائی
نام که در تیز گردي نظیر نداشت و در بد خوئي و بد مستي بی مثل بود.
سوار شده - با آنکه فیلبانان زبردست بدشواري سوار میشدند - با فیل رن باگهه
که آنهم در صفات نزدیک بآن فیل بود بجنگ انداختند - و خود بران فیل
سوار بودند - ناظران و حاضران را ازین شغل هولناک زهره آب شده - اتکه
خان سراسیمه شده بیناد زاري و الحاح نمود که شاهنشاهي ازین حرکت باز
ماند مفید نیفتاد - تا آنکه فیل هوائی بر رن‌باگهه غالب آمد - و او رو
بگریز نهاد - و هوائی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه
نمیکرده دنبال گریخته را گرفته باد آسا میرفت - و آن کوه وقار بر همان ثبات
نشسته تماشاگر فنون مشیت ایزدي بود - آخر گذر فیل بر کنار دریای

جون افتاد - و بر سر آن دریای عظیم جسری بکشتي سر انجام یافته بود - رن باگهه از سراسیمگي بر سر آن جسر گذشت - و فیل هوائی که آن شیر بیشهٔ اقبال بر او سوار بودند ازپی او بر آن جسر بر آمد و بنیاد دویدن کرد - جسر از گرانی گاه در آب میرفت و گاه بر مي آمد - ملازمان عتبهٔ اقبال خود را در آب انداخته بر کنار آن جسر شناوري نمودند و با فیلان از جسر گذشتند - و فیل هوائی را بزور بازوی خود نگاه داشتند - و رن باگهه خلاص شد * و از سوانح رسیدن ادهم خان آنست که ریاست ممالک مالوه بر پیرمحمد خان شرواني که سابق وکیل بیرم‌خان بود قرار یافت - و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد یافت * و درین سال بشرف زیارت خواجه معین الدین قُدِّسَ سِرُّه در اجمیر مشرف شدند - و راجه بهاریمل که از میرزا شرف الدین حسین متوهم بود و در شعاب جبال بسر مي برد بتوجه بادشاهي ازان واهمه برآمد - و میرزا شرف الدین که جاگیر میوات باو متعلق بود اراده داشت که راجه را ضایع کند و آن ملک را بکلي متصرف شود - آخر بیمن توجه عتبه بوسي میرزا شرف الدین حسین ازان اراده باز ماند - و صبیهٔ راجه بگوانداس که مقدّم و پیشوای آن جماعت بود داخل حرم سرای بادشاهي شد و باین رتبهٔ والا سرفراز شد - و شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته باو رجوع بود - استدعای آن نمود که شاهنشاهي بشکار آنحدود نهضت نمایند - آخر جمعی از امرا مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و دیگران را بکومک او نامزد نمودند - و خود متوجه دارالخلافهٔ آگره شدند - و حکم عالي شد که میرزا شرف الدین جگنّاتهه و راج سنگهه و گنگار را بملازمت اقدس آورد - و راجه بهاریمل بصدق درست سر انجام ازدواج را خوبترین وجهی سامان نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را بدولت سرای عالي بقصد افتخار خود درآورد - و این جشن دلکش در سانبهر روی

داد - و یکشنبان روز در منزل سانبهر توقف موکب عالي واقع شد - و میرزا شرف الدین حسین از همین منزل رخصت یافت - و چون عبور موکب عالي نزدیک بسواد رتنپور[1] افتاد -راجه بهاریمل با جمیع فرزندان و خویشان بزمین بوس رسیدند - و مان‌سنگ پسر راجه بگونداس خلف راجه بهاریمل درین مرتبه بشرف بندگي سرافرزي یافت - و بخدمت دائمي ممتاز شد - و راجه بهاریمل را آرزو بود که حضرت شاهنشاهي منزل اورا بمقدم اقدس منور سازند - آنحضرت چون متوجه دار الخلافه بودند آن ارادہ بوقت دیگر حواله نمودند - و راجه ر امشمول دیگر عواطفات ساخته رخصت دادند - و راجه بگونداس و مانسنگه و جمعی کثیر را از اقربای او همراہ بآگرہ آوردند - و روز جمعه هشتم جمادي الآخر بدار الخلافه نزول نمودند - و ساحت آن شهر را بفرّ قدوم عالي ارتفاع آسماني بخسیدند *

ذکر سال هفتم آلهي از جلوس حضرت شاهنشاهي

و از جلایل عواطف خلیفه آلهي که درین سال سعادت پیوند لمعۀ ظهور داد منع اسیر و بندگي بود - که عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان در آمدہ بودند - زنان و فرزندان اهل هند را اسیر میکردند و میفروختند - امر عالي بنفاذ پیوست که دیگر رسم خرید و فروخت اسیر و اسیر گرفتن معمول نباشد - هرچند اهل ملک بجنگ پیش آیند و باقبال روز افزون شکست یابند اهل وعیال ایشان محفوظ باشد ۰ و چون نیت شاهنشاهي محض حقانیت و معدلت بود بتوفیق آلهي و بمیامن برکات ایشان جمیع وحشي طبعان و متمرّدان اقصای هندوستان حلقۀ ارادت در گوش کشیدند * و از اعظم سوانح این سال فتح قلعۀ میرٹه است به نیروی عساکر اقبال - و شرح

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۶۷ رنتنبهور مرقوم است ۱۲ مصحح -

فتح آن قلعه آنست که سابق مذکور شد که هنگام معاودت خلیفهٔ آلهي از اجمیر شرف الدین حسین میرزا را بفتح میرتّه نامزد کردند - و جمعی امرای نامي بکومک او فرستادند - و دران ایام قلعه در تصرف رای مالدیو بود - و او قلعه را بجگمال نام شخصی سپرده بود - و دیو داس نامي را که اشجع راجپوتان بود با پانصد راجپوت بمدد جگمال گذاشته بود - میرزا شرف الدین حسین بعد از توجه اقدس از اجمیر بآگره باراده تسخیر به نزدیک قلعه میرتّه رفت - اهل قلعه درهای حصار بسته حصاري شدند - و هنوز از رنج راه نیاسوده بودند که از عساکر منصوره چهار سواره کار طلب علم تهور بر افراخته بی محابا خود را بدر قلعه رسانیدند - و تیری چند بر دروازهٔ قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمهٔ تیر بیدار شده بر بالای حصار برآمدند - و دو سوار ازان چهار سوار شربت شهادت چشیدند و دو زخمي باز گردیدند - میرزا صلاح در آهستگي دیده بشهر میرتّه نزول نمود و در استعداد موادّ قلعه گیري شد و مورچلها تقسیم نمود - و هر روز هنگامهٔ پیکار را از طرفین گرم داشتند - و قلعه نشینان در مقام مدافعه مي بودند - تا آنکه نقبی که بپای برج رفته بود باروت پر ساخته آتش دادند - و برج از زمین نشیني آسمان گردي اختیار کرد - و مقارن آتش زدن دلیران عساکر منصوره شروع در درون رفتن قلعه کردند - و راجپوتان بمدافعه ایستادند - و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود - و مجاهدان غازي شربت شهادت نوشیده حیات ابدي یافتند - و از اهل خلاف نیز جمعی کثیر خونابهٔ ممات چشیده مست جام فنا گشتند - چون شب بمیان آمد هر کس بمورچل خود باز گشت - اهل خلاف آن رخنه را مسدود ساختند - و بعد از چند روز اهل قلعه به تنگ آمده از در عجز درآمدند - و بر این طریق مصالحه نمودند که اشیای خود را گذاشته بروند و قلعه بتصرف در آید - و بر این گونه قرار یافت -

جگمال نیم جانی باین وسیله بیرون برد - و دیو داس از غایت جهل اسباب خود را تمام سوخت - و از قلعهٔ متهوّرانه با چهار صد پانصد سوار بر آمده از پیش عساکر منصوره گذشت - جمعی از راجپوتان که در لشکر منصور بودند و باو عداوت داشتند بمیرزا شرف الدین حسین عرض نمودند که او خلاف عهد نموده اسباب خود را سوخته میرود - اورا گذاشتن که برود از دور اندیشي دور است - این سخن میرزا را معقول افتاده صفها آراسته کرد - و آن راجپوتان را مثل لونکرن و سوجه از عقب دیو داس مقرر نمود که در آیند - دیو داس چون از رسیدن لشکر منصور واقف شد عنان گردانیده خود را بر قول سپاه زد و دستبردهای چند نمود که تحریر آن مشکل است - در آخر اسپ او خطا کرد و از اسپ بیفتاد - و جمعی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح باز گشتند - بعضی گفتند که دیو داس ازین جنگاه زخم دار بدر رفت - بعد از دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست - بعضی قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند - مدتی زنده بود و در بعضی وقایع کشته شد - القصه قلعهٔ میرته و تمامیِ آن ولایات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد * درین سال سکنهٔ قریاتِ قصبهٔ سکیت که از دار الخلافهٔ آگره سي کروه راه باشد در تمرّد و عصیان کوشیدند - بتخصیص اهل هشت موضع آنجا که در بی اعتدالي چشم روزگار مثل ایشان ندیده - چرا که هم جای قلب دارند - و هم خود متهوّر و مردانه و قلب اند - و رایات جهان کشای برسم شکار متوجه سمت آن قصبه شد - دران وقت آن محال بجاگیر خواجه ابراهیم بدخشي بود - هابه نام شخصی بوسیلهٔ قراولان بار یافته بعرض رسانید که این متمرّدان پسر مرا بیگناه کشته اند - از فرط عدالت و ملک داري فرمودند که صباح بتنبیه و تادیب متمرّدان میرویم - با همان

رفیقان شکاري متوجه شدند - وقت دمیدن صبح اقبال میمون بحوالي آن قریه رسید - جمعی که پیش رفته بودند بعرض رسانیدند که از شنیدن خبر موکب عالي متمرّدان فرار نمودند - حکم بتعاقب اینسان بنفاق پیوست که تعاقب نمایند و بهر تفنگنائي که رسند عنان باز ندارند - که ما خود نیز میرسیم - حضرت خود نیز بسرعت هرچه تمام از دنبال میرفتند - در اثنای راه قراتاق میر شکار رسید و عرض کرد که از پی ایشان رسیدم و یکنفر را بر خاک هلاک انداختم - و یکنفر را گرفته بدرگاه عرش اشتباه آوردم - حضرت در گرم‌روبها ساعي شدند - یک و نیم پاس روز گذشته بموضعی دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند - قراولان خبر رسانیدند که مردم ازان موضع نیز فرار نموده بایندجا آمده اند - درین حال شخصی ازان ده بملازمت اشرف آمده انکار آمدن متمرّدان نمود - آنحضرت از کمال مروت کس فرستادند که آن گروه تبه رای را استمالت داده براه راست راهنموني نماید - آن بد مستان جام غرور موضع خود را محکم ساخته بجنگ ایستادند - و در شکار از پیاده و سوار هر چند بسیار باشند زیاده از هزار کس دررکاب پادشاهان نمي باشند - و چون حکم تعاقب شده بود زیاده از دویست کس در خدمت اقدس نبودند - و جمیعت متمرّدان از چهار هزار کس متجاوز بود - اشارهٔ جان نثاري بملازمان عتبهٔ اقبال شد - معرکهٔ دار و گیر گرم گشت - چون مخالفان بسیار بودند و جان نثاران رکاب نصرت آیات کمتر کاری از پیش نمیرفت - و بنظر اشرف در آمد که جمعی از سپاهیان عتبهٔ اقبال از شدت گرما پناه بسایهٔ درختان ده برده عافیت طلب شده‌اند - تا آنکه قهر پادشاهي بجوش آمده بود عطوفت ذاتي ایشان را بر سر عفو آورد - و خود که دران وقت بدولت و اقبال بر فیل دلسنکار سوار بودند متوجه شدند - چو در ده آتش زده بودند در آمدن فیل بایندجا مشکل بود - از عقب آن

موضع فیل کوه شکوه را راندند - و شیخ ابوالفضل در اکبر نامه آورده که از زبان مقدّس شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تنگنای ده رانده شد معلوم شد که جامهٔ زردي بالای بام برآمده -چون رستم خان همان طور جبه پوشیده بود بخاطر اقدس گذشت که رستم خان خواهد بود - فیل را تندتر رانده خود را نزدیک آن بام رسانیدم که شروع در تیر و چوب و سنگ باران شد - وحمایت ایزدي نگاهباني نموده - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جبه پوش مقبل خان بود که بالا رفته با یکی از گردن کشان در آویخته بود و میخواست که اورا از بام بزیر اندازد - و جمعی دیگر میخواستند که کار مقبل خان را بسازند - درین وقت فیل را پیشتر رانده بمردم آواز دادم که بالا بر آمدند - علي قور بیگي منعم خان برادرکلان سلطان علي خالدار بالا دویده ببام بر آمد و آن بی دولتان فراري شدند - درین وقت دست فیل بادشاهي در چاه غلّهٔ فرو رفت - چنانچه (۱) جهجار خان فوجدار که بر عقب فیل سوار بود بر بالای حضرت افتاد - آنحضرت بزور بازوی ید اللّهي فیل را ازان مغاک برآوردند - و سعي نمودند که خود را بیکی ازان متمردان رسانند - و یا بمحوطهٔ که متمردان جمیعت نموده اند در آیند - و درین زمان هیچ یک از ملازمان رکاب دولت حاضر نبودند غیر از راجه بگونداس و راجه بدیچند - قضارا در همان کوچه هندوئی شمشیر کشیده دو شمشیر انداخت - و هر دو شمشیر بر حلقهٔ دندان فیل که از آهن مي اندازند خورد - و از خوردن بر آهن شرارهٔ جست - و فیل خشمگین شده شمشیر انداز را درهم کشیده پایمال ساخت - درین اثنا از پشت بام پسر پانزده ساله از

---

(۱) در اکبر نامه صفحهٔ ۱۲۴ ججهار مرقوم است ۱۲ مصحح *

اضطراب خود را بر پشت فیل بادشاهي انداخت - جهجار خان میخواست که اورا از هم بگذارند - حضرت اورا نگاهداري نمودند - چون نزدیک بآن منزل رسیدند فوجداران از بسیاري کار متحیر ایستاده بودند - بقصد خراب کردن دیوار فیل را پیش راندند - و راجپوتی درانجا ایستاده تیر اندازي میکرد - هفت تیر بر سپر خاصهٔ بادشاهي خورد - میفرمودند که پنج تیر از سپر بقدر دو انگشت گذشت و دو تیر در سپر بند شد - و آن سپر حراست بود که نگاهبان شد - علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان آواز بر آورد - که تو کیستي که مجراي تو پیش حضرت بکنم - حضرت روی خود را از نقاب بر آورده باو نمودند - درین حال تاتار خان آواز برآورد که بادشاهم در چنین تیرباران کجا مي‌روند - جهجار خان باو آواز کرد که جای فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت همچنان سواره دیوار را انداخته با فیل بدرون آن حویلي در آمدند - و سه چهار دیگر باین خدمت پیوستند - و جمعی از سرکشان بی باک بقتل رسیدند - و جمعی در خانه مضبوط شده - بموجب حکم خانها را آتش زدند - و دود از دودمان آن تیره بختان برآوردند - و نزدیک هزار کس دران روز سوخته و کشته گشتند - و یکپاس روز نمانده بود که فراغ یافتند * و درین سال عبد الله خان اوزبک را بضبط و نسق ولایات مالوه فرستادند - و سبب این آنکه چون ادهم خان را بدارالخلافه طلبیدند و پیر محمد خان را در مالوه تعین کردند - درین وقت خبر رسانیدند که باز بهادر در حدود اورس [1] جمعیت نموده و پیر محمد خان فوجی آراسته متوجه او شد - و باز بهادر بجنگ پیش آمده شکست یافت - و غنایم بسیار بدست لشکر منصور افتاد - و پیرمحمد خان متوجه فتح بیجاگده شده - دزآنجا اعتماد خان نامي از ملازمان

---

(۱) در اکبر نامهٔ صفحهٔ ۱۹۶ آواس ذکر شده ۱۲ مصحح *

باز بهادر در استحکام قلعه کوشیده در قلعه داري ساعي است - و مدت محاصرهٔ آن قلعه بامتداد کشیده - و بهادران کار طلب مثل یار علي بلوچ وجي دیوانه و دایم کوکه و مولانا محتشم و ملک محمد تهورها ورزیده خود را بدر قلعه رسانیده داد جلادت داده و میدهند - تا آنکه خسرو شاه که سر آمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بقلعه برآمد - و دویست کس دیگر تا طلوع صبح بتدریج در آمدند - و آغاز صبح و بجنگ برخاستن مخالفان یکی بود - خسرو شاه و آن جماعت داد مردي داده کار بر اهل قلعه دشوار ساختند - چنانچه فریاد الامان بر آوردند - درین اثنا اعتماد خان با یکنفر دیگر امان گویان آمد که خود را به پیر محمد خان رساند - تیری باو خورد و بعدم شتافت - همراه او چون اعتماد خان را چنان دید شمشیری کشیده تا توانست جانبازي کرد و مردانه فرو رفت - و جمعی کثیر علف تیغ شدند - و بقیة السیف امان یافتند - پیر محمدخان بجانب سلطان پور بعد از فتح قلعه روی آورد - و آنجا را نیز داخل ممالک محروسه نمود - و به بیجاگده آمده درانجا شنید که باز بهادر بمیران مبارک شاه والي خاندیس پناه برده - و میران فوجی با او همراه مي سارد - پیر محمد خان با هزار جوانان بایلغار از آب نربده گذشته در یک شب چهل کروه رانده - در دو کروهی آسیر قلعهٔ بود - فیل مستی درانجا بود - در ساعت آن قلعه بدست آورده فیل را بدست آورد - میران از قلعه آسیر جمعی را بمحافظت آن قلعه فرستاده بود - در وقتی که قلعه فتح شده پیر محمد خان متوجه برهانپور بود سیاهي لشکر غنیم از دور پیدا شد - پیر محمد خان خسرو شاه و یار علي بلوچ را بدفع آن مردم فرستاد - دفع ایشان در دم نمودند - و صبح آن روز به برهانپور در آمده دران شهر نهب و غارت نمودند - میران مبارک شاه در قلعهٔ آسیر محکم بود - پیر محمد

خان بموجب صلاح وقت از برهانپور معاودت نمود - در هنگام معاودت خبر
رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید - و لشکر را با خود بقصد
پیکار به بیجاگده برده بود - چون باز بهادر دران حدود رسید خبر یافت
که پیر محمد خان با کم مایهٔ مردم بجانب برهانپور رفته فرصت غنیمت
دانسته بود که چون مردم غنایم گرفته متفرق شده خواهد بود کار پیر محمد
خان را بسازد - درین وقت خبر نزدیک رسیدن باز بهادر به پیرمحمد خان
رسید - با مردم خود کنگاش نمود - صلاح در جنگ ندیدند - مناسب
آنست که از آب نربده گذشته بهندیه رفته مردم تازه زور فراهم آریم و متوجه
کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان قبول آن سخنان ننموده
متوجه کارزار شد - همراهان همراهي ننمودند - باندک ترددی پای ثبات در
لغزش آمد - یار علي بلوچ پیر محمد خان را گرفته از جنگاه بزور بر آورد
که دیگرجای توقف نیست - وقت شام بکنار آب نربده رسیده بود - هرچند
گفتند غنیم دور است امشب اینجا باید بود - چون وقت ناگزیر رسیده
بود مسرعان اجل بیقرار ساخته اورا بر سر آن آوردند که از آب نربده باسپ
شنا کرده بگذرد و همچنان سراسیمه خود را بعربده در آب نربده انداخت -
اتفاقا قطار شتری تیز میگذشت نزدیک رسیده باسپ او پهلوزد و پیر
محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد - جمعی که باو نزدیک بودند
دست و پای زدند که اورا بر آرند کاری نساختند - و بمکافات اعمالی که در
معاملهٔ تردیخان بیگ بظهور آورده بود یا بواسطهٔ دیگر امور غریق بحر فنا
شد - و بسرنوشت آسماني این طور کاردان ملک گیری را این واقعه پیش
آمد - و شاه محمد قلاتي و قیا خان گنگ و حبیب علي خان و دیگر
جاگیرداران آن ملک دل از دست داده بدرگاه گیتي پناه آمدند - و فراخور
تقصیرات خود سزا یافتند - و باز بهادر بر مالوه دست تصرف دراز کرد -

چون عبد الله خان بحکومت مالوه تعین شد - خواجه معین الدین نخودي را نیز بخطاب خاني سرافراز نموده همراه نمودند که مدار ار و گیر و سیاست و عدالت بر عبد الله خان باشد - و نظم و نسق تشخیص جایگیر و تعین محال خالصه با خواجه باشد - و قرار یافت ه بعد از فتح مالوه و نظم و نسق و دلاسای رعیت و سپاهي خواجه بدرگاه معلّی شتابد - و عبد الله خان بسامان شایسته با امرا باین کار رو آورد - پیش از رسیدن عبد الله خان و جنود اقبال باز بهادر با دل پر حسرت ز ملک مالوه بیرون رفته بگریزگاه عافیت رفت - و لشکر منصور بولایت مالوه در آمدند - و تعاقب باز بهادر نموده جمعی از مردم کار آمدني اورا بقتل رساندند - و خود در جنگل و بیشه و تنگنای پر درخت میگردید - عمری بآوارگي بسر میبرد - وچند گاه پناه برانا اودیسنگ برده روزگاری میگذرانید - بعد ازان براهنموني بخت بیدار بدرگاه بادشاه غریب نواز عفو پیشه رسید و بنوازشهای خسروانه چنانچه در محل خود ایراد یافته سر بلند گردید - و عبد الله خان بشهر مندو رسیده بر وسادهٔ حکومت متمکّن شد - و آن مملکت را بجاگیر امرا تقسیم نمود - و معین خان بعد از سر انجام ولایات و انقسام جاگیرها رو بآستان بوس عالي آورد وبشاه راه ارادت شتافته کامیاب شد * و درین ایام راجه گنیش زمیندار ننندون که در ولایت پنجاب میان کوهستان دریای بیاه و ستلج است بر سر محمد خان بهودي (۱) آمده کار خود ساخت - چون این خبر بامرای پنجاب رسید خان کلان و قطب الدین محمد خان اورا تنبیه لایق نموده - بوسیلهٔ راجه تودرمل بدرگاه شتافت - و مشمول عواطف خسروانه گردید * و درین سال ایلچيِ فرمانروای ایران شاه طهماسپ رسید - وچون میان آن بادشاه و خلیفهٔ آلهي ربط و آشنائي

---

(۱) در اکبر نامه صفحهٔ ۱۶۹ بهسودي مرقوم است ۱۲ مصحح *

سابق بود همیشه آمد و رفت جبان واقع میشد - وسید بیگ پسرمعصوم بیگ را که وکیل و رکن السلطنهٔ او بود و نسبت خویشي نیز با آن بادشاه داشت بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانباني جنت آشیاني فرستاده بودند - و مبارکباد جلوس اشرف نیز دران ضمن بود - و تحف و هدایا از هر قسم نفایس ایران مرسول بود - ایلچي مذکور را بآداب و تورک صاحب قراني آورده رسم و قاعدهٔ سلاطین با ایلچي بعمل آمد - و ایلچي نیز تحف و هدایای خود را بآئین و طرز خاص بنظر در آورد - و طریق رسالت و حجابت معمول داشت * و درین سال منعم خان با پسر خرد ماهم آنکه که نه عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند همواره مقدمات دور بطوری درمیان آوردی - و ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک نمودی - تا آنکه روز دوازدهم رمضان که اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین خان در دولتخانهٔ بادشاهي نشسته بکار سازيِ خلق مشغول اند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی دیگر ازو بی اعتدال تر دران بارگاه دولت در رسید - و حاضران بتعظیم او برخاستند و اتکه خان نیز قیام مینمود - بمجرد رسیدن بی محابا خنجر کشیده متوجه اتکه خان شد - و بخوشم اوزبک و دیگر بی باکان اشارهٔ نمود که چه ایستاده اند - خوشم زخمی بآن صدر نشین وسادهٔ سلطنت رسانید - اتکه خان از اضطراب خود را بدروازهٔ بادشاهي رسانید - وخدابردي نام شخصی نیز در رسید - و در درِ دولتخانهٔ بادشاهي اورا بدو شمشیر از هم گذرانید - و دران فضای آسمان شکوه وحشتی و غوغای عظیم ظاهر شد - و آن بد مست خواب غفلت با این عمل بخیالهای فاسد متوجه حرم سرای بادشاهي شد - و حضرت در قصر سعادت خواب کرده بودند - که آن سیه بخت به بالای صفهٔ که از قصر بیرون بود و از هر طرف بقدِ یک آدمي اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد - و قصد

درون نمود - و خواجه‌سرا که در پیش در حاضر بود در را قفل نمود -
و هرچند درشتي کرد که خواجه سرای در را بکشاید ممکن نشد - و از
ایستادگانِ درگاه معلّی در وقت آن بی ادبي باتکه خان و بدرون آمدن
دولتخانهٔ بادشاهي هیچکس را این توفیق نشد که آن گستاخ بدمست را بسزای
خود رساند - و از بد دلي و بیهوشيِ حاضران بساط قرب کس چه نویسد
که خونش نمي ریزند و یا دستگیر نمي کنند - و این طور دیوانهٔ بدمستی را
بحال خود مي گذارند - و بالجمله آنحضرت ازین غوغا بیدار شده استفسار
نمودند - چون اهل حرم را خبری ازین حال نبود آنحضرت سر از دیوار قصر
بر آورده تحقیق احوال نمودند - رفیق صاحب چهار منصب که از قدیمان
درگاه والا بود حقیقت معروض داشت - و حضرت از شنیدن این حرف
در تعجب افتاده باز پرسیدند و صورت حال مشاهده نمودند - و از جانب
دروازه آن بدنهاد بخیالات فاسده ایستاده بود بر نیامده از راه دیگر بر آمدند -
و هنگام برآمدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران سراپردهٔ عزت
شمشیر خاصه را بدست اقدس داد - آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند -
چون نظر کردند آن ناحق شناس را دیدند - . بر زبان اقدس گذشت که
ای بچهٔ لاده اتکهٔ مارا چرا کشتي - آن گستاخ تیز دستي نموده هر دو
دست اشرف آنحضرت را گرفت - و گفت که غوری نمائید و تفحص
کنید - و اندکی تلاش کرده - ناظران حوافت دریافته را چه نکوهش کنم
که هیچ نکوهش در خورِ شان نیست - آخر شاهنشاهي دست از
شمشیر خود باز داشتند - و دست را از دست آن بدنهاد کشیده
دست بشمشیر او دراز فرمودند - در اثنای آن آن مردود ازل و ابد
دست ازان حضرت باز داشت و متوجه شمشیر خود شد - حضرت دست از
شمشیر باز داشتند - و مشتی بر روی او زدند - که آن عادي عفریت

پیکر معلّق زنان افتاده بیهوش شد - دران وقت فرحت خان و سفکرام
بدولت گرفتن و بستن او حسب الحکم سرفراز شدند - و فرمودند که آن پا
از حد خود بیرون نهاده را از صفّه پائین اندازند - و آن مردم از کوته اندیشي
و ملاحظه که بی ملاحظگي ازآن هزار باز بهتر چنانچه لایق باشد نیفداختند -
چون نیم جانی باقي بود حکم عالي شد که اورا بالا آورند - چون موی
کشان بالا آوردند بموجب امر نافذ سر نگون انداختند - چنانکه گردن آن
خودسر شکست - و باین طریق آن سفّاک از روی عدالت بقصاص مکافات
یافت - و چنان مشتی شاهنشاهي بر او زده بودند که جمعی که آگاه
نبودند گمان زخم گرز کردند - منعم خان و شهاب الدین احمد خان که
حاضر بودند از واهمه فرار نمودند - یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان
از واقعهٔ پدر گرامي آگاه گشته مسلّح شده سر راه ادهم خان و ماهم انگه
گرفت - و ازین غافل بود که خدیو صورت و معني داد عدالت
داده اند - و نسبت ماهم انگه را منظور نداشته اورا در قهرگاه سیاست
سلطنت بجـزا رسانیدند - و ازین رهگذر جهانیـان را اعتقادی عظیم
بعدالت شاهنشاهي بهم رسید - و ستم دیدگان را روز بازاري بهم آمد -
و اتکه خیل و یوسف محمد خان از قرب ادهم خان و ماهم انگه این
سخن را از اراجیف پنداشتند - و التماس نمودند که آن سیاه روی دنیا
و آخرت را بما نمایند تا خاطر از دغدغه بر آید - شیخ محمد غزنوي از جانب
ایشان رفته حسب الامر بادشاه بچشم عبرت بین دید - و بعد از تقدیم
چنین معدلتی بدرون حرم سرا رفتند - و ماهم انگه در منزل خود بر بستر
بیماري افتاده مي‌شنید که ادهم این کار کرده و اورا مقید نموده اند - و مهر
مادري اورا برداشته بخدمت اقدس آورد که اورا خلاص سازد - چون
شاهنشاهي انگه را دیدند فرمودند که ادهم اتکه مارا کشت ماهم اورا

ختصاص فرموديم - آن عاقله عرض كرد كه خوب كرديد - ليكن اورا گمان نبود
كه پسرش بسياست رسيده باشد - دران حال شخصي از خانهٔ ادهم خان
آمده صورت واقعه بماهم انگه گفت - پرسيد بچه طريق كشتند - گفت من
نشان زخم گرزی بر روی او ديدم ديگر نميدانم - و آن اثر مشت حضرت
شاهنشاهي بود - ماهم انگه را چون مشخّص شد كه ادهم خان كشته شد
در حضور اقدس حفظ آداب نموده جزع و فزع نكرد - امّا درون او بهزاران
زخم مجروح شد و خواست كه بر سر فرزند رود - حضرت شاهنشاهي به
سخنان دل آويز تسلي بخش او شدند - و اجازت رفتن او نفرمودند - و چهل
روز بعد ازين قضيه مرضی كه داشت در تزايد آمد - و در شهر شوال همين
سال بمقدّس سرای نيستي شتافت - و بادشاه در فوت آن عاقله اندوهگين
شدند - و نعش اورا بدهلي فرستادند - و خود بسعادت قدمی چند با نعش
او رفتند - و عمارات عالي بر سر مزار ادهم خان و ماهم انگه بنا كردند
و جراحات اقوام و سلسلهٔ خان اعظم اتكه خان و ادهم خان را بلطف
و مرحمت مرهم نهادند * و روز ديگر از سنوح واقعهٔ خان اعظم و ادهم
خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمسامع جلال رسيد -
حضرت اشرف خان را با منشور عاطفت و استمالت فرستادند كه ايشان را
بدرگاه آورد * و درين سال اعتماد خان خواجه سرا كه در زمان سليم خان
پسر شير خان افغان از غايت رشد و كارداني باسم محمد خان ممتاز
گشته بود بخطاب اعتماد خاني اختصاص يافت - و تمامي خالصات
بادشاهي در يد كف كفايت او سپردند - و اعتماد خان در رواج
و رونق خزاين كوشيد - و منعم خان خانخان را كه سابق ذكر شده
كه گريخته بود گرفته و بسته بدرگاه شاهنشاهي آورد و از بی فكري
و كوتاه انديشي منصب خانخاناني و دولت عظيم اين چنين برهم زد *

ذکر سال هشتم آلهي از جلوس شاهنشاهي

در اوایل این سال خواجه عبد المجید آصف خان را بر سر رامچند و غازي خان تنور فرستادند - و خواجه عبد المجید آصف خان مظفر و منصور شد - و غازي خان تنور و اکثری از ایشان کشته شدند - و رامچند شکست خورده بقلعهٔ باندهو متحصّن گشت - درین اثنا بوسیلهٔ استشفاع راجهای نامدار که بدوام خدمت در حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان معلّی شرف صدور یافت که به بساط بوس آید - و آصف خان ازآنجا بجاگیر خود مراجعت نمود * و درین سال منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم نموده بکابل رخصت فرمودند - و در کابل دران ایام وقایع و سوانح روی داد که تفصیل آن طول تمام دارد رجوع آن بکتاب اکبرنامه است - و ابو الفتح پسر فضیل بیگ را که در تقسیم جایگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه در کابل بسر مي برد کشتند - چون سر گذشت ابو الفتح بفضیل بیگ رسید مضطربانه اسباب و اموال خود را بمدد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر این سنجر سکندر نام باو نسبت دامادي داشت - بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند - باین اندیشه برآمد - بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند - و دستگیر کرده بقلعه آوردند و آوارهٔ صحرای عدم ساختند - بعد ازین شاهولي اتگه صاحب اختیار مهمات کابل شد - و خود را از بیخردي عادل شاه خطاب کرد - و خطابهائی که بادشاهان به بندگان خود دهند بمردم داد - وحیدر قاسم خان کوهبر را خانخاناني داد - در اندک فرصتی بیگم قصد غدری ازو فهمیده بعدم آباد فرستادند - مهمات کابل را به رای رزین خود پیش گرفتند - و بمصلحت وقت

حیدر قاسم خان کوه‌بر را که آبای او در سلک امرای حضرت فردوس مکاني و جنت آشیاني منتظم بودند - وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساختند - چون شرح بی سر و ساماني کابل بعرض رسید بخاطر اشرف رسید که منعم خان را که به بودن کابل مایل است - اتالیق میرزا نموده روانهٔ کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد - و هم تدارک احوال کابلیان نماید - و هم قدر عنایت شاهنشاه را بهتر ازین دریابد - بایں طرف مرخّص ساخته - منعم خان با محمد قلي خان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگي و شاه حسین‌خان نکدري و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان و جمعی دیگر از یکه جوانان روانه شدند - منعم خان بسرعت تمام مي خواست بکابل در آید - و از کابلیان اعتباری نمي گرفت و انتظار آمدن کومکیان نکشید - بیگم باستماع آمدن منعم خان با اعیان کابل کنکاش نموده قرار دادند که لشکری فراهم آورده پیشتر رفته کر لمغانات جنگ کنند - چه اگر در جنگ غالب شویم چه بهتر - و الّا گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل برسانیم - و از آنجا رو بملازمت شاهنشاهي آوریم - خانخانان بده غلامان رسید - و تیموریکّه و خواجه کلان را بر سر عیدي بجلال آباد فرستاد - جبّار بردي بیگ را که در زمرهٔ نامداران فردوس مکاني انسلاک داشت و درویش شده بود - نزد میرزا فرستاد که شاید مهم بی جنگ صورت یابد - و اگر صورت نیابد جنگ روز دیگر بوده باشد که ستاره روبروست - تیموریکّه از فوج هراول جدا شده آمد و گفت غنیم اندکیست - بفردا قرار نباید داد که نیم شب بدر میرود و کار دراز میشود - خانخانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش‌گرفت - درین اثنا خواجه کلان که سردار

هراول بود کشته شد - میرزا حسن که در جرانغار بود از جای خود نجنبید - وقاقشلان و دیگران که در برانغار بودند توفیق خدمت نیافتند) - و ابوالمعالی توپچي که کابلیان خطاب رومیخـاني باو داده بودند در گرد اسپ خود تعبیهٔ آتش بازي کرده بود - تیری ازآن بچلمهٔ حصاری رسید و از هم گذشت - چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند - درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب ننهادند - و نزدیک چار باغ درمقام خواجه رستم این مصاف روی داد - و شکست بر منعم خان افتاد - و اسباب او بغارت رفت - و اگر مردم مشغول تاراج نمي شدند منعم خان گرفتار میشد - منعم خان گریختهٔ به بکرام آمد - و چند روز درآنجا بسر برده یاری تواچي را با عرایض بدرگاه فرستاد که روی آمدن درگاه ندارم - اگر رخصت مکّه معظّمه شود که دران ارض مقدّس تقصیرات خود را پاک سازم و شایستهٔ آستان بوس گردم از عنایت بادشاهي دور نیست - و چون بی ساماني فقیر بر ملازمان درگاه ظاهرست اگر اندک جاگیری در پنجاب شفقت شود که سامان راه کرده روانه توانم شد - عرضه داشت را روانه نموده از بکرام بسند آمد - و از اندیشه ناکي از سند نیز گشته در حدود ککران نفس راست کرد - وسلطان آدم لوازم آدمي گري بجای آورد - خانخانان در مقـام حیرت آمده نه روی رفتن نه رای بودن داشت - روزگاری مي گذرانید - حضرت شاهنشاهي از حال او اطلاع یافته منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامي ومراحم گرانمایه اورا از کلفت بر آوردند - و در جواب عرضه داشت او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدّس بنفاذ پیوست که از روی عواطف پادشاهي جاگیر اورا تغیر ندادهایم - و اگر معاملهٔ یورش ککران درمیان نمي بود در لاهور هم هیچ مضایقه نبود - اکنون بمجرد رسیدن فرمان بدرگاه آید - منعم خان بعنایات بادشاهي امیدوار شده متوجه استلام درگاه شد - و به

شرف خدمت رسید - و الطاف بادشاهي گرد خجالت از چهرهٔ او شست - منعم خان شناسای بدایع کمال خلیفهٔ آلهي شده اندیشهٔ رفتن کابل از دل بدر کرد - و کمر خدمت بر میان جان بست - و بصد نیازمندي معتکف عتبهٔ اقبال شد * دیگر درین سال خاطر عبرت پیرای بجانب متهره بر سم شکار توجه نمود - در روز اول هفت شیر جنگي شکار آن شیر شکار شد - پنج ازان به تیر و تفنگ در خاک و خون انداختند - و یکی ازان را آن سرمایهٔ دلاوران زنده بدست خویش گرفت - و باعث هزاران تعجب گشت - و دیگری را جمعی از بهادران و پردلان باتفاق بدست در آوردند - در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند - و بخاطر اقدس رسید که چون از شکار وا پرداخته‌اند این هژده کروه مسافت که تا دار الخلافهٔ آگره است در یک روز پیاده طی نمایند - با مخصوصان قدم همت پیاده در راه نهاده - یوسف محمدخان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علي اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقهٔ دیگر از ارباب اخلاص را پیاده همراه گرفتند - ازین ره‌نوردان اخلاص گزین غیر از میر علي اکبر و حکیم الملک و شمال خان کس دیگر همراهي نتوانست نمود * و درین سال فتح ککران (۱) که درمیان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اتلال است به نیروی اقبال شاهنشاهي روی داد - و آن ولایت بتصرف در آمد - و شرح این واقعه آنکه الوس ککر پیوسته لاف دولتخواهي میزدند - و آن معدنِ مروّت چشم التفات بران ملک نمي انداخت - آخر سلطان آدم و کلان تران آن دیار که مشمول عواطف بادشاهي شده بودند لوازم خدمت بجا نمي آوردند - و آن حضرت پاس اندک خدمتی که وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۹۰ گکهران مرقوم است ۱۲ مصحح *

میداشتند- و تقصیرات آن طوایف را میگذرانیدند - و کمال خان از روزی که
خلیفهٔ الٰهي بر اورنگ سلطنت برآمده بودند بدرگاه معلّی آمده ارکان
عبودیتِ موروثي را بوسیلهٔ زمین بوسِ والا مجدّداً تاسیس داده دوامِ
اعتصامِ رکابِ نصرت قرین نموده - و پرتو عنایت براو تافته جایگیرهای لایق
یافته بود - و هنگام محاربهٔ خان زمان با پسر عدلي با جمعیت بسیار بآن
مصاف آمده بود - و جنگ مردانه نموده شریک خدمت شد - و معروض
داشت که عاطفت بادشاهي در بارهٔ من زیاده از حال من بظهور آمده
است - اکنون از عواطف پادشاهي بمقتضای حبّ وطن امید ولایت پدر
خود دارم - که تا قضیهٔ ناکامي مرا در پیش آمد - و در بند سلیم‌خان افتادم-
عمِّ من آدم خان ملک موروثي مرا متصرف شد - و ازین الم هزار داغ بر
دل من هست - و شرح این واقعه آنست که سلطان سارنگ و پسرش کمال
خان با شیر خان جنگهای مردانه کردند - و آخر بمقتضای سر نوشت
آسماني او و پسرش کمال خان گرفتار شدند - سارنگ را بقتل آورد و کمال
خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و حکومت الوس ککران سلطان‌آدم
برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیر خان سپري شد و نوبت
سلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سودمند
نیامد - و از غرایب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم
سیاست عام کرد که تهِ زندان را کاواک نموده باروط ریخته آتش زدند - آن آتش
زندانیان و خانه را بفلک برد - کمال خان دران میان بود - چون حفظ آلهي
نگاهبان او بود ازان آسیب در گوشه محفوظ ماند - سلیم خان ازین حراست
ایزدي عیار گرفته اورا خلاص ساخت - و سلطان آدم ازان وقت دران ولایت
مستقل شده - او روزگاری بناکامي میگذرانید - در اوایل دولت و جهان
آرائي شاهنشاهي بموجب التماس او حکم شد - که نصف مملکت ککران

ازو و نصف از سلطان آدم - و اگر سلطان آدم مخالفت نماید خان کلان و قطب الدین خان و جاگیرداران پنجاب سزای خلاف در کنار او نهند - و مناشیر باین مضمون عزّ اصدار یافت - چون کمال خان به پنجاب آمد و امرا مناشیر بسلطان آدم فرستادند پسرش لشکري نام که حلّ و عقدِ مهام باو بود عذرهای بد تر از گناه آورده راضي نشد - امرا صورت حال عرض نمودند - مجدّداً منشور عنایت عزّ صدور یافت - که اگر نصف مملکت به برادر زادهٔ خود کمال خان گذارد و الا اورا تنبیه سازند - چون این فرمان نیز رسید بهمان دستور بر سرغرور بودند - افواج قاهره بولایت ککران در آمد - و آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه شد - در حوالي قصبهٔ هیلان جنگ عظیم در پیوست - و تهوّر و مردمي که در دل اهل ککران هست بعمل آوردند - چون همواره فتح و ظفر قرین اولیای دولت قاهره بود شکست بر اهل ککران افتاد - سلطان آدم دستگیر شد - پسرش لشکری بجانب کشمیر بدر رفت - و بعد از چندگاه او نیز دستگیر شد - و تمام ولایت ککران در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد - امرا تمام آن ولایت را بکمال خان و پسرش سپرده هرکس بجانب جاگیر خود رفتند - کمال خان آدم خان را پیش خود نگاه میداشت - تا زمانی که او نیز باجل طبعي در گذشت * و درین سال میرزا شرف الدین حسین پسر خواجه معین الدین بن خواجه خداوند محمود بن خواجه عبد الله که بخواجگان اشتهار دارد - و او پسر خواجه ناصر الدین عبد الله احرار است - بملازمت حضرت اقدس آمده بمرتبهٔ والای امیرالامرائی رسیده بود - و ناگور بجاگیر او مقرر بود و درآنجا ترددات مردانه کرده بود - بحسب تقدیر بعد از چندگاه بی سبب و وجه ظاهري باغوای ارباب حسد متوهم شده بجانب ناگور گریخت - رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که حسین

قلي بيگ ولد ولي بيگ ذوالقدر قوم خانخانان بيرم خان را که بواسطهٔ خدمات در سلک امرا منتظم شده بود و بخطاب خاني سرفراز گرديده‌بود جاگير ميرزا شرف‌الدين حسين باو عنايت نمودند - و از امرای عظام مثل محمد صادق خان و محمد قلي توقبای و مظفر مغل و ميرک بهادر بکومک حسين قلي خان تعين يافته حکم جهان مطاع صدور يافت که امرای مذکور بتعاقب ميرزا شرف الدين حسين رفته اورا بدست آورند - اگر از کردار ناصواب خود نادم باشد استمالت داده بدرگاه آورند - و الا در مکافات اعمال او کوشيده بلوازم اعدام قيام نمايند -چون خبر توجه حسين قلي خان و امرا بميرزا شرف الدين حسين رسيد - ترخان ديوانه را که محل اعتماد او بود در اجمير گذاشته بجالور رفت - چون افواج قاهره قلعهٔ اجمير را محاصره نمودند بعد از دو سه روز ترخان ديوانه امان طلبيده قلعه را بدولت خواهان درگاه بادشاهي سپرد - امرا به تعاقب ميرزا شرف الدين حسين بجانب جالور رفتند - چون ميرزا شرف الدين حسين بجالور رسيد - شاه ابوالمعالي که از مکهٔ معظّمه معاودت نموده بدرگاه مي آمد بميرزا شرف الدين حسين دوچار شده در احداث فتنه باهم قرارداد‌ند - که ابوالمعالي بر سر کوچ و آغروق حسين قلي خان که در حاجي پور گذاشته بود رفته دستبرد نمايد و ازانجا بکابل رفته ميرزا محمد حکيم را بهندستان آرد - و ازين طرف ميرزا انچه از دست او آيد در تحريک سلسلهٔ فتنه و فساد کوشد * شعر *

دو بد چون بهم هم نشيني کنند ۰ ز کار جهان خورده بيني کنند
بشو دست اميد از خير شان * که در وادي شر بود سير شان

شاه ابوالمعالي جمعی نوکران ميرزا را همراه گرفته چون بحوالي حاجيپور رسيد معلوم کرد که اسکندر بيگ و احمد بيگ اقوام حسين قلي‌خان جهت

او آمده‌اند - ازآنجا انحراف نموده بجانب نارنول رفت - و ناگاه خود را بقلعهٔ نارنول رسانید - و از میرگیسو شقدار آنجا را گرفته آنچه در قوط خانهٔ آمده بر جمعیکه بر او جمع شده بودند قسمت نمود - چون حسین‌قلي خان شنید که شاه ابوالمعالي بجانب حاجي پور رفته برادر خرد خود اسمعیل قلي‌بیگ را بهمراهي محمد صادق خان بتعاقب شاه ابوالمعالي فرستاد - در راه احمد بیگ و اسکندر بیگ را که ایشان نیز در جستجوی او بودند همراه گرفتند - چون بدوازده کروهي نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالي‌که اورا شاه لوندان نیز مي گفتند از جاگیر خود بقصد ملاقات برادر مي رفت - در راه بامرا رسیده - او را گرفته محبوس ساختند - و ابوالمعالي از نارنول گریخته رو به پنجاب آورد - احمد بیگ وسکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده بدنبال ابوالمعالي شتافتند - جمعی از نوکران ایشان که سابق ملازم میرزا شرف‌الدین حسین بودند بهم عهد بسته سوگند خوردند که وقتی که شاه ابوالمعالي را مقابله رو دهد احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته باو پیوندند - و مردانه (۱) نام مفسدی از ایشان جدا شده خود را بابوالمعالي رسانیده مژدهٔ اتفاق این جماعت باو رسانید - ابوالمعالي ازین خبر خود را بجنگلی که در کنار راه بود کشید - وقتی که اسکندر بیگ و احمد بیگ بآنجا رسیدند از کمینگاه برآمده بر ایشان حمله آورد - و آن قوم غدّار نیز دران وقت شمشیرهای بی حقیقتي کشیده رو بصاحبان خود نهادند - ما بقي ملازمان از مشاهدهٔ این‌حال روگردان شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ را تنها گذاشتند - و آن هر دو مرد مردانه بعد از کشش و کوشش بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - حضرت خلیفهٔ آلهي در قصبهٔ متوره بلوازم شکار اشتغال داشتند که خبر فساد ابوالمعالي رسید - شاه بداغ خان و تاتار خان را با رومي خان وغیره

(۱) در اکبر نامهٔ صفحه ۲۰۰ دانا قلي مرقوم است ۱۲ مصحح *

حکم تعاقب شد - که آن دیوانهٔ بد مست را گرفته بدرگاه آورند - و رایات عالیات از متورہ بجانب دارالملک دهلي نهضت فرموده دهلي را رشک فردوس برین گردانیدند * و از غرایب واقعات آنکه دران وقت که میرزا شرف الدین حسین از درگاه فرار نموده بجانب ناگور مي رفت کوک (۱) فولاد نام از غلامان پدر خود را بر این داشت که در کمینگاه بوده بهر وجه که تواند آسیبی بحضرت رساند - آن بی سعادت بقصد این کار همیشه در اردوی معلّی بوده انتظار فرصت میکشید - اتفاقا حضرت از شکار معاودت نموده براه بازار دهلي مي رفتند - وقتی که نزدیک بمدرسهٔ ماهم انگه رسیدند - آن نابکار خون گرفته تیری پر کش کرده بشانه آنحضرت زد - ازآنجا که عنایت الٰهي شامل حال آن شهریار بود زخم کاري نرسید - و پوست مال گذشت - دولتخواهان در ساعت آن بر گشته روزگار را بعدم آباد فرستادند - و آن حضرت تیر را کشیده همچنان سواره بمسند خلافت رسیدند و چند روز بمعالجهٔ این جراحت پرداخته - بتاریخ ششم جمادي الاول در سکاسن نشسته بجانب دار الخلافهٔ آگره نهضت نمودند - و بتاریخ پانزدهم جمادي الثاني سنه سبعین و تسعمائه موافق سال هشتم الٰهي در آگره نزول اجلال واقع شد *

ذکر سال نهم الٰهي از جلوس شاهنشاهي

چون شاه ابو المعالي احمد بیگ و اسکندر بیگ را کشت و معلوم کرد که افواج قاهره بتعاقب او مي آیند - راهنمای راست را گذاشته رو بجانب کابل نهاد - چون بآن حدود رسید عریضهٔ متضمن بر اظهار نسبت

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۰۱ قتلق فولاد ذکر شده ۱۲ مصحح *

و خلوص عقیدت که نسبت بحضرت جنت آشیانی داشت نوشته به ماه چوچک بیگم فرستاد - و این بیت مصدّر ساخت * بیت *

ما بدین در نه پیء عزت و جاه آمده ایم
از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده ایم

ماه چوچک بیگم چون بر مضمون عرضداشت او وقوف یافت در جواب او این مصرع نوشت * مصرع *

کرم نمای و فرود آ که خانه خانهٔ تست

و باحترام تمام طلبیده صبیّهٔ خود را در عقد ازدواج او در آورد - و ابوالمعالی صاحب اختیار و مرجع کل گشته مهمات درخانهٔ میرزا محمد حکیم را از پیش خود گرفت - جمعی که سابق از سلوک ماه چوچک بیگم دلگیر بودند مثل شوکون (۱) پسر قراچه خان و شادمان وغیره در مزاج ابوالمعالی در آمده خاطر نشان او نمودندکه تا بیگم در حیاتاست مهمات تو رواج پذیر نیست - آن مست غرور و غفلت آن عورت بیگناه را بکشت - و میرزا محمد حکیم را که خرد سال بود بدست گرفته مدار کارخانهٔ سلطنت را بدست خود در آورد - و حیدر قاسم کوه بر را که وکیل میرزا بود بدست در آورده با اقوام بقتل رسانید - و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت - تردی محمد خان و باقی خان قاقشال و حسن خان با جمعی از ملازمان بیگم جمع شده بر سرابوالمعالی روان شدند که انتقام بیگم ازو بکشند - درین اثنا عیدی سرمست ابوالمعالی را ازین قضیه خبردار ساخت - ابوالمعالی با جمعی که با او متفق بودند مستعد قتال شد - جماعت مذکور بضرب راست بدرون قلعه در آمدند - ابوالمعالی نیز بمدافعه پیش آمد - و بسیار مردم از طرفین بقتل آمدند - آخر ابوالمعالی زور آورده ایشان را از قلعه

---

(۱) داکبر نامه صفحه ۲۰۵ شگون مرقوم است ۱۲ مصحح

بیرون کرد - چنانچه هر یک از ایشان متفرق شده رو بطرفی نهاد -
و محمد قاسم که در بند بود خلاص شده به بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته
کیفیت واقعه را خاطر نشان نمود - و میرزا را بر رفتن کابل تحریص نمود -
میرزا سلیمان لشکر بدخشان را درهم آورده بود که کس میرزا محمد حکیم
رسید - و التماس قدوم شریف ایشان بکابل درمیان آمد - چون التماس
و استدعای حضور ایشان نموده بود لشکرها جمع آورده باتفاق حرم محترم
خود خرم بیگم رو بکابل آورد - ابوالمعالي نیز لشکر کابل را یکجا جمع نموده
میرزا محمد حکیم را برداشته بر کنار آب غوربند رفت - و از طرفین صفها
ترتیب داده آتش قتال افروخته گشت - دست راست کابلیان از بدخشیان
شکست یافت و رو بگریز نهاد - شاه ابوالمعالي ازین حال میرزا محمد حکیم
را در برابر میرزا سلیمان گذاشته خود بمدد آن جماعت رفت - ملازمان
میرزا محمد حکیم فرصت دانسته میرزا محمد حکیم را از آب گذرانیده نزد
میرزا سلیمان بردند - و باقي لشکر کابل از مشاهدهٔ این حال پراگنده شده
هر کس خود را بگوشهٔ کشید - چون شاه ابوالمعالي بجای خود باز آمد
از میرزا حکیم و کابلیان اثری ندید مضطرب شده راه گریز پیش گرفت -
جمعی از بدخشیان بتعاقب شتافته او را در موضع چاریکاران گرفته بخدمت
میرزا سلیمان آوردند - میرزا سلیمان بخوشحالي تمام میرزا محمد حکیم را
برداشته بکابل آمد - و شاه ابوالمعالي را بعد از دو سه روز دست بسته
نزد میرزا محمد حکیم فرستاد - تا او را بقصاص از حلق کشید وبسزای اعمال
رسانید - و این واقعه در شب هفدهم رمضان سنه سبعین و تسعمائه
واقع شد - بعد ازان میرزا سلیمان صبیهٔ خود را از بدخشان بکابل طلبیده
در ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد - و اکثر آن ولایات را بجاگیر مردم
خود کرده امید علي را که محل اعتماد او بود بوکالت میرزا تعین نموده

خود بطرف بدخشان رفت * درین سال خواجه مظفر علي تربتي که از اعیان خانخانان بیرم خان بود بمنصب وزارت دیوان اعلی سرفراز گشته بخطاب خاني ممتاز گردید - و خواجه عبد المجید آصف خان هروي قلعهٔ جناده را از تصرف فتّو نام غلام عدلي بصلح بر آورده حوالهٔ حسنخان ترکمان نمود - اتفاقا درین ایام غازي خان تنور که از امرای کبار عدلي بود و مدتی در ملازمت حضرت گذرانیده بود درین ایام که حکومت کره بآصفخان قرار گرفت فرار نموده بولایت تیوسه در آمد - و جمعیت تمام کرده در مقام فتنه و آشوب شد - چون آصف خان را بولایت کره فرستادند - غازي خان با لشکر انبوه بمقابلهٔ آصف خان آمده جنگ کرد و شکست صعب یافته بقتل رسید - آصف خان را قوت و مکنت تمام روی داد - چون ولایت کرهه کتنکه باو نزدیک بود داعیهٔ تسخیر آن ملک نمود - و دار الملک آن ولایت قصبهٔ جوراگر هست - و این ولایتی ست وسیع که هفتاد هزار قریه آبادان دارد - و والیِ آن ملک دران ایام عورتی بود راني درگاوتي نام - و این عورت از حسن و جمال بهرهٔ تمام داشت - چون آصف خان بر حقیقت آن ولایت اطلاع یافت تسخیر آن در نظر همت و نردد او آسان نمود - با پنجهزار سوار و پیاده روی بتسخیر آن ولایت نهاد - راني نیز لسکرها جمع نموده با هفتصد فیل مست و بست هزار سوار و پیاده بمدافعهٔ آصف خان قدم پیش نهاد - و جنگ صعب اتفاق افتاد - از طرفین کشش و کوشش درکار شد - بحسب تقدیر تیری براني رسید - از وهم که مبادا زنده در دست غنیم افتد فیلبان خود را فرمود که او را بخنجر هلاک ساخت - بعد از فتح آصف خان متوجه قلعهٔ جوراگر شد - پسر راني که دران قلعه بود بجنگ پیش آمده کسته شد - و آن قلعه مفتوح شد - و خزاین و دفاین بسیاران قلعه بدست آصفخان

افتاد - و بعد ازان که آصف خان را این چنین کار از پیش رفت و دفاین و خزاین بدست در آورد - سر افتخار و اعتبار او بفلک الافلاک رسید - و بر مسند حکومت استقرار گرفت - و درین وقت رایات اعلی بتاریخ دوازدهم ذي قعده سنه احدی و سبعین و تسعمائه بجانب نرور بعزم شکار فیل از دار الخلافهٔ آگره برآمده - ساحل دریای چنبل مضرب خیام سرادقات عسکر ظفر انتظام شد - و بجهت طغیان باران دران مقام توقف ننموده - در وقت عبور از آب فیل خاصه که لکهنه نام داشت دران دریا غرق شد - چون حوالي قصبهٔ نرور محل نزول اجلال گردید - جنگلی که دران حوالي بود پرتو التفات بر شکار آن جانوران انداخته چند روز بان امر قیام نمودند - و در تدبیر و ترتیب صید نمودن این شکار که مشکل ترین اقسام صیداست اختراعات غریب کار فرموده فیل بسیار در قید اضطرار آوردند - و چون آن حدود را از فیل خالي ساختند عنان عزیمت بجانب مالوه معطوف داشته قصبهٔ رنود مورد اعلام نصرت انجام گردید - و بواسطهٔ کثرت بارندگي دو روز ظاهر آن قصبه توقف نمودند - و ازانجا بسارنکپور رفتند - و بجهت گل و بارندگي بمحنت تمام راه طی مي نمودند - چون به بلدهٔ سارنکپور رسیدند محمد قاسم خان نیشاپوري حاکم آنجا استقبال نموده پیشکشها گذرانید - و روز دیگر از آنجا حرکت بجانب مندو کردند - چون بحوالي مندو رسیدند عبد الله خان اوزبک حاکم مندو چون خبر رایات بادشاهي بطریق ایلغار شنید بجهت بعضی امور که خلاف رضای حضرت ازو سر زده بود راه گریز پیش گرفت - و اهل و عیال خود را پیش انداخته بگجرات روان شد - چون این خبر بمسامع عالیه رسید منعم خان را نزد او فرستادند که هادي او گشته نگذارد که در پیغارهٔ بیوفائي سرگردان شود - عبد الله خان این مقدمه را حمل بدان نمود

که مقیم خان اورا بحرف و حکایت مشغول خواهد ساخت تا افواج قاهره برسد - بسخنان او التفات نکرده مقیم خان را بی نیل مطلوب باز گردانید و خود براه فرار رفت - مقیم خان آمده حقیقت را بسمع اشرف رسانید - غیرت و غضب بادشاهي در حرکت آمده فرمان جهان مطاع بصدور پیوست - که جمعی از بهادران بر سر راه او رفته مانع شوند و نگذارند - و رایات عالي از عقب مي رفت - تا وقتی که بحوالي باغی که از محال مندوست رسیدند خبر رسید که جمعی بهادران که پیش مي رفتند به عبد الله خان رسیده آتش قتال بر افروخته اند - باطلاع این خبر اعلام نصرت انجام بتعجیل در حرکت آمده روان شدند - چون خبر قرب وصول موکب اعلی باو رسید خانه و کوچ خود را گذاشته اکثر مردم کار آمدني خود را بکشتن داده خود برسوائي تمام بیرون رفت - و عساکر منصوره تا سرحد ولایت در عقب رفته اکثر حرمها و فیلان اورا گرفته آوردند - و عبد الله خان نزد چنگیز خان بگجرات رفت - و این چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي بود که بعد از فوت سلطان در گجرات فرمان فرما بود - افواج قاهره که حرمها و فیلان عبد الله .... جدا کرده مراجعت نمودند در نواحي ولایت از شرف خاک بوسي سرافراز آمده بنوازشهای سلطاني ممتاز گشتند - و موکب عالي از همین منزل در حرکت آمده بتاریخ سلخ ذي حجه احدی و سبعین و تسعمائه بشهر مندو نزول نمودند - و میران مبارک شاه که ابأ عن جد حاکم برهانپور وخاندیس بود تحف و هدایا و عرایض بدرگاه فرستاد - و زمین داران آن حدود بشرف بساط بوس رسیدند - و بعد از چند روز ایلچیان میران مبارک شاه را رخصت داده فرمان اعلی بنام میران مشار الیه صادر شد که صبیهاي خود هر کدام را مناسب خدمت داند بدرگاه فرستد -

و عماد خان (۱) نیز با ایلچیان بآیین خدمت مامور گشت - چون فرمان واجب الاذعان رسید میران مبارک شاه این مقدمه را مقدمهٔ افتخار و شوکت خود و باعث افتخار و اعتبار سلسلهٔ خود دانسته صبیهٔ خود را با سامان و سرانجام تمام که لایق بود بدرگاه فرستاد - در ایام توقف مندو خان قلی نام نوکر عبد الله خان که در مندو می بود و مقرب خان دکنی بجمیعتی که داشتند بموجب فرمان اشرف آمده بشرف بساط بوس مستسعد گردیدند - و مقیم خان که درین یورش ازو ترددات مردانه بظهور آمده بود شجاعت خان خطاب یافت * و رایات عالی در محرم اثنین و سبعین و تسعمائه از مندو در حرکت آمد و قرا بهادر بحکومت مندو مقرر گردید - و جمعی از ملازمان درگاه نیز بهمراهی او مقرر شدند - و بعد از دو روز از نعلچه که مقر اردوی همایون بود عنان عزیمت بجانب آگره منعطف ساختند - چون باجین رسیدند چهار روز کثرت برسات مانع حرکت شد - و ازآنجا به چهار منزل بسارنگپور رسیدند - و یک هفته دران جا اقامت کرده به پرگنهٔ کهیرار رسیدند - و ظاهر آن قصبه محل نزول رایات اعلی گردید - و در اثنای راه شکارهای فیل نموده بکوچ متواتر از راه نرور و گوالیار بتاریخ بیست و سیوم ربیع الاول سنهٔ مذکور بدار الخلافهٔ آگره رسیدند * و درین سال در دار السلطنه از یک صدف بطریق توامان که یکی بحسن و یکی بحسین موسوم بود بظهور موفور السرور و بقدوم بهجت لزوم خود عالم را معطر و منور گردانیدند - و بعد یک ماه هر دو بساط حیات در نوردیده بعالم آخرت رفتند - و دران ایام در چهار کروهی شهر آگره در مقام و مکانی که در آب و هوا در هندستان ممتاز

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۳۱ اعتماد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

است شهری عظیم و بنای دلکشای بنا نهاده - در اندک زمانی شهری
عالي بهم رسید و به نگرچین موسوم شد *

ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود

خواجه معظم پسر علي اکبر است که از اولاد زنده پیل احمد جام
است - و در ایام سلطنت جنت آشیاني بار ها ازو حرکات ناشایسته
سرزده - و آنحضرت تقصیرات اورا بواسطهٔ خاطر شاهزادهٔ عالي مقدار اغماض
فرموده درگذشتند - آخر از بی اعتدالي اورا اخراج نموده - بولایت گجرات
رفته بود و ازآنجا بمکهٔ معظمه رسیده - باز بملازمت جنت آشیاني آمده -
بعد از آنکه نوبت سلطنت و شهریاري بخلیفهٔ آلهي رسیده بود و خانخانان
بیرم خان که رکن السلطنه و عضد الدوله بود بر بی باکي و سفّاکي او اطلاع
داشت بتجدید خواجه را اخراج نمود - و بمقتضای این بیت که :

* بیت *

ز بد طینتان نیک خوئي مکن * به افعي و عقرب نکوئي مکن

بعد ازین اخراج چندگاه در گجرات بسر برده روی امید بدرگاه عالم پناه آورد -
این مرتبه في الجمله خانخانان بیرم خان باو متوجه شده در مقام رعایت
او در آمد - درین اثنا مهمات خانخان بدستوری که ذکر رفت برهم خورد -
حضرت خلیفهٔ آلهي عنایات بادشاهانه در بارهٔ او مبذول داشته محال چند
بجاگیر او مقرر نمودند - چون بی اعتدالي در طبیعت و طینت او مخمّر
بود بی اختیار حرکتی چند ازو سرزد که سر در سر آنها کرد از جمله
بي بي فاطمه نام عورتی بود که بخدمت حرم سرای حضرت جنت
آشیاني قیام مي نمود - و خواجه معظم دختر او زهره آغا را در حبالهٔ خود

در آوردہ بود بی موجب قصد کشتن او کرد - چون والدۂ بیچارۂ او اطلاع یافت بحضرت عرض نمود - اتفاقاً درینوقت حضرت میخواستند که متوجه شکار شوند - فرمودند که جهت استخلاص دختر تو از راہ خانۂ خواجه معظم عبور نمودہ نصیحت می نمائیم - و طاهر محمد خان را فرستادند تا خواجه را از آمدن حضرت آگاهي بخشد - وقتی که محمد طاهر خان بخانۂ او رسید آن عورت بیگناہ را از روی ستیز بقتل رسانید - و چون حضرت آنجا رسیدند خواجه معظم حرکات نا ملایم بظهور آوردہ مستحق سیاست گشته - حسب الحکم جهان مطاع جمعی که در خدمت بودند خواجه را در ته چوب و لکد گرفتند - و در کشتي انداخته از آب گذشتند - و غوطۂ چند نیز در آب دادند - و بقلعۂ گوالیار فرستادند تا دران حبس در گذشت *

سرگذشت آمدن نوبت سیوم میرزا سلیمان بکابل

سابق ایراد رفت که میرزا سلیمان باستدعای میرزا محمد حکیم به کابل آمدہ دفع شاہ ابو المعالي نمود - و اکثر آن ولایت را بجاگیر مردم خود دادہ مراجعت نمود - و چون جا بر میرزا محمد حکیم و مردم او تنگ شد بدخشانیان را از کابل بیرون کرد - میرزا سلیمان با لشکر بیکران بعزم انتقام متوجه کابل شد - میرزا محمد حکیم باقي قاقشال و جمعی مردم را در کابل گذاشته بجانب جلال آباد و پرشاور(۱) و آن نواحي رفت - چون میرزا سلیمان بکنار آب(۲) رسید و شنید که محمد حکیم میرزا پرشاور را

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۳۸ پشاور مرقوم شدہ ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۳۸ کنار آب باران ثبت شدہ ۱۲ مصحح *

گذاشته بکنار نیلاب رسیده عرض داشتی مشتمل بر کیفیت حال بدرگاه گیتي پناه ارسال نمود - و خود چون دانست که میرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده از پرشاور برگشته قنبر نام نرکر خود را با سیصد کس در جلال آباد گذاشته متوجه کابل گردیده - وقتی که عرضه داشت میرزا محمد حکیم بدرگاه رسید حکم جهان مطاع بصدور پیوست که امرای جاگیردارِ پنجاب مثل محمد قلي خان برلاس و خان کلان و قطب الدین محمد خان و مهدي قاسم خان و کمال خان کهکر(۱) و دیگر امرا بکومک میرزا روند - امرای عظام فرمان را مطیع شده بکنار آب نیلاب بمیرزا پیوستند - و روی تسخیر بجانب کابل آوردند - چون بجلال آباد رسیدند میرزا کسان خود را نزد قنبر که از جانب میرزا سلیمان در جلال آباد بود فرستاده اورا باطاعت و انقیاد راهنمائي نمود - چون آن خون گرفته سر از اطاعت پیچید بفرمان میرزا حصار جلال آباد محصور شد - و در ساعت آنحصار را مفتوح ساخته قنبر را بآن سیصد کس که در قلعه بودند به تیغ بیدریغ گذرانیدند * * شعر *

بتاراج خود تُرکتازي کني * که کنجشک باشي و بازي کني
کلوخی که با کوه سازد نبرد * به نرمي توان زو بر آورد گرد

و دو کس را ازان گروه سر دادند تا خبر بمیرزا سلیمان رسانیدند - و سر قنبر را با خبر فتح جلال‌آباد و رسیدن افواج قاهره بدرگاه فرستادند - و میرزا سلیمان از این خبر تاب نیاورده روی انهزام به بدخشان نهاد - و میرزا محمد حکیم باتفاق امرا به کابل در آمد و بر مسند حکومت نشست - و امرا بموجب فرمان بادشاهي که مقرر بود هر یک بجاگیرهای خود معاودت نمودند - وخان کلان که باتالیقي میرزا مقرر بود همان جا ماند - اتفاقا میرزا محمد حکیم

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ٦٣٩ گکهر رقم شده ۱۲ مصحح

همشیرهٔ خود را که سابقاً در ازدواج شاه ابوالمعالي منتظم بود بی استصواب خان کلان در عقد نکاح خواجه حسن نقشبند که از اولاد خواجه بهاء الدین نقشبند رحمهُ اللّه بود در آورد - چون خواجه حسن باین چنین تقویتی و نسبتی رسید مهمات در خانهٔ میرزا را از پیش خود گرفته از خان کلان حسابی بر نمي داشت - و خان کلان از غایت غرور و حدّت طبع تاب نیاورده از کابل بر آمده بلاهور رسید - و حقیقت حال را عرضه داشت نمود *

ذکر سال دهم آلهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

در ابتدای این سال چون داعیهٔ شکار فیل بخاطر اشرف راه یافت حکم شد که قراولان پیشتر رفته در هر جا که شکار به بینند خبر دار سازند - و خود بدولت در غرّهٔ ماه رجب سنه اثنین و سبعین و تسعمائه بجانب نرور و کرهه از راه دهولپور نهضت فرمودند - چون بحوالي نرور رسیدند گلهٔ فیل دیدند - خود بآن جنگل در آمده فیلان را بنفس نفیس در قید اصطبار بی امداد قراولان و فیلبانان در آورده معاودت نمودند - و روز دیگر که متوجه بودند خبر رسانیدند که در هشت کروهی صحرائیست که فیل بسیار دران صحرا میگردد - در آخر روز بفیلان رسیدند - افواج قاهره فیلان را درمیان گرفته بطریق شکار قمرغه بجانب قلعهٔ بیاوان (۱) رانده در نصف شب بقلعهٔ مذکور در آورده سیصد و پنجاه فیل آن روز شکار شد - و از آنجا باردوی ظفر قرین که در نزدیک کرهره بود نهضت نمودند - و قریب به بیست روز در آنجا توقف نمودند - و بجهت گرمي هوا و وزیدن باد سموم درین منزل بیماري بر اکثری از اعیان و مردم اردوی همایون دست یافت -

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۴۵ بپانوه مرقوم است ۱۲ مصحح *

ازآنجا کوچ نموده حکم شد که مردم بآن جنگل در آیند - و اعیان تا فیل شکار ننمایند بدرگاه نیایند - چون گوالیار محل نزول رایات اعلی گردید بعد از چند روز که آثار صحت در مردم ظاهر شد از آنجا بدار الخلافهٔ آگره نهضت فرمودند - و حکم شد که بجای ارک قلعهٔ آگره که از خشت و گچ و چونه بود قلعهٔ از سنگ تراشیده بسازند - و حسب الحکم بنیاد این عالي بنا شد و در چهار سال باتمام رسید - و امروز در ربع مسکون عدیل آن قلعهٔ بی عدیل کم ست - عرض دیوار که از سنگ و چونه ریخته اند ده ذرع است و از هر دو طرف سنگ تراشیده را بهم اتصالی داده اند و در نهایت صفا پرداخته - و ارتفاع از سي گز زیاده است - و خندق عمیق که هر دو طرف آن را بگچ وسنگ بر آورده اند و عرض بیست گز و عمق ده گز باشد و از دریای جون آب بآن خندق در مي آید صورت اتمام یافته - و قریب بسه کرور تنکه خرچ این عمارت عالي اساس شده و تاریخ بنای دروازه بنای در بهشت یافته بودند *

ذکر بغي و مخالفت علیقلي خان زمان و ابراهیم و اسکندر

چون قبل ازین از عبد الله خان اوزبک حرکات ناملایم که در صدر تحریر یافت سرزده بود - و ازین رهگذر حضرت خلیفهٔ آلهي را نسبت بطایفهٔ اوزبکیه في الجمله سوء المزاجي بهم رسید - وقتی که رایات اعلی بعزیمت شکار بجانب نرور در حرکت آمد - حکم جهان مطاع بصدور پیوست که اشرف خان میر منشي نزد اسکندرخان رفته اورا بعواطف خسروانه استمالت داده بدرگاه حاضر سازد - اشرف خان چون بحوالي اوده که جاگیر اسکندر خان بود رسید باستقبال او برآمده باحترام تمام اورا بمنزل

خود برد - و حکم جهان مطاع را انقیاد نموده بظاهر در مقام آن شد که روی امید بدرگاه گیتي پناه آورد - بعد از چند روز باشرف خان گفت که چون ابراهیم خان بسال از ما کلان‌تر است و دربن همسایگي ست - بهتر آن است که نزد او رفته اورا با خود متفق ساخته باهم یکجا بدرگاه برویم - باین قرار داد بقصبهٔ سروار [۱] که جاگیر ابراهیم خان بود رفتند - چون اسکندر خان و ابراهیم خان یکجا شدند بآن قرار دادند که علي‌قلي خان خان زمان که هم از طایفهٔ ماست و درین سرحد مدار الملک است درین باب کنکاش باو کردن لازم است - جهت قرار این کار بجونپور رفتند - و بعد از اجتماع رایهای ایشان بحرام نمکي قرار یافت - اشرف‌خان را بطریق گناهگاران نگاهداشتند - و بوادي عصیان در آمده - ابراهیم و اسکندر روی عداوت بجانب لکهنو آوردند - و خان زمان با برادر خود بجانب کره مانکپور آمده شروع در بغي و فساد نمود - شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - وامیر خان - و محمد امین دیوانه - و سلطان قلي خالدار - و شاه طاهر بدخشي و جملهٔ جاگیرداران و دیگر امرا از مخالفت ایشان خبردار شده باتفاق بر سرِ راه مخالفان رفته شروع در مقاتله و مقابله نمودند - و از طرفین زد و گیر در کار شد - و محمد امین از اسپ بزمین آمده دستگیر معاندان گردید - شاهم خان و شاه بداغ خان کوششهای مردانه بجای آوردند - و چون لشکر اهل خلاف اضعاف مضاعف بود پشت بمعرکه داده بقلعهٔ نیم کهار [۲] درآمده تحصّن جستند - و حقیقت حال را نوشته بدرگاه جهان پناه فرستادند - خان زمان خیره شده دست تعدّي

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۴۹ سرهرپور ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۵۰ نیم کار مرقوم است ۱۲ مصحح *

بتاراج پرگنات کشاد - مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنحدود بود در قلعهٔ مانکپور درآمده متحصن گشت - و اصف‌خان خواجه عبد المجید را که حکومت گدهه داشت از حقیقت حالات خود مطلع گردانیده نزد خود طلبید - و آصف خان جمعی را بحراست ولایت گدهه گذاشته خود با جمعیت تمام از گدهه که جاگیر او بود آمد - و خزاین آنجا را که بدست در آورده دست بقسمت آن بر آورده سپاهیان را تسلي نمود - و مبلغی نیز نزد مجنون خان فرستاد * * مصرع *

که زر باشد کلید کار مشکل

مجنون خان و آصف خان ثبات قدم ورزیده مقابل این مخالفان نشسته حقیقت حال را بدرگاه معلّی عرض داشتند - وقتی که آگره محل نزول رایات نصرت آیات گردید و عرایض امرا متواتر رسید عزیمت انتقام تصمیم یافته فرمان قضا جریان بصدور پیوست - که منعم خان خان‌خانان با افواج قاهره بطریق منقلای پیش رفته از معبر قنوج گذشته بمدافعهٔ اعدا قیام نماید - و خود بدولت بجهت ترتیب و نظم احوال سپاه نصرت پناه چند روز توقف فرموده در ماه شوال سنهٔ مذکور از آب جون عبور نموده روی انتقام بمدافعهٔ اهل بغي و فساد آوردند - چون ظاهر قنوج مورد اعلام نصرت انجام گردیده منعم خان خانخانان باستقبال شتافته - قیاخان کنگ را که بمخالفان پیوسته بود همراه آورده درخواست گناه او نموده - حضرت خلیفهٔ الّهي از تقصیرات او در گذشته مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند - و ده روز بجهت عبور توقف واقع شد - چون از آب گذشتند بعرض رسید که اسکندر خان هنوز در لکهنو نشسته است - بمجرد استماع این خبر خواجه جهان و مظفر خان و معین خان را در اردو گذاشته خود با جانسپاران در نصف شب بایلغار روان شده - آن شب

و روز دیگر از فترة و تردد نیاسودة وقت صبح بر سر اسکندر در لکهنو رسیدند - اسکندر خبر یافته از لکهنو بر آمدة روی بفرار نهاد - چون اسپان افواج قاهرة ماندگي تمام داشتند اسکندر جان بسلامت بردة خود را بخان زمان و بهادر خان رسانید - ایشان نیز مضطرب شدة از مقابلهٔ مجنون خان و آصف خان برخاسته بجونپور رفتند - و کوچ کردة از گذر نرهن عبور نمودة آن طرف آب فرود آمدند - و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را پیش تر فرستادة خود نیز متعاقب آن نهضت نمودند - در حوالي جونپور آصف خان و مجنون خان بشرف بساط بوس رسیدند - آصف خان پیشکشهای نفیس گذرانیدة ممتاز گردید - و روز دیگر پنجهزار سوار چیدة آراسته بنظر اشرف در آورد و بتحسین اختصاص یافت - و روز جمعة دوازدهم ذي حجة سال مذکور در دولتخانهٔ ارک جونپور نزول فرمودند - و حکم اشرف بصدور پیوست که آصف خان با جمعی از امرای کبار برگذر نرهن از دریای گنگ که علي قلي خان با جمعی ازآنجا گذشته بود رفته بروی مخالفان نشستند - و انتظار فرمان قضا جریان بردند که آنچه حکم شود بعمل آورند - آصف خان فرمان را کاربند شدة کنار آب گنگ را مورد عساکر منصورة گردانید - چون میان علي قلي خان زمان و سلیمان کراني افغان حاکم بنگاله رابطهٔ تمام و اتحاد قوي بود رای ممالک آرای مقتضي آن گردید که ایلچیي دانا نزد سلیمان فرستادة - اورا از رعایت علي قلي خان خان زمان منع نمایند - بنابران حاجي محمد خان شیباني[1] را که باصابت رای معروف بود برسالت تعین فرمودند - چون بقلعهٔ رهتاس رسید بعضی از سردارانِ افغان که به علیقلي خان رابطه داشتند

---

(۱) در اکبر نامة صفحة ۲۵۳ سیستاني مرقوم است ۱۲ مصحح *

حاجي محمد خان را گرفته نزد علي قلي خان فرستادند - چون میان او
و علي قلي خان اساس دوستي محکم بود آمدن اورا غنیمت دانسته
در اعزاز و احترام او مبالغه نمود - و اورا وسیلهٔ درخواست تقصیرات خود
گمان برده خواست که والدهٔ خود را جهت شفاعت همراه او بدرگاه
فرستد - و تتمهٔ این سخن عنقریب بر زبان قلم خواهد آمد إِنْشَاءَ اللّٰهُ
تَعَالَى - چون راجهٔ اودیسه که در اقصای بلاد بنگاله است اقتدار تمام
داشت - حسن خان خزانچي و مها پاتر را که در فن موسیقي هندوي
سرآمد زمان خود بود بطریق حجابت پیش او فرستادند - و در زمرهٔ
بندگان درگاه بعنایات خسروانه در آوردند - و بر آن داشتند که اگر سلیمان
افغان در مقام مدد علیقلي خان شود او متوجه سلیمان شود و نگذارد که
امداد کند - بعد ازآنکه سه چهار ماه حسن خان و مهاپاتر را نگاهداشت -
صد زنجیر فیل با دیگر تحف همراه ایشان برسم پیشکش بدرگاه فرستاد -
و این ادویسه ولایتی ست وسیع که پای تخت آن شهر جگنات است -
و جگنات بتی است که این شهر باو منسوب است و موسوم *

قضیهٔ گریختن آصف خان بولایت گلهه

بعد از آنکه آصف خان بدرگاه آمد و عرض لشکر نمود مظفر خان
باو در مقام عناد در آمد - و جمعی را بران داشت که در باب خزاین
جوراگر اورا تقریر نمایند - و خود نیز بسخنان کنایه آمیز اورا آزرده میساخت -
و آصف خان ازین ممر آزرده بود - تا اورا با لشکر عظیم بمدافعهٔ علیقلي
خان فرستادند - فرصت یافته نیم شب باتفاق برادر خود وزیر خان با مردم
خود رو بجانب گدهه نهاد - روز دگر که امرا از فرار او اطلاع یافتند
حقیقت حال را عرضه داشت نمودند - چون این خبر بمسامع علیّه رسید

منعم خان را سردار آن لشکر اعتبار نموده بجای او فرستادند - و شجاعت خان را بتعاقب او نامزد کردند - شجاعت خان بموجب حکم متعاقب اوشتافته - چون بقصبهٔ مانکپور رسید معلوم کرد که آصف‌خان بکره رفته است - و ازانجا مي خواهد که بولایت گدهه کتنکه رود - شجاعت خان بکشتي در آمده متوجه آن طرف آب شد - آصف‌خان ازین خبر بکنار آب آمده بود که کشتیهای شجاعت خان رسید و دستبردهای نمایان از طرفین بظهور آمده - آخر آصف خان مانع عبور شجاعت خان شد - شجاعت خان در شب برگشته باین طرف آمد - آصف‌خان با تمام لشکر خود راه فرار پیش گرفت - چون صبح شد شجاعت خان از آب گذشته تعاقب نمود - چون دید که قبل ازین اکابر فرمودهٔ اند که :

چون بگردش نمیرسي وا گرد

بر گردیده در جونپور بشرف بندگي و ملازمت مستسعد گردید * و همدرین سال قلیچ خان را بقلعهٔ رهتاس فرستادند - و این قلعه ایست در حدود ولایت بهار و پتنه برفعت و متانت از جمیع قلاع هندستان ممتاز است - بر سطح کوهی قلعهٔ محیط ایست - نظر بطول زیاده از چهار کروه است - و عرض سه کروه - و نظر بارتفاع تا کنگره مقدار نیم کروه است - و از زمان شیر خان این قلعه در تصرف افغانان بود تا زمانیکه سلیمان کرراني حاکم بنگاله گشت - و فتح خان پتني بر آن قلعه دست یافت سر باطاعت سلیمان فرود نمي آورد - تا در سال اثنین و تسعین و تسعمائه سلیمان جمعیت نموده بامید اعانت علي قلي خان بر سر فتح خان رفته آن قلعه را محاصره نمود - چون رایات عالي بقصد استیصال خان زمان بآن حدود نهضت فرمود فتح خان این معني را فوز عظیم دانسته برادر خود حسن خان را با پیشکشهای لایقه بدرگاه فرستاد - و عرض نمود که قلعهٔ

رهتاس تعلق به بندگان حضرت دارد - چون اعلام نصرت فرجام سایهٔ وصول بر جونپور اندازد مقالید آن سپرده میشود - وقتی که اخبار نهضت بندگان حضرت بسمع سلیمان کرراني رسید دست از محاصره باز داشته - فتح‌خان از مزاحمت او خلاص شد - و آن قدر که گنجایش داشت ذخیره بقلعه برد - و از فرستادن برادر خود پشیمان شد - و باو نوشت که خود را بقلعه رسان - ما از ممرّ ذخیره خاطر جمع شده‌ایم - چون رایات عالي بجونپور رسید حسن خان عرض نمود که کس همراه بنده نمایند تا رفته کلید قلاع بسپارم - حکم اشرف بنفاذ پیوست که قلیج خان رفته فتح خان را با مقالید قلاع بحضور اقدس آورد - چون قلیج خان برهتاس رسید فتح خان ظاهرا انقیاد نموده قلیج خان را چند روز نگاه داشت - آخر قلیج خان بر نفاق او آگاه گشته پیِ ساختن مطلب بدرگاه آمد *

ذکر احوال علي قلي خان و سایر ارباب فساد

وقتیکه علي قلي خان در گذر نرهن روبروی افواج قاهره نشست - برادر خود بهادر خان را باتفاق سکندر خان بولایت سروار فرستاد - تا ازآن راه بمیان ولایت درآمده غبار فساد بر انگیزد - چون این خبر بمسامع علیّه رسید - حکم جهان مطاع بصدور انجامید که امرای عظام مثل شاه بداغ خان و عبد المطلب خان پسرش و قیا خان و سعید خان و حسن[1] خان و چلمه خان و محمد امین دیوانه و جمعی دیگر بسرکردگي میر معز الملک که از سادات مشهد بصفت مردانگي معروف بود بر سر اسکندر و بهادر رفته بمدافعه و مقابلهٔ ایشان قیام نمایند - و قبل ازین مذکور شده بود که

---

(۱) در اکبر نامهٔ حسین خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

خانخانان بجای آصف خان بسرداري لشکر تعین یافته در مقابل خان زمان در گذر نرهن رفت - چون میان خان زمان و خانخانان رابطهٔ محبت و مودّت مستحکم بود درینولا نیز آن قواعد بعمل آمد - و ابوابِ مکاتبت مفتوح ساختند - و قرار یافت که ملاقات نمایند و مقدمات صلح در حضور قرار یابد - چون بچهار پنج ماه کشید و صلح قرار نیافت و کار جنگ در تاخیر افتاد حکم شد که خواجه جهان و دریا خان بمیان آن لشکر رفته تحقیق نمایند - اگر اهمال در جنگ متضمن دولتخواهي باشد حقیقت را عرض داشت نمایند - و الا تاکید کنند که افواج قاهره از آب عبور کنند - وقتیکه خواجه جهان و دریا خان بلشکر رسیدند خان زمان آمدن ایشان را غنیمت دانسته بعد از تهنیت قدوم مقدّمات صلح بایشان نیز درمیان آورد - و بعد از رسل و رسایل وقرار داد خاطرها بر مصالحه چنین مذکور شد - که خان زمان با ابراهیم خان ازآن طرف و خانخانان و خواجه جهان و دریا خان با چندی ازین طرف در کشتي نشسته درمیان آب باهم ملاقات نمایند - بعد از ملاقات و گفتگوی بسیار قرار یافت که خانخانان و خواجه جهان والدهٔ علي قلي خان و ابراهیم خان را که بمنزلهٔ عمهٔ او بود بدرگاه برده درخواست تقصیرات او نمایند - بعد ازآنکه گناهان او عفو گردد او و برادر او اسکندر بدرگاه بیایند - و نیز قرار یافت که خان زمان فیلهای نامي که دارد همراه والدهٔ خود فرستد - و باین قرار داد خان زمان رخصت یافته باردوی خود رفت - وخانخانان وخواجه جهان صورت حال را نوشته مصحوب دریا خان بدرگاه فرستادند - روز دیگر علي قلي خان والدهٔ خود و نظام آقا که محل اعتماد بود فرستاد - خانخانان و خواجه جهان ایشان را با فیلان همراه گرفته بدرگاه آمدند - مي خواستند که شفاعت خان زمان نمایند - درین اثنا خبر جنگ میر معز الملک و دیگر امرا با بهادر خان

و اسکندر خان رسید - و تفصیل این واقعه چنانست که اسکندر خان و بهادر خان که از خان زمان رخصت یافته بسرکار سروار آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده بودند - چون خبر وصول فیروزي مآثر عساکر اقبال بایشان رسید - در همان مکان توقف نموده کسان نزد میر معز الملک فرستاده از روی عجز گفته فرستادند - که ما اصلا با افواج بادشاهي بجنگ پیش نخواهیم رفت - مطلب ما آنست که شما درمیان آمده تقصیرات مارا از درگاهِ آسمان جاه درخواست نمایند - و فیلان که بدست آورده‌ایم نیز برسم پیشکش میفرستیم - بعد ازآنکه از تقصیرات در گذرند ما نیز بملازمت سر افراز شویم - میر معز الملک جواب فرستاده التماس نمود که خود بخدمت آمده آنچه ضروري باشد بمشافهه مذکور سازد - میر معز الملک این ملتمس را قبول نموده با چند کس باردو رفت - و بهادر خان بر آمده مقدمات صلح درمیان آورد - میر معز الملک بغیر از حرف جنگ چیزی نگفت تا آنکه بهادر خان مایوس برگشته دل بر جنگ نهاد و مستعد مقابله گشت - درین اثنا لشکر خان میر بخشي و راجه تودرمل از درگاه مرّخص شده بافواج قاهره ملحق گشتند - که اگر مصلحت در جنگ باشد با افواج قاهره یکی شوند و در کار محاربه سعي نمایند - و الا اسکندر خان و بهادر خان را استمالت داده بدرگاه آورند - چون بهادر خان و اسکندر خان از آمدن ایشان اطلاع یافتند بتجدید در مصالحه زده التماس نمودند که چون خان زمان والدهٔ خود و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاده شما چندان صبر کنید که جواب آید - امّا چون میر معز الملک در کار جنگ بجدّ بود بسخنان ایشان التفات ناکرده عاقبت داغ هزیمت بر خود نهاد *

* شعر *

چو دشمن بعجز اندر آید ز در * نشاید که پرخـــاش جوئي دگر

گنهگار چون عذر خواهت بود * گناه از نه بخشي گناهت بود

القصه میر معز الملک بتسویه و ترتیب صفوف پرداخت - و هراول لشکر را بمحمد امین دیوانه و سلیم خان و عبد المطلب خان و داؤد خان و دیگر جوانان کار آزموده آراسته خود در قلب جا گرفت - و ازآن طرف اسکندر خان بهراولي تعین یافته - بهادر در قلب ایستاد - و باین ترتیب طرفین بر یکدیگر رو آوردند و داد مردمي و مردانگي دادند - محمد یار داماد اسکندر بقتل رسید - و اسکندر با جمعی که داشت طاقت نیاورده پشت بمعرکه داد و خود را بآب سیاهی که در پی سر او بود زده بیرون رفت - و لشکریان او و اکثر دران آب غرق گشتند - و افواج قاهره بهر طرف در پی تاراج متفرق شدند - میر معز الملک با اندک مردمی در جای خود بایستاد - بهادر خان که تا این زمان از جای خود نجنبیده بود - درین وقت فرصت یافته حمله بر میر معز الملک آورده از جا برداشت - از امرا محمد باقي خان به بهانهٔ محافظت اموال و بعضی دیگر از روی نفاق خود را بکنار کشیده شیوهٔ حرام نمکي را بر خود ثابت کردند - شاه بداغ خان که این حال دید بطرف میدان شتافته داد مردانگي داد - و درین اثنا از اسپ جدا شده بزمین آمد - پسرش عبد المطلب خان بر سر او رسیده خواست که بدر آرد - درین وقت جمعی از مخالفان زور آور شده لا علاج پشت بمعرکه کارزار داده برگشت - راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح در گوشه بودند - آن روز تا شب ترددات مردانه بظهور آورده در جای خود ثابت بودند - چون قلب بجا نمانده بود سعي ایشان نتیجهٔ نداد - روز دیگر همه یکجا جمع شده بجانب سرو و قنوج رو آورده حقیقت حالات را بدرگاه معروض داشتند - سابقاً مذکور شد که خانخانان والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را با میر هادي صدر و نظام آقا

بدرگاه آورد - چون ابراهیم خان را سر برهنه و کفن در گردن کرده در مقام شفاعت ایستاده معروض داشت که نسبت خدمتگاري خان زمان و برادران او باین دودمان عالي شان بر همه کس ظاهر است - اگر بحسب تقدیر از ایشان تقصیری واقع شده باشد عنایت و الطاف بادشاهي ازان وسیع تر است که نظر بجریمهٔ ایشان اندازند - و این چنین بندگان کار آمدني را ضایع سازند - بتخصیص وقتیکه این پیر غلام را وسیلهٔ درخواست تقصیر خود نموده باشند - حضرت خلیفهٔ آلهي از روی مرحمت که بخانخانان داشتند فرمودند که ما بجهت خاطر شما از جرایم ایشان در گذشتیم - امّا معلوم نیست که ایشان بر جادهٔ راستي و انقیاد باشند - خانخانان مکرر معروض داشت که درباب جاگیر شان چه حکم مي شود - حضرت فرمودند که هرگاه از تقصیر ایشان گذشتیم در جاگیر چه مضایقه است - امّا باید که تا اعلام نصرت فرجام درین حدود است ایشان از آب عبور ننمایند - و چون ما بمستقرّ خلافت رسیم وکلای ایشان آمده احکام جاگیر درست نمایند - و بموجب آن فرامین جاگیرها را متصرف گردند - خانخانان سر مباهات بر آسمان سوده مژدهٔ عفو بوالدهٔ خان زمان رسانید - و بموجب فرمان تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان کشود - والدهٔ خان‌زمان درساعت کسان پیش بهادرخان فرستاده مژدهٔ عفو رسانید که فیلان نامدار که همراه دارید در ساعت بفرستید - بهادر و اسکندر از استماع مژدهٔ عفو مسرور شده فیل کوه پار و فیل صف شکن را با تحف دیگر فرستادند - درآن اثنا عرضه داشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و نفاق بعضی امرا بتفصیلی که مذکور شد رسید - حضرت خلیفهٔ آلهي چون از جرایم ایشان گذشته بودند جهت رعایت عهد فرمودند که چون ما بشفاعت خانخانان از تقصیرات ایشان درگذشتیم امرای عظام را باید که متوجه درگاه شوند - میر معز الملک و راجه تودرمل

و لشکرخان بدرگاه رسیدند - و جمعی که از اهل نفاق بودند مدتی راه کورنش نیافتند - و حضرت بتماشای قلعهٔ چنار[1] که برفعت و متانت مشهور است از جونپور به بلدهٔ بنارس که سه منزل راه است تشریف بردند و سیر آنجا نموده بگذر قلعهٔ چنار رسیدند - و اطراف آن حصن حصین را بنظر در آوردند - و حکم تعمیر و استحکام او فرمودند - درین وقت بعرض رسید که در جنگلهای چنار فیل بسیار است - با جمعی از خواص بآن جنگل درآمده ده زنجیر فیل را بقید اصطبار در آوردند - و باردوی همایون ملحق گشتند *

ذکر ایلغار حضرت بر سر خان زمان

قبل ازین ذکر رفت که جاگیر او عنایت شد مشروط بر آنکه پیش از حکم از آب عبور نکند - خان زمان در هنگام توجه رایات بجانب چنار از آب گذشته به محمد آباد آمد - و جمعی را بضبط جونپور و غازیپور فرستاد - چون بعرض حضرت رسید که علیقلي خان چنین جرأتی نموده است - حضرت بخانخانان از روی عتاب فرمودند که هنوز رایات عالي درین حدود ست که خلاف شرط از علي قلي خان بظهور آمد - خانخانان از خجلت خاموشي اختیار کرد - بعد ازآن حکم شد که اشرف خان منشي بجونپور رفته والدهٔ علي قلي خان را که حسب الحکم آنجا مي باشد گرفته در قلعهٔ جونپور نگاه دارد - و از اهل بغي نیز هرکس بدست در آید نگاه دارد - و مظفر خان و خواجه جهان اردو را منزل بمنزل بیاورند - و خود بایلغار متوجه علیقلي خان شدند - جعفر خان پسر قزاق‌خان ترکمان که دران ایام از عراق بدرگاه رسیده بود خود را بدر قلعهٔ غازیپور رسانیده

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۶۴ چناده مذکور است ۱۲ مصحح *

خواست دستبردي نمايد - درين اثنا مردم علي قلي خان واقف شده خود را از برج بدرياي گنگ انداخته بمحمدآباد رفتند - و علي‌قلي خان را از حادثه خبردار ساختند که باضطراب از آب راه فرار پيش گرفت - چون بکنار آب سرو (۱) رسيدند کشتيهائي او که پر اسباب و اموال بود بدست آمد - و جمعي را بگذشتن آب حکم فرمودند که تا عليقلي را بدست نيارند از پا ننشينند - و موکب همايون کنار آب سرو را گرفته جنگلها را طي نموده - خبر يافتند که علي قلي خان از راه جنگل خود را بکوه سوالک رسانيده و بهادر خان بجونپور رفته والدهٔ خود را خلاص کرده اشرف خان را گرفته عزم آن دارد که بر سر اردوي ظفر قرين رود - خليفهٔ آلهي ازين خبر ترک تعاقب خانزمان نموده بجانب جونپور معاودت نمودند - و آنهائيکه بتعاقب خان زمان رفته بودند گرديده آمدند - سکندر و بهادرخان خبر مراجعت عساکر نصرت مآثر شنيده روي فرار بگذر نرهن نهادند و از آب عبور کردند *

و در ماه رجب اين سال چون ظاهر پرگنهٔ نظام آباد محل نزول اجلال گرديد مجلس وزن آنحضرت که در هر سال منعقد ميشد صورت انعقاد يافت - و کيفيت اين مجلس عالي برين طريق است که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت در سالي دوبار موافق تاريخ شمسي و قمري بحضور ارکان دولت و اعيان مملکت بطلا و نقره و ديگر کاينات خود را مي سنجيدند - و تمام آن موازي را بر ارباب فقر و احتياج انفاق مي‌فرمودند - بندگان حضرت چون از نظام آباد کوچ نموده جونپور را رشک بهشت کردند - فرمودند که جهت محل عالي مکاني مرغوب انتخاب نموده عمارت عالي بنا نهند - و امرا نيز فراخور حال خود منازل وبساتين

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۶۵ سروار مرقوم است ۱۲ مصحح *

و عمارات ترتیب نمایند - و قرار یافت که مادام که علي قلي و برادرش را
در عالم اثری باشد جونپور پای تخت باشد - و افواج قاهره بدست درآوردن
ایشان مامور شدند - تا سزای کردار بد ایشان بدامن ایشان ننهند از پا
ننشینند و بمستقرّ خلافت رجوع ننمایند - علي قلي خان که بدامن
کوه سوالک گریخته بود از استماع این خبر خود را بکنار آب گنگ رسانیده
میرزا میرک رضوي را که محل اعتماد او بود بدرگاه فرستاد - خان خانان
باتفاق میر عبد اللطیف و ملا عبد الله مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند
بود - و شیخ عبد النبي صدر در مقام شفاعت ایستاده دیگر باره
درخواست گناهان خانزمان نمود - و حضرت از روی شفقت جبلّي قلم
عفو بر جرایم او کشیدند * * مصرع *

در عفو لذتی ست که در انتقام نیست

و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت - و حکم اشرف بصدور پیوست که
خواجه جهان و میر مرتضی شریفي و مخدوم الملک نزد خان زمان رفته
اورا توبه داده مژدهٔ عفو بگوش او رسانند - چون این جماعه قریب
باردوی خان زمان رسیدند خان زمان باستقبال بر آمده باحترام تمام ایشان را
در منزل خود برد و چندگاه نگاهداشت - و بلوازم تعظیم و تکریم قیام نموده
توبه و سوگند بنوعی که حکم بود یاد کرد - وقتیکه که مخالفان از ذمایم توبهٔ
نموده سر بر خط فرمانبرداري نهادند - رایات عالي از جونپور در اوایل
سنهٔ ثلاث و سبعین و تسعمائه مراجعت نموده بآگره آمد *

ذکر سال یازدهم الهي از جلوس شاهنشاهي

بندگان خلیفهٔ الهي در اوایل این سال بدارالخلافهٔ آگره رسیده در روز
جمعه هفتم رمضان سنهٔ مذکور آن بلدهٔ طیّبه را غیرت افزای خلد برین

گردانیدند - و چند روز بلوازم عیش پرداخته بنگرچین که عمارت عالي درین وقت آنجا بنا نهاده بودند تشریف برده اکثر اوقات صرف چوگان بازي مي فرمودند - و از بس که لذت این شغل بر طبع اشرف غالب بود در شبهای تاریک گویهای آتشین را ترتیب داده سر گرم این بازي میبودند. و از شرارها که هنگام زدن چوگان ازان گوی مي جست روشني پیدا مي شد که آن گوی محسوس مي گشت - و این اختراع خاصهٔ آن حضرت است - درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان اتکه کوکلتاش آنحضرت که در قرب و منزلت از تمام نزدیکان امتیاز داشت در عنفوان شباب بشرب مدام در گذشت - حضرت بغایت محزون گشته درین مصیبت بیقراریها نمودند - و امرا و سلاطین را بخلاع فاخره نوازش نموده مجلس آش اورا خود متصدّي گشتند *

ذکر رفتن مهدي قاسم خان بگدهه و گریختن آصف خان بجانب خان زمان

درین ایام که خاطر اشرف را از سر انجام مهمات علي قلي خان و باغیان فراغ حاصل گشت مهدي قاسم خان را بسرداريِ سه چهار هزار کس بولایت گدهه تعین نمودند که آصف خان را بدست آرد - و آصفخان قبل از رسیدن او بآن ولایت قلعهٔ جوراگر را گذاشته خود را بجنگل رسانید - و عریضهٔ مشتمل بر عجز و پشیماني بدرگاه فرستاده رخصت حج طلب نمود - مهدي قاسم خان آن ولایت در ضبط آورد - و در تعاقب و بدست آوردن آصف خان ساعي بود - آصف خان کتابات بخان زمان نوشته ارادهٔ رفتن پیش او کرد - او نیز مرغّبات نوشته اورا طلب داشت - آصفخان فریب خورده با برادر خود وزیر خان نزد خان زمان بجونپور رفت - و در

مجلس اول از آمدن پشیمان شده * * شعر *

بس گریزند از بلا سوی بلا بس جهند از مار سوی اژدها

مهدي قاسم خان بعد از تعاقب بسیار کومکیان را بدرگاه فرستاده در گدهه مي بود - درین وقت خان زمان آصف خان را باتفاق بهادر خان بتسخیر بعضی ولایات که در دست افغانان بود فرستاد - و وزیر خان را نگاهداشت که متعاقب بفرستد - وکسان را گماشت که وزیر خان را بنگاه نگاه نگاهدارند - وزیر خان کس نزد آصف خان فرستاد که من در فلان وقت ازین جا فرار خواهم نمود - تو نیز بهر نوع داني خود را خلاص ساز - آصف خان در شبی از شبها اموال و اسباب خود گذاشته راه گرهه و مانکپور پیش گرفت - و سي کروه راه دران شب طی نمود - بهادر خان از دنبال آمده درمیان جونپور و مانکپور باو رسیده جنگ صعب روی داد - و شکست بر آصف خان افتاده گرفتار شد - بهادر خان اورا بر بالای فیل انداخته روان شد - درین وقت وزیر خان که ازآنجا فرار نموده بود رسید - و خبر گرفتاري برادر شنیده در پیروي برادر شد - درین وقت مردم بهادر خان درپی اسیر و کسیب افتاده بودند و متفرق بودند - بهادر خان چون تاب مقاومت وزیر خان در خود ندید فرمود تا آصف خان را در جولندي فیل بقتل رسانند - و شمشیرها حوالهٔ آصف خان نموده سه انگشت او جدا ساخته و زخمي بزمین آوردند - وزیر خان رسیده برادر را خلاص ساخت - و هردو برادر خود را بگره رسانیدند - و بهادر خان بیغرض باز گشت - وزیر خان بدرگاه آمد و در نواحي لاهور که حضرت بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بودند - و چنانچه در محل خود ذکر رفته بشکار قمرغه مشغول بودند بوسیلهٔ مظفر خان بشرف بساط بوس رسید - و گناه او و برادرش بعفو مقرون گشته فرمان عنایت و استمالت بنام آصف خان

صادر شد * و هم درین سال میرزا سلیمان متوجه کابل شد - و این مرتبهٔ چهارم است که میرزا بکابل مي آیند - در اوراق سابق نام رفت که چون میرزا سلیمان قصد کابل نمود افواج قاهره بکومک میرزا محمد حکیم تعین یافته روی اقتدار بکابل آوردند - و میرزا سلیمان تاب نیاورده بی غرض ببدخشان معاودت نمود - و از امرای پادشاهي چون خبر یافت کسی درانجا نیست باتفاق حرم خود خرم بیگم روی بجانب کابل آورد - میرزا محمد حکیم قلعهٔ کابل را بمعصوم که اعتمادي او بود و کمال شجاعت داشت سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندي بشکردره و غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - چون دید که بمحاصره کار از پیش نمي رود - دست در دامن تدبیر زد - خرم بیگم منکوحهٔ خود را به غوربند فرستاد - تا اظهار اخلاص و دوستي بمیرزا محمد حکیم نموده میرزا را در دام فریب آرد - و زبان زمانه بمضمون این نقال در شان میرزا سلیمان مترنم بود * * شعر *

خیالی که با خود بپرداختي　　چنین نیست بازي غلط باختي
عنان باز کش زین تمنای خام　　که سیمرغ را کس نیارد بدام

بموجب این قرار داد خرم بیگم میرزا سلیمان را بر گرد کابل گذاشته خود بطرف غوربند راهي شد - و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاد که چون ترا از جان و فرزند دوستر میداریم بتخصیص درین ایام که نسبت فرزندي بسبب وصلت موکّد و مستحکم شده میخواهم اساس اتحاد و یکجهتي را بعهود و مواثیق موکّد سازیم - مقصود از آمدن درین مرتبه همین است - میرزا از استماع این کلمات از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در موضع قراباغ که ده کروهي راه کابل است بخود قرار داد - و کسان خود را نزد بیگم فرستاده ازو عهد گرفت که تسلي خود نموده بیایند - و خرم بیگم در

ملاقات میرزا اظهار رغبت و شوق نموده سوگند غلاظ و شداد یاد کرد که بمیرزا در مقام مکر و غدر نیستم - بلکه مدعا استحکام اساس محبت و دوستي است - کسان میرزا شنیده رخصت معاودت یافتند - و هنوز دور نرفته بودند که آن ناقص عقل کسان را بتعجیل نزد میرزا سلیمان فرستاد که فردا میرزا محمد حکیم در قراباغ با من ملاقات خواهد نمود - مصلحت آنست که بایلغار خود را رسانیده در کمین فرصت باشید - میرزا سلیمان محمد قلي شغالي را که از امرای معتبر بود با هزار کس بمحافظت دختران خود که درآن اردو داشت و در نواحي کابل گذاشته بود با بقیهٔ سپاه در شب ایلغار کرده خود را بحوالي قراباغ رسانیده در کمین‌گاه نشست - وکسان میرزا که از پیش خرم بیگم برگشته مضمون عهود و مواثیق را خاطر نشان میرزا کرده بودند از رفتن میرزا بملاقات آن عورت ترغیب نمودند - و خواجه حسن نقشبند نیز درین کوشش مي نمود - مگر باقي قاقشال که او برفتن میرزا راضي نبود مي گفت که این عورت در مقام خداع و مکر است *

سخنهای دانا بباید شنید چو دُر و جواهر بباید خرید

امّا میرزا چون ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود بمنع باقي قاقشال ممنوع نشد و روانهٔ قراباغ شد - چون بوعده‌گاه رسید بحسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان که در شب از ایشان جدا شده بودند به مردم میرزا دو چار شده حقیقت آمدن میرزا سلیمان را با لشکر انبوه و ایستادن او در کمینگاه خاطر نشان نمودند - میرزا از استماع این خبر روی توجه گردانیده راه کابل گرفت - میرزا سلیمان که معاودت میرزا محمد حکیم را دریافت تا سنجید دره[1] اورا تعاقب نمود - در کوتل ببعضی از مردم میرزا رسیده

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۵۷ سنجددره مذکور است ۱۲ مصحح *

دستگیر نمود و اسباب و اشیای که از میرزا در عقب مانده بود همه را
تاراج نمود - و باقي قاقشال و برادران او عقب سر میرزا را نگاهداشته
بدخشیان را بضرب تیغ و نیزه دفع مي نمودند - میرزا را بتردداث از ورطهٔ
هلاک بر آوردند - میرزا سلیمان چون معلوم کرد که میرزا محمد حکیم
بدر رفت - در کتل سنجیددره توقف نمود - میرزا محمد حکیم سراسیمه
شده جانب بدخشان مي رفت و نمي دانست کجا مي رود - آن روز
راه رفته بتنگي از درهای غوربند رسیده شب آنجا گذرانید - چون بکوتل
هندوکوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان به بلخ
برده کومک طلب نماید - باقي قاقشال گفت که میرزا را بدرگاه معلّی
مي بریم - خواجه حسن با جماعت خود به بلخ رفت و میرزا باتفاق
باقي قاقشال بغوربند آمد - و ازانجا بجلال آباد و از جلال آباد بکنار نیلاب
رسیده از آب گذشت - و عرضه داشت نوشته مصحوب ایلچیان بدرگاه
فرستاد - وقتیکه نگر چین محل استقرار مواکب ظفر بود ایلچیان میرزا
محمد حکیم بعتبه بوسي سرافراز شده عریضهٔ میرزا را که مشتمل بر پریشاني
احوال او بود گذرانیدند - و پیش از وصول عریضه خبر فترات و هرج مرج
کابل بمسامع علیّه رسیده بود - فریدون را که خال میرزا و ملازم درگاه معلّی
بود جهت امداد و اصلاح مهمات میرزا تعین نموده بودند - درین ولا که
عرایض رسید مبلغی گرامند از امتعهٔ هندوستان و اسپ و زین وغیره
مصحوب خوش خبر خان که یساول نظر بود جهت میرزا فرستادند -
و فرمان نوشتند که اگر احتیاج بکومک باشد امرای پنجاب را بمدد
خواهیم فرستاد - چون خوش خبر خان نزدیک اردوی میرزا رسید میرزا
از روی اخلاص باستقبال فرمان شتافته اظهار اخلاص و بندگي نمود - درین
اثنا فریدون که از درگاه تعین یافته بود رسید - و در اغوای میرزا شده تسخیر

لاهور را در نظر او آسان نموده - بعد ازانکه عزیمت مخالفت تصمیم یافت میرزا را بدان داشت که خوش خبر خان را بگیرد - و میرزا اگرچه از ترهات او از جا رفته بود امّا بواسطهٔ مروتی که داشت بگرفتن خوش خبر خان راضي نشده اورا بطریق خفیه نزد خود طلبیده رخصت داد - و سلطان علي نام نویسنده که از درگاه گریخته بود و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان که در کابل مي بود در تحریک مادهٔ مخالفت و فساد با فریدون هم داستان شدند - و میرزا باغوای ایشان عنان عناد و بغي بجانب لاهور تافته - چون بحوالي بهیره رسید دست بنهب و تاراج کشاد - امرای پنجاب مثل میر محمد خان خان کلان و قطب الدین محمد خان و شریف محمد خان از شنیدن این خبر هم در لاهور یکی شده بقلعه داري پرداخته بلوازم قلعه داري پرداختند - و عرضه داشت مشتمل بر بغي و طغیان میرزا محمد حکیم بدرگاه فرستادند - و میرزا محمد حکیم بکوچ متواتر بلاهور رسیده در باغ مهدي قاسم خان که در ظاهر آن شهر است نزول کرد - و چند مرتبه صفها را ترتیب داده بپای حصار آمد - امرای پنجاب بپای مردي و دستبرد مردانگي نگذاشتند که کاری بسازد - عاقبت چون خبر نهضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید تاب توقف نیاورده راه گریز پیش گرفت * * شعر *

تفی را که نتواني از جای برد ببرخاش او پی چه باید فشرد
به پهلوی شیر آنگهی دست کش که داري بشیر افگني دست خوش

ذکر نهضت رایات ظفر قرین بجانب لاهور

چون خبر مخالفت میرزا محمد حکیم بمسامع علّیه رسید باحضار لشکرها فرمان دادند - و منعم خان خانان را بحراست دار الخلافهٔ آگره

گذاشته بتاریخ جمادی الاول سنه اربع و سبعین و تسعمائه نهضت نمودند - و در مدت ده روز بدهلي رسیده بزیارت اولیائی که دران بقعه آسوده اند پرداخته فقرا و مساکین را نوازش نمودند و ازآنجا نهضت نموده - چون بسرهند رسیدند از مشاهدهٔ باغ و رونق بازارهای آن خوشدل گشته حافظ سلطان محمد رخنه را که شقدار آنجا بود تحسینها فرموده سرکار داري را بعهدهٔ حافظ گردانیدند - و چون آب ستلده مورد رایات اعلی گردید خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید - و ازآنجا بخوشحالي تمام متوجه لاهور گشته - چون بحوالي شهر رسیدند امرای عظام که آثار دولتخواهي ازیشان بظهور پیوسته بود باستقبال شتافته بنوازش بادشاهانه سرفراز گشتند - و بتاریخ رجب سال مذکور دارالسلطنهٔ لاهور محل نزول گشته منازل مهدي قاسم خان که در درون ارک قلعه واقع است مستقر خلافت گردید - و قطب الدین محمد خان و کمال خان ککر بموجب حکم جهان مطاع سر در تعاقب میرزا نهاده از پرگنهٔ بهیره گذشتند - چون معلوم نمودند که میرزا از نیلاب گذشته خود را از ورطهٔ هلاک بکنار کشیده روی معاودت بدرگاه آوردند - و میرزا محمد حکیم چون خبر مراجعت میرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید خود را بتعجیل بکابل رسانید - و در اوراق پیش مرقوم گشت که میرزا سلیمان اردوی خود را که دختران او نیز دران اردو بودند - در حوالي کابل گذاشته خود جریده بارادهٔ گرفتن میرزا محمد حکیم نزدیک بقرا باغ آمد - محمد معصوم کوکهٔ میرزا محمد حکیم که اورا در کابل گذاشته بود روز دیگر جمعی را بر سر اردوی میرزا سلیمان فرستاد - که محمد قلي شغالي را که سردار آن اردو بود شکست دادند - محمد قلي تمام اسباب و اشیا را بتاراج داده خود را بچهاردیوار باغی که دران نواحي بود رسانیده دختران میرزا سلیمان ا دران باغ درآورده متحصّن گردید - کابلیان محمد قلي را در محاصرهٔ

پیچیده خواستند که اورا مع دختران میرزا سلیمان دستگیر کنند - معصوم کوکه دستگیر کردن دختران میرزا سلیمان را خلاف ادب دانسته مردم خود را واپس طلبید - و میرزا سلیمان از قرا باغ بی نیل مقصود برگشته - چون بکنار کابل رسید باز آن قلعه را بمحاصره در پیچید - و معصوم هر روز فوجی را بیرون فرستاده کار بر بدخشیان تنگ ساخت - درین اثنا سرما زور آورده کار بجائی رسید که میرزا سلیمان بصلح راضي شد - معصوم چون لشکر میرزا معلوم کرد بصلح راضي نمیشد - آخر میرزا سلیمان غازي خان بدخشي را که استاد معصوم بود نزد او فرستاده قرار دادند که اندک پیشکشی که في الجمله دست آویز تواند بود بمیرزا سلیمان فرستد - باین رنگ مصالحه قرار یافته - میرزا سلیمان مرتبهٔ اول حرم خود را ببدخشان روان کرد و خود نیز متعاقب او راهي شد - القصه وقتیکه دار السلطنه محل نزول اجلال گردید زمینداران اطراف و جوانب طوق اطاعت در گردن انداخته اکثری بشرف بساط بوس رسیدند - و جمعي که نتوانستند احراز این سعادت نمود ایلچیان با پیشکش و هدایا فرستاده اظهار بندگي کردند - ازآنجمله محمد باقي ترخان بن میرزا عیسی که حاکم ولایات سند بود ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه داشت نمود که پدر این کمینه در زمرهٔ بندهای درگاه انتظام داشت - از عالم رفته و من بنده نیز قدم صدق بر جادهٔ اخلاص استوار داشته خود را در زمرهٔ غلامان درگاه مي شمارم - درینولا سلطان محمود والي قلعهٔ بکر بمعاونت قزلباش که در قندهار مي باشد اطرافات ولایات بنده را مزاحمت مي رساند - از الطاف بادشاهي توقع آندارم که زحمت او ازین ولایت دور شود - چون عرضه داشت او بموقف عرض رسید فرمان بنام سلطان محمود عزّ اصدار یافت که مِنْ بَعْدْ قدم از حد خود بیرون ننهاده بولایت محمد باقي مزاحمت نرساند * و هم در

ایام استقرار لاهور عرضه داشت منعم خان خانخانان رسید که پسران محمد سلطان میرزا - الغ میرزا و محمد حسین و شاه میرزا که در سرکار سنبل جاگیر داشتند درآن نواحي دست تعدّي کشاده لوای مخالفت افراشته اند - چون بنده بجهت دفع ایشان تا دهلي رفت مطّلع شده بجانب مندو رفتند - و این محمد سلطان میرزا پسر سلطان ویس میرزا بن بایقرا میرزا ابن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور صاحب قران ست - و مادر او دختر سلطان حسین میرزا بوده - بعد وفات سلطان حسین مغفور بخدمت حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه آمده رعایت یافت - و حضرت جنت آشیاني محمد همایون بادشاه نیز در ایام جهانباني خود در مقام رعایت او شدند - و پسران او یکی الغ میرزا و دگر شاه میرزا درخدمت آنحضرت بوده چند مرتبه آثار بغي و خروج بظهور انجامید - و هر مرتبه عصیان ایشان بعفو اقتران یافت - تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد - و ازو دو پسر ماند یکی سلطان محمد میرزا و دیگری اسکندر میرزا - و آنحضرت در مقام رعایت ایشان آمده اسکندر میرزا را الغ میرزا و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب کردند - چون نوبت فرمان دهي بحضرت خلیفهٔ آلهي رسید محمد سلطان میرزا که معمّر بود از خدمت معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور را از سرکار سنبل در وجه مدد معاش لو مقرر فرمودند - و اورا در ایام پیري چند پسر حاصل شد - ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا - آنحضرت هر یکی از ایشان را بجاگیرهاي لائق سرافراز ساخته بمرتبهٔ امرائي رسانیدند - و همه وقت در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده بلوازم عبودیت قیام مینمودند - چون حضرت خلیفهٔ آلهي از یورش جونپور معاودت نمودند ایشان بجاگیرهای خود رفته در حدود سنبل مي بودند - درین ولا اعلام ظفر انجام جهت دفع فساد میرزا محمد حکیم

بجانب لاهوردر حرکت آمد - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق بغي اعمام خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا در مقام بغي شده ببعضی پرگنات مزاحمت رسانیدند - چون جاگیرداران آن نواحي اتفاق کرده همه بر سر ایشان رفتند روی فرار بجانب مالوه نهادند - چنانچه تتمهٔ این قصه عنقریب مذکور خواهد شد إِنْشَاءَ اللهُ تَعَالی *

ذکر سال دوازدهم الٰهي از جلوس شاهنشاهي

در اوایل این سال که ایام نو روز بود داعیهٔ شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده حکم جهان مطاع بصدور پیوست - که امرای عظام از اطراف لاهور مقدار چهل کروه راه هر طرف قمرغه ساخته وحوش را رانده در پنج کروهي لاهور جمع آرند - امرای عظام بصاحب اهتمامي میر محمد خان اتکه موازی پانزده هزار جاندار از آهو و نیله‌گاو وغیره را دران صحرا جمع کردند - و در وسط آن صیدگاه که وسعت از هر طرف پنج کروه بود قصر بادشاهي که در یورشها همراه مي باشد نصب نمودند - و حضرت هر روز بر سمند دولت سوار شده شکار میفرمودند - و امرا روز بروز دایره را تنگ تر مي ساختند - چون چند روز برین منوال گذشت حضرت پرتو التفات بحال نزدیکان انداخته ایشان را نیز رخصت عام فرمودند - هیچکس از سپاهي ورجاله نماند که باقسام صید بهره‌ور نگشت - بعد از فراغ شکار بجانب لاهور شتافتند - چون بکنار دریای لاهور رسیدند همچنان سواره اسپان را در آب انداخته سواره بشناوري از آب عبور نمودند - و از بندگان درگاه اول کسی که بمتابعت آن حضرت خود را در آب انداخت خوشخبر خان یساول وپسر شیر محمد قور بیگي بود که غرق گشتند * و در ایام شکار حمید بکري ارتکاب شرب خمر نموده بیکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان

نهاده پرکش کرده بود - چون بسمع اشرف رسید بسیاست او حکم
رفت که قلیچ خان گردن زند - قلیچ خان بنوعی شمشیر بر گردن او
زد که شکست و آسیبی بگردن او نرسید - حضرت از مشاهدهٔ این حال
از سر خون او گذشتند * و همدرین ایام که مظفر خان که با وزیرخان در
آگره مانده بود در شکار گاه قمرغه ملازمت نمود - و مؤلّف طبقات اکبري
نظام الدین احمد بخشي گوید که درین وقت با پدر خود از آگره با
آصفخان و وزیر خان آمده بسعادت بساط بوس مشرف گشتم - حضرت
خلیفهٔ آلهي از گناهان آصفخان و وزیر خان گذشته وزیر خان را کورنش
دادند - و حکم شد که آصفخان باتفاق مجنون خان قاقشال در کره و مانکپور
بوده محافظت آن حدود نماید * همدرین وقت خبر رسید که علیقلي
خان و بهادر خان و سکندر نقض عهد نموده بار دیگر بغي ورزیدند -
و حضرت از استماع این خبر میرزا میرک رضوي را که وکیل آنها بود
بباقي خان سپردند - و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ میر محمد خان
و سایر اتکه خیل کرده در دوازدهم رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمائه
بجانب آگره توجه فرمودند - چون رایات عالیات بقصبهٔ تهانیسر رسید
جمعی از جوگیان و سنّاسیان که بر کنار حوضی که آن را کرکیت[1]
گویند و معبد براهمه است - و اهل هند از اطراف و اکناف در
روز خسوف و کسوف جهت غسل باین حوض مي آیند و مجتمع
میشوند - و از طلا و نقره و جواهر و زر و پارچه برهمنان را مي دهند -
و بعضی در آب مي اندازند - و جوگیان و سنّاسیان نیز ازان خیرات بهره‌مند
مي شوند اجتماع داشتند - بسبب نزاعی که این دو فرقه باهم داشتند

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۸۶ کورکهیت مرقوم است ۱۲ مصحح *

باستغاثه آمده از حضرت رخصت قتال طلبیدند - طایفهٔ سنّاسي از دویست
نفر زیاده و از سي صد کم بودند - و جوگیان که خرقه پوش مي باشند
از پانصد نفر بیشتر بودند - چون طرفین بمقاتله ایستادند حسب الحکم
چندی از سپاهیان خوب خاکستر بر خود مالیده بکومک سنّاسیان که قلیل
بودند رفتند - و از طرفین جنگ عظیم بهم درپیوست - و جمعی کثیر
کشته شدند - و خاطر اشرف را از تماشای این حال انبساط عظیم روی داد -
آخر جوگیان شکست یافته سنّاسیان غالب آمدند - چون بدهلي رسیدند
میرزا میرک رضوي که بجان باقي خان سپرده بودند از حبس گریخت -
و جان باقي خان متعاقب او رفت - چون اورا نیافت از ترس سیاست
باز نگشت - و تاتار خان حاکم دهلي معروض داشت که محمد امین
دیوانه که از لاهور گریخته بود درپرگنه بهوجپور بخانهٔ شهاب خان ترکمان
رفته چند روز در خانهٔ او بوده اسپ و خرجي ازو یافته نزد مخالفان رفته
است - از استماع خبر خاطر حضرت آزرده شده فخر الدین مشهدي را
حکم شد تا شهاب خان را حاضر سازد - چون حاضر ساختند در موضع پلول
بقتل رسید - و چون رایات جهان کشا را در آگره نزول واقع شد بعرض رسید که
خانزمان علي قلي خان قلعهٔ شیرگده که در چهار کروهی قنوج است
محاصره دارد و میرزا یوسف خان متحصن گشته - حضرت خلیفهٔ الّهي نوزده
روز ده روز در آگره بوده خان خانان را بحراست دار الخلافهٔ آگره گذاشته
بتاریخ سه‌شنبه بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمائه بجانب
جونپور متوجه گشتند - چون به پرگنهٔ سکیته رسیدند - علي قلي خان
از گرد شیر گده برخاسته بجانب مانکپور که بهادر خان برادرش آنجا بود
گریخت - و چون ظاهر قصبهٔ بهوجپور معسکر همایون گشت محمد
قلي خان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش

عبد المطلب خان و عادل محمد و حسن خان و خواجه غیاث الدین علي بخشي و دیگر جوانان یکه و مردانه قریب شش هزار کس بر سر اسکندر که در اوده بود تعین شدند - و خود بنفس نفیس متوجه کره و مانکپور شدند - چون بپرگنهٔ رای بریلي رسیدند خبر رسید که علي قلي خان و بهادر خان از آب گنگ عبور نموده اند و بجانب کالپي مي روند - اردو را با خواجه جهان بقلعه کره فرستادند - و خود بر گذر مانکپور رسیده سوار فیل از آب عبور نمودند - درین حال ده پانزده کس زیاده همراه آن حضرت نبود - مجنون خان و آصف خان که در پیش بودند ساعت بساعت خبر مخالفان مي رسانیدند - قضا را علي قلي خان و بهادر تمام آن شب بصحبت شراب و پاتربازي مشغول بودند - و مقدمات جنگ و جدل را بر دلیري مجنون خان حمل نموده آمدن حضرت را باور نمیکردند - بالجمله حضرت روز دوشنبه غرهٔ ذی حجه سنه مذکور مستعد قتال شده فوج قول را بوجود اشرف خود آراستند - و در برانغار آصف خان و سایریکها و در جرانغار مجنون خان و دیگر امرا قرار گرفتند - حضرت درین روز بر فیل بال سندر نام سوار شده میرزا کوکه ملقب باعظم خان را در جونندي آن فیل نشانده سر مباهات اورا از چرخ برین گذرانیدند - درین وقت مخالفان آمدن آن حضرت را یقین دانسته دل بر مرگ نهادند - و صفوف را ترتیب داده جمعی از دلیران لشکر خود را رو بروی هراول لشکر منصور فرستادند - بابا خان قاقشال که سردارا اوقچي بود آن جماعه را از جا برداشته تا صف علي قلي خان دوانید - درین محل اسپ یکی از گریختگان بر اسپ علي قلي خان خورده دستار از سرش افتاد - بهادر خان را از مشاهده این حال رگ تهور در حرکت آمده حملهٔ مردانه بر جماعهٔ اوقچي آورد - و بابا خان که سردار اوقچي بود گریخته بصف

مجنون خان پیوست - بهادر خان از عقب رسیده درمیان این دو فوج در آمد و ترددات مردانه نموده - درین اثنا تیری باسپ او رسیده چراغ پا شده بهادر خان از اسپ جدا شده گرفتار گشت * * شعر *

کلید ظفر چون نباشد بدست ببازو درِ فتح نتوان شکست

چون معرکهٔ قتال گرم شد حضرت از فیل فرود آمده بر اسپ سوار شده فرمودند که فیلان را بر صف علي قلي خان بدوانند * * شعر *

هیکل فیلان بزمین خم فگند زلزلـه در عرصهٔ عالم فگند

زان همه دندان که بلا سنج بود روی زمین عرصهٔ شطرنج بود

اتفاقاً فیل هیرانند [1] نام چون نزدیک بصف مخالفان رسید ایشان نیز فیل اوربانه [2] نام را برابر هیرانند نام دوانیدند - هیرانند آنچنان کلهٔ بران فیل زد که در میدان افتاد - درین وقت تیری بعلي‌قلي خان رسید - در مقام برآوردن آن تیر بود که تیر دیگر براسپش رسید و اسپ چراغ پا شد و علیقلي خان بزمین افتاد - و فیل هرسنگه نام رسیده قصد علي قلي خان کرد - علي قلي خان بفیلبان گفت من مرد بزرگم اگر مرا زنده پیش بادشاه برید نوازشها خواهید یافت - فیلبان سخن او گوش نکرده فیل را دوانید تا علي قلي خان در زیر دست و پای فیل بخاک برابر شد - چون فضای معرکه از غبار وجود مخالفان مصفّی گشت نظر بهادر بهادر خان را در عقب خود بر اسپ سوار کرده بخدمت آورد و بسعي امرا بقتل رسید - و بعد از لحظهٔ سر خان زمان را نیز آوردند - و بندگان اعلی از اسپ پیاده شده سجدات شکرانه بجای آوردند - و این فتح در منکروال [3] از اعمال جوسي

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۹۴ چترانند مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۹۴ ادیه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه ۲۹۶ سکروال ذکر شده ۱۲ مصحح *

و بیاک که الحال بآله باس موسوم و مشهور است در روز دوشنبه غرّهٔ ذی حجه سنه اربع و سبعین و تسعمائه موافق سال دوازدهم آلهي واقع شد *
از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه خلیفهٔ آلهي بر سر علي قلي خان رفتند نظام الدین احمد بخشي در طبقات اکبري آورده که ارباب فساد و فتنه و واقعه طلبان در دار الخلافهٔ آگره هرّ روز اخبار موحش شهرت مي دادند - و من در خدمت پدر خود که بجهت خدمات بادشاهي در آگره مانده بود بودم - روزی بیکی از مصاحبان خود گفتم که چه شود که ما نیز خبری دل خواه خود شهرت دهیم - کفت چه چیز - گفتم که خبر رسیده که سر خان زمان و بهادر خان را مي آورند - و این خبر را با چند کس گفتم - اتفاقاً روز سیم این خبر سر خان زمان و بهادر خان را عبد الله ولد مراد بیگ آورد - و آن روز که این خبر در آگره مذکور شده بود آن دو برادر آنجا بقتل رسیده بودند *

* شعر *

بسا فالی که از بازیچه برخاست چو اختر میگذشت آن فال شد راست

القصه چون خاطر اشرف را از تفرقهٔ اهل عناد و نفاق فراغ تمام حاصل گشت عنان عزیمت بطرف جوسی و بیاک تافته دو روز در آن مقام توقف افتاد - و کسانیکه از درگاه گریخته بعلی قلي خان درآمده بودند آنجا بدست آورده بموکلان سپردند - و مردم علي قلي خان که در بنارس و آن حوالي بودند به بساط بوس رسیده امان یافتند - و از بنارس بجونپور روی آورده و دو سه روز در ظاهر آن بلده توقف واقع شد - و از جونپور بایلغار با چهار پنج کس در عرصهٔ سه روز بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور که اردو آنجا بود رسیدند - و از آب عبور نموده بدرون قلعهٔ کره در آمدند - و فرمان بطلب خان‌خانان منعم خان از آگره رفت و جاگیر داران صوبهٔ شرق برخصت سرافراز شدند -
جمعی از اسیران لشکر علي قلي خان که پروردهٔ نفاق و سرمایهٔ فساد

بودند مثل خان قلي اوزبک و یار علي و میرزا بیگ قاقشال از خویشان
مجنون خان و خوش حال بیگ از قورچیان جنت آشیاني و میر شاه
بدخشي و علم شاه بدخشي و دیگر برگشته روزگاران بیاسا رسیدند -
و میرزا میرک رضوي وکیل علي قلي خان را که سابق ذکر شده بود که
از درگاه گریخته نزد او رفته بود در سیاست گاه در ته پای فیل انداختند -
و فیل چند مرتبه اورا مالش داده بخرطوم پیچید - در آخر بجهت
حرمت سیادت اورا بخشیدند * درین اثنا خانخانان از جانب آگره
بپای بوس رسید و بحراست و حکومت جاگیرهای علي قلي خان
و بهادر خان که جونپور و بنارس و غازي پور و قلعهٔ چنار و زمانیه تا گذر
آب چوسا بوده باشد امتیاز یافت - و رایات عالي در عین برسات بتاریخ
ذي حجهٔ اربع و سبعین وتسعمائه در حرکت آمده در سنه خمس و سبعین
وتسعمائه بدار الخلافهٔ آگره رسیدند - سابق رقم شده بود که محمد قلیخان
برلاس و مظفر خان و سایر افواج نصرت شعار بر سر اسکندر تعین شده رو
بجانب اوده آوردند - اسکندر خبردار گشته قلعه را استحکام داده متحصّن
شد - و افواج فیروزي‌نشان چون بآن حصار رسیدند و در محاصره پیچیدند
وکار بر ایشان تنگ ساختند خبر رسید که علي قلي خان و بهادر خان فرار
نمودند - جماعهٔ اوزبک ازین خبر بیدل شدند و کسان خود را از راه مصالحه
نزد محمد قلي‌خان و مظفر خان فرستاده امان طلبیدند - افواج ظفرانتساب
را بحکایت مصالحه داشته شب و روز از جانب دروازهٔ که بر طرف دریا
بود در کشتي نشسته بدر رفتند - چون کشتیها همه از طرف آب در تصرف
اسکندر خان بود امرا از آب نتوانستند گذشت - اسکندر خان امرا را پیغام
فرستاد که من بر همان قول و عهد هستم که گفته ام و لیکن مردمی که
همراه بنده اند ملاحظه میکنند اگر شما در کشتي نشسته بمیانهٔ آب درآئید

و بندهٔ هم با دو سه کس ازین طرف بیایم - و قول و عهد بتجدید استحکام یابد باعث تسلی این مردم میگردد - و باتفاق متوجه درگاه مي شویم - محمد قلي خان برلاس و مظفر و راجه تودرمل التماس اسکندر خان را مبذول داشته بکشتي درمیان آب آمدند - و اسکندر نیز ازآن طرف با دو سه کس رسیده - درمیان دریا اتفاق ملاقات افتاد - امرا متعهد درخواست تقصیرات اسکندر خان شده سوگند یاد کردند که قصد مال و جان مردم او نکنند - باین قرار از هم جدا شدند - اسکندر دو منزل ازآنجا که بود کوچ کرده رفت و با مرا نوشت که بجهت طغیان آب در کنار دریا نتوانستم بود - امرای عظام از خداع او واقف شده سر در تعاقب او نهادند - چون بگورکهپور رسیدند معلوم شد که اسکندر بمدد سلیمان قلي نامي از طایفهٔ اوزبک که از جانب افغانان بر سر آن گذر بود گذشته بدر رفت - چون بیشتر ولایت افغانان بود امرا بی حکم در نیامدند - و حقیقت حال را عرضه داشت نمودند - حکم عالي بنفاذ پیوست که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفت تعاقب لازم نیست * * شعر *

غریبی که پر فتنه باشد سرش
میازار و بیرون کن از کشورش
تو گر خشم بروی نگیري روا ست
که خود خوی بد دشمنش در قفا ست

و محال جاگیر او بمحمد قلي برلاس عنایت شد - امرا محمد قلي خان را آنجا گذاشته در آگره به بساط بوس رسیدند * چون خاطر اشرف از مقدمات علي قلي خان فارغ شد و اکثر زمینداران هندوستان باطاعت و بندگي در آمدند رانا اودیسنگه راجهٔ ولایت ماروار باعتماد قلعه‌های متین و کثرت جمیعت مغرور گشته گردن کشي مي نمود - در دار الخلافهٔ

آگره تسخیر قلعهٔ چتور پیش نهاد همت والا گردید - و شروع در لوازم آن یورش نمودند - بیانه را از حاجي محمد خان سیستاني تغیر داده بآصف خان عنایت نمودند - و بجهت سامان و سر انجام لشکر پیشتر بآن پرگنه فرستادند - و متعاقب رایات عالي نیز بآوازهٔ شکار قمرغه بقصبهٔ باري رفتند - و چون ازآنجا حرکت نمودند حکم باحضار لشکرها نمودند - چون بحوالي قلعهٔ سولي[1] سوپر رسیدند معلوم نمودند که کسان رای سورجن والي قلعهٔ رنتنبهور از آوازهٔ رایات عالي قلعه را گذاشته فرار نموده و بچتور رفته - حکومت آن قلعه را بنظر بهادر مرحمت کردند - و چون بولایت کوته[2] رسیدند حکومت آن ولایت بجاگیر شاه محمد قندهاري که سابقاً ملازم و تربیت کردهٔ محمد بیرم خان بود دادند - چون بقلعهٔ کاکرون نزول اجلال فرمودند که سرحد مالوه است دفع پسران محمد سلطان میرزا - الغ میرزا و شاه میرزا که از سرکار سنبل گریخته باین نواحي آمده دست تمرّد و تعدّي کشاده بودند اهم دانسته شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان و محمد مراد خان و حاجي محمد سیستاني را در سرکار مندو جاگیر کرده باین خدمت سرفراز ساختند - وقتیکه امرا بحوالي اجین رسیدند معلوم نمودند که میرزایان شنیده همه یکجا شده فرار نموده بگجرات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت که از خانزادان سلطان محمد گجراتیّ بود رفته اند - امرا که بدفع ایشان رفته بودند مندو را بی جنگ متصرف شدند - خلیفهٔ آلهي چون از کاکرون کوچ نمودند - رانا اودیسنگه هفت هشت هزار کس را بسرداري جیمل نام راجپوت که بشجاعت اشتهار داشت و در قلعه میرتهه با میرزا شرف الدین حسین چندنچه فکر

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۰۲ سیوي سوپر مرموم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ کوند مذکور است ۱۲ مصحح *

شد محاربه نموده بود بمحافظت قلعهٔ چتور گذاشته خود با جمعی از اقارب و اقوام پناه بکوههای بلند و بیشهای پر درخت برد - قلعهٔ چتور بر کوهی که یک کروه بلندي آنست و با دیگر کوه اتصال ندارد و طول قلعه سه کروه و عرض نیم کروه است و آبهای روان بسیار دارد واقع شده - حسب الحکم اطراف قلعه بامرا تقسیم نمودند * شعر *

بگردش دور لشکر شد مهیا چو گرد ربع مسکون دور دریا

و افواج قاهره بتاخت ولایت مقرر گشت - آصف خان جبراً قهراً قلعهٔ رامپور که از قصبات معمور آن ولایت است تسخیر نمود - حسین قلیخان با فوجی بطرف ادیپور و کونبلمیر که دار الملک رانا و از اعاظم آن ولایت است رفته قتل و غارت نمود - چون از رانا اثری نیافت بفتح و فیروزي بدرگاه آمد - مدت محاصرهٔ چتور بطول انجامید - بساختن ساباط حکم شد - نقبها ترتیب یافت - پنجهزار بنّا و نجّار و سنگتراش دست بکار و ساباط و نقب ساختن برکشادند - و از دو طرف قلعه ساباطها ساختند - ساباط عبارت از دیوار بست در هندوستان که از فاصلهٔ یک یک تفنگ انداز بنیاد کرده در پناه تختهائی که بچرم خام گرفته مستحکم ساخته مثل کوچه ساخته بدیوار قلعه رسانیده دیوار قلعه بضرب توپ مي اندازند - و جوانان مّردانه ازان رخنه درآیند - و ساباطی که از مورچل بادشاهي ترتیب یافت وسعت آن بمرتبهٔ بود که ده سوار پهلوی هم مي گذشتند - و رفعت و بلندي چنان بود که فیل سوارهٔ نیزه در دست در ته آن مي رفت - و هنگام ساختن ساباطها هر روز قریب به یکصد کس از عمله و فعله بتفنگ و توپ کشته مي شدند - و مانع ساختن نمي شد - و کشتگان را در عوض خشت در دیوار بکار مي بردند - در اندک وقتی ساباط بقلعه متصل شد - و نقبها بپای حصار رسیده دو برج را مجوّف ساخته و از داروی

تفنگ پر کرده - بعضی از جلادت شعاران و جانسپاران مسلّح و مکمل شده در نزدیکي آنها منتظر فرصت گشتند که چون آتش بآنها زنند و فوجهٔ بهم رسد بقلعه در آیند - اتفاقاً دو نقب را به یکبار آتش دادند - فتیلهٔ یکی کوتاه تر بود و یکی دراز تر - آنکه کوتاه بود زود تر در گرفت - و آن برج از بیخ کنده شده بهوا رفت - و رخنهٔ عظیم در قلعه افتاد - جوانان یکّه تاز خود را بآن رخنه رسانیده خواستند که بقلعه در آیند - درین وقت آتش در برج دیگر افتاده آشنا و بیگانه که بر بالای آن تردد میفرمودند برداشته بهوا برد - و هرکه در ته آن سنگها در آمد نیز بدرجهٔ شهادت رسید - و مشهور است که در سه چهار کروهي قلعه سنگهای صد مني و دویست مني که از قلعه جدا شده افتاده بود - و اجسام آدمي سوخته یافته بودند - از ملازمان درگاه سید جمال الدین از سادات بارهه و میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابي و یزدان قلي و شاه قلي[1] ایشک آقا و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشي و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشي و جمعی کثیر بشهادت رسیدند - تا پانصد کس بسنگ هلاک شدند - و از کفار نابکار بسیاری بفنا رفتند - درین وقت غیرت و اهتمام خلیفهٔ آلهي در گرفتن قلعه بیشتر شد - در شب سه شنبه بست و پنجم شعبان سنه خمس و سبعین و تسعمائه افواج قاهره از اطراف و جوانب هجوم نموده رخنه در دیوار قلعه انداخته جنگ سلطاني انداختند - جیمل و اهل قلعه بآن شگاف آمده جنگ در پیوست - خلیفهٔ آلهي در بالای خانهٔ که جهت نشیمن ایشان بر ساباط مورچل ترتیب داده بودند تفنگ در دست نشسته بودند - و روی جیمل از روشني شرارهای

---

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۱۷ شاه علي ایشک آقا مرقوم است ۱۲ مصحح *

توپ و تفنگ که باین طرف مي انداختند محسوس میگشت - درین وقت حضرت خلیفهٔ الٰهي تفنگ را حوالهٔ جیمل نموده آنچنان بر پیشاني او زدند که هم آنجا در گذشت - اهل قلعه چون جیمل را کشته دیدند دل از جنگ برداشتند و بخانهای خود رفته اهل و عیال را یکجا جمع آورده بآتش سوختند - و این عمل را در اصطلاح کفار هند جوهر گویند - درین وقت از جوانب لشکر فیروزي اثر هجوم آوردند و کفار بمدافعه پیش آمدند - و آنحضرت در بالای ساباط تماشای جانسپاریهای جانسپاران مینمودند - و بنظر بخشش ملاحظه میکردند - عادل محمد خان قندهاري و چلمه خان خان عالم و پاینده محمد مغل و جبار قلي دیوانه ترددات مردانه بظهور آوردند - و آن شب تا صبح بجنگ و جدل گذشت - وقت صبح که صباحِ دولتِ روز افزون بود قلعه مفتوح گشت - آنحضرت فیل سواره بقلعه در آمدند و حکم قتل عام از مکمن انتقام صادر گشت - زیاده از هشت هزار راجپوت بسزای کردار خود رسیدند - بعد از نیم روز دست از قتل بازداشته عنان معاودت بجانب اردوی ظفر قرین معطوف فرمودند- و آصف خان را برآن ولایت سرافراز ساخته - روز سه شنبه بست و پنجم شعبان سال مذکور آن قلعه مفتوح شد * نظام الدین احمد بخشـي در طبقات اکبري گوید که از غرایب امور که دران معرکه دیده شد یکی آن بود که شخصی قریب مورچل مولّف این کتاب یعني طبقات اکبري در پناه درختی نشسته بود - و دست راست خود بر زانوی خود نهاده بود - و شست تیر اندازي بحسب اتفاق در انگشت ابهام سر بالا کرده مانده بود - درین وقت توپی از بالای قلعه رسیده مقدار یکجو از کنارهٔ آن شست تراشیده گذشت و آسیبی بآن شخص نرسید - چون حضرت در ایام توجه تسخیر قلعهٔ چتور نذر کرده بودند که بعد از حصول

این مرام بزیارت مرقد منوّر خواجه معین الدین سنجری رَضِیَ اللهُ عَنْهُ که در خطهٔ اجمیر ست روند جهت وفای نذر از همان راه پیاده بجانب اجمیر رفته تمام آن راه را پیاده طی نمودند - و در یکشنبه هفتم رمضان همین سال شرایط طواف و زیارت بجا آوردند - و فقرا و درویشان و مستحقان را بنوازشات سرافراز و خوش وقت گردانیدند - و بعد از ده روزه اقامت بجانب مستقرّ خلافت خرامیدند *

ذکر سال سیزدهم الهي از جلوس شاهنشاهي

در ابتدای این سال از راه میوات از خطّهٔ اجمیر بدار الخلافهٔ آگره خرامیدند - در اثنای راه بجنگل که مسکن و مکان شیر و ببر بود رسیدند - شیری سهمناک نمودار شده ملازمان عتبهٔ اقبال کار او ساخته - آن حضرت فرمودند که مادام که حکم نشود جانسپاران باین قسم خدمات جرأت ننمایند - درین وقت شیری دیگر بصد تندي و تیزيِ شیر اول پیدا شد و روی بجانب حضرت آورد - ملازمان درگاه بی حکم پیش نرفتند - شهریار شیر شکار از اسپ پیاده شده تفنگی بجانب آن سبع انداختند - اتفاقاً اندک زخمی بگوشهٔ دهان او رسیده پوست مال گذشت - شیر بصولت تمام از جا برخاسته متوجه آن حضرت شد - آنحضرت مي خواستند که بتفنگی دیگر اورا از پا در آرند - درین اثنا عادل محمد قندهاري جرات نموده تیری در کمان نهاده متوجه شیر شد - شیر نیز رفتن جانب حضرت را گذاشته متوجه او شد - و عادل محمد را از پا در آورد - خواست که سر اورا در دهن گیرد - آن مرد مردانه در این وقت یکدست خود را در دهن شیر نهاده خواست که به یکدست دیگر خنجر برآورده بر شکم شیر زند - اتفاقاً دستهٔ خنجر بغلاف بند شده بود تا گسستنِ بند پوست و گوشت دست او درهم خائید -

باوجود آنحال خنجر را از بند خلاص کرده زخمهای عنیف بر شکم شیر زد - دیگران نیز رسیده شیر را کشتند - عادل محمد چون زخم بسیاری از شیر خورده بود و زخم شمشیری نیز وقت کشتن شیر از دیگران باو رسیده بود بعد از چند وقت بآن زخمها در گذشت - بعد از فراغ شکار شیر چون بحدود الور رسیدند حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردو بجانب الور رود - و خود بنفس نفیس از راه نار نول نهضت نموده ملاقات شیخ نظام نار نولي نموده باردو رسیدند و ازآنجا کوچ نموده بمرکز دایرهٔ خلافت نزول ارزاني داشتند - و بعد از چند روز ارادهٔ تسخیر قلعهٔ رنتنبهور نمودند - فرمان باحضار لشکری که در فتح چتور همراه نبودند صادر شد - اشرف خان میر منشي و صادق خان را با بسیاري از افواج قاهره باین خدمت فرستادند - امرا چون چند منزل رفتند خبر طغیان و عصیان میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که از گجرات از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمده بودند و قلعهٔ اجین را محاصره داشتند بمسامع علیّه رسید - حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که قلیچ خان با جمعی از امرا و لشکری که برنتنبهور تعین شده متوجه مندو شده در دفع میرزایان کوشد - هر دو لشکر بمقتضای فرمان قضا جریان یکجا شده - چون بحدود سرونج رسیدند شهاب الدین احمد خان حاکم آن سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت و باتفاق روان شدند - چون سارنگ پور محل نزول امرا گردید شاه بداغ خان حاکم آنجا با جمعی که داشت بامرا پیوسته جمیعت عظیم در لشکر منصور بهم رسید - میرزایان از توجه لشکر فیروزي اثر خبردار شده دست از محاصره بازداشته رو بجانب مندو آوردند - محمد مراد خان و عزیز الله که در اجین محاصر بودند - از تعب خلاص شدند و بامرا پیوستند - و همه باتفاق متعاقب رفتند - میرزایان از مندو بکنار آب نربده گریختند - و چنان سراسیمه ازآن دریا گذشته

که اکثر همراهان ایشان غرق شدند - اتفاقاً درین ایام جهجار خان حبشي
چنگیز خان حاکم گجرات را که در تیر پولیه غافل مي رفت بقتل رسانید -
میرزایان ازین معنی خبر یافته قرات گجرات را غنیمت دانسته روی فرا
بان دیار آوردند - امرا از کنار آب نربده برگشته - صادق خان و قلیج خان
و دیگر امرا بدرگاه جهان پناه رفته و جاگیرداران مندو بجاگیرهای خود رفته -
و میرزایان که بگجرات رفتند در مرتبهٔ اول قلعهٔ چنپانیر را در تصرف
آوردند - و رو بجانب بروج نهادند و آن قلعه را نیز از رستم خان رومي
بحیله و خدع گرفته اورا بعد از چند وقت کشتند - و بقیهٔ این داستان در
محل خود مي آید * درین سال فرمان بطلب میر محمد خان کلان
و سایر اتکه خیل و کمال خان ککر که در پنجاب بودند صادر شد - و امرای
مذکور بدرگاه شتافته در ربیع الاول سنه ست و سبعین و تسعمائه پیشکشهای
لایق گذرانیدند - و حسین قلي خان و برادرش اسمعیل خان را از ناگور
طلبیده در عوض ایشان بحکومت پنجاب نامزد کردند - و هنگام توجه
تسخیر ولایات رنتنبهور حسین قلي خان بعتبه بوسي رسید - و درآن
سفر ملازم رکاب سعادت انتساب بود - بعد از فتح رنتنبهور که آگره محل
نزول اجلال گردید حسین قلي خان رخصت پنجاب یافت - و در غرّهٔ
رجب این سال رایات عالي بعزیمت فتح رنتنبهور از آگره در حرکت
آمد - دارالملک دهلي محل نزول موکب جلال گردید - و در نواحيِ پالم
شکار قمرغه طرح انداخته قریب بچهار هزار جانور صید کردند - و چند روز در
آن شهر توقف نموده عنان عزیمت بطرف رنتنبهور و مالوه معطوف داشته
در آخر ماه شعبان بپای آن قلعه رسیدند - و رای سرجن ضابط قلعه
متحصّن گشته قلعه را بر روی موکب همایون بست - و آن حضرت قلعه را
مرکز وار درمیان گرفته بمحاصرهٔ آن امر فرمودند *

ذکر سال چهاردهم آلهي از جلوس شاهنشاهي

درآن ایام که ظاهر قلعهٔ رنتنبهور معسکر بادشاه انجم سپاه بود نیّر اعظم روز بیست و دوم رمضان سنه ست وسبعین و تسعمائة ببرج حمل خرامیده عالم و عالمیان را بقدوم سال چهاردهم آلهي که بنوروز سلطاني مشهور ست مژده رسانید - حضرت سه روز بنشاط پرداخته تسخیر قلعه پیش نهاد همت عالي فرمودند - و حکم محاصره بنفاذ پیوست - و محمد قاسم خان صاحب اهتمام شده ساباطها پیش برد و ضرب زنها که در زمین هموار دویست زوج گاو میکشید بر بالای آن کوه که بجهت ارتفاع و صعوبت راهها مصاعد خیال و وهم مشکل بود برد - چون باقبال خلیفهٔ آلهي کارهای بزرگ که وقوع آن در نظر محال مینماید از پیش رفته و میرود پانزده ضربزن را که هر کدام سنگهای پنج مني گلوله میخورند پانصد ششصد کهار متفق شده بر بالا برده در برابر قلعه نصب نمودند - و روز اول دیوارهای مرتفع حصار و منازل آنجا را درهم کوفتند - هول روز قیامت مشاهدهٔ اهل قلعه گشت - و در بیست روز ساباطها را بدیوار قلعه رسانیدند - رای سرجن چون دید که خواه نخواه فتح روی خواهد نمود وکلای خود فرستاده درخواست تقصیرات خود نمود - از جرایم او گذشته حسین قلي خان خانجهان را بدرون قلعه فرستادند که اورا تسلي ساخته بملازمت حضرت آورد - و در سلک بندگان منتظم کردند - و روز چهار شنبهٔ شوال سنه مذکور فتح قلعه روی داده - روز دیگر حضرت بتماشای قلعه تشریف بردند - و حکومت آنجا بمهتر خان داده علم معاودت بمستقرّ خلافت بلند گردانیدند - خواجه امین الدین محمود خواجه جهان که بردن اردو بآگره مامور گردید - و خود بطریق ایلغار بطواف مزار خواجه معین الدین

چشتي رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ توجه نمودند - و روز چهار شنبه بیست وچهارم ذي قعدهٔ سنه ست و سبعین و تسعمائه آگره را رشک افزای روضهٔ رضوان نمودند و چون دربار خان که از ندمای مجلس بود بجهت عارضهٔ در راه فوت شده بود خلیفهٔ الٰهي به مجلس طعام تشریف برده ورثهٔ او را نوازشهای بادشاهانه نمودند - و شیخ الشیوخ شیخ سلیم چشتي که در قصبهٔ سیکري که دوازده کروهی آگره است سکونت داشتند بملاقات شیخ رفته چند روز در منزل شیخ بودند - و چون چند مرتبه حضرت را فرزند شده بود و نمانده بود و شیخ مژدهٔ قدوم فرزند سعادتمند رسانید - آن حضرت را انتعاش شده در هرچند روز بملاقات شیخ مي رفتند - و در هر رفتن چند روز با شیخ بسر مي بردند - و عمارت عالي بر بالای کوه در قرب و جوار خانقاه شیخ طرح انداختند - و شیخ نیز خانقاه جدید و مسجدی عالي که در ربع مسکون عدیل خود ندارد در قرب دولتخانهٔ بادشاهي طرح انداخت - و هر کس از امرا خانهٔ و منزلی جهت خود بنیاد کردند - چون یکی از حرمها حامله شد حضرت او را آورده در منزل شیخ گذاشتند و خود گاه در آگره و گاه در سیکري مي بودند - سیکري را فتحپور نامیده عمارات از بازار و حمّام طرح انداختند*

ذکر فتح قلعهٔ کالنجر

و این قلعهٔ ایست متین - و شیر خان افغان بعد از یکسال محاصره در آتش هوای تسخیر این قلعه سوخت چنانچه در احوال شیر خان مذکور شد - اگر چه این قلعه بجهت آن خدمت مستوجب تعمیر و آبادانی و رعایت بود - الحال بجهت سگالش مستوجب محاصره شده - و این قلعه را در فترات افغانان راجهٔ رامچند راجهٔ پنه از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار خان

افغان بمساعي کل خریده بود - و در همین ایام خبر فتح قلعهٔ چتور و رهنتبور در اطراف انتشار یافت - افواج منصوره که در حوالي کالنجر جاگیر داشتند و دایم در تدبیر تسخیر این قلعه مي بودند خواستند که سلسلهٔ جنگ و جدال را تحریک دهند - و راجهٔ رامچند که مرد دانا و کار کرده بود خود را از خدمتگاران این آستان مي شمرد مقالید قلعه را با دیگر پیشکشهای لایق مصحوب وکلای خود بتهنیت فتوحات بدرگاه فرستاد - همان روز محافظت و حراست قلعهٔ کالنجر بمجنون خان قاقشال تفویض نمودند - و فرمان استماله براجه رامچند فرستادند - و این قلعه در ماه صفر سنه سبع و سبعین و تسعمائه موافق چهاردهم الهي بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد *

ذکر ولادت شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان سلیم میرزا

روز چهار شنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و سبعین و تسعمائه موافق سال چهاردهم الهي هفت گهری از روز گذشته بود کوکب ولادت با سعادت شاهزادهٔ عالیقدر سلطان سلیم میرزا در منزل حضرت هدایت پناه ولایت دستگاه عارف الله شیخ سلیم چشتي در بلدهٔ فتحپور از افق جاه و جلال طالع گشت *

* شعر *

گرامي درّی از دریای شاهي ... چراغی روشن از نور الهي

گرفته در حریرش دایه چون مشک ... چو مروارید تر در رشتهٔ خشک

درین وقت خلیفهٔ الهي در آگره تشریف داشتند - شیخ بدر الدین پسر کوچک شیخ سلیم این مژده را رسانید - و از عنایات خسروانه سرافرازیها یافت - و سجدات شکر بجای آوردند - و تا هفت روز جشنهای عظیم ترتیب دادند وصلای عیش و عشرت و نشاط در دادند - و تاریخ این ولادت با سعادت را شاه آل تمر یافته بودند - و خواجه حسین مروي قصیدهٔ گفته بود که

۹۷۷

مصراع اول تاریخ جلوسِ حضرت خلیفهٔ الٓهي و مصراع ثاني تاریخ ولادت شاهزادهٔ جهان باشد - و این مطلع ازآن قصیده است * * مطلع *

۹۶۳

لله الحمد از پئ جاه و جلالِ شهریار

۹۷۷

گوهرِ مجد از محیطِ عدل آمد در کنار

مبلغ دولک تنکه صلهٔ این قصیده انعام خواجه حسین فرموده بودند - و اکثر شعرای وقت تاریخ و قصیده گفته بانعام و صله نوازش یافتند - و بیشتر اوقات بودن حضرت در فتحپور قرار یافته قلعهٔ سنگین نو و شهری فرمودند و عمارت عالي بنا یافته شهری عظیم شد - پیش از تولد مبارک شاهزادهٔ فرخنده مولود حضرت در باطن گزرانیده بودند که اگر حضرت حق سبحانه دُری از دریای بادشاهي کرامت فرماید پیاده بزیارت مرار مورد الانوار خواجه معین الدین قُدِّسَ سِرُّهٗ تشریف برند - حضرت بایفای نذر پرداخته روز جمعه دوازدهم شهر شعبان سنه سبع و سبعین و تسعمائه از آگره پیاده متوجه اجمیر شدند - و هر روز شش هفت کروه طی میفرمودند و از گرد راه خرامیده بسرایط زیارت و مراسم طواف بجای آورده فقرا را بانعام عام نواختند - و بعد از چند روز از اجمیر بصوب دهلي نهضت فرمودند - و در رمضان سنه سبع و سبعین و تسعمائه ظاهر دهلي مهبط عساکرِ جاه و جلال گردید *

ذکر سال پانزدهم آلٓهي از جلوس شاهنشاهي

چون کوکبهٔ بهار بفیروزي و اقبال جهانیان را بقدوم نوروز سلطاني و عالمیان را نوید سال پانزدهم آلٓهي داده اساس نشاط و انبساط بنیاد نهاد *

* شعر *

رفت چو خورشید ببرج حمل نور شرف کرد بگیتي عمل
دور جهان روز نواز سر گرفت موسم نوروز جهان در گرفت

حضرت خلیفهٔ الٓهي بعد از سیر و سرور میل سیر و تماشای عمارات سلاطین سابقه فرمودند - و اکثر آن بقاع عظیم الارتفاع را بنظر اعتبار ملاحظه نموده بسیر مزار جفت آشیاني اَنَارَ اللّٰهُ بُرهَانَه تشریف بردند - و از همان جا عنان عزیمت بمرکز دایرهٔ خلافت منعطف ساخته از آب جون عبور نمودند - و شکار کنان صید افگنان تا آگره عنان باز نکشیدند - از جلائل نعمای الٓهي که قرین حال خلیفهٔ الٓهي ست در روز پنجشنبه ششم محرم ثمان و سبعین و تسعمائه موافق سال پانزدهم الٓهي طلوع اختر سلطنت و اقبال شاهزاده مراد در منزل حضرت شیخ سلیم دست داد - و حضرت خلیفهٔ الٓهي بجهت ادای این دولت عظمی دست بذل از آستین جود و عطا برآورده جشني عظیم ترتیب دادند - و طبقات انام از انعام عام ایشان کامیاب گشتند * * شعر *

بزم بیاراست شه بزم ساز بست زمین را بجواهر طراز
جشن فریدون و طرب جام جم تازه شد از مجلس شاه عجم

مولانا قاسم ارسلان برای ولادت شاهزاده مراد تاریخی گفته که از مصراع اول تاریخ تولد شاهزادهٔ عالي نژاد شاهزاده سلیم و از مصراع ثاني تاریخ ولادت شاهزاده مراد مفهوم مي گردد - و این مطلع آن تاریخ دل پذیر است * * مطلع *

٩٧٧ — ٩٧٨

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوای شاه مراد بن اکبر عادل

بتاریخ بیستم شهر ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و تسعمائه پای دولت در رکاب سعادت در آورده عازم اجمیر شدند - وچند روز در فتح پور توقف نموده

بکوچ متواتر خطهٔ اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند - و بعد از ادای طواف ساکنان آن مزار کثیر الانوار را بانعامهای گوناگون نواختند - و حصاری بر دور اجمیر طرح انداختند - و بجهت نشیمن عالي قصری خاص بنا نهادند - و امرا نیز بقدر حالت خود طرح منازل انداختند - و پرگنات حوالي اجمیر بجهت خرچ عمارات در وجه جاگیر امرا از روی قسمت او را سي تقسیم فرمودند - و روز جمعه چهارم جمادی الآخر سنهٔ مذکور در کنف صحت و عافیت از اجمیر کوچ نموده شانزدهم ماه مذکور بقصبهٔ ناگور نزول فرمودند - و حوض بزرگی که در ظاهر شهر ست بسپاهیان امر نمودند که کنده بآب رسانند - و خود بسعادت سیرآن کول فرموده شکرتلاو نام نهادند - و هم درین ایام که ظاهر ناگور مضرب خیام فلک احتشام شد چندر سین پسر رای مالدیو در سلک ملازمان بادشاهي در آمد - و همچنین راجه کلیان‌مل راجهٔ بیکانیر و پسرش رایسنگ روی بندگي بدرگاه ثرّیا جاه نهادند - و نقد اخلاص خود را پیشکش آوردند - چون آثار حسن اخلاص از صفایح احوال پدر و پسر لایح بود صبیّهٔ رای کلیان‌مل داخل حرم گشت - و قریب به پنجاه روز آفتاب عدالت بر احوال زیردستان ناگور تافت - و ازآنجا بقصد زیارت قطب عالم شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج رَضِيَ اللهُ عَنْهُ که در قصبهٔ اجودهن مشهور به پتن است اعلام دولت فلک سای گردید - و رای کلیان مل را که از غایت فربهي قدرت سواري و تردد نداشت رخصت بیکانیر نموده - رای سنگ پسر او مقرر شد که در رکاب اعلی باشد - و بدوام خدمت بمراتب عالي ارتقا یافت - چنانچه شمهٔ از احوال او در موضع خود رقم خواهد شد - چون دران صحرا گور خر بسیار مي باشد آن حضرت به شکار گورخر راغب شده - روزی قریب به نیم روز قراولان خبر رسانیدند که گلهٔ گورخر دیده ایم - حضرت سوار شده چهار پنج کروه طی نموده

بآن گله رسیدند - و سیزده گورخر را بدست اقدس بتفنگ صید نمودند -
و آن روز بشوق آن شکار شانزده کروه راه پیاده طی نموده بودند - و حکم
شد که گورخرها را بار کرده بدولتخانهٔ مبارک آوردند - و گوشت آنها را بر
مقرّبان قسمت نمودند - و بکوچ متواتر متوجه اجودهن شدند - چون
بآن قصبه رسیدند از گرد راه بطواف مزار مورد الانوار رفته شرایط زیارت
بجا آوردند - و بحسب اتفاق دولتخانهٔ عالي را در چکلهٔ نصب
نموده بودند که سبزه و ریاحین بود و رشک چمنهای روزگار مي شد -
و از خرمي آن سیر گلشن حکم شد که هیچکس پای بکفش بران سبزه زار
ننهد - روزی کرمسي نام راجپوتی که بمزید قرب اختصاص داشت پای
برهنه بر زمین مي رفت و خاری در پای او خلید که از شدّت الم بی
طاقت گشت - و بعد از دو روز بهمان الم درگذشت - و این معنی موجب
تنفر خاطر عالي گردید - حکم شد که دیگر پای برهنه کسی درآنجا عبور نکند -
و بعد از چند روز عنان عزیمت بجانب لاهور منعطف ساختند - و دران
توجه چون رایات عالیه بدیبال پور رسید میرزا عزیز کوکه ملقّب باعظم خان
و مشهور بمیرزا عزیز کوکه که جاگیردار آن پرگنه بود در مقام ضیافت شده
التماس نمود که موکب همایون چند روز دران حدود از تعب راه برآساید -
حضرت خلیفهٔ الهي بنده نوازي کرده منزل اورا مشرّف ساختند - و چند روز
بلوازم جشن پرداخته روز آخر ایام ضیافت پیشکشهای لایق از اسپان عربي
و عراقي و زینهای طلا و نقره و فیلان کوه پیکر بازنجیرهای طلا و نقره و جلّهای
مخمل و زربفت و کجکهای طلا و نقره و دُرّ و جواهر و لآلی و یواقیت گرانبها
و پلنگ و چوکي طلا و ظروف واوانی طلا و نقره و اقمشهٔ فرنگ و رومي
و خطائي و یزدي با دیگر نفایس اجناس و ظرایف امتعه بیرون از حد
و قیاس در نظر اشرف گذرانید - و همچنین بجهت شاهزادهٔ کامکار

و مخدّرات تتق عظمت تحفهای گرانبها تکلف کرد - و بعد از پیشکشها بارکان دولت و نزدیکان اعیان سلطنت و تمام ارباب مناصب و اهل خدمت که ملازم رکاب اعلی بودند تکلفات فرمود - بلکه مجموع سپاه را از مایدهٔ انسانیت خود بهره‌ور گردانید - شیخ محمد غزنوی تاریخ جشن این مصراع یافته بود * مصراع *

۹۷۸
میهمانانِ عزیزند شه و شهزاده

و بالجمله این قسم ضیافت را کم کسی متکفل شده باشد *

ذکر سال شانزدهم الهي از جلوس شاهنشاهي

هم درین ایام که رایات جلال در نواحي دیپال پور تشریف داشت - بنیاد سال شانزدهم الهي شده روز دوشنبه پانزدهم شوال ثمان و سبعین و تسعمائه نیّرِ اعظم به بیت الشرف حمل تحویل نمود - و درین روز حضرت خلیفهٔ الهي صلای عام در داده هر یک از بندها را از مراحم خسروانه شاداب ساختند - و بعد از چند روز شکار کنان بنواحي دارالسلطنهٔ لاهور رسیدند - و حسین قلي خان که حاکم لاهور بود باستقبال شتافته شرف زمین بوس دریافت - حضرت خلیفهٔ الهي اردوی همایون را در نواحي ملک پور وا گذاشته جریده بلاهور تشریف آوردند - و آن روز و شب بنشاط و انبساط در منازل حسین قلي خان گذرانیدند - و روز دیگر خان مشار الیه نقد جان را بر خوان اخلاص نهاده با پیشکشهای لایق در نظر اشرف گذرانید - و ازآنجا عازم اردو گشتند - چند روز که نواحي لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود اوقات گرامي صرف شکار مي شد - ازآنجا از راه حصار فیروزه متوجه زیارت روضهٔ مقدّسهٔ خواجه معین الدین چشتي رَضِيَ اللّٰهُ عَنْه گردیدند - چون مادر ناهید بیگم منکوحهٔ محب علي خان

میر خلیفه زن میرزا عیسی تر خان حاکم تته بود - و میرزا عیسی ودیعت حیات سپرده بود - ناهید بیگم برخصت حضرت خلیفهٔ الٰهی بدیدن مادر و آوردن دختر میرزا عیسی جهت خدمتگاري حضرت خلیفهٔ الٰهي یک سال پیش ازین بسند رفته بود - و محمد باقي تر خان که پسر میرزا عیسی باشد درین وقت قایم مقام پدر شد و صحبت او با ناهید بیگم برنیامد - و ناهید بیگم رنجیده بدرگاه جهان پناه رسید - و ظلم و ستم محمد باقي ترخان و بی ادبي او که نسبت به بندهای درگاه نموده بود بعرض رسانیده گفت - که اگر محب علي خان پسر میر خلیفه را که شوهر اوست فی الجمله رعایت نموده رخصت نمایند فتح تته بسهولت دست خواهد داد - چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تته به بکر بسلطان محمود بکري که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون و کوکهٔ او بود و بعد از میرزا شاه حسین بکر بتصرف سلطان محمود بکري آمده بود ملاقات نمود - سلطان محمود صلای سمرقندیانه زده گفت - که اگر محب علي خان بتسخیر تته بیاید کومک دیگر حاجت نیست - من همراه شده این مهم را باتمام میرسانم - و ازین جهت ناهید بیگم در رفتن سند بجدتر شده بود حضرت خلیفهٔ الٰهي مجاهد خان را که جوان مردانهٔ شجاع بود همراه او ساخته بسعید خان که حاکم ملتان بود فرمان نوشتند - که کومک محب علي خان باشد - درین وقت که رایات جلال از جانب پنجاب متوجه دار الخلافهٔ فتح پور شد - محب علي خان را رخصت کرده روانه ساختند - چون محب علي خان بجاگیر ملتان رسیده در مقام اجتماع مردم شده - قریب بچهار صد سوار بر او جمع شدند - و باعتماد سلطان محمود بکري متوجه شده باو خطها نوشته شنید که سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهي را در ولایت خود تجویز

نکرده - همچنانکه در وقت رفتن ناهید بیگم گفته وعدها داده بود افسانه انگاشته پیغام کرد که ازین راه نمي گذارم - اگر براه جیسلمیر متوجه تته شوید لشکر خود را بکومک شما فرستاده انواع امداد خواهم نمود - محب علي خان و مجاهد خان نبیرهٔ او توکل کرده متوجه بکر شدند - و سلطان محمود تمامي لشکر خود را بر سر راه ایشان فرستاد که جنگ کرده شکست یافته در قلعه ماتیله متحصن شدند - و مدت شش ماه ماتیله را مجاهد و محب علي خان محاصره کرده بصلح گرفتند - درین وقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود که وکیل او بود بواسطهٔ توهمی از سلطان محمود رنجیده پیش محب علي خان آمد - محب علي خان قوت گرفته آمده قلعهٔ بکر را محاصره کرد - سلطان محمود تمام لشکر خود را که قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تیر انداز و توپچي بود از قلعه بیرون فرستاد که جنگ کنند - و جنگ کرده شکست یافته بقلعه در آمدند - و تا مدت سه سال سلطان محمود گاه هر روزه و گاه بعد از دو سه روز کشتیها و غرابهای خود آراسته بجنگ مي فرستاد - و سه مرتبه تمام مردم خود را سواره و پیاده بجنگ صف فرستاد - و در هر مرتبه محب علي خان و مجاهد ظفر یافتند - و چون سلطان محمود خلق کثیر را در آورده بود از کثرت مردم بیماري در قلعه پدید آمد و مرگي شد - هر روز هزار کس و پانصد کس مي مردند - تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه سلطان محمود نیز فوت شد - و قلعهٔ بکر بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - اکنون بر سر سخن رویم - چون حضرت خلیفهٔ الهي از سفر پنجاب معاودت نموده در دار السرور فتح پور قرار گرفته - منعم خان خان خانان از جونپور بجهت استعفای تقصیرات اسکندر خان اوزبک آمده اورا همراه آورده شرف ملازمت دریافت - و گناهان اسکندر خان بعفو مقرون گشته سرکار لکهنو بجاگیر او

مقرر شده خان خانان را بزودي بجهت ضبط و ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند - و از کمال ذره پروری اسکندر خان را نیز همراه بجاگیرش رخصت کردند - و بهر کدام کمر شمشیر مرصع و چارقب و اسپ با زین طلا بخشیده سرافراز ساختند - و اسکندر خان چون بخطهٔ لکهنؤ رسید بعد از چند روزی سر ببالین بیماري نهاده در دهم جمادي الاول سنه ثمانین و تسعمائه از دار غرور انتقال نمود *

ذکر سال هفدهم آلهي از جلوس شاهنشاهي

چون روز سه شنبه بیست و ششم شهر شوال سنه تسع و سبعین و تسعمائه از فرّ قدوم نو روز سلطاني عالم و عالمیان را سرور و خرمي روی داد - روزگار نوید مقدم سال هفدهم آلهي بساکنان ربع مسکون رسانید - و جهان را بوصول این مژده شادان و خوش حال گردانید - و از هر جانب بساط انبساط گسترده صلای عیش و حضور در داد *

ذکر عزیمت ولایت گجرات

چون همواره در مجلس فردوس آئین تعریف ولایت گجرات مذکور میشد و اکثر اوقات از تحکم حکام آنجا و خودسري آن طایفه که ملوک طوایف شده بهم در افتاده در خرابي بلاد و عباد میکوشیدند - و از گوشه و کنار بعرض اقدس میرسید - فرمان جهان مطاع باحضار لشکرهای اطراف و جوانب شرف صدور یافت - و بتاریخ بیستم شهر صفر سنه ثمانین و تسعمائه موافق هفدهم سال آلهي پای دولت در رکاب سعادت نهاده شکار کنان متوجه اجمیر گردیدند - روز سه شنبه پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور از گرد راه بمزار فایض الانوار حضرت خواجه معین الدین چشتي

قُدِّسَ سِرُّهٗ شتافته لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند - و مشایخ و خدّام آن بقعه را مسرور ساختند - و روز دیگر بزیارت سید حسن خنگ سوار قُدِّسَ سِرُّهٗ که میگویند از اولاد امام همام امام زین العابدین رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ است و بر بالای کوه اجمیر مدفون است تشریف بردند - روز دیگر میر محمد خان اتکه مشهور بخان کلان را با ده هزار سوار جوّار برسم منقلای پیش از خود تعین فرموده بیست و دویم ربیع الثاني رایات عالیات بحرکت در آمد * * شعر *

شکر اقلیم ستان کوچ کرد * چرخ و زمین هر دو یکی شد ز گرد

و در منزل ناگور خوش خبرِ میهمان نو بمسامع عزّ و جلال رسانیدند - که در شب چهار شبنه دویم ماه جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمائه موافق هفدهم سال آلهي در اجمیر بعد گذشتن دو گهرّي و چار پل بطالع حوت حق سبحانه تعالی دُرّی از بحار شاهي و گوهری از درج پادشاهي کرامت فرموده در عقد سلطنت و سلک خلافت گوهری گرانمایه افزود - حضرت خلیفهٔ آلهي از استماع این بشارت مراسم شکر آلهي بتقدیم رسانیده چند روز بر متّکای اعیش و عشرت تکیه زده عموم خلایق را از خوان احسان خود کامیاب گردانیدند - و چون این ولادت با سعادت در منزل شیخ دانیال که از مشایخ وقت ممتاز بود شرف وقوع یافته بود شاهزادهٔ خجسته فرخ فال صاحب اقبال را دانیال نام نهادند - و بعد از مجالس سور و سرور رایت عزیمت ازان دیار بر افراشته نهم جمادی الاول ظاهر ناگور معسکر همایون گردید - و ازآنجا بنواحي میرته رسیدند - اتفاقا در این منزل خبر رسید که چون میر محمد خان بنواحي سروهي رسید راجهٔ سروهي اظهار بندگي نموده چند کس از راجپوتان خود را بطریق ایلچیگري بخدمت میر محمد خان فرستاد - و چون ایلچیان بخدمت خان آمدند و مدّعیات عرض نمودند جوابی که موافق وقت بود شنیدند - میر محمد خان ایلچیان را خلعتها لطف نموده

پان رخصت که قاعدهٔ اهل هندست بدست خود میداد - یکي ازان بی باکان خنجری بر سینه خان زدکه از پشت شانهٔ او سر بدر کرد - درین وقت بهادر خان نام جوانی از نوکران میر محمد خان که در پس سر خان ایستاده بود و الحال در سلک امرا انتظام داشت پیش دوید و آن راجپوت را گرفته بر زمین زد - و محمد صادق خان که پهلوی خان نشسته بود چست و چالاک بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد - چون این خبر بعرض حضرت خاقان کشور ستان رسید همان روز لشکر خان میر بخشي را به پرسش میر محمد خان فرستاده روز دیگر کوچ فرمودند - و صادق محمد خان جرّاح طلبیده زخم خان را دوختند - و بدولت بادشاهي زخمهای ایشان در عرض پانزده ر التیام پذیرفت - چنانکه ترکش بسته بر اسپ سوار شد - و خلیفهٔ الٓهي از وقوع این حادثه بکوچ متواتر طی مراحل نموده هشتم جمادی الثاني بلشکر منقلای ملحق گشتند - وچون بسروهي رسیدند بلا توقف کوچ کرده متوجه گجرات شدند - هشتاد نفر از راجپوت در بت خانه و هشتاد نفر در منزل راجه سروهي قرار مردن داده ایستادند - و حسب الحکم جهان مطاع در دم بقتل رسیدند - و دوست محمد پسر تاتار خان در منزل راجه شهادت یافت - و درین منزل رای جهان کشای چنین تقاضا نمود که حاکمی بجانب جودپور فرستند تا آن سرحد را مضبوط ساخته راه گجرات را روان دارد - و از رانا گنگا بکسی مضرت نرسد - و قرعهٔ این خدمت بنام رای سنگهه بیکانیري برآمده - جمعی از ملازمان را باو همراه نمودند - و فرمان بامرا و جاگیرداران آن صوبه شرف صدور یافت که هرگاه رای سنگهه بخدمتی متوجه شود بکومک او حاضر شوند - و هم درین منزل یار علي نام ترکمانی با جمعی از ترکمان برسم رسالت از پیش شاه سلطان محمد ولد شاه طهماسپ که دران وقت فرمانفرمای ایران بود

آمده شرف کورنش یافت - و اسپان عربي و عراقي و دیگر تحف که آورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد مراحم خسروانه شد - و رایات عالي از سروهي کوچ بکوچ متوجه پتن‌نهر واله شده - چون بقصبهٔ دیسه که بیست کروهي پتن است رسیدند خبر رسید که پسران شیر خان فولادي فرزندان و عیال خود را گرفته بجانب ایدر میروند - حضرت خلیفهٔ آلهي راجه مان سنگهه را بتعاقب ایشان فرستادند و غرهٔ رجب ثمانین و تسعمائه ظاهر پتن را خسرو زمین و زمان روشني بخش شدند - و حکومت آن را بسید احمد خان بارهه دادند - و درین منزل راجه مان سنگهه آمده غنیمت بسیار از پس ماندهای افاغنه آورده بنظر اشرف آورد - و رایات جهانکشا متوجه احمدآباد گشت - درین وقت که حضرت به پتن رسیدند مدت شش ماه بود که شیر خان فولادي بر سر احمدآباد رفته اعتماد خان را محاصره داشت - از خبر توجه رایات جهانکشا هرکس بطرفی گریخت - و هنوز دو منزل نهضت نفرموده بودند که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتي که اعتماد خان او را دایم مقید و محبوس میداشت - چنانچه تفصیل احوال او در طبقهٔ گجرات تحت گذارش خواهد یافت - بمرافقت طلیعهٔ فتح و فیروزي باستقبالِ موکبِ ظفر و بهروزي برآمده روز یکشنبه نهم رجب بسعادت عتبه بوسي مشرّف گردید و روز دیگر اعتماد خان حاکم احمدآباد و میر ابوتراب و سید حامد بخاري و اختیار الملک و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشي و جهجار خان حبشي و دیگر سرداران گجراتي که تفصیل اسامي ایشان بتطویل مي انجامد بشرف زمین بوس استسعاد یافته هریک فراخور حال و استعداد خود پیشکشهای لایق از نظر اشرف گذرانید - و ازآن میان اعتماد خان مقالید شهر احمدآباد را علاوهٔ پیشکش نموده اظهار نیکو خدمتي کرد *

* بیت *

هر طرفی کاختر او رو نهاد   قدم دوید و درِ دولت کشاد
خاکِ درش بر سر شاهان سزاست   خاک برآن سر که نه آیش هواست

و چون مقرّبان درگاه آثار نفاق و عدم اتفاق از سواد پیشاني امرای حبش دریافته این مقدمه را بعرض اشرف رسانیدند - خلیفهٔ الهي باوجود کمال وثوق بر عون و نصرت آلهي که همواره قرین و همنشین عزایم بادشاهیست از روی احتیاط سرداران حبش را بمعتمدان درگاه سپرده متوجه احمدآباد شدند - روز جمعه چهاردهم رجب در کنار دریای احمدآباد که معسکر اردوی همایون بود سکه و خطبه بنام خلیفهٔ آلهي خواندند - و بتاریخ بیستم رجب سید محمود خان بارهه و شیخ محمد بخاري دهلوي مخدّرات سرا پردهٔ عفت را بپایهٔ سریر اعلی آوردند - و بهمین تاریخ جلال خان قورجي که نزد رانا برسالت رفته بود بشرف پا بوس مشرّف گشت - چون ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا ولایت بروج و برودہ و سورت را بتغلّب متصرف شده رایت مخالفت بر افراخته بودند - رای اقلیم آرا چنان اقتضا نمود که عرصهٔ ولایت گجرات را از غبارِ فساد این گروه بالکلیه صافي سازند - بجهت این اراده روز دوشنبه دوم شعبان از کنار دریای احمدآباد بجانب کنبایت کوچ فرمودند - و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات بوسیلهٔ ارکان دولت بجهت سرانجام خود رخصت حاصل نموده در احمدآباد توقف نمودند - و درین فرصت اختیار الملک که عمدهٔ گجرات بود در شب چهارشنبه چهارم شعبان از احمدآباد گریخته بجانب احمدنگر و ایدر رفت - چون اعتماد بر امرای گجرات نماند اعتماد خان را حوالهٔ شهباز خان کنبو نمودند - و روز جمعه ششم شعبان به بندر کنبایت نزول اجلال اتفاق افتاد - بعد از سیر دریای شور روز پنجشنبه کوچ کرده چهاردهم ماه

مذکور ظاهر قصبهٔ برودہ معسکر همایون گردید- و درین منزل پرتوِ خاطرِ آفتاب اشراق بنظم مهام آفاق انداخته عنان حکومت و حراست ولایت گجرات عموما و دارالسلطنهٔ احمدآباد خصوصا بید اقتدار میرزا عزیز محمد کوکلتاش ملقّب بخان اعظم تفویض فرموده رخصت انصراف ارزاني داشتند *

ذکر فرستادن امرا بمحاصرهٔ قلعه سورت

بعد از رخصت خان اعظم رای عالم آرا ارادهٔ تسخیر قلعهٔ سورت که مامن و مستقر میرزایان بود نموده پیش از خود سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و خان عالم و راجه بهگوان داس و کنور مان سنگهه و فاضل خان و دوست محمد و بابا دوست و سلیم خان کاکر و علي خان و پاینده محمد خان و میرزا علی علم شاهي و جمعی دیگر را بدفع محمد حسین میرزا که در قلعهٔ سورت بود فرستادند - و روز دیگر که هفدهم شعبان باشد یک پهر شب گذشته بود که منهیان اخبار بعرض رسانیدند - که چون خبر توجه رایات بادشاهي در قلعهٔ بروج بابراهیم حسین میرزا رسید رستم خان رومي را بقتل آورده از غایت غرور و استکبار از هشت کروهي اردوی معلّی گذشته میخواهد که غبار فتنه و فساد بر انگیزد - به مجرد استماع این خبر آتش غضب بادشاهي التهاب پذیرفته - همان ساعت خواجه جهان و شجاعت خان و قلیج خان و صادق خان را در خدمت شاهزادهٔ کامگار سلطان سلیم تعین فرموده بذات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین میرزا متوجه شدند - و ملک الشرق گجراتي را که از راهها صاحب وقوف بود در رکاب اشرف گرفته شهباز خان کنبو میر بخشي را بجناح تعجیل فرستادند - تا سید محمود خان و شاه قلي خان محرم و دیگر امرا را که بتسخیر قلعهٔ سورت نامزد شده بودند بمواکب همایون

ملحق گردند - و پارهٔ آن شب و اکثر روز دیگر سمند عالم‌نورد بجست
و جوی آن گروه بی عاقبت قطع مسافت نمود - و چون شب رسید
خلیفهٔ آلهي باچهل سوار بکنار آب مهندري رسیدند - و دران طرف آب در
قصبهٔ سر نال ابراهیم حسین میرزا فرود آمده بود - بندگان درگاه و مقرّبان
بارگاه از استماع این خبر شروع در جبّه پوشیدن کردند - و مقارن این حال
سید محمود خان بارهه و شاه قلي خان محرم و خان عالم وراجه بهگوانداس
و کنور مان سنگهه و سلیم‌خان کاکر و علي خان و بابا خان قاقشال و حاجي
یوسف خان و دوست محمد و بابا دوست و رایسال درباري و بهوج ولد
سورجن و جمعی دیگر ایلغار نموده شرف موافقت و مواصلت دریافتند -
و کنور مان سنگهه بالتماس متکفل خدمتکاري هراول گردیده - باوجودی که
مجموع بندگان درگاه از صد پنجاه زیاده نبودند خلیفهٔ آلهي بی تامل
و تحاشي خنگ جهان نورد را در آن دریای ذخّار انداختند و از آب
گذشتند - و ابراهیم حسین میرزا با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت
ازین جرأت و جسارت معلوم نمود که حضرت بذات اقدس و نفس مقدّس
تشریف دارند - بر فور مکمل شده براه دیگر از قصبهٔ سر نال بیرون رفته
بآهنگ جنگ مردم خود را توزک مي نمود - چون از کنار آب مهندري
تا دامن قلعه شکستگي بسیار واقع است کنور مان سنگهه و جمعی که در
خدمت هراول نامزد شده بودند براه دیگر افتادند - و حضرت اعلی از راه
دیگر قریب بدروازه که بطرف آب است رسیدند - جمعی ازان بی عاقبتان
بکوچه بند در آمده بآهنگ جنگ بکمانداري در آمدند - مقبول خان
غلام قلماق که در آن روز نزدیک حضرت میگشت تیغ بر آورده یکی را
بر خاک هلاک انداخت - و چند کس را مجروح و خسته ساخت -
و درین هنگام خبر شد که ابراهیم حسین میرزا از قصبهٔ سرنال بیرون رفت -

امر عالي نفاذ يافت كه سپاه رزم خواه از ديوارپشت برون رفته متعاقب شكاري پردازند - فوج منصور چون از ديوارپشت بفضاى صحرا رسيد و تقارب صفّين دست داد ابراهيم حسين ميرزا بربابا خان قاقشال و جمعى تير انداز كه بخدمت كمانداري مقرر شده بودند حمله آورد - و باوجودى كه در تردد و تير اندازي سعي تمام بجاى آوردند - و غنيم را دوانيده پس بردند - و بندگان جان بر كف پروانه وار خود را بر آتش حرب زده ترددات مردانه نموده جمعى را بر خاك هلاك انداختند - ليكن درين وقت بهويت ولد راجه بهارمل كه از جوانان مردانه بود بر فوج غنيم تاخته داد مردي و مردانگي داده كشته شد - و مخالفان ازين معنى استظهار تمام حاصل نموده حملهٔ ديگر آوردند - و بحسب اتفاق فوج منصور در زمين قلبي ايستاده بود كه سه سوار پيوسته بيكديگر نمي توانستند ايستاد - و از هر دو طرف آن زمين زقوم زار افتاده - و چون حضرت از كمال شجاعت در پيش ايستاده بودند و راجه بهگوانداس همعنان بود سه سوار بى‌دولت پيش تاخته - يكى براجه بهگوان داس متوجه شد - چون بوتهٔ زقوم حايل بود راجه بر ركاب ايستاده برچهٔ حوالي او نمود - و آن مخذول زخم گران يافته بر گشت - و آن دو مخذول مردود ديگر بر حضرت حمله آوردند - آن معدنِ مروت و كوهِ شجاعت بذات اقدس متوجه آن دو بى‌عاقبت شدند - آن دو مخذول بلكه جميع مخاذيل تاب آن حمله كه كوه را تاب و يارای آن نيست نياورده رو بگريز نهادند * * بيت *

گاه وغا يک تنه چون صد سپاه ملک ستاننده تر از مهر و ماه

درين هنگام مقبول خان غلام و سرخ بدخشي خود را بآن حضرت رسانيدند - آن حضرت ايشان را بتعاقب آن دو كس فرستاده منتظر هبوب رياح فتح و نصرت مي بودند - و افواج قاهره از معاينهٔ اين امر هايل نقد جان را بر

کف ایثار نهاده از هر طرف تاختند - و بنعال مراکب خاکِ بی دولتی و غبارِ خذلان بر سر و رخسار آن گروه پاشیده از کشته پشته ساختند - ابراهیم حسین میرزا خاک ادبار بر سر روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت - ملازمان درگاه بجهت تاریکی شب که اضافهٔ تاریک بخت آن سیاه بختان شد در تعاقب سعي ننمودند - و ابراهیم حسین میرزا با چندي جان بسلامت برده از راه احمد نگر بطرف سروهي رفت - و آن حضرت در قصبهٔ سرنال ایستاده مراسم شکر آلهي بجای آوردند - و هر کس درین یورش ملازم عتبهٔ اقبال بود بزیادتي منصب و جاگیر سر افراز شد - روز دیگر قرین فتح و نصرت متوجه اردوی معلّی شدند - و پیش تر از خود سرخ بدخشي را که درین یورش خدمات پسندیده نموده بود - بخدمت شاهزاده فرستادند تا خبر فتح رساند - سرخ بدخشي چون خبر فتح رسانید از شاهزادها و خواتینِ حضراتِ سراپردهٔ عزت و امرا و ارکان دولت چندان رعایت یافت که تا آخر عمر بی نیاز بود - و موکب اقبال شب چهار شنبه هژدهم شعبان بعد از یک پهر از شب در ظاهر قصبهٔ برودہ باردوی بزرگ ملحق گشت - و روز دیگر براجه بگوان داس که درین معرکه مکرراً آثار شجاعت ازو سر زده بود علم و نقاره مرحمت شد *

ذکر نهضت خلیفهٔ آلهي بعزم تسخیر بندر سورت

و این قلعهٔ سورت حصاریست مختصر امّا بغایت متین و استوار و شرح این نهضت و تفصیل این واقعه و احوال این قلعه مفصلا در احوال خان خانان عبد الرحیم خان سپه سالار که غرض از ترقیم این کتاب رقم نمودن حالات ایشان است در فتوحات گجرات ایشان ثبت خواهد شد - در اینجا نیز مجمل بجهت دریافتن جمعی که بشرف مطالعه آن نرسند نوشته میشود -

و این قلعه از قلاع محدثه است - و چنین گویند که صفر آقا غلام سلطان محمود گجراتي که خداوند خان خطاب داشته در شهور سنه سبع و اربعین و تسعمائه این قلعه را بر ساحل دریای عمان بجهت فساد فرنگیان ساخته - و پیش ازآنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابي بمسلمانان میرسانیدند - و دران ایام که خداوند خان بعمارت آن پرداخت فرنگیان چند نوبت کشیتها و آتشخانه را سامان نموده بقصد جنگ آمدند وکاری نتوانستند ساخت - و بالجمله خداوند خان معماران صاحب وقوف حاضر ساخته در استحکام حصار اهتمام نمود - و معمارانِ دقیق اندیشه چنان طرح کشیدند که هردو طرف قلعه که متصل خشکي است خندق آن را که بیست ذرع عرض دارد بآب رسانیدند - و بسنگ و آهک وخشت پخته و گچ از آب برآوردند - و عرض دیوار بیست و پنج ذرع و ارتفاع بهمان دستور بسنگ و چونه ساختند - و عرض چهار دیوار قلعه پانزده ذرع و ارتفاع بیست ذرع - و از غرایب امور آنکه سنگها را بقلّاب آهني مستحکم ساخته سرب گداخته در درزها و فرجهای انها ریخته - و کنگرها و سنگ اندازها را بدستوری ساخته‌اند که‌دیدهٔ بینا از ملاحظهٔ آن متحیر میشود - و بر برج قلعه چوکندي ساخته‌اند که بزعم فرنگیان آن مخصوص پرتگال است - فرنگیان چون بجنگ و جدال مانع عمارت حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلي قبول میکردند که اینّ چوکندي ساخته نشود - وخداوند خان برغم فرنگیان همت ورزیده دست رد بر ملتمس آن طایفهٔ ضالّه زده عمارت چوکندي را باتمام رسانید - القصه بعد از فوت چنگیز خان قلعهٔ سورت چون بتصرف میرزایان در آمد - و رایات فتح آیات در بلاد گجرات شرف اعتلا پذیرفت - میرزایان تمام خانه و کوچ و مردم خود را در قلعهٔ سورت جمع آورده حراست آن را بهم‌زبان نامي که در سلک قورچیان جنت آشیاني منتظم بوده و از درگاه جهان پناه گریخته

داخل باغیان شده بود داده بودند - و خود در مقام فتنه انگیزي و شوربختي بودند . و چون در جنگ سرنال ابراهیم حسین میرزا رو بگریز نهاد و حضرت بفتح و فیروزي بقصبهٔ بروده تشریف آوردند داعیهٔ قدیم تسخیر قلعهٔ سورت سمت تجدید یافت - شاه قلي خان محرم و صادق خان را پیش از خود فرستادند - تا اطراف قلعه را فرو گرفته نگذارند که کسی بیرون رود - و چون این خبر باهل قلعه رسید گل رخ بیگم که دختر میرزا کامران و زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا باشد قبل از وصول امرا مظفر حسین میرزا پسر خود را برداشته بجانب دکن رفت - و بعد از چند روز راجه تودرمل را بجهت ملاحظهٔ مداخل و مخارج قلعه فرستادند - رفته ملاحظه نموده باز گشت و حقیقت بعرض رسانید - بتاریخ بیست و پنجم شعبان از بروده کوچ نموده در هفتم رمضان در سورت نزول نمودند - و همان شب مورچلها تقسیم یافت - و بعد از دو سه روز دولت خانهٔ عالي را همچنان نزدیک بقلعه زدند که تفنگ و توپ میرسید - علی الجمله در اندک روزی کار محاصره بجائی رسید که راه گذشتن و تردد تنگ شد - چون مدت محاصره بدو ماه کشید - بهادران مورچلها را پیش بردند - و ابواب دخول وخروج بر متحصّنان مسدود نمودند - و در برابر قلعه چندان خاک بر سرهم ریختند که تلی بزرگ و سر کوبی عظیم بهم رسید - و توپچیان و تفنگ اندازان بر بالای آن خاک توپها را تعبیه کرده چنان نمودند که هیچکس را در درون قلعه قدرت سر بیرون آوردن نبود - و نقبها را بپای حصار برده برجها را خالي کرده چنان نمودند که کار فتح به امروز و فردا کشید - اهل قلعه چون بر حقیقت کار آگاهي یافتند از اوج تکبر بحضیض عجز و مسکنت خرامیدند - هم‌زبان نمک بحرام و سایر اهل قلعه مولانا نظام الدین لاري را بجهت امان طلبیدن بیرون فرستادند - و مولانا بعتبه بوسي رسیده بوسیلهٔ

امرا و ارکان دولت امان یافت - و مولانا نظام الدین را شرف رخصت ارزاني داشتند تا بقلعه شتافته مژدهٔ امان بگوش ساکنان قلعه رساند - و حکم شد که قاسم علي خان و خواجه دولت ناظر همراه مولانا رفته همزبان واهل قلعه را دلاسا نموده همراه آوردند - و حکم شد که نویسندهای سرکار نیز رفته اموال ناطق و صامت قلعه را ضبط نموده نگذارند که فرو گذاشتي شود - و جمیع اهل قلعه را نام نویس کرده از نظر اشرف بگذرانند - قاسم علي خان و خواجه دولت بموجب حکم عالي همزبان را باتمام مردم در عرصهٔ قیامت هول حاضر ساختند - همزبان باوجود زبان آوري از گفتار مانده بسرِ خجالت پیش افگند - خلیفهٔ الٰهي بشکرانهٔ این فتح بر اهل قلعه بخشودند - و همزبان و چند کس را که مادهٔ فساد بودند بموکلّان سپردند - و این فتح بتاریخ ثالث و عشرین شوال سنه ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته - و اشرف خان میر منشي در تاریخ فتح قلعهٔ سورت گوید * بیت *

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن
جز تیغ او قلاعِ جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت
این ها ز دولتِ شهِ عالم بعید نیست

۹۸۰

و روز دیگر بسیر و تماشای قلعه بدرون رفتند - و بتعمیر آن قلعه حکم شد - و دیگهای سلیماني که در وقتی که رومیه بارادهٔ گرفتن بنادر گجرات آمده آورده بودند - و کاری نساخته برگردیده بودند - و آنها بدست گجراتیان درآمده بود - حکم عالي بنفاذ پیوست که بدار الخلافهٔ آگره برند -

و حکومت آن قلعه را بید اقتدار قلیج محمد خان دادند - و بتاریخ سلخ شهر مذکور راجه بهار مل جیو راجهٔ ولایت بکلانه شرف الدین حسین میرزا را که قبل ازین بده سال بجهت حرکات ناملایم و امور نالایق که در ضمن حکایات سابق شمهٔ ازان تحریر یافته طریق بغي و عناد پیموده غبار فتنه و فساد برانگیخته بود مقید و مغلول بدرگاه جهان پناه فرستاد - چون بنظر اشرف در آمد بعد از تعداد الطاف و مکافات آن بجرایم و تقصیرات شرف الدین حسین میرزا را بحکم این مضمون * شعر *

تاتوانش بچوب دادن پند * مکش او را به تیغ و زهر و کمند

گوشمال داده بموکلان سپردند - و بتاریخ روز دو شنبه چهارم ذي قعده سنه ثمانین و تسعمائه متوجه احمد آباد گشتند - و رایات عالي چون بحوالي خطهٔ بروج شرف وصول یافت والدهٔ چنگیز خان زبان تظلم کشوده بعرض رسانید - که جهجار خان حبشي پسر او چنگیز خان را بقتل آورده - چون جهجار خان حاضر شد و بکشتن چنگیز خان اعتراف نمود بقصاص در زیر پای فیل انداختند - و او بجزای عمل خود رسید - و در ایامی که خلیفهٔ الّهي توجه بر تسخیر قلعهٔ سورت گماشته بودند بعضی قضایا و سوانح روی داد که در فتوحات گجرات که خان خانان عبد الرحیم خان کهٔ غرض اصلي در تحریر این نسخه شرح مآثر ایشان است مفصّلا رقم مي شود - ازآنجمله رفتن ابراهیم حسین میرزا ست بقصد فتنه انگیزي بجانب هندوستان و کشته شدن اوست در حدود ملتان وشور افزائی و فتنه گرائي محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیر خان فولادي - چون خلیفهٔ الّهي دست از محاصرهٔ سورت باز داشتند بجهت علاج این دو فتنه متوجه احمد آباد شدند - و میرزایان و شیر خان پتن را فرو گرفته بودند - و سید احمد بارهه در قلعه داري کمال مردانگي بجای مي آورد و حقیقت را معروض

داشته بود - چون این خبر بمسامع علیّه رسید - حکم شد که قطب الدین محمد خان و شاه محمد خان و محمد مراد خان و نورنگ خان و جمیع جاگیرداران مالوه و رایسین و چندیري و دیگر مردم مثل رستم خان و عبد الطیف خان و شیخ محمد بخاري باحمدآباد رفته باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بی شکوه پردازند - چون به پنج کروهی رسیدند میرزایان و شیر خان بجنگ پیش آمده - شکست بر امرا افتاد و اردوی قطب الدین خان بغارت رفت - و شیخ محمد بخاري کشته شد - و نورنگ خان و عبد اللطیف خان و رستم خان ترددهای مردانه نمودند - چنین گویند که رستم خان چندان شمشیر بر خود و تارک اعدا زده بود که دم تیغ ازیشان ارّه دندانه مي نمود - چون احوال برانقار و جرانقار وکشته شدن شیخ محمد بخاري بخان اعظم که سردار بود رسید خواست که خود بمیدان در آید - شاه بداغ خان که مرد معرکه بود عنان خان اعظم را بدست خود گرفته نگذاشت - درین حال بتوفیق الّهي و تائید نامتناهي نسیم فتح و ظفر و فیروزي از مهب نصرت بر اعلام اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت - و مخالفان هر کدام بطرفی بدر رفتند - شیر خان فولادي از روی عجز نزد امین خان حاکم جونه گر رفت و آسایش یافت - و محمد حسین میرزا بدکن رفت - و این فتح عظیم بمحض تائید الّهي و اقبال شاهنشاهيُ روی داد - و در هفدهم رمضان سنه ثمانین و تسعمائه شرف ظهور یافته . و بعد از انتظام مهام سرکار پتن خان اعظم حکومت پتن را بدستور بسید احمد بارهه داده - در بیستم شوال در پای قلعهٔ سورت دولت حضور دریافت - مجري خدمات جانسپاران ' فرداً فرداً کرده - قطب الدین محمد خان و دیگر امرا را در اثنای راه بر سر اختیار الملک فرستادند - عساکر منصوره بقصبهٔ معمورآباد به اختیار الملک و بعضی جیوش که گریخته

در جنگلها مي بودند رسيدند - آن جماعه را از جنگل بر آورده قلاع را متصرف شدند - و حاکم در آن ولايات گذاشته مراجعت نمودند - و در وقتيکه خليفۀ آلهي متوجه احمدآباد بودند قطب الدين محمد خان و امرای رفيق او در قصبۀ محمودآباد بشرف پا بوس اشرف مشرّف گشتند *

ذکر سال هژدهم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

حضرت در نواحي احمدآباد تشريف داشتند که بنياد نو روز سلطاني و سال هژدهم آلهي شد - و روز جمعه سلخ ذي قعده سنۀ مذکور در احمدآباد نزول نمودند - و ده روز دران شهر جنت مثال بجهت سرانجام سپاه و انتظام اوضاع مملکت توقف نموده زمام ايالت و حکومت گجرات را بخوانين اتکه خيل تفويض نمودند - شهر احمدآباد را بخان اعظم که بميرزا عزيز کوکه اشتهار دارد عنايت نمودند - و صاحب صوبگي کل ولايات گجرات بايشان عنايت شد - و سرکار پتن بمير محمد خان مشهور بخان کلان که عمّ خان اعظم بود نامزد نمودند - و فاضل محمد خان و فرخ خان پسران خان کلان را جاگيردار آن حدود نمودند - و نذربار و سلطان پور بروده و ديگر پرگنات بقطب الدين محمد خان دادند - و نورنگ خان پسر او که قابل تربيت کلي بود اورا جاگيردار نمودند - و بعضی پرگنات ديگر بشريف محمد خان و پسرش باز بهادر خان دادند - و اکثر امرای کبار را جاگيردار آن حدود نموده بمتابعت خان اعظم امر نمودند - و روز عيد الضحی دهم ذي حجه سنه ثمانين و تسعمائه از احمدآباد کوچ نموده متوجه مستقرّ سرير خلافت گرديدند - و بتاريخ هژدهم ذي حجه از منزل قصبۀ سبهپور مِنْ اعمال پتن خان اعظم و امرا را خلعتهای پادشاهانه داده

مرخّص نمودند - و همدرین منزل مظفرخان را مشمول عواطف شاهنشاهي فرموده حکومت سارنگپور و اُجین از بلاد مالوه ارزاني داشتند - ودو کرور و پنجاه لک تنکه جاگیر باو تنخواه داده رخصت جاگیر یافت - و خود از راه جالور بجانب فتحپور رفتند - و در یک منزل اجمیر عریضهٔ سعید خان رسید که ابراهیم حسین میرزا که بقصد فتنه انگیزي بجانب هندوستان رفته بود و سابق ذکر شد اسیر سر پنجهٔ تقدیر شد - و روز دهم محرم الحرام احدی و ثمانین و تسعمائه بطواف مزار فایز الانوار خواجه معین الدین قُدّسَ سِرُّهٗ در اجمیر مشرّف شدند - و مجاوران و خادمان آن روضه را از انعام عام بهره‌ور ساختند - و روز دوم ماه صفر سنه مذکور فتحپور را بقدوم همایون سربلندي بخشیدند *

ذکر رفتن و مراجعت نمودن حسین قلیخان بنگرکوت

تفصیل این آنست که برهمداس نام برهمن باد فروش که مدّاحي و ستایش ارباب دولت پیشه ایشان است - و شعر هندي خوب میگفت و در خدمت خلیفهٔ الٰهي ندیم مجلس گشته خطاب کبت رای یافته بود - و کبت بزبان هندي شعر را که در مدّاحي این طایفه بارباب دولت خوانند میگویند - و رای بزرگ را گویند یعنی بزرگ طایفهٔ باد فروش - و بمعني ملک الشعرا نیز هست - القصه درین ایام مدّاح اقدس خلیفهٔ الٰهي از راجهٔ جیچند راجهٔ نگرکوت رنجیده - حکم بر حبس و قید او فرمودند - و پسر او بدي چند که خرد سال و خود سر بود خودرا قایم مقام پدر ساخت - و پدر را مرده انگاشته در مقام سرکشي شد - حضرت کبت

رامی را براجه بیربل مخاطب ساخته ولایت نگرکوت را باو لطف نمودند -
و حکم شد که امرای پنجاب و حسین قلیخان نگرکوت را از تصرف بدي
چند برآورده باو سپارند - و بیر بزبان هندي شجاع و بزرگ را گویند -
چون راجه بیربل بلاهور رسید حسین قلیخان و سید یوسف خان و امرای
پنجاب متوجه نگرکوت شدند - چون قریب بدمهري رسیدند جهونو نام
ضابط و مهري که از اقوام جیچند میشد و باستحکام قلعه مغرور بود خود را
بکوشه کشید - و پیشکش فرستاده پیغام داد که از وهم و ملاحظه خود بخدمت
نمي توانم آمد - اما خدمت راه داري را متکفل میشوم - فرستادها
را نوازش نموده مرخص ساختند - و جمعی را درآنجا برسم راه داري
گذاشته بجانب قلعهٔ کوتله که بفلک دعوي برابري مي نماید رفتند - اردو
بر دور آن قلعه فرود آمد - متعلقان راجه جیچند که بحراست آنجا
قیام داشتند بجنگ پیش آمده - جمعی از پیادگان را که باراده تاراج پیشتر
رفته بودند آزار دادند - حسین قلیخان از استماع این حرکت با امرا سوار
شده ملاحظهٔ حوالي قلعه نمود - و بر سر کوهی که حوالهٔ قلعه و استعداد
سرکوب داشت ضرب‌زني چند برده توپی چند انداخت - و عمارت شقدار
قلعه را بدو سه ضرب زن زدن از هم پاشید - و جمعی کثیر از ایشان در زیر
دیوار آن عمارات کشته شدند - و غوغای عظیم و تهلکهٔ عجیب درمیانهٔ
اهل قلعه ظاهر شد - چون شب شد راجپوتان قلعه را گذاشته فرار نمودند -
چون این‌خبر بحسین قلیخان رسید طبل کوچ نواخته خود بالای قلعه کوتله
رفته قلعه را براجهٔ گوالیر که در قدیم این قلعه از آبا واجداد او بود سپرده خود
پیشتر توجه نمود - چون تشابک درختان و اشجار بمرتبهٔ بود که مجال عبور
مار و مور دران بدشواري مي شد روز بروز درختان را قطع نموده راه میکردند
و میرفتند - تا در اوایل رجب سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال

هژدهم آلهي قريب بباغ چوگان راجه جيچند که در نگرکوت ست نزول نمودند - در صدمهٔ اول بهادران لشکر منصور حصار بهون که بتخانهٔ آنجاست بزور باروی شجاعت فتح نمودند - جمعی راجپوتان مردن بخود قرار داده ثبات قدم ورزیده آخر بخاک هلاک افتادند - و برهمن بسیار که سالها بود که در بتخانه مجاور بودند کشته شدند - و قریب بدویست ماده گاو سیاه که هندوان نذر گویان دران بتخانه گذاشته بودند - و درین غوغا بتخانه را دار الامان خیال کرده آنجا جمع شده بودند - ازان ماده گاوان کشته بعضی اتراک ساده لوح در چنان وقتی که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران پی در پی میرسید - موزه از پای برآورده بخون ماده گاوان پر کرده بسطح و دیوار بتخانه میریختند - و چون شهر بند بیرون نگرکوت را بتصرف در آوردند آن را ویران کرده جهت فرود آمدن اردو هموار کردند - و بعد ازان بمحاصره پرداخته ساباط و سرکوب طرح ساختند - و ضرب زن چند بزرگ بر کوهی که محاذي قلعه واقع است برآورده توپ بسیاری بر عمارت راجه مي انداختند - اتفاقا روزی کار فرمای توپخانه جائی که راجه بدي چند بطعام خوردن مشغول بود منحصن ساخته در وقت طعام خوردن توپ بزرگ را سر داد - توپ بر دیوار خورده قریب بهشتاد کس در زیر دیوار هلاک شدند - چون در اوایل شوال کتابات از جانب لاهور رسید که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلج گذشته متوجه دیبالپور ست حسین قلیخان متفکر گشته مضمون کتابات را بمقتضي وقت از امرا پنهان کرده - دران وقت عسرت تمام در لشکر راه یافته بود - و اهل قلعه نیز بصلح راضي شده بودند - حسین قلیخان بضرورت بصلح رضا داده پیشکش بسیار بسیار از کفار گرفت - ازآنجمله پنج من طلا بوزن اکبر شاهي بود - دیگر چیزها را ازین جا قیاس باید کرد - و در دربار راجه مسجدی طرح انداخته آن روز

و روز دیگر کار کرده پیش طاق آن را نمایان کردند - بعد از تمام شدن پیش طاق روز جمعه اوسط شوال سنه احدی و ثمانین و تسعمائه منبر نهاده حافظ محمدباقي خطبه بنام نامي آنحضرت خواند - وشروع در ذکر القاب همایون حضرت شاهنشاهي نمود - و زر بسیار بر سرش نثار کردند - و چون صلح منعقد گشت و خطبه خوانده شد - وجوه دراهم و دنانیر بنام همایون تزئین یافت - حسین قلیخان مراجعت نموده متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شد - و بقصبهٔ جمیاري رسید - و بخدمت قدوة السالکین خواجه عبد الشهید مشرف گشت - خواجه بشارت فتح دادند و جامهٔ خاص خود بخان لطف نمودند و رخصت کردند - حسین قلیخان مسعود حسین میرزا را همراه گرفته متوجه ملازمت شد - و بسعادت و آستان بوسي رسیده مسعود حسین میرزا بنظر حضرت آورد - و چشمهای مسعود میرزا را دوخته اسیران را چرمهای گاو در گردن کرده بشکل غریب در نظر گذرانید - و آن حضرت از مروت و احسان از تقصیر مسعود حسین میرزا درگذشته بر اکثری از اسیران بخشودند - و سعید خان نیز درین روز سر ابراهیم حسین میرزا را در پیش درگاه انداخت - و از ملازمان درگاه هر کس را که همراه بودند نوازشات نموده بکومک خان اعظم تعین نمودند - و هنوز سه ماه نگذشته بود که خبر فترات گجرات متواتر شد - و عرضه داشت اعظم خان در باب کومک رسید *

ذکر وقایع که بعد از وصول دار الخلافه از ولایت گجرات وقوع یافته

چون بادشاه خلایق پناه بعد از انتظام مهام ممالک گجرات بدار الخلافهٔ فتحپور تشریف آوردند مفسدان و معاندان که از صولت سپاه منصور در

گوشه و کنار دم در کشیده بودند سر بر آوردند - ازآنجمله اختیار الملک گجراتي و حبشیان مردم گجرات را فراهم آورده شهر احمد نگر و پرگنات و نواحي آن را متصرف شد داعیه آن داشتند که بر سر احمد آباد بروند - و محمد حسین میرزا از ولایت دکن باراده تسخیر قلعهٔ سورت متوجه شد - قلیچ محمد خان جاگیردار آنجا قلعه را استحکام داده در مقام جدال ایستاد - و محمد حسین میرزا ترک سورت داده بکنبایت رفت - و حسن خان کرکراف فرار نموده خود را باحمد آباد رسانید - خان اعظم نورنگ خان و سید حامد بخاري را بدفع محمد حسین میرزا فرستاد و خود بدفع اختیار الملک بصوب احمد نگر و ایدر رفت - نورنگ خان و سید حامد در کنبایت بمحمد حسین میرزا رسیدند - بعد از کشش و کوشش بسیار سید جلال پسر سید بهاء الدین بخاري کشته شد - و آخر الامر محمد حسین میرزا از پیش نورنگ خان و سید حامد گریخته نزد اختیار الملک رفت - و میان خان اعظم و اختیار الملک درمیانهٔ احمد نگر و ایدر جنگها واقع شد - وفتح و ظفر روی نمي داد - آخر پسران شیر خان فولادي و پسر جهجار خان حبشي که بقصاص چنگیز خان کشته شده بود بمخالفان پیوسته و روز بروز جمعیت ایشان زیاده مي شد - اراده نمودند که از راه دیگر ایلغار نموده احمد آباد را متحصّن شدند - و هر روز جمعی را بیرون فرستاده معرکهٔ جنگ را گرم مي داشتند - و دران جنگها روزی فاضل محمد خان پسر خان کلان از قلعه بیرون رفته با مخالفان جنگ مردانه کرد - و جمعی را بر خاک هلاک انداخت و آخر برخم نیزه اورا هلاک کردند - و خان اعظم واقعات را روز بروز عرض داشت مي نمود و کومک مي طلبید - و اظهار توجه رایات عالي نیز مي نمود - و عزایم بادشاهانه که همعنان قضا و قدر بود بدان قرار گرفت که فوبتی دیگر عنان عزیمت بجانب مملکت گجرات بر افرازند *

* شعر *

چو ابرِ فتح باز آهنگ آن کرد * که از یک قطرهٔ بنشاند همه گرد
چون عرایض خان اعظم متواتر رسید حضرت شاهنشاهي بسامان اسباب سفر گجرات فرمان داده دست دریا نوال ببذل اموال کشوده از خزانهٔ عامرهٔ زر موفور بسپاهیان انعام نمودند - و چند طویلهٔ اسپ خاصه را بخواجه آقا جان حواله نمودند که با پیش خانه روان شود - و مکرر بر زبان معجز بیان آوردند که هرچند ما لشکریان را پیشتر روانه مي نمائیم هیچکس پیشتر از ما بر سر کار نخواهد رفت - و همچنان شد - چون اکثر امرا و سپاهیان را بجانب گجرات روانه ساخته حسین قلي خان را بخطاب خان جهان شرف امتیاز بخشیده بزیادتي علوفه سرافراز نمودند - و حکومت لاهور بدستور سابق باو تفویض نمودند - و رخصت ارزاني داشتند - و حکم شد راجه تودرمل بمنزل خان جهان حسین قلي خان رفته بصلاح او مهم سازي امرای پنجاب نماید - و غیر از میرزا یوسف خان جمیع امرای پنجاب را در مرافقت خان جهان رخصت فرمودند - و میرزا یوسف خان و محمد زمان که آثار رشد در اطوار اوشان ظاهر بود در رکاب ظفر انتساب نگاه داشتند - و سعید خان را نیز رخصت ملتان دادند - روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال هیژدهم سال الٓهي بر ناقهٔ سبک سیر سوار شده روانه شدند - مقرّبان درگاه نیز بر بختیان دونده که از باد صبا گرد میبردند سوار شده روانه شدند و طی منازل و مراحل بنیاد کردند - و آن حضرت تا قصبهٔ توده زمام ناقه باز نکشیدند - و دران قصبه ماحضری خورده زمام ایلغار بمعابد پروردگار سپردند - و صباح دوشنبه در همین محل ساعتی آسایش فرموده بجناح تعجیل روانه شدند - و یک پهر از شب سه شنبه گذشته بود که

موضع معز آباد محسود آرام ذات مقدس گردید - چون فی الجمله ماندگي دران حضرت تاثیر کرده بود و بعضی مقرّبان از شرف خدمت دور مانده بودند - لحظهٔ توقف نموده بر ارابهٔ تیز رفتار سوار شده تمام شب راه رفتند - و روز سه شنبه ششم ماه از گرد راه بمزار فایض الانوار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتي رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ رفته لوازم طواف بجا آورده رسم فقر و آئینِ سوال از مجاوران آن روضه بلکه از ساکنان خطّهٔ اجمیر برداشته و زمانی در دولت خانهای عالي بر آسوده و آخر روز از اجمیر سوار شده رو براه نهادند - و از مقرّبان درگاه هنگام سواري عبد الرحیم خان خان خانان که دران وقت بخطاب میرزا خاني سرافراز بود و این خلاصه بنام نامي ایشان زینت یافته - و سیف خان کوکه و خواجه عبد الله و خواجه میر غیاث الدین علي اخوند که بخطاب نقیب خاني مشرّف بود - و میرزا علي خان و رستم خان و میر محمد زمان برادر میرزا یوسف خان و سید عبد الله خان و خواجه غیاث الدین علي بخشي که بخطاب آصفخاني سر افراز شد در زیر سایهٔ چتر عالمگیر حاضر بودند - و تمام شب ماه وار جهان نورد شده هنگام طلوعِ صبحِ صادق خان و شاه قلي خان محرم که دران‌ولا در زمرهٔ امرا انتظام داشت و حاکم آگره بود و قلیچ محمد خان شرف خدمت دریافتند - و درین وقت خبر رسید که افواج قاهره که پیشتر رفته بودند در قصبهٔ مالي که دران نزدیک ست فرود آمده‌اند - حضرت شاهنشاهي خواجه عبد الله و آصف خان بخشي و رایسال درباري را امتیاز بخشیده بخود همراه گرفته و دوم ماه جمادي الاول سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال هیژدهم آلهي بقصبهٔ دیسه که بیست کروهي پتن گجرات ست رسیدند - و شاه علي پسر بخشو لنگا که تتمهٔ از احوال او در ذکر جنت آشیاني سمت گذارش یافت و از

قبل میر محمد خان خان کلان شقدار قصبهٔ دیسه بود بیرون دویده روی بندگي و اخلاص بر خاک نهاد - و آن حضرت آصف خان میر بخشي را نزد میر محمد خان فرستادند - تا اورا بالشکری که حاضر داشته باشد درقصبهٔ بالیسانه که از پتن پنج کروه مي شود بموکب همایون ملحق گرداند - و نصف شب از قصبهٔ دیسه متوجه قصبهٔ بالیسانه گردیدند - و از راه پتن منحرف شده چاشت سلطاني ظاهر قصبه بالیسانه معسکر اردوی جاه و جلال گردید - و مقارن وصول رایات عالیات بقصبهٔ بالیسانه میر محمد خان با لشکر خود و جمعی از امرا و ملازمان درگاه مثل وزیر خان و شاه فخر الدین مشهدي که بعنایت خان خطاب داشت و طیب خان ولد طاهر خان حاکم دهلي و گروهی از عظمای راجپوتان مثل کنکار برادر زادهٔ راجه بهگوان داس که قبل ازین بکومک خان اعظم از فتح پور روان شده بودند و بملاحظه از پتن گذشتن نتوانستند بدرگاه آسمان جاه آمده شرف خدمت دریافتند - و درین منزل سپاه نصرت مسلّح و مکمل شدند - و در عرصه گاه اکبر که نمونهٔ روز محشر ست حاضر شدند - امرای عالي مقدار افواج خود آراسته و جوانان معرکه دیده نبرد آزموده چون گوهر تیغ در آهن نشسته روی بمیدان آوردند - حضرت خلیفهٔ آلهي بنظر احتیاط ملاحظهٔ افواج منصوره نموده - اگرچه وثوق تمام بر عون و نصرت سماوي و امداد ملایکه و روحانیات داشتند امّا نظر بعالم اسباب نموده سرداري قلب لشکر که آن را قول نیز گویند - و جای سلطان لشکر است بمیرزا خان خلف الصدق خانخانان بیرم خان که این نسخه بنام نامي ایشان مزیّن است و با وجود عنفوان جواني دلایل نجابت و جلادت در سیمای مبین او ظاهر و باهر بود نامزد فرمودند - و سید محمود خان بارهه و محمد صادق خان و شجاعت خان و جمعی دیگر در قلب تعین نمودند - و اهتمام فوج

میمنه و سرداري آن گروه بمیر محمد خان خان کلان حواله کردند - و سرداري میسره باهتمام وزیر خان تفویض یافت - و محمد قلیچ خان و ترخان دیوانه را با گروهی از بهادران مردانه در فوج هراول قرار دادند - و خود بنفس مقدّس و ذات اقدس بموافقت و مرافقت عون و نصرت الٓهي با صد سوارهٔ چیده که از میان هزاران هزار سوار یکی را انتخاب نموده بودند طرح قرار دادند - و متکفل شدند که در هر فوجی که خلل واقع شود بذات اقدس بتدارک آن پردازند - و بعد ترتیب افواج حکم شد که هیچ آفریده از فوج خود جدا نشود - و هنگام این صف آرائي گویند که زیاده از سه هزار کس در ظلّ حمایتِ رایتِ آسمان سای نبودند و عدد مخالفان زیاده از بیست هزار کس بود - و در آخر این روز از قصبهٔ بالیسانه سوار شده روبراه احمد آباد نهادند - و سکنهٔ قراول را پیش خان اعظم فرستادند تا مژدهٔ وصول رایت عالي باو رساند - و تمام شب راه رفته روز سه شنبه سیوم جمادی الاول آفتاب اقبال بر نواحي قصبهٔ کري که بیست کروهي احمد آباد است تافت - قراولان از پیش خبر آوردند که جمعی از مخالفان چون غبار نعال مواکب عالي دیدند بگمان فوجي از پتن بتاخت میرسد مسلّح شده از قصبهٔ کري بیرون آمده در مقام جنگ و جدل ایستادند - حکم شد که فوجی از دلاوران لشکر منصور بدفع آن گروه خون گرفته پردازند و آنها را از میان راه رانده بتسخیر قلعه مقید نشوند - چون لشکر منصور بآن بی عاقبتان رسید آن اجل رسیدهها بجنگ پیش آمدند - و جهان از لوث وجود ایشان در ساعت پاک شد - و بعضی خود را خلاص ساخته بقلعه رفتند - و حضرت از آنجا پیشتر گذشته لحظهٔ بر آسودند و تا طلوع صبح آرام گرفتند - و هنگام طلوع صبح روبراه آوردند - و بخشیان عظام ترتیب سپاه منصور داده تاسه کروهی احمد آباد در سایهٔ چتر فلک سا رفتند -

و در همان جا به پوشیدن جیبه و جوشن سپاهیان حکم رفت. و جیبهٔ خانهٔ خاصه را آورده بسپاهیان جان نثار تقسیم کردند - و خواجه غیاث الدین علي آصف خان را فرستادند که خان اعظم را بموکب اعلی رساند - آنگاه دریای لشکر در تموّج آمد - و طوفان خونریزي صحرای احمد آباد را زیر و زبر کرد - چون خلیفهٔ الٓهي در نه روز از فتح پور بطریقی که قلم متصدّي بیان آن شد بکنار احمد آباد رسیدند عنان سمند دولت باز کشیده معلوم نمودند که مخالفان هنوز خمار آلوده بر بستر غفلت و بیخردي افتاده اند - بزبان الهام بیان رفت که بر سر بیخبران و غافلان راندن شیوهٔ مردان نیست - چندان صبر کنیم که غنیم مستعد شود - درین وقت مخالفان از صدای نفیر و نالهٔ کرنای سراسیمه و مضطرب بطرف اسپان خود دویدند - و محمد حسین میرزا با دو سه نفر از مردم خود بجهت تعین و تشخیص خبر بکنار آب آمد - اتفاقا سبحان قلي نام ترکي نیزبا دو سه کس ازین طرف بکنار آب رفته بود - محمد حسین میرزا فریاد کرد که ای بهادر این کیست - و این چه فوج است - سبحان قلي گفت - این کوکبهٔ دولت شاهنشاهي ست که از فتحپور بجهت دفع نمک حرامان رسیده - محمد حسین میرزا گفت " جاسوس من امروز چهارده روز ست که بادشاه را در فتحپور گذاشته ست - اگر فوج بادشاهي باشد فیلان بادشاهي که هرگز از رکاب عالي جدا نمي‌شوند کجاست - سبحان قلي گفت - فیل مست چهار صد کروه راه را در نه روز چون طی مینماید - محمد حسین میرزا بیهوش و متحیر بمیان مردم خود آمد - و فوجها را آراسته ساخت و روی بمیدان نهاد - و اختیار الملک را با پنج هزار سوار فرستاد تا خان اعظم را نگذارد که از قلعهٔ احمد آباد بیرون آید - چون زمان توقف بطول انجامید حکم شد که هراول از آب بگذرد - درین وقت یی از احاد الناس لشکر سری از

غنیم دریای سمند دولت انداخت - و آن را بفال نیک گرفته فرمودند که وزیر خان با فوج میسرهٔ عبور نماید - و بعد ازان آن حضرت و سپاه منصور از آب گذشتند - و ترتیب فوج در گذشتن آب از هم ریخت - اندک راهی که رفتند فوجی عظیم مسلّح از لشکر غنیم نمودار شد - و محمد حسین با هزار و پانصد سوار مغل که همه فدای او بودند پیشتر آمده بر هراول که سردار آن محمد قلي توقبای و تر خان دیوانه بود تاخت - و مقارن آن حبشیان و افغانان بر صف وزیر خان تاختند - و از طرفین بهم در آویختند -

* بیت *

دو لشکر به پیکار برخاستند　　برابر صفِ کین بر آراستند

درین هنگام خلیفهٔ الٰهي آثار دهشت و فتور در هراول معاینه نمودند - و چون شیر خشمناک بر فوج دشمن حملهٔ آوردند - و جمعی از بندگان جانسپار غلغلهٔ یا معین بفلک الافلاک رسانیده بر صف اعدا تاختند - و سیف خان کوکه بی صرفه تاخته داد مردانگي داد و شهادت یافت - و محمد حسین میرزا و شاه میرزا حق دلاوري و مردانگي بجای آورده - از بی دولتي خاک ادبار بر فرق ایشان بیخته گشت و از ستیز و آویز رو بگریز نهادند - و لشکر منصور از پی در آمده مخالفان را بسزا و جزا مي رسانیدند - و خلیفهٔ الٰهي بامعدودی چند عنانِ سمندِ دولت باز کشیده ایستادند - و محمد حسین میرزا که اسپش زخمي بود از هول جان استعجال در گریختن میکرد - و در اثنای راه بوتهٔ زقوم پیش آمد خواست که اسپ ازان زقوم بجهاند اجل گریبان اورا گرفته بر زمین انداخت - و از ملازمان درگاه گدا علي نام ترکي که سر در پي او داشت خود را از اسپ انداخته اورا گرفت - وزیر خان که سردار میسره بود آثار شجاعت بظهور آورد - و فوج حبشي و گجراتي پای قرار افشرده حملهای پی در پی مي کردند - تا آنکه شکست محمد حسین

THE

MA'ĀṢIR-I-RAḤĪMĪ

("MEMOIRS OF 'ABD UR-RAḤĪM KHĀN KHĀNĀN")

OF

MULLĀ 'ABD UL-BĀQĪ NAHĀVANDĪ

EDITED WITH THE PREFACE AND NOTES

BY

MAWLAVĪ M. HIDAYET HUSAIN,

Lecturer in Arabic and Persian, Presidency College, Calcutta.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS, AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

1910.